

# راه روشن (ترجمه المحجة البيضاء) جلد پنجم

نام کتاب: راه روشن (ترجمه المحجة البيضاء)

تأليف: ملا محسن فيض كاشاني

ترجمه: سيد محمد صادق عارف

ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوي

چاپ: چاپ اول ۱۳۷۲ هجري شمسي

<b>11</b>	<b>کتاب شرح شگفتیه‌های قلب</b>
<b>13</b>	<b>شرح معنای نفس، روح، عقل، قلب، و آنچه مقصود از آنهاست</b>
<b>15</b>	<b>دومین لفظ، روح است</b>
<b>19</b>	<b>شرح لشکریان قلب</b>
<b>22</b>	<b>شرح مثالهای قلب با لشکریان درونی‌اش</b>
<b>25</b>	<b>توضیح خاصیت قلب برای آدمی</b>
<b>38</b>	<b>توضیح مثال قلب نسبت به دانشها</b>
<b>46</b>	<b>توضیح حالت دل</b>
<b>55</b>	<b>توضیح تفاوت میان دو مقام با مثالی حسّی</b>
<b>83</b>	<b>شرح راههای ورود شیطان به دل</b>
<b>104</b>	<b>شرح اموری که بنده به آن مؤاخذه می‌شود</b>
<b>125</b>	<b>کتاب ریاضت نفس و تهذیب اخلاق و درمان بیماریهای دل</b>
<b>133</b>	<b>سخنان بزرگان</b>
<b>134</b>	<b>شرح حقیقت خوشخویی و بدخویی</b>
<b>140</b>	<b>شرح تغییر پذیری اخلاق از راه تمرین</b>
<b>152</b>	<b>شرح تفصیلی راه تهذیب اخلاق</b>
<b>168</b>	<b>شرح نشانه‌های خوشخویی</b>
<b>172</b>	<b>راه تمرین دادن کودکان</b>
<b>199</b>	<b>کتاب سرکوب کردن شکمبارگی و شهوت همخوابگی</b>
<b>201</b>	<b>شرح فضیلت گرسنگی و نکوهش سیری</b>
<b>211</b>	<b>فواید گرسنگی و آفات سیری</b>
<b>211</b>	<b>فایده اول صفای دل.</b>
<b>213</b>	<b>فایده دوم، نازکی و صفای دل است</b>
<b>213</b>	<b>فایده سوم، قبول شکست و خواری</b>
<b>222</b>	<b>راه ریاضت در سرکوب شکمبارگی</b>
<b>240</b>	<b>گفتاری در شهوت همخوابگی</b>
<b>245</b>	<b>وظیفه مرید در ازدواج کردن و ترک آن</b>
<b>261</b>	<b>کتاب آفتهای زبان</b>
<b>263</b>	<b>شرح بزرگ بودن خطر زبان و فضیلت خاموشی</b>
<b>271</b>	<b>فصل: علت برتری سکوت چیست؟</b>
<b>273</b>	<b>نخستین آفت، سخن گفتن از چیزی است که به انسان مربوط نیست</b>
<b>278</b>	<b>آفت دوم، سخن زاید است</b>
<b>282</b>	<b>آفت سوم، فرو رفتن در باطل است</b>
<b>283</b>	<b>آفت چهارم لجاجت و نزاع است</b>
<b>288</b>	<b>آفت پنجم دشمنی است</b>
<b>299</b>	<b>آفت هشتم لعن حیوان، جماد، یا انسان است</b>
<b>306</b>	<b>آفت نهم غنا و شعر است</b>

<b>315</b>	<b><u>آفت دهم شوخی است</u></b>
<b>323</b>	<b><u>آفت سیزدهم وعده دروغ است</u></b>
<b>336</b>	<b><u>شرح پرهیز از دروغ با توریه‌ها</u></b>
<b>346</b>	<b><u>بیان معنای غیبت و تعریف آن</u></b>
<b>354</b>	<b><u>عواملی که آدمی را به غیبت وامی‌دارد</u></b>
<b>364</b>	<b><u>شرح حرمت غیبت قلبی</u></b>
<b>368</b>	<b><u>شرح دلایلی که مجوز غیبت می‌شود</u></b>
<b>372</b>	<b><u>شرح کفاره غیبت</u></b>
<b>375</b>	<b><u>آفت شانزدهم سخن چینی است</u></b>
<b>378</b>	<b><u>تعریف سخن چینی و آنچه در رد آن واجب است</u></b>
<b>386</b>	<b><u>آفت هجدهم ستایش است</u></b>
<b>389</b>	<b><u>شرح وظایف ممدوح</u></b>
<b>392</b>	<b><u>آفت بیستم پرسش عوام از صفات خدا</u></b>
<b>397</b>	<b><u>کتاب آفت خشم و کینه و حسد</u></b>
<b>405</b>	<b><u>شرح حقیقت خشم</u></b>
<b>418</b>	<b><u>عواملی که موجب بروز خشم می‌شوند</u></b>
<b>420</b>	<b><u>فرو نشانیدن خشم پس از بروز آن</u></b>
<b>427</b>	<b><u>فضیلت بردباری</u></b>
<b>438</b>	<b><u>فضیلت عفو</u></b>
<b>443</b>	<b><u>فضیلت نرمی و مدارا کردن</u></b>
<b>447</b>	<b><u>شرح نکوهش حسد</u></b>
<b>454</b>	<b><u>بیان حقیقت حسد و حکم و اقسام و درجات آن</u></b>
<b>461</b>	<b><u>شرح عوامل حسد و منافست</u></b>
<b>467</b>	<b><u>عوامل بسیاری حسد و قوی بودن آن</u></b>
<b>485</b>	<b><u>کتاب نکوهش دنیا</u></b>

## جلد پنجم

کتاب شرح شگفتیهایی قلب

این اولین کتاب از بخش مهملکات کتاب محجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء است بسم الله الرحمن الرحیم ستایش ویژه خدایی است که در برابر شکوه او دلها و اندیشه‌ها حیران، و در مقابل درخشندگی تابش انوار او دیدگان مات و مبهوت می‌شود.

خدایی که به رازهای نهان آگاه و بر مکنونات درون داناست. در تنظیم حکومتش از رایزن و یاور بی‌نیاز است دگرگون کننده دلها، آمرزنده گناهان، پوشاننده عیبها و گشاینده غمهاست.

دروید بر محمد (ص) سرور فرستادگان، گرد آورنده پراکندگیهای دین، قطع کننده ریشه کفران، و بر خاندان پاکش.

پس از ستایش خدا، بزرگی و فضیلت انسان که به سبب آن بر تمامی انواع آفریدگان برتری یافته به این است که استعداد شناخت خدای سبحان را دارد خدایی که جمال و کمال و مباهات او در دنیا و ساز و برگ و اندوخته‌اش در آخرت است. انسان تنها با دل خود استعداد شناخت دارد نه با عضوی از دیگر اعضایش. بنابراین دل است که به خدا عالم می‌شود، برای خدا کار می‌کند و به

---

### 12

سوی او می‌شتابد و به او تقرّب می‌جوید دل است که آنچه در پیشگاه خداست کشف می‌کند. براحتی همه اعضا پیرو دل و چاکران و ابزار هستند که دل آنها را به خدمت می‌گیرد، به همان گونه‌ای که مالک بردگان، امیر رعیت، و صنعتگر ابزار را به کار می‌گیرد. آنگاه که دل از طریق سرگرم شدن به غیر خدا معیوب نشود، در پیشگاه او مقبول افتد و چون بکلی سرگرم غیر خدا شود، از خدا در پرده بماند. دل است که مورد خطاب، و مطالبه حق و نیز مورد پاداش و کیفر است دل است که استعداد نزدیک شدن به خدا را دارد.

از این رو پاکي آن موجب رستگاري و فساد و گمراهي آن و نیز به کار زشت آلوده شدنش مایه بدبختي است. در حقیقت دل فرمانبردار خداست. تنها دل است که انوارش از عبادات بر دیگر اعضا می‌تابد دل است که نافرمانی خدا و تمرد از امر او می‌کند و آثار گناهان از دل به اعضا سرایت می‌کند، تاریک و نورانی بودن دل خوبیها و بدیهای ظاهر را آشکار می‌سازد، زیرا هر مایعی که درون ظرفی

باشد، همان به بیرون تراوش می‌کند - از کوزه همان برون تراود که در اوست دل است که چون انسان آن را بشناسد، نفس خویش را می‌شناسد و چون نفس خود را بشناسد پروردگارش را می‌شناسد دل است که هر گاه انسان آنرا نشناسد نفس خود را نمی‌شناسد و هر گاه نفس خود را نشناسد پروردگارش را نمی‌شناسد. هر کس قلبش را نشناسد دیگران را نیز نشناسد.

بیشتر مردم نفوس و دل‌های خود را نمی‌شناسند و میان ایشان و نفوسشان مانعی قرار گرفته است، زیرا خدا میان انسان و قلبش مانع ایجاد می‌کند. مانع شدن میان انسان و قلبش به این است که خدا انسان را موقّق نمی‌دارد که از شهود و مراقبت دل برخوردار شود، صفاتش را بشناسد و آگاه شود از این که دل چگونه میان دو انگشت از انگشتان قدرت رحمان زیرو رو می‌شود و این که چگونه یک بار به اسفل السافلین پایین می‌رود و تا افق شیاطین پست می‌شود و دیگر بار چگونه تا اعلا علیین اوج می‌گیرد و به عالم فرشتگان مقربّ بالا می‌رود. هر کس دل خویش را نشناسد و از آن مراقبت ننماید و بر آنچه از خزائن عالم ملکوت بر

---

### 13

دل و در دل می‌درخشد مواظبت نکند از کسانی است که خدای متعال درباره‌اش می‌فرماید: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. «۱»

بنابراین شناختن دل و حقیقت اوصاف آن ریشه دین و شالوده راه رهروان (طریق حق) است.

چون در نخستین جزء این کتاب از بررسی و نگرش امور مربوط به اعضای بدن که عبارت از عبادتها و عاداتها یعنی علم برون بود فراغت یافتیم و وعده دادیم که در جزء دوم، صفات هلاک کننده و نجات دهنده را که علم درون است شرح دهیم، ناگزیریم دو کتاب را پیش از آن بیاوریم:

1- کتابی در شرح شگفتیهای دل و اخلاق آن ۲- کتابی در چگونگی تمرین دادن دل و پاکیزه ساختن اخلاق آن پس از آن به شرح صفات هلاک کننده و نجات دهنده می‌پردازیم.

اینک در مورد شرح شگفتیهای دل با استفاده از چند مثال مطالبی را نقل می‌کنیم که به فهم نزدیک باشد، زیرا اگر اخلاق و شگفتیهای دل و رازهای درونی آن را که در زمره عالم ملکوت است بروشنی بیان نشود فهم بیشتر مردم از درک آن ناتوان می‌شود - توفیق از خداست.

شرح معنای نفس، روح، عقل، قلب، و آنچه مقصود از آنهاست

باید دانست که واژه‌های یاد شده چهار اسم است که در این بابها به کار می‌رود و در میان علمای بزرگ کسانی که بر شناخت این نامها و اختلاف معانی و حدّ و مسماهای آنها احاطه داشته باشند، اندکند. منشأ بیشتر اشتباهات، نا آگاهی به معنای این اسمها و مشترک بودن آنها در بین مسماهای گوناگون است. ما معنای این اسمها را تا آنجا که به هدفمان مربوط می‌شود شرح می‌دهیم.

نخستین لفظ، لفظ «قلب» است

که در دو معنی به کار می‌رود:

«1» حشر / ۲۰: همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به (خود فراموشی) گرفتار کرد نباشید، و آنان فاسق و

کنه‌کارند.

---

## 14

1- عضو گوشتی مخروطی شکل که در سمت چپ سینه قرار گرفته و میان تهی است. در آن بخش خالی قلب خون جریان دارد که سر چشمه روح است.

اکنون ما بر آن نیستیم که صورت و کیفیت قلب را شرح دهیم، چون اهداف دینی به آن وابسته نیست و آن تنها هدف پزشکان است این قلب (عضوی گوشتی) در حیوانات بلکه در مرده نیز موجود است. ما هر گاه اسم قلب را در این کتاب به کار ببریم مقصودمان این معنی نیست که پاره گوشتی بی‌ارزش از جهان طبیعت است، زیرا حیوانات هم آن را با حس بینایی در می‌یابند چه رسد به آدمیان.

2- دیگر معنای قلب، لطیفه‌ای (طرفه موجودی) است روحانی و منسوب به پروردگار که به این قلب مادی تعلقی دارد. آن موجود طرفه، حقیقت انسان است که درک کننده، دانا آگاه، مورد خطاب و سرزنش و طلب است. این لطیفه ربّانی به قلب مادی علاقه‌ای دارد و عقول بیشتر مردم در درک مناسبت آن علاقه حیران مانده است، زیرا تعلّق آن لطیفه به قلب مادی به تعلّق عرض به جسم، صفت به موصوف برندگی به کارد و تعلّق جسم به مکان شباهت دارد و ما به دو دلیل از شرح آن خودداری می‌کنیم:

1- یکی آن که این بحث مربوط به علوم مکاشفه است و هدف ما در این کتاب تنها علوم معامله است. «۱»

2- دوم آن که لازمه پژوهش در این مطلب آشکار ساختن راز روح است و پیامبر (ص) در آن باره سخن نگفته است «۲»، و دیگری را نمی‌رسد که در آن باره

«۱» غزالی، علمی که آدمی را بر آخرت متوجه می‌سازد به دو قسم تقسیم کرده است:

«۱» علم مکاشفه که تنها هدفش اموری است که انسان به وسیله آن خدا را می‌شناسد.

«۱» علم معامله، که به علم ظاهر و باطن تقسیم می‌شود: علم ظاهر، علم اعضای بدن است و علم باطن، علم مربوط به قلب می‌باشد،

(( محجة البیضاء، ج ۱، مقدمه صص ۶-۷. (ما پس از این توضیح، در کتاب فقط اصطلاح مکاشفه و معامله را در ترجمه می‌آوریم م.)

«۲» این حدیث را که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره روح سخن نگفته است، ابن ابی شیبیه، ابن جریر، ابن منذر، و ابن ابی حاتم از

مجاهد روایت کرده‌اند و احمد، بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن حبان، ابن مردویه، ابونعیم، و بیهقی، با هم در کتاب (( الدلائل )) از ابن

مسعود (رض) نقل کرده‌اند به (( الدر المنثور )) سیوطی، ج ۴، ص ۱۹۹ رجوع کنید.

---

## 15

سخن بگوید. مقصود ما این است که هر گاه در این کتاب قلب را به کار ببریم این لطیفه ربّانی را اراده می‌کنیم و هدفمان بیان حقیقت ذات آن لطیفه نیست، بلکه بیان اوصاف و احوال آن است، علم به امور محسوس، به شناخت اوصاف و احوال آن لطیفه نیازمند است و به بیان حقیقت آن نیازی ندارد.

دومین لفظ، روح است

که آن نیز در آنچه به هدف ما ارتباط دارد به دو معنی به کار می‌رود:

1- یکی به معنای جسمی لطیف می‌باشد که سرچشمه‌اش بخش تو خالی قلب جسمانی است و به

وسیله رگهای زننده (زنده و فعال) در دیگر اجزای بدن پخش می‌شود. روان شدن آن در بدن و پخش

شدن انوار زندگی، احساس، شنوایی، بینایی، بویایی، از بخش میان تهی قلب به اعضای بدن شبیه

پخش شدن نور از چراغی است که در گوشه‌های خانه حرکت داده می‌شود و به هر قسمتی از خانه که

برسد آن را روشن می‌کند. بنا بر این زندگی همانند نوری است که بر دیوارهای خانه می‌تابد، و روح همانند چراغ است. جریان روح و حرکت آن در درون انسان همانند حرکت چراغ به وسیله محرک در اطراف خانه است.

پزشکان هنگامی که لفظ «روح» را به کار می‌برند مقصودشان همین معناست.

روح به این معنی بخاری است لطیف که حرارت قلب آن را می‌پزد و شرح آن هدف ما نیست، زیرا غرض پزشکی که بیماری را درمان می‌کنند به آن تعلق می‌گیرد، اما غرض پزشکان دین که دلها را درمان می‌کنند (پزشکان روح انسانی مانند انبیا و اولیاء) تا به جوار رحمت پروردگار عالمیان هدایت شود، هرگز به شرح این روح (روح حیوانی) مربوط نمی‌شود.

2- دومین معنای روح، همان لطیفه (طرفه موجود) ربّانی انسان است که دانا و درک کننده است، و ما در یکی از دو معنای قلب آن را شرح دادیم و همان است که خدای متعال در گفتار خود آن را اراده فرموده است: **وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي** «۳» روح امری است شگفت‌آور و منسوب به

«3» اسراء / 85: از تو درباره روح سؤال می‌کنند، بگو روح از فرمان پروردگار من است.

---

## 16

پروردگار که بیشتر عقول از فهمیدن کنه حقیقت آن ناتوانند.

سومین لفظ، نفس است،

این کلمه نیز میان چند معنی مشترک است که دو معنای آن به غرض ما ارتباط دارد:

1- یکی از معنای نفس بنا بر آنچه شرح خواهد آمد معنایی است که شامل قوه خشم و شهوت در انسان می‌شود. این کاربرد در میان صوفیه بیشتر رایج است زیرا مقصود آنها از نفس همان اصلی است که شامل صفات نکوهیده انسان می‌شود.

آنها می‌گویند که مبارزه با نفس و در هم شکستن آن لازم است و رسول اکرم (ص) با گفتار خویش: «سر سخت‌ترین دشمنت نفسی است که در میان دو پهلویت قرار دارد» «۴» بدان اشاره فرموده است.



2- معنای دوّم نفس، همان لطیفه (طرفه موجود) است که یاد کردیم و حقیقت انسان همان است، نفس و ذات انسان هموست، لیکن بر حسب احوال گوناگونش به صفات مختلفی توصیف می‌شود. همین نفس چون به فرمان در آید و آرامش یابد و به سبب پیکار با شهوتها آشفتگی آن برطرف شود، نفس مطمئنه نامیده می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.** «۵»

نفس به معنای اوّل به سوی خدا باز نمی‌گردد، زیرا از خدای متعال بدور است و جزء حزب شیطان است، و هر گاه به آرامش کامل نرسد، لیکن با نفس شهوانی به مبارزه برخیزد نفس لوّامه (نکوهشگر) نامیده می‌شود، زیرا هنگامی که صاحبش در عبادت خدا کوتاهی ورزد او را نکوهش می‌کند. خدای متعال

«4» این حدیث را بیهقی در باب زهد چنان که در ((کنوزالحقایق)) مناوی آمده، روایت کرده است. قاضی نعمان در ((دعائم الاسلام)) از طریق اهل بیت علیهم السلام به عبارت دیگری روایت کرده چنان که در ((مستدرک الوسائل))، ج ۲، ص ۲۷۰ آمده است.

«5» فجر / ۲۷-۲۸: تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

## 17

می‌فرماید: **وَلَا أَفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ** «۶» اگر با نفس شهوانی مبارزه نکند و از خواهشهای نفسانی و انگیزه‌های شیطان پیروی کند نفس اماره بالسوء (بسیار فرمان دهنده به بدی) نامیده شود. خدای متعال در حالی که از زبان یوسف (ع) خبر می‌دهد می‌فرماید: **وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ.** «۷» گاهی رواست گفته شود: مقصود از نفس اماره همان نفس به معنای اوّل است. در این صورت نفس به معنای اول، سخت نکوهیده است، و به معنای دوّم پسندیده، زیرا دوّمی نفس انسان یعنی ذات و حقیقت اوست که به خدای متعال و دیگر دانسته‌ها عالم است.

چهارمین لفظ، «عقل» است.

این کلمه نیز میان معانی گوناگونی مشترک است: که آنها در کتاب العلم نقل کرده‌ایم از آن جمله دو معنی مربوط به مقصود ماست:

1- آن که گاه عقل گفته می‌شود و مقصود از آن آگاهی از حقیقت امور است. در نتیجه صفت علم می‌شود که جای آن قلب است.

2- گاهی عقل گفته می‌شود و مقصود از آن، چیزی است که علوم را در می‌یابد. بنابراین همان قلب (لطیفه) است، و ما می‌دانیم که برای هر عالمی وجودی است و آن اصلی است که به خود پایدار است، و علم صفتی است که در آن وارد شده است، و صفت و موصوف با هم مغایرت دارند (دو وجودند). گاه عقل گفته می‌شود و مقصود از آن محل ادراک یعنی درک کننده می‌باشد و مقصود رسول خدا (ص) از گفتارش: «نخستین چیزی که خدا آفریده عقل است» «۸» همین است، زیرا علم عرض است و عقل نمی‌پذیرد که نخستین آفریده باشد، بلکه ناگزیر باید محل پیش از آن یا همراه آن آفریده شده باشد و نیز

«6» قیامت / ۳: سوگند به نفس لوامه، وجدان بیدار و ملامتگر، (که رستاخیز حق است.)

«7» یوسف / ۵۳: من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی‌کنم که نفس (سرکش) بسیار به بدیها اثر می‌کند.

«8» این روایت را طبرانی در (( الاوسط )) از حدیث عایشه به دو سند ضعیف روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است، من

(مصحح) از طریق شیعه این حدیث را نیافتیم.

---

## 18

عرض مورد خطاب قرار نمی‌گیرد. در حدیث آمده است: «خدا به عقل فرمود:

روی بیاور، پس روی آورد، و به او گفت: برگرد، برگشت.» الخ «۹» بنابراین بر شما روشن شد که معانی این اسمها موجود است و آن، قلب مادی، روح مادی، نفس شهوانی، عقل علمی است، و این چهار معناست که چهار نام بر آنها نهاده شده است. معنای پنجمی نیز هست و آن لطیفه‌ای (طرفه موجودی) در انسان است که دانا و مدرک است، و همه آن چهار لفظ برای آن لطیفه به کار می‌روند. بنابراین پنج معنی و چهار لفظ است. هر لفظی هم بر دو معنی گفته می‌شود. گوناگونی این الفاظ و توارد آنها بر بیشتر علما مشتبه مانده، از این رو می‌بینی آنها را که درباره خاطره‌ها گفتگو می‌کنند و می‌گویند: این خاطره عقل است، این خاطره روح است، این خاطره نفس است، و این خاطره قلب است. بیننده تفاوت معنای این نامها را نمی‌داند، و به سبب پرده برداشتن از این مطلب شرح این نامها را مقدم داشتیم. آنجا که لفظ قلب در قرآن و سنت وارد شده مقصود معنایی است که انسان می‌فهمد

و حقیقت اشیا را می‌شناسد، و گاه قلبی را که در قفسه سینه است کنایه از آن قلب حقیقی می‌آورند زیرا میان این لطیفه و قلب مادی رابطه ویژه‌ای است، چون این لطیفه اگر چه با دیگر اعضای بدن ارتباط دارد و بدن را به کار می‌گیرد، لیکن به وسیله قلب است که با آنها مرتبط می‌شود. بنا بر این نخستین ارتباطش با قلب است و گویا قلب مسکن و مملکت و جهان و مرکب اوست. از این رو سهل شوشتری قلب را به عرش و سینه را به کرسی تشبیه کرده و گفته است که قلب عرش و سینه کرسی است، و گمان نکنید که منظورش عرش و کرسی خدای سبحان می‌باشد، چه آن محال است، بلکه مقصودش آن است که قلب (لطیفه ربّانی) مملکت خداست و نخستین عضوی است که فرمانهای او را در تدبیر و تصرف بدن اجرا می‌کند. بنا بر این قلب و سینه نسبت به انسان مانند عرش و کرسی نسبت به خداست این تشبیه نیز جز از چند نظر راست نمی‌آید و شرح آن مربوط به غرضمان نیست و از آن صرف نظر می‌کنیم.

«9» این حدیث را برقی در محاسن، ص ۱۹۲، کلینی در کافی، ج ۱، ص ۲۶ روایت کرده است.

---

## 19

### شرح لشکریان قلب

خدای متعال می‌فرماید: وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ. «۱۰»

پس برای خدای متعال در دلها و روانها و دیگر عوالم لشکریان فراهم آمده‌ای است که جز خود او کسی از حقیقت و شماره آنها آگاه نیست. ما اکنون به شرح برخی از لشکریان قلب که مربوط به غرض ماست می‌پردازیم برای قلب دو لشکر است: یکی لشکری که با چشم ظاهر دیده می‌شود و دیگری لشکری که جز با چشم باطن قابل رؤیت نیست. قلب در حکم سلطان و لشکریان در حکم چاکران و یاورانند و این همان معنای لشکر است. لشکریان قلب که با چشم مشاهده می‌شوند عبارتند از: دست، پا، چشم، گوش، زبان، و دیگر اعضای ظاهری و باطنی. در حقیقت همه اینها خدمتکار قلب و به فرمان او بند و قلب فرمان دهنده و بازدارنده آنهاست. اعضای مزبور بر حسب فطرت، فرمانبردار قلب آفریده شده‌اند و توان سرپیچی و مخالفت با آن را ندارند. بنابراین هر گاه چشم را به باز شدن فرمان دهد گشوده شود، و هر گاه پا را به حرکت امر کند به حرکت در آید، هر گاه زبان را به سخن گفتن فرمان قطعی دهد سخن بگوید، همچنین دیگر اعضا. فرمانبرداری اعضا و حواس از قلب از جهتی شبیه فرمانبرداری فرشتگان از خدای متعال است. زیرا فرشتگان بر حسب

فطرت فرمانبردارند و قدرت مخالفت با خداوند را ندارند بلکه لا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ. «۱۱» تنها در یک چیز با هم تفاوت دارند و آن این که فرشتگان از بندگی و اطاعتشان از پروردگار آگاهند، ولی پلکها (ی چشم) در باز و بسته شدن به صورت جبر از قلب اطاعت می کنند و از خود اختیاری ندارند و در اطاعت کردنشان از قلب چنین هستند. و همانا احتیاج قلب به این لشکریان از این نظر است که در مسافرتی که برای آن آفریده شده به مرکب و توشه راه

«10» مدثر / ۳۱: لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند.

«11» تحریم / ۶: و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی کند و دستورات او را دقیقاً اجرا می نمایند.

## 20

نیاز دارد، و آن مسافرت به سوی خدای متعال و طی کردن منزلها برای رسیدن به دیدار اوست. دلها برای همین منظور آفریده شده اند چنان که خدای متعال می فرماید: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، «۱۲» و تنها مرکب قلب، تن و تنها توشه اش دانش است، و تنها اسبابی که او را به توشه می رساند و به او توان توشه برداشتن می دهد عمل صالح است. دل ممکن نیست به خدای متعال برسد تا زمانی که بدن با مرگ آرام نگیرد و از دنیا عبور نکند، زیرا برای رسیدن به آخرین منزل ناگزیر است منزل نزدیکتر را بپیماید. دنیا کشتزار آخرت و یکی از منزلهای هدایت است، دنیا به این دلیل دنیا نامیده شده که نزدیکترین دو منزل است. بنابراین انسان ناگزیر است که از این جهان (دنیا) توشه بگیرد، و بدن مرکب اوست که با آن به این جهان می رسد. بدین ترتیب، قلب نیاز دارد که از بدن نگهداری و پرستاری کند. تنها حفظ بدن به این است که غذا و دیگر چیزهایی را که سازگار طبع اوست بدان برساند، و آنچه با بدان ناسازگار است و موجب نابودی آن می شود یا عوامل نابودی آن را ممکن می سازد از بدن دفع کند. از این رو قلب برای جذب غذا به دو لشکر محتاج است: لشکری درونی که شهوت است و لشکری برونی که دست و اعضایی است، که غذا را به طرف بدن می کشاند. از این رو شهوتهایی که مورد نیاز قلب است در آن آفریده شده است، و نیز برای قلب اعضایی خلق شده که ابزار شهوت است. همچنین قلب برای دفع نابود کننده ها به دو لشکر نیازمند است: لشکری درونی که غضب است و قلب با آن هلاک کننده ها را دفع می کند و از دشمنان انتقام می گیرد، و لشکری برونی که دست و پا است و قلب با آنها به مقتضای خشم عمل می کند، همه اینها به کمک اموری بیرون از بدن مانند اسلحه و دیگر اشیا انجام می شود آن گاه کسی که به غذا نیاز دارد اگر غذا

را نشناسد میل به غذا و ابزار استفاده از آن برایش سودی ندارد. بنابراین برای چنین شناختی به دو لشکر نیازمند است:

لشکری درونی که ادراک دیدن، چشیدن، بوییدن، شنیدن، لمس کردن است، و

«12» ذاریات / ۵۶: جن و انس را نیافریدم جز برای این که مرا پرستند.

## 21

لشکری برونی که چشم، گوش، بینی و دیگر اعضاست، شرح علت نیازمندی به آنها و حکمت آنها طولانی می‌شود و مجلدات بسیاری هم گنجایش آن را ندارد. ما در کتاب الشکر به قسمت کمی از آنها اشاره کرده‌ایم و باید به همان اندازه قناعت شود.

تمام لشکریان قلب به سه نوع منحصر می‌شود:

1- نوع اول، مشوق و برانگیزنده است، یا آدمی را به جلب منفعت دلخواه بر می‌انگیزد مانند شهوت. یا به دفع ضرر مخالف میل انسان و می‌دارد مانند خشم. گاه از این مشوق به اراده تعبیر می‌شود.

2- نوع دوم، اعضا را تحریک می‌کند تا این اهداف را به دست آورد و از این دومی به قدرت تعبیر می‌شود. قدرت عبارت از لشکریانی است که در دیگر اعضا بویژه عضله‌ها و اوتار (چیزهایی شبیه به زه کمان که در اطراف ماهیچه‌ها می‌روید) پراکنده‌اند.

3- نوع سوم، آن است که اشیا را درک کرده و می‌شناسد مانند اعضای خبرگزار آنها عبارتند از: نیروی بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و جز آنها.

این نیروها در اعضای مشخصی پراکنده‌اند، و از آن به آگاهی و ادراک تعبیر می‌شود. با هر یک از این لشکریان درونی لشکریانی است برونی و آن اعضایی است که از گوشت، پیه، پی، خون، و استخوان، ترکیب شده است و برای این لشکریان ابزار فراهم می‌آورند، زیرا نیروی گرفتن سریع به کمک انگشتان (اشیا را) می‌گیرد، نیروی بینایی اشیا را با چشم می‌بیند همچنین دیگر نیروها.

ما از لشکریان برونی که همان اعضاست سخن نمی‌گوییم، چه آنها از جهان مادی هستند. بلکه اکنون درباره نیروهایی که با لشکریان نامریی کمک می‌شوند سخن می‌گوییم، این نوع سوّم که در میان نیروها دریا بنده است به دو بخش تقسیم می‌شود:

1- نیروهایی که در منزلهای برونی جا گرفته‌اند و عبارتند از: حواس پنجگانه، شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی، بساوایی.

---

## 22

2- نیروهایی که در منزلهای درونی جا گرفته‌اند که بخشهای میان تهی مغز است، این نیروها نیز پنج بخش است، زیرا انسان پس از دیدن چیزی چشمانش را می‌بندد و صورت آن را در نفس خود می‌بیند و آن نیروی خیال است. پس از آن این صورت به وسیله چیزی که آن را حفظ می‌کند همراه خیال باقی می‌ماند که به آن لشکر حافظه گویند، سپس درباره آنچه حفظ کرده می‌اندیشد. در نتیجه برخی از آن با برخی ضمیمه می‌کند و آنچه را فراموش کرده به خاطر می‌آورد و به آن بر می‌گردد، پس از آن همه معانی حس شده را به وسیله حسّی که مشترک میان تمام محسوسات است، در نیروی خیال خود گرد می‌آورد.

بنابراین در درون (انسان) حسّ مشترک، نیروی خیال، نیروی تفکر، نیروی تذکر (ذاکره)، و نیروی حافظه، وجود دارد. اگر خدا نیروی حافظه، اندیشه، ذاکره و خیال، را نمی‌آفرید، البته مغز از آن تهی می‌بود چنان که دست و پا از آن نیرو، تهی است. پس این نیروها نیز لشکریان درونی‌اند و جای آنها نیز در درون آدمی است. این بود انواع لشکریان قلب، و شرح آنها به گونه‌ای که برای ضعیفان قابل فهم باشد به طول می‌انجامد و هدف چنین کتابی این است که علمای بزرگ و نیرومند از آن بهره ببرند معذک با آوردن مثالهایی در فهماندن ضعیفان می‌کوشیم تا به خواست خدا این مطالب به درک آنها نزدیک شود.

### شرح مثالهای قلب با لشکریان درونی‌اش

باید دانست که دو لشکر خشم و شهوت گاه به طور کامل فرمانبردار قلب می‌شوند و آن را در راهی که می‌پیماید کمک و در سفری که قصد کرده است بخوبی همراهی می‌کنند. اما گاه از روی سرکشی نافرمانی می‌کنند تا بر قلب مسلط شوند و آن را بنده خود سازند. نابودی قلب و بازماندنش از سفری که با آن به خوشبختی ابدی می‌رسد، در همین نافرمانی خشم و شهوت از قلب است.

قلب لشکر دیگری دارد که علم، حکمت و تفکر است و بزودی شرح آن خواهد آمد و سزاوار است که قلب از این لشکر کمک بگیرد، زیرا این لشکر در

---

### 23

برابر دو لشکر دیگر، لشکر خداست. گاه آن دو لشکر به حزب شیطان در می آیند، بنابراین اگر از لشکر علم و حکمت و تفکر کمک نگیرد و لشکر خشم و شهوت بر نفس او مسلط شود بی تردید نابود می شود و زیان آشکاری خواهد کرد. حال بیشتر مردم همین است زیرا خرد آنان برای چاره اندیشی در برآوردن شهوت به فرمان شهوت گردن می نهد. در صورتی که سزاوار است شهوت در مواردی که عقل به آن نیاز دارد به فرمان عقل در آید. ما با سه مثال این مطلب را روشن می کنیم.

مثال اول: نفس موجود در بدن انسان که لطیفه ای است ربّانی و علم و ادراک ویژه اوست، همانند حاکمی است که بر مملکت خود حکومت می کند. بدن مملکت نفس و قرارگاه اوست و نیروها و اعضای بدن به مثابه کارگزاران نفسند، و نیروی خرد و اندیشه همانند رایزن خیرخواه و وزیر خردمند است، شهوت همانند بنده بدی است که خوراک و آذوقه به شهر می آورد و خشم و نخوت همانند رئیس پلیس است.

بنده ای که آذوقه می آورد (شهوت) بسیار حيله گر و دروغگو و پلید است که به صورت فردی خیرخواه جلوه می کند ولی در خیرخواهی او شری ترسناک و شرنگی کشنده نهفته است، و طبعش چنان است که با وزیر خیرخواه در هر تدبیری که می اندیشد نزاع کند، تا آنجا که یک ساعت هم از نزاع و مخالفت با آرای او فراغت ندارد. بنابراین همان طور که هر گاه حاکم در مملکت خویش با وزیر مشورت کند و از دستور این بنده پلید روی بگرداند و حتی به پیشنهاد وزیر استدلال کند که حق، خلاف رأی آن بنده (شهوت) است و رئیس پلیس (خشم) خود را ادب کند و او را به وزیر بسپارد و فرمانبردار وزیر قرار دهد و از آن جهت وزیر را بر این بنده پلید (شهوت) و پیروان و یاورانش مسلط سازد، تا شهوت تحت فرمان باشد نه فرمانده و تدبیر کننده، امور کشوری چنین حاکمی استوار و به سبب آن عدل برقرار می شود، نفس نیز چنین است یعنی زمانی که از عقل کمک بگیرد و نخوت ناشی از خشم را ادب کند و آن را بر شهوت مسلط

سازد و از یکی بر علیه دیگری کمک بگیرد یک بار با فریفتن شهوت، از درجه خشم و زیاده‌روی آن بکاهد و دیگر بار با مسلط ساختن خشم و نخوت بر شهوت، آن را از بن بر کند و مغلوب سازد و خواسته‌هایش را زشت بشمارد، نیروهای نفس معتدل و خلق و خویش نیکو شود و هر کس از این راه منحرف گردد همانند آن کسی است که خدای متعال درباره‌اش می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» (۱۳) و فرموده: «وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (۱۴) و فرموده: «وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» (۱۵) و درباره کسی که نفس را از خواهش خود نهی می‌کند، فرماید: «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (۱۶) به خواست خدا چگونگی مبارزه با این لشکریان و مسلط ساختن بعضی بر بعضی بزودی در کتاب ریاضت نفس خواهد آمد.

مثال دوم: بدن انسان همانند یک شهر و عقل یعنی همان نیروی ادراکی انسان، همانند سلطان مدبری است که شهر را اداره می‌کند، و نیروهای مدرکه عقل که حواس ظاهری و باطنی است همانند لشکریان و یاوران عقل و اعضای حواس همانند رعیت اویند، و نفس اماره (نفسی که بسیار به بدی فرمان می‌دهد) که شهوت و خشم است، همانند دشمنی است که با عقل در مملکتش نزاع می‌کند و در نابود کردن رعیت او می‌کوشد و بدن انسان لشکرگاه و کمینگاه می‌شود، و نفس او مانند محافظی است که در لشکرگاه اقامت دارد. پس اگر با دشمن خود جنگید و او را مغلوب ساخت آن طور که دوست دارد هرگاه به وطن برگردد کارش ستوده می‌شود، چنان که خدای متعال (در وصف مجاهدان) می‌فرماید: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَىٰ الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً» (۱۷) و

«13» جاثیه / ۲۲: آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده؟ و خدا او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست)

گمراه ساخته.

«14» کهف / ۲۸: همانها که پیروی هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است.

«15» اعراف / ۱۷۵: و از هوای نفس خویش پیروی کرد او همچون سگ (هار) است.

«16» نازعات / ۴۰: و بهشت جایگاه اوست.

«17» نساء / ۹۴: خدا مجاهدان فداکار به جان و مال را بر قاعدان برتری بخشیده است.



اگر مرز مملکت را از دست بدهد و رعیت خود را مهمل گذارد، در هنگام ملاقات با حق تعالی ذات حق کارش را نکوهش می‌کند و از او کیفر می‌گیرد و در روز قیامت به او گفته می‌شود: «ای شبان بد، گوشت خوردی و شیر نوشیدی و گمشده را بر نگرداندی و استخوان شکسته را التیام ندادی امروز انتقام او را از تو می‌گیرم - چنان که در حدیث وارد شده است» «۱۸» پیامبر (ص) در گفتارش:

«از جهاد اصغر به جهاد اکبر بازگشتیم» «۱۹» به این جهاد نفس اشاره فرموده است.

مثال سوّم: عقل همانند شکارچی سوارکار است و شهوتش همانند اسب او و خشمش مانند سگ او. پس وقتی که سوار کار ماهر و اسبش تمرین کرده و سگش تعلیم دیده باشد سزاوار موفقیت است اما وقتی سوار کار بی‌شعور و اسب چموش و سگ گزنده باشد نه اسبش مطیع اوست و نه سگش، چنین سوارکاری سزاوار هلاکت است، چه رسد که به مطلوب خود نایل شود. بی‌شعوری سوار کار مثلی برای نادانی انسان و کمی حکمت و بصیرت او و چموشی اسب مثلی برای غالب شدن شهوت بر اوست، بویژه شهوت زنبارگی و شکمبارگی، و عقور بودن سگ مثلی برای سلطه و غلبه خشم بر اوست.

#### توضیح خاصیت قلب برای آدمی

بدان که خداوند تمام آنچه یاد کردیم علاوه بر انسان به دیگر حیوانات نیز عطا فرموده است حیوانات هم شهوت و خشم و حواس ظاهری و باطنی دارند حتی گوسفند گرگ را با چشم خود می‌بیند و در دل از دشمنی او آگاه است و از او می‌گریزد و دریافت درونی همان است. بنابراین آنچه ویژه قلب انسان است و به خاطر آن از ارج و شرافتی بسیار برخوردار است و شایستگی تقرب به خدا را

«18» عراقی گوید: برای این حدیث اصلی نیافتم.

«19» این حدیث را بیهقی در (( الشعب )) از حدیث جابر به سندی که راوی ضعف در سندش هست روایت کرده است و کلینی در

کافی، ج ۵، ص ۱۲ به شماره ۳، از طریق شیعه روایت کرده است.

دارد یادآور می‌شویم. برگشت ویژگیهای قلب انسان به علم و اراده است. منظور از علم آگاهی به امور دنیا و آخرت و حقایق عقلانی است، زیرا این امور ماورای محسوسات است و حیوانات در آن شرکت ندارند، بلکه دانشهای کلی ضروری از ویژگیهای عقل است. عقل انسان حکم می‌کند که یک

اسب در یک حال نمی‌تواند در دو جا باشد و این حکم عقل در مورد هر اسبی صادق است، (حکمی کلی است) و روشن است که انسان با حسّ خود فقط بعضی از مصداق‌های اسب را در می‌یابد لذا این حکم کلی که از سوی عقل صادر می‌شود و رای ادراک حسّی است، و هرگاه این نکته را در علم ظاهر بدیهی درک کردید در بقیه علوم نظری آشکارتر است.

اما اراده آن است که هرگاه انسان از راه خرد خویش فرجام کار و راه درستی آن را دریافت از ذات او شوقی به طرف آن مصلحت و فراهم ساختن اسباب آن و اراده آن برانگیخته می‌شود و این غیر از اراده و تمایل حیوانات است، بلکه مخالف تمایل است. انسان از رگ زدن و خون گرفتن متنفر است، ولی شخص خردمند آن را طلب و اراده می‌کند و برای آن پول هم می‌دهد انسان در حال بیماری به غذای لذیذ تمایل دارد، ولی خردمند از خوردن آن خودداری می‌کند و این منع از روی شهوت نیست. اگر خدا عقل را که فرجام کارها را می‌شناسد خلق می‌کرد اما این انگیزه‌ای که اعضا را بر طبق خواسته عقل به حرکت در می‌آورد، نمی‌آفرید محققا حکم عقل ضایع و هدر می‌شد.

بنابراین در قلب انسان دانشها و اراده‌هایی جای دارد که دیگر حیوانها و حتی کودک در آغاز خلقت، از آنها بدورند و تنها در هنگام بلوغ پدید می‌آیند، اما شهوت، خشم و حواس ظاهری و باطنی در کودک نیز وجود دارد.

پس کسب این علوم برای کودک به هنگام بلوغ به دو صورت حاصل می‌شود: صورت اول آن که قلب او شامل بخشی از علوم بدیهی اولی است، مانند علم به محال بودن امور محال و جایز بودن امور جایزی که ظاهر است. پس علوم نظری در آن حاصل نشده اما حصول آن ممکن و نزدیک است. حال چنین

---

## 27

شخصی نسبت به علوم مانند حال نویسنده‌ای است که از نوشتن جز دوات و قلم و حروف ساده چیزی نمی‌داند. این فرد به نوشتن نزدیک شده ولی هنوز کاتب نیست.

صورت دوم آن که با تجربه و اندیشه علوم اکتسابی را به دست می‌آورد و در خزانه سینه‌اش جای می‌دهد و هر وقت بخواهد به آنها رجوع می‌کند. در این جا حال او همانند حال نویسنده ماهری است که به سبب قدرت بر نوشتن به او کاتب می‌گویند، اگر چه خود به نوشتن نپردازد، و این آخرین درجه

انسانیت است. لیکن در این درجه، درجات بی شماری است، که مردم به تناسب معلومات کم و زیاد، شرافت و پستی معلومات و روش به دست آوردن آن متفاوت می باشند برای بعضی دلها علم به وسیله الهام الهی از راه مکاشفه حاصل می شود، و برای برخی با آموختن و اکتساب به دست می آید، و گاه این علم زود و گاه به کندي حاصل می شود. و از اینجاست که درجات دانشمندان حکیمان، اولیا و انبیا گوناگون می شود و درجات ترقی در آن محدود نیست، زیرا برای معلومات الهی پایانی نیست. آخرین درجه درجه پیامبری است که همه حقایق یا بیشتر آن بدون درس خواندن و زحمت با کشفی الهی در اسرع وقت حاصل می شود و با این سعادت است که بنده قرب معنوی و حقیقی به خدا پیدا می کند نه قرب مکانی و فیزیکی. پله های این درجات منزلهای رهروان به سوی خدای متعال است و این منزلها بی شمار است و هر رهروی همان منزلی را که به آن رسیده و منزلهای پایین تر آن را می شناسد اما به حقیقت آنچه در برابر اوست احاطه علمی ندارد، ولی گاه به سبب ایمانی که به غیب دارد آن را تصدیق می کند.

چنان که ما به پیامبر و نبوت او ایمان داریم و آن را تصدیق می کنیم ولی جز پیامبر کسی حقیقت نبوت را نمی داند، همان طور که جنین از حال طفل و طفل از حال کودک ممیز و آگاهیهای بدیهی او آگاه نیست و نیز کودک ممیز از حال عاقل و علوم نظری که به دست آورده خبر ندارد. بنابراین هیچ خردمندی آنچه را خدا بر اولیا و پیامبران خود از لطف و رحمتش گسترده آگاه نیست. ما يَفْتَحِ اللهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكٍ لَهَا

---

## 28

«20». این رحمت بر اساس بخشندگی و کرم خدای سبحان بی آنکه به کسی بخلی روا دارد (به بندگان) بخشیده شده، ولی در دلهایی که در معرض نفعهای رحمت خدا هستند آشکار می شود. چنان که پیامبر (ص) فرمود: «نسیمهای رحمت پروردگارتان در ایام روزگار شما می وزد. بهوش باشید خود را در معرض آنها قرار دهید». «21» در معرض نسیم رحمت الهی قرار گرفتن از طریق پاک کردن دلها و تزکیه آن از پلیدی و کدورتی که از اخلاق نکوهیده حاصل می شود و توضیحش خواهد آمد، میسر است. پیامبر (ص) با گفتار خود به این بخشش اشاره فرموده است: «خدا در هر شبی به آسمان دنیا نازل می شود و می فرماید: آیا دعا کننده ای هست تا او را اجابت کنم» «22» و نیز به گفتار خود به نقل از پروردگارش: «اشتیاق نیکوکاران به دیدار من بسیار است و اشتیاق من به دیدار آنان بیشتر است» «23» و به فرموده خداوند: «هر که به من یک وجب نزدیک شود من یک ذراع به او نزدیک

می‌شوم» ۲۴» همه این موارد اشاره دارد به این که انوار دانشها به سبب بخل از سوی منعم (خداوند) از دل‌های منع نشده است. خدای متعال برتر از آن است که بخل و منع در ذات مقدسش راه داشته باشد. لیکن پلیدی و تیرگی و سرگرمی دل‌هاست که آنها را از انوار دانش محروم می‌کند، دل‌ها مانند یک ظرفند که تا وقتی پر از آب است هوا در آن وارد نشود و در دل‌های سرگرم به غیر خدا شناخت جلال خدا وارد نمی‌شود. پیامبر (ص) با گفتار خود به این مطلب اشاره

«20» فاطر / ۲: خداوند هر رحمتی را به روی مردم بگشاید کسی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد.»

«21» بخاری و مسلم این حدیث را روایت کرده اند و پیش از این گذشت. طبرانی از محمد بن مسلم با سندی ضعیف روایت را نقل کرده است چنان که در ((الجامع الصغیر)) هست.»

«22» این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۲، ص ۱۷۵ روایت کرده و در جلد دوم همین کتاب از آن سخن گفته شد.»

«23» عراقی گوید: برای این حدیث اصلی نیافتم جز این که صاحب فردوس آن را از حدیث ابودردا نقل کرده و پسرش در مسند فردوس اسنادی برای آن ذکر نکرده است.»

«24» مسلم در صحیح جلد ۸، ص ۶۶ این حدیث را آورده است.»

---

## 29

فرموده است: «اگر شیطانها دور دل‌های فرزندان آدم نمی‌گردیدند البته به ملکوت آسمانها می‌نگریستند.» ۲۵»

از این جمله پیداست که خاصیت انسان شایستگی برای کسب دانش و حکمت است و برترین انواع دانشها، علم به خدا صفات و افعال اوست، کمال آدمی به این دانش است و سعادت او در کمال اوست و با همان کمال است که شایسته مجاورت درگاه کمال و جلال الهی می‌شود.

بنابراین بدن مرکب نفس و نفس جای علم است، و هدف از آفرینش انسان و خاصیت او همان کسب دانش است. چنان که اسب با الاغ در قدرت باربری شریک است و با شکل زیبا و خاصیت حمله و گریز از الاغ ممتاز می‌شود.

معلوم است که اسب برای این خاصیت آفریده شده و اگر فاقد آن باشد به درجه پایین خریّت تنزل می‌کند. انسان نیز با اسب و الاغ در کارهایی مشترک است و در کارهایی که ویژه اوست از آن دو جدا می‌شود، و این خاصیت از صفات فرشتگان مقرب خداست، و آدمی در درجه‌ای میان فرشتگان و چهارپایان است.

انسان از آن نظر که تغذیه و تولید نسل می‌کند نبات و از آن نظر که احساس دارد و به میل خود حرکت می‌کند حیوان، و از نظر صورت و قامت همانند نقش بر دیوار است، و همانا خاصیت او شناخت حقیقت اشیا است. بنابراین هر کس همه اعضا و نیروهای خود را به کار برد و از آنها در علم و عمل کمک بگیرد شبیه به ملائکه شده و سزاوار است جزء آنها به شمار آید و فرشته الهی نام بگیرد، چنان که خدای متعال فرموده: **إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ**. «۲۶» و هر کس در پیروی لذتهای بدنی بکوشد و همانند چهارپایان بخورد (بی‌خبر از همه چیز سر در آخور داشته باشد) تا حدّ پست‌ترین حیوانات سقوط کند، در نتیجه یا مانند گاو نر کودن یا بدتر از آن همچون خوک شود، یا مانند سگ و گربه درنده یا مانند شتر کینه‌توز یا چون پلنگ متکبر یا مثل روباه حيله‌گر و مکار یا همه این بدیها

«25» قبلا در همین کتاب، ج ۲، ص ۱۲۵ نقل شد.

«26» یوسف / ۳۱: این یوسف فرشته‌ای بزرگوار است.

---

### 30

در او جمع شود، مانند شیطان سرکش. می‌توان از تمام حواس در راه رسیدن به خدا کمک گرفت، چنان که در کتاب شکر (همین کتاب) توضیح بخشی از آن به خواست خدا خواهد آمد، پس هر که نیروهای خود را در آن راه بکار گیرد رستگار و هر که از آن منحرف شود زیان بیند و نومید شود، و همه سعادت در این مورد آن است که انسان مقصد و هدف خود را لقاء الله و جایگاه خویش را خانه آخرت قرار دهد و دنیا را راه عبور و بدن را مرکب و اعضا را خادمان آن بداند. پس نیروی مدرکه در قلب که وسط مملکتش می‌باشد، همانند سلطانی مستقر شود و نیروی خیال که در جلو مغز نهاده شده همانند رئیس پیک او باشد، زیرا خبرهای مربوط به امور محسوس در آنجا جمع می‌شود و نیروی حافظه که جایش در انتهای مغز است به جای خزانه‌دار او باشد و زبان مترجم، و اعضای جنبنده به جای نویسندگان و حواس پنجگانه به جای جاسوسانش باشند، و هر یک مأمور بخشی از بخشها شوند چشم مأمور جهان رنگها، گوش مأمور جهان اصوات، بویایی مأمور جهان بوها و همچنین دیگر نیروها

هر کدام مأمور یک بخشی باشند، زیرا این نیروها اخباری دارند که از عوالم یاد شده می‌گیرند و تحویل نیروی خیال می‌دهند که همانند رئیس پیک است و نیروی خیال آن را به قوه حافظه که خزانه‌دار است تحویل می‌دهد و انباردار آنها را به سلطان عرضه می‌کند و سلطان برای اداره مملکت خویش و به پایان بردن سفر خود و ریشه کن ساختن دشمنی که بدان مبتلاست و دور کردن راهزنان، اخبار لازم را می‌گیرد و چون چنان کند موفق و خوشبخت و سپاسگزار نعمت خدا شود. و هر گاه تمام این نیروها را مهمل گذارد یا آنها را به نفع دشمنان خود که همان خشم و شهوت و دیگر لذت‌های دنیاست یا برای آباد کردن دنیا که راه عبور به آخرت است به کار گیرد نه برای خانه آخرت که وطن اصلی و قرارگاه اوست، در این صورت خوار و بدبخت و نسبت به نعمتهای خدا کفر ورزیده و لشکریان الهی را ضایع ساخته است و دشمنان خدا را یاری کرده و حزب خدا را خوار ساخته است، از این رو شایسته عذاب و دور شدن از آخرت و معاد می‌شود. از این بلا به خدا پناه می‌بریم.

---

### 31

کعب الاحبار به مثالی که زدیم اشاره کرده می‌گوید: «بر عایشه وارد شدم و گفتم: چشم‌های انسان پرنده و گوش‌هایش قیف و زبانش مترجم و دست‌هایش دو بال و پاهایش دو پیک و قلب سلطان است، و هرگاه سلطان خوب باشد لشکریانش خوب است، پس عایشه گفت، من هم شنیدم که پیامبر چنین می‌فرمود.» ۲۷»

علی (ع) در توصیف دلها فرمود: «برای خدا در زمین ظرفی به نام دلهاست پس محبوبترین دلها آن است که از همه نازکتر و صافتر و محکمتر باشد» ۲۸» سپس آن را تفسیر کرد و فرمود: در این استوارتر و در یقین صافتر و نسبت به برادران نازکتر باشد و این سخن اشاره به گفتار ذات حق است که فرموده: اَشِدَّاءُ عَلَي الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ. ۲۹» و نیز فرموده: مَثَلُ نُورٍ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ. ۳۰»

گفته شده که معنایش این است که نور مؤمن و قلب او مانند نور مشکات است و گفتار خداوند متعال: اَوْ كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ. ۳۱» مثل قلب منافق است و در گفتار خداوند: فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ۳۲» قلب مؤمن است.

سهل گوید: مثل قلب و سینه همانند عرش و کرسی است، این بود مثال‌های مربوط به قلب.

«27» عراقی گوید: ابونعیم این حدیث را در (( طب النبی صلی الله علیه و آله )) نقل کرده و طبرانی در (( مسند الشامیین )) و بیهقی در (( الشعب )) از حدیث ابوهریره نظیر آن را نقل کرده اند، ابوهریره و احمد از حدیث ابوذر بدین صورت نقل کرده اند: (( و اما الا ذن فقمع ، و اما العین فمقره لما یوعی القلب )) و هیچ یک از این عبارات صحیح نیست.

«28» راوندی در کتاب (( النوادر )) این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده چنان که در (( سفینه البحار )) ج ۲، ص ۴۱ و در بحار، ج ۱۵، جزء دوم، ص ۲۹ از راوندی و ص ۳۰ از (( فقه الرضا )) روایت شده است.

«29» فتح / ۲۹: در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند.

«30» نور / ۳۵: مثل نور خدا همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد.

«31» نور / ۴۰: یا همچون ظلماتی است در یک دریای پهناور.

«32» بروج / ۲۲: در لوح محفوظ جای دارد.

---

## 32

### بیان مجموعه‌هایی از صفات دل و مثالهای آن

باید دانست که با ترکیب و آفرینش انسان چهار خلط همراه است. از این رو چهار نوع صفت: درندگی، حیوانی، شیطانی، ربّانی، در او جمع شده است. پس انسان از آن نظر که خشم بر او مسلط می‌شود کار درندگان که دشمنی و کینه و حمله به مردم زدن و دشنام دادن است از او سر می‌زند و از آن نظر که شهوت بر او مسلط می‌شود کار حیوانات که حرص و آزمندی و شهوت بسیار و غیره است از او سر می‌زند و از آن نظر که در وجود او امری ربّانی است، چنان که خدای متعال فرموده: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي. «۳۳» در نفس خود مدّعی ربوبیت می‌شود و سلطه جویی، برتری خواهی و انحصار طلبی و خود کامگی در همه کارها و منفرد بودن در ریاست و برکنار بودن از رشته بردگی و فروتنی را دوست دارد، و مایل است که از همه دانشها آگاه شود، حتی ادّعای علم و معرفت و آگاه بودن به حقیقت اشیا را دارد. هرگاه به او عالم بگویند شاد و اگر جاهل بگویند غمگین می‌شود. در حالی که احاطه داشتن به همه حقایق و مسلط شدن مقتدرانه بر همه مردم از صفات خداوند است و انسان به آن حریص است، و از آن نظر که با قوه تشخیص از حیوانات جدا می‌شود با آن که در خشم و شهوت با آنها شریک است حالت شیطانی در او به وجود می‌آید و شرور می‌شود و قدرت تشخیص خود را در

پیدا کردن راههای شر و چاره جویبها به کار می برد و با مکر و فریب و نیرنگ به اهداف خود می رسد، و به جای کار خیر شرارت می کند و این خلق و خوی شیطانهاست.

در هر انسانی آمیزه ای از این چهار عنصر: ربّانی، شیطانی، درنده خویی و حیوانی موجود است تمام آنها در قلب گرد می آید و گویا در جلد انسان خوک، سگ، شیطان، حکیم گرد آمده است.

خوک، همان شهوت است زیرا نکوهیده بودن خوک به سبب رنگ و

«33» بنی اسرائیل / ۸۵: بگو روح از امر پروردگار من است.

---

### 33

صورتش نیست بلکه به خاطر درندگی و حرص اوست.

سگ همان خشم است، زیرا جانور درنده یا سگ گزنده از نظر صورت و رنگ و شکل درنده و گزنده نیست، بلکه به سبب روح درندگی و دشمنی و گزندگی است که در اوست. در باطن آدمی درندگی درنده و خشم آن و حرص خوک و شهوترانی اش جای گرفته است. بنابراین خوک انسان را به حرص در گناه و کار زشت فرا می خواند و درنده او را به وسیله خشم به ستم و آزار رساندن به دیگران می خواند.

شیطان پیوسته شهوت ناشی از خوک صفتی و خشم ناشی از درنده خویی را در انسان برمی انگیزد و یکی از آنها را شیفته دیگری می سازد و آنچه شهوت و خشم بر حسب طبیعت خود می خواهند، نیکو جلوه می دهد.

حکیم که همان عقل آدمی است مأموریت دارد که نیرنگ شیطان را دفع کند و با بینش نافذ و رأی روشن خویش پرده از مکر شیطان بردارد و با مسلط ساختن سگ خشم بر خوک شهوت حرص او را در هم بشکند، زیرا با خشم شدت شهوت شکسته می شود و درندگی سگ را با مسلط ساختن خوک بر آن دفع کند و همه آنها را مغلوب سیاست خود سازد. اگر چنین کند کارها معتدل و عدالت در مملکت تن آشکار می شود و همه به راه راست می روند اما اگر نتواند آن نیروها را مغلوب سازد، آنها وی را مغلوب کرده به خدمت خود در می آورند. پس همواره در اندیشه و به فکر پیدا کردن راه چاره



است تا خوک شهوت را سیر و سگ خشم را خشنود سازد از این رو همیشه در بندگی سگ یا خوک به سر می‌برد.

حال بیشتر مردم تا وقتی که همه کوشش آنها ارضای شکم و شهوت و فخر فروشی بر دشمنان باشد همین است. جای بسی شگفتی است انسانی که خود بت پرست است، بت پرستان را به خاطر عبادت سنگ نکوهش می‌کند، حال آن که اگر پرده کنار رود و باطن خودش آشکار شود - همان طور که در خواب یا بیداری برای اهل کشف و شهود باطن اشیا مجسم می‌شود - خود را در

---

### 34

برابر خوک شهوت به حال سجده و رکوع و منتظر دستور او خواهد دید و هر وقت خوک شهوت به هیجان آید و چیزی بخواهد بزودی سرگرم خدمتش می‌شود و شیء مورد شهوتش را حاضر می‌کند یا خود را در برابر سگ گزنده و پرستش آن می‌بیند و در مقابل خواسته‌های او فرمانبردار است در حالی که برای چاره‌جویی در رسیدن به بندگی او بدقت می‌اندیشد و در شادمان کردن شیطان خود می‌شتابد، چون شیطان است که خوک شهوت و سگ خشم را به هیجان می‌آورد و آنها را به خدمت خود برمی‌انگیزد. بنابراین انسان با پرستش شهوت و خشم در حقیقت شیطان پرست است، پس اگر هر بنده‌ای مواظب رفتار و سخن گفتن و خاموشی گزیدن و نشست و برخاست خود باشد و با چشم بصیرت بنگرد در صورتی که نسبت به خود منصفانه قضاوت کند سراسر روز در پرستش بت شهوت و خشم و غیره می‌کوشد و این، نهایت ستم است زیرا مالک را که عقل انسانی است برده و ربّ را مربوب و آقا را بنده و غالب را مغلوب قرار داده است. عقل است که شایسته آقای و غلبه و مسلط شدن است، در حالی که این شخص عقل را به خدمت این سه نیرو (خشم و شهوت و شیطان) در آورده است، و ناگزیر از بندگی این سه در قلب او صفاتی متراکم می‌شود که به صورت طبیعت وی در می‌آید و دل را می‌میراند.

اما از فرمانبرداری خوک شهوت صفت بی‌شرمی، پلیدی، اسراف و سخت‌گیری بر اهل و عیال در مخارج، ریا کاری، پرده‌داری، دیوانگی، بیهودگی، حرص، طمع، چاپلوسی، کینه‌توزی، بخل، سرزنش و غیره، به وجود می‌آید.

اما از فرمانبرداری سگ خشم، صفت بی باکی، سبکسری، خود بزرگ بینی، خودستایی، خشم، تکبر، خودپسندی، ریشخند، مباحثات، سبک شمردن، کوچک شمردن مردم، شرارت و تمایل به ظلم و غیره به وجود می آید.

اما نتیجه فرمانبرداری از شیطان به سبب فرمانبرداری از خشم و شهوت است که حاصل آن نیرنگ و مکر و زیرکی، دروغ، زرق، برهم زدن میان دیگران، غش در جنس، فتنه انگیزی، دشنام دادن و غیره است. اما اگر برعکس تمام

### 35

نیروها مغلوب و به زیر فرمان صفت ربّانی در آید، دانش و حکمت و یقین و احاطه به باطن اشیا و شناخت حقیقت اشیا در قلب مستقر می شود و آدمی با نیروی دانش و بینش بر همه صفات زشت مسلط می گردد، و به سبب کمال در علم شایستگی تقدّم بر مردم را پیدا می کند، و از پرستش شهوت و خشم بی نیاز می شود و با کنترل خوک شهوت و برگرداندن آن به مرز اعتدال صفات ارزنده ای چون پاکدامنی، قناعت، آرامش، زهد، پارسایی، پرهیزگاری، شادمانی، برخورد خوب، شرم، لطافت طبع، همراهی و مساعدت و نظایر آنها در قلب مستقر می شود، و با کنترل نیروی خشم و مغلوب ساختن آن و برگرداندنش به اندازه ای که لازم است، صفت شجاعت و بخشندگی و بزرگواری و کنترل نفس، شکیبایی، بردباری، تحمل، گذشت، پایداری، نجابت، شهامت، وقار و غیره، در قلب جای می گیرد.

بنابراین قلب در حکم آینه ای است که این امور مؤثر در آن پیرامونش را گرفته اند و این آثار پیاپی به دل می رسد، اما آثار ستوده ای که یاد کردیم بر روشنی و تابش و نور دل می افزاید تا تجلی ذات حق در آن بتابد و آن حقیقتی که از دین مورد نظر است در آن کشف شود. پیامبر (ص) با گفتار خود به این قلب اشاره فرموده است: «هر گاه خدا خیر بنده ای را بخواهد قلب او را پند دهنده اش قرار می دهد»<sup>۳۴</sup> و نیز با این گفتار: «هر که در قلب خود پند دهنده ای داشته باشد از سوی خدا بر او نگهبانی گماشته شود»<sup>۳۵</sup> و همین دل است که یاد خدا در آن مستقر می شود. خدای متعال می فرماید: **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**.<sup>۳۶</sup>

«34» ابومنصور دیلمی این حدیث را در ((مسند الفردوس)) از حدیث ام سلمه روایت کرده و سندش ضعیف است چنانکه در ((الجامع

الصغیر)) آمده است.

«35» عراقی گوید: اصلی برای این حدیث نیافتم. مصحح گوید: در (( نهج البلاغه )) خطبه ۸۸ نظیر آن آمده است و شیخ در امالی خود به اسنادش از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: (( ابن آدم لا تزال بخیر ما کان لک واعظ، )) فرزند آدم تا برایت پند دهنده ای باشد به طرف خیر می روی.

«36» رعد / ۲۸: آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد.

### 36

اما صفات نکوهیده همانند دودی تیره و سیاه بر آینه دل می نشینند، و پیوسته بر روی آن متراکم می شوند تا آن که قلب به سیاهی و تاریکی می گراید و بکلی از خدای متعال در حجاب می ماند و آن حالت مهر خوردن و زنگار گرفتن قلب است. خدای متعال می فرماید: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَي قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.** «۳۷» و نیز فرمود: **أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ.** «۳۸» بنابراین خداوند نشنیدن حقایق را که از مهر نهادن بر دلها ناشی می شود به گناه ارتباط داده چنان که شنیدن را به تقوا مرتبط ساخته، آن جا که فرموده است: **وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا** «۳۹»: **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا** «۴۰»، **وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ.** «۴۱» زمانی که گناهان متراکم شوند بر دل مهر نهاده می شود و در این وقت آدمی کور باطن می گردد و از دریافت حق و درک مصلحت دین ناتوان می ماند کار آخرت را سبک می شمارد و به کار دنیا اهمیت می دهد و کوشش خود را بدان منحصر می سازد و هرگاه امور مربوط به آخرت و خطرهای آن به گوشش برسد از یک گوش وارد و از گوش دیگر خارج می شود، و در دل نمی ماند و او را به توبه و جبران گذشته تحریک نمی کند. آنان کسانی هستند که «از آخرت ناامید شده اند چنان که کافران خفته در گورها ناامید هستند» معنای سیاه شدن دل چنان که قرآن و سنت از آن سخن گفته اند همین است.»

می گویم: زراره از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود: «در دل هر بنده ای نقطه ای سفید است و اگر گناهی مرتکب شود در آن نقطه نقطه ای سیاه پدید می آید. پس اگر توبه کرد سیاهی می رود و اگر به گناه ادامه دهد آن سیاهی زیاد می شود تا آنجا که سفیدی را می پوشاند و هر گاه سفیدی را پوشاند

«37» مطففین / ۱۴: بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهايشان نشست.

«38» اعراف / ۹۹: اگر بخواهیم آنان را به گناهانشان هلاک می کنیم و بر دلهايشان مهر می نهیم (تا صدای حق را) نشنوند.

«39» مائده / ۱۰۸: از (مخالفت) خدا بپرهیزید و گوش فرا دهید.

«40» مائده / ۱۰۸: از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید.

«41» بقره / ۲۸۲: از خدا بپرهیزید و خداوند به شما تعلیم می دهد.

### 37

صاحب آن دل هرگز به خیر و صلاح بر نمی گردد و معنای گفتار خدای متعال همین است: «بلکه تاریکی ستم و بدکاریهای آنان بر دل‌هایشان چیره شده است.» «۴۱»

از امام باقر (ع) روایت شده: «همانا دلها سه نوعند: دل وارونه که هیچ خیري را حفظ نمی کند و آن دل کافر است دلي که در آن نقطه‌اي سیاه است و خیر و شرّ در آن می‌جنگند و هر کدام در آن پدید آمد به وسیله آن بر دل چیره می‌شود دلي که باز است و در آن چراغهای تابانی است و نورش تا روز قیامت خاموش نمی‌شود و آن دل مؤمن است.» «۴۲»

همانا امام (ع) فرموده نور آن دل تا روز قیامت خاموش نمی‌شود، برای این که قلب در این معنی با نابودی بدن نابود نمی‌شود.

غزالی می‌گوید: از پیامبر (ص) روایت شده که دل مؤمن صاف است و چراغی در آن می‌درخشد و دل کافر سیاه و وارونه است. «۴۳» بنابراین، فرمانبرداری خدای متعال و مخالفت با شهوتها دل را جلا می‌دهد و نافرمانی خدا و گناه، دل را سیاه می‌کند، پس هر کس به گناهان روی بیاورد دلش سیاه شود و هر کس در پی گناه، حسنه‌ای انجام دهد و اثر گناه را از بین ببرد دلش تاریک نشود ولی از نورش کاسته شود، مانند آینه‌ای که انسان بر روی آن نفس بکشد

«41» کلینی در کافی، ج ۲، ص ۲۷۳ به شماره ۲۰ این حدیث را روایت کرده است. گفتار امام علیه السلام ((تمادي في الذنوب))

یعنی اصرار بر گناه و ادامه آن داشته باشد و منظور از رین مهر خوردن بر قلب است، و حقیقت مطلب این است که هر کس کار نیکی انجام دهد و در نفسش اثر می‌گذارد و هر چه آن کار نیک زیاد می‌شود بر صفا و روشنی نفس افزوده می‌گردد تا مانند آینه‌ای صاف و جلا داده می‌شود. و هر کس گناهی کند گناه نیز در نفس اثر می‌گذارد و تیرگی در آن ایجاد می‌کند سپس اگر زشتی عمل بر او ثابت شد و از آن توبه کرد، اثر برطرف و نفس جلا داده و صاف می‌شود و اگر بر گناه اصرار ورزید آن اثر زشت زیاد می‌شود و در نفس پخش می‌شود این قلب تاریک دیگر اقرار به گناه و بازگشت به خدا و توبه و طلب آموزش نمی‌کند. پناه بر خدا و ((و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم)) .

### 38

سپس دست بکشد، دوباره نفس بکشد و دست بکشد که تیره شدن آن قطعی است، خدای متعال می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ**. «۴۴» پس خداوند خبر داده که روشنایی و بینایی دل به وسیله ذکر حاصل می‌شود و جز تقوا پیشگان کسی توان آن را ندارد. بنابراین تقوا باب ذکر خداست و ذکر باب کشف و برطرف شدن پرده و کشف باب رستگاری بزرگ است و آن رسیدن به لقاء الله است.

#### توضیح مثال قلب نسبت به دانشها

بدان که قلب یعنی همان لطیفه ربّانی که تمام اعضای فرمانبردار و کارگزار را تدبیر می‌کند جایگاه دانش است. این لطیفه نسبت به حقایق معلوم همانند آینه نسبت به صورت اشیای رنگ‌دار است. پس همان‌طور که برای جسم رنگ‌دار صورتی است و عکس آن صورت در آینه می‌افتد و در آن متجلی می‌شود برای هر دانسته‌ای حقیقتی است و آن حقیقت صورتی دارد که در آینه دل می‌افتد و در آن روشن می‌شود و همان‌طور که در مورد آینه سه عنصر موجود است:

آینه، صورت اشیا، عکس حاصل در آینه، در مورد دل نیز سه چیز موجود است:

قلب، حقیقت اشیا، به وجود آمدن خود حقایق در دل و حضور در آن.

بنابراین، عالم (دانا) همان دلی است که تصویر حقایق اشیا در آن وارد می‌شود، معلوم (دانسته) همان حقایق اشیا است و علم (دانش) عبارت است از پدید آمدن دانشها در دل مانند پدید آمدن تصویر در آینه. پس همان‌طور که در آینه پنج چیز مانع نقش بستن صورت می‌شود: اول ناقص بودن شکل آینه، یعنی جوهر آهن را پیش از مدور و صورت بندی و صیقلی شدن در نظر بگیرید دوم شکل آینه کامل است ولی رویش را زنگار گرفته است سوم، آینه در برابر صورت نیست، چهارم، میان آینه و صورت مانعی وجود دارد، پنجم آن سمتی که

### 39

می خواهیم صورت را ببینیم بر ما مجهول است و نمی توانیم صورت و جهت آن را در مقابل آینه قرار دهیم، دل نیز آینه ای است که آمادگی دارد واقعیت همه اشیا را متجلی سازد و خالی بودن دل از دانشها به سبب این موانع پنجگانه است.

1- کاستی در خود دل مانند دل کودک چرا که بر اثر کاستی، دانشها در آن جلوه نمی کند.

2- تیرگی گناهان و خباثتی که از شهوترانی زیاد حاصل و بر روی دل مترکم می شود، زیرا گناهان صفا و روشنی دل را از بین می برند و به نسبت تراکم تاریکی مانع از ظهور حق در آن می شوند. گفتار پیامبر (ص) به این مطلب اشاره دارد: «کسی که به گناهی نزدیک شود قسمتی از عقلش از او جدا می شود و هرگز باز نمی گردد.» «۴۵» یعنی در دلش تیرگی پدید می آید که اثرش هرگز برطرف نمی شود، زیرا نهایت کاری که از او ساخته است این است که در پی گناه کار نیکی انجام دهد که اثر آن را برطرف سازد. پس اگر کار نیکی انجام دهد در صورتی که پیش از آن گناهی نکرده باشد ناگزیر روشنایی قلب زیاد می شود اما چون پیش از ثواب گناه مرتکب شده ثواب بی فایده است و قلب به حالت قبل از گناه بر نمی گردد و نوری بر آن افزوده نمی شود و این زیانی آشکار و نقصانی مسلم است، و آینه ای که چرکین می شود سپس چرک آن با ابزار جلا و صیقل داده می شود مانند آینه ای نیست که هرگز چرکین نشده و برای جلای بیشتر صیقل داده می شود بی آن که قبلاً چرکین شده باشد، بنابراین روی آوردن به بندگی خدا و روی گرداندن از شهوتها قلب را جلا می دهد و آن را صاف می کند از آن رو خدای متعال می فرماید: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا «۴۶». و پیامبر (ص) فرمود: «هرکس عمل کند به آنچه می داند

«45» عراقی می گوید: مدرکی برای این حدیث ندیدم.

«46» عنکبوت / ۶۹: آنان که در راه ما با جان و مال کوشش کردند محققاً آنها را به راه (شناخت خود) هدایت می کنیم.

خدا دانش آنچه نمی‌داند به او می‌دهد.» «۴۷»

3- این که از راه رسیدن به حقیقت مطلوب منحرف شده باشد، زیرا دل شخص فرمانبردار درستکار اگر چه صاف است تابش حق در آن ظاهر نمی‌شود، زیرا طالب حق نیست و آینه دل خود را در راستای مطلوب قرار نمی‌دهد، بلکه چه بسا تمام کوشش خود را متوجه عبادات بدنی یا فراهم آوردن اسباب زندگی می‌سازد و فکر خود را صرف دقت در بارگاه ربوبی و حقایق پنهان الهی نمی‌کند. بنابراین جز همان آفتهای اعمال دقیق که به آن می‌اندیشد و عیبهای پنهان نفس یا مصلحتهای زندگی، چیز دیگری بر او کشف نمی‌شود و هر گاه مقید ساختن همت و تلاش به اعمال و تفصیل عبادات، مانع از کشف جلوه حق شود پس در مقام مقایسه چگونه ممکن است کسی که کوشش خود را صرف شهوتهای دنیوی و لذتها و دلبستگیهای آن می‌کند اعمالش مانع از کشف حقیقت نشود؟! 4- حجاب و مانع است. انسان فرمانبرداری که مغلوب شهوتهای خویش است آنگاه که خود را مہیای اندیشیدن در حقیقتی کند آن حقیقت بر او کشف نمی‌شود چون بر اساس اعتقاد پیشین خود از آغاز جوانی به صورت تقلید و قبول از روی حسن ظن از آن حقیقت ممنوع شده، و حسن ظن میان او و حقیقت واقعی مانع می‌شود و نمی‌گذارد خلاف آنچه به تقلید دریافت کرده در دلش ظاهر شود. این نیز حجابی بزرگ است که بیشتر متکلمان و متعصبان در مذهبها بلکه بیشتر درستکارانی که در باطن آسمانها و زمین می‌اندیشند از آن محجوب مانده‌اند زیرا آنان بر اساس اعتقادهای تقلیدی که در نفوس آنها به جمود گراییده و در دل‌هایشان رسوخ کرده است و میان آنها و درک حقایق حجاب شده است، محجوب می‌باشند.

5- جهل به آن سمتی است که آگاهی بر مقصود در آن واقع می‌شود،

«47» این حدیث را ابونعیم در ((الحلیه)) از حدیث انس روایت کرده چنان که در ((المغنی)) است و پیش از این هم بیان شد.

---

#### 41

زیرا بر خواستار دانش تحصیل علم به مجهول ممکن نیست، جز با یادآوری علومی که مناسب با مطلوب اوست به طوری که هر گاه آنها را به یاد بیاورد و در نفس خویش مرتب سازد، به ترتیب ویژه‌ای که دانشمندان آن را معتبر می‌دانند.

در این صورت از جهت مقصود آگاه می‌شود و حقیقت مقصود در دلش می‌تابد زیرا دانشهای مطلوبی که فطری نیستند، جز با توسل به دانشهای به دست آمده کسب نمی‌شوند. بلکه هر دانشی از دو دانش قبلی که با هم ترکیب می‌یابند و به صورت مخصوصی به هم می‌پیوندند حاصل می‌شود و علم سوم از آن دو به دست می‌آید. همانند به دست آمدن فرزند از ازدواج نر و ماده و آن در صورتی است که میان آن دو پیوند خاصی روی دهد. هر دانشی نیز چنین است، یعنی دو ریشه مخصوص دارد و میان آن دو راهی برای پیوند وجود دارد که علم مورد نظر از آن حاصل می‌شود.

بنابراین ناآگاهی از این اصول و چگونگی پیوندشان مانع از کسب علم و آگاهی است. مثال آن همان جهل به سمتی است که صورت در آن قرار دارد، بلکه مثالش آن است که انسان بخواهد پشت سر خود را با آینه ببیند هر گاه آینه را در برابر صورتش قرار دهد پشت سر در آن ظاهر نمی‌شود و اگر آینه را روبروی قفای خود قرار دهد آینه از چشمش منحرف می‌شود، در این صورت نه آینه را می‌بیند نه پشت سر را. پس به آینه دیگری نیازمند است که در پشت سر قرار دهد آینه اول را در مقابل آن به گونه‌ای قرار دهد که آن را ببیند و فاصله مناسبی را میان دو آینه باید رعایت کند تا صورت قفا در آینه مقابل قفا بیفتد سپس صورت این آینه در آینه دیگری که در برابر چشم است بیفتد آنگاه چشم صورت قفا را درک می‌کند. کسب علوم نیز راههای شگفت‌آوری دارد که در آن انحرافها و تغییرهایی است و از آنچه در مثال آینه یاد کردیم شگفت‌آورتر است و در روی زمین کم است کسی که به چگونگی چاره‌جویی این انحرافها کاملا آشنا باشد این است عواملی که دلها را از شناخت حقیقت امور باز می‌دارد و گرنه هر دلی بر اساس فطرت، شایسته شناخت حقایق است، چون دل موجودی

---

## 42

شریف و ربّانی است و از دیگر جواهر موجود در جهان با این ویژگی و شرافت جدا می‌شود. خدای متعال در گفتار خود به همین نکته اشاره می‌کند: **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ.** «۴۸» آیه اشاره می‌کند به این که انسان خصوصیتی دارد که با آن از آسمانها و زمین و کوهها ممتاز می‌شود و به وسیله آن خاصیت توان برداشتن امانت خدای متعال را دارد و آن شناخت خدا و توحید است و دل هر انسانی در اصل آمادگی و توان حمل امانت را دارد، لیکن اسباب و عواملی که یاد کردیم آن را از قیام به مسؤولیت و رسیدن به حقیقت آنها باز می‌دارد. از این رو پیامبر (ص) فرموده: «هر نوزادی به فطرت (توحید) زاده می‌شود، جز این که پدر و مادرش را او یهودی، نصرانی، مجوسی بار می‌آورند» «۴۹» و گفتار آن حضرت:



«اگر شیطانها پیرامون دل آدمیان نمی‌گشتند البته آنان به ملکوت آسمانها می‌نگریستند» «۵۰» اشاره به برخی عوامل است که میان دل و باطن اشیا مانع می‌شود. به همین مطلب اشاره دارد آنچه از پیامبر (ص) روایت شده که «سؤال شد از رسول خدا: خدا کجاست در زمین است یا در آسمان؟ فرمود: در دل بندگان مؤمنش». «۵۱» در حدیث است که «خدای متعال فرمود: زمین و آسمان گنجایش مرا ندارد ولی قلب بنده مؤمن من که نرم و نگهدارنده حقایق است گنجایش مرا دارد» «۵۲»

و

«48» احزاب / ۷۲: ما امانت (تعهد، مسؤ‌ولیت و ولایت الهیه) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند اما انسان آن را بر دوش کشید.

«حافظ شیرازی در اشاره به این مطلب گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدند م.

«49» این حدیث را ابوداود در سنن، ج ۲، ص ۵۳۱ روایت کرده است.

«50» در صفحات پیش نقل شد.

«51» مصحح گوید: این دو حدیث را به این صورت نیافته‌ام فقط طبراین در (( الکبیر )) از ابوعتبه خولانی به سندی ضعیف روایت کرده چنانکه در (( الجامع الصغیر )) نیز آمده است: (( ان لله تعالی آنیة من اهل الارض و آنیة ربکم قلوب عباده الصالحین و احبها الیها الینها و ارقها. )) خدا در میان اهل زمین ظرفی دارد و ظرف پروردگارتان دل‌های بندگان صالح اوست و محبوبترین دل‌ها در نزد خدا دلی است که نرم تر باشد.

«52» مصحح گوید: این دو حدیث را به این صورت نیافته‌ام فقط طبراین در (( الکبیر )) از ابوعتبه خولانی به سندی ضعیف روایت کرده چنانکه در (( الجامع الصغیر )) نیز آمده است: (( ان لله تعالی آنیة من اهل الارض و آنیة ربکم قلوب عباده الصالحین و احبها الیها الینها و ارقها. )) خدا در میان اهل زمین ظرفی دارد و ظرف پروردگارتان دل‌های بندگان صالح اوست و محبوبترین دل‌ها در نزد خدا دلی است که نرم تر باشد.

---

## 43

در حدیث است که «به پیامبر (ص) گفته شد: بهترین مردم کیست؟ فرمود: هر مؤمنی که دلش مخموم باشد، عرض شد: مخموم بودن دل به چه معناست؟ فرمود:

دل پرهیزگار و پاک که در آن غش، ستم، مکر، کینه و حسد نباشد.» «۵۳» لذا علی (ع) «۵۴» فرمود: دلم پروردگارم را دید. در این صورت به وسیله تقوا حجاب برداشته می‌شود و هر کس حجاب میان او و پروردگارش برداشته شود، صورت ملک و ملکوت در قلبش تجلی می‌کند. پس بهشتی را می‌بیند که پهنای قسمتی از آن مانند پهنای آسمانها و زمین است، اما همه بهشت وسعتش بیش از آسمانها و زمین است زیرا آسمانها و زمین عالم غیب و شهود است، این عالم اگر چه پیرامونش وسیع و دور از هم است، ولی متناهی است. اما عالم ملکوت که همان اسرار پنهان از دیدگان و مخصوص به درک بصیرتهاست برایش نهایی نیست. آری آن اندازه که از عالم ملکوت به دل می‌تابد متناهی است، لیکن خود عالم ملکوت و نسبت به علم خدای متعال درباره آن نهایی ندارد. مجموعه عالم ملک و ملکوت هر گاه در آن واحد در نظر گرفته شود حضرت ربوبیت نام دارد، زیرا حضرت ربوبیت به همه موجودات احاطه دارد، چون جز خدای متعال چیزی در عالم وجود نیست و (حقیقت وجود یکی است) و افعال و مملکت و بندگان خدا از افعال او به شمار می‌روند، و در نزد گروهی آنچه از حضرت ربوبی به دل می‌تابد عینا همان بهشت است، و در نزد اهل حق همان تابش در دل سبب استحقاق بهشت می‌شود و وسعت قلمرو اهل حق در بهشت بر حسب وسعت معرفت و اندازه تجلی ذات حق و صفات و افعال او در دل آنهاست و تنها هدف از عبادات و کار همه اعضا صاف شدن دل و تزکیه و جلای آن است، پس رستگار شد هر که دل را تزکیه کرد. و مقصود از تزکیه دل پدید آمدن انوار ایمان در دل است، یعنی تابش نور معرفت خدا و مقصود خداوند از گفتار خود،

«53» این حدیث را ابن ماجه در سنن به سند صحیح به شماره ۴۲۱۶ روایت کرده است.

«54» در (( احیاء العلوم قال عمر، )) دارد.

#### 44

همین است که فرموده: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ. «۵۵» و نیز أَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلِيٌّ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. «۵۶»

این تجلی و این ایمان سه مرحله دارد: مرحله اول ایمان عوام است که تنها، ایمان تقلیدی است. مرحله دوم ایمان متکلمان است که آمیخته با نوعی استدلال است و از لحاظ درجه به ایمان عوام نزدیک است. مرحله سوم ایمان عارفان است که شهود با نور یقین است. با یک مثال این مراحل برایتان روشن می‌شود: این که تصدیق می‌کنید زید در خانه است سه مرحله دارد:

1- کسی آن را به شما خبر می‌دهد که او را دروغ‌گویی نمی‌دانید و متهم به گزافه‌گویی نیست در این صورت تنها با شنیدن خبر دل‌تان آرام می‌گیرد و به صحت آن مطمئن می‌شوید این همان ایمان تقلیدی است. ایمان عوام چنین است، زیرا اینان وقتی به سنّ تشخیص (خوب و بد) رسیده‌اند از پدران و مادرانشان وجود خدا و علم و اراده و قدرت خدا و دیگر صفاتش و بعثت پیامبر و برحق بودن او و هر چه آورده، شنیده‌اند و همان‌طور که شنیده‌اند پذیرفته و بر آن پایدار مانده و اطمینان پیدا کرده‌اند و خلاف گفته‌های آنان به دلشان خطور نکرده چون به پدران و مادران و معلمانشان حسن ظنّ داشته‌اند. این ایمان سبب نجات در آخرت است. دارندگان این ایمان نخستین درجات اصحاب الیمین را دارند و جزء مقربان نیستند چون کشف و بینش ندارند و سینه‌شان به نور یقین گشاده نشده است زیرا در آنچه انسان از یک فرد یا افراد در امور اعتقادی می‌شنود امکان اشتباه می‌رود دل یهود و نصارا نیز به آنچه از پدر و مادرهایشان شنیده‌اند مطمئن است، جز این که به اعتقاد خطای آنها معتقد شده‌اند چون پدر مادرها عقاید اشتباه را به فرزندانسان القا کرده‌اند و مسلمانان به حق معتقدند

«55» انعام / ۱۲۵: آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می‌کند.

«56» زمر / ۲۲: آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده کرده و برفراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته است.

---

## 45

نه آن که آگاهی داشته باشند بر دین بلکه کلمه حق به آنها القا شده است.

2- درجه دوّم این که سخن و صدای زید را در خانه از پشت دیوار بشنوید و به این وسیله استدلال کنید که زید در خانه است. این تصدیق و ایمان و یقین به بودن زید در خانه قوی‌تر از صرف شنیدن خبر (مرحله اول) است، زیرا وقتی به شما بگویند که زید در خانه است سپس صدایش را بشنوید بر یقین شما افزوده می‌شود، چون صدا دلالت بر شکل و صورت مشخص می‌کند در نزد کسی که صدا را می‌شنود، در حالی که صورت را دیده باشد، پس قلبش حکم می‌کند که این صدا صدای آن شخص است، این ایمان با دلیل همراه است. در عین حال احتمال خطا نیز در آن می‌رود، چون گاهی صدای افراد به هم شبیه است (ممکن است صدایی شبیه به صدای زید باشد) و گاه ممکن است کسی خود را به زحمت اندازد و صدای زید را تقلید کند. اما این احتمال کمتر به دل شنونده خطور می‌کند چون جای متهم ساختن افراد نیست و هدفی در این تقلید فرض نمی‌شود.

3- مرحله سوّم آن است که وارد خانه شوي و با چشمت او را ببيني، اين شناخت شناخت حقيقي و شهود يقيني است. اين شناخت شبیه شناخت مقرّبان و صديقان است، چون ايمان آنها بر اساس مشاهده است. در نتیجه ايمان عوام و متکلمان نیز در ايمان آنان موجود و نهفته است. بنابراین به علت داشتن درجه‌اي که با وجود آن درجه (شهود يقيني) امکان اشتباه محال است، نسبت به گروه اول و دوّم امتیاز بیشتری دارند. گروه سوم خود از لحاظ میزان دانش و درجات کشف با یکدیگر متفاوتند. مثال برای درجات این است که زید را در خانه از نزدیک و در صحن خانه در هنگام تابش خورشید ببيني در نتیجه ادراک نسبت به او کامل می‌شود، نوع دیگر آن که او را در خانه یا از دور یا در شب هنگام ادراک کنی و صورتش برای مجسم شود به گونه‌اي که يقين کنی خود اوست ولی ریزه‌کاریهای صورتش به طور دقیق در نفست مجسم نشود، نظیر این تفاوت‌های ادراکی در مشاهده امور الهی و معنوي نیز وجود دارد، اما اندازه دانشها به این است که یک بازدید کننده در خانه زید عمرو، و بکر و دیگران را نیز

---

#### 46

می‌بیند، ولی بازدید کننده دیگر جز زید را نمی‌بیند. بنابراین شناخت شخص اول ناگزیر با زیادی دانسته‌هایش زیاد می‌شود. حال قلب نسبت به علوم نیز چنین است.

#### توضیح حالت دل

نسبت به اقسام علوم عقلي، دینی، دنیوي و اخروي قلب همان‌طور که پیش از این بیان شد بر حسب طبیعتش آماده پذیرش حقیقت دانشهاست، لیکن علمي که در آن وارد می‌شود به دو قسم عقلي و شرعي تقسیم می‌شود. علوم عقلي نیز به ضروري و اکتسابي تقسیم می‌گردد و علوم اکتسابي به دنیوي و اخروي منقسم می‌شود. مقصود ما از علوم عقلي آن علمي است که غریزه عقل به آن حکم می‌کند و از تقلید و شنیدن گرفته نمی‌شود و این علوم به بدیهي و اکتسابي تقسیم می‌شود. بدیهي آن است که عقل نمی‌داند از کجا و چگونه به دست آمده است، مانند آگاهی انسان به این که یک شخص در یک حال نمی‌تواند در دو جا باشد، و یک شیء نمی‌تواند هم حادث باشد و هم قدیم هم موجود باشد و هم معلوم. انسان این علوم را از آغاز کودکی در فطرت خود می‌یابد و نمی‌داند کی و از کجا برایش حاصل شده است مقصود آن است که عامل مستقیمی برای این علوم نمی‌شناسد و گرنه بر او پوشیده نیست که خدا آن آگاهیها را در وجود او آفریده است.

اما اکتسابی آن علمی است که با آموختن و استدلال به دست می‌آید و گاه به هر دو قسم، عقل گویند.

علي (ع) می‌فرماید:

رأيت العقل عقليين

فمطبوع و مسموع

و لا ينفع مسموع

إذا لم يك مطبوع

كما لا تنفع الشمس

وضوء العين ممنوع» ۵۷»

«۵۷» من به دو نوع قل معتقدم عقل طبیعی و عقل شنیدنی (اکتسابی). عقل شنیدنی سودمند نیست اگر عقل طبیعی نباشد. چنان که

نور خورشید سودی (برای دیدن) ندارد در صورتی که چشم بی فروغ و نابینا باشد.

#### 47

مقصود پیامبر (ص) از گفتار خود: «خدا آفریده‌ای نیافریده که در نزد او از عقل گرامی‌تر باشد» «۵۸» همان عقل طبیعی است و مقصود آن حضرت از گفتاری که به علی (ع) فرمود: «هر گاه مردم با خوبیهای گوناگون به خدای متعال نزدیک شوند تو با عقلت به خدا تقرب بجوی» «۵۹» عقل اکتسابی است.

هر گاه تقرب به خدا با عقل طبیعی و با علوم بدیهی ممکن نشود، با عقل اکتسابی میسر گردد، لیکن شخصیتی چون علی (ع) می‌تواند با به کارگیری عقل در به دست آوردن علوم که موجب قرب به خدا می‌شود به خدا تقرب جوید. قلب به منزله چشم و غریزه عقل در آن به منزله نیروی بینایی در چشم است. نیروی دیدن لطیفه‌ای است که در نابینا نیست و در بینا هست، اگرچه چشم را ببندد یا شب تاریک او را فرا گیرد. علمی که در قلب حاصل می‌شود به منزله نیروی ادراک بینایی است، یعنی دل عین اشیا را می‌بیند، پنهان ماندن علوم از چشم عقل در مدت کودکی تا سنین تشخیص یا بلوغ شبیه پنهان ماندن اشیا تا زمان طلوع آفتاب و تابش نور آن بر دیدنیهاست، و قلمی که خدا با آن دانشها را بر صفحه دلها می‌نگارد به منزله قرص خورشید است، از این رو، علم در قلب کودک پیش از ممیز شدن حاصل نمی‌شود چرا که صفحه دلش هنوز آماده پذیرش نقش دانش نیست، و قلم آفریده‌ای است از آفریدگان خدای متعال می‌فرماید: عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. «۶۰» قلم خدا به قلم آفریدگانش شباهت ندارد، چنان که صفت او به صفت آفریدگانش شبیه نیست. بنابراین قلم

خداوند از نی و چوب نیست چنان که ذات او از جنس جوهر و عرض نمی‌باشد. پس از این جهات یاد شده میان بینش بون و بینش درون موازنه‌ای صحیح برقرار است جز

«58» قال صلی الله علیه و آله : این حدیث پیش از این نقل شد و ترمذی آن را در (( نوادر الاصول )) به اسنادی ضعیف روایت کرده

است.

«59» به (( رساله معراجیه ابن سینا )) ص ۱۵ رجوع کنید و پیش از این هم در جلد اول همین کتاب نقل شد.

«60» علق / ۴-۵: خدا به وسیله قلم آموخت و به انسان آنچه را نمی‌دانست تعلیم داد.

## 48

این که از نظر شرافت مناسبتی میان آن دو نیست، زیرا بینش درونی همان چشم نفس است که همان لطیفه یاد شده (ربّانی) است و به منزله سوار کار است و بدن همانند اسب است و نابینایی سوار کار برای وی از نابینایی اسب زیانبارتر می‌باشد بلکه میان آن دو زیان مناسبتی وجود ندارد و برای موازنه بینش درونی با بینایی ظاهری است که خدا ادراک دل را دیدن نامیده و فرموده است: ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى «۶۱» و همچنین گفتار خداوند: وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. «۶۲» و این رؤیت و دیدن قصد دیدن ظاهری نکرده است چون این دیدن تنها مخصوص ابراهیم نیست تا به عنوان منت نهادن ذکر شود از این رو ضد ادراک ابراهیم را کوری نامیده و فرموده است: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ. «۶۳»

و فرمود: وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا. «۶۴» این بود توضیح علم عقلي.

اما علوم دینی از پیروی کردن از پیامبران (ع) گرفته شده و کسب آن از راه فرا گرفتن قرآن و حدیث و درک معانی آنها پس از شنیدن حاصل می‌شود و کمال دل و سلامت آن از دردها و بیماریها بدان تحقق می‌یابد. بنابراین علوم عقلي برای سلامت دل کافی نیست، اگر چه بدان نیاز است. چنان که عقل برای دوام عوامل تندرستی کافی نیست، بلکه باید خواص دواها و عقاقیر از راه آموختن از پزشکان شناخته شوند زیرا عقل بتنهایی به آن رهنمون نمی‌شود اگر چه پس از شنیدن، درک آن جز با عقل ممکن نیست. از این رو عقل از شنیدن و شنیدن از عقل بی‌نیاز نیست. پس آن کسی که تنها

به تقلید دعوت می‌کند و بکلی عقل را کنار می‌زند نادان است و کسی که تنها به عقل اکتفا می‌کند و از

«61» نجم / ۱۱: قلب او در آنچه دید هرگز دروغ نمی‌گفت.

«62» انعام / ۷۵: این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم.

«63» حج / ۴۶: چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شود بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارد بینایی را از دست می‌دهد.

«64» اسراء / ۷۲: اما آنها که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بودند در آنجا نیز نابینا هستند و گمراه‌تر.

---

#### 49

انوار قرآن و سنت بهره نمی‌گیرد فریب خورده است، بپرهیز که یکی از آن دو گروه باشی و میان هر دو اصل (عقل و نقل) جمع کن، زیرا علوم عقلی مانند غذاست و علوم شرعی مانند دوا و شخص بیمار هر گاه دارو نداشته باشد از غذا زیان می‌بیند. بیماری‌های دل نیز چنین است و درمان آن جز با دارو‌هایی که از دین گرفته می‌شود ممکن نیست. آن داروها تکالیف عبادی و اعمالی است که پیامبران (ص) برای درمان دل‌ها ترکیب کرده‌اند. بنابراین کسی که دل بیمار خود را با عبادت‌های شرعی درمان نکند و به علوم عقلی اکتفا کند از آن زیان برد چنان که بیمار از غذا زیان می‌برد و پندار کسانی که علوم عقلی را مخالف با علوم شرعی قلمداد کرده و جمع بین آن دو را ناممکن دانسته‌اند پنداری است که از کوردلی نشأت گرفته است، و ما از کوردلی به خدا پناه می‌بریم.

بسا که در نظر این گوینده بعضی از علوم شرعی با بعضی دیگر تناقض داشته و نتوانسته است میان آنها جمع کند و پنداشته است که با دین تناقض دارد، پس بدان سبب سرگردان مانده و همانند مویبی که از خمیر جدا می‌شود از دین جدا شده است. علتش این است که ناتوانی‌اش او را بدین توهم واداشته که در دین نقصانی هست و دور است که در دین نقصی باشد، و مثل او همانند نابینایی است که وارد خانه‌ای شود و بر اثر برخورد با ظرف‌های خانه بلغزد و بگوید: چرا این ظرف‌ها در سر راه گذاشته شده چرا آنها را در جای خود نهاده‌اند؟ پس به او بگویند: ظرف‌ها در جای خودش است این تویی که به سبب نابینایی از راه راست نمی‌روی، و از تو شگفت است که لغزشت را به نابینایی خود حواله نمی‌دهی و به کوتاهی دیگری نسبت می‌دهی. علوم دینی به علوم عقلی چنین نسبتی دارد.

اما علوم عقلي به دنيوي و اخروي تقسيم مي‌شود: علوم عقلي دنيوي مانند پزشكي، حساب و هندسه، ستاره‌شناسي و ديگر صنعتها و حرفه‌ها. علوم اخروي مانند علم به حالات قلب و آفتهاي اعمال، علم به خدای متعال و صفات و افعالش

## 50

چنانکه در کتاب علم به تفصيل بيان کرديم، اين دو علم (دنيوي و اخروي) با هم در تضاد هستند به اين معني که غالبا هر کس به يکي از آن دو توجه کند و به ژرفنگري پردازد از ديگري باز مي‌ماند. از اين رو علي (ع) براي دنيا و آخرت سه مثال زده و فرموده است: «دنيا و آخرت مانند دو کفه ترازويند، مانند خاور و باخترند، مانند دو هوويند که چون يکي را خشنودي سازي ديگري را خشمگين کرده‌اي». «۶۵» به همين دليل مي‌بيني کساني که در کارهاي دنيا و در علوم پزشکي و حساب و هندسه فلسفه هوشيارند بيشتر آنان نسبت به کارهاي آخرت نادانند و برعکس، زيرا قوه عقل غالبا براي اين دو علم کافي نيست و يکي از آن دو مانع از کامل شدن ديگري است. لذا پیامبر (ص) فرمود: «بیشتر اهل بهشت ساده لوحانند» «۶۶» يعني کساني که در کارهاي دنيا ابله و کودن هستند.

يکي از پيشينيان گوید: ما با گروهی برخورد کرديم که اگر شما آنها را مي‌ديدید مي‌گفتيد ديوانه‌اند، و اگر آنان شما را مي‌ديدند مي‌گفتند: شيطانيد.

پس هر گاه کار شگفت‌آوري از کارهاي ديني را که هوشمندان ديگر علوم منکر آن شده‌اند شنيدی، انکارشان موجب انزجارت از قبول آن نشود، زيرا محال است رهرو راه خاور به آنچه در باختر است دست يابد. کار دنيا و آخرت نیز چنين است. از اين رو خدای متعال فرمود: **إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا** «۶۷» و فرمود: **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ**

«65» در (( نهج البلاغه )) بابهاي حکم به شماره ۱۰۳، آمده است: ((ان الدنيا و الاخرة عدوان متفاوتان و سبيلان مختلفان : فمن احب الدنيا و تولاهها ابغض الاخرة و عاداهها، و هما بمنزلة المشرق و المغرب و ماش بينهما، كلما قرب من واحد بعد من الاخر و هما ضرتان ، )) دنيا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه مختلف اند، هر که دل به جهان بست و آن را خواست با آخرت کينه ورزید و با آن دشمني کرد، اين دو همانند مشرق و مغرب اند و آن کس که ميانه اين دو راه مي‌رود هر چه به يکي نزديک شود از ديگري دور مي‌گردد و آن دو همانند دو هو هستند (دو زن در کابين یک شوهر.)



«66» این حدیث را بزار از انس بن سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

«67» یونس / ۷: آنها که امید لقای ما (و رستخیز) را ندارند، و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند.

## 51

«68» و فرمود: فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ. «69» پس جمع میان بینش کامل در مصالح دنیا و دین ممکن نمی‌شود مگر برای کسانی که خدا تدبیر دنیا و آخرت بندگان را در وجود آنها قرار داده است آنان پیامبرانند که به وسیله روح القدس تأیید می‌شوند و از نیروی الهی کمک می‌گیرند. از این رو دل‌هایشان گنجایش تمام کارها (دنیا و آخرت) را دارد، اما دل‌های دیگر مردم هر گاه به کاری مشغول شود از کار دیگر باز می‌ماند و نمی‌تواند در آن به کمال برسد.

### تفاوت میان الهام و فراگرفتن دانش

و فرق میان راه آنها که در کشف حق می‌کوشند و راه آنها که در پی کسب می‌روند باید دانست دانش‌هایی که ضروری نیست و گهگاه در دل پدید می‌آید، پدید آمدنش گوناگون است یک بار بر دل هجوم می‌آورد گویی از جایی نامعلوم در دل افتاده و یک بار از راه استدلال و فرا گرفتن به دست می‌آید، اولی را الهام و دومی را آزمودن و تأمل می‌نامند. پس آنچه بدون چاره‌جویی و تلاش بنده در دل قرار می‌گیرد دو قسم است: یکی آن که بنده نمی‌داند چگونه و از کجا حاصل شده است، دیگر آن که بر سببی که آن علم از آن به دست آمده مطلع می‌شود و آن با مشاهده فرشته‌ای است که دانش را در دل می‌افکند. نوع اول الهام و به دل گذاشتن نامیده می‌شود و نوع دوم وحی نام دارد. وحی ویژه پیامبران است و الهام ویژه اولیا و برگزیدگان، و نوع قبل - که از راه استدلال به دست می‌آید ویژه دانشمندان است.

### حقیقت مطلب در این مورد آن است که قلب آماده است تا تمام حقیقت اشیا

«68» روم / ۷: آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت بی‌خبرند.

«69» نجم / ۲۹-۳۰: حال که چنین است از اینها که از ذکر ما روی گردانند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌طلبند اعراض کن این آخرین

حد آگاهی آنهاست.

در آن تجلی کند و تنها مانع میان دل و حقایق اشیا عوامل پنجگانه‌ای است که پیش از این یاد شد. عوامل پنجگانه، مانند پرده آویخته‌ای است که میان آئینه دل و لوح محفوظ که تمام مقدرات الهی تا روز رستاخیز در آن ثبت شده است، مانع ایجاد می‌کند تابش حقیقت دانشها از آئینه لوح محفوظ به آئینه دل شبیه انعکاس صورتی از آئینه‌ای در آئینه مقابل آن است و پرده و مانع میان دو آئینه گاه با دست کنار زده می‌شود و گاه با وزیدن بادی است که آن را حرکت می‌دهد.

همچنین گاهی نسیم الطاف (الهی) می‌وزد و پرده‌ها را از مقابل چشم دل کنار می‌زند. پس بعضی از نوشته‌های لوح محفوظ در آن می‌تابد. این حالت گاه در عالم خواب است که در نتیجه آن آینده بر شخص آشکار می‌شود و با مرگ پرده‌ها بکلی برطرف می‌گردد و گاه در بیداری نیز با عنایت نهانی خدای متعال پرده کنار می‌رود و از پشت پرده غیب بخشی از علوم شگفت‌آور مانند برق درخشان در دل می‌تابد و گاه تا حدودی پیاپی می‌تابد و خیلی کم اتفاق می‌افتد که این حالت زیاد دوام یابد. پس الهام با به دست آوردن علم در خود علم و محلّ و سببش تفاوتی ندارد ولی از نظر برطرف شدن حجاب این تفاوت را دارد که الهام در اختیار بنده نیست، وحی با الهام فرقی ندارد. تنها تفاوت در وحی دیدن فرشته‌ای است که به شخص آگاهی می‌دهد، زیرا به وسیله فرشتگان است که دانشها در دل ما پدید می‌آید و خدای متعال در این آیه بدان اشاره فرموده است: **وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ...» ۷۰»**

حال که از این مطالب آگاه شدید توجه داشته باشید که مجاهدان، به علوم الهامی تمایل دارند نه آموختنی. از این رو بر آموختن دانش و به دست آوردن کتب مصنفان و بحث گفتگوها و دلیلهای یاد شده حریص نیستند، بلکه می‌گویند: راه (رسیدن به دانش) آن است که در زدودن صفات نکوهیده از دل

«70» شورا / ۵۱: شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی، یا از ورائی حجاب، یا رسولی می‌فرستد و

به فرمان او آنچه را بخواهد وحی می‌کند.

بکوشیم و تمام وابستگیها را قطع کنیم و با تمام کوشش به خدای متعال رو بیاوریم. هر گاه این حالت به دست آید خدای متعال سرپرست دل بنده می‌شود و آن را به انوار دانش منور می‌سازد، رحمت الهی سرازیر دل می‌شود و نور بر آن می‌تابد، سینه وی باز و راز ملکوت بر او آشکار می‌شود، حجاب عزت با عنایت حق از چهره دل کنار می‌رود و حقیقت امور الهی در آن می‌تابد پس تنها وظیفه مرید آن است که برای تصفیه دل آماده باشد و صادقانه بکوشد و کاملاً تشنه آن باشد و همواره در انتظار به سر برد تا از درهای رحمت الهی که بر او گشوده می‌شود بهره بگیرد، چرا که بر پیامبران و اولیای خدا واقعیتها آشکار می‌شود و نور دانش بر سینه‌هایشان می‌تابد بی‌آن که از کتابی بیاموزند، بلکه بازهدورزی در دنیا و بر حذر داشتن و دور ساختن دل از دلبستگیها و سرگرمیهای آن با تلاش هر چه تمامتر به خدا روی آوردن، به دانش رسیده‌اند «پس هر که با خدا باشد خدا با اوست» انبیا و اولیا راه توجّه به خدا را در این دانسته‌اند که انسان اولاً بکلی دلبستگیهای دنیا را قطع و دل را از آن تهی سازد و از زن و فرزند و ثروت و میهن و کار و پست و مقام صرفنظر کند، بلکه دلش بگونه‌ای شود که بود و نبود همه چیز برایش یکسان باشد. آنگاه در گوشه‌ای خلوت گزیند و به واجبات و فرایض یومیّه بسنده کند و دل آسوده بنشیند و تمام همتش در یاد خدا جمع باشد، نه آن که فکرش را در خواندن قرآن و تفکر در تفسیر و کتابهای حدیث و جز آن پراکنده سازد، بلکه سعی کند که جز یاد خدا چیزی به دلش خطور نکند و پس از نشستن در خلوت همواره و با توجّه کامل و حضور قلب الله بگوید تا به حالتی برسد که بدون حرکت دادن زبان احساس کند گویی الله بر زبانش جاری است. سپس در همان حالت بماند تا اثر آن از زبان محو شود و قلبش بر ذکر الله مواظبت کند، آنگاه مراقب باشد تا صورت لفظی الله و حروف و شکل کلمه از دل نیز محو گردد و فقط معنای الله در قلبش حاضر باشد گویی که آن معنا همراه دل است و از آن جدا شدنی نیست. انسان تا رسیدن به این مرحله و

---

#### 54

ادامه دادن آن با دفع کردن وسوسه‌های شیطنانی مختار است ولی در جلب رحمت خدا به خود اختیاری ندارد بلکه با کارهای خود در معرض نسیم رحمت حق قرار می‌گیرد و تنها کار او این است که منتظر بماند تا خدا درهای رحمتی را که بر روی انبیا و اولیا از این راه می‌گشاید بر او نیز بگشاید. در این هنگام است که اگر اراده‌اش صادق و همتش خالص باشد و بخوبی از خویشتن مواظبت کند و تمایلات او را به خود جذب نکند و به دلبستگیهای دنیا سرگرم نشود انوار الهی بر قلبش می‌تابد این تابش در آغاز همانند برق جهنده است که ثبات ندارد سپس تکرار می‌شود و گاه دیرتر می‌درخشد و

اگر برگردد ثابت می ماند و گاه حالت جهش دارد، و در صورت ثبات هم گاه ثبات آن اندک است و گاه طول می کشد، گاه نظایر آن پیایی بیاید و گاه به یک فن اکتفا کند. درجات دوستان خدا در این راه بی شمار است همان طور که تفاوت های آنها در آفرینش و اخلاق بی شمار است و این راه به جلا و صفا و پاکی دل باز می گردد، پس از آن تنها آمادگی و انتظار می خواهد.

اهل نظر و اعتبار وجود این راه و امکان آن را منکر نشده اند اما معتقدند که این راه بندرت انسان را به مقصد می رساند زیرا این حالتی است که بیشتر انبیا و اولیا داشته اند آنها این راه را دشوار دانسته و به نتیجه رسیدنش را کند توصیف کرده و جمع شدن شروط آن را بعید شمرده اند. به اعتقاد آنها از بین بردن دلبستگیها تا این اندازه دشوار است، و اگر هم میسر شود ثابت ماندنش بسیار بعید است، زیرا کمترین وسوسه ای دل را پریشان می سازد. پیامبر خدا (ص) فرمود: «دل مؤمن بیشتر از دیگ جوشان زیرو رو می شود» (۷۱) و آن حضرت فرمود: «دل مؤمن میان دو انگشت از انگشتان قدرت خداوند است و هر طور بخواهد زیر و رو می کند» (۷۲) بعلاوه در اثناي این مبارزه نفسانی گاه مزاج به

«71» این حدیث را احمد در مسند، ج ۶، ص ۴ از حدیث مقداد بن اسود روایت کرده است.

«72» این حدیث را حاکم در مستدرک ج ۱، ص ۵۲۵ و ج ۴، ص ۳۲۱ روایت کرده و در آن چنین شروع می شود: ((ما من قلب الا)) تا

آخر حدیث.))

---

## 55

فساد می گراید و عقل تباه و بدن بیمار می شود و در صورتی که نفس جلوتر به وسیله علوم حقیقی تمرین نکند و مهذب نشود، خیالهای فاسد در دل ریشه می داوند و مدت زیادی نفس به آنها آرامش می یابد تا برطرف شود و بی آن که در تمرین توفیقی حاصل کند عمر می گذرد. چه بسا مجاهدانی که این راه را پیمودند سپس بیست سال در یک خیال باقی ماندند، و اگر از پیش در دانش استوار می شدند علت اشتباه بودن آن خیال بی درنگ بر آنها روشن می شد.

بنابراین سرگرم شدن از راه تحصیل علم مطمئن تر و نزدیکتر به هدف خواهد بود. این مجاهدان پنداشته اند که پیمودن این راه شبیه آن است که انسان آموختن علم فقه را ترک کند، و گفته اند که پیامبر (ص) فقه نیاموخت بلکه به کمک وحی و الهام فقیه شد، بی آن که درس بخواند و می گویند: بسا که ما نیز با ریاضت به مقام فقاقت برسیم. ولی هر کس چنین پندارد به خود ستم روا داشته و

عمرش را تباه کرده بلکه همانند کسی است که به امید دستیابی به گنج راه کسب را رها ساخته است. البته چنین تصادفی ممکن ولی بسیار بعید است. در این مورد هم چنین است، از این رو گفته‌اند: ناگزیر آنچه را علما به دست آورده‌اند ابتدا باید به دست بیاورد و گفتار آنان را دریابد آنگاه مانعی ندارد که انتظار بکشد تا آنچه بر دیگر علما کشف شده بر او نیز کشف شود و امید است پس از آن به وسیله مجاهدت حالت کشف برایش حاصل شود.

#### توضیح تفاوت میان دو مقام با مثالی حسّی

باید دانست شگفتیهایی دل از دریافته‌های حواس بیرون است، زیرا دل نیز از دریافت حس بیرون است و آنچه با حواس (ظاهری) درک نشود فهم از درک آن عاجز بماند جز با مثالی محسوس به ادراک در نیاید. ما این مطلب را با دو مثال توضیح می‌دهیم تا افرادی که درکشان ضعیف است درک کنند یکی آن که حوضی را در زمین فرض می‌کنیم که آب می‌تواند از بالای آن به وسیله نهرها در آن سرازیر شود و نیز می‌توان از کف حوض خاک برداری کرد تا به

---

#### 56

آب زلال برسد و آب از پایین حوض بجوشد و این آب، صافتر و با دوام‌تر و احیاناً فراوانتر باشد. در این مثال قلب مانند حوض و علم مانند آب و حواس پنجگانه مانند نهرها (ی بالایی حوض) فرض شده است و ممکن است دانشها به وسیله نهرهای حواس و عبرت‌گیری از مشاهدات بر قلب فرو ریزد تا پر از علم شود، زیرا ممکن است با خلوت و گوشه‌گیری و بستن چشم، این نهرها مسدود شوند و با برطرف ساختن موانع از قلب به تطهیر ژرفای آن پرداخت تا چشمه دانش از درون آن بجوشد.

اگر کسی اشکال کند: در حالی که دل از دانش تهی است چگونه دانش از خود قلب می‌جوشد؟ باید بداند که این از شگفتیهایی اسرار دل است و ذکر آن در علم معامله روا نیست و آن مقدار که ذکرش جایز است این است که حقیقت اشیا در لوح محفوظ بلکه در دل‌های فرشتگان مقرب نوشته شده است همان طور که مهندس نقشه ساختمان را در کاغذی ترسیم می‌کند و بر طبق آن ساختمان را در خارج می‌سازد، آفریننده آسمانها و زمین نقشه جهان را از اول تا آخر در لوح محفوظ نوشته و بر طبق آن ایجاد فرموده است و آن جهانی که شکلش موجود شده است در حواس و خیال (انسان) شکل دیگری دارد، زیرا کسی که به آسمان و زمین می‌نگرد سپس چشمش را می‌بندد در خیال خود شکل آنها را می‌بیند گویی به آنها می‌نگرد و اگر آسمان و زمین نابود شود و این انسان بماند شکل آسمان و زمین

را در نفس خود می‌یابد به طوری که گویی می‌بیند و به آنها می‌نگرد. آنگاه از عالم خیال او اثری به قلب می‌رسد و حقیقت اشیایی که در حسّ و خیال یافت شده در قلب ظاهر می‌شود. پس جهانی که در قلب ظاهر می‌شود با جهانی که در خیال است مطابق است و جهانی که در خیال ظاهر است با جهان موجود در خارج از قلب و خیال انسان مطابق است و نیز جهان موجود (در خارج) با آن نقشه اصلی که در لوح محفوظ وجود دارد یکی است.

جهان از نظر وجود چهار درجه دارد: ۱- وجود در لوح محفوظ که بر وجود جسمانی آن برتری دارد  
۲- وجود حقیقی که در رتبه پس از لوح محفوظ است

---

### 57

3- وجود خیالی یعنی صورت جهان در خیال که بعد از وجود حقیقی است ۴- وجود عقلی یعنی وجود صورت جهان در عقل پس از وجود خیالی است.

بعضی از وجودهای یاد شده روحانی و برخی جسمانی است، و روحانیت بعضی از وجودهای روحانی از بعضی دیگر بیشتر است. و این لطفی نشأت گرفته از حکمت الهی است که حدقه چشم تو را با حجمی اندک بگونه‌ای قرار داده که شکل جهان و آسمانها و زمین با گستردگی اطراف آنها در عدسی آن می‌افتد سپس از وجود حسّی گذشته در خیال ظاهر می‌شود، آنگاه در قلب، زیرا همواره چیزهایی را درک می‌کنی که به تو می‌رسد. پس اگر برای تمام جهان نمونه‌ای در وجودت قرار ندهد از آنچه جدا از وجود توست آگاه نمی‌شوی. پاک و منزّه است خدایی که این شگفتیها را در دلها و دیده‌ها تدبیر کرده و دلها و دیده‌ها از درک آن نابیناست، تا آنجا که دلهای بیشتر مردم از نفس و شگفتیهای آن بی‌خبر است. اینک به مقصود خود باز می‌گردیم.

می‌گوییم: قلب، حقیقت جهان و صورت آن را یک بار از حواس می‌گیرد و یک بار از لوح محفوظ، چنان که چشم یک بار صورت خورشید را با نگاه به آن می‌بیند و یک بار به آب زلال مقابل خورشید که عکس خورشید در آن افتاده نگاه می‌کند و خورشید را می‌بیند. پس هر گاه حجاب میان قلب و لوح محفوظ برطرف شود اشیا را در لوح می‌بیند و دانش از لوح به سوی او می‌جوشد در این صورت است که از حواس ظاهری بی‌نیاز می‌شود نظیر جوشیدن آب از عمق زمین که در مثال حوض گذشت، و هر گاه به خیالاتی روی بیاورد که از محسوسات حاصل می‌شود، آن خیالات مانع می‌شوند که روح محفوظ را ببیند.

چنان که هر گاه آب از نهرها در حوض جمع شود مانع می‌شود که آب از عمق زمین بجوشد، و کسی که صورت خورشید را در آب می‌بیند خود خورشید را نمی‌بیند. بنابراین قلب دو در دارد: یک در به عالم ملکوت یعنی لوح محفوظ و عالم فرشتگان باز است و یک در به حواس پنجگانه باز است که به عالم طبیعت وابسته است و عالم طبیعت بگونه‌ای عالم ملکوت و لوح محفوظ را نشان می‌دهد.

---

## 58

اما باز شدن در قلب با دریافت از حواس آشکار است و بر کسی پوشیده نیست و اما باز شدن در درونی قلب به عالم ملکوت و دیدن لوح محفوظ با دقت در شکفتیهایی خواب و آگاه شدن قلب در خواب از رویدادهای آینده یا گذشته بی‌آن که از طریق حواس دریافت کرده باشد میسر است، و مسلم است که این در تنها بر روی کسانی گشوده می‌شود که منحصرأ به ذکر خدا بپردازند.

پیامبر (ص) فرمود: «مفردون گوی سبقت ربودند. عرض شد: ای رسول خدا آنها کیانند؟ فرمود: کسانی که در ذکر خدای متعال حریصند و یاد خدا گناهانشان را می‌ریزد و سبکبار وارد قیامت می‌شوند آنگاه حضرت در توصیف آنها به نقل از خدای متعال فرمود: به آنها روی می‌آورم آیا هیچ کس می‌داند به کسی که روی می‌آورم چه چیزی می‌خواهم بدهم، آنگاه خداوند فرمود:

نخستین چیزی که به آنها می‌دهم این است که از نور خودم در دل‌هایشان می‌افکنم پس از من خبر می‌دهند چنان که من از آنها خبر می‌دهم.» «۷۳» محل ورود این دانشها همان در درونی قلب است، در این صورت فرق بین علوم انبیا و اولیا (ع) و علوم حکما و علما همین است، به این معنی که علوم انبیا و اولیا از درون دل و از همان دری می‌آید که به عالم ملکوت باز است، و علم حکما و علما از درهای حواس ظاهری می‌آید که به عالم طبیعت باز است. شکفتیهایی دل و حرکت آن میان دو عالم غیب و شهود (ملک و ملکوت) در علم معامله قابل کنجکاوی و بررسی نیست. این بود مثالی که تو را از تفاوت میان محل ورود دو دانش آگاه می‌کند.

مثال دوم از تفاوت میان دو عمل اولیا و علما تو را آگاه می‌سازد. علما کار می‌کنند که خود علوم را به دست آورده و در قلب جای دهند، و اولیا کار می‌کنند که دل را جلا دهند و آن را فقط پاک کنند و صیقل دهند. نقل

«73» این حدیث را ترمذی و حاکم با کمی اختلاف از ابوهریره و طبرانی در (( الکبیر )) از ابودردا به سندی صحیح روایت کرده اند

چنانکه در (( الجامع الصغیر )) آمده است و بیهقی در (( الشعب )) به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( المغنی )) است.

## 59

کرده‌اند که چینیان و رومیان در برابر یکی از شاهان به زیبایی صنعت نقاشی افتخار کردند. شاه تصمیم گرفت که ایوانی را در اختیارشان قرار دهد تا یک طرف ایوان را چینیه‌ها و طرف دیگرش را رومیها نقاشی کنند و میان دو گروه نقاش پرده‌ای آویخت که هر گروهی از کار گروه دیگر آگاه نشود. هر دو گروه مشغول کار شدند رومیان رنگهای بی‌شمار و کمیاب فراهم آوردند و چینیان بدون رنگ و دست خالی وارد ایوان شدند و آن سمت از ایوان را که می‌بایست نقاشی کنند صیقل و جلا دادند. چون رومیان از نقاشی فراغت یافتند چینیه‌ها نیز ادعا کردند که کار را به پایان رسانده‌اند. شاه از گفته آنها به شکفت آمد که چگونه با نداشتن گنگ کار را تمام کرده‌اند. گفته شد: چگونه با نداشتن رنگ نقاشی را تمام کرده‌اید؟ گفتند: از ما چه می‌خواهید پرده را بردارید. پرده را برداشتند دیدند در آن طرف از ایوان که آنها کار می‌کردند نقاشیهایی زیبا رومیان تابیده و درخشش و روشنی آن بیشتر از طرف رومیان است، زیرا طرف مربوط به آنها بر اثر جلای فراوان همانند آینه شده بود. و به سبب همین جلای فراوان، طرف چینیه‌ها از زیبایی بیشتری برخوردار بود. «۷۴»

«74» این داستان را مولوی در مثنوی خود به نظم کشیده و به جای رومی، چینی و به جای چینی رومی گذاشته و گفته است:

اهل چین و روم در بحث آمدند

رومیان در علم واقف تر بند

چینیان گفتند یک خانه به ما

خاص بسپارید و یک آن شما

بود دو خانه مقابل در بدر

آن یکی چینی ستند رومی دگر

چینیان صد رنگ از شه خواستند

پس خزینه باز کرد آن ارجمند

هر صباحی از خزینه رنگها

چینیان را راتبه بود و عطا

رومیان گفتند نی نقش و نه رنگ

در خور آید کار را جز دفع زنگ

در فرو بستند و صیقل می زدند

همچو گردون ساده و صافی شدند

چینیان چون از عمل فارغ شدند



از پی شادی دهلهها می زدند

شه درآمد دید آن جا نقشها

می ربود آن عقل را و فهم از

بعد از آن آمد به سوی رومیان

پرده با بالا کشیدند از میان

عکس آن تصویر و آن کردارها

زد بر این صافی شده دیوارها

هر چه آنجا بود اینجا به نمود

دیده را از دیده خانه می ربود

## 60

همچنین توجه اولیا به پاکسازی و صیقل دادن دل است تا نور حق کاملاً بر دل بتابد همانند کار چینیهها (در مثال گذشته) و توجه علما و حکما به گرد آوردن نقش و صورت علوم در دل معطوف است همانند کاری که رومیان کردند. به هر حال دل مؤمن نمی میرد و علم او در هنگام مرگ از بین نمی رود و صفای دل او به تیرگی مبدل نمی شود، و به این مطلب اشاره داشته هر کس گفته است: خاک جایگاه ایمان (دل مؤمن) را از بین نمی برد و ایمان وسیله ای است که انسان را به خدای متعال نزدیک می کند اما آنچه آدمی از علم به دست آورده یا آنچه از صفا و آمادگی برای پذیرش خود علم تحصیل کرده او را از ایمان و معرفت بی نیاز نمی کند، از این رو هیچ کس جز با علم و معرفت به سعادت نمی رسد.

بعضی سعادت‌ها شریفتر از بعضی است، چنان که بی نیازی فقط به ثروت است پس کسی که پول دارد ثروتمند است و کسی که گنج‌های پر دارد نیز ثروتمند است. درجات خوشبختان بر حسب شناخت و ایمان آنها متفاوت است چنان که درجات ثروتمندان بر حسب کمی و زیادی مال تفاوت می کند، شناختها (ی مربوط به ذات حق) نور است و مؤمنان تنها با نور معرفت به دیدار حق می شتابند.

خدای متعال می فرماید: **يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ** «۷۵» و در حدیث آمده است «به بعضی از مؤمنان نوری همانند کوه و به بعضی نوری کوچکتر از آن داده می شود، تا آنجا که نفر آخر آنها مردی است که نوری به او داده می شود که به اندازه انگشت شست پای اوست. پس یک بار نور متجلی و دیگر بار خاموش می شود هرگاه نور متجلی شود مؤمن گام بر می دارد و راه می رود و چون خاموش شود می ایستد. عبور مؤمنان از صراط به اندازه نور آنهاست. بعضی از آنها به یک چشم بر هم زدن می گذرند و بعضی مانند برق و بعضی چون ابر و برخی مانند سقوط ستاره و بعضی مانند دوبدن اسب عبور می کنند و کسی که به

61

اندازه انگشت شست پایش نور به وی عطا شده چهار دست و پا راه می‌رود، بطوری که یک دست او بر زمین می‌افتد و دست دیگرش را به جایی می‌گیرد یک پایش بر زمین می‌افتد و پای دیگرش به جایی وابسته است و آتش به اطراف بدنش می‌رسد. حضرت فرمود: «پیوسته به آن حال هست تا رها شود- تا آخر حدیث.» «۷۶»

پس با توجه به این روایت تفاوت ایمان مردم آشکار می‌شود، بنابراین نور ایمان مردم عوام مانند نور چراغ، و نور برخی از آنها مانند شمع است، و نور ایمان صدیقان مانند نور ماه و ستارگان است، و نور ایمان پیامبران همانند نور خورشید است، و همان طوری که در نور خورشید چهره کرانه‌ها با همه گستردگی‌شان آشکار می‌شود و در نور چراغ تنها یک گوشه محدودی از خانه آشکار می‌شود، تفاوت شرح صدر به وسیله معارف و آشکار شدن ملکوت و عالم فرشتگان با همه وسعتش برای دل‌های عارفان نیز چنین است.

از این رو در حدیث آمده است: «گفته می‌شود: روز قیامت کسی که در دل او یک مثقال ایمان، نصف مثقال، یک چهارم مثقال و به اندازه یک دانه جو و ذره‌ای ایمان باشد از دوزخ بیرون آورده می‌شود» «۷۷» تمام این روایات تفاوت درجات ایمان را اعلام می‌دارد. زیرا این اندازه‌های ایمان مانع از ورود در دوزخ نیست و مفهوم آن این است که هر کس بیش از یک مثقال ایمان داشته باشد وارد دوزخ نمی‌شود و اگر هم وارد شود به اخراج آن فرمان داده شود. زیرا کسی که به اندازه سنگینی ذره‌ای ایمان در دل او باشد استحقاق ندارد که برای همیشه در دوزخ بماند اگر چه در آن داخل شود.

همچنین گفتار پیامبر (ص): «چیزی نیست که از هزار عدد نظیر خودش

«76» اول این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۴۷۸ با کمی اختلاف و به سندی صحیح بر طبق شروط بخاری و مسلم، روایت کرده و نیز ابن ابی شیبّه و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه نقل کرده اند چنان که در (( الدر المنثور ))، ج ۶، ص ۱۷۲، آمده است.

«77» مسلم این حدیث را با کمی اختلاف لفظی در صحیح، ج ۲، ص ۱۱۷ روایت کرده است.

بهتر باشد جز انسان یا شخص مؤمن» «۷۸»، اشاره به برتری قلب خداشناس با ایمان است زیرا این قلب بهتر از هزار قلب مردم عوام است.

خدای متعال فرمود: **وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** «۷۹» و این، برتری دادن مؤمنان بر مسلمانان است و مقصود از مؤمن، مؤمن آگاه و عارف است نه مؤمنی که ایمانش تقلیدی باشد، و فرمود: **يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ** «۸۰» مقصود خداوند در این جا از الذین آمنوا کسانی هستند که ناآگاهانه خدا را تصدیق کرده‌اند و آنها را از کسانی که علم و آگاهی داده شده‌اند جدا کرده است. دلیل مطلب این است که نام مؤمن روی مقلد نهاده می‌شود اگر چه ایمانش از روی بینش و دانش نباشد. ابن عباس **وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ** را تفسیر کرده و گفته است: «خدا عالم را هفتصد درجه بالاتر از مؤمن بالا می‌برد که فاصله میان هر درجه به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است.»

پیامبر (ص) فرمود: «برتری عالم بر عابد مانند برتری من بر پایین درجه‌ترین مرد از یاران من است.» «۸۱» و در روایتی است «مانند برتری ماه بر دیگر ستارگان است.» و نیز فرمود: «بیشتر بهشتیان افراد ساده لوح هستند و درجات بلند از آن خردمندان است.» «۸۲» با توجه به این شواهد تفاوت درجات بهشتیان بر حسب تفاوت دلها و معرفت‌هایشان روشن می‌شود از این رو روز قیامت روز بی‌بهرگی و غبن است، زیرا کسی که از رحمت خدا محروم شده سخت زیان

«78» این روایت را طبرانی در (( الکبیر )) از سلمان به سندی صحیح روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

«79» آل عمران / ۱۳۹: شما برترید اگر ایمان داشته باشید.

«80» مجادله / ۱۱: خداند آنها را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که از علم بهره‌دارند درجات عظیمی می‌بخشید.

«81» ترمذی این حدیث را در سنن، ج ۱۰، ص ۱۵۸ روایت کرده و در ج ۱، (همین کتاب) ص ۱۶ گذشت.

«82» این روایت بدون این زیادت‌ها در صفحات پیش گذشت.

برده است. و آن که مورد رحمت حق واقع شده در بالایی درجه خود درجات بالاتری می‌بیند و نگاهی به آن درجات مانند نگاه ثروتمندی است که ده درهم سرمایه دارد به ثروتمندی نگاه می‌کند که از خاور تا باختر زمین را مالک است و بر هریک از آنها ثروتمند اطلاق می‌شود، اما میان آن دو بسیار تفاوت است و چه بسیار زیان و بی‌بهرگی است بر کسی که بهره‌اش از آن اندک است.

خدای متعال فرمود: **وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا**. «۸۳»

شرح شواهد دین

بر درست بودن راه کسانی که از طریق مجاهده (با نفس) معرفت به دست می‌آورند و از طریق دانش آموختن و راهی که معمول و رایج است به کسب معرفت نمی‌پردازند.

هر انسانی که از راه الهام و بطور ناخودآگاه چیزی بر او کشف شود، اگر چه اندک باشد درست بودن این راه را می‌شناسد و هرکس در نفس خود چنین آگاهی نیابد لازم است که به آن ایمان بیاورد، زیرا درجه شناخت در انسان غریزه است و از دین و داستانها و تجربه‌ها شواهدی بر قیمت آن وجود دارد. «۸۴»

شاهد بر این مطلب گفتار خداوند است: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**. «۸۵» بنابراین هر دانشی که با مواظبت بر عبادت، بدون آموختن در دل آشکار شود طریق کشف و الهام است. پیامبر (ص) فرمود: «هر که به آنچه می‌داند عمل کند خدا علم آنچه را نمی‌داند به او می‌دهد و در عمل کردن به آنچه می‌داند موفقش می‌دارد تا سزاوار بهشت شود و هرکس به آنچه می‌داند عمل نکند در آنچه می‌داند سرگشته شود و در آنچه عمل می‌کند توفیق به دست نیاورد تا سزاوار دوزخ گردد» «۸۶»، خدای متعال فرمود:

«83» اسراء / ۲۱: درجات آخرت و برتریهایش از این هم بیشتر است.

«84» عنکبوت / ۶۹: و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند قطعاً هدایتشان خواهیم کرد.

«85» عنکبوت / ۶۹: و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند قطعاً هدایتشان خواهیم کرد.

«86» این روایت به صورت زیر قبلاً گذشت (( من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم )) ولی بر بقیه این روایت (که مؤلف ذکر کرده

است) دست نیافتیم.

## 64

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. «86» گفته شده: «خدا برایش راه بیرون شدن از اشکالات و اشتباهات را قرار می‌دهد» و نیز فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً. «87» گفته شده منظور این است که خدا نوری را به او عطا می‌کند که با آن میان حق و باطل فرق بگذارد و با آن وی را از اشتباهات بیرون بیاورد. از این رو پیامبر (ص) در دعای خود از خدا درخواست نور می‌کرد، و عرضه می‌داشت: «بار خدایا به من نوری بده و بر نورم بیفزای و در دلم و گوشم نوری قرا بده تا این که عرض کرد: در مو و پوست و گوشت و خونم نوری قرار ده» «88» و از آن حضرت درباره گفتار خداوند: أَلَمْ يَشْرَحِ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلِيٌّ نُورٌ مِنْ رَبِّهِ. «89» سؤال شد که منظور از این شرح (صدر) چیست؟ حضرت فرمود: «منظور توسعه است هر گاه نور در دل وارد شود سینه وسعت یابد و حوصله زیاد شود». پیامبر در حق ابن عباس فرمود: «بار خدایا ابن عباس را در دین دانایی بده و تأویل را به او بیاموز.» «90»

علي (ع) فرمود: «چیزی که پیامبر در نهان برایمان حدیث کرده باشد جز این حدیث نیست که خداوند سبحان درک کتابش (قرآن) را به بنده‌ای بدهد.» «91» و این عمل آموختنی نیست، و در تفسیر گفته خدای متعال: يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ. «92» گفته شده که منظور فهم قرآن است، و خدای متعال

«86» تلاق / ۲: و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند.

«87» انفال / ۲۹: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما یک وسیله ای برای جدایی حق از باطل

قرار می‌دهد.

«88» احمد بن حنبل این روایت را در مسند خود، ج ۱، ص ۳۷۳ در یک حدیث طولانی نقل کرده است.

«89» زمر / ۲۲: آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده کرده و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته است. ((در المنثور))، ج

۵، ص ۳۲۵ در قبل همین آیه با اندک تغییری که از ابن مردویه از عبدالله بن مسعود روایت شده رجوع کنید.

«90» این حدیث را احمد در مسند خود، ج ۱، ص ۳۱۴، روایت کرده است.

«91» در جلد دوم (همین کتاب)، ص ۲۳۹ گذشت.

«92» بقره / ۲۶۹: دانش را به هر کس بخواهید می دهد.

## 65

فرمود: فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ. «۹۳» و آنچه را بر سلیمان کشف شده فهم نامیده است، و ابو دردا می گفت: «مؤمن کسی است که از پشت پرده ای نازک می نگرد و به خدا سوگند که خدا حق را در دلهایشان می افکند و بر زبانهایشان جاری می سازد.» یکی از پیشینیان گوید: «پندار مؤمن آینده گویی است.» «۹۴»

پیامبر (ص) فرمود: «از تیز هوشی مؤمن بر حذر باشید که او با نور خدا می نگرد» «۹۵» و گفتار خدای متعال به همین مطلب اشاره دارد: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ. «۹۶» و نیز گفتار خدای متعال: قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ. «۹۷»

از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «دانش دو گونه است دانشی درون قلب است که مفید می باشد» «۹۸» از عالمی سؤال شد که علم باطن چیست؟ گفت: علم باطن سرّی از اسرار الهی است که خدا در دلهای دوستانش می افکند که هیچ انسان و فرشته ای از آن آگاه نمی باشد. پیامبر (ص) فرمود: «بعضی از امت من با فرشته سخن می گویند» «۹۹» ابن عباس چنین قرائت کرده است: و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبي و لا محدث. «۱۰۰» منظور از رسول و بنی صدیقین است و محدث کسی است که به او الهام می شود و از درون دل حقایق بر او کشف

«93» انبیا / ۷۹: ما حکم (واقعی) آن را به سلیمان تفهیم کردیم.

«94» در شرح ابن مثنیبه بر صد کلمه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، چاپ جامعه مدرسین قم، ص ۸۵، ((ظن العاقل كهانه)) آمده

است. م.

«95» بخاری در تاریخ و ترمذی در سنن ابوسعید و ابن عدی از ابوامامه روایت کرده چنان که در ((الجامع الصغير)) است.

«96» حجر / ۷۵: در این (سرگذشت عبرت انگیز) نشانه هایی است برای هوشیاران.

«97» بقره / ۱۱۸: ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه‌ها را برای اهل یقین روشن ساخته ایم.»

«98» ترمذی حکیم در (( النوادر )) و ابن عبدالبر در (( العلم )) روایت کرده چنان که در مختصر خود ص ۹۰ از حدیث حسن به صورت مرسل به اسناد صحیح نقل کرده و خطیب در تاریخ (بغداد) از روایت حسن از جابر به اسناد خوبی نقل کرده و ابن جوزی چنان که در (( المغنی )) است آن را معلول دانسته ، و ابن ابی شیبہ آن را از حسن روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) است و نظیر آن در ج اول ، ص ۱۲۵ گذشت.»

«99» به صحیح بخاری ، ج ۵ ، ص ۱۵ رجوع کنید.»

«100» حج / ۵۲: ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم.»

---

## 66

می‌شود نه از راه محسوسات خارجی.

قرآن بصراحت می‌فرماید که تقوا کلید هدایت و کشف است و این علمی است که بدون آموختن حاصل می‌شود. خدای متعال می‌فرماید: وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ. «۱۰۱» خداوند آیات و نشانه‌ها (ی وجود خدا) را به تقوا پیشگان اختصاص داده است و فرموده است: هذا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ. «۱۰۲» ابو یزید و دیگران می‌گفتند: عالم آن کسی نیست که مطلبی را از کتابی حفظ می‌کند و چون محفوظات خود را فراموش کرد جاهل می‌شود، بلکه عالم کسی است که علم خود را هر وقت بخواهد بدون درس خواندن و حفظ کردن از پروردگارش می‌گیرد. و این همان عالم ربّانی است و به چنین عالمی خدای متعال اشاره فرموده است: آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مَن لَّدُنَّا عِلْمًا. «۱۰۳» با اینکه هر علمی از پیشگاه اوست، لیکن بعضی از علوم به وسیله آموختن مردم است و این علم لدّتی نامیده نمی‌شود، بلکه علم لدّتی علمی است که بدون وسیله خارجی مشخصی از درون دل گشوده می‌شود. این بود شواهدی از شرع و عقل و اگر تمام آیات و روایاتی که در این مورد وارد شده گرد آید بیرون از شمار خواهد بود، اما مشاهده این حقیقت از راه تجربه نیز بیرون از شمار است و این حقیقت بر صحابه و تابعین و افراد بعد از آنها آشکار شده است.

می‌گوییم: این کشف باطنی بر امامان معصوم از اهل بیت (ع) بسیار به ظهور رسیده، چنان که در اصول کافی کلینی (ره) کتاب الحجّه - و کتاب بصائر الدرّجات محمد بن حسن صفّار و کتاب الخرایج و الجرایح راوندی و کتاب کشف الغمّه اربلی و دیگر کتب تصنیف شده آمده

«101» یونس / ۶: و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده آیات (و نشانه هایی) است بر آنها که پرهیزگارند.

«102» آل عمران / ۱۳۸: این بیانی است برای عموم، و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران.

«103» کهف / ۶۵: او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم.

## 67

است که آن بزرگواران (ع) از اعتقادات مردم و باطن آنها به فراست، خبر داده‌اند و در سخن گفتن آنان با خضر (ع) و گفتگویشان با فرشتگان و مسخر ساختن جنیان و فرستادن آنها برای کارهایشان و دیگر انواع کرامتها، بسیار نقل شده است و ما پاره‌ای از آن کرامات را در کتاب اخلاق امامت از بخش عادات، نقل کرده‌ایم. از جمله روایات نبوی در این زمینه بدین قرار است: «علم با بسیار آموختن نیست، بلکه علم نوری است که خدا در دل کسی می‌اندازد که هدایت او را می‌خواهد.» «۱۰۴» «دانش نور و روشنی است که خدا در دل‌های دوستانش می‌اندازد و به زبانشان جاری می‌سازد.» «۱۰۵» «علم، علم خداست و آن را جز به اولیا به کسی نمی‌دهد.» «۱۰۶» «گرسنگی ابر دانش است و هر گاه بنده گرسنه شود از او حکمت می‌بارد.» «۱۰۷» «هر کس خود را چهل بامداد برای خدا خالص سازد، چشمه‌های دانش از دلش بر زبانش ظاهر شود.» «۱۰۸» «هیچ بنده‌ای نیست مگر این که دل او دو چشم پنهان دارد و با آنها غیب را درک می‌کند.» «۱۰۹» «هر گاه خدا نسبت به بنده‌ای خیر بخواهد دو چشم دلش را می‌گشاید پس آنچه را که از چشم ظاهریش پنهان باشد می‌بیند.» «۱۱۰»

غزالی می‌گوید: «این داستانها به حال کسی که منکر این حقایق است نفعی

«104» از حدیث عنوان بصري از حضرت صادق علیه السلام معروف است، به ((بحار الانوار)) ج ۱، ص ۶۸ رجوع کنید.

«105» در هیچ ماءخذي به آن دست نیافتم.

«106» این دو حدیث را در هیچ ماءخذي نیافتم.

«107» این دو حدیث را در هیچ ماءخذي نیافتم.

«108» این حدیث را ابونعیم در ((الحلیه)) از ابویوب به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در ((الجامع الصغیر)) است.



«110» بر اين حديث دست نيافتيم مگر آنچه را ابوالشيخ از ابوذر به سندي ضعيف چنين روايت کرده است : ((اذا اراد الله بعبيد خيرا فتح له قفل قلبه و جعل فيه اليقين و الصدق ، و جعل قلبه و عيا لما سلک فيه ، و جعل قلبه سليما و لسانه صادقا و خليقته مستقيمة و جعل اذنه سمیعة و عینه بصيرة )) هرگاه خدا خير بنده اي را بخواهد قفل دلش را مي گشايد و در آن يقين و راستي قرار مي دهد، دلش را پذيراي مطالبی مي کند که در آن وارد شود، و دلش را سالم ، زبانش را راستگو و طبيعتش را مستقيم و گوشش را شنوا و چشمش را بينا قرار مي دهد)) به ((الجامع الصغير)) باب همزه رجوع کنيد.

## 68

ندارد مگر زماني که آن حقيقت را در نفس خود مشاهده کند و هرکس اصل مطلب را منکر شود شرح و تفصيل آن را نيز انکار مي کند.» اما دليل قطعي که هيچ کس نمي تواند آن را انکار کند دو چيز است:

1- شگفتيهاي رؤيائي صادق، زيرا به وسيله آن امور پنهاني کشف مي شود و هر گاه اين عمل در خواب ممکن باشد در بيداري هم محال نخواهد بود. تفاوت خواب و بيداري فقط در راکد بودن حواس و عدم اشتغال آن به امور محسوس است و بسا شخص بيداري که در فکر فرو رود و بر اثر سرگرمي به خودش، نه مي بيند و نه مي شنود.

2- پيامبر (ص) از غيب و کارهاي آينده خبر داد چنان که قرآن نيز مشتمل بر امور غيبیه است و هرگاه براي پيامبر اين کار ممکن باشد براي ديگران هم ممکن است زيرا پيامبر کسي است که حقيقت کارها بر او کشف مي شود و به اصلاح مردم نيز مشغول است. بنا بر اين محال نيست که شخصي وجود داشته باشد که حقايق بر او کشف شود و به اصلاح مردم مشغول نباشد و چنين شخصي پيامبر نيست بلکه ولي ناميده مي شود. پس هرکس به پيامبر ايمان داشته باشد و خواب صحيح و درست را راست بداند ناچار بر او لازم است که اعتراف کند که قلب يک در به سوي خارج دارد که در حواس است و يک در از درون دل بسوي ملکوت و عالم فرشتگان دارد که باب الهام و وحی و دميدن در دل است، و هرگاه به اين دو با هم اقرار کند نمي تواند علوم را به آموختن و از راه اسباب شناخته شده منحصر بداند، بلکه مجاهده (با نفس) مي تواند راهي براي رسيدن به علم باشد. و اين مطلب بر حقانيت شگفتيهاي دل و آمد و شد آن ميان عالم دنيا و عالم فرشتگان که نقل کرديم دلالت مي کند.

اما علت کشف شدن امور در خواب، به صورتی که به تعبیر محتاج باشد و نیز مجسم شدن فرشتگان به صورتهای گوناگون برای پیامبران و اولیاء از اسرار شگفتیهای قلب است و مربوط به علم مکاشفه، از این رو به آنچه گفتیم اکتفا می‌کنیم زیرا همین برای تشویق به مجاهده و مکاشفه خواستن به کمک جهاد کافی است.

---

## 69

شرح چیره شدن شیطان بر قلب با وسوسه و معنای وسوسه و علت غالب شدن آن

بدان که قلب بسان گنبدی است که درهایی دارد و از هر دری حالات بدان فرو ریزد، یا مانند هدفی که از اطراف تیرها به آن فرود آید، یا همانند آینه‌ای نصب شده است که انواع صورتهای در برابر آن قرار می‌گیرد و پیاپی در آن صورتی دیده می‌شود و از صورت خالی نیست یا مانند حوضی است که از نهرهای مختلفی که به آن سرازیر است آبهایی در آن فرو می‌ریزد. تنها راههای ورود این نشانه‌ها که در هر حال در دل تازه می‌شود یا از طریق ظاهر است که همان حواس پنجگانه است، و یا از باطن است که خیال، شهوت غضب و اخلاق ترکیب یافته در مزاج انسان است، زیرا هرگاه چیزی با حواس درک شود در دل اثر می‌گذارد. همچنین هرگاه بر اثر پرخوری یا قوت مزاج شهوت بجنبند، اثری در قلب پدید می‌آید و اگر خود را از احساس و خیالاتی که در نفس پدید می‌آید باز دارد اثر آن باقی می‌ماند، لذا خیال از چیزی به چیزی منتقل می‌شود و در نتیجه قلب از حالی به حال دیگر برمی‌گردد، و مقصود این است که قلب همواره به وسیله این عوامل در تغییر و تحول است. آثار ویژه‌ای که در دل پدید می‌آید همان خواطر است، یعنی اندیشه‌ها و خاطره‌هایی است که بر قلب عارض می‌شود و آن ادراکات علمی دل است که یا بتازگی فرا می‌گیرد و یا پس از فراگیری به یاد می‌آورد آن را خواطر می‌نامند زیرا پس از آن که دل از آن غافل بوده به خاطر می‌آورد، و همین خواطر موجب تحریک اراده‌هاست زیرا نیت و تصمیم و اراده تنها پس از خطور مقصود به دل، حاصل می‌شود. پس مبدأ کارها خواطر است بنابراین خاطر است که رغبت را تحریک می‌کند و رغبت اراده را و اراده نیت را و نیت اعضا را به حرکت در می‌آورد.

خواطری که رغبت را تحریک می‌کند تقسیم می‌شود به خواطری که به شرّ فرا می‌خواند و به آخرت زیان می‌رساند و خواطری که به خیر فرا می‌خواند و در

---

آخرت بهره می‌رساند و دو اندیشه مختلفند و نیاز به دو اسم دارند. بنابراین اندیشه ستوده الهام نامیده می‌شود و اندیشه نکوهیده وسواس نام دارد و می‌دانید که این اندیشه‌ها نو پدید است و هر نو پدیدي علت می‌خواهد و هر گاه پدیده‌ها گوناگون شود بر وجود علت‌های گوناگون دلالت می‌کند این همان متوقف بودن مسببات بر اسباب است که در سنت خدا شناخته شده است. پس هرگاه دیوارهای خانه با نور آتش روشن شود و سقف آن تاریک و با دود سیاه شود روشن است که علت سیاهی غیر از علت روشنایی است. همچنین برای روشناییها و تاریکیهای دل دو علت مختلف وجود دارد: پس اندیشه‌ای که به خیر دعوت می‌کند فرشته و علتی که به شر فرا می‌خواند شیطان نامیده می‌شود و لطفی که دل به وسیله آن آماده قبول الهام فرشته می‌شود توفیق نام دارد و آنچه با آن آماده قبول وسوسه شیطان می‌شود خواری و گمراهی نامیده می‌شود، زیرا معانی گوناگون نیاز به اسمهای گوناگون دارد و فرشته از آفریدگان خداست که کارش خیر رساندن و افاده دانش و کشف حقیقت و وعده دادن به خیر و امر به معروف است. خدا او را آفریده و بر آن کار مسخرش ساخته است. شیطان آفریده‌ای است که کارش بر خلاف فرشته است به شرّ فرا می‌خواند و به کارهای زشت فرمان می‌دهد و در هنگامی که بنده‌ای همت به کار خیر می‌کند او را از فقر می‌ترساند. از این رو وسوسه در برابر الهام و شیطان در برابر فرشته و توفیق در برابر خذلان است و خدای متعال در گفتارش به آن اشاره دارد: «وَمَنْ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.» «۱۱۱» تمام موجودات جفت و در برابر یکدیگر قرار دارند جز خدای متعال که چیزی در برابر او نیست بلکه او حقیقتی یکتا و خالق همه جفتهاست.

بنابراین دل به طرف شیطان و فرشته کشیده می‌شود. پیامبر (ص) فرمود:

«در دل دو همدم است: همدمی از جنس فرشته که به خیر وعده دهد و حق را تصدیق کند و هرکس آن را بیابد بداند که از سوی خداست و خدا را بستاید، و

«۱۱۱» ذاریات / ۴۹: و از هر چیز دو زوج آفریدیم شاید متذکر شوید.

همدمی از دشمن است که به شرّ وعده می‌دهد و حق را تکذیب می‌کند و از خیر نهی می‌نماید، و هرکس آن حالت را در خود بیابد از (شرّ) شیطان به خدا پناه برد. سپس این آیه را تلاوت کرد: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ، «۱۱۲» تا آخر آیه. یکی از پیشینیان گوید: «این دو همدم دو نوع تصمیم به

کارند که در دل به حرکت در می‌آیند تصمیمی از سوی خدا و تصمیمی از سوی دشمن. پس خدا رحمت کند بنده‌ای را که در برابر تصمیم خود توقّف کند. اگر از خدا باشد امضا کند و اگر از دشمن باشد با آن بستیزد و به سبب کشیده شدن قلب میان این دو همدم است که پیامبر خدا (ص) فرمود: «دل مؤمن میان دو انگشت از انگشتان (قدرت) خداوند است» «۱۱۳» و خدای سبحان منزّه از آن است که انگشت مرکب از گوشت و خون و استخوان داشته باشد که به بندهایی تقسیم شود. معنای واقعی انگشت تند زیر و رو کردن و قدرت بر حرکت و تغییر دادن است زیرا انسان انگشت را برای انگشت بودنش نمی‌خواهد، بلکه آن را برای عمل زیر و رو کردن و برگرداندن می‌خواهد، و همان‌طوری که انسان با انگشتانش کارها را انجام می‌دهد خدای متعال نیز کارهایش را با مسخر ساختن فرشته و شیطان انجام می‌دهد و آن دو در زیر و رو کردن دلها مسخر قدرت حقند، چنان که انگشتان شما در زیر و رو کردن اجسام به فرمان شمایند و دل بر اساس سرشت بطور یکسان شایسته قبول آثار فرشتگان و شیاطین می‌باشد و قبول هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد و تنها یک طرف با پیروی خواهشها و در افتادن با شهوتها یا روی گردانی و مخالفت با آنها ترجیح پیدا می‌کند. پس اگر انسان از خواسته شهوت و خشم پیروی کند شیطان به وسیله هوی بر انسان مسلط می‌شود و دل لانه شیطان می‌گردد، زیرا خواهشهای نفسانی چراگاه شیطان است و اگر با شهوتها بستیزد و آن را بر نفس خود مسطّ نسازد و به خوی فرشتگان در آید دل او قرارگاه و جای فرود آمدن فرشتگان می‌شود، و چون هیچ قلبی از شهوت، غضب

«112» بقره / ۲۶۸: شیطان شما را (به هنگام انفاق) وعده فقر می‌دهد.

«113» این حدیث را حاکم روایت کرده چنان که اندکی پیش گذشت.

---

## 72

و حرص و طمع و آرزوی دراز و دیگر صفات بشری که از هوی سرچشمه می‌گیرد، خالی نیست ناچار هیچ قلبی از وسوسه شیطان خالی نمی‌باشد. از این رو پیامبر (ص) فرمود: «برای هر یک از شما شیطانی است، عرض کردند: ای پیامبر خدا آیا برای تو هم شیطانی است؟ فرمود: آری جز این که خدا به من کمک کرد و شیطان تسلیم من شد و جز به کار خیر مرا به کاری امر نمی‌کند.» «۱۱۴» دلیل این امر این است که شیطان فقط به وسیله شهوت در وجود انسان تصرف می‌کند و خداوند به هر کس

کمک کند تا شهوتش را جز در موارد شایسته و به اندازه شایسته اعمال نکند شیطان او را به بدی دعوت نمی‌کند از این رو شیطانی که به چنین شهوتی مسلح است جز به کار خیر فرمان نمی‌دهد.

هرگاه یاد دنیا و خواهشهای نفسانی بر دل چیره شود فرصت وسوسه برای شیطان پیدا می‌شود و هرگاه قلب به یاد خدا بگراید شیطان کوچ کند و فرصت (وسوسه) را از دست بدهد و فرشته و همّت (به کار خیر) به انسان روی بیاورد.

بنابراین حمله میان دو لشکر فرشته و شیطان در میدان دل همچنان ادامه دارد تا دل برای یکی از دو لشکر فتح شود و در آن سکنا گزیند و آن را وطن خود قرار دهد و عبور لشکر دوم (از دل) نوعی اختلاس و ربودن است و بیشتر دلها را لشکریان شیطان فتح کرده و آن را تصاحب کرده‌اند در نتیجه پر از وسوسه‌هایی شده است که آدمی را به برگزیدن دنیا و رها کردن آخرت فرا می‌خواند: منشاء تسلط لشکریان شیطان پیروی کردن از خواهشهای نفسانی است و پس از آن فتح کردن دل (برای فرشتگان) ممکن نیست جز با تهی ساختن دل از خوراک شیطان که شهوتها و خواسته‌های نفسانی است و آبادی دل به یاد کردن خدای متعال است، زیرا یاد خدا جایگاه نشان فرشتگان است. جریر بن عبد الله عدوی گوید: به علاء بن زیاد شکوه کردم که در سینه‌ام وسوسه‌ای می‌یابم گفت: سینه مانند خانه‌ای است که دزدان بر آن عبور می‌کنند اگر چیزی در خانه باشد به آن سرگرم می‌شوند و گرنه می‌روند و خانه را رها می‌کنند. یعنی دلی که از

«114» مسلم در صحیح ج ۸، ص ۱۳۹ از حدیث ابن مسعود روایت کرده است.

### 73

هوی تهی باشد شیطان در آن وارد نشود از این رو خدای متعال فرموده: **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ**. «۱۱۵» و هرکس از هوی پیروی کند بنده هوی است نه بنده خدا. از این رو شیطان بر او چیره می‌شود، خدای متعال می‌فرماید: **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** «۱۱۶» که اشاره دارد به این که هوای نفس معبود و خدای اوست پس چنین شخصی اسیر و بنده هوای نفس است نه بنده خدا.

عثمان بن ابی العاص گوید: «ای رسول خدا شیطان میان من و نماز و قرائتم مانع شد حضرت فرمود: آن شیطانی است به نام خنزب، هرگاه او را (در خود) احساس کردی از او به خدا پناه ببر و سه بار از سمت چپ آب دهان بینداز.

عثمان گفت: چنان کردم و خدا او را از من دور کرد» (۱۱۷) و در حدیث است که «برای وضو شیطانی است به نام ولهان پس او به خدا پناه ببرید» (۱۱۸) و سوسه شیطان را از دل محو نمی‌کند، مگر یاد چیزی که غیر از سوسه باشد زیرا هرگاه یاد چیزی در دل حضور یابد آنچه قبلاً در دل بوده از بین می‌رود ولی هر چیزی جز ذکر خدا و آنچه به آن تعلق دارد ممکن است جولانگاه شیطان باشد. بنابراین ذکر خدای سبحان است که موجب امنیت است و شیطان را در آن مجالی نیست و هیچ چیز با ضدّ خودش چاره نمی‌شود و ضدّ تمام سوسه‌های شیطانی ذکر خدا و پناه بردن به اوست و رهایی از شیطان با حول و قوه الهی میسر است و همین است معنای: اعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم و لا حول و لا قوه الا باللّٰه العلی العظیم، و جز پرهیزکاران که بیشتر به یاد خدایند کسی قادر به این عمل نیست و شیطان فقط در هنگام لغزش و خطا و فرصت می‌یابد که

«115» اسراء / ۶۵: (اما بدان) تو هرگز سلطه ای بر بندگان من پیدا نخواهی کرد.

«116» جائیه / ۲۳: آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده؟

«117» مسلم در صحیح ج ۷، ص ۲۱ روایت کرده و نووی گوید گفتار آن حضرت (( حال بینی و بین صلاتی )) یعنی مانع شد که از آن لذت ببرم و با فراغت بال در آن خاشع باشم.

«118» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۲۱ روایت کرده و در حاشیه آن آمده است گفتار آن حضرت (( ولهان )) مصدر (( وله )) است یعنی هرگاه سرگردانی شیطان برای به حیرت افکندن مردم متحیر و سرگشته شود از این رو به این اسم نامیده شده است.

## 74

در دلها سوسه کند، خدای متعال می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.** «۱۱۹» مجاهد در معنای آیه من شر الوسواس الخناس. «۱۲۰» گفته است: سوسه بر دل انسان گسترده است و هرگاه خدای سبحان را یاد کند دور شود و آرام گیرد و هرگاه از یاد خدا غافل شود بر دلش گسترده شود. پس میان ذکر خدا و سوسه شیطان تنازع و حمله برقرار است همان طور که میان روشنی و تاریکی و شب و روز تدافع وجود دارد و به سبب همین تدافع است که خدای متعال فرموده: **اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ.** «۱۲۱»

در حدیث است که «شیطان بینی خود را بر روی دل آدمی می‌نهد و هرگاه خدا را یاد کند آرام بگیرد و ساکت شود و اگر خدا را فراموش کند قلبش را ببلعد.» «۱۲۲»

ابن وضّاح در حدیثی که نقل کرده گوید: «هرگاه شخص به چهل سال برسد و (از گناهان) توبه نکند شیطان دست به صورتش می‌کشد و می‌گوید:

پدرم قربان صورتی که رستگار نمی‌شود.»»۱۲۳»

فصل: شیطان در گوشت و خون و دل آدمی نفوذ دارد

همان طور که شهوت آمیخته با گوشت و خون آدمی است، شیطان نیز در گوشت و خون انسان جاری است و بر تمام پیرامون دل احاطه دارد. از این رو پیامبر (ص) فرمود: «براستی که شیطان همانند خون که در رگها جاری است در وجود انسان جریان دارد. بنابراین با گرسنگی راههای ورود شیطان را تنگ

«119» اعراف / ۲۰۱: پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند.

«120» ناس / ۴: از شرّ وسواس خناس.

«121» مجادله / ۱۹: شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده است.

«122» این حدیث را ابن ابی الدنيا در مکرهای شیطان و ابویعلی و بیهقی در (( الشعب )) از حدیث انس به سندی ضعیف روایت کرده

چنان که در (( الجامع الصغیر )) است.

«123» عراقی گوید: برای حدیث ماءخذي نیافتم.

---

## 75

کنید»۱۲۴» و برای این که شهوتها دل را از همه سو در بر گرفته خدای متعال از ابلیس خبر می‌دهد و می‌فرماید: لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ. «۱۲۵» پیامبر خدا (ص) فرمود: «براستی که شیطان از راههایی در کمین انسان می‌نشیند. ابتدا از راه اسلام در کمین او می‌نشیند و می‌گوید: آیا مسلمان می‌شود و دین خود و پدران را رها می‌کنی؟ پس نافرمانی شیطان می‌کند و مسلمان می‌شود آنگاه از طریق هجرت در کمین او می‌نشیند و می‌گوید: آیا هجرت می‌کنی و سرزمین و زنانت را رها می‌سازی؟ پس نافرمانی اش می‌کند و هجرت می‌کند، سپس از طریق جهاد در کمین او می‌نشیند و می‌گوید: با آن که

در جهاد از دست دادن جان و مال هست جهاد مي كني كه كشته شوي و زنانت شوهر كنند و ثروتت تقسيم شود؟ پس نافرمانی شیطان کند و به جهاد پردازد، پیامبر (ص) فرمود:

«كسي كه چنين كند و بميرد بر خداست كه او را به بهشت داخل كند». «۱۲۶»

پیامبر (ص) معنای وسوسه را ذکر کرده و آن همین اندیشه‌هاست که به ذهن شخص مجاهد می‌آید که کشته می‌شود و زنانش شوهر می‌کنند و دیگر اموری که او را از جهاد باز می‌دارد، و این اندیشه‌ها معلوم است، در این صورت وسوسه با مشاهده معلوم است و هر اندیشه‌ای علتی دارد و به اسمی نیاز دارد که آن را معرفی کند. بنابراین نام سبب وسوسه، شیطان است، و هیچ انسانی از آن جدا نیست و تنها در نافرمانی و پیروی کردن از آن با یکدیگر اختلاف دارند. از این رو پیامبر (ص) فرمود: «برای هر انسانی شیطانی است» «۱۲۷» و با این نوع

«124» این حدیث را دارمی در ج ۲، (سنن)، ص ۳۲۰ و احمد در مسند ج ۳، ص ۱۵۶ و ۲۸۵ و ۳۰۹ روایت کرده اند و جمله ((فضیقوا مجاریه با الجوع)) را ندارد.

«125» اعراف / ۱۶-۱۷: من بر سر راه مستقیم تو برای آنها کمین می‌کنم. سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغ آنها می‌روم.

«126» این حدیث را نسایی در ج ۶ (سنن)، ص ۲۲، و احمد و طبرانی و ابن حبان و بیهقی در ((الشعب)) از سیره بن ابی فاکه روایت کرده اند چنان که در ((الدر المنثور))، ج ۳، ص ۷۳ آمده است.

«127» لحظه ای پیش گذشت.

---

## 76

بینش معنای وسوسه، الهام، فرشته، شیطان، توفیق، سلب توفیق روشن شد و پس از این (مطالب) هر که می‌خواهد در ذات شیطان بیندیشد که آیا جسمی لطیف یا جسم نیست و در صورتی که جسم است چگونه جسم وارد بدن انسان می‌شود؟

ما اکنون در علم مربوط به قلب نیازی به دانستن آن نداریم، بلکه کسی که در این موضوع بحث کند همانند کسی است که ماری در لباسش وارد شود و در حالی که دفع ضرر مار بر او لازم است



سرگرم بحث از رنگ و شکل و طول و عرض مار شود و این عین نادانی است. بنابراین از برخورد اندیشه‌هایی که انسان را به بدی وادار می‌کند آگاه شدی و این دلالت دارد که این تصادم و برخورد بدون تردید علتی دارد و معلوم شد آن محرکی که به بدی تحریک می‌کند و باید از او پرهیز کرد دشمن است و اینک که دشمن را شناختی سزاوار است که به پیکار با او پردازی.

خدای متعال در بسیاری از آیات قرآن دشمنی او (شیطان) را بیان فرموده تا پس از ایمان به وجود این دشمن از او پرهیز کنی لذا فرموده است: **إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ**. «۱۲۸» و نیز فرمود: **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ**. «۱۲۹»

پس بر بنده لازم است که دشمن را از خود دور کند نه آن که از اصل و تبار و محل سکونت آن بپرسد، آری سزاوار است که از اسلحه دشمن بپرسد تا بتواند آن را از خود دفع کند. اسلحه شیطان خواهشهای نفسانی و شهوتهاست و برای عمل کنندگان همین بس است.

اما شناخت ذات شیطان و حقیقت فرشتگان محلّ تاخت و تاز عارفانی است که با شتاب وارد علم مکاشفه شده‌اند و در علم معامله نیازی به شناخت آن

«128» فاطر / ۶: مسلما شیطان دشمن شماست او را دشمن خود بدانید، او فقط حزیش را دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان (جهنم)

باشند!

«129» یس / ۶۰: آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم! که شیطان را پرستش نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است؟

## 77

نیست آری لازم است همین مقدار بداند که خواطر و اندیشه‌ها به چند بخش تقسیم می‌شود: اندیشه‌ای که می‌دانیم آدمی را به شرّ می‌خواند و بر کسی پوشیده نیست که این وسوسه است و اندیشه‌ای که انسان به یقین می‌داند آدمی را به کار خیر دعوت می‌کند و بدون تردید این اندیشه الهام است، و دیگر خواطری است که انسان در آن تردید دارد که آیا این، آهنگ فرشته است یا شیطان زیرا یکی از مکرهای شیطان این است که شرّ را خیر وانمود می‌کند و تشخیص آن دشوار است و بیشتر مردم به وسیله این (اشتباه) هلاک می‌شوند. شیطان وقتی نمی‌تواند آدمی را به شرّی که آشکار است فرا بخواند شرّ را به صورت خیر جلوه می‌دهد. چنان که به دانشمند از راه اندرز

می‌گوید: به مردم نمی‌نگری که از نادانی مرده‌اند، و بر اثر غفلت رو به هلاکت، و مشرف به دوزخند. آیا به بندگان خدا رحم نمی‌کنی تا آنها را با پند و موعظه‌ات از مهلکه نجات دهی، در حالی که خداوند به لطف خود دلی بینا و زبانی گویا و لهجی پسنندیده به تو عطا فرموده است پس چگونه ناسپاسی می‌کنی و خود را در معرض خشم او قرار می‌دهی و از انتشار دانش خود و دعوت آفریدگان خدا به راه راست خودداری می‌کنی؟ همواره این مطالب را در نفس او استوار می‌سازد و با لطایف الحیل او را وادار می‌کند که به پند دادن مردم بپردازد و پس از آن او را به خود آرایی و الفاظ نیکو و اظهار خیر کردن و می‌دارد و به او می‌گوید: اگر چنین نکنی سخت در دل‌های آنان نمی‌نشیند و به حق هدایت نمی‌شوند و این کار را پی‌درپی انجام می‌دهد و در اثنای موعظه او را بر ریا کاری و مقبول مردم شدن و لذت مقام و عزت یافتن به داشتن دانش و پیروان بسیار و تحقیر مردم فرا می‌خواند و با اظهار خیر خواهی آن بیچاره را به تدریج به مهلکه می‌افکند پس این دانشمند به سخنرانی می‌پردازد در حالی که می‌پندارد کار خیر می‌کند با آن که قصد او مقام و مقبول خلق شدن است و بدین سبب هلاک می‌شود، در حالی که می‌پندارد که در پیشگاه الهی مقامی دارد با آن که او در نزد خدا از کسانی است که رسول خدا درباره آنها فرموده است: «خدا این دین را به وسیله

---

## 78

کسانی تأیید می‌کند که بهره‌ای از خیر ندارند» «۱۳۰» و نیز فرموده «همانا خدا این دین را به وسیله مرد تبه‌کار تأیید می‌کند.» «۱۳۱»

از این رو روایت شده که ابلیس برای عیسی مسیح (ع) مجسم شد و به او گفت: بگو لا اله الا الله. حضرت فرمود: سخن حقی است ولی به گفته تو آن را نمی‌گویم، زیرا برای شیطان در پوشش خیر نیز نیرنگ‌هایی است و شیطان از این نوع نیرنگ‌ها بسیار دارد و با آن نیرنگ‌ها عالمان و عابدان و زاهدان و درویشان و ثروتمندان و دیگر طبقات مردم را که از شر آشکار بدشان می‌آید و راضی نمی‌شوند در گناهان آشکار فرو روند، هلاک می‌کند.

بزودی مقداری از حیل‌های شیطان را در کتاب غرور از آخر همین بخش بیان خواهیم کرد، شاید اگر روزگار به ما فرصتی دهد کتابی در خصوص مکرهای شیطان به نام تلبیس ابلیس تصنیف کنیم زیرا اکنون نیرنگ‌هایی او در میان شهرها و بندگان (خدا) بویژه در اعمال (عبادی) و مذهبها منتشر شده تا آنجا که از کارهای خیر فقط اسمی باقی مانده است. تمام اینها اقراری است به وجود مکرها و

حیله‌های شیطان. پس بر بنده لازم است در برابر هر خاطره‌ای درنگ کند تا بداند که راه راه شیطان است یا فرشته و با نور بصیرت در آن دقت کند نه به دلخواه طبع خود و جز با دانش بسیار و نور تقوا از آن حیله‌ها آگاه نمی‌شود چنان که خدای متعال فرموده: **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا** (یعنی به نور علم رجوع می‌کنند) **فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ**. یعنی اشکال بر آنها آشکار می‌شود. اما کسی که نفس را به تمرین تقوا وادار نکند طبیعت او متمایل می‌شود که تسلیم حیله‌های شیطان شود و از خواهشهای نفسانی پیروی کند و بسیار به اشتباه افتد و بسرعت هلاک شود، در حالی که خودش

«130» این حدیث را ابن حسان در صحیح خود و نسایی از سنن، و احمد و طبرانی در ((الکبیر)) از ابوبکره روایت کرده اند چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است.

«131» این حدیث را احمد در مسند خود، ج ۲، ص ۳۰۹ روایت کرده و پیش از این گذشت و بخاری آن را از ابوهریره روایت کرده است

## 79

نمی‌فهمد. در مورد چنین افرادی خدای متعال فرموده است: **وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ** «۱۳۲» در تفسیر آیه گفته شده منظور کارهایی است که گمان می‌کند آنها حسنات است، در حالی که سیئات و گناهان است. دشوارترین انواع علوم مربوط به قلب، آگاه شدن از نیرنگهای نفس و حیله‌های شیطان است، و این آگاهی بر هر بنده‌ای واجب است، حال آن که مردم نسبت به آن بی‌تفاوتند و سرگرم علوم می‌شوند که وسوسه آنها بیشتر و شیطان بر آنها چیره می‌شود و دشمنی شیطان و راه پرهیز از او را از یاد می‌برند. انسان از وسوسه زیاد رهایی نمی‌یابد مگر آن که درهای اندیشه‌های برونی یعنی حواس پنجگانه و درونی یعنی شهوتها و دلبستگیهای دنیا را مسدود سازد و در خانه‌ای تاریک خلوت کند که باب حواس مسدود باشد و از ثروت و اهل و عیال کناره گیرد تا راههای وسوسه درونی کم شود و اگر چنین کند باز هم راههای وسوسه درونی از طریق خیالاتی که وارد قلب می‌شود باقی است و جز با مشغول ساختن دل به یاد خدا این وسوسه‌های خیالی دفع نمی‌شود پس شیطان همواره با دل در پیکار است و آن را از یاد خدا باز می‌دارد از این رو ناچار باید با او مبارزه کرد و این مبارزه جز به مردن پایان نمی‌پذیرد، زیرا هر کسی تا زنده است از شر شیطان رها نمی‌باشد. آری گاه عواملی نیرومند در اختیار انسان است به گونه‌ای که مطیع شیطان نمی‌شود و با

جهاد حيله شيطان را دفع مي کند ولي هرگز تا خون در رگهايش جاري است از جهاد بي نياز نخواهد بود زيرا آدمي تا زنده است درهاي (ورود) شيطان به دلش گشوده است و بسته نمي شود. اين درها شهوت، غضب، حسد، طمع، آزمندي و ديگر صفات رذيله است چنان که شرحش خواهد آمد.

تا زماني که در (ورود شيطان) باز است و دشمن (شيطان) در بي خبري نيست جز با مبارزه و پاسداري (شرّ او) دفع نمي شود. مردی به یکی از پيشينيان

«132» زمر / 47: در آن روز اعمال بدی را که انجام داده اند برای آنها ظاهر می شود و آنچه را استهزا می کردند بر آنها واقع می گردد.

## 80

گفت: آیا ابلیس می خوابد؟ او لبخند زد و گفت: اگر می خواهید از شرّ او راحت بودیم. در این صورت مؤمن از شرّ شيطان رهايي ندارد. آري براي تضعيف و دفع او راهي وجود دارد، چنان که پیامبر (ص) فرمود: «براستي مؤمن شيطان خود را ناتوان و لاغر مي کند چنان که شما شترتان را در مسافرت ضعيف و فرسوده مي کنيد» «۱۳۳» ابن مسعود گفته است: شيطان مؤمن لاغر است.

قيس بن حجاج گفته است: شيطانم به من گفت: من وارد بدنت شدم در حالي که به اندازه گوسفندي بودم و اکنون به اندازه گنجشکم، گفتم: دليلش چيست؟ گفت:

مرا با قرآن آب مي کني، بر تقوا پيشگان دشوار نيست که با پاسداري از درهاي ظاهري (ورود شيطان) و راههاي آشکاري که منجر به گناهان ظاهر مي شود درهاي ورود شيطان را ببندند و تنها در راههاي دشوار اين مبارزه مي لغزند، زيرا اينان به آن راهها دست نمي يابند تا از آنها پاسداري کنند، چنان که در فريب خوردن علما و واعظان اشاره کردیم. آنچه مشکل است اين است که راههاي شيطان به دل (انسان) بسيار، اما راه ورود فرشتگان يکي است و اين در ورودی با آن درهاي بسيار اشتباه مي شود. مثل بنده در اين مورد مانند مسافري است که در شب تاریک در بياباني بماند که راههاي بسيار و صعب العبور دارد و جز با چشم بينا و طلوع خورشيد تابان ممکن نيست از آن رها شود. چشم بينا در اين جا همان دلي است که به تقوا روشن باشد و خورشيد تابان همان دانش بسياري است که از کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) فراهم شود و با انسان با

«133» اين حديث را احمد در مسند و ابن ابي الدنيا در (( مکائد الشيطان )) از ابوهريره روايت کرده چنان که در (( الجامع الصغير ))

آمده است ، و شريف رضي آن را در (( المجازات النبويه ، )) ص ۲۶۴، نقل کرده و گفته است : اين استعاره و کنایه است و مقصود اين است که

مطیع ساختن مؤمن بر شیطان دشوار است و مؤمن به وسوسه های شیطان گوش نمی دهد و در معرض هوا حبس آن قرار نمی گیرد، چون به دین خود چنگ می زند، و با بهشت یقین خود بر او غالب آید، بنابراین شیطان مؤمن همواره بر اثر ستیز مداوم با مؤمن برای مطیع ساختن او و کشیدن مهار وی خسته است پس حضرت چنین تشبیه کرده که شیطان مؤمن را در پناه بردن به گمراهی های او معیوب نمی سازد و با فرسوده کردن شتر خود در سفر در صورتی که طولانی شود و توانش کم گردد و خلقتش نیکو باشد از پیروی شیطان خودداری می کند.

## 81

این دو وسیله به راههای دشوار (بیابان طبیعت) هدایت می شود و گرنه راههای این بیابان بسیار است و دشوار. عبد الله بن مسعود گوید: «روزی پیامبر خدا (ص) خطی ترسیم کرد» و فرمود: این راه خداست سپس خطهایی از چپ و راست آن ترسیم کرد و فرمود: این راهها راههای شیطان است و در هر راهی شیطانی است که (آدمی را) به آن راه دعوت می کند. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (۱۳۴) یعنی از آن خطوط (شیطان) نروید. پس پیامبر خدا (ص) کثرت راههای شیطان را بیان فرموده است.

ما نمونه ای از راههای دشوار شیطان را یاد آور شدیم که از آن راهها عالمان و عابدانی که خود را از گناهان و شهوتها نگاه می دارند، می فریبند و اینک نمونه ای از راههای آشکار شیطان را یاد آور می شویم که (بر هیچ کس) پوشیده نیست جز این که انسان مجبور می شود از آن راه برود، چنان که از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: در میان بنی اسرائیل راهی بود پس شیطان پیش کنیزی می آمد و گلویش را سخت بفشرد و در دل خاندانش انداخت که دواي او در دست آن راهب است. پس بیمار را نزد آن راهب آوردند و او مریض را نپذیرفت. اما همچنان از او تقاضا کردند تا او را پذیرفت. کنیز در نزد راهب بود تا درمانش کند. پس شیطان نزدش آمد و وسوسه کرد و نزدیکی کردن با کنیز را در نظرش آراست و همچنان وسوسه می کرد تا با او نزدیکی کرد و از راهب باردار شد. پس او را وسوسه کرد و گفت: بزودی رسوا می شوی خاندان کنیز پیش تو می آیند. بنابراین او را بکش و اگر خاندانش آمدند بگو مرده

«134» انعام / ۱۵۳: این راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راه های مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید. که شما را از راه حق

دور می سازد این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا پرهیزگار شوید. حدیث را احمد و عبد بن حمید، نسایی، بزار، ابن منذر، ابن ابی خاتم، ابوالشیخ، ابن مردویه و حاکم روایت کرده اند و از ابن مسعود آن را صحیح دانسته چنان که در (( الدر المنثور )) ج ۳،

است، پس او را کشت و دفنش کرد. شیطان نزد خاندان کنیز آمد و آنها را وسوسه کرد و در دل‌هایشان افکند که راهب او را باردار کرده سپس کشته و دفنش کرده است. پس خانواده کنیز نزد راهب آمده و از حال دخترشان پرسیدند. راهب گفت: مرده است پس شیطان در دلشان افکند که در نزد راهب مدفون است. پس جستجو کردند و او را کشته یافتند. در این حال شیطان پیش راهب آمد و گفت: من بودم که کنیز را گرفتم و در دل خانواده‌اش افکندم. پس از من اطاعت کن تا رها شوی و تو را از دست آنها خلاص کنم راهب گفت: به چه چیز اطاعت کنم؟ گفت: بر من دو سجده کن. راهب بر شیطان دو سجده کرد. پس به راهب گفت: من از تو بیزارم و این همان (قضیه) است که خدای متعال فرموده: كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ. «۱۳۵»

اینک به حيله‌گري شیطان و مجبور ساختن راهب به این گناهان کبیره بیندیش که تمام آن گناهان بر اثر اطاعت از شیطان در قبول کردن آن کنیز برای درمان بود و کار آسانی هم بود و بسا که صاحب این کار (راهب) گمان داشت که کار خوب و حسنه‌ای است و شیطان آن کار را در دل راهب همراه با خواسته نفسانی پنهان، نیکو جلوه می‌داد و همانند کسی که به کار خیر رغبت دارد پیش می‌آمد پس از آن کار را از اختیار او بیرون آورده و بعضی از گناهان او را به گناه دیگری وا می‌دارد، بطوری که راه فراری برایش نمی‌ماند، پس به خدا پناه می‌بریم از ضایع ساختن آغاز کارها و پیامبر (ص) به فرموده خود به این مطلب اشاره دارد: «هر کس پیرامون قرقگاه بچرخد ممکن است در آن بیفتد.» «۱۳۶»

«135» حشر / ۱۶: کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنیم) این حدیث را ابن ابی حاتم از طریق عوفی از ابن عباس روایت کرده چنان که در (( الدر المنثور )) ج ۶، ص ۱۹۹ آمده است.

«136» این حدیث را بخاری به لفظ (( من یرتع حول الحمي یوشک ان یوقعه )) هر کس اطراف قرقگاه بچرخد احتمال افتادن در آن می‌رود)) از نعمان بن بشیر روایت کرده و شریف رضی در (( المجازات النبویه )) ص ۸۱، با این عبارت نقل کرده است: (( فمن ارتع حول الحمي کان قمنا ان یرتع فیه )) هر که پیرامون قرقگاه بچراند سزاوار است که در آن بیفتد.))

لازم است بدانی که قلب همانند دژی است و شیطان دشمنی است که قصد ورود به این دژ و تسلط بر آن دارد و هیچ کس نمی‌تواند دژ را از (ورود) دشمن نگاه دارد مگر آن که از درهای دژ و راههای ورودی و رخنه‌هایش پاسداری کند تا دشمن وارد نشود و تنها کسی توان این کار را دارد که درهای دژ را بشناسد. نگاهداری دل از تبهکاری شیطان واجب است و بر هر بنده مکلفی لازم و مقدمه واجب است و دفع شیطان که واجب است ممکن نیست مگر با شناخت راههای ورود آن (مقدمه واجب). بنابراین شناخت راههای ورود شیطان نیز واجب می‌شود و راههای ورود شیطان و درهای آن صفات بنده است که متعددند ولی ما به درهای مهم آن اشاره می‌کنیم آن راههای ورودی حکم دروازه‌هایی را دارد که اگر لشکریان فراوان شیطان بخواهند وارد شوند گنجایش آنها را دارد.

یکی از آن درهای بزرگ حرص و حسد است. پس هرگاه بنده به چیزی حریص باشد حرص او را کر و کور می‌کند. پیامبر (ص) فرمود: «اگر چیزی را دوست بداری تو را کر و کور می‌کند.» (۱۳۷) نور بصیرت همان است که راههای ورود شیطان را می‌شناسد، و چون پرده حرص یا حسد آن را بپوشاند نمی‌بیند و شیطان فرصت پیدا می‌کند و در نظر شخص حریص تمام کارهایی که او را به خواسته‌اش می‌رساند نیکو جلوه می‌دهد، اگر چه زشت و ناپسند باشند، روایت شده که وقتی نوح (ع) بر روی دریا حرکت می‌کرد و در کشتی از هر جانداري دو جفت برد، چنان که از طرف خدا مأمور شده بود در کشتی پیرمردی را دید که او را نمی‌شناخت. پس به او گفت: چه چیز انگیزه ورودت شد؟ گفت وارد شدم که دل‌های یارانت را در اختیار گیرم تا دل‌هایشان با من و بدن‌هایشان با تو باشد، نوح (ع) گفت: ای دشمن خدا از کشتی بیرون شو که تو رانده درگاه

«137» این حدیث را ابوداود در سنن، ج ۲، ص ۶۲۷ روایت کرده است.

---

## 84

خدایی، ابلیس به او گفت: پنج چیز است که مردم به سبب آن هلاک شده‌اند سه چیز را برای می‌گویم ولی دو تا را نمی‌گویم. خدا به نوح (ع) وحی کرد که به آن سه نیازی نداری به او دستور بده آن دو را برای بگویند. نوح به شیطان گفت:

آن دو چیست؟ «گفت: دو چیزی است که در مورد آن دو مرا دروغگو نخوانی و با من مخالفت نکنی. مردم را حرص و حسد هلاک ساخته است من به وسیله حسد لعنت شدم و شیطانی رانده

شدم. اما حرص، تمام (نعمتهای) بهشت بر آدم مباح شد و من به وسیله حرص وی به حاجتم رسیدم (و او را گمراه کردم)» «۱۳۸»

یکی از درهای مهم ورود شیطان، خشم و شهوت است: خشم عقل را تضعیف می‌کند و هرگاه لشکر عقل ضعیف شد، لشکر شیطان حمله می‌کند، و هر زمان که انسان خشمگین شود شیطان با او بازی می‌کند چنان که کودک با توپ بازی می‌کند. روایت شده که ابلیس موسی (ع) را ملاقات کرد و گفت:

«ای موسی تو کسی هستی که خدا تو را به رسالت خویش برگزیده و با تو سخن گفته است، و من آفریده خدایم، گناه کرده‌ام و می‌خواهم توبه کنم. در پیشگاه پروردگار از من شفاعت کن که توبه‌ام را بپذیرد. موسی گفت: آری چنین خواهم کرد موسی خدای را خواند. خداوند فرمود: موسی حاجتت را برآوردم به شیطان دستور بده به قبر آدم سجده کند. موسی (ع) ابلیس را دید و به او گفت: مأمور شدی به قبر آدم سجده کنی تا خدا توبهات را بپذیرد. پس تکبر کرد و به خشم آمد، و گفت: در حال زنده بودن به آدم سجده نکردم، حال که مرده است سجده کنم؟ آنگاه به موسی گفت: ای موسی در برابر این شفاعتی که از من در پیشگاه پروردگار کردی حقی بر من داری. در سه مورد از من غافل مشو تا هلاک نشوی: ۱- در هنگام خشم زیرا روح من در دل تو و چشمم در چشم توست و همچون خون در بدنت جریان دارم ۲- هنگامی که با لشکر (دشمن) برخورد می‌کنی از من غفلت نکن زیرا من در آن وقت نزد آدمیزاده می‌آیم و او را به یاد

«138» این حدیث را ابن ابی الدنيا در (( مکائد الشیطان )) و ابن عساکر از ابن عمر روایت کرده چنان که در (( الدر المنثور )) ج ۳، ص

۳۲۳ آمده است.

## 85

فرزندان و عیال و خاندانش می‌اندازم تا به دشمن پشت کند (جهاد را ترک کند) ۳- از همنشینی با زن نامحرم بپرهیز، زیرا من پیک او در نزد توأم و پیک تو در نزد او» «۱۳۹» شیطان در این گفتار به شهوت، خشم و حرص اشاره کرده است زیرا فرار از جنگ بر اثر حرص دنیاست و منشاء سرپیچی کردن از سجده بر آدم حسد بود که از بزرگترین راههای ورود شیطان است. یکی از پیامبران (ع) به شیطان گفت: به وسیله چه گناهی بر آدمیزاده غالب می‌شوی؟

گفت: در موقع خشم و خواسته‌های نفسانی او را می‌گیرم.



شیطان بر راهبی آشکار شد. راهب به او گفت: کدام خوي آدميزاده بيشتتر به تو کمک کند؟ گفت: تندي و خشونت، زيرا بنده هرگاه تند شود او را زير و رو مي‌کنم، چنان که کودکان توپ را زير و رو مي‌کنند. گفته شده که شیطان مي‌گويد: چگونه آدميزاده مي‌تواند مرا مغلوب سازد؟ در حالي که هر گاه خشنود باشد مي‌آيم و در قلبش جا مي‌گيرم، و هرگاه خشمگين شود به درون سر او مي‌پریم.

ديگر از راهبهاي مهمم ورود شیطان علاقه به آراستگي لباس و اثاث و خانه است. شیطان هرگاه اين علاقه را در دل آدمي ببيند در آن تخم مي‌گذارد و جوجه مي‌کند. پس همواره شیطان او را به آباد کردن خانه و تزئين سقف و ديوارها و توسعه بناهاي آن فرا مي‌خواند و نيز به آراستگي لباس و مرکبها دعوت مي‌کند و در طول عمرش او را به فرمان خویش در مي‌آورد و هرگاه او را به اين امور گرفتار ساخت ديگر نيازي ندارد که نزد او برگردد، زيرا يکي از اين دل بستگيها او را به دل بستگي ديگر فرا مي‌خواند و همچنان ادامه مي‌يابد تا اجلس برسد و بميرد در حالي که راه شیطان و پيرو او مي‌باشد. از اين روست که بيم مي‌رود فرجام کار آدمي به کفر انجامد. از بد فرجامي به خدا پناه مي‌بريم.

ديگر از درهاي مهمم ورود شیطان سير شدن از غذاست، اگر چه حلال و پاک

»139« اين حديث را ابن ابی الدنيا در (( مکائد الشيطان )) از ابن عمر روايت کرده چنان که در (( الدر المنثور )) ج ۱، ص ۵۱، و ج ۱۴، ))

بحار الانوار، )) ص ۶۳۴ آمده است.

## 86

باشد. سيري شهوت را که اسلحه شیطان است تقويت مي‌کند. روايت شده که ابليس بر يحيي (ع) ظاهر شد يحيي (ع) ديد که همه نوع قفل به همراه دارد، لذا به شیطان گفت: اي ابليس اين قفلها چيست؟ گفت: اينها شهوتهاست که آدمي زاده را به آن گرفتار مي‌کنم. گفت: براي من هم قفلي هست؟ گفت: بسا باشد که از غذا سير شوي پس تو را نسبت به نماز و ياد خدا سنگين (و بي ميل) مي‌سازم. يحيي گفت: آيا قفل ديگري هم هست؟ شیطان گفت نه. يحيي گفت:

خدا را بر خود گواه مي‌گيرم که هرگز شکم را پر از غذا نکنم. ابليس گفت: من نيز خدا را شاهد مي‌گيرم که هرگز مسلماني را نصيحت نکنم. »۱۴۰«

دیگر از راههای مهم ورود شیطان طمع داشتن از مردم است. پس هر گاه طمع بر دل غالب آید پیوسته شیطان او را وا می‌دارد که نسبت به شخص مورد طمع خود نمایشها و حيله‌گریها کند تا شخص مورد طمع معبود او شود و پیوسته به فکر جلب دوستی اوست و از هر دری وارد می‌شود تا به هدف خود برسد و کمترین حالات او ثناگویی شخص مورد طمع است به صفاتی که در او نیست لذا، با وی چابلوسی کرده تا آنجا که نسبت به او امر به معروف و نهی از منکر نکند.

صفوان بن سلیم روایت کرده که ابلیس برای عبد الله بن حنظله مجسم شد و گفت: ای پسر حنظله مطلبی را که به تو می‌آموزم حفظ کن او گفت: مرا بدان نیازی نباشد. شیطان گفت: بیندیش اگر سخنی که می‌گویم خیر بود بپذیر و اگر شرّ بود نپذیر. ای پسر حنظله جز خدا از هیچ کس چیزی نخواه و بیندیش که در حال خشم چه حالی داری.

دیگر از درهای مهم ورود شیطان شتاب و پایدار نبودن در کارهاست، پیامبر خدا (ص) فرمود: «شتاب کار شیطان است و درنگ کار خداست» (۱۴۱) خدای

«140» این حدیث را ابن‌الشیخ در (( مجالس )) خود مفصل تر روایت کرده است به (( بحارالانوار )) ، ج ۱۴ ، ص ۶۲۰ رجوع کنید.

«141» این حدیث را ترمذی روایت کرده چنان که در (( کنوزالحقایق مناوی باب العین )) چنین آمده است (( العجله من الشیطان و

الاناءة من الله ، )) شتاب از شیطان و آرامشی و تأنی از خداست. (( ۱۴۵ )) انبیاء / ۳۷ : انسان از عجله آفریده شده .

## 87

متعال فرموده: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ. «۱۴۲» و فرمود: وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا «۱۴۳» و به پیامبرش (ص) فرمود: وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ. «۱۴۴» این نهی از شتاب برای آن است که کارها را باید پس از بینش و شناخت انجام داد و بینش نیاز به فرصت و تأمل دارد و شتاب مانع از آن می‌شود. بنابراین در هنگام عجله شیطان از جایی که معلوم نمی‌شود شرّ خود را ترویج می‌کند. روایت شده که چون عیسی (ع) متولد شد شیاطین نزد ابلیس آمدند و گفتند: سرهای بتها به زیر افکنده شده ابلیس گفت: این پدیده‌ای است که در جای شما پدید آمده پس پرید و مشرق و مغرب را دور زد و چیزی نیافت. آنگاه دید که عیسی (ع) متولد شده است، و فرشتگان پیرامون او را گرفته‌اند. پس به سوی شیاطین برگشت و گفت: شب گذشته پیامبری متولد شده است. هرگز هیچ زنی حامله

نشده و وضع حمل نکرده مگر این که من حاضر بوده‌ام جز این زن و کودک. پس از امشب به بعد از پرستیده شدن بتها نومید شوید ولی به آدمیزادگان از راه عجله و سبکی درآیید.

دیگر از درهای مهم ورود شیطان سگه‌های نقره و طلا و دیگر انواع ثروتهاست که عبارتند از متاع بی‌ارزش دنیا و لوازم زندگی، چهار پایان، زمینهای زراعتی، و هر چه زاید بر نیاز و مقدار روزی باشد محل استقرار شیطان است.

زیرا کسی که خوراکش همراهش باشد دل آسوده است. پس اگر مثلا در راه صد دینار بیابد از دلش صد خواسته برانگیزد که هر خواسته‌ای نیاز به صد دینار دارد. و تنها صد دینار (پیدا شده) او را کفایت نمی‌کند بلکه به نهصد دینار دیگر نیاز دارد، در حالی که پیش از داشتن صد دینار بی‌نیاز بود و اکنون که صد دینار پیدا کرده خود را بی‌نیاز می‌پندارد در حالی که به نهصد دینار دیگر محتاج است تا با آن خانه‌ای بخرد و تعمیرش کند و کنیزی بخرد و لوازم منزل و

«142» ??????????????

«143» اسراء / ۱۱: انسان همواره عجول است.

«144» طه / ۱۱۴: و نسبت به قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود.

---

## 88

لباسهای گرانبها تهیه کند و تمام اینها چیز دیگری می‌طلبد که در خور آن است و برای آن پایانی نیست. پس در هاویه‌ای می‌افتد که آخر آن ژرفای دوزخ است و جز آن پایانی ندارد.

ثابت گوید: چون پیامبر (ص) برانگیخته شد ابلیس به شیطانهایش گفت:

حادثه‌ای روی داده است بنگرید چیست؟ پس برفتند سپس آمدند و گفتند:

نمی‌دانیم. ابلیس گفت: من آن خبر را برایتان می‌آورم پس رفت و آمد و گفت:

محمد (ص) برانگیخته شده است. پس شیاطین خود را نزد اصحاب پیامبر (ص) می‌فرستاد و آنها ناامید بر می‌گشتند و می‌گفتند: هرگز گروهی را مانند اینان ندیده‌ایم به آنها برخورد می‌کنیم پس

برای نماز به پا می‌خیزند و اثر برخورد ما را محو می‌کنند ابلیس گفت: به آنان مهلت دهید باشد که در زندگی دنیا وسعت یابند آنجاست که شما در مورد آنها به حاجت خود خواهید رسید. «۱۴۵»

روایت شده که عیسی (ع) سنگی را متکای خویش قرار داد. پس ابلیس بر او گذشت و گفت: ای عیسی به دنیا مایل شدی سنگ را از زیر سرش برداشت و به دور افکند، و گفت: این سنگ با دنیا از آن تو باشد در حقیقت کسی که مالک سنگی شود تا در هنگام خفتن متکای خود قرار دهد مالک چیزی در دنیا شده که ممکن است با آن شیطان بر او چیره شود، زیرا کسی که مثلاً در شب برای نماز برمی‌خیزد هرگاه در نزدیکی سنگی باشد که آن را متکای خویش قرار دهد شیطان ممکن است همواره او را به خوابیدن و متکا ساختن آن سنگ فرا بخواند و اگر همان سنگ نباشد استراحت و رغبت به خواب به دلش خطور نمی‌کند. این است نتیجه داشتن یک سنگ پس چگونه باشد حال کسی که مخدّه‌های گسترده و فرشهای پهن شده و تفریحگاههای پاکیزه دارد. پس چه وقت برای عبادت خدا به نشاط می‌آید.

دیگر از راههای مهم ورود شیطان بخل و ترس از تهیدستی است، زیرا همین

«145» این روایت را ابن ابی الدنيا در (( مکائد الشیطان )) به صورت مرسل روایت کرده چنان که در (( المغنی )) است.

## 89

بخل و ترس است که مانع بخشیدن و صدقه دادن می‌شود و آدمی را به اندوختن و ذخیره ساختن و عذاب دردناک که به مال اندوزان وعده داده شده فرا می‌خواند.

چنان که قرآن فرموده است، خثیمه بن عبد الرحمن گوید: شیطان می‌گوید: در مورد هر چیزی آدمیزاده بر من چیره شود اما در سه مورد هرگز بر من غالب نیاید ۱- او را فرمان دهم که بنا حق مال به دست آورد ۲- به ناحق ببخشد ۳- به حق نبخشد. گفته شده: برای شیطان اسلحه‌ای بهتر از ترس از تهیدستی نیست و هرگاه آدمی پذیرای چنین ترسی شد به کار باطل شروع کند، و مانع از حق شود، و از روی هوای نفس سخن بگوید و به پروردگارش بدگمان شود.

از ضررهای بخل همواره در بازار ماندن برای جمع کردن ثروت است. زیرا بازارها محلّ لانه کردن شیطان است. ابو امامه روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمود: «چون ابلیس به زمین فرود آمد گفت: پروردگارا مرا به زمین فرود آردی و از درگاه خود راندی. پس برایم خانه‌ای قرار بده، فرمود:

(خانه‌ات) حَمَام، عرض کرد: برایم مجلسی قرار بده، فرمود: بازارها و سر چهار راهها، عرض کرد: خوراکی برایم مقرر بدار فرمود: آنچه بر آن نام خدا برده نشود.

گفت برایم شرابی مقرر کن، فرمود: هر مایع مست کننده‌ای، گفت برایم مؤذنی تعیین کن، فرمود: قره‌نی، عرض کرد: برایم قرآنی قرار بده، فرمود: شعر، عرض کرد: برایم کتابی معین فرما، فرمود: عیب گرفتن، عرض کرد: برایم سخنی قرار بده، فرمود: دروغ، گفت: برایم شکارگاههایی مقرر بدار فرمود زنان»۱۴۶»

دیگر از راههای مهم ورود شیطان تعصب در مذاهب و خواهشهای نفسانی و کینه نسبت به دشمنان و کوچک شمردن آنهاست، که عابدان و فاسقان همه را هلاک می‌کند، چرا که سرزنش کردن مردم و نقل عیبهایشان صفت طبیعت انسان و از صفات درندگان است و هرگاه شیطان آن را در نظرش حق جلوه دهد و مطابق با طبیعتش باشد شیرینی آن بر دلش غلبه کند و با تلاش بسیار سرگرم

«146»عراقی گوید: این حدیث را طبرانی در (( الکبیر )) روایت کرده و اسنادش براسستی ضعیف است ، و نظیر آن را از حدیث ابن

عباس به سندی ضعیف روایت کرده است.

---

## 90

آن شود و از آن کار شادمان است و گمان کند که در راه دین می‌کوشد در حالی که در پیروی از شیطان تلاش می‌کند.

یکی از این گونه افراد را می‌بینی که نسبت به طرفداری از علی (ع) تعصب می‌ورزد، در حالی که از نمونه‌های زهد علی (ع) و سیره آن حضرت یکی آن است که در زمان خلافتش جامه‌ای می‌پوشید که آن را به سه درهم خریده و آستینهایش تا آرنج پاره بود، و فاسق حریر پوش را می‌بینی که خود را به اموال از حرام به دست آمده می‌آراید و نسبت به علی (ع) ادعای دوستی می‌کند، در حالی که علی (ع) روز قیامت نخستین دشمن اوست. کاش می‌دانستم اگر کسی فرزند عزیز کس دیگری را که نور چشم و حیات قلب پدر است بگیرد، او را بزند و موی بدنش را بکند و قطعه قطعه‌اش کند و با این حال با پدر آن فرزند ادعای دوستی داشته باشد در نظر پدر چه وضعی خواهد داشت! روشن است که دین و شریعت در نظر علی (ع) از خاندان و فرزندان بلکه از جان خودش عزیزتر است و آنها که مرتکب

گناهان می‌شوند دین را از طریق ارضای شهوات قطعه قطعه می‌کند و در نتیجه ابلیس که دشمن خدا و دوستان خداست دوستی می‌کنند. پس بین حال آنها در روز قیامت در محضر علی (ع) و دوستان خدای متعال چگونه خواهد بود. بلکه اگر پرده کنار رود و اینان بدانند چگونه نسبت به اولیای خدا در میان امت محمد (ص) مرتکب خیانت شده‌اند با توجه به کارهای زشت خود شرم خواهند داشت که یاد آن بزرگواران را بر زبان آورند آنگاه شیطان در خیال آنها می‌اندازد که هرکس با دوستی علی (ع) بمیرد آتش پیرامون او نگردد در حالی که هرکس ادعای پیروی از مذهب امامی کند و به راه او نرود، آن امام دشمن اوست، زیرا به او می‌گوید: مذهب من عمل بود نه سخن گفتن با زبان و سخن گفتن برای عمل کردن است نه برای یاهه گویی پس چرا در عمل و راه و روشی که پیمودم و به سوی خدا حرکت کردم با من مخالفت کردی و به دروغ مذهبیم را ادعا کردی.»

می‌گوییم: از جمله روایاتی که از طریق شیعه در این مورد وارد شده، روایتی

---

## 91

است که کافی به اسناد خود از جابر از امام باقر (ع) نقل کرده و گوید:

«حضرت به من فرمود: ای جابر آیا کسی که ادعای شیعه بودن می‌کند او را بس است که از دوستی خانواده ما دم بزند؟ به خدا شیعه ما نیست مگر کسی که از خدا بترسد و اطاعتش کند. ای جابر شیعیان ما شناخته نمی‌شوند جز با فروتنی و خشوع و امانت و بسیاری یاد خدا و نماز و روزه و نیکی به پدر و مادر و رسیدگی به همسایگان فقیر و مستمند و وامداران و یتیمان و راستگویی و خواندن قرآن و این که زبان خود را از (حرف زدن) درباره مردم نگاه دارند مگر خوبیهایشان را بگویند و ایمن فامیل خود باشند. جابر عرض کرد: ای پسر پیامبر امروز هیچ‌کس را با این اوصاف نمی‌شناسیم. فرمود: ای جابر به راههای مختلف برو آیا برای شخص کافی است که بگوید علی را دوست دارم و پیرو اویم ولی با این حال فعالیت دینی نکند، پس اگر بگوید: من پیامبر خدا را دوست دارم رسول خدا (ص) که بهتر از علی (ع) است. آنگاه از سیرت پیامبری پیروی نکند و به سنت آن حضرت عمل ننماید دوستی پیامبر هیچ نفعی به حال او ندارد. پس از خدا بپرهیزید و برای (نعمتهایی) که در پیشگاه خداست عمل کنید، خدا با هیچ‌کس خویشاوندی ندارد، محبوبترین و گرامی‌ترین بندگان در نزد خدا با تقواترین و فرمانبردارترین آنهاست، ای جابر: به خدا جز با اطاعت نتوان به خدای متعال نزدیک شد و برات آزادی از آتش در اختیار ما نیست و هیچ‌کس بر خدا حجت ندارد، هرکس

فرمانبردار خدا باشد دوست ماست و هر کس نافرمانی خدا کند دشمن ماست و ولایت ما جز با عمل و ورع به دست نیاید.» «۱۴۷»

«147» کافي، ج ۲، ص ۷۴، فرمایش آن حضرت (( (و ما معنا براءة من النار)) )) يعني ما حکمي نداريم که خودمان و شيعيانمان از آتش در امان باشيم اگر مانند فاجران عمل کنند. (( (و لا علي الله لاحد من حجة)) )) يعني هيچ کس بر خدا حجتی ندارد اگر او را نيامرزد بتواند بگويد: من شيعه علي بودم چرا مرا نيامرزيدي زيرا خدای متعال کسی را که مدعي شيعه بودن شود و عمل نداشته باشد نمی آموزد، به عبارت ديگر (( ليس لنا علي الله حجة في انقاذ من ادعي التشيع من العذاب ))، ما براي نجات کسی که مدعي تشيع شود حجتی نداريم. اين معين را جمله اي که در مجالس است تاءييد مي کند (( (و ما لنا علي الله حجة)) ))، ((من كان لله مطيع)) گويي اين جمله جواب کسی است که توهم مي کند که ائمه عليهم السلام حکم کرده اند که شيعيان و دوستانشان وارد جهنم نمی شوند پس حضرت جواب داده هر که نافرمانی خدا کند دوست ما نيست و جز با عمل به عبادات و پرهيز از گناهان کسی به ولایت و دوستي ما نمی رسد.

---

## 92

اين حديث را در کتاب علم از بخش عبادات و در کتاب اخلاق الاماميه و اداب الشريعه از بخش عادات نیز نقل کرده ايم و چون بسيار مناسب اين جا بود و بيشتري مردم سخت به آن نياز مندند دوباره آن را نقل کرديم.

کافي به اسناد خود از حنان بن سدير روايت کرده مي گويد: «ابو الصباح کناني به حضرت صادق (ع) عرض کرد: به خاطر شما چه نارواييهاي از مردم مي بينيم! امام فرمود: مگر به خاطر من از مردم چه مي بيني؟ گفت: هرگاه بين من و مردی سخني ردّ و بدل مي شود به من مي گويد: جعفري خبيث، فرمود: شما را به من سرزنش مي کنند؟ ابو الصباح گفت: آري، فرمود: به خدا در بين شما کسانی که پيروي جعفر مي کنند بسيار اندکند! همانا صحابه من کسی است که ورعش بسيار باشد و براي آفريدگارش عمل کند و به پاداش او اميدوار باشد.

اينان اصحاب منند.» «۱۴۸»

کليني به اسنادش از موسي بن جعفر (ع) روايت کرده که فرمود: «از پدرم بسيار مي شنيدم که مي فرمود: از شيعيان ما نيست کسی که در پارسايي و ورع به درجه اي نرسيده باشد که زنان پرده نشين در پشت پرده از دينداری او سخن بگويند و از دوستان ما نباشد کسی که در شهري باشد که ده هزار مرد در آن باشند و خدا پارسا تر از او در ميان آنها آفريده باشد.» «۱۴۹»

ابو حامد گوید: تعصّب یکی از مهمّترین راههای ورود شیطان است که بیشتر مردم به وسیله آن هلاک شده‌اند و منبرها در اختیار گروهی قرار گرفته

«148» اصول کافی، ج ۲، ص ۷۷، در این که امام رجا (امیدواری) را بعد از عمل و ورع ذکر کرده هشداري است بر این که عمل و ورع سبب امیدواری به ثواب می شود نه سبب خود ثواب و نیز هشداري است بر این که بر هیچ کس سزاوار نیست به عملش تکیه کند، آخرین درجه برای چنین شخصی این است که عمل را وسیله ای برای امیدواری قرار دهد زیرا امید بدون عمل و ورع نوعی خودخواهی و نادانی است . و این سخن دلالت دارد بر این که وی از گفته ابوالصباح بدش آمده است چون در آن خشونت و خلاف ادب هست (مؤلف این مطلب را در وافی خود گفته است).

«149» اصول کافی، ج ۲، ص ۷۹.

### 93

است که ترسشان از خدا کم و بینش دینی آنان اندک و تمایلشان به دنیا قوی و حرصشان بر جلب مرید بسیار است، و جز با تعصّب نمی‌توانند به مقامی برسند و پیروانی به دست آورند. پس مقام و مرید خواهی را در سینه‌هایشان نیکو دانستند و مردم را از حیل‌های شیطان در آن امر باز نداشتند، بلکه خودشان از شیطان در تنفیذ حیل‌هایش نیابت کردند و مردم همواره به آن راه رفتند و کارهای مهمّ دینشان را فراموش کردند. پس خود هلاک شدند و دیگران را نیز هلاک کردند. خدای متعال توبه ما و ایشان را بپذیرد. یکی از پیشینیان گوید: به ما خبر داده‌اند که ابلیس گفته است گناهان را برای امت محمّد (ص) بیاراستم و آنان با طلب آمرزش کمرم را شکستند، پس گناهی را در نظرشان آراستم که در مورد آنها استغفار نمی‌کنند و آن گناهان خواهش‌های نفسانی است. شیطان ملعون راست گفته است زیرا مردم نمی‌دانند که این خواهشها از عواملی است که آدمی را به گناهان می‌کشاند، پس چگونه از آنها استغفار کنند؟ از بزرگترین حیل‌های شیطان این است که انسان خود را به اختلافات مردم که در مذهب و نزاعهای خصوصی دارند سرگرم کند. ابن مسعود گوید: گروهی در مجلسی نشستند و به یاد خدا پرداختند، شیطان آمد که آنها را حرکت دهد و از هم جدا سازد ولی نتوانست. پس نزد رفقای دیگری آمد که درباره دنیا سخن می‌گفتند و در میان آنها اختلاف انداخت پس برخاستند و به نزاع و کشتار یکدیگر پرداختند ولی این گروه منظور شیطان نبودند در نتیجه گروهی که سرگرم ذکر خدا بودند به میانجی‌گری میان آنها مشغول شدند و از آن مجلس ذکر خدا پراکنده شدند و شیطان جز این هدفی نداشت.



دیگر از راههای مهم ورود شیطان (به قلب) این است که عوام و افراد کم سواد را که از علم بهره کافی ندارند وادار می‌کند که در ذات و صفات خدا و مطالبی که عقلشان به آن نمی‌رسد بیندیشند تا بدین وسیله آنها را در اصل دین به شک اندازد یا درباره خدای متعال گرفتار؟؟؟ شوند که خدا منزّه از آنهاست و در نتیجه انسان کافر یا بدعت گذار می‌شود حال آن که خود از این

---

#### 94

کار شادمان است و به آنچه در اندیشه‌اش خطور کرده می‌بالد و گمان می‌کند که شناخت و بینش همین است و این مطالب از تیز هوشی و فزونی عقل بر او کشف شده است، در حالی که نادان‌ترین مردم کسی است که خود را عاقل می‌داند، و عاقل‌ترین مردم کسی است که به خودش خوش گمان نباشد و به پرسیدن از علما حریص باشد. روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: «شیطان نزد یکی از شما می‌آید و می‌گوید: تو را که آفریده است؟ آن شخص می‌گوید:

خدای متعال. شیطان می‌گوید: پس خدای متعال را که آفریده است؟ و هر گاه یکی از شما چنین اندیشه‌ای در خود یافت باید بگوید به خدا و رسولش ایمان دارم، زیرا این اقرار شک را از بین می‌برد» «۱۵۰» بنابراین پیامبر (ص) برای چاره کردن این وسوسه به بحث دستور نداده است، زیرا این وسوسه در مردم عوام به وجود می‌آید نه دانشمندان و بر عوام سزاوار است که ایمان بیاورند و به عبادتها و امور زندگی‌شان مشغول شوند و علم را به علما واگذارند. شخص عامی اگر زنا یا دزدی کند به از آن است که راجع به علم سخن بگوید زیرا کسی که بدون آگاهی و پختگی، در علم مربوط به خدا و دین خدا سخن بگوید ندانسته کافر می‌شود مانند کسی که خود را به دریا بیفکند در حالی که شناگر نیست.

حیله‌های شیطان در مورد اعتقادات و مذهبها بی‌شمار است و هدفمان از آنچه ایراد کردیم فقط ذکر نمونه‌ای در این باره بود.

دیگر از راههای مهم ورود شیطان (به دل) بدگمانی به مسلمانهاست از این رو خدای متعال فرموده است: اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ. «۱۵۱»

هر کس بر دیگری از روی گمان به بدی حکم کند شیطان او را به غیبت وا می‌دارد در نتیجه یا هلاک شود یا در اقدام به ادای حقوق او کوتاهی کند یا در احترامش سستی نماید یا در او به نظر حقارت بنگرد و خود را از او بهتر بداند و

«150» این حدیث را ابن ابی‌الدنیا در (( مکائد الشیطان )) به سندی حسن روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

«151» حجرات / ۱۲: از بسیاری از گمانها بپرهیزید چرا که بعضی از گمانها گناه است.

## 95

تمام این امور هلاک کننده است. لذا دین از این که انسان خود را در معرض تهمت قرار دهد منع کرده است و پیامبر (ص) فرموده است: «از مواضع تهمت بپرهیزید» «۱۵۲» تا آنجا که صفیه یکی از همسران پیامبر گوید: «پیامبر خدا (ص) در مسجد معتکف بود پس نزد او آمدم (صفیه) و با او سخن گفتم و چون شب شد برگشتم. پیامبر برخاست و همراهم آمد. پس دو مرد از انصار به پیامبر برخوردند و سلام کردند و گذشتند. پیامبر آنها را صدا زد و فرمود: این زن صفیه دخت حیّی است. عرض کردند ای رسول خدا آیا ما به تو جز خوبی گمان دیگری می‌بریم؟! پیامبر (ص) فرمود: شیطان مانند خون در بدن آدمی جاری است و ترسیدم که گمان بدی به دلتان راه یابد» «۱۵۳» پس ببین چگونه پیامبر (ص) با مهربانی، دینشان را حفظ کرد و چطور نسبت به امتش مهربان است و راه پرهیز از تهمت را به آنان می‌آموزد تا دانشمند پارسا که به دینداری مشهور است در حالات خود سهل انگار نباشد و از روی خود پسندی بگوید: به شخصی مانند من جز گمان خوب نمی‌رود زیرا تمام مردم به پارساترین و پرهیزکارترین و عالمترین افراد به یک چشم نمی‌نگرند، بلکه به بعضی با دیده رضایت و به بعضی با دیده خشم و نارضایتی می‌نگرند.

و عین الرضا عن کل عیب کلیله

و لکن عین السخط تبدي المساویا «۱۵۴»

از این رو پرهیز از بدی و دوری از تهمت زدن به اشرار لازم است زیرا اشرار به تمام مردم گمان بد می‌برند پس هرگاه انسانی را دیدی که به مردم بد گمان

«152» این حدیث را مولی‌علی قاری در (( الموضوعات الکبیر )) ص ۲۴ نقل کرده و گفته است: این از نظر معنی مانند گفته عمر است

(( من سلک مسالک التهم انهم )) هر که به راه های تهمت برود متهم شود)) این روایت را خرائطی در (( مکارم الاخلاق )) به صورت

موقوف از عمر روایت کرده به این لفظ ((من اقام نفسه التهم فلا يلومن من اساء به الظن ، )) هر کس خود را در محل تهمت قرار دهد پس کسی را که به او بدگمان شود نکوهش نکند.))

«153» این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند، ج ۷، ص ۸، و پیش از این گذشت.

«154» چشمی که از روی رضایت می نگرد از دیدن هر عیبی ناتوان است ، ولی دیده ای که با نارضایتی و خشم می نگرد بدیهی (شخص مورد نظر) را آشکار می سازد.

## 96

است و در جستجوی عیبهاست باید بدانی که باطنش پلید است و همان پلیدی باطنی است که اثرش به بیرون تراوش می کند و دیگران را مانند خود می بیند، زیرا مؤمن در جستجوی یافتن راه عذر است و منافق در جستجوی عیبهاست و مؤمن درباره تمام مردم از قلبی پاک برخوردار است. این بود بعضی از راههای ورود شیطان به دل و اگر می خواستم تمام راهها را بررسی کنم توانش را نداشتم به همین اندازه اکتفا می کنم زیرا مشت نمونه خروار است. پس هر صفت نکوهیده ای که در انسان وجود دارد اسلحه شیطان و یکی از راههای ورود شیطان (به دل) است.

فصل: دور کردن شیطان چگونه ممکن است؟

اگر بگوئید: برای دور ساختن شیطان چه تدبیری باید کرد و آیا ذکر خدای متعال و گفتن لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم کافی است، باید بدانید که چاره دفع شیطان بستن راههای ورود شیطان و پاک کردن دل از صفات نکوهیده است و ذکر آنها طولانی می شود و هدف ما در این بخش از کتاب شرح درمان صفاتی است که آدمی را هلاک می کند و شرح هر صفتی نیاز به یک کتاب جداگانه دارد، چنان که به خواست خدا شرح خواهد آمد، آری هرگاه ریشه این صفات را از دل برکنی شیطان به دل وارد می شود ولی در آن جا نمی ماند و یاد خدا مانع رفت و آمد او می شود، زیرا حقیقت ذکر خدا در دل جایگزین نمی شود مگر پس از آباد شدن دل به تقوا و پاک شدن دل از صفات نکوهیده، وگرنه این ذکر خدا حدیث نفس است و بر دل حکومت ندارد و سلطه شیطان را دفع نمی کند، از این رو خدای متعال فرمود: **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا**. خداوند در این آیه آنگاه که شیطان آهنگ دل انسانی را می کند یاد خدا را به پرهیزکاران اختصاص داده است.

شیطان همانند سگ گرسنه‌ای است که به تو نزدیک می‌شود و اگر در دست گوشت و نانی نباشد و او را از خود برانی از تو منزجر می‌شود و یک فریاد او را

## 97

دفع می‌کند و اگر در دستت نان و گوشت باشد و سگ هم گرسنه حمله می‌کند و با فریاد دفع نمی‌شود، بنابراین دلی که خالی از غذای شیطان است تنها با یاد خدا شیطان از آن منزجر می‌شود، ولی اگر شهوت بر دل غالب شود ذکر خدا نمی‌تواند شیطان را از درون دل بیرون کند، پس شیطان در درون دل مستقر می‌شود. اما دل‌های تقوا پیشگان را که از هوی و صفات نکوهیده خالی است، شیطان به خاطر شهوتها نمی‌کوبد بلکه آنگاه آن را می‌کوبد که غافل و از یاد خدا خالی باشد، و هرگاه به یاد خدا برگردد شیطان دور می‌شود. دلیل آن یکی گفتار خدای متعال: «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (۱۵۵) و دیگر آیات و روایاتی است که راجع به ذکر (خدا) وارد شده است. پس اگر انتظار داری که به محض یاد خدا شیطان از تو دور شود چنان که از تقوا پیشگان دور می‌شود، انتظار محالی است و مانند کسی هستی که انتظار دارد پیش از پرهیز در حالی که معده پر از غذاست دوا بخورد و سودمند واقع شود همان طور که نوشیدن دوا برای کسی که پرهیز کرده و معده را تهی ساخته سودمند واقع می‌شود، یاد خدا دواست و تقوا پرهیزی است که دل را از شهوتها خالی می‌کند. پس هرگاه یاد خدا وارد دلی شود که فارغ از غیر خداست، شیطان از آن دور می‌شود چنان که بیماری با وارد شدن دوا به معده خالی از غذا برطرف می‌شود. خدای متعال فرموده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (۱۵۶) و نیز فرمود: «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» (۱۵۷)»

هر کس با علمش به شیطان کمک کند دوست اوست، اگر چه با زبان خدا را یاد کند، اگر می‌گویی: حدیث یاد شده بطور مطلق دلالت دارد که ذکر خدا شیطان را دور می‌کند، باید درک کنی که بیشتر ادله عامی که در شرع آمده

«155» اعراف / ۱۹۹: به خدا پناه بر.

«156» ق / ۳۷: در این تذکری است که برای آن کس که عقل دارد.

«157» حج / ۴: بر او نوشته شده که هر کس ولایتش را بر گردن نهد بطور مسلم گمراهش می‌سازد و به آتش سوزان راهنمایی اش می

کند.

در شرایطی خاص استثنائاتی دارد که علمای دین آن را می‌دانند. پس به خودت بنگر که شنیدن مانند دیدن نیست و بیندیش که آخرین درجه ذکر خدا و عبادتت همان نماز توست. پس مراقب دلت باش که در حال نماز چگونه شیطان آن را به طرف بازارها و حساب خریداران و پاسخ دشمنان می‌کشد و چگونه شیطان آن را به طرف بازارها و حساب خریداران و پاسخ دشمنان می‌کشد و چگونه تو را به دره‌های دنیا و جاهای خطرناک آن می‌برد تا آنجا که هرچه از امور دنیا را فراموش کرده‌ای فقط در نماز به یاد می‌آوری و شیطان فقط در نماز به قلبت یورش می‌آورد. نماز محک دلهاست و در حال نماز است که بدیها و خوبیهای دل آشکار می‌شود. بنابراین نماز از دل‌هایی که آلوده به شهوت‌های دنیوی است قبول نمی‌شود و ناچار شیطان را از تو دفع نمی‌کند، بلکه گاه وسوسه‌ات را زیادتر می‌کند چنان که گاه پیش از پرهیز، ضرر دوا برای تو بیشتر است، پس اگر خواهی که از شیطان رها شوی پیش از آن به وسیله تقوا پرهیز کن سپس داروی یاد خدا را به دنبال آن بیاور که شیطان از تو خواهد گریخت. از این رو وهب بن منبه گفته است: تقوا پیشه کن و شیطان را آشکارا دشنام مده در حالی که در نهان دوست اوئی و از او اطاعت می‌کنی. یکی از بزرگان گوید: شگفتا از کسی که خدا را پس از آگاهی از احسانش معصیت می‌کند و از شیطان لعین فرمان می‌برد حال آن که از سرکشی او آگاه است، همان طوری که خدای متعال فرموده است: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. «۱۵۸»

تو خدای را می‌خوانی ولی به تو پاسخ نمی‌دهد همچنین خدا را یاد می‌کنی اما شیطان از تو نمی‌گریزد برای این که شروط ذکر و دعا در تو نیست.

به ابراهیم بن ادهم گفته شد: ما را چه شده که دعا می‌کنیم و دعایمان مستجاب نمی‌شود با آن که خدای متعال فرموده است: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ؟

گفت: برای این که دل‌های شما مرده است، سؤال شد: چه چیز دل ما را میرانده است؟ گفت: هشت خصلت: ۱- حق خدا را شناختن ولی حَقِّش را ادا نکردید ۲- قرآن می‌خوانید و به حدود آن عمل نمی‌کنید. ۳- گفتید پیامبر خدا را

دوست می‌داریم و سنت او را ترک کردید، ۴- گفتید: از مرگ می‌ترسیم و آماده مرگ نشدید، ۵- خدای سبحان فرمود: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا «۱۵۹» شما با شیطان در گناهان توافق کردید، ۶- گفتید: از دوزخ می‌ترسیم و بدنهایتان در آن افکندید، ۷- گفتید: بهشت را دوست داریم و برای آن کار نکردید، ۸- چون از بستر خود برخاستید عیبهایتان را پشت سر انداختید و عیبهای مردم را برابرتان قرار دادید در نتیجه پروردگارتان را به خشم آوردید. پس چگونه خدا جوابتان را بدهد؟.

فصل: آیا یک شیطان آدمی را به گناهان گوناگون دعوت می‌کند یا چند شیطان؟

اگر بگوییم: آن که آدمی را به گناهان گوناگون فرا می‌خواند یک شیطان است یا چند شیطان؟ باید بدانی که در علم معامله نیازی به دانستن این مطلب نداری. تو دشمن را از خودت دور کن و از اوصاف او می‌پرس چنان که گفته می‌شود: سبزی از هر جا می‌آید بخور و از سبزی فروش می‌پرس. ولی آنچه با نور بینش و دلایل نقلی روشن می‌شود این است که شیاطین لشکریانی گرد آمده‌اند، و برای هر نوع گناهی شیطان ویژه‌ای است که به آن گناه فرا می‌خواند، اما ذکر راه بینا شدن به طول می‌انجامد و همان اندازه که نقل کردیم کافی است، و آن این که گوناگون بودن مسببها و معلولها دلیل بر گوناگون بودن اسباب و علتهاست، چنان که در نور آتش و سیاهی دود گفتیم.

اما روایات مجاهد، گفته است: ابلیس پنج فرزند دارد و هریک را مأمور کاری کرده است، و نام آنها را چنین بیان کرده است: بثر، اعور، مبسوط، داسم، زلنبور، اما بثر صاحب مصیبت‌هایی است که در آن آدمی را به ناله و فریاد و دریدن گریبان و سیلی زدن به صورت و ادعای افکار دوره جاهلیت و می‌دارد اما اعور صاحب ریا است که آدمی را به ریا فرمان می‌دهد و آن را در نظر انسان

«159» فاطر / ۶: مسلما شیطان دشمن شماست ، او را دشمن خود بدانید .

می‌آرید و اما مبسوط صاحب دروغ است و اما داسم با مرد وارد بر خاندانش می‌شود و عیب آنها را نشان می‌دهد و او را بر آنان خشمگین می‌سازد. اما زلنبور صاحب بازار است و به وسیله (وسوسه) او کاسبها همواره (از وضع کسب خود) شکایت می‌کنند و شیطان نماز خنرب نام دارد، و شیطان وضو،

ولهان نامیده می‌شود و در این مورد روایات زیادی وارد شده است. همانطور که شیطانها بسیارند فرشتگان نیز بسیارند و ما در کتاب صبر و شکر پیرامون سرّ بسیار بودن فرشتگان و این که هر کدام کاری مخصوص به خود دارند مطالبی نقل کردیم. ابو امامه گفت که رسول خدا (ص) فرمود: «صد و شصت فرشته مأمور مؤمن است که آنچه را نمی‌تواند از خود دور کند از او دور می‌سازند، از این تعداد فرشتگان هفت فرشته برای یاری کردن (مؤمن) است که از او دفاع می‌کنند، همان طور که (مردم) مگسها را در روز تابستان از کاسه عسل دفع می‌کنند، و اگر برای شما ظاهر شوند آنها را بر هر زمین هموار و کوهی خواهید دید که هریک از آنها دست خود را پهن کرده و دهانش را گشوده است، و اگر بنده به اندازه چشم بر هم زدنی به خود واگذار شود شیطانها او را خواهند ربود.» «۱۶۰»

ایوب بن یونس گوید: به ما خبر رسیده که همراه فرزندان انسان فرزندان جنّ هم زاده می‌شوند. آنگاه با آنها بزرگ می‌شوند. جابر بن عبد الله گوید: چون آدم (ع) به زمین هبوط کرد (فرود آمد) گفت: «پروردگارا این بنده‌ای که میان من و او دشمنی قرار دادی اگر مرا در برابر او کمک نکنی بر او پیروز نخواهم شد. خداوند فرمود: هر فرزندی از تو متولد شود فرشته‌ای بر او گماشته می‌شود.

عرض کرد: پروردگارا کمک بیشتری بفرما. خدای متعال فرمود: در برابر هر بدی یک مجازات و در برابر هر ثواب ده ثواب تا هرچه بخواهم می‌دهم، عرض کرد: پروردگارا بر کمک خود بیفزای، خدای متعال فرمود: تا روح در کالبد

«160» این حدیث را ابن ابی الدنيا در (( مکائد الشیطان )) روایت کرده است ، و نیز طبرانی در (( المعجم الکبیر )) به اسنادی ضعیف

چنان که در (( المغنی )) است.

---

## 101

است در توبه باز است. ابلیس گفت: پروردگارا این بنده‌ای را که در برابر من بزرگواری داده‌ای (آدم) اگر در برابر او کمک نکنی بر او مسلط نمی‌شوم.

خدای متعال فرمود: برای آدم فرزندی متولد نشود مگر آن که برای تو نیز فرزندی متولد شود. عرض کرد: پروردگارا بیشتر کمک کن، فرمود: تو مانند خون در بدن آنها روانی و سینه‌هایشان را خانه خود می‌گیری، عرض کرد:

پروردگارا بیشتر کمک کن، خدای متعال فرمود: **أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّتِهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.** «۱۶۱»

از ابو دردا روایت شده که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: «خدا جن را سه نوع آفریده است یک صنف مارها، کژدمها و حشرات زمین، و نوعی مانند باد در هواست، و یک نوع که دارای حساب و عقابند. و خداوند انسانها را سه نوع آفریده است یک نوع مانند چهار پایانند، خدای متعال می فرماید: **لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا**» «۱۶۲» تا آخر آیه. و یک نوع کالبدهایشان مانند کالبد آدمیزادگان است و روحشان روح شیطانهاست و یک نوع در سایه خدایند روزی که جز سایه حق سایه‌ای نیست.» «۱۶۳»

وهیب بن ورد گوید: به ما خبر داده‌اند که ابلیس برای یحیی بن زکریا (ع) مجسم شد و به او گفت: تو را پند می‌دهم. یحیی گفت: نصیحت نمی‌خواهم، ولی مرا از حال آدمیزادگان خبر بده گفت: آنها در نزد ما سه نوعند. یک نوع آنها سخت‌ترین نوعها نزد ما هستند به یکی از آنها روی می‌آوریم تا او را بفریبیم و بر او مسلط شویم آنگاه با بیتابی آموزش می‌خواهد و توبه می‌کند، و

«161» اسراء / ۶۴: لشکر سواره و پیاده ات را بر آنها گسیل دار و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی و آنها را با وعده‌ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده‌ای نمی‌دهد. حدیث را بیهقی در (( الشعب )) روایت کرده چنان که در (( الدر المنثور ))، ج ۴، ص ۱۹۱ نقل شده است.

«162» اعراف / ۱۷۹: آنها دلها (عقلهایی) دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند.

«163» حدیث را ابن ابی‌الدنیا در (( مکائد الشیطان )) و ابوالشیخ در (( العظمه )) و ابن مردویه در (( التفسیر )) به سندی ضعیف روایت کرده‌اند، چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

---

## 102

همه تلاشهای ما را تباه می‌سازد. سپس به سوی او باز می‌گردیم نه از او ناامید می‌شویم نه به حاجت خود می‌رسیم و از این‌رو از دست او در رنج هستیم، اما نوع دیگرشان مانند توپ که در دست کودکان است در اختیار ما می‌باشند هر طور بخواهیم آنها را در اختیار خود قرار می‌دهیم و نفوس آنها ما را بس است اما نوع دیگر مانند تو (یحیی) معصومند که نمی‌توانیم بر هیچ یک از آنها مسلط شویم.



فصل: چرا شیطان برای برخی از مردم مجسم می‌شود و برای بعضی مجسم نمی‌شود؟

اگر بگوییم چگونه شیطان برای بعضی از مردم مجسم می‌شود و برای بعضی نمی‌شود؟ و هرگاه صورتش را ببیند آیا صورت واقعی اوست یا صورتی است که به آن شکل در آمده است؟ و اگر به صورت واقعی‌اش باشد پس چطور به صورتهای گوناگون در می‌آید؟ و چگونه در یک زمان در دو جا دیده می‌شود؟

و به دو صورت تا آن جا که دو نفر او را به دو صورت مختلف می‌بینند؟ باید بدانی که فرشته و شیطان دو صورت دارند که همان صورت حقیقی آنهاست و جز با انوار نبوت مشاهده نمی‌شود، چنان که پیامبر (ص) جبرئیل را دو بار «۱۶۴» به صورت خود دیده است چون خود آن حضرت از جبرئیل خواست که خودش را به صورت واقعی به آن حضرت بنمایاند. پس جبرئیل در این خصوص با پیامبر در کوه حرا وعده گذاشت و برای آن حضرت به صورت اصلی ظاهر شد و افق را از خاور تا باختر مسدود ساخت و بار دیگر جبرئیل را در شب معراج کنار سدره المنتهی به صورت واقعی‌اش دید و بیشتر اوقات او را به صورت انسان به شکل دحیه کلبی «۱۶۵» که

«164» این حدیث را بخاری (در صحیح خود)، ج ۶، ص ۱۷۶ روایت کرده است.

«165» این حدیث را شیخان (بخاری و مسلم) از حدیث اسامه بن زید روایت کرده اند ((همانا جبرئیل به محضر پیامبر (ص) رسید در حالی که ام سلمه در خدمتش بود پس با او به سخن گفتن پرداخت آنگاه برخاست و پیامبر به ام سلمه فرمود: این کیست؟ ام سلمه گفت: دحیه است.))

### 103

مردی زیبا روی بود می‌دید. شیطان بر اهل مکاشفه یعنی صاحب‌دلان غالباً به شکل خودش ظاهر می‌شود. پس شیطان در بیداری بر او ظاهر می‌شود و صاحب‌دل او را با چشم خود می‌بیند و با گوش خود صدایش را می‌شنود و در این حال حقیقت صورت شیطان برایش مجسم می‌شود همان گونه که در خواب برای بیشتر صالحان آشکار می‌شود. شخصی که دارای کشف و شهود در بیداری است به درجه‌ای می‌رسد که سرگرمی حواس به دنیا او را حتی از مکاشفه‌ای که در خواب حاصل می‌شود نیز، باز نمی‌دارد. پس در بیداری می‌بیند آنچه را که دیگری در خواب می‌بیند. چنان که روایت شده مردی از پروردگار خود خواست که جای شیطان را در قلب آدمیزاده به او نشان دهد. پس در خواب بدن

مردی را دید مانند بلور که درون آن از برونش پیدا بود و شیطان را به صورت قورباغه‌ای دید که بر طرف چپ میان شانه و گوشش نشسته است و خرطوم دراز و باریکش را از سمت چپ در دلش داخل کرده و او را وسوسه می‌کند و چون خدا را یاد می‌کند غایب می‌شود و نظیر آن را عینا در بیداری هم مشاهده کرد، یکی از اهل مکاشفه شیطان را به صورت سگی دید که به مرداری چسبیده و مردم را به آن دعوت می‌کند و آن مردار به شکل دنیا بود و این مشاهده به منزله دیدن صورت واقعی شیطان است، زیرا بناچار صورتی از شیطان که در برابر عالم ملکوت است باید در دل آشکار شود و در این هنگام اثر آن بر آن صورت شیطان که روبروی عالم شهادت (دنیا) است می‌تابد، زیرا یکی از صورتهای واقعی (عالم ملکوت) به صورت دیگر (صورت عالم ناسوت) پیوسته است، و ما توضیح دادیم که برای قلب دو صورت است: یک صورت به جانب جهان غیب دارد و آن محل ورود الهام و وحی است و صورتی به جانب عالم شهادت (دنیا) دارد و آنچه در آن از صورتی که به جانب دنیا است آشکار می‌شود فقط صورتی خیالی است، زیرا تمام صورتهای عالم دنیا خیالی است جز این که خیال یک بار از نگرش به ظاهر دنیا به وسیله حسّ حاصل می‌شود و ممکن است که آن صورت مطابق با صورت معنوی (روحانی) نباشد حتی شخص را زیبا روی ببیند در

---

#### 104

حالی که باطن وی پلید باشد، زیرا دنیا عالمی است که اشتباه در آن بسیار است، اما صورتی که در خیال حاصل می‌شود بر اثر تابش جهان ملکوت بر باطن دل است و حکایت از صفت واقعی می‌کند و با آن مطابق است، چرا که صورت در عالم ملکوت تابع صفت واقعی است و بناچار معنای زشت را به صورت زشت می‌بیند. از این رو شیطان را به صورت سگ و قورباغه و خوک و دیگر صورتهای می‌بیند، و فرشته را به صورتی زیبا، و آن صورت نشان صورتهای معنوی است و برآستی آن را نشان می‌دهد، بدین سبب دیدن میمون و خوک در خواب دلالت بر انسانی پلید دارد، و گوسفند بر انسان آرام و بی‌آزار دلالت می‌کند، تمام بخشهای خواب و تعبیر چنین است. یعنی اسرار شگفت آوری در آن نهفته است که از شگفتیهای علوم مربوط به قلب است، و شرح آن مناسب با علم (معامله) نیست. تنها هدف این است که این حقیقت تصدیق شود که شیطان برای صاحب‌دلان آشکار می‌شود، و همچنین فرشته یک بار از راه مجسم شدن در خواب، و یک بار از راه حقیقت بر صاحب‌دلان ظاهر می‌گردد و بیشتر مجسم شدن به صورتی است که نشان دهنده معنایی است که حقیقت معنی نیست، بلکه صورت معنی است، جز این که وی با چشم واقعا آن را مشاهده می‌کند و تنها صاحب کشف و شهود به دیدن آن موفق می‌شود نه کسی که در پیرامون اوست، مانند شخص خوابیده.

شرح اموري که بنده به آن مؤاخذه مي‌شود

این امور عبارتند از وسوسه دلها و همت و خاطره‌ها و نیت آن و وسوسه‌هایی که به آن مؤاخذه نمی‌شود و مورد عفو قرار می‌گیرد.

باید دانست که بحث در این مورد کار دشواری است زیرا آیات و روایاتی مخالف با هم در این مورد وارد شده است که جمع میان آنها تنها برای دانشمندان دین امکان‌پذیر است از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «از امت

---

### 105

من آنچه در نفوسشان پدید آید بخشیده شده است.» «۱۶۶»

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: «خدای متعال به (فرشتگان) حافظ اعمال می‌فرماید: هرگاه بنده من قصد گناهی کرد ننویسد پس اگر آن را انجام داد یک گناه بنویسد ولی اگر قصد ثوابی کرد و انجام نداد یک ثواب ثبت کنید و اگر انجام داد ده ثواب بنویسد» این حدیث را مسلم و بخاری در صحیح خود روایت کرده‌اند و دلیل آن است که نیت در دل و قصد گناه مورد عفو است و به تعبیر دیگر آمده است «هرکه قصد ثوابی کند و به آن عمل نکند برایش یک ثواب نوشته شود، و هرکه قصد ثوابی کند و انجام دهد ده ثواب برایش نوشته شود تا هفتصد برابر و هرکه قصد گناهی کند و انجام ندهد بر او نوشته نشود و اگر انجام دهد یک گناه نوشته شود» «۱۶۷» به صورت دیگر آمده است: «هرگاه در دل قصد کند که گناهی مرتکب شود تا انجام نداده است آن را می‌بخشم» «۱۶۸» تمام این روایات بر عفو چنین گناهی دلالت می‌کند.

می‌گوییم: کافی از طریق شیعه روایتی را به اسنادش از یکی از دو امام باقر یا امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «خدای متعال در ذریه آدم (ع) چنین قرار داده است که اگر کسی قصد ثوابی کند و انجام ندهد ثوابی بر او نوشته شود و هرکس قصد ثوابی کند و آن را انجام دهد برایش ده ثواب نوشته شود و هرکس قصد گناهی کند و انجام ندهد بر او گناهی نوشته نشود و هرکس انجام دهد یک گناه بر او نوشته می‌شود.» «۱۶۹»

«166» به صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۱، رجوع کنید، طيالسي نیز آن را در مسند خود ص ۳۲۲ به شماره ۲۴۵۹ از ابوهریره چنین روایت کرده است (( ان الله تجاوز لاتي عما حدثت به نفسها ما لم تتكلم به او تعمل به )) همانا خدا براي اتم از آنچه در نفسشان پديد آيد (افكار بد) در مي گذرد تا زماني كه به مرحله سخن يا عمل در آيد.))

«167» بخاري (در صحیح خود)، ج ۸، ص ۱۲۸ و مسلم (در صحیح)، ج ۱، ص ۸۳ از حدیث ابن عباس روایت کرده است.

«168» ??????????????????

«169» ??????????????????

---

### 106

ابو حامد مي گوید: اما آنچه بر كيفر شدن دلالت مي كند گفتار خدای سبحان است: **وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ.** «۱۷۰»

و نیز فرمود: **وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.** «۱۷۱» این آیه دلالت مي كند بر آن كه كار دل مانند كار گوش و چشم است و از آن بخشیده نمي شود.

و نیز خدای متعال فرمود: **وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ.** «۱۷۲» و خدای سبحان فرمود: **لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ.** «۱۷۳»

بنابراین در این مسأله به عقیده ما حقیقت آن است كه انسان تا زماني كه بر كارهاي دل از آغاز آشكار شدن تا رسیدن به مرحله عمل به وسیله اعضا احاطه كامل نیافته بر اسرار آن مطلع نمي شود. پس مي گوییم نخستین چیزی كه وارد دل مي شود خطور است. مانند این كه صورت زني به دلش خطور كند كه در راه پشت سر اوست و اگر به آن سمت توجّه كند او را خواهد دید. مرحله دوّم میل شدید به نگاه كردن به اوست و آن جنبش شهوتي است كه در طبیعت شخص وجود دارد و این میل به نگاه نتیجه خطور اولي است و آن را میل غریزي مي نامیم كه خطور اول حدیث نفس نام دارد. مرحله سوّم حكم دل است كه باید به این زن نگاه كرد، زیرا وقتي طبیعت انسان به چیزی مایل شود تا موقعي كه موانع

«170» بقره / ۲۸۴: اگر آنچه در دل دارید آشکار سازید یا پنهان ، خداوند شما را طبق آن محاسبه می کند سپس هر کس را بخواهد (و شایستگی داشته باشد) می بخشد و هر کس را بخواهد (و مستحق باشد) مجازات می کند.

«171» اسراء / ۳۶: از آنچه نمی دانی پیروی مکن ، چرا که گوش و چشم و دل مسؤ ولند!

«172» بقره / ۲۸۳: و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند قلبش گناهکار است.

«173» بقره / ۲۲۵: خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می کنید، مؤ اخذ نخواهد کرد، اما به آن چه دلہای شما کرده (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار یاد می کنید) مؤ اخذ می کند.

---

## 107

جلو آن را نگیرند از قصد و نیت منصرف نمی شود، مثلاً گاه شرم یا ترس او را از نگاه کردن منع می کند، و نبودن این موانع گاه بر اثر اندیشیدن است و به هر حال حکمی است عقلی و اعتقاد نام دارد و آن در پی خطور قلبی است. میل چهارم تصمیم قطعی بر نگاه است و آن را قصد انجام کار می نامیم. گاه این قصد سرآغاز ضعیفی دارد ولی هرگاه دل به خطور اول گوش دهد تا نفس را به خود جذب کند، این قصد استوار می گردد و اراده قطعی می شود، و گاه پس از قطعی شدن اراده پشیمان می شود و کار را ترک می کند و گاه بر اثر عارضه‌ای از کار غافل می شود و آن را ترک می کند و گاه چیزی مانع او می شود و انجام کار را بر او غیر ممکن می سازد. بنابراین اینجا چهار حالت برای قلب وجود دارد که مربوط به پیش از انجام کار به وسیله اعضاست، خطور که همان حدیث نفس است، سپس میل است آنگاه اعتقاد است و بعد از آن قصد است. پس می گوییم: بر آنچه به دل (انسان) خطور می کند مؤ اخذ نمی شود، چون این مقدار در اختیار انسان نیست و همچنین است میل و هیجان شهوت، زیرا آن دو نیز به اراده انسان نیست و مقصود پیامبر (ص) از حدیث زیر همین دو تاست که فرموده: «از اتمم بخشوده شده آنچه به نیت و دلش خطور کند» «۱۷۴» بنابراین حدیث نفس عبارت است از آنچه در نفس خطور می کند و در پی آن اراده انجام نیست. اما به عزم و قصد حدیث نفس نمی گویند بلکه حدیث نفس نظیر موردی است که از عثمان بن مظعون روایت شده آنجا که می گوید: «ای پیامبر خدا همانا نفسم با من سخن می گوید که خوله را طلاق بدهم. پیامبر فرمود: دست نگهدار همانا نکاح سنت من است [نه طلاق] گفت: نفسم با من سخن می گوید که آن را سرکوب کنم، فرمود: دست نگه دار اختگان اتمم کسانی هستند که همیشه روزه‌اند. عرض کرد: نفسم با من

سخن می‌گوید که گوشت خوردن را ترک کنم، فرمود: دست نگهدار من آن را دوست دارم و اگر هر روز بر آن دست یابم

«174» پیش از این از طیالسی و مسلم در صحیح خود نقل شد.

## 108

آن را می‌خورم و اگر از خدا بخواهم آن را به من می‌رساند.» «۱۷۵»

پس این اموری که به دل‌خطور می‌کند و همراه آنها تصمیم بر انجام کار نیست حدیث نفس نام دارد از این رو (عثمان) با پیامبر مشورت کرد، زیرا تصمیم و قصد انجام آن را نداشت. اما سوّمی که دل معتقد به انجام آن است و به صدور آن حکم می‌کند، میان دو صورت اختیاری و اجباری مردّد است و حالات در آن مختلف است. پس آن که اختیاری است شخص مؤخذه می‌شود و آن که اجباری است مؤخذه نمی‌شود. و اما چهارم که قصد انجام کار است انسان به آن مؤخذه می‌شود، جز این که اگر انجام ندهد مهلت داده می‌شود. پس اگر از ترس خدا آن را ترک کند و از قصد آن پشیمان شود برایش حسنه‌ای نوشته می‌شود، زیرا نیت گناه، گناه است و خودداری از آن و جهاد با نفس ثواب، و قصد بر طبق غریزه دلیل بر غفلت کامل از خدا نیست و خودداری از گناه یا جهاد بر خلاف غریزه محتاج به قدرت زیادی است، پس تلاش او در مخالفت با غریزه و کار کردن برای رضایت خدای سبحان بیشتر از تلاش او در پیروی از شیطان و موافقت با غریزه است لذا برایش یک ثواب نوشته می‌شود، زیرا تلاش در ترک را بر تلاش انجام دادن ترجیح داده است. و اگر انجام گناه را به سبب ترس از خدا به تأخیر نمی‌اندازد بلکه مانعی موجب تأخیر آن می‌شود برایش گناهی نوشته می‌شود، زیرا قصد فعل اختیاری قلب است.

دلیل بر این شرحی که داده شد مطلبی است که در صحیح مسلم وارد شده و به لفظ حدیث پیوسته است که پیامبر خدا (ص) فرمود: «فرشتگان گویند:

پروردگارا این بنده توست و قصد گناه دارد در حالی که بیناست. خدا بفرماید:

مراقبش باشید اگر انجام داد یک گناه بر او بنویسید و اگر ترک کرد برایش حسنه بنویسید چون به خاطر من آن را ترک کرده است» «۱۷۶» و آنجا که گفته

«175» در یک حدیث مستقل بر آن دست نیافتیم و تنها مضمون آن در احادیث متعددی آمده است.

«176» این حدیث را مسلم (در صحیح خود)، ج ۱، ص ۸۲ روایت کرده و در آن بجای، (( انما ترکها من اجلي )) آمده است: (( انما

ترکها من جرأني )) و هر دو به یک معنی است.

## 109

است: «لم يعملها» مقصود آن است که برای خدا ترک کرده است، اما هر گاه تصمیم بر گناهی بگیرد و به سبب غفلت یا علت دیگری نتواند انجام دهد، چگونه برایش حسنه نوشته می‌شود؟ در حالی که پیامبر خدا (ص) فرمود: «مردم بر حسب نیتهایشان محشور می‌شوند» «۱۷۷» و ما می‌دانیم کسی که شب تصمیم بگیرد که صبح مسلمانی را بکشد یا با زنی زنا کند و همان شب بمیرد در حال اصرار بر گناه مرده است و بر طبق نیتش محشور می‌شود در حالی که قصد گناهی کرده و انجام نداده است.

دلیل قطعی بر این مطلب روایتی است که از پیامبر (ص) رسیده و فرموده است: «هرگاه دو مسلمان با شمشیرهایشان با هم برخورد کنند قاتل و مقتول هر دو در دوزخند. عرض شد: ای رسول خدا قاتل گنهکار است مقتول چه گناهی دارد؟ فرمود: مقتول نیز قصد کشتن طرف مقابل را داشت.» «۱۷۸»

این روایت صراحت دارد که مقتول فقط با قصد کشتن طرف مقابل اهل دوزخ شده با آن که مظلوم کشته شده است. پس چگونه پندارند که خدا (کسی را) به نیت و قصد مؤاخذه نمی‌کند بلکه بنده در برابر هر کاری که در اختیار اوست مؤاخذه می‌شود، مگر این که با حسنه‌ای آن را جبران کند. شکستن تصمیم با پشیمانی، حسنه است از این رو (برایش) حسنه نوشته می‌شود، لیکن اگر بر اثر مانعی گناه نکند حسنه نمی‌باشد، اما انسان در برابر آنچه به دل‌خطور می‌کند و نیز حدیث نفس و رغبت زیاد به گناه مؤاخذه نمی‌شود، چون این امور در اختیار انسان نیست و مؤاخذه به این امور تکلیفی خارج از توان انسان است، به همین جهت است که پس از نزول این آیه: **وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ.** «۱۷۹» گروهی از صحابه به خدمت پیامبر خدا آمدند و گفتند: آنچه در توان ما نیست به ما تکلیف فرمودید، در نفس یکی از ما چیزی پدید می‌آید

«177» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۲۳۹ از حدیث جابر روایت کرده است.

«178» حدیث مورد اتفاق است. و ابن ماجه به شماره ۳۹۶۴ روایت کرده است.

## 110

که دوست ندارد که در دلش ثابت بماند آنگاه به آن محاسبه می شود؟ پیامبر (ص) فرمود: شاید شما سخنی را می گوید که بنی اسرائیل گفتند: شنیدیم و اطاعت نکردیم، بگوئید: شنیدیم و اطاعت کردیم پس خدای متعال با فرو فرستادن این آیه بر آنها گشایش نازل فرمود: لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا. «۱۸۰»

می گویم: در احتجاج «۱۸۱» از طریق شیعه روایتی از امیر المؤمنین (ع) در ضمن حدیثی طولانی رسیده است «این آیه [۲۸۴ بقره] بر پیامبران و امت‌های پیشین عرضه شد به سبب سنگین بودنش از پذیرش آن سرباز زدند، ولی پیامبر خدا (ص) آن را پذیرفت و بر امتش عرضه داشت. آنها نیز قبول کردند، و چون خدای سبحان پذیرش آنها را دید با علم به این که توان آن را ندارند فرمود حال که امت تو ای پیامبر این آیه را با همه سختیهایش پذیرفتند با این که دیگر امتها نپذیرفتند بر من لازم است که آن [بار سنگین] را از دوش امت بردارم، و فرمود: لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.»

ابو حامد می گوید: از این آیه آشکار می شود که هر کاری از کارهای قلب که در اختیار و توان انسان نیست آدمی به آن مؤاخذه نمی شود، و این است پرده برداری از این اشتباه. تمام کسانی که گمان می کنند هر چه بر دل بگذرد حدیث نفس نام دارد، و کسانی که میان این سه قسم فرق نگذارند ناگزیر در اشتباه می افتند. چگونه انسان در برابر کارهای قلبی مؤاخذه نشود در حالی که تکبر، خود پسندی، ریا کاری، نفاق، بخل و همه پلیدیها از کارهای قلب است، بلکه گوش و چشم و دل تماما مورد سؤال واقع می شوند، یعنی کارهایی که در اختیار انسان است، بنابراین اگر چشم بی اختیار به نامحرمی بیفتد مؤاخذه نمی شود و اگر دوباره نگاه کند مؤاخذه خواهد شد چون امری اختیاری است. و همچنین آنچه به دل خطور می کند همین حکم را دارد، بلکه دل به مؤاخذه شدن



سزاوارتر است زیرا دل اصل است، پیامبر خدا (ص) فرمود: «تقوا در این جاست» (۱۸۲) و به دل اشاره فرمود.

خدای متعال فرمود: لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ. «۱۸۳» و تقوا در دل است. پیامبر (ص) فرمود: «گناه بسیار بر دل چیره می‌شود» (۱۸۴) و نیز فرمود: «خوبی چیزی است که دل به آن مطمئن شود اگر چه به تو فتوا دهند.» (۱۸۵) تا آنجا که می‌گوییم: هرگاه فتوا دهنده به وجوب چیزی فتوا دهد و خطا کند در مقابل کارش مأجور است، بلکه هر کس گمان کند که با وضوست باید نماز بخواند پس اگر نماز خواند آنگاه یادش آمد که خوانده است در مقابل آن نماز ثواب می‌برد. پس اگر ترک نماز کرد سپس یادش آمد که نخوانده است کیفر می‌شود. هر کس در بسترش زنی یافت و گمان کرد همسرش است در نزدیکی کردن با آن گنهگار نیست، اگر چه معلوم شود که زن بیگانه‌ای بوده است و اگر گمان کند زن بیگانه‌ای است و با او نزدیکی کند و معلوم شود همسرش بوده معصیت کرده است. تمام این احکام به دل نظر دارد نه به اعضای بدن.

شرح این مطلب که آیا وسوسه شیطان در هنگام ذکر خدا بکلی قطع می‌شود یا نه؟

باید دانست دانشمندانی که مراقب دل‌هایند و به صفات و شگفتیهای دل می‌نگرند در این مسأله اختلاف دارند و پنج گروه شده‌اند. گروهی گویند:

«182» این حدیث را مسلم از حدیث ابوهیریره در حدیثی استخراج و نقل کرده است چنان که در ((المغنی)) است.

«183» حج / ۳۷: هرگز گوشتها و نه خونهای آنها به خدا نمی‌رسد آنچه به او می‌رسد تقوا و پرهیزکاری شماست.

«184» در جلد اول همین کتاب صفحه ۵۷: شرح آن گذشت.

«185» این حدیث را طبرانی از حدیث ابی ثعلبه روایت کرده، و نظیر آن را احمد در حدیثی از وابصه نقل کرده چنان که در ((المغنی

(( آمده است.

«هر گاه (بنده) یاد خدا کند شیطان خاموش می‌شود.» «۱۸۶» گروهی گفته‌اند:

ریشه وسوسه (با ذکر خدا) از بین نمی‌رود و در دل جریان دارد ولی بی‌اثر است، زیرا دل هرگاه پر از ذکر خدا شود از متأثر شدن با وسوسه مصون می‌گردد. مانند کسی که به کار مهمی سرگرم است اگر در حال سخن گفتن صدایی به گوشش برسد نمی‌شنود، «۱۸۷» گروهی گفته‌اند: وسوسه و اثرش از بین نمی‌رود ولی بر دل نتواند غالب شود و گویی از دور و بگونه‌ای ضعیف وسوسه می‌شود. گروهی گفته‌اند: در هنگام ذکر خدا لحظه‌ای وسوسه از بین می‌رود و با وسوسه لحظه‌ای یاد خدا معدوم می‌شود و در زمانهای نزدیک به هم ذکر خدا و وسوسه پیایی می‌آیند: و به سبب نزدیک بودن وسوسه به ذکر خدا گمان می‌رود که آن دو با هم پیایی می‌آیند همانند توپی که در بعضی از جاهای آن نقطه‌هایی است و هرگاه با سرعت چرخانده شود نقطه‌ها را به صورت دایره می‌بینی، چون با حرکت سریع نقطه‌ها به هم متصل می‌شوند. این گروه استدلال کرده‌اند که سکوت شیطان هنگام ذکر خدا از پیامبر وارد شده ولی ما با وجود ذکر خدا وسوسه را مشاهده می‌کنیم و جز به این صورت که ذکر شد نمی‌توان آن را توجیه کرد، گروهی گفته‌اند: وسوسه و ذکر (خدا) همواره و پیایی در دل می‌آید و قطع نمی‌شود، و همان طوری که انسان گاه در یک حالت با چشمش دو چیز را می‌بیند دل نیز مجرای دو چیز می‌شود پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر بنده‌ای چهار چشم دارد دو چشم در سر که با آن امور دنیايش را می‌بیند و دو

«186» این حدیث جزئی از روایتی است که در ص ۵۱ گذشت ((ان الشیطان واضع خطمه علی قلب ابن آدم)).

«187» دانشمندان روان شناس اثبات کرده‌اند که اگر انسان تمام حواسش به شخصی یا نقطه‌ای متمرکز شود حواس ظاهری او از کار می‌افتد و در روایات اسلامی نیز تأیید شده است چنان که برای حضرت علی علیه السلام اتفاق افتاد که به فرمان پیامبر پیکان تیر را در حال نماز از بدنش بیرون آوردند و احساس نکرد و برای امام سجاد علیه السلام نیز اتفاق افتاده است. م.

---

### 113

چشم در دل که امور دینش را با آن می‌بیند «۱۸۸» محاسبی این قول را اختیار کرده است.

قول صحیح در نزد مؤلف آن است که تمام این نظریه‌ها صحیحند ولی هیچ کدام در حدی نیستند که بتوانند تمام اقسام وسوسه‌ها را در برگیرند بلکه هر گروهی به نوعی از وسوسه توجه کرده و از آن خبر داده است، در حالی که وسوسه سه نوع است: ۱- یک نوع وسوسه مشتبه ساختن حق به باطل

است که کار شیطان است و به آدمی می‌گوید: ترک لذتها و نعمتها نکن که عمر طولانی است و در این عمر طولانی شکیب در برابر شهوتها دردی است بزرگ، در این حال هرگاه بنده عظمت خداوند و عظمت پاداش و کیفرش را به یاد آورد و بگوید: شکیب در برابر شهوتها سخت است ولی صبر بر آتش سخت‌تر از آن است و بناچار یکی را باید برگزیند، پس هرگاه بنده وعده و وعید خدا را به یاد آورد و ایمان و یقینش را تجدید کند شیطان سکوت می‌کند و می‌گریزد، زیرا شیطان نمی‌تواند بگوید: آتش سخت‌تر از شکیب بر معاصی نیست و نمی‌تواند بگوید: گناه آدمی را به دوزخ نمی‌کشاند، زیرا ایمان بنده به قرآن شیطان را دفع و وسوسه‌اش را قطع می‌کند، همچنین به انسان وسوسه می‌کند تا به علم و عمل خویش عجب کند و به آدمی می‌گوید: کدام بنده است که خدا را چون تو بشناسد و بپرستد پس چه بسیار در پیشگاه خدا ارزش داری. در این حال بنده به یاد می‌آورد که شناخت و توان و دل و اعضایش که علم و عملش به وسیله آنهاست تمام اینها را خدا آفریده است، پس از کجا به خود عجب کند. در این صورت شیطان ساکت می‌شود. زیرا شیطان نمی‌تواند بگوید: این نعمتها از خدا نیست چرا که معرفت و ایمان، آن را ردّ می‌کند پس این، نوعی از وسوسه است که بکلی از عارفانی که به نور ایمان و معرفت بینش یافته‌اند بدور است.

«188» عراقی گوید: این حدیث را ابومنصور دیلمی در ((مسندالفردوس)) از حدیث معاذ به لفظ ((الآخره)) به جای ((دینه))

((روایت کرده است در سند این روایت حسین بن احمد بن محمد هروی سماخی حافظ است که حاکم او را تکذیب کرده است و ضعف حدیث

از اوست.

---

## 114

نوع دوم آن است که شیطان با تحریک شهوت و به هیجان آوردن آن وسوسه کند و این نوع به دو بخش تقسیم می‌شود. یکی آن که بنده به گناه بودنش یقین کند و دیگر آن که گمان غالب به گناه بودنش داشته باشد. پس اگر یقین کند، شیطان از هیجانی که در تحریک شهوت مؤثر باشد دست می‌کشد ولی از تحریک بطور کلی دست نمی‌کشد و اگر گمان به گناه بودن داشته باشد به طوری که در دفع آن نیاز به مجاهده باشد وسوسه (شیطان) موجود خواهد بود ولی وسوسه بر انسان چیره نمی‌شود.

نوع سوم آن است که وسوسه شیطان فقط در مورد خطورهای قلبی و یا به یاد آوردن حالات گذشته باشد و یا این که در نماز به فکر کارهای دیگر باشد. مثلاً هرگاه به یاد خدا روی بیاورد، تصوّر

می‌کند که شیطان ساعتی دور می‌شود اما برمی‌گردد و مجدداً دفع می‌شود و باز برمی‌گردد. پس ذکر و وسوسه در پی هم می‌آیند و انسان تصور می‌کند که ذکر و وسوسه با هم هستند تا فهم وی معنای قرائت و آن خطورهایی قلبی را در بر بگیرد به طوری که گویی وسوسه و ذکر در دو جای دل قرار دارند. براستی بعید است که وسوسه شیطان بکلی بر طرف شود به گونه‌ای که هرگز خطور نکند، ولی محال نیست، زیرا پیامبر (ص) فرمود: «هرکس دو رکعت نماز بگزارد که در آن نفس خود را به چیزی از امور مربوط به دنیا حدیث نکند خدا گناه گذشته و آینده‌اش را بیامرزد». «۱۸۹» اگر این عمل قابل تصور نبود، پیامبر آن را ذکر نمی‌فرمود جز این که فقط برای قلبی قابل تصور است که محبت خدا بر آن چیره شده باشد تا آن اندازه که حریص ذکر خدا شود، زیرا گاه کسی که دلش غرق فکر درباره یک دشمن است حتی در مدت انجام دو رکعت یا رکعتها نماز به دشمنش فکر می‌کند و جز آن اندیشه چیزی به فکرش خطور نمی‌کند. همچنین است کسی که غرق در محبت است. گاه در دل در گفتگوی با محبوب خود غرق در اندیشه او می‌شود، بطوری که جز سخن محبوبش هیچ چیز به قلبش خطور نمی‌کند و اگر دیگری با

«189» این حدیث را احمد روایت کرده و در ج ۱، ص ۳۴۹ گذشت.

---

## 115

او سخن بگوید نمی‌شنود و اگر کسی از برابرش عبور کند گویی او را نمی‌بیند.

هرگاه برای انسان این حالت از ترس از دشمن و حرص به مال و مقام قابل تصور باشد چگونه در ترس از دوزخ و حرص به بهشت قابل تصور نباشد، ولی بر اثر ضعف ایمان به خدا و روز جزا حالت اخیر کمتر دیده می‌شود.

هرگاه در تمام این اقسام و انواع وسوسه بیندیشی در خواهی یافت که هر یک از نظریه‌های یاد شده صحیح است ولی در جای مخصوص خودش، خلاصه آن که رهایی از شیطان در یک آن یا یک ساعت دور به نظر نمی‌آید، ولی رهایی در طول یک عمر بعید یا محال است. وسوسه عوارض دنیا و پول آن جز با دور افکندن و جدایی قطع نمی‌شود. پس انسان تا آنگاه که چیزی را اضافه بر نیازش مالک است اگر چه یک دینار باشد شیطان او را در نماز از اندیشیدن در آن رها نمی‌سازد، که چگونه نگاه دارد و در چه راهی خرج کند و چگونه پنهان بدارد تا هیچ کس نفهمد یا چطور نشان بدهد تا به آن ببالد و دیگر وسوسه‌ها.

پس کسی که چنگالهایش را در دنیا فرو برده و انتظار دارد که از شیطان رها شود مانند کسی است که در غسل فرو رود و گمان کند که مگس روی او نمی‌نشیند و این محال است، بنابراین دنیا باب مهمی برای وسوسه شیطان است و یک در ندارد بلکه درهای زیادی دارد.

یکی از حکیمان گفته است: شیطان از طریق گناهان نزد آدمیزاده می‌آید.

اگر امتناع کرد از راه خیر خواهی می‌آید تا او را در بدعتی بیفکنند، و اگر خودداری کرد او را به سخت‌گیری نسبت به خودش وا می‌دارد تا آنچه را بر او حرام نیست بر او حرام سازد، و اگر باز هم سر، باز زد در وضو و نمازش او را به شک می‌اندازد تا علم او را برطرف کند، و اگر امتناع کرد کارهای نیک را بر او آسان سازد تا مردم او را شکیباً پاکدامن ببینند، پس دل‌های آنان به او مایل شود و به نفس خود عجب کند و به آن سبب هلاک شود. در این حالت است که آدمی باید با دشمن سخت مبارزه کند چون آخرین درجه است و اگر این مرحله را پشت‌سر بگذارد درهای بهشت به رویش باز می‌شود.

---

## 116

سرعت دگرگون شدن دل و تقسیم شدن دلها به ثابت و متغیّر

باید بدانی چنان که ذکر کردیم صفات یاد شده دل را در برمی‌گیرد و حالات و آثار از درهایی که وصف کریم به آن وارد می‌شود. گویی دل هدفی است که همواره از هر سو مورد اصابت است و هرگاه چیزی به آن اصابت کند و متأثر شود ضدّ آن از سوی دیگر به آن می‌رسد و صفت دل را تغییر می‌دهد.

پس اگر شیطان در آن فرو آید و آن را به انجام خواهش‌های نفسانی دعوت کند و دل به آن توجه کند فرشته در آن نازل شود او را از آن کار منع کند و اگر شیطان او را بی‌کار شری بکشاند شیطان دیگری او را به کار دیگری بکشاند. و اگر فرشته‌ای او را به کار خیری بکشاند فرشته دیگری او را به کار خیر دیگر بکشاند. پس گاه میان دو ملک در نزاع است و گاه میان دو شیطان و گاه میدان یک شیطان و فرشته و هرگز بیکار نمی‌ماند. خدای متعال در قرآن به آن اشاره یک شیطان و فرشته و هرگز بیکار نمی‌ماند. خدای متعال در قرآن به آن اشاره کرده است: وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ.

و چون پیامبر خدا از عظمت صنع الهی در مورد شگفتیهایی دل و زیرو رو شدن آن آگاه بود به آن سوگند یاد می‌کرد و می‌گفت: «نه، سوگند به زیرو رو کننده دلها». «۱۹۱»

بیشتر اوقات آن حضرت می‌گفت: «ای زیرو رو کننده دلها دلم را بر دینت ثابت بدار. عرض کردند ای رسول خدا آیا می‌ترسی؟ فرود: چه چیز به من اطمینان می‌دهد در حالی که دل میان دو انگشت از انگشتان قدرت خداست و هر طور بخواهد زیرو رو می‌کند» و در تعبیر دیگر دارد «اگر بخواهد دل را بر حق استوار دارد نگاه می‌دارد و اگر بخواهد از حق منحرف سازد چنان کند». «۱۹۲»

«190» انعام / ۱۱۰: ما دلها و چشمهای آنها را واژگونه می‌سازیم.

«191» بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۱۶۰ از حدیث ابن عمر روایت کرده و ابن ماجه (در سنن) به شماره ۲۰۹۲ از سالم از پدرش روایت

کرده است و در روایت سالم است ((لا و مصرف القلوب، نه سوگند، به تغییر دهنده دلها.))

«192» این حدیث را ابن ماجه (در سنن) به شماره ۱۹۹، و حاکم در ج ۱، ص ۵۲۹ و ج ۴، ص ۳۲۱ روایت کرده است و گذشت.

---

## 117

پیامبر خدا (ص) برای دل سه مثل زده و فرموده است: «قلب مانند گنجشک است و هر ساعتی جابجا می‌شود». «۱۹۳»

و نیز فرمود: «قلب در زیرو رو شدن مانند دیگی است که همه جای آن جوش بیاید». «۱۹۴»

همچنین فرمود: «قلب مانند یک پر (مرغ) در سرزمین هموار است که بادهای آن را زیرو رو می‌کنند». «۱۹۵»

این دگرگونیها امر شگفتی از امور الهی است و از شگفتیهایی کار الهی در زیرو رو شدن دل فقط افرادی آگاه می‌شوند که مراقب دل‌های خود هستند و به حالات خودشان با خدا توجه خاص دارند.

دلها را در ثابت بودن بر کار خیر و شرّ و مردّد ماندن میان آن دو سه بخش کرده‌اند: دلی که به تقوا آباد و به ریاضت تزکیه شده و از آلودگیهای اخلاق پاک شده است. پس خطورهایی قلبی خیر از خزانه‌های غیب و ملکوت بر دل او وارد می‌شود و عقل به اندیشیدن در آن خطورها روی می‌آورد تا کارهای خیر ظریف را در آن بشناسد و بر اسرار فواید آن آگاه شود و با نور بصیرت چهره آن برایش

گشوده شود و حکم به انجام آن کند و بر آن اصرار ورزد و بر عمل کردن به آن اهتمام ورزد. پس فرشته به آن دل می‌نگرد و جوهر آن را به تقوا طاهر و پاک و به نور عقل منور و به نور معرفت آباد می‌بیند و آن را شایسته مستقر شدن و فرود آمدن خود می‌یابد. در این هنگام او را به لشکریان نامریی کمک می‌کند و به خیرات دیگر هدایت می‌نماید تا کار خیر به خیر دیگر منتهی شود و همچنان در تشویق به کار خیر کمک می‌کند و کار را بر او آسان

«193» حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۴، ص ۳۰۷ روایت کرده و گفته است: حدیث به شرط مسلم صحیح است.

«194» احمد در (سنن)، ج ۶، ص ۴ از حدیث مقدار روایت کرده و در آن (( (الجمعت غلیا)) )) است.

«195» حدیث را ابن ماجه به شماره ۸۸، و طبرانی در (( الکبیر )) و بیهقی در (( الشعب )) از حدیث ابوموسی اشعری روایت کرده اند.

### 118

می‌سازد و خداوند بدان اشاره فرموده است: فَأَمَّا مَنْ أَعْطِيَ وَاتَّقَىٰ وَصَدَقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ. «۱۹۶» و بر چنین قلبی است که نور چراغ از چراغدان ربوبی می‌تابد تا در آن شرک خفی باقی نماند که این شرک پوشیده‌تر از حرکت مورچه سیاه در شب تاریک است، و بر این نور هیچ چیز پنهانی پنهان نمی‌ماند و هیچ حیل‌های شیطان پیرامون آن نمی‌چرخد بلکه شیطان متوقف می‌شود و سخن باطل را از روی فریب به آن وحی می‌کند، ولی او به سخنان شیطان توجه نمی‌کند. این دل پس از پاک شدن از هلاک‌کننده‌ها بزودی به وسیله صفات نجات‌دهنده‌ای که بیان می‌کنیم آباد می‌شود و آنها عبارتند از: شکر، صبر، بیم و امید تهیدستی و بی‌میلی به دنیا و محبت و رضایت و شوق و توکل و اندیشیدن و محاسبه و مراقبت و دیگر صفات نجات‌دهنده، و آن دلی است که خدای به آن توجه می‌فرماید و آن دل آرامش یافته است که در این آیه مقصود است: أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. «۱۹۷» و در گفتار خدای متعال: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ. «۱۹۸»

دومین نوع دل، دلی است مخدول و پر از خواهش‌های نفسانی که به پلیدیها و اخلاق نکوهیده آلوده است، و درهای ورود شیطان در آن باز و درهای ورود فرشتگان بسته است، و سر آغاز شر در آن این است که خواهش‌های نفسانی در آن وارد شود و در آن خطور کند از این رو دل به عقل که حاکم است می‌نگرد تا از آن نظر و حکم بخواهد و چهره حق را بر آن بگشاید. اما عقل به خدمت کردن هوی خو گرفته و در راه کمک به هوای نفس همچنان به فکر یافتن راه چاره است.

از این رو نفس، هوی را می‌آراید و به آن کمک می‌کند در نتیجه سینه به سبب هوای نفس گشاده می‌شود و تاریکیهایش در آن گسترده می‌گردد چرا که

«196» لیل / ۵، ۶، ۷: اَمَّا اَنْ كَسِي كَه (در راه خدا) انفاق كند و پرهیزگاری پیش گیرد. و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند. ما او را در

مسیر آسانی قرار می‌دهیم.

«197» رعد / ۲۸: آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد.

«198» فجر / ۲۷: تو ای روح آرام یافته...

---

## 119

لشکریان عقل از دور کردن شیطان سرپیچی کرده‌اند و چون هوی در دل پراکنده شود جای شیطان وسعت می‌یابد و سرانجام شیطان در کمال قدرت بر دل مسلط می‌شود. پس به دل روی می‌آورد و آرزوها و غرور و زینت را در نظرش می‌آراید و از روی فریب سخن باطل را به دل وحی می‌کند و با وعده و وعید قدرت ایمان را ضعیف می‌سازد و نور یقین به ترس از آخرت خاموش می‌شود، زیرا از خواهشهای نفسانی دودی تاریک به طرف دل بلند می‌شود که تمام اطراف دل را پر می‌کند تا تمام نورهایش را خاموش سازد، و عقل همانند چشمی می‌شود که دود پلکهایش را پر کرده است و توان نگاه کردن ندارد.

همچنین شهوت بر دل غالب می‌شود تا دیگر برای قلب امکان توقف و بینش نماند و اگر پند دهنده‌ای او را بینا سازد و حق را به گوش او برساند از درک حقیقت کر و کور می‌شود و شهوت به هیجان می‌آید و شیطان با نشاط می‌شود و اعضای بدن برطبق خواهش نفس به حرکت در می‌آید و گناه از خزینه‌های غیب بنا بر قضا و قدر الهی در عالم دنیا آشکار می‌شود و به چنین قلبی خدای متعال فرموده است: أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ. تا آخر هر دو آیه «۱۹۹» و به گفته خود: لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَي أَكْثَرِهِمْ فَهَمْ لَا يُؤْمِنُونَ. «۲۰۰» و به گفته خود: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. «۲۰۱» (بسا دلی که حالش نسبت به شهوتها این است) و بسا دلی که حالش نسبت به بعضی شهوتها این است. مانند کسی که از بعضی چیزها پرهیز می‌کند ولی هرگاه صورت نیکویی ببیند نمی‌تواند چشم و دلش را حفظ کند و عقلش سبک می‌شود و خودداری قلبی‌اش را از دست می‌دهد یا مانند کسی که در برابر مقام و ریاست و تکبر نمی‌تواند نفس خود را نگاه دارد و آنگاه که عوامل



ریاست آشکار شود توان مقاومت ندارد یا مانند کسی که در موقع خشم بر نفس خود مسلط نیست  
آنگاه که یکی از

«199» فرقان / ۴۳: آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده بود.

«200» یس / ۷: فرمان (الهی) درباره اکثر آنها تحقق یافته از این رو ایمان نمی آورند.

«201» یس / ۱۰: برای آنها یکسان است، چه اندازشان کنی یا نکنی ایمان نمی آورند.

---

## 120

عیبهایش گفته شود یا تحقیر گردد یا مثل کسی که در موقع قدرت داشتن بر گرفتن پول نمی تواند خود را نگاه دارد بلکه مانند انسان دلداده غرق در مادیات خود را به هلاکت می افکند و مروت و تقوا را از یاد می برد و تمام این امور به سبب بلند شدن دود هوای به طرف قلب است تا آنجا که دل تاریک می شود و نور بصیرت آن خاموش می گردد و نور حیا و مروت و ایمان در آن به خاموشی می گراید و در فراهم ساختن خواسته شیطان سعی می کند.

سومین نوع دل، دلی است که در آن خطورهایی هوای آشکار می شود و آن را به کار بد دعوت می کند اما خطور ایمان به آن ملحق می شود و او را به کار خیر می خواند. پس نفس به سبب شهوتش به یاری خطور شرّ برمی خیزد و شهوت قوت می گیرد و بهره‌وری و برخورداری از نعمت را نیکو می شمارد.

آنگاه عقل به طرف خطور خیر برمی خیزد و شهوت را دور می سازد و کارش را زشت می شمارد و آن را به جهل نسبت می دهد، و نیز در هجوم به کار شرّ و کم اعتنایی به فرجام کارها به حیوان و درنده تشبیه می کند. پس نفس به خیر خواهی عقل مایل می شود. در این حال شیطان به عقل حمله‌ور می شود و انگیزه هوای را تقویت می کند و می گوید: این پرهیز خنک چیست چرا مانع خواهشهای نفست می شوی و نفست را آزار می دهی آیا یک نفر از معاصران خود را می بینی که با خواسته‌های نفسش مخالفت کند؟ یا هدفش را رها سازد؟ آیا لذت‌های دنیا را برای آنها می گذاری که از آن بهره‌مند شوند؟ و نفست را منع کنی تا محروم و بدبخت و در رنج بمانی و مردم زمانت بر تو بخندند؟ آیا می خواهی مقام تو از فلان و فلان بیشتر شود در حالی که آنچه تو می خواهی ترک کنی انجام داده‌اند و از آن امتناع نکرده‌اند؟ آیا فلان عالم را نمی بینی که از این کار خودداری نکرده است و اگر بد بود

خودداری می‌کرد. پس نفس به شیطان مایل شده و به آن روی می‌آورد. اینجا فرشته به شیطان حمله می‌کند و می‌گوید: آیا جز کسانی که از لذت دنیا پیروی کرده و آخرت را فراموش کرده‌اند، به هلاکت رسیده‌اند؟ آیا به لذتی اندک قناعت می‌کنی و لذت و نعمتهای بهشت را برای همیشه رها

---

## 121

می‌سازی؟ و یا درد شکیب بر شهوت خود را سنگین و درد دوزخ را سبک می‌شماری؟ آیا به غفلت مردم از خودشان و پیروی آنها از خواسته‌های نفسانی‌شان و همراهی آنها با شیطان فریب می‌خوری؟ با این که عذاب دوزخ به معصیت دیگران از تو کاسته نمی‌شود؟ آیا معتقدی که اگر در تابستان باشی و تمام مردم در برابر آفتاب ایستاده باشند و تو خانهای سرد داشته باشی به مردم کمک می‌کنی یا خودت را نجات می‌دهی؟ پس چگونه با مردم از ترس گرمای آفتاب مخالفت می‌کنی ولی از ترس گرمای دوزخ با آنها مخالفت نمی‌کنی؟

در این وقت نفس به قول فرشته متمایل می‌شود و همچنان دل میان دو لشکر فرشته و شیطان در تردّد است و به سوی یکی از دو گروه کشانده می‌شود تا آن که هر کدام سزاوارتر است بر دل غالب می‌شود. پس اگر صفاتی که بر دل غالب می‌شود صفات شیطانی باشد که قبلا از آنها یاد کردیم، شیطان بر آن غالب آید و دل به حزب شیطان مایل شود و از حزب خدا و دوستان خدا روی بگرداند و به حزب شیطان و دشمنان خدا کمک کند و به وسیله اعضای او بنابر آنچه قبلا مقدر شده کارهایی انجام می‌شود که او را از خدا دور می‌سازد. حال اگر صفات فرشته‌ای بر قلب غالب آید، دل به فریب شیطان و تشویق او به دنیا و سبک شمردن کار آخرت گوش نمی‌دهد، بلکه به حزب خدا مایل می‌شود و بندگی به موجب قضا و قدر پیشین بر اعضایش ظاهر می‌شود «دل مؤمن میان دو انگشت از انگشتهای قدرت الهی است» یعنی در میان کشش این دو حزب است و گرایش از حزبی به حزبی بر دلها غالب است، اما پایداری دائمی با حزب فرشتگان یا حزب شیطان از هر دو طرف اندک است.

این عبادتها و معصیتها از خزینه‌های غیب در عالم دنیا به وسیله خزانه دل آشکار می‌شود، زیرا دل از خزینه‌های ملکوت است و این عبادات و معاصی هرگاه ظاهر شود نشانه‌هایی است که صاحب‌دلان قضا و قدر پیشین را می‌شناسند. پس کسی که برای بهشت آفریده شده عبادت و اسباب آن برایش فراهم می‌آید و هرکس برای دوزخ آفریده شده برایش اسباب گناه میسر می‌شود و همنشینان بد بر او مسلط می‌شوند و حکم شیطان در دلش قرار

می‌گیرد. زیرا شیطان نادانان را با انواع حکمه‌هایش می‌فریبد مانند این گفتار شیطان: براستی خدا مهربان است پس (به گناه) اهمیّت نده و همانا تمام مردم از خدا نمی‌ترسند. پس (در گناه) با مردم مخالفت نکن، زیرا عمر دراز است پس صبر کن تا فردا توبه کنی **يَعِدُّهُمْ وَ يَمَنِّيهِمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا** «۲۰۲» شیطان انسانها را به توبه وعده می‌دهد و به آمرزش آرزومند می‌سازد و به اذن خدا با این حيله‌ها و نظايرش آنها را می‌فریبد، و دل او را براي پذیرش فریب وسعت می‌دهد و از پذیرش اسلام تنگ می‌کند و تمام این کارها به قضا و قدر الهی است. **فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ**. «۲۰۳» **إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمُ مِنْ بَعْدِهِ**. «۲۰۴» پس خدا هدایتگر و گمراه کننده است، هر کار بخواهد انجام می‌دهد هر حکمی بخواهد صادر می‌کند، هیچ کس حکمش را نتواند برگرداند و نتواند حکمش را به تأخیر اندازد بهشت را آفریده و برای آن اهلی آفریده است و آنها را در عبادت به کار گماشته است، دوزخ را آفریده و برای آن اهلی آفریده است و به گناه واداشته است و به مردم نشانه‌های اهل بهشت و اهل دوزخ را شناسانده و فرموده است: **إِنَّ الْأُبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ** «۲۰۵»: **فَتَعَالَى اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ، لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُّونَ**. «۲۰۶» اکنون به این مقدار اندک از ذکر شگفتیهایی دل اکتفا می‌کنیم

«202» نساء / ۱۲۰: شیطان به آنها (وعده های دروغین) می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌سازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی‌دهد.

«203» انعام / ۱۲۵: آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می‌سازد و آن کس را که (به خاطر

اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد سینه اش را آنچنان تنگ می‌کند که گویی می‌خواهد به آسمان بالا برود.

«204» آل عمران / ۱۶: اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد کیست که بعد

از او شما را یاری کند و مؤمنان تنها بر خداوند باید توکل کنند.

«205» انقطاع / ۱۳-۱۴: مسلماً نیکان در نعمت فراوانی هستند، و بدکاران در دوزخند.

«206» انبیاء / ۲۳: هیچ کس بر کار او نتواند خرده بگیرد ولی در کارهای آنها جای سؤال و ایراد هست.

### 123

زیرا بررسی آن بطور کامل به علم معامله ارتباط ندارد و تنها قسمتی از آن شگفتیها را ذکر کردیم که برای شناخت پیچیدگیهای علوم معامله و اسرار آن لازم است تا کسانی که به ظواهر قناعت ندارند و بجای مغز به پوست اکتفا نمیکنند بهره‌مند شوند، بلکه علاقمند به شناخت عوامل دقیق شوند و آنچه ذکر کردیم به خواست خدا او را کافی است.

این پایان کتاب شرح شگفتیهای قلب از کتاب محجّة البیضاء فی تهذیب الاحیاء است. به خواست خدای متعال در پی آن کتاب ریاضت نفس و تهذیب اخلاق و درمان بیماریهای دل خواهد آمد. سپاس از آن خداست در آغاز و انجام.

---

### 125

کتاب ریاضت نفس و تهذیب اخلاق و درمان بیماریهای دل

این دومین کتاب از بخش مهلکات کتاب محجّة البیضاء فی تهذیب الاحیاء است بسم الله الرحمن الرحیم سپاس خدایی را سزد که با تدبیر خود امور را متحوّل و ترکیب آفریدگان را معتدل ساخت و به بهترین صورت تصویر کرد و صورت انسان را با نیکوترین اندام و اندازه‌گیری بیاراست و آن را از فزونی و کاستی در شکل و مقدار در امان داشت، و نیکو ساختن اخلاق را به کوشش و اراده بنده واگذاشت، و با انذار و هشدار او را به پاکسازی اخلاق تشویق کرد و با توفیق خود تهذیب اخلاق را بر بندگان خاصش آسان ساخت و به خاطر این کار بر آنان منت نهاد.

و درود بر محمّد (ص) که بنده و پیامبر و دوست و برگزیده خدا و بشیر و نذیر است پیامبری که نور نبوت از چهره زیبایش ظاهر و حقیقت حق از ظاهر او آشکار است و بر خاندان و اصحابش درود باد که چهره اسلام را از تاریکیهای کفر پاک و ریشه باطل را قطع کردند و به کم و زیاد آن آلوده نشدند.

اما بعد خلق خوب صفت سیّد المرسلین و بهترین کار صدیقان و به یقین جزء

---

### 126

دین و نتیجه تلاش تقوا پیشگان، و ریاضت خدا پرستان است و خلق بد زهر کشنده و از هلاک کننده‌های مغز و خواریهایی رسوا کننده و رذیلت‌های آشکار و پلیدی‌هایی است که انسان را از جوار

رحمت پروردگار دور می‌سازد و دارنده خود را در زمره (پیروان) شیطان لعین قرار می‌دهد، و از دره‌هایی است که از دل به آتش برافروخته حق گشوده شده، آتشی که بر دلها چیره می‌شود چنان که اخلاق خوب دره‌هایی است که از دل به نعمتهای بهشت و جوار رحمت پروردگار گشوده شده است. اخلاق پلید بیماری دلها و نفوس است و زندگی جاوید را نابود می‌سازد و با بیماری تن که زندگی مادی را نابود می‌کند قابل مقایسه نیست. در صورتی که پزشکان سخت به حفظ قوانین درمان بدنها توجه دارند با آن که در آن بیماری از دست دادن زندگی (دنیای) فانی است، پس توجه به حفظ قوانین درمان بیماریهای دل که زندگی جاوید را از بین می‌برد سزاوارتر است، و آموختن این نوع طبابت بر هر عاقلی لازم است، زیرا هیچ دلی خالی از بیماری نیست و اگر به حال خود رها شود بیماریها انباشته گردد و بر آدمی چیره شود.

از این رو بنده نیازمند است که در شناخت علتهای و عوامل آن جستجو کند، آنگاه به درمان و اصلاح آنها پردازد و مقصود خدای متعال در این آیه: **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا.** «۱» همین درمان است و مقصود در آیه شریفه: **وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.** «۲» به حال خود رها کردن بیماریهاست.

ما در این کتاب به بخشی از بیماری دل و چگونگی معالجه آنها به اختصار اشاره می‌کنیم و به شرح درمان بیماریها نمی‌پردازیم، زیرا در بقیه کتابهای این بخش خواهد آمد. اکنون هدف ما نگرش کلی به تهذیب اخلاق و آماده‌سازی راههای آن است و درمان بدن را مثالی برای آن قرار می‌دهیم تا درک آن به فهم (انسانها) نزدیک شود و با شرح برتری خوشخویی آن را روشن می‌سازیم. سپس بیان حقیقت حسن خلق، پس از آن بیان پذیرش اخلاق و تغییر آن با ریاضت،

«1» شمس / ۱۰: هر کس نفس خود را تزکیه کرده، رستگار شده.

«2» شمس / ۱۱: آن کس که نفس خویش را با گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

آنگاه عاملی را که با آن به خوشخویی می‌رسیم شرح می‌دهیم. سپس به شرح راههای تهذیب اخلاق و ریاضت نفوس می‌پردازیم، و نشانه‌هایی را که با آن بیماری دلها شناخته می‌شود توضیح می‌دهیم، آنگاه راههایی را که با آن انسان عیبهای نفس خود را می‌شناسد شرح می‌دهیم و شواهدی نقلی می‌آوریم که راه درمان دلها فقط به ترک کردن شهوتهاست. سپس نشانه‌های خوشخویی را بیان

می‌کنیم و راه تمرین کودکان در آغاز رشد را شرح می‌دهیم و سرانجام شروط اراده و مقدمات مجاهده را بیان می‌کنیم.

مجموع این مطلب یازده فصل است که به خواست خدا مقاصد این کتاب را در بر خواهد داشت.

شرح برتری خوشخویی و نکوهش بدخویی

خدای متعال به پیامبر و حبیب خود (ص) در حالی که او را می‌ستاید و نعمتش را بر او آشکار می‌کند فرموده است: **وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٍ** «۳»

عایشه گوید: «خلق و خوی پیامبر (ص) قرآن بود.» «۴»

مردی از پیامبر خدا (ص) درباره خوشخویی پرسید. حضرت این آیه را تلاوت فرمود: **خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ** «۵» آنگاه پیامبر خدا (ص) فرمود: و آن این است که بییوندی به کسی که با تو قطع رابطه کرده و عطا کنی به کسی که تو را محروم ساخته و درگذری از کسی که به تو ستم کرده است.

پیامبر (ص) فرمود: «همانا برانگیخته شدم تا کرامتهای اخلاقی را کامل کنم.» «۶»

«3» قلم / ۴: تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری.

«4» حدیث را ابن سعد در طبقات، ج ۱، قسم ثانی، ص ۸۹ روایت کرده است.

«5» اعراف / ۱۹۹: با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکیها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان. روایت فوق را ابن مردویه در ((

التفسیر)) از حدیث جابر و قیس بن سعد بن عباده و انس بن سندهای خوبی روایت کرده اند چنان که در مغنی است.

«6» حدیث را بیهقی در ((الشعب)) روایت کرده چنان که در ((الدر المنثور))، ج ۳، ص ۱۵۴ روایت کرده است.

همچنین پیامبر (ص) فرمود: «سنگین‌ترین عملی که در میزان نهاده می‌شود تقوای الهی و خوشخویی است.» «۷»

«مردی از روبرو خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: دین چیست؟»

فرمود: خوشخویی. آنگاه از سمت راستش آمد و عرض کرد: دین چیست؟

حضرت فرمود: خوشخویی. سپس از پشت سر پیامبر آمد و عرض کرد: دین چیست؟ حضرت به او

رو کرد و فرمود: آیا نمی فهمی؟ دین، خشم نکردن است. «۸»

از پیامبر (ص) سؤال شد: «شوم چیست؟» فرمود: «بدخویی». «۹»

مردی عرض کرد: «ای رسول خدا به من سفارشی کن فرمود: هر جا هستی از خدا بترس، عرض

کرد: بیشتر بفرما فرمود: در پی هر گناهی ثوابی کن که گناه را محو کنی. عرض کرد: بیشتر بفرما

فرمود: با مردم خوشخو باش. «۱۰»

از پیامبر (ص) سؤال شد: «کدامین کار بهتر است؟» فرمود: خوشخویی. «۱۱»

و فرمود: «خدا آفرینش و خوی کسی را که نیکو قرار داده است، آتش او را نمی خورد.» «۱۲»

«7» حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۸، ص ۱۶۸ از حدیث ابودردا چنین نقل کرده است ((ما من شی یوضع فی المیزان اثقل من حسن

الخلق)) هیچ چیز در میزان نهاده نشود که سنگین تر از خوشخویی باشد)). و در حدیث دیگری از ابوهیریه است ((از رسول خدا راجع به

بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند سؤال شد فرمود: تقوا و خوشخویی است.))

«8» حدیث را محمد بن نصر مروزی در کتاب ((الصلوة)) به صورت مرسل از ابواعلاء بن شخیر به لفظ ((ای العمل افضل)) کدام عمل

برتر است)) روایت کرده چنان که در ((الترغیب و الترهیب))، ج ۳، ص ۴۰۵ آمده است.

«9» حدیث را طبرانی در ((الوسط)) از جابر به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در ((مجمع الزوائد))، ج ۸، ص ۲۵ است.

«10» دارمی در (سنن)، ج ۲، ص ۳۲۳ از حدیث ابودر، و احمد در مسند، ج ۵، ص ۲۲۸ روایت کرده است.

«11» در ص ۸۹، به شماره ۷ گذشت.

«12» طبرانی در ((الوسط)) و بیهقی در ((الشعب)) از ابوهیریه روایت کرده چنان که در ((الترغیب و الترهیب))، ج ۳، ص ۳۰۷

آمده است.

فضیل گوید: «به پیامبر خدا عرض شد: فلان زن در روز روزه می‌گیرد و شب عبادت می‌کند ولی بد خلق است و با زبانش همسایگانش را می‌آزارد، فرمود: خیری در او نیست و اهل دوزخ است.» «۱۳»

ابو دردا گوید: «شنیدم پیامبر خدا (ص) می‌فرمود: بهترین عملی که در میزان نهاده شود خوشخویی و بخشش است، و چون خدا ایمان را آفرید عرض کرد: خدایا تقویت فرما. پس خدا آن را به خوشخویی و بخشندگی تقویت کرد، و چون کفر را آفرید عرض کرد: خدایا نیرویم بده پس خداوند کفر را با بخل و بدخویی نیرو بخشید.» «۱۴»

پیامبر خدا (ص) فرمود: «براستی خدا این دین (اسلام) را خالص برای خود قرار داد و دین شما را جز بخشندگی و خوشخویی اصلاح نمی‌کند. پس دینتان را به آن (دو صفت) بیارایید.» «۱۵»

پیامبر (ص) فرمود: «خوشخویی بزرگترین آفریده خداست.» «۱۶»

عرض شد: «ای رسول خدا کدام یک از مؤمنان از نظر ایمان برترند؟»

فرمود: خوشخوترین آنها.» «۱۷»

پیامبر (ص) فرمود: «شما نمی‌توانید مردم را با ثروت خود در وسعت قرار دهید پس آنها را با روی باز و خوشخویی در وسعت قرار دهید (خوشخو باشید).» «۱۸»

«13» حدیث را بزاز و احمد از حدیث ابوهریره به سندی صحیح روایت کرده اند چنان که در (( مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶۹ آمده است.

«14» اول حدیث را ترمذی (در سنن)، ج ۸، ص ۱۶۸ و ابوداود (در سنن) ج ۲، ص ۵۵۲ روایت کرده اند و من ماءخدی برای آن نیافتیم.

«15» حدیث را طبرانی در (( الکبیر )) از عمران بن حصین روایت کرده و او متروک است چنان که در (( مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۰ آمده

است.

«16» حدیث را طبرانی در (( الکبیر )) به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) است.

«17» این حدیث را دارمی در (سنن)، ج ۲، ص ۳۲۳ روایت کرده است.



«18» حدیث را طبرانی و بزاز و ابویعلی از حدیث ابوهیریه روایت کرده اند چنان که در معنی آمده رجال بعضی از طرق بزاز موثقند.

### 130

همچنین پیامبر (ص) فرمود: «بدخویی عمل را تباہ می‌کند، چنان که سر که غسل را.» «۱۹»

از جریر بن عبد الله روایت شده گفت: پیامبر خدا (ص) به من فرمود: «تو مردی هستی که خدا خلقت را نیکو کرده پس خلقت را نیکو کن.» «۲۰»

از براء بن عازب روایت شده که گفت: «پیامبر خدا (ص) نیکوترین مردم بود از نظر صورت و بهترین مردم بود از نظر اخلاق.» «۲۱»

از ابو مسعود بدری روایت شده که گفت: پیامبر خدا (ص) می‌فرمود:

«خدایا آفرینش را نیکو ساختی پس اخلاقم را نیکو کن.» «۲۲»

از عبد الله بن عمر روایت شده گفت: «پیامبر خدا (ص) بسیار نیایش می‌کرد و می‌گفت: خدایا از تو درخواست سلامتی و تندرستی و خوشخویی دارم.» «۲۳»

از ابو هریره از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «بزرگوارترین مرد دین اوست، و مروّت او عقل اوست و تبارش خوشخویی اوست.» «۲۴»

از اسامه بن شریک روایت شده گفت: در حضور عربها بودم که از پیامبر سؤال کرده می‌گفتند: بهترین چیزی که خدا به بنده داده چیست؟ فرمود:

خوشخویی. «۲۵»

«19» حدیث را حاکم از (( الکنی )) از ابن عمر به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

«20» حدیث را خرائطی در (( مکارم الاخلاق )) و ابوالعباس دغولی در کتاب (( الاداب )) روایت کرده اند و چنان که در (( المغنی ))

آمده حدیث ضعف دارد.

«21» حدیث مورد اتفاق است و به سند صحیح از براء روایت شده چنان که در (( الجامع الصغیر در باب (( الشمایل )) )) آمده است.

«22» حدیث را طیالسی در مسند خود، ص ۴۹، روایت کرده است.

«23» حدیث را خرائطی در مکارم به اسنادی ضعیف روایت کرده چنان که در ((المغنی)) است.

«24» حدیث را احمد و حاکم و بیهقی در ((الکبری)) به سندی صحیح روایت کرده اند چنان که در ((المغنی)) آمده است.

«25» حدیث را طیالسی در مسند خود، ص ۱۷۱، به شماره ۱۲۳۳ روایت کرده است.

---

### 131

پیامبر (ص) فرمود: «محبوبترین شما نزد من و نزدیکترینتان در نشستن با من در روز قیامت خوشخوترین شماست.» «۲۶»

از ابن عباس روایت شده که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: «سه چیز است که اگر آنها یا یکی از آنها در کسی نباشد، عملش ارزش ندارد: تقوایی که او را از محرّمات خدا منع کند، و علمی که سفاقت را از او باز دارد و اخلاقی که با آن در میان مردم زندگی کند.» «۲۷»

از جمله دعاهای پیامبر (ص) در شروع نماز این دعا بود: «خدایا مرا به بهترین اخلاق راهنمایی فرما که جز تو کسی به بهترین خواها هدایت نمی کند و بدترین خواها را از من دور نمی کند.» «۲۸»

انس گوید: در حالی که روزی با پیامبر (ص) بودیم فرمود: «خوشخویی گناه را آب می کند همانطور که آفتاب یخ را آب می کند.» «۲۹»

و نیز فرمود (ص): «از نشانه‌های خوشبختی شخص خوشخویی است.» «۳۰»

و حضرت (ص) فرمود: «خوشخویی میمنت است.» «۳۱»

پیامبر (ص) به ابوذر فرمود: «ای ابوذر، خردی چون تدبیر نیست و تباری چون خوشخویی.» «۳۲»

«26» حدیث را احمد در مسند عبدالله بن عمر به اسنادی خوب روایت کرده چنان که در ((مجمع الزوائد)) ج ۸، ص ۲۱ آمده است

..))

«27» حدیث را طبرانی در (( الکبیر )) از ابن عباس و خرائطی در (( المکارم )) از ام سلمه به اسنادی ضعیف روایت کرده چنان که در (( المغنی )) است.

«28» حدیث را بیهقی در (( السنن الکبری )) ج ۲، ص ۳۳ از حدیث علی علیه السلام روایت کرده است.

«29» حدیث را طبرانی در (( الکبیر و الاوسط )) به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( مجمع الزوائد )) ج ۸، ص ۲۴ آمده است.

«30» حدیث را بیهقی در (( الشعب )) از جابر به سندی ضعیف نقل کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

«31» حدیث را خرائطی در (( مکارم الاخلاق )) از حدیث علی علیه السلام روایت کرده چنان که در (( المغنی )) است.

«32» حدیث را ابن ماجه در سنن به شماره ۴۲۱۸ روایت کرده است.

---

## 132

از انس روایت شده که گفت: «ام حبیبه عرض کرد: ای رسول خدا چه عقیده داری درباره زنی از ما زنان که در دنیا دو شوی داشته باشد. پس آن زن با شوهایش بمیرند و به بهشت روند آن زن از کدامین شوی خواهد بود؟ فرمود: از آن شوهری است که در دنیا نزد او خوشخوترینشان بوده است، ای ام حبیبه شخص خوشخو خیر دنیا و آخرت را برده است.» «۳۳»

پیامبر (ص) فرمود: «براستی مسلمان درستکار با خوشخویی و طبیعت بزرگوار خود درجه شخص روزه دار و نمازگزار را دریافت می کند.» «۳۴» و در روایت دیگری است: «درجه شخص تشنه در بیابانهای سوزان را می برد» «۳۵» انس گوید: پیامبر (ص) فرمود: «بنده با خوشخویی خود به بزرگترین درجات آخرت و مقامات شریف می رسد در حالی که در عبادت ضعیف است.» «۳۶»

و نیز فرمود: «بدخویی گناهی نابخشودنی است و بدگمانی گناهی است گسترده.» «۳۷»

پیامبر (ص) فرمود: «بنده از بدخویی خود به پایین ترین درجه دوزخ می رسد.» «۳۸»

می گویم: روایاتی در فضیلت خوشخویی و نکوهش بدخویی از طریق شیعه در آغاز کتاب آداب همنشینی از بخش عاداتها نقل کرده ایم و با ذکر مجدد آنها سخن را طولانی نمی کنیم.

«33» حدیث را طبرانی در (( الکبیر و الاوسط )) روایت کرده چنان که در (( الترغیب ، )) ج ۳، ص ۴۱۱ آمده است.

«34» حدیث را احمد در مسند خود از عبدالله بن عمر روایت کرده است.

«35» حدیث را نیز احمد در مسند ابوهریره و طبرانی روایت کرده اند چنان که در (( الترغیب ۷ )) ج ۳ ص ۴۰۴ آمده است.

«36» حدیث را طبرانی روایت کرده چنان که در (( الترغیب ، )) ج ۳، ص ۴۰۴ آمده است.

«37» با این عبارت در هیچ ماءخذي بر آن دست نیافتیم.

«38» این حدیث ، بقیه حدیث انس و همان حدیث پیشین است.

---

### 133

#### سخنان بزرگان

پسر لقمان حکیم به پدرش گفت: ای پدر کدامین خصلت آدمی بهتر است؟

گفت: دینداری. پسر گفت: اگر دو خصلت باشد؟ گفت: دینداری و ثروت.

گفت: اگر سه خصلت باشد؟ گفت: دینداری، ثروت و شرم. گفت: اگر چهار خصلت باشد؟ گفت:

دینداری و ثروت و شرم و خوشخویی و بخشندگی، گفت:

اگر شش خصلت باشد؟ جواب داد: پسرکم هرگاه این پنج خصلت در انسان گرد آید او فردی با

تقوا، پاک و دوست خدا و از شیطان بیزار است.

گفته شده است: هر که بدخو باشد نفسش در رنج باشد.

یحیی بن معاذ گفت: گنجهای روزی در اخلاق خوب است.

وهب بن منبّه گوید: مثل شخص بدخو مانند کوزه (سفالین) شکسته است که نه قابل ترمیم است و

نه دوباره به صورت گل (رس) در می آید.

فضیل گوید: اگر گنهکاری خوشخو با من همنشین شود، نزد من محبوبتر است که خداپرستی بدخو.

ابن مبارک در مسافرتش با مرد بدخویی رفیق شد و بدخویی او را تحمل و با او مدارا می‌کرد و چون از او جدا شد گریست از علت گریه‌اش سؤال شد.

گفت بر او ترحم کردم. من از او جدا شدم ولی خلقش با اوست و از وی جدا نمی‌شود.

جنید گوید: چهار چیز است که بنده را به بالاترین درجات می‌رساند، اگر چه علم و عملش کم باشد: بردباری، فروتنی، بخشندگی، خوشخویی، و این (آخري) نشان کامل بودن ایمان است.

یحیی بن معاذ گفت: بدخویی گناهی است که ثوابهای زیاد با وجود آن سودی نبخشد و خوشخویی حسنه و ثوابی است که گناه زیاد با وجود آن زیانی ندارد.

از ابن عباس سؤال شد کرامت و بزرگواری چیست؟ گفت: همان است که

---

#### 134

خدای متعال در قرآن بیان فرموده است: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** «۳۹» از او سؤال شد تبار چیست؟ گفت: خوشخوترین شما بهترین شماست از نظر تبار.

گفته شده: هر ساختمانی پایه‌ای دارد و پایه ایمان خوشخویی است.

ابن عطا گفت: آن که رفعت و بلندی یافت تنها به خوشخویی بود و هیچ کس به خوشخویی کامل و نهایی نرسید جز محمد مصطفی (ص) و نزدیکترین مردم به خدای متعال آنها‌یند که با خوشخویی خود راه پیامبر را پیمودند.

#### شرح حقیقت خوشخویی و بدخویی

باید دانست که مردم راجع به حقیقت و ماهیت خلق خوب سخن گفته‌اند و نتیجه خوشخویی را بیان کرده‌اند نه حقیقت آن را. ولی تمام نتایج آن را شرح نداده، بلکه هرکس آنچه از نتایج آن به ذهنش خطور کرده و در ذهنش حاضر بوده بیان کرده است و توجه به ذکر تعریف حقیقی آن که مفصلاً شامل همه نتایج شود نکرده‌اند. این گونه تعریف مانند گفته یکی از آنهاست که می‌گوید:

خوشخويي گشاده‌رويي، و بخشش و آزار ندادن است. واسطي گويد: خوشخويي آن است که از شناخت بسيار به خدا با کسي دشمني نوزد و مورد خصومت واقع نشود. يکي از بزرگان گفته است: خوشخويي اين است که انسان به مردم نزديک و در ميان آنها غريب باشد. ابو عثمان گويد: خوشخويي خشنود بودن از خداست. اين گونه تعريفها و نظاير آن بسيار است و اين تعريفها مطرح ساختن نتايج خوشخويي است نه خود خوشخويي، و نيز شامل تمام نتايج نيست.

پرده برداشتن از حقيقت سزاوارتر از نقل گفته‌هاي گوناگون است. بنا بر اين مي‌گوييم: خلق (به فتح خ) و خلق (به ضمّ خ) دو لفظند که با هم به کار مي‌روند. گفته مي‌شود: فلان شخص خلق و خلقتش نيکوست يعني ظاهر و باطنش خوب است. بنا بر اين مقصود از خلق صورت ظاهر است و مقصود از خلق صورت باطن. به اين دليل است که انسان مرگب از جسم و جان است که جسم با چشم سر

«39» حجرات / 13: گرامي ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست.

### 135

ديده مي‌شود و جان با بينش و چشم دل و هريك از آنها شکل و صورتي زشت يا زيبا دارد. روح و جان که با چشم دل درک مي‌شود ارزنده‌تر از جسم است که با چشم (سر) ديده مي‌شود. از اين رو خداوند امر روح را با نسبت دادن به خودش بزرگ شمرده و فرموده است: اِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوحِي. «40» و هشدار داده که بدن به گل منسوب است و روح به خدا. در اينجا منظور از روح و نفس يکي است. بنا بر اين اخلاق عبارت از صورت ثابتي است براي نفس و کارهايي که از نظر عقل و شرع ستوده است به آساني از آن صادر مي‌شود که خوشخويي نام دارد، و اگر کارهاي بد از آن صادر شود آن صورتي که منشاء کارهاي بد است بدخويي ناميده مي‌شود.

ما گفتيم اخلاق صورت ثابتي است براي نفس از اين رو به کسي که بندرت مال مي‌بخشد، آن هم به سبب حاجتي که ممکن است پديد آمده باشد سخي نمي‌گويند مگر آن که اين خوي در نفسش رسوخ کرده باشد، و دليل اين که شرط کرديم کارها از نفس به آساني و بدون فکر صادر شود آن است که هرکس از روي عدم رغبت مال ببخشد و در هنگام خشم نتواند به آساني خود را کنترل کند بخشنده و بردبار ناميده نمي‌شود. بنا بر اين در اين جا چهار چيز وجود دارد: ۱- کار زشت و زيبا، ۲- توانايي بر انجام آنها، ۳- شناخت آنها، ۴- صورت نفس که به وسيله اين صورت به يکي از دو طرف (زشت و زيبا) مایل مي‌شود و خوب و يا بد بر او آسان مي‌شود. و اخلاق عبارت از فعل نيست. بسا

مردمی که خوی بخشندگی دارند اما بخشش نمی‌کنند به سبب نداشتن مال یا وجود مانعی، و بسا مردمی که بخل دارند اما از روی ریا کاری یا انگیزه دیگر مال می‌بخشند. پس هر انسانی بر حسب سرشت خود هم توان بخشیدن دارد و هم نبخشیدن و این حالت موجب خوی بخل و بخشندگی نمی‌شود اخلاق شناخت هم نیست، زیرا شناخت به زشت و زیبا هر دو به یک صورت تعلق می‌گیرد بلکه

«40» ص / ۷۱-۷۲: من بشری را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خودم در آن دمیدم.»

### 136

اخلاق به معنای چهارم است، یعنی صورتی که نفس به وسیله آن آماده می‌شود تا بخشیدن یا نبخشیدن از آن صادر شود. به این ترتیب اخلاق هیأت نفس و صورت باطنی آن است و چنان‌که زیبایی صورت ظاهری هرگز به نیکویی چشمها بدون زیبایی بینی و دهان و صورت کامل نمی‌شود بلکه باید تمام این اعضا زیبا باشد تا زیبایی ظاهر کامل شود، همچنین در باطن انسان چهار رکن است که باید تمام آنها زیبا باشند تا خوشخویی کامل شود. پس هرگاه این ارکان چهارگانه برابر و معتدل شود خوشخویی حاصل آید و آن ارکان عبارتند از: نیروی علم، نیروی خشم، نیروی شهوت و نیرویی که میان این سه قوه تعادل برقرار می‌کند. اما نیروی علم خیر و صلاحش در این است که به آسانی میان گفتار دروغ و راست و عقاید حق و باطل و کارهای زشت و زیبا فرق بگذارد و چون این نیرو به دست آمد ثمره حکمت از آن حاصل می‌شود که سرچشمه اخلاق نیکوست و همان است که خدا درباره‌اش فرموده است: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (۴۱) اما نیروی خشم حسنش در این است که انقباض و انبساطش به اندازه‌ای محدود شود که حکمت اقتضا دارد، همچنین شهوت خیر و صلاحش در این است که به فرمان حکمت یعنی به فرمان عقل و دین باشد. و اما نیروی برقرار کننده عدالت (میان سه قوه) کارش حفظ قوه خشم و شهوت به فرمان عقل و دین است. بنابراین عقل همانند خیر خواهی است که مشورت می‌کند و قوه عقل همان قدرت است و قدرت فرمان عقل را امضا و اجرا می‌کند، و خشم نیرویی است که امر در آن نفوذ می‌کند. مثل خشم مثل سگ شکاری است که نیاز به تربیت دارد تا حرکت و توقفش بر حسب فرمان (صاحبش) باشد نه بر مبنای هیجان نفس. مثل شهوت همانند اسبی است که شکارچی سوار می‌شود تا در پی شکار برود این اسب گاه تمرین کرده و تربیت شده و گاه چموش است. پس کسی که این صفات در او کامل و معتدل شود بطور کلی خشخوست و در هر کسی که بعضی از صفات معتدل شود

### 137

نسبت به همان صفت مخصوص، مانند کسی که بعضی از اعضای بدنش زیباست.

از اعتدال و نیکویی نیروی خشم به شجاعت تعبیر می‌شود و از اعتدال و نیکویی نیروی شهوت به عفت. پس اگر نیروی خشم از حالت اعتدال به زیادی گراید تهوّر نام دارد، و اگر به ضعف و کاستی مایل شود جبن و ترس نامیده می‌شود، و اگر نیروی شهوت به طرف فزونی رود حرص نامیده شود و اگر به کاستی مایل گردد آن را خمود نامند و آنچه ستوده است حدّ وسط است که فضیلت محسوب شود، و دو طرف آن از صفات ناپسند و نکوهیده است و هرگاه عدل از بین برود فزونی و کاستی ندارد، بلکه فقط یک ضدّ دارد و آن «ستم» «۴۲» است.

اما حکمت اگر در مقاصد فاسد به صورت افراط به کار رود خبّ و جربزه نامیده می‌شود و طرف تفریط آن نادانی نام دارد و وسط همان است که نام مخصوص حکمت می‌گیرد. در این صورت اصول اخلاق چهار خصلت است:

حکمت، شجاعت، عفت، و عدالت و مقصودمان از حکمت حالتی از نفس است که در تمام کارهای اختیاری درست را از نادرست تشخیص می‌دهد و مقصودمان از عدالت حالتی از نفس است که به وسیله آن خشم و شهوت را اراده می‌کند و آنها را بر طبق اقتضای حکمت به کار می‌اندازد و در آزاد گذاشتن و محدود ساختن بر حسب اقتضای خود آن دو را کنترل می‌کند و مقصودمان از شجاعت این است که نیروی خشم در هنگام روی آوردن و توقّف کردن فرمانبردار عقل باشد، و مقصودمان از عفت آن است که نیروی شهوت به فرمان عقل و شرع در آمد.

بنابراین با معتدل شدن این اصول چهارگانه اخلاقی تمام اخلاق زیبا از آدمی

«42» تنها صفتی که در میان فضایل اخلاقی طرف افراط و تفریط ندارد عدالت است چرا که دو طرف عدالت ((ستم)) است و شخص ستمگر هم طالب فزونی است و هم کسی یعنی در مورد منافع شخص خود افزون طلب است و در مورد دیگران طالب نقصان و کاستی هر کمبودی را از خویشتن دور می‌کند و آن را برای دیگران می‌خواهد از این رو طرف افراط و تفریط عدالت (ضد عدالت) یکی است و آن ظلم است. ((طهارة الاعراق)) ابن مسکویه، چاپ بیروت، چاپ اول ص ۱۰۴-م.



سر می زند زیرا از اعتدال قوه عقل، خوب تدبیر کردن، تندی ذهن، دانایی رأی، راست بودن گمان و تیز درکی آفات پنهانی نفوس، صادر می شود و از طرف افراط این اصول، جربزه حيله گری، فریب، زیرکی، نشأت می گیرد، و از طرف تفریط آنها نادانی و غماره و حماقت و دیوانگی صادر می شود. مقصودمان از غماره کم تجربگی در کارهاست در صورتی که نیروی تخیل سالم باشد، و گاه آدمی در یک چیز کم تجربه است و در چیز دیگر با تجربه. تفاوت میان حماقت و جنون این است که احمق هدفش درست است، لیکن (برای رسیدن به هدف) راه را بد انتخاب می کند لذا فکر درستی در راه رسیدن به هدف ندارد، اما جنون آنچه شایسته نیست انتخاب می کند و گزینش و انتخابش فاسد است.

اما از صفت شجاعت بخشندگی، سرسختی و مقاومت، شهامت، شکستن (هوای) نفس، تحمل و بردباری، فرو خوردن خشم، سنگینی و متانت و نظایر آنها نشأت می گیرد، و تمام اینها اخلاق ستوده است اما طرف افراط شجاعت تهوّر و بی باکی است که از آن گزافه گویی، برتری جویی و خشم و تکبر و خودپسندی نشأت می گیرد و اما از طرف، تفریط آن ذلت و خواری، بی تابی، فرو مایگی و کوچکی نفس و خودداری از پذیرش حقی که واجب است، صادر می شود.

اما از عفت، بخشندگی، آزر، شکیب، گذشت، قناعت، دینداری، امانت، گشاده رویی، کمک، ظرافت و طمع نداشتن صادر می شود، و در صورتی که به طرف افراط و تفریط بگراید حرص، آزمندی، بی حیایی، پلیدی، ولخرجی، تنگ گرفتن در روزی، ریاکاری، پرده دري، بی شرمی، کارهای بیهوده، چاپلوسی، بخل، سرزنش، خوار شدن در مقابل ثروتمندان و کوچک شمردن فقیران و غیره نشأت می گیرد.

بنابراین اصول اخلاق نیک صفات و فضایل چهارگانه است که عبارتند از:

حکمت، شجاعت، عفت، عدالت و بقیّه فضایل شاخه های آنها به شمار می روند، و جز پیامبر خدا (ص) کسی در این اصول چهارگانه به درجه کمال اعتدال نرسیده است و دیگر مردم پس از او در نزدیک و دور شدن به آن حضرت

متفاوتند. پس هرکس در این اخلاق به پیامبر نزدیک شود به اندازه نزدیکی‌اش به رسول خدا به خدا نزدیک می‌شود و در هر کسی که این اخلاق بطور کامل جمع شود شایسته است که در میان مردم فرشته‌ای فرمانبردار باشد که تمام مردم به او رجوع کنند و در تمام کارها به او اقتدا کنند، و هرکس از تمام این اخلاق جدا شود و متصف به صفات مخالف آنها گردد سزاوار است که از میان مردم و شهرها رانده شود زیرا او به شیطان ملعون و دور از رحمت خدا نزدیک شده از این رو سزاوار است که تبعید شود، چنان که شخص اول به فرشته مقرب نزدیک بود و سزاوار بود که به او اقتدا و تقرب جسته شود، و پیامبر خدا (ص) به پیامبری برانگیخته نشد مگر آن که اخلاق نیک را کامل کرد، چنان که خود فرمود: «۴۳»

قرآن به این اخلاق در صفات مؤمنان اشاره کرده و فرموده است: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ.** «۴۴» بنابراین ایمان به خدا و رسولش بدون تردید همان نیروی یقین است که نتیجه عقل و کمال حکمت است و جهاد با مال همان بخششی است که به حفظ نیروی شهوت باز می‌گردد و جهاد با نفس همان شجاعتی است که به پیروزی نیروی خشم از شروط عقل و حفظ اعتدال برمی‌گردد. خدای متعال صحابه را به آن توصیف کرده و فرموده است: **أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.** «۴۵» آیه فوق اشاره به این است که سخت‌گیری جایی و رحمت و مهربانی جایی دارد. سخت‌گیری در همه حال نشان کمال نیست و رحمت و مهربانی نیز در همه حال از کمال آدمی نمی‌باشد.

این بود شرح معنای اخلاق و زشت و زیبایی آن و شرح ارکان و نتایج و شاخه‌هایش.

«43» به (( مجمع الزوائد )) ج ۹، ص ۱۵، مصابیح بغوی، ج ۲، ص ۱۳۴ رجوع کنید.

«44» حجرات / ۱۶: مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه

نداده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند. آنها راستگو باشند.

«45» فتح / ۲۹: در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.

باید بدانی کسانی که بیهودگی بر آنها چیره شده، جهاد و تمرین و اشتغال به تزکیه نفس و تهذیب اخلاق بر آنها گران می‌آید و نفسشان اجازه نمی‌دهد که آن را بپذیرند. این گران آمدن به خاطر کوتاهی و نقص و پلیدی باطن خود آنهاست، اما گمان می‌کنند که اخلاق تغییر پذیر نیست و طبیعتها دگرگون نمی‌شود و بر این اعتقاد به دو مطلب استدلال می‌کنند: یکی این که اخلاق همان صورت باطن است چنان که خلق و آفرینش همان صورت ظاهر است و همان طور که خلقت ظاهری تغییر پذیر نیست و شخص بلند قامت نمی‌تواند کوتاه قد شود و بالعکس، و زشت نمی‌تواند صورتش را زیبا کند، اخلاق باطن نیز چنین است. دوّم این که گفته‌اند: خوشخویی با ریشه کن ساختن خشم و شهوت میسر است و ما با مجاهده‌ای طولانی آن را آزموده‌ایم و شناخته‌ایم که شهوت و خشم خواسته مزاج و غریزه است و هرگز در انسان ریشه کن نمی‌شود. از این رو سرگرم شدن به قطع ریشه خشم و شهوت وقت تلف کردن است، زیرا هدف، قطع توجه قلب به لذت‌های دنیاست و آن محال است.

در پاسخ این دو استدلال می‌گوییم: اگر اخلاق تغییرپذیر نباشد سفارشات و اندرزها و تربیتها باطل خواهد بود و پیامبر (ص) نمی‌فرمود: «اخلاقتان را نیکو کنید.» «۴۶» چگونه تغییر اخلاق در مورد انسان انکار می‌شود، در حالی که تغییر اخلاق حیوان ممکن است، زیرا حیوان وحشی اهلی می‌شود و به انسان انس می‌گیرد و سگ در برابر حرص به خوردن شکار به خودداری و تربیت و اسب از چموشی به فرمانبرداری می‌گراید و تمام اینها تغییر اخلاق است، و سخنی که از این حقیقت پرده برمی‌دارد این است که بگوییم:

موجودات دو قسمند: در یک قسم آن آدمی راه ندارد و اساسا در اختیار

«46» حدیث را دیلمی در (( الفردوس )) از حدیث معاذ روایت کرده چنان که در (( کنوزالحقایق )) مناوی (( باب الیاء )) چنین آمده

است: (( یا معاذ حسن خلقک للناس ، )) ای معاذ اخلاقت را برای مردم نیک کن.))

---

## 141

انسان نیست مانند کرات و ستارگان حتّی اعضای داخلی و خارجی بدن و دیگر اجزای حیوانات و خلاصه هر چیزی که بوجود آمده و به کمال رسیده یا به عبارت دیگر از وجود و کمال فراغت یافته است. قسم دیگر آن که هستی ناقص دارد و در آن توان پذیرش کمال با وجود شرط کمال قرار داده شده است و شرط کمال گاه در اختیار بنده است زیرا هسته خرما سیب و درخت خرما نیست جز این که آفرینش آن به گونه‌ای است که توان نخل شدن را دارد، اگر تربیت شود و هرگز سیب نمی‌شود نه

از اصل و نه با تربیت. پس هر گاه هسته خرما به اختیار تأثیرپذیر باشد تا بعضی حالات (مثلاً نخل شدن) را بپذیرد و بعضی حالات (سیب شدن) را نپذیرد، خشم و شهوت را نیز با اراده نمی‌توان بکلی مغلوب و ریشه کن ساخت تا اثری از آنها نماند، ولی اگر بخواهیم با تمرین و مجاهده آن دو را به فرمان خود در آوریم می‌توانیم و به این کار مأمور هستیم و این سبب نجات ما و رسیدنمان به خدای متعال است. آری طبیعتها گوناگون است. بعضی از آنها بسرعت تربیت پذیرند و بعضیها بکندی. اختلاف طبیعتها دو عامل دارد:

یکی نیروی غریزی است که در اصل طبیعت انسان و در تمام دوران زندگی او وجود دارد، زیرا نیروی شهوت و خشم و تکبر در آدمی هست، ولی تغییر دادن نیروی شهوت از همه دشوارتر است چرا که وجودش مقدم بر باقی قوه‌هاست و شهوت از آغاز کودکی خلق و خوی انسان شده و پس از هفت سال احتمالاً نیروی خشم برایش آفریده می‌شود و بعد از آن قوه تشخیص ظاهر می‌گردد.

عامل دوم این است که اخلاق گاه با پایبندی و رعایت اصول آن و فرمانبرداری از آن و با اعتقاد به نیک و پسندیده بودنش، تقویت می‌شود. مردم در این خصوص چهار درجه‌اند:

1- انسان بی‌خبری که میان حق و باطل و زشت و زیبا تشخیص نمی‌دهد بلکه بر فطرت اولیه خالی از تمام عقاید باقی مانده است و با پیروی از لذتها شهوتش نیز کامل نشده است، چنین شخصی برآستی که بسرعت درمان می‌پذیرد و تنها به یک معلم ارشادگر و انگیزه درونی نیاز دارد که او را به مجاهده و تلاش

2- انسانی که زشتی کار زشت را شناخته ولی به کار شایسته عادت نکرده بلکه کار زشت برایش جلوه کرده و مطیع شهوتهای خود شده و بر اثر تسلط شهوت از عقیده درست خود روی برگردانده ولی به نادرستی عمل خود آگاه است. کار چنین فردی از شخص اول دشوارتر است، زیرا تکلیفش دو برابر شده است: اول باید فساد را که بر اثر انجام اعمال ناشایست در نفسش رسوخ کرده ریشه کن کند، دوم آن که صفت بازگشت به انجام کار خوب را در نفس خود ایجاد کند. ولی چنین شخصی اگر برای تمرین با اراده و دور اندیشی و جدیت حرکت کند شایستگی آن را دارد که موفق شود.

3- انسانی که معتقد باشد داشتن اخلاق زشت لازم و نیکوست و بر همین حال تربیت شده باشد. درمان چنین شخصی تقریباً محال است و جز بندرت امیدی به درستکاری او نیست، چون عوامل گمراهی چند برابر شده است.

4- انسانی که با اعتقاد فاسد و انجام کار بد نشو و نما کرده و علاوه بر آن فضیلت را در شرارت بسیار و نابود کردن انسانها می‌داند و بدان می‌بالد، و گمان می‌کند این کار ارزش او را بالا می‌برد و این دشوارترین درجات است و برای چنین موردی گفته شده: تمرین انسان پیر رنج دارد و مهذب ساختن گرگ عذاب کشیدن است.

نفر اول از این گروه فقط نادان و دوّمی نادان و گمراه و سوّمی نادان، و گمراه و فاسق و چهارمی نادان، گمراه، فاسق و شرور است.

اما نظر دیگری که به آن استدلال کرده‌اند آن است که آدمی تا زنده است خشم و شهوت و دوستی دنیا و دیگر اخلاقیهای زشت وی ریشه کن نمی‌شوند اما این اشتباه گروهی است که پنداشته‌اند مقصود از مجاهده بطور کلی ریشه کن ساختن این صفات است و این پندار بسیار نادرست است. زیرا شهوت برای فایده‌ای آفریده شده و در آن اصل فطرت لازم است چنان که اگر میل به غذا و آمیزش با زنان قطع شود انسان می‌میرد و نسل منقطع می‌گردد یا اگر خشم

---

### 143

بکلی از بین برود انسان آنچه را که هلاکش می‌سازد از خود دور نمی‌سازد و به هلاکت می‌رسد و آنگاه که اصل شهوت باقی بماند ناچار دوستی مال که با آن به شهوت دست می‌یابد باقی می‌ماند و او را به نگهداری مال وادار می‌کند و هدف آن نیست که بکلی شهوت را طرد کنیم، بلکه مقصود برقراری اعتدال است که حدّ وسط میان افراط و تفریط است. پس آنچه در صفت خشم مطلوب است آن است که انسان نه متهور باشد و نه ترسو بلکه در عین نیرومندی مطیع عقل باشد از این رو خدای متعال فرموده: أَشِدَّاءُ عَلَيِ الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ﴿٤٧﴾ مسلمانان را به خشونت توصیف کرده و خشونت از غضب ناشی می‌شود. اگر غضب نابود شود جهاد با کفار ممکن نخواهد بود و چگونه هدف ریشه کن ساختن خشم و شهوت است در حالی که پیامبران (ع) از آن جدا نبودند. سرور پیامبران رسول خدا (ص) فرمود: «من فقط بشری مانند شما می‌شوم، چنان که بشر خشمگین می‌شود.»

و وقتی در برابر او سخن ناگوار می‌گفتند بطوری خشمگین می‌شد که دو طرف صورتش سرخ می‌شد ولی جز سخن حق چیزی نمی‌فرمود «۴۹» و خشم آن حضرت را از حق خارج نمی‌ساخت.

خدای متعال فرمود: وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ، «۵۰» فرو خورندگان خشم، و نفرمود:

و الفاقدين الغيظ، آنها که خشم ندارند. بنابراین برگرداندن خشم و شهوت به اعتدال بطوری که یکی از آنها مغلوب عقل شود نه غالب بر عقل بلکه عقل بر آن دو چیره شود و آنها را به اختیار خود در آورد امکان‌پذیر است و مقصود از تغییر دادن اخلاق همین است زیرا گاه شهوت به گونه‌ای بر انسان مسلط می‌شود که عقل نمی‌تواند جلو آن را بگیرد که کار زشت نکند و اما با تمرین به حدّ اعتدال برمی‌گردد، و این دلالت بر امکان تغییر اخلاق دارد. تجربه

«47» فتح / ۲۹: در برابر کفار بسیار سرسخت و در میان خودشان رحم دلند.

«48» حدیث را مسلم در (سنن)، ج ۸، ص ۲۷، از حدیث انس روایت کرده است.

«49» در جلد چهارم همین کتاب بابهای اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی گذشت که بر آن دلالت دارد.

«50» آل عمران / ۱۳۴: و خشم خود را فرو می‌برند.

---

## 144

و مشاهده نیز بدون تردید بر این امکان دلالت دارد و دلیل بر این که هدف از اخلاق همان حالت حدّ وسط است نه دو طرف افراط و تفریط، این است که بخشندگی و سخاوت سبخیه‌ای است که شرعا مطلوب است و آن حدّ وسط میان دو طرف اسرافکاری و سخت‌گیری بر عائله است و خدای متعال حدّ وسط را ستوده است.

خداوند فرموده: وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا. «۵۱»

و فرمود: وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ. «۵۲» و همچنین در اشتهای غذا اعتدال مطلوب است نه حرص و سکون خدای متعال فرمود:

كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا. «۵۳»

و در مورد غضب فرموده: أَشِدَّاءُ عَلَيِ الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ. «۵۴»

پیامبر خدا (ص) فرمود: «بهترین کارها حدّ وسط آنهاست» «۵۵» و در این حقیقت و رازی است و آن این که خوشبختی وابسته به ایمنی دل از عوارض دنیاست. خدای متعال فرمود: إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. «۵۶» و بخشش و بخل از عوارض دنیاست و شرط ایمن بودن قلب آن است که نه به مال توجه کند و نه حریص به اتفاق آن باشد، زیرا کسی که حریص در انفاق است دلش متوجه بخشش است همان طور که شخص حریص بر نگهداری مال دلش پیوسته متوجه آن است. پس کمال قلب در این است که از هر دو صفت (توجه به نگهداری مال و

«51» فرقان / ۶۷: آنها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند به اسراف می کنند و نه سخت گیری ، بلکه در میان این دو اعتدالی دارند.

«52» اسراء / ۲۹: هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگنا.

«53» اعراف / ۳۰: بخورید و بیاماشید و اسراف نکنید.

«54» فتح / ۲۹: به شماره ۴۷ رجوع شود.

«55» بیهقی در (( الشعب )) از روایت مطرف بن عبدالله به صورت معضل روایت کرده چنان که در (( المغنی )) است.

«56» شعراء / ۸۹: مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.

---

## 145

حرص بر انفاق آن) خالی باشد و هرگاه این کار در دنیا ممکن نباشد حالتی که شبیه به نبودن دو صفت (یاد شده) باشد و از هر دو طرف (افراط و تفریط) دور باشد یعنی همان حالت متوسط را طلب می کنیم. آب نیم گرم نه داغ است و نه سرد و حدّ وسط میان آن دو است و گویی از هر دو صفت (گرمی و سردی) خالی است. همچنین بخشندگی حدّ میانی اسرافکاری و سخت گیری بر عائله است و شجاعت حدّ وسط میان بی باکی و بزدلی است و عفت حدّ میانی حرص و سکون است، و همچنین دیگر خلقها زیرا قصد کردن هر دو طرف (افراط و تفریط) نکوهیده است و هدف ما هم همین است، و برآستی که این امری ممکن است، آری بر هر استادی که مریدی را راهنمایی می کند لازم است که بطور کلی خشم را زشت بداند و تقبیح کند و مال اندوزی را نکوهش کند و به مرید اجازه انجام آن را

ندهد، زیرا اگر به او در کمترین چیزی رخصت دهد آن را مجوزی برای اعمال بخل و خشم خود در سطح گسترده‌تری تلقی می‌کند، و می‌پندارد که به این مقدار رخصت داده شده است. ولی هرگاه اراده کند که ریشه بخل و خشم را برکند و در آن سعی نماید فقط می‌تواند قدرت آن را درهم بشکند و به حال اعتدال برگرداند، از این رو حق آن است که تصمیم بگیرد آن را از ریشه برکند تا آن میزانی که مقصود اوست برایش میسر شود و این راز را بر مرید آشکار نسازد، زیرا کشف این راز موجب فریب خوردن شخص نادان است چون گمان می‌کند که خشم او به حق و مال نبخشیدنش نیز به حق بوده است.

عاملی که آدمی به وسیله آن تا حدی به خوشخویی می‌رسد

پیش از این دانستید که خوشخویی به معتدل بودن نیروی عقل از طریق کامل شدن حکمت برمی‌گردد و نیز به معتدل بودن نیروی خشم و شهوت و فرمانبرداری هر دو از عقل و شرع بازگشت می‌کند. این اعتدال از دو راه به دست می‌آید: یکی از راه بخشش الهی و کمالی که در اصل فطرت است،

---

#### 146

بطوری که انسان با عقل کامل و خلق خوب از مادر متولد شود و شهوت و غضب بر او مسلط نباشد، بلکه شهوت و غضب در او معتدل و مطیع عقل و شرع آفریده شده باشد، در این صورت بدون معلم، عالم و بدون مربی تربیت می‌شود، مانند عیسی و یحیی (ع) و همچنین دیگر پیامبران (ع) و بعید نیست که در طبیعت و فطرت انسان نیرویی باشد که بتواند به وسیله آن به فضیلت دست یابد مثلاً چه بسا کودکانی که راستگو، بخشنده و جری آفریده شده و چه بسا کودکانی که بر عکس آن آفریده شده باشند، اما با عادت و آمیزش با دارندگان این اخلاق آن را تحصیل کنند و یا با آموختن، صداقت و بخشنده‌گی و غیره را به دست آورند.

راه دوم برای به دست آوردن این اخلاق مجاهده و تمرین است، و مقصود این است که انسان نفس را بر اعمالی که مقتضای اخلاق مطلوب است وادار سازد. به است که انسان نفس را بر اعمالی که مقتضای اخلاق مطلوب است وادار سازد. به عنوان مثال هرکس بخواهد خلق بخشنده‌گی را دارا شود راهش آن است که با زحمت خود را به بخشیدن مال که کار شخص بخشنده است وادار کند و پیوسته چنان کند تا بخشنده‌گی برایش آسان و طبیعت (ثانوی) شود و نفسش بخشنده گردد. همچنین کسی



که می‌خواهد خوی تواضع را تحصیل کند و تکبر بر او غالب است راهش این است که مدتها به اعمال متواضعان توجه و با نفس خود در این راه مبارزه کند و با زحمت کار متواضعان را انجام دهد تا تواضع برایش اخلاق و طبیعت (ثانوی) شود و بر او آسان گردد، تمام خلقها که شرعا ستوده است از این راه به دست می‌آید و در نهایت کاری که از او سر می‌زند لذت بخش می‌گردد. بنابراین شخص بخشنده کسی است که از بخشیدن مال لذت می‌برد، ولی کسی که از روی اکراه مال می‌بخشد چنان نیست، و متواضع کسی است که از تواضع لذت می‌برد. تا زمانی که انسان به انجام اعمال نیک عادت نکند و تمام اعمال بد را ترک نگوید اخلاق دینی هرگز در نفس رسوخ نمی‌کند و نیز اگر شخصی مشتاق به کارهای خوب که از آن بهره‌مند می‌شود، بر کارهای خوب مواظبت نکند و از کارهای زشت ناراحت نشود و از آنها بدش نیاید، اخلاق خوب در نفس او رسوخ نمی‌کند. چنان که پیامبر خدا (ص) فرمود:

---

#### 147

«روشنایی چشم من در نماز قرار داده شده است» (۵۷) و هرگاه انجام عبادات ترک کارهای ممنوع با سنگینی و بی‌میلی باشد خود نقصان به شمار می‌آید و با این نقصان به کمال سعادت نتوان رسید. آری مواظبت کردن بر ترک کارهای زشت به وسیله مجاهده بهتر است ولی در انجام کارهای خوب با میل و رغبت، نیاز به مجاهده نیست. از این رو خدای متعال فرمود: **إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ** (۵۸) و پیامبر (ص) فرمود: «خدا را در حال خشنودی بپرست و اگر نتوانستی، شکیبایی بر عبادتی که از آن کراهت داری خیر فراوان دارد» (۵۹)

پس در رسیدن به سعادت که براساس خوشخویی وعده داده شده، لذت بردن از بندگی و پرهیز کردن از گناه گاه‌بگاه کفایت نمی‌کند، بلکه سزاوار است که همواره و در تمام عمر چنین باشد. بدون شک هرچه طولانی‌تر باشد، فضیلت اخلاقی کاملتر می‌شود و بیشتر در نفس رسوخ می‌کند. از این رو آنگاه که از پیامبر راجع به سعادت سؤال شد، فرمود: «عمر طولانی در بندگی خداست» (۶۰) لذا پیامبران و اولیای خدا مرگ را دوست نداشتند چرا که دنیا کشتزار آخرت است. هرچه با طول عمر عبادتها بیشتر شود ثواب هم بیشتر، نفس پاکتر و اخلاق (نیک) نیرومندتر و راسخ‌تر می‌شود. تنها هدف از عبادات این است که در قلب اثر بگذارد و در صورتی که بسیار بر عبادات مواظبت کند، آثار آنها بیشتر می‌شود. هدف این اخلاق آن است که دوستی دنیا از نفس ریشه کن شود و محبت خدای متعال در آن رسوخ کند، و هیچ چیز در نزد او محبوبتر از خدای سبحان و لقای او نباشد. پس بنده

مال خود را به کار نمی‌گیرد مگر در راهی که او را به خدای سبحان برساند، و آن در صورتی میسر خواهد

«57» نسایی و ابوداود از حدیث انس روایت کرده اند و پیش از این گذشت و در کافی، ج ۵، ص ۳۲۱ آمده است.

«58» بقره / ۴۵: و این کار (نماز) جز برای خاشعان گران است.

«59» طبرانی روایت کرده چنان که در ((المغنی)) است.

«60» قصاعی در مسند ((الشهاب)) و ابومنصور دیلمی در ((مسند الفردوس)) از حدیث ابن عمر به اسنادی ضعیف روایت کرده است

چنان که در ((المغنی)) آمده است.

---

## 148

شد که از قانون عقل و شرع پیروی کند و از آن شادمان باشد و لذت ببرد، و سزاوار نیست که نور چشم شدن نماز و لذیذ شدن عبادات را دور بشمارد، زیرا عادت در نفس شگفتیهایی بالاتر از اینها ایجاد می‌کند. از این رو شاهان و افراد مرقّه را همواره غرق در غمها می‌بینی و قمار باز بی‌پول را می‌بینی که گاه از قمار بازی و نتایج آن لذت می‌برد و شادمان می‌شود و شادمان شدن دیگر مردم را به غیر قمار زشت می‌شمارد با این که قمار بازی گاه مالش را از دستش بیرون و خانه‌اش را ویران می‌سازد و مفلس رهاش می‌کند، با این حال قمار بازی را دوست دارد و از آن لذت می‌برد و دلیلش این است که مدتی طولانی با آن الفت و خو گرفته است. همچنین کبوتر باز گاه در برابر گرمای خورشید سراسر روز را روی پاهایش می‌ایستد و احساس درد نمی‌کند، چون از پرندگان و حرکت و پرواز و دور زدن آنها در آسمان و برگشتن آنها شادمان می‌شود، حتی شخص گنهکار و عیّار را می‌بینی که از کتک خوردن و بریده شدن اعضایش و تحمل تازیانه‌ها و کشانده شدن به طرف دار افتخار می‌کند و با این حال به خودش و توانش در صبر بر این امور مباهات می‌کند، تا آنجا که یکی از اعضایش را قطعه قطعه می‌کنند تا کاری را که خود او یا دیگری انجام داده بگوید ولی او در انکار پافشاری می‌کند و به کیفرها اهمیّت نمی‌دهد چون شادمان است به آنچه که آن را کمال و شجاعت و مردانگی می‌داند، و احوال او با تمام کیفرهایش چشم روشنی و موجب افتخار او می‌شود. اما هیچ حالتی پست‌تر و زشت‌تر از حال شخص مخنّث نیست که خود را شبیه به زنان می‌سازد و موی صورت را بند می‌اندازد و آن را خال کوبی می‌کند و با زنان می‌آمیزد و شخص مخنّث می‌بینی که به مخنّث

بودن خود می‌بالد و آن را برای خود کمال می‌داند و به دیگر مخنثها افتخار می‌کند حتی افتخار و مباحثات در میان خون‌گیرها و نظافتچی‌ها همانند شاهان و دانشمندان رایج است. تمام این موارد نتیجه عادت و مواظبت بر یک روش بطور دائم در مدتی طولانی است، و همین شادمانی در میان تمام آشنایان و همنشینان مشاهده می‌شود. پس هرگاه نفس به سبب عادت

---

### 149

از کار باطل لذت می‌برد و به آن مایل می‌شود، چگونه از حق لذت نمی‌برد اگر مدتی به آن عادت و بر آن مواظبت کند؟ حتی تمایل نفس به این کارهای زشت خارج از طبیعت انسان و شبیه تمایل به خوردن گل است که گاه با عادت بر بعضی از مردم غالب می‌شود. اما تمایل انسان به حکمت و دوستی و شناخت و پرستش خدای متعال مانند تمایل به غذا و نوشیدنی است و خواسته طبیعت قلب است، چون دل موجودی الهی است، و تمایل آن به آنچه مورد درخواست شهوتهاست دور از ذات او و عارض بر طبیعت اوست. غذای قلب حکمت و معرفت و محبت به خدای متعال است ولی بر حسب مقتضای طبیعتش بر اثر مرضی که به او رسیده از آن روی گردانده است چنان که با رسیدن بیماری به معده انسان میل به غذا و نوشیدنی از بین می‌رود در حالی که هر دو عامل زنده ماندن انسان است. پس هر دلی که به غیر دوستی خدا متمایل شود به اندازه تمایلش به غیر خدا بیمار دل است، مگر از آن نظر غیر خدا را دوست داشته باشد که به محبت خدا و دین او کمک می‌کند. در این صورت

بر بیماری او دلالت نمی‌کند. پس با این توضیحات یقیناً دانستید که به دست آوردن این اخلاق زیبا با تمرین ممکن است و تمرین به این صورت است که در آغاز کار خود را با زحمت به انجام آنها وادار کند تا سرانجام طبیعت او شود، و این نشان علاقه عجیبی است که میان قلب و اعضا یعنی نفس و بدن وجود دارد. هر صفتی که در دل آشکار می‌شود اثر آن به اعضا می‌رسد تا آن جا که بناچار مطابق آن به حرکت درمی‌آید و هر کاری که از اعضا سر می‌زند اثرش به قلب می‌رسد و این نوعی تسلسل است که با یک مثال روشن می‌شود:

اگر کسی بخواهد مهارت در خوش نویسی برایش یک صفت نفسانی شود و به صورت یک امر طبیعی در آید راهی ندارد جز این که همانند یک خطاط ماهر دستش را به کار بیندازد و مدتی طولانی بر این کار مواظبت کند و از روی خط استاد بنویسد و تمرین کند، زیرا کار خوش‌نویس،

نوشتن خط زیباست و او با تمرین و زحمت شبیه به کاتب ماهری می‌شود، سپس همواره بر آن مواظبت

---

### 150

می‌کند تا در نفس او به صورت یک صفت ریشه‌دار در آید و سرانجام بطور طبیعی خط زیبا بنویسد به رغم آن که در آغاز به زحمت خط زیبا می‌نوشت.

بنابراین پشتکار در خوشنویسی است که خط او را زیبا کرده است ولی در اول کار با زحمت بوده و بعد اثری از آن به نفس رسیده، سپس از نفس اثری به عضو رسیده است، و حالتی در او پدید آمده که بطور طبیعی خط خوب می‌نویسد. همچنین کسی که می‌خواهد فقیه شود راهی ندارد جز این که همان کار فقها را که ممارست بر فقه است انجام دهد تا صفت فقاہت به دل او برسد و فقیه شود. همچنین هر که بخواهد بخشنده، با عفت، بردبار و فروتن شود بر او لازم است که با زحمت کار دارندگان این صفات را انجام دهد تا از طریق عادت برایش طبیعی شود و تنها راه چاره همین است، و چنان که طالب فقه از رسیدن به این درجه با یک شب تعطیل کردن کار نومید نمی‌شود و با ممارست و مطالعه یک شبه نیز به آن نمی‌رسد، شخصی هم که خواهان تزکیه و تکمیل نفس و آراستن آن به اخلاق نیکوست با عبادت کردن یک روز به آن نمی‌رسد و با معصیت یک روز از آن محروم نمی‌شود. همین است معنای گفتار ما که یک گناه کبیره موجب شقاوت همیشگی نمی‌شود، ولی تعطیل کردن یک روز انسان را به تعطیل کردن روز دیگر فرا می‌خواند، آنگاه اندک اندک او را به تعطیلی دائم فرا می‌خواند تا دل به کسالت انس می‌گیرد و تحصیل را بکلی ترک می‌کند در نتیجه فضیلت فقه را از دست می‌دهد. گناهان صغیره نیز چنین است، انجام بعضی از آنها موجب انجام گناهان صغیره دیگر می‌شود تا اصل سعادت سرانجام با نابودی ایمان از بین می‌رود، و چنان که ممارست و مطالعه یک شب تأثیرش در فقیه شدن احساس نمی‌شود، بلکه فقیه شدن مانند رشد بدن و بلند شدن قد بتدریج و اندک اندک ظاهر می‌شود اثر یک عبادت نیز در تزکیه و تطهیر نفس فوراً احساس نمی‌شود. لیکن سزاوار نیست که عبادت اندک را سبک شمرد، زیرا عبادت بسیار مؤثر است و آن از اجتماع تک تک عبادتها حاصل می‌شود. پس هر عبادتی تأثیر دارد و اگر چه تأثیرش آشکار نیست، بناچار

پاداشی دارد و پاداش در مقابل اثر آن است. همچنین است معصیت چه بسیار فقیهانی که تعطیل کردن فقه در یک شبانه روز را کوچک می‌شمارند و همچنان روز بروز خود را به پرداختن به فقه وعده می‌دهد تا سرانجام طبیعت آنها از ممارست بر فقه سر، باز می‌زند همین‌طور است کسی که گناهان صغیره را کوچک می‌شمارد و خود را پیایی به توبه وعده می‌دهد تا ناگهان مرگ او را می‌رباید یا تاریکی گناهان بر روی قلبش متراکم و توبه بر او دشوار می‌شود، زیرا گناه کم آدمی را به گناه بسیار فرا می‌خواند در نتیجه دل به زنجیرهای شهوت گرفتار می‌شود و نمی‌تواند از چنگالهایش رهایی یابد. معنای بسته شدن در توبه همین است و مقصود فرموده خدای متعال: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا «۶۱» تا آخر آیه نیز همین است. از این رو علی (ع) فرمود: «ایمان در دل به صورت نقطه سفیدی ظاهر می‌شود و هر اندازه بر ایمان افزوده شود، آن سفیدی زیاد می‌شود و هرگاه ایمان بنده کامل شود تمام دل سفید می‌گردد، و نفاق نقطه‌ای سیاه در دل به وجود می‌آورد و هر اندازه بر نفاق افزوده شود آن سیاهی زیاد می‌شود و چون نفاق کامل گردد تمام دل سیاه می‌شود.» «۶۲»

در این صورت دانستید که اخلاق نیکو گاه فطری است و گاه با عادت کردن به کارهای زیبا و گاه با دیدن و مصاحبت نیکوکاران و برادران درستکار حاصل می‌شود، زیرا طبیعت و سرشت آدمی خوبی و بدی را از طبیعت دیگران می‌رباید. پس کسی که در وجود او هر سه مورد (یاد شده) جمع شود، یعنی بر حسب سرشت و عادت و آموختن دارای فضیلت (اخلاقی) شود به آخرین درجه فضیلت رسیده است، و کسی که بر حسب سرشت پست باشد و با همنشینان بد بنشیند و از آنها بدی بیاموزد و اسباب بدی برایش فراهم آید تا به آنها عادت کند از خدای متعال بسیار دور می‌شود. در میان این دو درجه کسانی

«61» یس / ۹: و در پیش روی آنها سدی قرار دادیم و در پشت سرشان سدی»

«62» شریف رضی (ره) اول حدیث را در (( نهج البلاغه )) باب مختار سخنان غریب علی علیه السلام به شماره ۵، ذکر کرده است»

## 152

هستند که در این جهات مختلفند و برای هریک بر حسب آنچه صفت و حالتش اقتضا می‌کند درجه‌ای است در دوری و نزدیکی به خدا: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. «۶۳» وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. «۶۴»

## شرح تفصیلی راه تہذیب اخلاق

پیش از این دانستید کہ معتدل بودن اخلاق همان سلامتی نفس است، و انحراف از حالت اعتدال بیماری نفس، چنان کہ معتدل بودن مزاج همان سلامتی بدن است و انحراف از حالت اعتدال بیماری بدن. بنابراین بدن را بہ عنوان مثال می‌آوریم و می‌گوییم: مثل نفس در درمان آن از طریق ترک اخلاق پست و کسب فضیلتها و اخلاق زیبا همانند درمان بدن از طریق از بین بردن بیماریهای آن و بہ دست آوردن سلامتی است و چنان کہ بر اصل مزاج اعتدال غالب است و بہ وسیلہ عوارض غذا و هوا و حالات، بیماری بر آن عارض می‌شود، ہر نوزادی نیز سالم و معتدل و بہ فطرت توحید متولد می‌شود و پدر و مادرش ہستند کہ او را یہودی، نصرانی و مجوسی بار می‌آورند بہ این معنی کہ از طریق عادت و آموختن، صفات پست را کسب می‌کند و چنان کہ بدن در آغاز کامل آفریدہ نشدہ است و با غذا رشد و تربیت می‌یابد نفس نیز ناقص خلق شدہ اما قابل رسیدن بہ کمال است و تنها با تزکیہ و تہذیب اخلاق و با غذایی دانش کامل می‌شود. اگر بدن سالم باشد کار پزشک آمادہ‌سازی قانون بہداشت است، و اگر بدن بیمار باشد کارش برگرداندن سلامتی بہ بدن است. پس نفس تو اگر از نظر اخلاقی پاک و مہذب است سزاوار است کہ در حفظ آن و حفظ سلامتی‌اش و تقویت و افزودن بر صفای آن بکوشی و اگر از کمال و صفا خالی است شایستہ

«63» زلزال / ۷-۸: پس ہر کس بہ اندازہ سنگینی ذرہ ای کار خیر انجام دادہ آن را می‌بیند. و ہر کس بہ اندازہ ذرہ ای کار بد کردہ آن

را می‌بیند.

«64» نحل / ۳۳: خداوند بہ آنها ستم نکرده ولی آنان بہ خویشتن ستم کردند.

---

### 153

است سعی کنی تا کمال و صفا در آن ایجاد کنی. همان طور کہ عامل دگرگون کننده اعتدال بدن کہ موجب بیماری است جز بہ ضد خود قابل درمان نیست، مثلاً اگر بیماری از حرارت است باید با برودت آن را درمان کرد و بالعکس، درمان صفت پستی کہ بیماری قلب است نیز تنها بہ ضد آن میسر است.

بنابراین بیماری نادانی بہ آموختن دانش، بیماری بخل بہ بخشندگی و داشتن نفس، بیماری تکبر بہ تواضع و بیماری حرص بہ خودداری از تکلف در کسب مال و ثروت درمان می‌شود، و همان طور کہ برای درمان بدن مریض باید تلخی دارو و سختی صبر در برابر خواستہ‌ها را تحمل کند، باید برای

درمان قلب نیز تلخي جهاد و صبر را تحمل کند، حتّي بیماری قلب مهمتر از بیماری بدن است زیرا بیماری بدن نتیجه‌اش مردن است و بیماری دل پناه بر خدا نتیجه‌اش کیفر دائمی پس از مردن است و همان طور که هر داروي خنک کننده‌اي براي مرضي که عاملش گرمي است مناسب نیست، مگر این که به اندازه معیّنی باشد و با شدّت و ضعف و دوام و عدم آن و زيادي و کمی سردی فرق می‌کند و باید معیاری داشته باشد که با آن مقدار سردی سودمند و زیانبخش آن شناخته شود و اگر آن معیار رعایت نشود مفسده‌اش بیشتر است، به همین طریق صفت ضدّي که با آن اخلاق معالجه می‌شود باید معیاری داشته باشد همانطور که میزان دوا، از معیار علّت بیماری گرفته می‌شود تا آن جا که پزشک تا نداند بیماری از گرمی پدید آمده یا سردی به درمان نمی‌پردازد و اگر از گرمی باشد باید درجه‌اش را بداند که درجه ضعیف گرمی است یا قوی و پس از شناخت به احوال بدن و شرایط زمان و شغل بیمار و سنّ و دیگر حالات او توجه می‌کند.

آنگاه بر حسب آن شرایط درمان می‌کند، به همین طریق، شیخی که دیگران از او پیروی می‌کنند و به طبابت نفوس مریدها می‌پردازد و دلهاي طالبان هدایت را درمان می‌کند، لازم است تا زمانی که اخلاق و بیماریهایشان را نشناخته آنها را به تمرین و تکلیف در فنی مخصوص و راهی مخصوص وادار نکند و چنان که پزشک اگر تمام بیماران را یک‌نواخت درمان کند بیشترشان را خواهد کشت،

---

#### 154

شیخ نیز اگر به همه مریدها دستور یک نوع ریاضت بدهد نابودشان می‌کند و دل‌هایشان را می‌میراند بلکه سزاوار است به نوع بیماری مرید و سنّ و حال و مزاج او بنگرد که بنیه‌اش تحمل چه ریاضت و تمرینی را دارد و تمرین خود را بر آن اساس شروع کند.

می‌گوییم: آنگاه ابو حامد به ذکر جزئیات راه آموزش شیخ به مرید پرداخته و چون اساس بیشتر آنها بر لزوم پیروی از کسانی است که جایز الخطا هستند و بدعت‌هایی می‌کنند که با راه اهل بیت (ع) مخالف است چنان که شرحش خواهد آمد، ما بحث آن را درهم پیچیدیم و علاوه بر این که مطلب با اهمیّتی نیست از مطالبی است که پیش از این و بعد از این مکرّر ذکر شده و خواهد شد.

نشانه‌های بیماری دل و نشانه‌های بازگشت آن به صحّت

باید دانست هریک از اعضاي بدن براي کار ویژه‌اي آفریده شده و بیماری آن عضو آن است که نتواند آن کار مخصوص را انجام دهد یا کار را ناقص انجام دهد چنان‌که بیماری دست آن است که گرفتن چیزی برایش غیر ممکن باشد و بیماری چشم آن است که نتواند ببیند به همین طریق بیماری دل آن است که نتواند کار مخصوصی را که برای آن آفریده شده است انجام دهد و آن، دانش، حکمت، شناخت و دوستی خدای متعال و پرستش اوست، و نیز لذت بردن از یاد او و برگزیدن آن بر هر میلی که سواي آن است، و این که تمام اعضا و خواسته‌ها به این امر کمک کنند خدای متعال فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۶۵) پس در هر عضوی فایده‌اي است و فایده قلب حکمت و معرفت و ویژگی نفس آدمی است که با آن از حیوانات جدا می‌شود، زیرا انسان با نیروی خوردن و دیدن و آمیزش با زنان و دیگر امور از حیوان جدا نمی‌شود، بلکه با شناخت اشیا چنان‌که هستند و شناخت اصل اشیا و آفریننده آنها که خدای متعال

«65» ذاریات / ۵۶: من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند (و از این راه تکامل یافته به من نزدیک شوند)

---

### 155

است از حیوانات جدا می‌شود. پس اگر هر چیزی را بشناسد و خدا را شناسد گویی چیزی را نشناخته است و نشان شناخت دوست داشتن است. پس هر کس خدا را شناخت او را دوست دارد و نشان دوستی (خدا) این است که دنیا و دیگر دوست داشتنیها را بر دوستی خدا ترجیح ندهد، چنان‌که خدای متعال فرمود: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ - تا گفته خداوند - أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ تَأْخِرَ آيَةً» (۶۶) پس کسی که چیزی در نزد او محبوبتر از خداست قلبش بیمار است، چنان‌که هر معده‌اي که گل را از نان و آب بیشتر دوست بدارد یا میل به آب و نان نداشته باشد بیمار است. پس این نشانه‌های بیماری است و با آن روشن می‌شود که تمام دلها بیمار است، مگر آنچه خدا بخواهد جز این که بعضی از بیماریها را خود شخص نمی‌داند، و بیماری دل از بیماریهایی است که خود مریض از آن آگاه نیست. از این رو از آن غافل است و اگر هم آگاه باشد صبر بر تلخی دواي آن بر او مشکل است زیرا دواي آن مخالفت کردن با شهوتهاست و آن کنده شدن روح از بدن است، و اگر شخص بیمار دل توان صبر بر معالجه داشته باشد پزشک ماهری نمی‌یابد که او را درمان کند، زیرا پزشکان همان دانشمنداند که بیماری بر خود آنان مسلط شده است و پزشک بیمار کمتر به درمان مریض توجه می‌کند، لذا بیماری مشکل و به صورت مزمن در آمده است و علم (درمان دل) مندرس شده، و درمان



دلها و درمان امراض آن بکلی مجهول مانده و مردم به دوستی دنیا و به عباداتی روی آورده‌اند که به ظاهر عبادت و در باطن عادت و ریاکاری است و این است ریشه بیماری.

اما نشانه بازگشت دل به صحت پس از درمان آن است که در مورد مرضی که قصد درمانش را دارد ببیندیشد. بنابراین اگر هدفش درمان بخل است که هلاک کننده است و آدمی را از خدا دور می‌سازد درمانش بخشیدن مال است. لیکن گاه انسان به اندازه‌ای مال می‌بخشد که دچار اسراف می‌شود و آن

«66» توبه / ۲۴: بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و... در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب تر است...»

### 156

خود یک بیماری است. چنین شخصی مانند کسی است که سردی را با گرمی درمان می‌کند تا گرمی بر بدن غالب آید که آن نیز بیماری است، بلکه هدف برقراری اعتدال میان گرمی و سردی است. همچنین مقصود از اعتدال حدّ متوسطّ میان اسرافکاری و سخت‌گیری بر عائله است و دوری از هر دو طرف افراط و تفریط و اگر بخواهی حدّ وسط را بشناسی به کاری که اخلاق پست موجب می‌شود بنگر، پس اگر بر تو آسان تر و گوارتر از ضدّ آن بود، آن خلقی که موجب آن شده بر تو غالب است. مثلا اگر نگهداری و جمع کردن مال آسان تر و گوارتر از بخشیدن بر غیر مستحقّ باشد بدان که بخل بر تو غالب است. پس بیشتر بخشش کن و اگر بخشیدن بر غیر مستحقّ بر تو گوارتر و آسان تر است در نگهداری به حقّ اسرافکاری بر تو غالب شده است، پس مال و ثروت خود را حفظ کن، و همواره مراقب خودت باش و بر خلق خود به آسانی و سختی کارها استدلال کن تا دل‌بستگی قلبی‌ات به مال قطع شود و تمایل به بخشش و نگهداری مال نداشته باشی بلکه مال در نزد تو مانند آب باشد و از آن فقط برای رفع نیازمندان یا بخشیدن آن به نیازمندان استفاده کنی و در نزد تو بخشیدن بر نگهداری مال ترجیح نداشته باشد و بالعکس. پس هر دلی که چنان شود فقط از همین مقام با قلب سالم به پیشگاه خدا برسد و واجب است که از اخلاق ناشایسته بر کنار بماند تا به دنیا و وابستگی‌های آن دل نبندد و نفس از دنیا کوچ کند در حالی که از دنیا قطع دل‌بستگی کرده باشد و به آن توجهی نکند و به اسباب و عوامل دنیوی تشویق نشود. در این هنگام همانند نفسی که آرامش یافته به پیشگاه پروردگارش باز گردد در حالی که از خدا خشنود و خدا نیز از او خشنود است و در زمره بندگان خدا یعنی پیامبران، صدیقان، شهیدان، صالحان، داخل شود و اینان نیکو یارانی هستند و چون (انتخاب) حدّ وسط حقیقی میان دو طرف افراط و تفریط در نهایت کار دشواری است، بلکه

باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر است، بناچار هرکس در دنیا در این راه مستقیم حرکت کند در آخرت نیز از صراط (پل) که نظیر همین صراط دنیاست عبور کند. کمتر بنده‌ای از

## 157

منحرف شدن از صراط مستقیم که همان حدّ وسط است در امان است. پس قلبش وابسته به همان طرفی است که بدان مایل شده است. از این رو نوعی عذاب و عبور از آتش برای همه وجود دارد، اگر چه (عبورش) همانند برق باشد. خدای متعال فرمود: **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا.** «۶۷» منظور کسانی است که نزدیکی آنها به صراط مستقیم بیش از دوری آنها از صراط است و به سبب دشواری پایدار ماندن است که بر هر بنده‌ای واجب است در هر روز ۱۷ بار خدا را بخواند و بگوید: **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**، زیرا خواندن سوره حمد در هر رکعت (نماز) واجب است. یکی از صحابه رسول خدا (ص) را در خواب دید «۶۸» و عرض کرد: فرموده بودی: «سوره هود مرا پیر کرد» چرا این سخن را فرمودی؟ آن حضرت فرمود: به خاطر این سخن حقّ متعال: **فَاسْتَقِيمْ كَمَا أُمِرْتَ.** «۶۹» بنابراین پایداری بر صراط مستقیم سخت دشوار است. ولی سزاوار است که انسان اگر نمی‌تواند به استقامت حقیقی برسد در نزدیک شدن به پایداری و راستی بکوشد. پس هرکس می‌خواهد نجات یابد برایش جز با عمل صالح راه نجاتی نیست. و اعمال صالح نشأت نمی‌گیرد جز از اخلاق نیکو. پس لازم است هر بنده‌ای صفات و اخلاق خود را بررسی کند و بر شمارد و بترتیب به درمان تک تک آنها پردازد.

راهی که به وسیله آن آدمی عیبهای نفس خود را می‌شناسد.

باید دانست که هرگاه خداوند سعادت بنده‌ای را بخواهد او را به عیبهای نفسش بینا می‌سازد. پس انسانی که بینش او کامل شود عیبهایش بر او پنهان نمی‌ماند و چون عیبها را شناخت می‌تواند درمان کند. ولی بیشتر مردم از عیبهای

«67» مریم / ۷۱-۷۲: و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می‌شوید، این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان!

«68» به تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۲۳۷ ذیل آیه رجوع کنید.

«69» هود / ۱۱۳: بنابراین همان گونه که فرمان یافته‌ای استقامت کن.

نفس خود بی خبرند. خاشاک را در چشم برادرش می بیند، ولی شاخه را در چشم خودش نمی بیند، از این رو برای کسی که بخواهد از عیب نفس خود آگاه شود چهار راه وجود دارد:

1- در محضر شخصی که به عیبهای نفس بیناست و از بلاهای پنهانی (نفس) آگاه است بنشیند و او را بر نفس خود حاکم قرار دهد و از دستوری که برای مجاهده با نفس می دهد پیروی کند، ولی در زمان ما چنین شخصی کمیاب است.

2- دوستی راستگو، بینا و دیندار بجوید و او را بر نفس خود مراقب قرار دهد تا به احوال و افعال او توجه کند، و او را از کارها و اخلاق و عیبهای ظاهری و باطنی اش که نمی پسندد آگاه سازد، پیشوایان بزرگ دین چنین می کردند و یکی از آنان می گفت: «خدا رحمت کند کسی را که عیبهای مرا به من هدیه کند.» «۷۰» هر کس که عقلش بیشتر و مقامش برتر باشد کمتر خودپسند می شود و خود را بیشتر (به عیبها) متهم می سازد، جز این که این مورد هم تعداد افراد اندک است. بنابراین کم هستند دوستانی که گفتار خلاف حقیقت را ترک کنند و عیب را بگویند یا ترک حسد کنند و بیش از اندازه لازم نگویند.

بنابراین در میان دوستان شخص حسود یا رفیق مغرضی هست که آنچه عیب نیست عیب می بیند، یا خلاف گویی است که بعضی عیبهای را از تو پنهان می دارد. به همین سبب داود طایبی از مردم کناره گیری کرد. به او گفته شد: چرا با مردم آمیزش نمی کنی؟ گفت: مرا چه کار است با مردمی که عیبهایم را از من پنهان می کنند.

دینداران سخت مایل بودند که با خیرخواهی دیگران از عیبهایشان آگاه شوند. اما حال که کار به ماها رسیده هر که خیرخواه ما شود و عیبهای ما را به ما گوشزد کند در نظر ما از همه مبعوض تر است و این کار تا حدی پرده از ضعف ایمان ما بر می دارد، زیرا اخلاق بد ماها و کژدمهای بسیار گزنده اند و اگر

هشدار دهنده‌ای به ما هشدار دهد که زیر لباسمان کژدمی است منت او را می‌پذیریم و از این هشدار شاد می‌شویم و کژدم را از خودمان دور کرده و می‌کشیم، در حالی که نیش او بر بدن است و درد آن یک روز یا کمتر دوام می‌یابد، و درد اخلاق پست بر اصل قلب است، و ممکن است همیشه پس از مرگ یا هزاران سال باقی بماند، اما از کسی که ما را از وجود این کژدم (اخلاق) آگاه می‌سازد شاد نمی‌شویم و به نابود کردن آن کژدم اخلاقی همت نمی‌گذاریم بلکه سرگرم مقابله با شخص خیرخواه می‌شویم و می‌گوییم تو نیز چنین و چنانی و دشمنی با او ما را از بهره‌مند شدن از نصیحت او باز می‌دارد.

ممکن است این حالت از قساوت قلب پدید آمده باشد که از بسیاری گناه نشأت گرفته است و ریشه تمامی این حالات از ضعف ایمان است. پس از خدا می‌خواهیم که راه هدایت را به ما نشان دهد و ما را به عیبهای نفوسمان بینا سازد و به درمان آن سرگرم کند و به لطف و کرمش ما را موفق بدارد تا از کسانی که ما را از بدیهایمان آگاه می‌سازند سپاسگزار باشیم.

3- عیبهای نفس خود را از زبان دشمنانش بفهمد، زیرا چشمی که با نارضایتی و خشم می‌نگرد بدیهه را آشکار می‌کند. شاید انسان از دشمن کینه‌توزی که عیبهایش را بازگو می‌کند بیشتر سود ببرد تا دوستی که حقیقت را نمی‌گوید و او را می‌ستاید و عیبهایش را از او پنهان می‌دارد. اما طبیعت آدمی بر حسب فطرت دشمن را تکذیب می‌کند و گفتارش را بر حسد حمل می‌نماید ولی انسان بینا از گفته دشمنانش بی‌بهره نمی‌ماند زیرا بدیهه‌های او بناچار توسط دشمنانش منتشر می‌شود.

4- با مردم آمیزش کند و هرچه را در میان مردم نکوهیده یافت نفس خود را به ترک آن وادارد و هرچه را ستوده یافت نفس را به جستجوی آن فرا بخواند و نفس خود را به آن نسبت دهد، زیرا مؤمن آینه مؤمن است. پس در عیبهای دیگری عیبهای خود را می‌بیند، و باید بداند که طبایع در پیروی هوای نفسانی به هم نزدیکند. پس آنچه یکی از همگنان بدان متصف است همگن دیگر از

اصل یا بیشتر آن یا قسمتی از آن جدا نیست. پس در نفس خود به جستجو برآید و آن را از عیبهایی که دیگران نکوهش می‌کنند پاک سازد و در ادب کردن انسان همین بس است زیرا اگر تمام مردم ترک کنند تمام آنچه را از دیگران نمی‌پسندند، از مرتبی بی‌نیاز می‌شوند. به عیسی (ع) گفته شد: تو را که تربیت کرد؟ فرمود: «هیچ کس مرا تربیت نکرد، نادانی نادان را دیدم پس از آن پرهیز

کردم» تمام این موارد حالت کسی است که استادی ندارد که پاک و عارف و بینا به عیبهای نفس و مهربان باشد و در دین خیرخواهی کند، و نیز از تهذیب نفس خود فارغ شده و مشغول به تهذیب بندگان خدا و خیرخواهی آنان باشد، پس کسی که چنین فردی را بیابد به طبیب دست یافته و باید از او جدا نشود، زیرا اوست که وی را از بیماری رها می‌سازد و از هلاکت حتمی نجات می‌دهد.

### بیان دلایل نقلی از صاحبان بصیرت

و دلایل شرع بر این که راه درمان بیماریهای دل ترک شهوت است و این که ریشه بیماریهای دل پیروی از شهوت است.

بدان که اگر با تعمق به گفته‌های ما بیندیشی، چشم بصیرت گشوده و بیماریهای دل و داروهای آن به نور علم و یقین آشکار می‌شود. پس اگر از این کار ناتوان شدی نباید تصدیق و ایمان تقلیدی را از کسی که شایسته تقلید است از دست بدهی، زیرا ایمان درجاتی دارد چنان که علم را درجاتی است و علم پس از ایمان به دست می‌آید و در درجه بعد از آن است، خدای متعال فرموده: **يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ**، «۷۱» از این رو کسی که تصدیق کند راه رسیدن به خدای متعال مخالفت کردن با شهوتهاست اما بر عامل و سرّ این راه آگاه نشود از مؤمنان است، و هرگاه بر گفته‌های ما درباره شهوات و تعمق در اسرار آنها آگاه شود از کسانی است که علم به او داده

«71» مجادله / ۱۱: خداوند آنها را که ایمان آورده اند و کسانی را که از علم بهره دارند درجات عظیمی می‌بخشد.

---

### 161

شده است و خدا به همه وعده نیکو داده است، و آنچه موجب ایمان به این امر است در قرآن و سنت و گفتار علما بیشتر از آن است که به شماره درآید.

خدای متعال فرمود: **وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ** «۷۲» و نیز فرمود: **أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَتَّقُوا**. «۷۳» گفته شده منظور این است که دوستی شهوتها از آن دلها کنده شده است.

پیامبر خدا (ص) فرمود: «مؤمن در میان پنج سختی گرفتار است: مؤمنی که به او حسد می‌ورزد، و منافقی که او را دشمن می‌دارد، و کافری که با او می‌ستیزد، و شیطانی که گمراهش می‌کند، و نفسی

که با او در نزاع است» «۷۴» بنابراین پیامبر روشن ساخت که نفس، دشمنی است که با مؤمن در نزاع است و واجب است با او جهاد کند.

روایت شده که خدای سبحان به داوود (ع) وحی کرد: «ای داود یاران خود را از پیروی شهوتها بترسان، زیرا عقول دل‌هایی که به شهوتهای دنیا وابسته است از من پوشیده و در حجاب است.» «۷۵»  
عیسی (ع) فرمود: «خوشا به حال کسی که شهوت حاضر را برای نعمت موعودی که غایب است و ندیده ترک کند.» «۷۶»

پیامبر ما (ص) به گروهی که از جهاد برگشته بودند فرمود: «آفرین بر شما از جهاد اصغر برگشتید و به جهاد اکبر می‌روید، عرض کردند: ای رسول خدا جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس.» «۷۷»

و نیز فرمود: «جهادگر کسی است که با نفس خود در بندگی خدا

» «72» نازعات / ۴۱ ۴۰: و نفس را از هوی بازداشته ، بهشت جایگاه او نیست .

» «73» حجرات / ۳: آنها کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوا خالص نموده است .

» «74» ابوبکر بن لال در (( مکارم الاخلاق )) از حدیث انس به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( المغنی )) است .

» «75» مفید (ره) در (( الاختصاص ، )) ص ۳۳۵ روایت کرده است .

(( «76» تنبیه الخواطر، )) ج ۱، ص ۹۶ ...

» «77» پیش از این در (( شرح عجایب القلب )) گذشت .

و نیز پیامبر (ص) فرمود: «خود را از آزار نفست باز دار و از هوای نفسانی در معصیت خدا پیروی نکن در غیر این صورت نفس در روز قیامت با تو دشمنی ورزد و بعضی از اعضای بدنت بعضی دیگر را نفرین کنند مگر این که خدای متعال بیامرزد و به رحمتش بیوشاند.» «۷۹»

یحیی بن معاذ گفت: با شمشیرهای ریاضت با نفس جهاد کن و ریاضت چهار صورت دارد:

استفاده از غذا به مقدار قوت چشم پوشی از خواب سخن گفتن به اندازه نیاز رفع آزار از تمام مردم از کم خوردن غذا شهوتها زایل می‌شوند از کم خوابی خلوص اراده‌ها نشأت می‌گیرد از کم حرفی ایمنی از بلاها و از رفع آزار از مردم رسیدن به هدفها حاصل می‌شود. و بر بنده چیزی دشوارتر از بردباری در برابر ستم و شکیب بر آزار نیست. پس هرگاه نفس به جنبش آمد و قصد شهوت و گناه کرد و سخنان بیهوده به نظر شیرین آمد، شمشیر کم غذایی را از غلاف کم خوابی و شب زنده‌داری (به عبادت) بیرون بیاور و با دستهای سستی و کم حرفی فرود آور، تا از ستم و کیفر گرفتن منصرف شود و در دیگر زمانها از ستم آن در امان بمانی و نفس را از تاریکی شهوات منور کن تا از گرفتاری بلاهایش رها شوی. نفس در این حال روحانی و لطیف و نورانی و سبک شود و در میدان کارهای خیر به حرکت درآید و در راههای بندگی همانند اسب سرمست در میدان راه برود و مانند سلطانی باشد که در باغ تفریح می‌کند.

و نیز گفته است: آدمی سه دشمن دارد: دنیا، شیطان و نفسش. پس با زهدورزی در دنیا، خود را از دنیا محفوظ بدارد، و با مخالفت کردن با شیطان و ترک شهوتها خود را از شیطان و نفس نگاه دارد.

«78» ترمذی و ابن حبان در صحیح خود از فضال بن عبید به سندی صحیح روایت کرده چنان که در ((المغنی)) است.

«79» عراقی گوید: ماءخذي برای این حدیث نیافتم.

---

### 163

یکی از حکیمان گفته است: نفس بر هرکس مسلط شود اسیر شهوت دوستی آن گردد، و به زندان خواهشهای نفس گرفتار آید و قلبش از نعمتها محروم شود.

جعفر بن حمید گفته است: علما و حکما اتفاق نظر دارند که نعمتها به دست نیاید جز با ترک نعمتها.

ابو یحیی وراق گفته است: هرکس به وسیله شهوتها اعضای بدن را خشنود سازد، در قلب خود درخت پشیمانی بکارد.

وهیب بن ورد گفته است: هر کس شیفته دنیا شود باید آماده خواری شود.

روایت شده که زن عزیز (مصر) به یوسف پس از آن که آن حضرت صاحب گنجهای زمین شد، گفت: ای یوسف حرص و شهوت شاهان را به بردگی می‌کشاند و صبر و تقوا بردگان را به شاهی می‌رساند، یوسف (ع) گفت: خدای متعال می‌فرماید: إِنَّهُ مِنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. «۸۰»

علی (ع) فرمود: «آن که مشتاق بهشت است در دنیا ترک شهوتها کند.» «۸۱»

بنابراین علما و حکما متفقند که راه رسیدن به سعادت آخرت تنها با نهي کردن نفس از هوي و مخالفت با شهوتهاست. پس ایمان آوردن به این حقیقت لازم است.

از گفتار گذشته ما، شهوتهایی که باید ترک شوند و نیز شهوتهایی که نباید ترک شوند آشکار می‌شود و خلاصه تمرین و سرّ آن این است که نفس از نعمتهایی که در قبر همراهش نخواهد بود، فقط به اندازه لازم استفاده ببرد.

بنابراین در خوردن و زناشویی و پوشاک و مسکن و هرچه به آن احتیاج دارد به اندازه نیاز و ضرورت استفاده کند، زیرا اگر از آنها بیش از نیاز بهره ببرد به آن

«80» یوسف / ۹۰: هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید (سرانجام پیروز شود چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند) صدوق در امالی ، ص ۴، از طریق عامه از وهب بن منیه روایت کرده گوید: ((در بعضی از کتابهای خدای عزوجل یافتیم که یوسف با موبک خود بر زن عزیز مصر (زلیخا) گذشت در حالی که در مزبله ای نشسته بود، پس گفت: سپاس خدایی را که شاهان را بر اثر گناهشان برده قرار داده و بردگان را در برابر بندگی شان به سلطنت رسانده است. الخ.))

(( «81» نهج البلاغه )) باب حکم و مواعظ، شماره ۳۰.

خو بگیرد و مأنوس شود و چون بمیرد به خاطر آنها آرزوی برگشتن به دنیا کند و تنها کسی آرزوی بازگشت به دنیا می‌کند که به هیچ رو بهره‌ای از آخرت نداشته باشد، بنابراین از آرزو رهایی نیابد مگر این که در دنیا دل به شناخت خدای متعال و محبت او و تفکر در او مشغول دارد و از دنیا به اندازه‌ای



استفاده کند که مانع اندیشیدن و یاد خدا نشود و هر کس نمی‌تواند به این حقیقت برسد باید خود را به آن نزدیک کند. بنابراین مردم در این مورد چهار دسته‌اند: ۱- شخصی که یاد خدا سراسر قلبش را گرفته است و به دنیا جز به اندازه‌ای که برای زندگی ضروری است توجه نمی‌کند. این شخص جزء صدیقان است و کسی به این درجه نمی‌رسد، مگر آن که مدت‌ها تمرین کند و بر شهوتها صبور باشد. ۲- شخصی که دنیا سراسر قلبش را فرا گرفته است و برای خدا یادی در قلب او نمانده است، مگر از جهت حدیث نفس چون فقط خدا را به زبان می‌آورد، این شخص جزء هلاک شونده‌گان است. ۳- شخصی که به دین و دنیا مشغول است ولی دین بر قلبش غلبه دارد. این شخص ناچار وارد دوزخ می‌شود ولی زود از آتش رهایی می‌یابد البته به تناسب نیروی غلبه یاد خدا بر قلبش. ۴-

اما شخصی که به دنیا و آخرت سرگرم است ولی دنیا بر قلب او غالب است، مدتی طولانی در دوزخ خواهد بود ولی سرانجام از دوزخ بیرون می‌آید، زیرا یاد خدا در قلب او قوت دارد و در دلش جای گرفته است اگر چه زیاد دنیا بر قلب او غالب است.

چه بسا فردی بگوید: برخورداري از نعمتهای مباح، مباح است پس چگونه برخورداري از نعمت موجب دوری از خدای متعال می‌شود؟ سخن این فرد فرضی ضعیف است، بلکه دوستی دنیا منشأ تمام گناهان است. مباح اگر بیش از مقدار نیاز باشد نیز دوستی دنیا است، و بزودی این مطلب در کتاب نکوهش دنیا خواهد آمد در این صورت اصلاح قلب برای پیمودن راه خدای متعال تا وقتی که جلو نفس از بهره‌وری از مباح گرفته نشود ممکن نیست زیرا هرگاه جلو نفس از بعضی کارهای مباح گرفته نشود در کارهای ممنوع طمع می‌کند پس هر که

---

## 165

می‌خواهد زبان خود را از غیبت و حرفهای بیهوده حفظ کند، سزاوار است که جز در کارهای مهم سکوت کند تا میل به حرف زدن در او بمیرد و جز بحق سخن نگوید. در این صورت سکوت و سخن گفتن او عبادت است، و هرگاه چشم عادت کند به هر چیز زیبا بنگرد از نگاه به حرام محفوظ نمی‌ماند و همچنین دیگر شهوتها زیرا آنچه به سبب آن میل به حلال می‌کند به همان سبب به حرام مایل می‌شود. پس شهوت یکی است، و بر بنده واجب است که شهوت را از حرام منع کند و اگر در شهوتها و مشتتهای به اندازه نیاز اکتفا نکند شهوت بر او غالب آید.

مطلبی که گفتیم یکی از بلاهای امور مباح بود. بلایی بزرگتر از این نیز وجود دارد و آن این است که نفس در بهره‌وری از دنیا شاد می‌شود و از روی غرور و سرمستی به آن اعتماد می‌کند تا از آن سرشار و پر شود مانند شخص مستی که به هوش نمی‌آید. برای این که شادی از دنیا زهری کشنده است که در رگها جاری می‌شود. پس اندوه و ترس و یاد مرگ و وحشتهای قیامت را از دل بیرون می‌آورد و این همان دل مردگی است. خدای متعال فرموده: وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْأَخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ. «۸۲»

و نیز فرموده: اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ - تا گفتار حق متعال - إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ. «۸۳» پس صاحب‌دلان دور اندیش دل‌های خود را آزموده‌اند. در شادمانی حاصل از برخورداری از نعمتها دل را با قساوت و ناسپاس یافته‌اند که یاد خدا و قیامت در آن اثری ندارد اما در حزن و اندوه آن را نرم و صاف یافته‌اند که یاد خدا بر آن اثر می‌کند لذا پی‌برده‌اند که نجات در اندوه همیشگی و دوری از عوامل غرور و شادمانی است. از این رو دل‌های خود را از لذتها جدا کرده و به صبر در برابر خواسته‌های حلال و حرام عادت کرده‌اند و

«82» رعد / ۲۶: و آنها به زندگی دنیا شاد (و خوشحال) شدند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت متاع ناچیزی است.

«83» حدید / ۲۰: بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است.

---

## 166

دریافته‌اند که حلال دنیا حساب دارد و آن خود نوعی عذاب است. پس هر که در بیابان قیامت حسابرسی دقیق شود به نوعی کیفر شده است، لذا نفوس خود را از عذاب قیامت رهایی بخشیده و از طریق رهایی از اسارت و بردگی شهوات، و انس گرفتن به یاد خدای متعال و سرگرمی به عبادت او در دنیا و آخرت به آزادی و حکومت دائمی رسیده‌اند و با نفس همان کاری کرده‌اند که با باز شکاری می‌شود. چون بخواهند تربیتش کنند و او را از حالت تسلط و توحش به حالت تربیت و فرمانبرداری در آورند نخست او را در خانه‌ای تاریک زندانی می‌کنند و دو چشمش را می‌بندند تا از پرواز در هوا برگرفته شود، و طبیعت آزادی را که به آن خو گرفته از یاد ببرد. آنگاه با دادن گوشت به او مهربانی می‌کنند تا با صاحبش انس بگیرد، به گونه‌ای که هرگاه صدایش بزند جوابش بدهد، و هرگاه صدای صاحبش را شنید به سوی او برگردد. به همین طریق نفس با پروردگار خود و یاد او انس نمی‌گیرد مگر آنگاه که او را جلو چشم و گوش خود را از آنچه بدان انس گرفته با خلوت کردن و کناره‌گیری بگیرد،

ثانیا در خلوت به نیایش و یاد خدا عادت کند تا به جای انس به دنیا و دیگر شهوتها انس به خدا و یاد او بر او غالب آید و این کار در آغاز بر او سنگین می‌آید، اما در نهایت از آن بهره‌مند می‌شود مانند کودک که وقتی از پستان گرفته می‌شود در حالی که بشدت بی‌تابی می‌کند از غذایی که به جای شیر برایش می‌آورند سخت تنفر دارد، ولی هرگاه بکلی از شیر محروم شود و گرسنگی بر او غالب آید و سخت به رنج در افتد، به زحمت غذا می‌خورد سپس غذا خوردن برایش طبیعی می‌شود و اگر به پستان برگردانده شود نمی‌پذیرد.

پس پستان را رها می‌سازد و از شیر معاف می‌گردد و غذا می‌خورد، همچنین چهار پا در آغاز از زین و دهنه و سواری گریزان است، لیکن به جبر بر او بار می‌شود در ابتدا از زینی که با زنجیرها و بندها همراه است مخالفت می‌ورزد، سپس به آن انس می‌گیرد بطوری که در جای خود رها می‌گردد و بدون بند می‌ایستد، همچنین نفس مانند پرندگان و چهار پایان تربیت می‌شود، بدین

---

#### 167

صورت که باید از غرور و سرمستی و شادی به نعمتهای دینا منع شود، بلکه از هر چیزی که با مرگ از آن جدا می‌شود محروم گردد و به نفس گفته شود: هرچه را خواهی دوست بدار که از آن جدا می‌شوی، و چون دریافت که هرکس هرچه را دوست بدارد که از آن جدا شدنی است، بناچار برای جدا شدن از آن خود را به زحمت خواهد انداخت، پس قلب خود را سرگرم به چیزی می‌کند که از آن جدا نمی‌شود و آن یاد خدای متعال است، زیرا ذکر خدا در قبر همنشین اوست و از او جدا نمی‌شود و تمام اینها در مدتی کوتاه تمام می‌شود. بنابراین عمر (در دنیا) نسبت به مدت زندگی آخرت اندک است و هر خردمندی خشنود است که در مسافرتی سختی تحمل کند و یک ماه حرفه‌ای و کاری فرا گیرد تا یک سال در نعت به سر ببرد، پس عمر دنیا عمر آدمی نسبت به زندگی همیشگی کمتر از مدت یک ماه نسبت به عمر دنیاست لذا بناچار باید صبر و مجاهده کرد «انسان سختیها را تحمل می‌کند به این امید که به راحتی دست یابد» «۸۳»

راه مجاهده و تمرین برای هر انسانی نسبت به حالات مختلف او گوناگون است و آنچه در مجاهده اصالت دارد این است که انسان اسباب شادمانی خود از دنیا را ترک کند. بنابراین کسی که از مال و مقام یا مقبولیت در وعظ یا عزت در قضاوت و حکومت یا به بسیاری پیروان در تدریس و بهره رساندن شاد می‌شود، در مرحله اول سزاوار است که آنچه را موجب شادمانی اوست ترک کند، زیرا

اگر یکی از امور یاد شده منع شود و به او گفته شود با منع شدن چیزی از پاداش آخرت کم نمی‌شود، و او ناخشنود و متألم شود از کسانی است که از زندگانی دنیا شادمان است و به آن اطمینان کرده است و این حالت موجب هلاک اوست. آگاه اگر موجبات شادمانی دنیا را رها ساخت باید از مردم کناره‌گیری کند و تنها بماند و از دل خود مراقبت نماید تا به غیر از یاد خدا و فکر او به چیزی مشغول نشود و در کمین باشد که هرگاه در نفس وسوسه

(( «83» عند الصباح یحمد القوم السری ، )) مفهوم دیگر این ضرب المثل در مورد کسی است که با زحمت و رنج به خواسته اش می‌رسد. (( المنجد، فراید الادب ، )) حرف صلی الله علیه و آله ص ۹۹۵ چاپ ۲۶ م.

## 168

و شهوتی پدید آید از بن برکند زیرا برای هر وسوسه‌ای عاملی است و از بین نمی‌رود مگر این که آن عامل را قطع کند و در بقیه عمر بر این حالت باشد، بنابراین مبارزه با نفس و وسوسه‌های آن جز با مرگ پایان نمی‌پذیرد، والسلام.

### شرح نشانه‌های خوشخویی

بدان که انسان عیب نفس خود را نمی‌داند و هرگاه با نفس مختصر مبارزه‌ای کند تا گناهان زشت را رها سازد چنین پندارد که نفسش را پاک و خلقش را مهذب ساخته و از مبارزه با نفس بی‌نیاز شده است. از این رو لازم است نشانه‌های خوشخویی روشن شود، زیرا خوشخویی همان ایمان است و بدخویی همان نفاق. خدای سبحان صفات مؤمنان و منافقان را در قرآن بیان فرموده و تمام آنها نتیجه خوشخویی و بدخویی است و ما بخشی از آن را نقل می‌کنیم تا خوشخویی معلوم شود.

خدای متعال فرمود: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ... أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ. «۸۴» و فرمود: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ ... وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ. «۸۵»

و نیز فرمود: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ ... أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا. «۸۶»

و نیز فرمود: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا - تا آخر سوره. «۸۷»

پس هرکس نسبت به حال خود تردید دارد، نفس خود را بر این آیات عرضه کند، چه بودن تمام این صفات (در انسان) نشان خوشخویی است و نبودش

«84» مؤمنون / ۱-۱۰: مؤمنان رستگار شدند... (آری) آنها وارثانند.»

«85» توبه / ۱۱۲: مؤمنان توبه کنندگانند و پرستندگان و بشارت بده به چنین مؤمنان.»

«86» انفال / ۲-۳: مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود دلهاشان ترسان می‌گردد، مؤمنان حقیقی آنها هستند.»

«87» فرقان / ۶۳: بندگان خاص خداوند رحمان آنها هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند.»

---

### 169

نشان بدخویی و بودن بعضی از آن صفات و نبودن بعضی دلیل بر این است که برخی از اخلاق خوب را دارد و بعضی را ندارد، بدین جهت باید به تحصیل اخلاقی که ندارد پردازد و آنچه را دارد حفظ کند. پیامبر (ص) مؤمن را به صفات بسیاری توصیف کرده و در تمام آنها به خوبیهای اخلاق اشاره کرده است:

پس پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن برای برادرش دوست می‌دارد آنچه برای خود دوست دارد.» «۸۸»

و فرموده: «هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید مهمانش را محترم بدارد.» «۸۹»

و فرمود: «هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید همسایه‌اش را گرمی بدارد.» «۹۰»

و فرمود: «هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید سخن خیر بگوید یا سکوت کند.» «۹۱»

آن حضرت خاطر نشان کرد که صفات مؤمنان خوشخویی است و فرمود:

«کاملترین مؤمنان از نظر ایمان کسی است که خوشخوترین آنها باشد.» «۹۲»

و فرمود: «هرگاه مؤمن را خاموش و سنگین دیدید به او نزدیک شوید که او حکمت تلقین می‌کند.» «۹۳»

«88» بخاری در ج ۱، (صحیح) ص ۱۱ به اسنادش از انس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده گوید: (( لا یؤ من احدکم حتی

لاخیه ما یحب لنفسه )) هیچکدامتان مؤمن نیست تا برای برادرش دوست بدارد آنچه برای خودش دوست می‌دارد.))

«89» این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۱، ص ۴۹ از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: (( (من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر قليلا خيرا او ليصمت ، و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه ، )) کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید سخن خیر بگوید یا سکوت کند و کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد و همسایه اش را گرامی بدارد و کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید مهمانش را گرامی بدارد. ))

«90» این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۱، ص ۴۹ از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: (( (من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر قليلا خيرا او ليصمت ، و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه ، )) کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید سخن خیر بگوید یا سکوت کند و کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد و همسایه اش را گرامی بدارد و کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید مهمانش را گرامی بدارد. ))

«91» این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۱، ص ۴۹ از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: (( (من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر قليلا خيرا او ليصمت ، و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه ، )) کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید سخن خیر بگوید یا سکوت کند و کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد و همسایه اش را گرامی بدارد و کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید مهمانش را گرامی بدارد. ))

«92» ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۲۳ روایت کرده است.

«93» ابن ماجه در سنن از ابوخلاد روایت کرده گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (( اذا رايتم الرجل قد اعطي زهدا في الدنيا و قلته منطلق فاقتربوا منه يلحقن الحكمة ، )) هرگاه دیدید به شخصی در دنیا زهد و کم حرفی عطا شده به او نزدیک شوید چه او به انسان حکمت تلقین می کند. ))

---

## 170

و فرمود: «هرکس را که ثواب و کار نیک خشنودش می سازد و کار بد ناراحتش می کند مؤمن است.» «۹۴»

و فرمود: «برای مؤمن حلال نیست که به برادرش با نگاهی اشاره کند که او را بیازارد.» «۹۵»

و فرمود: «برای مسلمان حلال نیست که مسلمانی را بترساند.» «۹۶»

و فرمود: «دو همنشین در امانت خدا می‌نشینند و بر هیچ یک از آنها حلال نیست که راز برادرش را که از افشای آن کراهت دارد آشکار کند.»» ۹۷»

یکی از علمای اخلاق نشانه‌های خوشخویی را جمع کرده گفته است:

خوشخویی این است که شخص پر آزر، کم آزار، پر خیر، کم مفسده، راستگو، کم حرف، پرکار و کم لغزش باشد حرفهای زاید نزند، نیکو کار، سنگین، شکیبا، خشنود، سپاسگزار، بردبار، رفیق، پاکدامن و مهربان باشد نفرین کننده، دشنام دهنده، سخن‌چین، فحاش، غیبت‌کننده، عجول، کینه‌توز، حسود و بخیل نباشد متبسم و خوشرو باشد برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمن بدارد و برای خدا خشنود شود و برای خدا خشمگین چنین شخصی خوشخوست.

از پیامبر (ص) در مورد نشانه‌های مؤمن و منافق سؤال شد فرمود: «کوشش مؤمن در نماز و روزه و عبادت است و کوشش منافق مانند حیوان در خوردن و نوشیدن.»» ۹۸»

حاتم اصمّ گوید: مؤمن سرگرم اندیشه و عبرت گرفتن است، و منافق سرگرم حرص و آرزوست مؤمن از هر کس جز خدا ناامید است و منافق به

«۹۴» حدیث را طبرانی در ((الکبیر)) از ابوموسی اشعری به سندی حسن روایت کرده است چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است

«۹۵» ابن مبارک این حدیث را در باب زهد و رقائق و نیکی و صلّه (رحم) به صورت مرسل روایت کرده است ((المغنی))

«۹۶» حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۳، ص ۵۹۷. و طبرانی در ((الکبیر)) روایت کرده و راویانش موثقند، و بزاز آن را از حدیث ابن عمر روایت کرده است.

«۹۷» حدیث را ابوالشیخ از ابن مسعود روایت کرده چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است.

«۹۸» عراقی گوید برای این مآخذی نیافتم.

هرکس امیدوار است جز خدا مؤمن از هرکس در امان است جز از خدا، و منافق از هرکس ترسان است جز خدا مؤمن مالش را فدای دینش می‌کند و منافق دینش را فدای مال خود می‌کند مؤمن نیکی می‌کند و می‌گیرد، و منافق بدی می‌کند و می‌خندد، مؤمن تنهایی و خلوت را دوست دارد، و منافق آمیزش و جمع را دوست دارد مؤمن کشت می‌کند و از تباه شدن کشته‌اش می‌ترسد، و منافق از ریشه برمی‌کند و امید درویدن دارد مؤمن به قصد سیاست کردن امر و نهی می‌کند و هدفش اصلاح است، و منافق برای ریاست امر و نهی می‌کند و قصدش فساد است. بهترین چیزی که با آن خوشخویی آزموده می‌شود شکیب بر آزار، و تحمل ستم است، و هر که از بدخویی دیگری شکایت کند دلیل بر بدخویی خود اوست زیرا خوشخویی، تحمل آزار (دیگران) است.

«روایت شده است که پیامبر خدا (ص) راه می‌رفت در حالی که انس همراهش بود. عربی بیابانی به آن حضرت برخورد، پس عباي او را سخت بکشید و حضرت بر روی عبا بردی خبرانی پوشیده بود که حاشیه‌ای درشت داشت، انس گوید: عرب آن اندازه عبا را کشید که دیدم حاشیه برد بر گردن پیامبر (ص) اثر گذاشته است آن گاه گفت: ای محمد (ص) از مال خدا که در اختیار توست به من ببخش. پیامبر خدا (ص) به او توجه کرد و خندید پس به او بخششی کرد» «۹۹» و چون قریش بر آزار و زدن آن حضرت افزودند، عرض کرد:

«خدایا قوم مرا بیمارز چه آنها نادانند.» از این رو خدای متعال فرموده: **وَإِنَّكَ لَعَلِي خَلْقٍ عَظِيمٍ**. «۱۰۰»

روایت شده: «علی (ص) غلامش را صدا زد. او را جواب نداد. دوباره و سه باره صدایش زد، پاسخش نداد پس به طرف او رفت او را دید که تکیه کرده و لمیده است. پس فرمود، غلام مگر نشنیدی، گفت: چرا فرمود: چه چیز تو را بر

«99» حدیث را بخاری (در صحیح)، ج ۷، ص ۱۸۹ از حدیث انس روایت کرده است.

«100» قلم / ۴: تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری؛ این حدیث را ابن حبان و بیهقی در ((الدلائل)) از حدیث سهل بن سعد روایت

کرده است. ((المغنی)) .)



آن داشت که پاسخم را ندهی؟ گفت: از کیفر کردنت در امان بودم. از این رو در جواب کوتاهی کردم. پس فرمود: برو تو در راه خدا آزادی.» «۱۰۱»

می‌گوییم: آنگاه ابو حامد داستانهایی از صوفیه نقل می‌کند به این گمان که این داستانها بر خوشخویی آنها دلالت می‌کند که خودشان را در برابر مردم خوار می‌کنند و ما از طریق اهل بیت دانستیم که خدا به بندهاش اجازه نداده است که خود را خوار سازد. بنابراین نیازی به نقل آن داستانها نداریم، قبلا در کتاب اخلاق الاثمه و آداب الشیعه از بخش عادتها از اخلاق اهل بیت و سخنانشان در اخلاق خوب و صفات مؤمنان مطالبی نقل کرده‌ایم که برای خداپرستان کفایت است. همچنین در کتاب آداب الصحبه و المعاشره از همان بخش مطالبی بیان شد البته کردار و گفتار اهل بیت (ع) در هر بابی حجت و پیشواست، و توفیق دهنده خداست.

#### راه تمرین دادن کودکان

در آغاز رشد و روش تربیت و نیکو ساختن اخلاق آنها باید دانست که کودک امانتی در دست والدین است. دل پاک او گوهری گرانبها، ساده و خالی از هر نقش و صورتی است که آمادگی (پذیرش) هر نقشی را دارد و به هر چیزی او را متمایل سازی مایل می‌شود. پس اگر به کار خوب عادت داده شود و مورد تعلیم قرار گیرد به همان صورت بزرگ می‌شود و در دنیا و آخرت خوشبخت می‌گردد و والدین و تمام معلمان و مربیان در کارهای خیر و ثواب او شریکند و اگر به بدی خو بگیرد و مانند حیوانات به او توجه شود بدبخت و هلاک می‌شود و گناهش بر گردن سرپرست و ولی اوست.

خدای متعال فرموده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا.** «۱۰۲» همچنان که

«101» ابن شهر آشوب این حدیث را در مناقب در فصل بردباری و مهربانی علی علیه السلام نقل کرده است.

«102» تحریریم / ۶: خود و خانواده خویش را از آتش نگاه دارید.

پدر او را از آتش دنیا حفظ می‌کند، لازم است از آتش آخرت نیز او را حفظ کند. حفظ او از آتش آخرت به این است که تربیت و تهذیبش کند و اخلاق خوب را به او بیاموزد و نگذارد با همنشینهای بد بیامیزد او را به خوش گذرانی عادت ندهد و زینت و عوامل آسایش را در نظر او دوست داشتنی

قرار ندهد تا چون بزرگ شود عمر خود را برای همیشه در به دست آوردن آنها هدر دهد بلکه لازم است از همان آغاز (کودکی) مواظب تربیت او باشد برای نگهداری و شیر دادن او زنی درستکار و دیندار و حلال خوار را به کار بگیرد، زیرا شیری که از غذای حرام فراهم آید برکتی ندارد و اگر کودک با آن شیر رشد کند خمیره وجودش به پلیدی سرشته شود و فطرت او تمایل به کارهای زشت پیدا کند.

هرگاه گمان تشخیص (خوب از بد) در او پدید آید لازم است خوب از او مراقبت کند. آغاز حالت تشخیص وقتی است که شرم ظاهر می‌شود. پس اگر اظهار شرم و حیا کرد و بعضی کارها را ترک نمود برای این است که نور عقل بر او تابیده است، تا آنجا که بعضی کارها را زشت و مخالف بعضی می‌بیند، پس از بعضی چیزها شرم دارد و از بعضی ندارد. این هدیه‌ای از سوی خدا به اوست و مژده‌ای است که بر معتدل بودن اخلاق و صفای قلب او دلالت می‌کند، و نوید می‌دهد که در زمان بلوغ از عقل کامل برخوردار خواهد بود. بنابراین کودک شرمگین نباید به حال خود واگذار شود، بلکه در تربیت او به همان شرم و تشخیص (خوب و بد) باید کمک کرد. نخستین صفتی که کودک بر آن غالب می‌آید حرص غذا خوردن است و شایسته است در آن مورد تربیت شود مانند این که غذا را با دست راست بردارد، بسم الله بگوید، از جلو خود غذا بخورد، پیش از دیگران شروع به غذا خوردن نکند، و به غذا و کسی که غذا می‌خورد چشم ندوزد، در خوردن عجله نکند، غذا را خوب بجود، لقمه‌ها را پی در پی برندارد و دست و لباسش را به غذا آغشته نکند، گاه‌بگاه خود را به نان بی‌خورش عادت دهد تا حالتی در او پدید نیاید که بدون خورش غذا نخورد، و پر خوری بر او زشت آید و شخص پرخور را به چهار پایان تشبیه کند. والدین باید

---

#### 174

برابر او کودک پرخور را نکوهش کنند و کودک با ادب را که کم می‌خورد بستایند، و او را علاقه‌مند سازند که به هر غذایی اکتفا کند و به غذا چندان اهمیّت ندهد بلکه غذا دادن به دیگران در نظرش مهم باشد و خود با غذای ساده قناعت کند، و دوستی لباس سفید نه لباس ابریشم و رنگارنگ را در دل او ایجاد کنند و به او ثابت کنند که چنین لباسی شایسته زنان و افراد مخنث است و مردان از آن بدشان می‌آید و مرتب این سخن را گوشزد کنند. هر گاه بر تن کودکی لباس ابریشم یا رنگارنگ دید لازم است زشت شمرد و نکوهش کند. والدین باید کودک را از (همنشینی) با کودکانی که به رفاه و خوش‌گذرانی و پوشیدن لباسهای گرانبها عادت کرده‌اند منع کند، و از آمیزش با هر کس که او را به

رفاه و غیره تشویق می‌کند بر حذر دارند، زیرا کودک اگر در آغاز رشد به حال خود رها شود غالباً بدخو، دروغگو، حسود، دزد، سخن‌چین، لجباز، پرحرف، خنده‌رو، و حيله‌گر، خود رأی و بی‌پروا می‌شود، و با تربیت خوب از تمام آن صفات محفوظ می‌ماند، آنگاه لازم است که در مکتب به فراگیری قرآن و احادیث نیکان و داستانهای نیکو کاران و حالات آنها بپردازد تا دوستی نیکوکاران در زمین دلش کاشته شود، و از اشعاری که در آن از عشق و عاشقان سخن می‌رود او را نگاه دارند و او را از آمیزش با ادیبانی که گمان می‌کنند که شعر نشان ظرافت و نازکی طبع است حفظ کنند، زیرا در دل کودکان تخم فساد می‌پاشد.

پس آنگاه که اخلاق نیک و کار ستوده از کودک بروز کرد لازم است که احترام شود و پاداشی خشنود کننده دریافت دارد و در میان مردم ستوده شود، و اگر احیاناً یک بار خلاف آن را انجام داد باید نادیده گرفته شود و پرده‌اش دریده نشود و خلافش افشا نگردد و کودک تصور نکند که کسی حق دارد به دیگری جسارت کند بویژه هر گاه کودک سعی در پنهان ساختن گناه خود داشته باشد، زیرا گناه اظهار آن گناه بر جسارت او می‌افزاید تا آنجا پس از آن به آشکار شدن گناهش اهمیت نمی‌دهد. اگر دوباره گناه کرد شایسته است که

---

### 175

والدین در نهان او را سرزنش کنند و خلاف او را بزرگ بشمارند، و به او گفته شود: بپرهیز از این که کسی از این خلاف تو آگاه شود و در میان مردم رسوا گردی و هر لحظه او را سرزنش نباید کرد چرا که این عمل، شنیدن نکوهش و انجام کار بد را بر او آسان و ارزش سخن را در دل او کم می‌کند و پدر باید در سخن گفتن با کودک هیبت خود را حفظ و فقط گاهی او را ملامت کند و بر مادر لازم است که او را از (خشم) پدر بترساند و از انجام زشتیها منع کند. و نیز لازم است از خواب روز او جلوگیری کند، زیرا موجب کسالت می‌شود و او را از خواب شب منع نکند ولی از خوابیدن او بر بساط نرم جلوگیری کند، تا اندامهایش محکم گردد و بدنش ضعیف نشود و نتواند در برابر نعمت خودداری کند، حتی بهتر است به فرش و لباس و غذای خشن عادت کند، و لازم است او را از هر کار پنهانی بازدارند زیرا کاری که در نهان انجام می‌دهد به زشتی آن معتقد است و هر گاه به حال خود رها شود به کار زشت عادت می‌کند، و او را در ساعتی از روز به حرکت و راه رفتن و ورزش عادت دهند تا کسالت بر او غالب نشود، و عادتش دهند که لباسهایش را بازنگذارد و تند راه نرود و دستهایش را رها نسازد بلکه به سینه‌اش بچسباند، و او را عادت دهند که بر همگنان خود به دارایی پدرش یا پوشاک و

خوراک یا تخته و دوات خود مباحثات نکند، و به تمام همنشینان خود احترام کند و متواضع باشد و در سخن گفتن با آنها مهر ورزد، و اگر از اولاد بزرگان است نگذارند از کودکان چیزی بگیرد که بزرگی‌اش خدشه‌دار شود، بلکه بداند که رفعت مقام در بخشیدن است نه گرفتن، و گرفتن از دیگران فرومایگی است و اگر از فرزندان تهیدستان است بداند که گرفتن و طمع در مال دیگران خواری است و عادت سگ است، زیرا سگ در انتظار لقمه‌ای دمش را می‌جنباند.

کوتاه سخن آن که برای کودکان دوست داشتن طلا و نقره و طمع در آنها زشت است و باید از آنها بیشتر از مار و کژدم بگریزند، زیرا بلای دوستی طلا و نقره و طمع در آنها بیش از بلای زهر بر کودکان بلکه بر بزرگان است، و باید

---

#### 176

عادت کند که در حضور دیگران آب دهان و بینی نیندازد و شانه‌هایش را نکشد و خمیازه نکند و پشت به دیگران ننماید و یک پای خود را روی دیگری نهد، و کف دستش را در زیر چانه‌اش نزند و سر خود را به بازویش تکیه ندهد، زیرا این کارها دلیل کسل بودن است، و چگونه نشستن را به وی بیاموزند، و لازم است او را از پرحرفی بازدارند و برای کودک توضیح دهند که پرحرفی نشان بی‌شرمی است و فرزندان فرومایگان پرحرفند و بکلی او را از سوگند خوردن ممانعت کنند راست باشد یا دروغ تا در کوچکی به دروغ خو نگیرد، و او را از آغاز کردن به سخن منع کنند تا عادت کند که فقط به اندازه سؤال جواب بدهد، و هر گاه دیگران که از او بزرگترند سخن می‌گویند خوب گوش بدهد و برای برتر از خود به پاخیزد و جا را برایش توسعه دهد (راه باز کند) و در روبرویش بنشیند، و از سخنان بی‌هوده و نفرین و دشنام منع شود، و اگر با کسانی همنشین شود که آن سخنان از دهانشان در آید ناچار از همنشینان بد به او سرایت می‌کند، و اصل تربیت کودکان نگاهداری آنها از همنشینان بد است، و چون معلّم او را بزند سزاوار است که شرارت و داد و فریاد نکند و هیچ کس را زشت نشمارد بلکه صبر کند و به او تذکر دهند که صبر بر زدن معلّم عادت شجاعان است و بسیار فریاد کشیدن عادت بردگان و زنان و سزاوار است پس از فراغت از مکتب به او اجازه دهند بازیهای خوب کند تا از رنج تربیت بیاساید، به گونه‌ای که در بازی خسته نشود زیرا مانع شدن کودک از بازی و همواره او را به فراگیری دانش فرستادن دلش را می‌میراند و تیز هوشی او را باطل و زندگی را بر او تیره می‌سازد تا در رهایی از آن بکلی چاره‌جویی کند و سزاوار است بیاموزد که از پدر و مادر و معلّم و مربّی و تمام آنها که بزرگتر از اویند اطاعت کند خواه خویشاوند باشند یا بیگانه و به آنها به دیده

احترام و بزرگي بنگرد و در برابر آنها بازي نکند و هر گاه کودک به سنّ تشخيص خوب از بد رسيد لازم است که در طهارت و نماز بي تفاوت نباشد و در بعضي از روزهاي ماه رمضان دستور روزه گرفتن به او بدهند و از پوشيدن حرير و طلا بپرهيزد و تمام

### 177

حدود شريعت را که بدان محتاج است فرا بگيرد، و از دزدي و حرام خوردن و دروغ و خيانت و دشنام، و هر چه بر کودکان غالب است بترسد، پس هر گاه در کودکي چنين تربيت شود، در نزديک شدن به بلوغ ممکن است راز اين کارها را بفهمد و به او تذکر دهند که غذا نوعي داروست و هدف از آن نيرومند شدن انسان بر خداپرستي است و اين که تمام دنيا بي اساس است چون دوام ندارد و مرگ، نعمتهاي دنيا را قطع مي کند دنيا خانه اي است که بايد از آن گذشت و خانه ماندن نيست، و آخرت خانه ماندن است نه خانه عبور و در هر ساعتی مرگ در انتظار آدمي است. انسان باهوش و خردمند کسي است که از دنيا براي آخرت زاد و توشه برگیرد تا درجه اش در پيشگاه خدا زياد شود و در بهشت به نعمتهاي فراوان برسد، و هر گاه درست رشد کند اين سخنان در هنگام بلوغ در او مؤثر واقع مي شود و در دلش ثبت مي شود چنان که نقش در سنگ و اگر رشدش خلاف آن باشد تا آنجا که کودک به بازي و دشنام و بيشرمي و حرص ورزي در غذا خوردن و پوشاک و آرايش و باليدن بر ديگران عادت کند دلش از پذيرفتن حق عاجز شود، همان طور که ديوار خاک خشک را نمي پذيرد.

بنابراين سزاوار است (در تربيت کودک) آغاز کار رعايت شود زيرا ذات کودک طوري آفريده شده که مي تواند خير و شرّ را بپذيرد و والدين او هستند که به يکي از دو طرف او را متمايل مي سازند. پيامبر (ص) فرمود: «هر نوزادي به فطرت اسلام زاده شود و همانا پدر و مادرش او را به دين يهودي، نصراني، و مجوسي در مي آورند.» ۱۰۳»

شروط اراده و مقدمات پيکار با نفس و اين که مرید راه ارادت را بتدريج بايد پيمايد

بايد دانست هرکس که آخرت را با قلب خود به يقين مشاهده کند بالضروره به فکر کشت آخرت خواهد بود، و به آن مشتاق مي شود و راهش را مي پيمايد، و نعمتها و لذتهاي دنيا را خوار مي شمارد زيرا هرکس خرمهره اي

داشته باشد و گوهر گرانبهایی را ببیند به خرمهره رغبت نمی‌کند و عزم خود را بر خریدن گوهر جزم می‌کند. پس هر که به فکر کشت آخرت نباشد و دیدار خدا را نخواهد برای این است که به خدا و رسول خدا و روز جزا ایمان ندارد.

مقصود از ایمان بر زبان راندن شهادتین و حدیث دل که در آن صداقت و خلوص نباشد نیست زیرا چنین اقراری شبیه به گفتار کسی است که اقرار دارد گوهر از خرمهره بهتر است ولی از حقیقت گوهر آگاه نیست و تنها با لفظ آن آشناست.

چنین تصدیق کننده‌ای هر گاه به خرمهره انس بگیرد گاه آن را رها نمی‌کند و به گوهر مشتاق نمی‌شود. در این صورت مانع از رسیدن به خدا نمی‌موردن راه است و مانع از پیمودن راه خدا نداشتن اراده است و مانع از اراده نبودن ایمان است و عامل نبودن ایمان نبودن هدایتگرانی است که به او تذکر دهند و نیز نبودن عالمان به خدا و هدایت‌کنندگان به راه خدا و هشداردهندگان به پست بودن دنیا و زوال آن و اهمیت کار آخرت و دوام آن است. بنابراین مردم بی‌خبرانی هستند که در شهوتها و زندگی خوش خود فرو رفته‌اند و در میان عالمان دین کسی نیست که به آنها هشدار دهد و اگر کسی از آنها بیدار شود، بر اثر نادانی از پیمودن راه (خدا) ناتوان است، زیرا طلب کردن راه (خدا) از علمایی که به هوی و هوس مایل و از راه منحرفند موجب ضعف اراده و ناآگاهی از راه حق می‌شود و سخنهای آنان که از روی هوی و هوس گفته می‌شود موجب خالی شدن راه خدا از رهروان گشته است، و هر گاه آنچه مطلوب است ناشناخته باشد و دلیل و راهنما نیز نباشد و هوای نفس چیره و طالب (راه) غافل باشد رسیدن به خدا محال و ناچار راه، بی‌رهرو خواهد ماند. پس اگر کسی خودش بیدار شود یا دیگری او را بیدار کند و تصمیم بگیرد که برای آخرت کشت و تجارت کند این کار شروطی دارد که باید در آغاز تصمیم، آن شروط را فراهم سازد و وسیله‌ای است که باید به آن چنگ زند و دژی دارد که باید بدان پناه ببرد تا از دشمنانی که راهزنی می‌کنند در امان باشد، و در هنگام پیمودن راه وظایفی دارد که باید انجام دهد، اما مجموعه شروطی که لازم است در هنگام تصمیم آنها

را فراهم آورد این است که مانع و حجابی را که میان او و حق است برطرف سازد، چرا که علت دور ماندن مردم از راه حق، انباشته شدن موانع و قرار گرفتن آنها بر سر راه است. خداوند متعال فرموده: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا تا آخر آیه. «۱۰۴» مانع میان مرید و حق چهار چیز است: مال، مقام، تقلید و گناه. حجاب مال چنین برطرف می‌شود که مال را ببخشد و از ملک خویش بیرون کند تا فقط به اندازه رفع حاجت برایش بماند، زیرا تا زمانی که یک درهم برایش باقی است دلش به آن توجه دارد و شخص به آن گرفتار و از خدای متعال محجوب است و رفع حجاب مقام با دور شدن از محل مقام و تواضع و برگزیدن گمنامی و فرار از عوامل یادآوری (مقام) و انجام کارهایی که دل‌های مردم از او متنفر شود حاصل می‌شود و حجاب تقلید با دست برداشتن از تعصب نسبت به مذاهب برطرف می‌شود و این که معنای این گفته خود:

«لا اله الا الله محمد رسول الله» را از روی ایمان تصدیق کند و در تحقق بخشیدن صدق آن با بر طرف ساختن هر معبودی جز خدا عمیقانه بیندیشد و اگر به این کار توفیق یابد حقیقت بر او کشف می‌شود که اعتقاد تقلیدی او هواپرستی است و بزرگترین معبودش هوای نفس است. پس سزاوار است که از طریق مجاهده در طلب کشف آن باشد نه از راه مجادله، و اگر در اعتقادی تعصب بر او غالب شود و در دل او جایی برای دیگر عقاید نماند این تعصب برایش قید و حجابی خواهد شد، زیرا از شروط مرید نیست که هرگز به مذهب معینی منتسب شود.

می‌گوییم: این مطلب بنابر مذاهب اهل تسنن صحیح است، چون آنها در اصول نسبت به اشعری و معتزلی و نظیر آنها از صاحب‌نظران تعصب می‌ورزند و در فروع نسبت به ابو حنیفه و شافعی و نظیر آنان از هواپرستان تعصب نشان می‌دهند. اما بنابر مذهب حق (شیعه) چنگ زدن به رشته محکم اهل بیت (ع) که اساتید و پناهگاه‌هایی ما هستند، واجب است، زیرا شرط هدایت یافتن به احکام دین انتساب به آنان است و تعصب نسبت به آنها بر یقین رهرو راه (خدا) می‌افزاید.

«104» یس / ۱۰: و در پیش روی آنها سدی قرار دادیم و در پشت سرشان به سدی -

غزالی گوید: اما معصیت یک حجاب است، و جز توبه و بیرون شدن از مظلمه‌ها و تصمیم گرفتن بر عدم بازگشت به آن و پشیمانی حقیقی بر گذشته و رد کردن مظلمه‌ها و راضی کردن طرف‌های نزاع بر طرف نمی‌شود، زیرا کسی که درست توبه نکرده و از گناهان ظاهری دوری نجسته، و می‌خواهد با

مکاشفه از اسرار دین آگاه شود مانند کسی است که بخواهد بر اسرار قرآن و تفسیر آن بدون آگاهی به لغت عرب آگاه شود، چرا که ترجمه عربی قرآن نخست مستلزم دانستن لغت عربی است و پس از این مرحله است که می‌توان به اسرار معانی قرآن دست یافت. همچنین انسان باید ظاهر دین خود را با اطاعت از دستورات و دوری جستن از نواهی آن تصحیح کند، آنگاه به درک اسرار و ژرفای آن بکوشد، و هر گاه این چهار شرط را جلوتر آماده سازد همانند کسی است که خود را پاک کرده و وضو گرفته است و شایسته نماز گزاردن شده است و به امامی محتاج است که به آن اقتدا کند. همچنین مرید احتیاج به شیخ و استادی دارد که ناگزیر به آن اقتدا کند تا او را به راه راست رهنمون شود، زیرا راه دین دشوار است و راههای شیطان بسیار و آشکار و هرکس استادی نداشته باشد که هدایتش کند بناچار شیطان او را به راههای خود براند. پس هرکس بیابانه‌های هلاک کننده را بدون راهنما و محافظ ببیند خود را به خطر انداخته و بسا که هلاک شود و کسی که مستقل و تنهاست مانند درخت خودروست که زود خشک می‌شود و اگر مدتی بماند و برگ کند میوه نمی‌دهد، بنابراین پس از این که مرید شروط یاد شده را آماده کرد پناه او استاد اوست و باید همانند نابینا که در کناره رودخانه به راهنما چنگ می‌زند به استاد چنگ بزند بطوری که نابینا تمام کارهایش را به راهنما واگذار می‌کند و با او در ورود و خروجش از آب مخالفت نمی‌کند و هیچ چیز را در پیروی از او رها نمی‌سازد، و باید بداند که نفع او در اشتباه استادش اگر اشتباه کند بیشتر از نفعی است که از عمل درست خود می‌برد اگر درست عمل کند.

می‌گوییم: در صورتی که استاد جایز الخطا باشد ممکن است مرید را تباه

---

### 181

سازد و فساد او بیش از اصلاحش باشد و حق این است که در اعتقاد و عمل جز به شخص معصوم از خطا و لغزش نمی‌توان اعتماد کرد، معصومی که عصمتش از سوی خدای سبحان تأیید شده باشد و جز امامان ما کسی چنین عصمتی ندارد و پس از معصومین کسانی از شیعیان مورد اعتمادند که احکام دین را از آنان و سخنان استوارشان دریافت کرده‌اند و به ما اجازه داده‌اند احکام را از آنها بگیریم (فقها). امام صادق (ع) فرمود: «بپرهیز از این که مردی را در برابر حجّت (خدا) نصب کنی و هرچه را می‌گوید تصدیق کنی.» «۱۰۵» از ائمه (ع) در آداب و سنتها و چگونگی سلوک در هر موردی روایاتی وارد شده است که ما را از بیشتر روایاتی که ابو حامد نقل کرده است بی‌نیاز می‌کند و ستایش از آن خداست.



غزالي گوید: هر گاه چنين پناهگاهي بيابد بر شخصي که به او پناه برده واجب است او را حمايت کند و در دژي استوار او را پناه دهد و راهزنان را از او دور سازد و آن دژ محکم چهار چيز است: خلوت، سکوت، گرسنگي و شب زنده داري. پس اين دژ انسان را از راهزنان حفظ مي کند، زيرا مقصود مرید اصلاح قلب خویش است تا در آينه آن پروردگارش را مشاهده و شايستگي تقرب او را کسب کند. اما گرسنگي از خون دل مي کاهد و آن را سفید مي کند و نورانيت دل در سفیدی آن است، و پيه دل را آب مي کند و نتیجه آن نازک شدن دل است و نازکي دل کلید مکاشفه است چنان که سنگدلي موجب محجوب شدن آن است، و هر زمان که خون دل کاهش يابد راه ورود دشمن تنگ شود زيرا راههاي ورود آن رگهائي است که پر از شهوت است. حضرت عیسی (ع) فرمود:

«اي حواریون شکمهایتان را گرسنگي دهید شاید دلهایتان پروردگارتان را ببینند.»

«105» حدیث را صدوق (ره) در (( معاني الاخبار، )) ص ۱۶۹ در حدیثي از ابوحمزه روايت کرده گوید: اما صادق عليه السلام فرمود: ((از ریاست بپرهیز و نیز از سر فرود آوردن پشت سر مردان بر حذر باش، عرض کردم: فدایت شوم ریاست را دانستم، و اما راه رفتن در پی مردم دو سوم ثروتم را از راه رفتن پشت سر مردم به دست آورده ام؟ فرمود: آنچه تو دریافتي منظور نیست، بپرهیز که شخصي را در برابر امام نصب کنی و هر چه بگويد تصدیق نمایی.))

---

## 182

سهل گوید: ابدال «۱۰۶» به چهار خصلت ابدال شدند: تهی بودن شکمها (از طعام)، شب زنده داري، سکوت و کناره گیری از مردم. فایده گرسنگي در منور ساختن دل امري است آشکار و تجربه گواه آن است و بزودي شرح خواهیم داد که چگونه دل بتدریج نوراني مي شود. و این مطلب در کتاب «کسر الشهوتین» خواهد آمد. اما شب زنده داري آئینه دل را چون ستاره اي درخشان جلا و صفا و نورانيت مي بخشد و بر صفایي که گرسنگي حاصل شده مي افزاید در نتیجه جمال ذات حق در آن آشکار مي شود و در آن درجات بلند آخرت و پستي دنیا و بلاهاي آن را مي بیند و بي ميلي او به دنیا و روي آوردنش به آخرت کامل مي شود.

شب زنده داري نیز نتیجه گرسنگي است، زیرا بيداري با سیري غیر ممکن است و خواب موجب سنگدلي و دل مردگی است مگر به اندازه لازم باشد. بيداري در شب، موجب آشکار شدن اسرار غیب مي شود. پس در صفت ابدال گفته شده است: همانا غذا خوردن آنها بر حسب نیاز است و خوابشان بر

اثر غالب شدن (خواب) است و سخن گفتن آنها به مقدار ضرورت و احتیاج است. ابراهیم خواص گوید: به اعتقاد هفتاد صدیق پر خوابی از آب نوشیدن بسیار نشأت می‌گیرد.

اما سکوت را کناره‌گیری از مردم آسان می‌کند، ولی شخص منزوی کسی را که برایش خوردنی و نوشیدنی فراهم می‌سازد یا به کارهایش می‌پردازد می‌بیند و سزاوار است که جز به مقدار نیاز سخن نگوید، زیرا سخن گفتن دل را مشغول می‌کند و حرص دلها به سخن گفتن بسیار است. دل به حرف زدن آسایش می‌یابد و تنها اندیشیدن و ذکر گفتن را سنگین می‌شمارد، لذا با حرف زدن راحتی می‌طلبد بنابراین سکوت موجب بارور شدن عقل است و دمی را به طرف ورع می‌کشاند و تقوا را آشکار می‌کند.

اما خلوت فایده‌اش کنار گذاشتن کارها و حفظ چشم و گوش است، زیرا این دو عضو دالان قلب است و قلب به منزله حوضی است که از نهرهای حواس آبهای تیره در آن می‌ریزد و هدف ریاضت خالی کردن حوض از آن آبها و از گلی

«106» ابدال چنان که گویند گروهی از صالحانند که دنیا خالی از آنها نیست و چون یکی از آنان بمیرد خدا عوض او دیگری را قرار

دهد. ((المنجد)) چاپ ۵، ص ۲۷. م.

### 183

است که از آنها به وجود آمده تا اصل حوض بجوشد و آب پاک و تمیز از آن بیرون آید. بنابراین چگونه ممکن است آب حوض تمام شود با آن که نهرها به طرف آن باز است. پس در هر حالتی بیش از آن که از آب (کدر) کاسته شود آب تازه می‌جوشد، بنابراین ناگزیریم حواس را جز به مقدار نیاز نگاه داریم و حفظ آنها بطور کامل ممکن نیست مگر با خلوت کردن در جای تاریک و اگر جای تاریکی ندارد، پس سر را در گریبان فرو برد یا زیر عبا برود. در چنین حالتی ندای ذات حق را می‌شنود و جمال حضرت ربوبی را در آینه دل مشاهده می‌کند. مگر ندیده‌ای که ندای ذات حق به پیامبر (ص) رسید در حالی که پیامبر عبا یا گلیم به خود پیچیده بود یا **أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ**، یا **أَيُّهَا الْمُرْمَلُ**. «۱۰۷» بنابراین چهار خصلت یاد شده سپر و دژی است که با آنها راهزنان را از خود دور می‌کند و جلو عوارضی را که مانع راه است می‌گیرد، و هر گاه چنان کند پس از آن به پیمودن راه سرگرم می‌شود و آن با پیمودن گردنه‌هاست و در راه خدا گردنه‌ای نیست جز آن صفات دل که عاملش توجه به دنیاست، و بعضی از این گردنه‌ها مهمتر از بعض دیگر است، و ترتیب پیمودن آنها این است که با رعایت ترتیب از آسان تر

شروع کند و آن صفات دل علایقی است که در آغاز قصد سلوک باید آنها را رها سازد و آثار آنها مال و مقام و دوستی دنیا و توجه به مردم و علاقه به گناهان است. پس بناچار باید درون را از آثار آنها تهی سازد،

«107» حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۶، ص ۲۰۰ از حدیث جابر بن عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ((در غار حرا معتکف شدم و چون نماز گزاردم حواریانی فرود آمده و صدا زدند پس به سمت راستم نگاه کردم چیزی ندیدم به سمت چپم نگریستم چیزی ندیدم به روبرویم نگاه کردم چیزی ندیدم به پشت سرم نگریستم چیزی ندیدم، سرم را بلند کردم چیزی دیدم، به نزد خدیجه آمدم و گفتم مرا در چیزی ببینید و آب سرد بر رویم بریزید فرمود: مرا ببینید و آب سر بر رویم ریختند، فرمود: پس (( یا ایها المدثر )) تا آخر آیات نازل شد)). و در بعضی روایات است ((گفتم: مرا به جامه ای ببینید، مرا به جامه ای ببینید، پس مرا ببینید تا آخر حدیث)). می گویم: هر که در این گونه روایات و آنچه مورخان و مفسران در آغاز وحی و شاعن نزول این آیه ها گفته اند بیندیشد یقین بداند که بر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مشاهده این نشانه ها و حالت ترس عجیبی دست داد که با ببینیدن خود به گلیم یا جامه خود را از آن رها کند و آن را برای خود نوعی ریاضت قرار نداد تا ممکن باشد به آنچه ابوحامد استدلال کرده است، استدلال نمود.

---

#### 184

چنان که برون را از اسباب ظاهری آن خالی کرده است. مجاهده در این کار به طول می انجامد و بر حسب حالات (افراد) متفاوت می شود. چه بسا شخصی بیشتر صفات را به دست آورده باشد و مجاهده او طولانی نشود. پیش از این گفتیم راه مجاهده مخالفت با شهوت و خواهش نفسانی است در هر صفتی که بر نفس مرید غالب آید و هر گاه این حالت را به دست بیاورد یا از طریق مجاهده آن صفت غالب شده بر نفس، ضعیف شود در دلش علاقه ای نمی ماند که پس از آن او را سرگرم سازد به ذکر که همواره در دلش باشد و او را از وردهای ظاهری بازمی دارد، بلکه به واجبات و رواتب اکتفا می کند و ورد او فقط یک ورد است که عصاره تمام وردهاست و نتیجه آن همواره به یاد خدا بودن است پس از آن که دل از یاد غیر خدا خالی شده باشد و تا دل به ذکر خدا توجه دارد، چیزی او را از این کار باز نمی دارد.

شبلی به حصری گفت: از این جمعه تا جمعه دیگر که نزد می آیی اگر به دلت جز خدا چیزی خطور کند، آمدنت نزد من حرام است و چنین تجردی از غیر خدا جز با اراده راستین و سیطره محبت خدا بر دل، حاصل نمی شود تا آنجا که انسان به صورت عاشق دل داده ای در می آید که فقط به یک چیز می اندیشد و هر گاه (مرید) به چنان حالتی رسید استاد او را در گوشه ای تنها می گمارد و کسی را بر

او نگاهبان قرار می‌دهد که مقدار کمی غذای حلال به او بدهد، زیرا اصل راه دین غذای حلال است و در این حال یکی از ذکرها را به او تلقین می‌کند تا دل و زبانش به آن مشغول شود. پس بنشیند و «لا اله الا الله یا الله الله یا سبحان الله بگوید یا کلماتی را بر زبان بیاورد که استاد به او دستور می‌دهد و همواره آنها را تکرار می‌کند تا زبان از حرکت بازماند و بدون حرکت زبان، گویی آن کلمات بر زبان جاری می‌شود آنگاه پیوسته مراقب است تا اثر ذکر از زبان نیز بیفتد و شکل آن ذکر در دل بماند و همچنان باقی باشد تا حروف کلمات ذکر و صورت آن از دل برود و حقیقت معنای آن در دل بماند و آنجا حاضر باشد و بر دل غالب شود، و دل از هرچه جز خداست خالی شود،

---

### 185

زیرا دل هر گاه به چیزی مشغول شود از دیگر اشیا هرچه باشد خالی می‌گردد.

پس هر گاه به یاد خدا مشغول شود که هدف (اصلی) است ناچار از غیر خدا تهی می‌شود، در این صورت لازم است که مراقب وسوسه‌های دل و دیگر اموری باشد که به دل خطور می‌کند و مربوط به دنیا است و نیز مواظب دیگر چیزهایی باشد که به یاد می‌آورد از قبیل حالاتی که بر خود او و دیگران گذشته است زیرا هر گاه لحظه‌ای به آن امور سرگرم شود در همان لحظه دلش از یاد خدا خالی می‌شود و این نقیصه‌ای است که باید در دور کردن آن بکوشد و هر زمان که تمام وسوسه‌ها را دفع کرد نفس به کلمه‌ای روی می‌آورد که وسوسه‌ها از آن کلمه سرچشمه گرفته است، و می‌گوید این کلمه چیست و معنای گفته ما الله چیست؟ و به چه معنی خدا و معبود است؟ و در این زمان خاطره‌هایی بر او عارض می‌شود که در اندیشیدن را بر روی او می‌گشاید، و بسا که از شیطان وسوسه‌هایی بر دلش وارد شود که کفر یا بدعت باشد، و هر گاه از آن وسوسه‌ها بدش بیاید و همت گمارد که آنها را از دل برطرف سازد ضرری به او نرسد و خاطره‌ها تقسیم می‌شود به آنهایی که بطور قطع روشن است که خدا از آن منزّه است، ولی شیطان آن خاطره را در دلش افکنده و بر خاطرش جاری ساخته.

بنابراین شرط آن (رهایی از این خاطره) این است که به آن اهمیّت ندهد و به خدا پناه ببرد و به درگاهش زاری کند تا شیطان را از او دور سازد، چنان‌که خدای متعال فرمود: **وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** «۱۰۸» و فرمود: **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ**. «۱۰۹»

لازم است در آنچه دچار تردید می‌شود و بر استاد خود عرضه کند، بلکه هر حالتی را که در قلب خود احساس می‌کند، چه سستی و چه نشاط و چه توجه و دلبستگی یا ارادت صادق آن را با استاد در میان بگذارد و از دیگران پنهان

«108» اعراف / ۲۰۰: و هرگاه وسوسه‌ای از شیطان به تو برسد به خدا پناه ببر که او شنونده و داناست.

«109» اعراف / ۲۰۱: پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند و (در پرتو یاد

او راه حق را می‌بینند) بینا می‌گردند.

---

## 186

بدارد بطوری که هیچ کس از آن آگاه نشود. آنگاه بر استادش لازم است که به حال مرید بنگرد و در زیرکی و هوشیاری او بیندیشد و چون دانست که اگر او را رها کند و به فکر وادار خود از حقیقت آگاه می‌شود، در این صورت لازم است او را به فکر وادار سازد و به مداومت در فکر فرمانش بدهد تا نوری به دلش بتابد که حقیقت حق برایش آشکار شود و اگر استاد دانست که مرید توان این کار را ندارد به وسیله پند و ذکر و دلیلی است به درک او نزدیک باشد او را به اعتقاد صحیح قطعی برگرداند و لازم است که استاد استوار باشد و به مرید مهربانی ورزد، زیرا امور یاد شده خطرهای مهلک و مواضع پر خطر راهند و چه بسا مریدانی که مشغول ریاضت شوند و خیال فاسد بر آنها غالب گردد و نتوانند به حالت کشف برسند و از راه بمانند و سرگرم امور بیهوده شوند و همه چیز را بر خود مباح سازند که این بزرگترین هلاکت است و هر کس خود را برای ذکر و یاد خدا خالص کند و دلبستگی‌هایی را که موجب سرگرمی او می‌شود از خود دور سازد از اندیشه‌ها و خیالات فاسد در امان نیست چرا که بر کشتی پر خطر (سیر و سلوک) سوار شده است.

بنابراین اگر از اشتباه در امان بماند در دین به مقام بلندی می‌رسد و اگر اشتباه کند هلاک می‌شود.

از این رو پیامبر (ص) فرمود: «بر شما باد به دین پیرزنان.» «۱۱۰»

«110» عراقی گوید: ابن طاهر در کتاب (( التذکره )) گفته است: این عبارت را میان توده مردم رایج است ولی من ماءخذي بر آن در

یک روایت صحیح یا ضعیف نیافتم الخ. پایان گفتار ابن طاهر. می‌گویم: گروهی از بزرگان این سخن را به سفیان ثوری نسبت داده‌اند، از آن جمله اند شیخ بهائی و فاضل جواد در (( غایة المأمول )) و ظاهر گفتار مازندرانی در شرح خود برزید نیز چنین است، آنجا که مطلبی نقل می‌کند که دلالت دارد بر این که سخن از سفیان است، نظیر آنچه صاحب قوانینی در باب هفتم نقل کرده گوید: آنچه از سخن محقق بهایی در

حاشیه زبده استفاده می شود، این است که این حکایت داستان چرخ پیرزن و دست کشیدن از حرکت دادن آن است تا اعتقاد خود به وجود صانع محرک کرات و مدبر جهان را آشکار سازد؛ و آنچه قوشچی نقل کرده و فاضل جواد (ره) نیز از آن پیروی کرده این روایت است که عمرو بن عبید چون منزلتی میان ایمان و کفر اثبات کرد، پیرزنی گفت: ((هو الذي خلقكم فمنكم كافر و منكم مؤمن،)) خدا شما را آفرید بعضی از شما را کافر و بعضی را مؤمن قرار داد.)) بنابراین خدا بندگان را فقط کافر و مؤمن قرار داده است پس سفیان گفت: ((علیکم بدین العاجز)) پایان سخن صاح

## 187

منظور روایت پذیرفتن اصل ایمان و اعتقاد ظاهری از راه تقلید و سرگرم شدن به کارهای خوب است چرا که خطر منحرف شدن از این راه بسیار است. از این رو بر استاد لازم است که مرید را با زیرکی زیر نظر بگیرد و اگر باهوش و زیرک نیست و نمی تواند اعتقاد ظاهری پیدا کند به ذکر و فکر سرگرمش نکند بلکه او را به کارهای ظاهری و وردهای مشهور برگرداند یا به خدمت کسانی بگمارد که فقط مشغول اندیشه اند تا برکت آنها به او هم برسد زیرا کسی که در میدان جنگ نمی تواند بجنگد لازم است سقایی لشکر شود و مرکبهای آنها را تیمار کند تا روز قیامت در مره آنان محشور شود و برکت آنها او را هم در برگیرد، اگر چه به درجه آنها نمی رسد. سپس مریدی که فقط برای ذکر و فکر (خدا) آماده شده است آگاهی موانع بسیاری در راه او پیدا می شود از قبیل:

خودپسندی، ریاکاری، و شادمانی از حالاتی که برایش کشف می شود و کرامتهای اولیه که برایش ظاهر می گردد و هر گاه به این امور توجه کند و نفسش به آن مشغول شود سستی و توقفی در راهش پدید می آید، بلکه لازم است در تمام عمر خود آن حالت را داشته باشد مانند شخص تشنه ای که دریاها او را سیراب نمی سازد اگر چه تمامی آنها بر او ریزش کند و دائمی باشد، و سرمایه اصلی (رهرو راه خدا) بردن از آفریدگان و خلوت کردن است. یکی از سیاحها گوید: به یکی از ابدال که از مردم بریده بود گفتم: راه یافتن به حقیقت چگونه است؟ گفت: در دنیا چنان باشی که گویی رهگذر هستی. و گفت: دوباره به او گفتم: مرا به کاری راهنمایی کن که در آن کار دلم را در هر زمان و همیشه با خدا بیابم پس به من گفت: به مردم نگاه نکن که تاریکی است، گفتم به آنها محتاجم گفت: به سخنشان گوش مکن زیرا سخن آنها موجب سنگدلی است، گفتم: از استماع آن ناگزیرم گفت: با آنها داد و ستد نکن زیرا داد و ستد با آنها موجب وحشت است، گفتم: من در میان آنهایم و ناگزیرم با آنها داد و ستد کنم گفت: به آنها اعتماد نکن زیرا اعتماد به آنها موجب هلاکت است. گفتم: شاید این کار را بتوانم. گفت: فلانی آیا به غافلان می نگری و سخن نادانان را می شنوی

و با بیهوده کاران داد و ستد می‌کنی و می‌خواهی که همواره دلت را با خدا بیابی این از اموری است که هرگز صورت نپذیرد. «۱۱۱»»

می‌گویم: ابو حامد در سخن طولانی خود فرو رفتن در درّه‌های گمراهی را مطرح کرده و مدعی امکان چیزی شده که تقریباً محال است. بعلاوه آنچه مطرح ساخته اظهار دین جدید و پدید آوردن بدعتی زشت است با این که در ضمن گفتارش به مفسده‌ها مهلکه‌هایی اعتراف کرده است که از میان یک میلیون نفر یکی نجات نمی‌یابد، و اگر راهی وجود می‌داشت که به دین پیامبر ما بهتر هدایت می‌کرد البته پیامبر آن را می‌آورد، زیرا دین او بهترین دینهاست، چنان که آن حضرت بهترین پیامبران است. در قرآن آمده است: **وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ** «۱۱۲». پس بناچار آنچه پیامبر آورده است برای هدایت کافی است و در مقررات آن حضرت کارهایی که سالکان خود را به تکلف به آن وادار می‌کنند وجود ندارد، بلکه نصوص اسلامی که به ما رسیده است بر خلاف دستوراتی است که آنها جعل کرده‌اند به ما رسیده است. اما در این مورد که سالکان بکلی مال و ثروت و مقام را طرد کرده‌اند اسلام بر به دست آوردن روزی حلال و مقدار خوراک سال سخت تشویق کرده است، و این که هر کس سربرار مردم شود (در روزی) ملعون است «۱۱۳» «و هر که خود را خوار سازد مورد نکوهش است» «۱۱۴» و تنها چیزی که

«111» پوشیده نماند که چنین تعلیماتی به تعطیل شدن نماز جمعه و جماعت و حج و دید و بازدید و برادری نسبت به یکدیگر و گردهماییها و مهمانیها منجر می‌شود، و بازگشت به انزوا و کناره گیری از مردم و همنشینی نکردن و خو نگرفتن با آنها است و روشن است که کناره گیری و بریدن از مردم سرچشمه نفاق و کشتگاه وسوسه‌ها و محرومیت از روش کامل محمدی صلی الله علیه و آله و جایگاه پسندیده اجتماعی است و موجب آن است که انسان بسیاری از فضایل و کارهای خیر و سنت‌های شرعی را رها کند.

«112» انعام / ۱۵۳: و این که این راه مستقیم من است از آن پیروی کند و از راه‌های مختلف (و انحرافی) پیروی نکند که شما را از راه حق دور می‌سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا پرهیزکار شوید.

«113» حدیث را کلینی در کافی، ج ۵، شماره ۷ و شیخ (طوسی) در تهذیب، ج ۲، ص ۹۹ روایت کرده‌اند.

«114» به (( وسائل الشیعه ))، ج ۲، ص ۴۱۴، (( باب کراهة التعرض للذل )) رجوع کنید.

نکوهیده است دوستی مال و مقام است نه به دست آوردن مال به اندازه لازم بدون دوستی مال و تعصب نداشتن. در روایات اسلامی وارد شده است که: «همانا بهترین وسایل نزدیکی به خدا، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست.» «۱۱۵»»

«و همانا دین دوستی و دشمنی است.» «۱۱۶» و روایات دیگری که به این مضمون رسیده است. اما راجع به شب زنده‌داری در تنهایی روایت شده که «شیطان در وقتی که آدمی تنهاست بر او جری‌تر است و بیشتر به او می‌پردازد.» «۱۱۷» و اما در مورد اکتفا کردن به یک کلمه در وردها پس در فضیلت تلاوت قرآن و دعا وارد شده است که «هسته عبادت خالص نیایش است» «۱۱۸» و حاجت را باید از خدا خواست. علاوه بر آن روایاتی در فضیلت نماز جمعه و جماعت و برکت دید و بازدید و اجتماعات وارد شده است و در حدیثی که شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند آمده است: «رهبانیت و گوشه‌گیری در اسلام نیست.» «۱۱۹» و این که «رهبانیت امت من روزه است.» «۱۲۰» و در حدیث دیگری است: «رهبانیت امتم نشستن در مسجدهاست.» «۱۲۱» و دیگر روایاتی که مخالف با راه و روش این گروه است. پس این بدعت گذاران جهل و بی‌ادبی نسبت به خدا و رسول خدا را با هم جمع کرده‌اند، اما نادانی آنها از آن جهت است که حکمت اوامر و نواهی

«115» کلینی در کافی، ج ۲، ص ۱۲۶، با اختلاف عبارتی کمی روایت کرده و ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۰۴، نقل کرده است.

«116» برقی در محاسن حدیث صفحه ۲۶۳ نظیر آن را روایت کرده است.

«117» کلینی در کافی، ج ۶، ص ۵۳۳، روایت کرده است.

«118» ترمذی در (سنن)، ج ۱۲، ص ۲۶۶ از حدیث انس روایت کرده و تعبیر از دعا به (مخ) که حاصل هر چیزی است برای این است که حقیقت عبادت خضوع و اظهار دقت است که نتیجه دعاست و در کافی، ج ۲، ص ۴۶۷ است ((ان الدعاء هو العبادة)) دعا همان عبادت است (( و نیز ابن ماجه (در سنن)، به شماره ۳۸۲۸ روایت کرده است.

«119» به بحار، ج ۱۵، جزء ۲، ص ۵۲ رجوع کنید و احمد در مسند، ج ۶، ص ۲۲۶ چنین روایت کرده ((ان الرهبانية لم تکتب

علینا)).

«120» به این صورت در ماءخذی دست نیافتیم بلکه احمد (در سنن)، روایت کرده است ((خصی امتی الصیام و القیام)) اختگی

امتم روزه و نماز است))



190

الهي را که خداوند به بندگان خود تکليف کرده و بر حسب لياقتشان و موافق با درک و مزاجشان بوده است، در نيافته‌اند. اما بي ادبي آنها به سبب مخالفتشان با خدا و رسول اين است که به پندار خودشان راهي به معرفت خدا جعل کرده‌اند و آنها کساني هستند که از پيامبر (ص) روايت کرده‌اند که فرموده است: «هر که در دين ما چيزي پديد بياورد که در دين نيست اين عمل مخالف سنت و مردود است.» «۱۲۲» و در حديث ديگري است: «هر که به امتم غش کند نفرين خدا و فرشتگان و تمام مردم بر اوست، عرض شد اي رسول خدا: غش نسبت به امتت چيست؟ فرمود: بدعتي پديد آورد و مردم را بر آن وادار کند.» «۱۲۳» و در

روايت ديگر است: «همانا براي خدا فرشته‌اي است که هر روز فریاد مي‌کند هر که با سنت رسول خدا مخالفت کند شفاعت پيامبر به او نمي‌رسد.» «۱۲۴» بدعت‌گذاران همان کساني هستند که گفته‌اند: مثل کسي که با ابداع چيزي مخالف سنت رسول خدا در دين جنایت مي‌کند به کسي که گناهي مي‌کند، همانند کسي است که با شاه در قلب دولتش نافرمانی کند نسبت به کسي که در خدمت معيني با شاه مخالفت کند، گاه اين گناه آمرزيده مي‌شود اما مخالفت در قلب دولت بخشوده نمي‌شود، پس گفتار اين سالکان تنها با رهايي از اميال نفساني مي‌تواند صحيح باشد و اين عمل در توان بشر نيست بويژه مردم عوام. شخصي به مولايमान امام صادق (ع) گفت: «من خانداني قدرتيه دارم که مي‌گويند مي‌توانيم چنين و چنان کنيم و مي‌توانيم کاري نکنيم حضرت فرمود: به او بگو آيا مي‌تواني از آنچه به دست مي‌آيد ياد نکني و آنچه دوست داري فراموش نکني؟ پس اگر گفت:

نه گفتار خود را رها کرده، و اگر گفت: آري هرگز با او سخن مگو که مدعي خدايي شده است» و نيز سلوک کامل نمي‌شود جز به پيروي از استاد و مخالفت نکردن با او در کارهايي که انجام مي‌دهد و ترک مي‌کند چنان که مي‌گويند،

«122» حديث را ابن ماجه در سنن به شماره ۱۴ و احمد در (سنن)، ج ۶، ص ۲۷۰، روايت کرده اند.

«123» از ماءخذ اين دو حديث اطلاعي پيدا نکردم.

«124» از ماءخذ اين دو حديث اطلاعي پيدا نکردم.

در حالی که به اعتراف خودشان استاد جایز الخطاست چون در استاد عصمت را شرط نمی‌دانند بنابراین ممکن است مرید را به کاری مکلف سازد که نابودی دین و دنیایش در آن کار باشد چنان‌که به این نیز اعتراف کرده‌اند و ما آن را دیده‌ایم. بعضی از مریدان بر اثر ریاضت مرده و دین بعضی از آنها تباه شده است، از این رو مولایمان امام صادق (ع) فرمود: «پرهیز از این که مردی را در مقابل حجت خدا منصوب‌نمایی و در تمام گفته‌هایش او را تصدیق کنی.» «۱۲۵» و این یکی از معانی گفتار ذات حق است: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا» «۱۲۶»»

زیرا پیروی کردن از چنین استاد بدعت‌گذار که از خدا سخن نمی‌گوید و جایز الخطاست پرستش طاغوت است، بعلاوه که می‌بینیم بیشتر اساتید این سالکان که همین راه زشت را پیموده‌اند و مردم را به آن راه واداشته‌اند خود در شناخت امام کور و سرگشته بودند، با این که شناخت دین از نظر علم و عمل بر شناخت امام منصوب به وحی از سوی خدا مبتنی است.

پیامبر (ص) در حدیثی که مورد اتفاق شیعه و سنی است فرموده: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است» «۱۲۷» و «مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.» «۱۲۸»»

از امام باقر (ع) روایت شده: «هر کس به خدا نزدیک شود با عبادتی که خود را در آن به زحمت اندازد و امامی را که خدا تعیین کرده قبول نداشته باشد، سعیش مقبول نیست و گمراه و سرگشته است و خدا از کارهایش در خشم است و مثل او همچون گوسفندی است که گله و چوپان خود را گم کند و سرگردان از این سو به آن سو رود و روز بر او بگذرد و چون تاریکی شب او را فرا بگیرد گله

«125» صدوق در ((معانی الاخبار)) ، ص ۱۶۹ روایت کرده است.

«126» زمر / ۱۹: کسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کردند.

«127» این حدیث در جلد ۴ همین کتاب گذشت.

«128» قصص / ۵۰: و آیا گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده ، و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است کسی پیدا می

شود؟ مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

گوسفندي ببیند ولي چوپان را نبیند. پس فریفته شود و با اشتیاق داخل آنها شود و در آغل با آن گله بخوابد و چون شبان گله‌اش را از آغل به چرا برد شبان و گله را بیگانه بیابد و سرگشته در جست و جوی شبان و گله خود حرکت کند.

پس گوسفندانی را با شبانی دیده با علاقه به آنها ملحق شود. پس شبان فریاد بزند: به شبان و گله خود پیوند زیرا تو گله و شبان خود را گم کرده‌ای و سرگشته‌ای، پس ترسان و حیران بگریزد و آواره شود در حالی که شبانی ندارد که راهنمایش شود و او را به چراگاهش برگرداند. در همان حال گرگ از فرصت استفاده کند و او را بخورد. بخدا همچنین گمراه و حیران است کسی از این امت که از سوی خدا امامی عادل و ظاهر نداشته باشد، و اگر بدین حال بمیرد به کفر و نفاق مرده است، باید دانست که پیشوایان ستم و پیروانشان که از دین خدا بدورند خود گمراه و دیگران را نیز گمراه کرده‌اند و کارهایی که انجام می‌دهند مانند خاکستری است که در روزی سخت تندباد بر آن بوزد و نتوانند چیزی از آنچه فراهم کرده‌اند (بردارند) این همان گمراهی آشکار است.» «۱۲۹»

از حضرت صادق (ع) روایت شده: «به خدا اگر شیطان پس از نافرمانی و تکبر خدا را در تمام عمر دنیا سجده می‌کرد سودی به حالش نداشت و تا بر طبق فرمان خدا به آدم سجده نمی‌کرد خداوند اعمالش را نمی‌پذیرفت همچنین اعمال این امت عصیانگر را پس از آن که بعد از پیامبر خدا مورد آزمون قرار گرفتند و پس از آن که امام منصوب از سوی پیامبر خود را رها کردند نمی‌پذیرد و هیچ حسنه‌ای از جانب آنها بالا نمی‌رود مگر از همان راهی که خدا به آنها امر کرده است به در خانه خدا بروند و امامی را که به دوستی او مأمور شده‌اند دوست بدارند و از دري که خدا و رسولش بر ایشان گشوده است.»

اگر بگویی: راه شناخت اسرار دین و به دست آوردن یقین چیست؟ پس بدان که خدای سبحان ما را جفتهایی قرار داده و برای هر یک از ما راه و روشی

مقرر داشته است، و عامه مردم نمی‌توانند به راه حکمای عاقل یا راه علمای ربّانی بروند، زیرا پیشگاه ذات حق برتر از این است که محلّ ورود هر کسی باشد یا جز یک نفر یک نفر به آن جا روی بیاورند، و مؤمنی که به یقین رسیده از درّ کمیاب تر است. پس کسی که می‌خواهد به تحصیل علمی شروع کند که در نزد اهلس مکنون است و از تعلیم آن به غیر اهلس دریغ و خودداری می‌شود لازم است جوان، صحیح المزاج، باهوش، امین و پاکدامن و راستگو، و آراسته‌خو به دور از ریا و نفاق باشد. و به جیفه دنیا فریفته نشود و از حيله و فریب و خیانت و مانند آن روی بگرداند، علم و علما را بزرگ بدارد و به تکالیف شرعی واجب و مستحب روی بیاورد، پس از آن که احکام دینی را بیاموزد و حلال و حرام آن را بشناسد و آنها را از اهل دین و امام دین بیاموزد. حضرت صادق (ع) فرمود:

«نشان دروغگو این است که از آسمان و زمین به تو خبر دهد و چون از مسائل حلال و حرام سؤال می‌کنی چیزی نمی‌داند.» «۱۳۰»

آنگاه پس از تمام این کارها به تحصیل این علم از راهش پردازد به این طریق که واجبات را مقدم بدارد، آنگاه مستحبات را به جای آورد سپس اداب و سنتها را رعایت کند، و بر گرفتاریها و رنجها صبر کند و بر اندازه ممکن به فکر ادامه دهد و ملازم ذکر باشد به مقدار توان خود را از شهوتهای نفسانی و خیالات شیطانی تهی سازد و تمام غمها را یک غم قرار دهد و نیت را خالص و صاف کند و به آنچه اندک اندک می‌آموزد عمل کند، و لحظه به لحظه مواظب نفس باشد تا علم پس از یقین برایش آشکار شود و از مرحله علم الیقین به عین الیقین و به حق الیقین برسد آنچه در این راه مهم است بی‌میلی به دنیا و پیروی دین از طریق امامان، هدایت و ملازمت تقواست خدای متعال فرمود: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ «۱۳۱».

«130» کافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

«131» بقره / ۲۸۲: از خدا بپرهیزید و خداوند به شما تعلیم می‌دهد.

و فرمود: **إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا** «۱۳۲».

و فرمود: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ** «۱۳۳».

و فرمود: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» ۱۳۴.

و فرمود: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» ۱۳۵.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «همانا محبوبترین بندگان خدا در پیشگاه خدا بنده‌ای است که خدا او را پشتیبانی و تقویت کند تا بر نفس خود غالب شود. پس اندوه را دریابد و لباس خوف از خدا را بر خود بپوشاند، در نتیجه چراغ هدایت در قلبش روشن شود» تا این که فرمود: «جامه‌های شهوت را بکند و از تمام غمها جز یک غم تهی شود. سپس از حالت نابینایی و مشارکت با اهل هوی و هوس بیرون رود و درهای هدایت را به روی خود بگشاید و درهای پستی را ببندد تا راهش را ببیند و برود و نشانه‌هایش بشناسد و از گردابه‌های دنیا (به وسیله کشتی‌های نجات) بیرون برود و به مطمئن‌ترین رشته‌ها و محکمترین ریسمانها چنگ بزند، پس او در یقین خود مانند نور خورشید است» ۱۳۶.

غزالی گوید: در این هنگام آخرین درجه ریاضت این است که مرید قلب خود را همواره با خدا ببندد، و این ممکن نیست مگر دل را از دیگران تهی کند و آن تنها با مجاهدت طولانی میسر شود. پس هر گاه دلش با خدا شد، شکوه دربار ربوبی برایش آشکار شود و حق برایش تجلی کند، و از لطائف رحمت خدا

«132» انفال / ۲۹: اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل قرار می‌دهد.

«133» اعراف / ۹۶: اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی دارند ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشاییم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

«134» طلاق / ۲-۳: هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند. و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد.

«135» عنکبوت / ۶۹: آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کند قطعاً هدایتشان خواهیم کرد.

(( «136» نهج البلاغه، باب الخطب، )) شماره ۸۵.

چیزهایی بر او ظاهر شود که اصلاً قابل وصف نباشد و چون چیزی از امور یاد شده بر مرید کشف شود بزرگترین موانع برای وی این است که به تذکر و موعظه و پند دادن دیگران پردازد و لذتی از آن در نفس خود احساس کند که جز آن لذتی نباشد و آن لذت او را فرا بخواند که در چگونگی ایراد آن مطالب و نیکو ساختن الفاظی که از آن (موعظه و پند) تعبیر می‌کند و ترتیب نقل آنها و آراستن آن به داستانها و شاهدهای قرآن و حدیث بیندیشد و برای این که دلها و گوشها به او تمایل نشان دهند صورت سخن را زیبا سازد، و بسا که شیطان این توهم را در او ایجاد کند که این پند دادن تو زنده کردن دل‌های مردگانی است که از خدا بی‌خبرند، و تو واسطه میان خدا و خلقی تا بندگان خدا را به او دعوت کنی و تو در آن بهره‌ای نداری و نفست از آن لذتی نمی‌برد و حيله‌گری شیطان روشن می‌شود به این که در میان همگنان او کسی پیدا شود که از او بهتر و شیرین‌تر سخن بگوید و بیشتر بتواند دل‌های عوام را جذب کند، در این صورت کژدم حسد ناگزیر در درونش به حرکت می‌آید اگر محرک او (در موعظه) لذت قبول مردم باشد، و اگر محرک او فقط خدا باشد از آن نظر که بر دعوت بندگان خدا به راه راست حریص است پس با پیدا شدن واعظی زبردست سخت خوشحال می‌شود و می‌گوید: سپاس خدا را که مرا کمک کرد و به کسی که در اصلاح بندگان خدا پشتیبان من است مرا تأیید فرمود مانند کسی که بر او واجب است مرده‌ای را دفن کند و شرعاً دفن بر عهده او قرار گرفته است پس اگر کسی به کمکش بیاید

قطعاً خوشحال می‌شود و به یاور خود حسد نمی‌برد، بنابراین بی‌خبران از خدا مردگانند و واعظان، هشدار دهنده و زنده کننده آنهایند پس اگر واعظان بسیار باشند موجب آسایش و پیروزی است، و سزاوار است که از وجود آنها سخت شادمان شود و چنین واعظی براستی کمیاب است، پس لازم است مرید از این حالت (لذت بردن از موعظه) بپرهیزد زیرا از بزرگترین ریسمان‌های شیطان است که با آن راه کسانی را که تازه راه بر آنها گشوده شده است می‌بندد زیرا برگزیدن زندگی دنیا طبیعتی است که

سپس خدای سبحان بیان فرموده است که شرّ در طبیعت انسانها قدیم است و بر انسان غالب و در کتب پیشین نیز یاد شده است. پس از آن خدای سبحان فرموده: **إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى**. «۱۳۸»

این بود راه ریاضت مریدها و ترتیب آن در این که تدریجاً به دیدار خدای سبحان نایل شوند. اما شرح ریاضت در هر صفتی بزودی خواهد آمد، زیرا بیشتر صفاتی که بر انسان غالب است مربوط به شکم و غریزه جنسی و زبان و پس از آن خشم است که آن در حمایت شهوتها همانند لشکری است و آنگاه که انسان شهوت شکمبارگی و همخوابگی را دوست بدارد و به آن انس بگیرد دنیا را دوست بدارد و جز با مال و مقام به دنیا نمی‌رسد و هرگاه مال و جاه به دست بیاورد خودپسندی و تکبر و ریاست طلبی در او به وجود می‌آید، و هرگاه این امور ظاهر شود و نفسش به او اجازه ندهد که بکلی دین را رها سازد به چیزهایی از دین چنگ می‌زند که در آن ریاست باشد و غرور بر او غالب می‌شود. از این رو بر ما واجب است پس از تقدیم این دو کتاب، بخش مهملکات را با هشت کتاب کامل کنیم.

کتابی در سرکوب کردن شکمبارگی و همخوابگی، کتابی در بلای زبان، کتابی در شکستن خشم و حسد و کینه، کتابی در نکوهش دنیا و شرح نیرنگهای آن، کتابی در شکستن محبت مال و نکوهش بخل، کتابی در نکوهش ریا و مقام دوستی، کتابی در تکبر و خودپسندی، و کتابی در شرح مواضع غرور و گول خوردن.

با ذکر این هلاک کننده‌ها و آموختن راه درمان آنها مقصود ما از این بخش، یعنی بخش هلاک کننده پایان می‌رسد ان شاءالله، زیرا آنچه در کتاب اول یاد کردیم شرح صفات دل بود که منشأ هلاک کننده‌ها و نجات دهنده‌ها بود، و آنچه در کتاب دوم یاد کردیم اشاره‌ای کلی به راه مهذب ساختن اخلاق و

«137» اعلیٰ / ۱۶: بلکه شما حیات دنیا را مقدم می‌دارید.

«138» اعلیٰ / ۱۸-۱۹: این دستورات در کتب آسمانی پیشین آمده است، کتب ابراهیم و موسی.

درمان بیماریهای دل بود. اما شرح آنها به خواست خدا در این کتابها خواهد آمد و الحمد لله رب العالمین.

این است آخر کتاب ریاضت نفس و تهذیب اخلاق و درمان بیماریهای دل از کتاب محجّه البیضا در تهذیب احیا و به خواست خدای متعال در پی آن کتاب سرکوب کردن دو شهوت شکمبارگی و همخوابگی می آید. سپاس از آن خداست در آغاز و انجام، و ظاهر و باطن.

---

## 199

### کتاب سرکوب کردن شکمبارگی و شهوت همخوابگی

این سومین کتاب از بخش مهلکات کتاب محجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء است بسم الله الرحمن الرحیم سپاس از آن خدایی است که در بزرگی و بلندی مقام و شکوه یگانه است، شایسته سپاس و تقدیس و تنزیه است، و در آنچه قضاوت و بطور قطع حکم می کند عادل است، و بخشش و انعامش شامل همه می شود، و در تمام موارد و جریانات امور سرپرست و حافظ بندگان خویش است، و بیش از نیازهای مهم بنده بلکه آن اندازه که آرزوهایش را کفایت کند به بنده خود انعام می کند، هدایت بنده و مرگ و زندگی او به دست پروردگار است، و هرگاه بیمار شود او را شفا می دهد، و چون ضعیف شود او را نیرو می بخشد، و اوست که بنده را به بندگی موفق می دارد، آنگاه او را مورد عنایت قرار می دهد، و اوست که بنده را غذا می دهد و سیراب می کند، و اوست که بنده را از نابودی حفظ می کند، و در خوردنی و نوشیدنی از آنچه او را به نابودی می کشاند حراست می کند، و توان قناعت به غذایی کم به او می دهد و نیرومندش می سازد تا بدان وسیله راههای ورود شیطان را که با او دشمنی می کند ببندد، و قدرت نفس را که با او دشمنی

---

## 200

می ورزد در هم می شکند، پس بنده شرّ آن دو (شیطان و نفس) را دفع می کند آنگاه به پرستش و تقوای پروردگار می پردازد. این کارها پس از آن است که در آنچه می خواهد و لذّت می برد بر او توسعه می دهد، و آنچه انگیزه های لذّت را در او به هیجان می آورد زیاد می کند و تمام این کارها برای آزمایش اوست، تا بنگرد چگونه خدا را بر خواسته های خود برمی گزیند و چگونه اوامر او را انجام و نواهیش را ترک می کند و مواظب بندگی اوست و از معصیت او منع می شود.

و بر محمد بنده شریف و پیامبر والا مقام او درود باد درودی که بر قرب و منزلت او بیفزاید و مقام او را بالا ببرد، و درود بر خاندان نیکوکار و خویشاوندان و صحابه خوب و تابعینش.



اما بعد، از بزرگترین هلاک کننده‌های فرزند آدم شهوت شکمبارگی است، و آدم و حوا به همین علت از بهشت به خانه ذلت و احتیاج یعنی دنیا بیرون رانده شدند، زیرا از خوردن میوه آن درخت بهشتی نهی شدند پس شهوت بر آن دو غالب آمد تا از درخت ممنوع خوردند و عورتشان آشکار شد، و بدون تردید شکمبارگی سرچشمه شهوتها و منشأ بلاها و دردهاست، زیرا در پی آن شهوت همخوابگی و شهوت مجامعت زیاد می‌شود و در پی شهوت غذا و زناشویی میل به مال و مقام افزون می‌گردد و آن دو وسیله‌ای برای توسعه در خوراک و مجامعت می‌شود و در پی افزایش مال و مقام انواع نادانیها و نزاعها و حسدها به وجود می‌آید، سپس از امور یاد شده ریا و مباهات و افزون طلبی به وجود می‌آید، و این امور آدمی را به بخل و کینه و دشمنی می‌کشاند و نتیجه‌اش آن است که صاحب این صفات دست به ستم و کارهای زشت می‌زند.

تمام امور یاد شده نتیجه پر کردن معده و مستی سیری است، و اگر بنده نفس خود را با گرسنگی خوار سازد و راههای ورود شیطان را ببندد به بندگی خدا اقرار می‌کند و راه مستی و طغیان را نمی‌پیماید و به سبب آن در لذات دنیوی غرق نمی‌شود، و دنیا را بر آخرت ترجیح نمی‌دهد و به خاطر دنیا به دیگران دشمنی نمی‌ورزد.

---

## 201

حال که آفت شکمبارگی تا این اندازه مهم است شرح آفات آن به منظور پرهیز از آنها لازم است و نیز روشن ساختن راه مبارزه با آن آفات و هشدار بر فضیلت مبارزه به منظور پرداختن به آن ضروری می‌باشد. همچنین شرح شهوت همخوابگی لازم است چون این شهوت تابع شکمبارگی است و به یاری خدای متعال آن را در فصلهایی که همه را در برداشته باشد شرح می‌دهیم و آن شرح فضیلت گرسنگی و سپس فواید آن و راه ریاضت و سرکوب شهوت شکمبارگی با کاستن از غذا و به تأخیر انداختن آن است، آنگاه مختلف بودن حکم گرسنگی و فضیلت آن را به اختلاف حالات مردم شرح می‌دهیم، و نیز ریاضت در ترک شهوت را توضیح خواهیم داد، و سپس به شرح شهوت همخوابگی می‌پردازیم، آنگاه ترک ازدواج را که وظیفه مرید است بیان می‌کنیم، و سرانجام فضیلت کسی را که با شکمبارگی و شهوت همخوابگی و چشم‌چرانی مخالفت می‌کند شرح می‌دهیم.

شرح فضیلت گرسنگی و نکوهش سیری

پیامبر خدا (ص) فرمود: «با گرسنگی و تشنگی با نفسهایتان مبارزه کنید، زیرا پاداش آن مانند پاداش کسی است که در راه خدا جهاد کند، و هیچ کاری در نزد خدا محبوبتر از گرسنگی و تشنگی نیست.»<sup>۱</sup>»

ابن عباس گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «دل کسی که شکم خود را پر (از غذا) کند به درون آسمانها وارد نشود.»<sup>۲</sup>»

سؤال شد: ای پیامبر خدا کدام مردم بهترند؟ فرمود: «کسی که غذا و خنده‌اش کم باشد و به آنچه عورتش را بپوشاند قناعت کند.»<sup>۳</sup>»

«1» عراقی گوید: ماءخذي براي اين هفت حديث نيافتم . مي گويم : مضمون بعضي از اين روايات در حديث معراجيه كه ديلمي در ارشاد خود به صورت مرسل نقل کرده وارد شده است ، حديث معراجيه حديثي طولاني است به صورت مسند به ضميمه (( تحف العقول ، )) چاپ سنگي ص ۱۲۸ چاپ شده است .

«2» عراقی گوید: ماءخذي براي اين هفت حديث نيافتم . مي گويم : مضمون بعضي از اين روايات در حديث معراجيه كه ديلمي در ارشاد خود به صورت مرسل نقل کرده وارد شده است ، حديث معراجيه حديثي طولاني است به صورت مسند به ضميمه (( تحف العقول ، )) چاپ سنگي ص ۱۲۸ چاپ شده است .

«3» عراقی گوید: ماءخذي براي اين هفت حديث نيافتم . مي گويم : مضمون بعضي از اين روايات در حديث معراجيه كه ديلمي در ارشاد خود به صورت مرسل نقل کرده وارد شده است ، حديث معراجيه حديثي طولاني است به صورت مسند به ضميمه (( تحف العقول ، )) چاپ سنگي ص ۱۲۸ چاپ شده است .

---

## 202

پیامبر خدا (ص) فرمود: «سرور کارها گرسنگی است و خواری نفس در پوشیدن جامه پشمین است.»<sup>۴</sup>»

ابو سعید خدری گوید: پیامبر (ص) فرمود: «جامه پشمینه بپوشید و دامن بر کمر زنید و به اندازه‌ای که شکم نصف شود بخورید که جزیبی از نبوت است.»<sup>۵</sup>»

حسن گفت: پیامبر فرمود: «اندیشیدن نصف عبادت است، و کم خوردن تمام عبادت است.»<sup>۶</sup>»

رسول خدا فرمود: «بهترین شما از نظر مقام در روز قیامت کسی است که بیشتر گرسنگی کشیده و فکر کرده است و مبعوض ترینتان در پیشگاه خدا کسی است که پر خور و خواب باشد و بسیار بنوشد.» «۷»

در حدیث است: «همانا رسول خدا بی آن که محتاج باشد گرسنه می ماند»، «۸» یعنی به میل خود گرسنه می ماند.

پیامبر (ص) فرمود: «همانا خدا بر ملائکه مباحثات می کند به کسی که در دنیا کم غذا می خورد و می گوید: به بنده ام بنگرید او را در دنیا به خوردنی و نوشیدنی آزمودم. پس آن دو را به خاطر من ترک کرد ای فرشتگانم گواه باشید که به عوض هر وعده غذا که به خاطر من ترک کرده است یک درجه در بهشت به او می دهم.» «۹»

و نیز فرمود (ص): «دلها را با زیاد غذا خوردن و آب نوشیدن نمیرانید، زیرا دل مانند زراعت است که چون آب آن زیاد شود بمیرد.» «۱۰»

«۴» عراقی گوید: ماء خذی برای این هفت حدیث نیافتم . می گویم : مضمون بعضی از این روایات در حدیث معراجیه که دیلمی در ارشاد خود به صورت مرسل نقل کرده وارد شده است ، حدیث معراجیه حدیثی طولانی است به صورت مسند به ضمیمه (( تحف العقول ، )) چاپ سنگی ص ۱۲۸ چاپ شده است .

«۵» عراقی گوید: ماء خذی برای این هفت حدیث نیافتم . می گویم : مضمون بعضی از این روایات در حدیث معراجیه که دیلمی در ارشاد خود به صورت مرسل نقل کرده وارد شده است ، حدیث معراجیه حدیثی طولانی است به صورت مسند به ضمیمه (( تحف العقول ، )) چاپ سنگی ص ۱۲۸ چاپ شده است .

«۶» عراقی گوید: ماء خذی برای این هفت حدیث نیافتم . می گویم : مضمون بعضی از این روایات در حدیث معراجیه که دیلمی در ارشاد خود به صورت مرسل نقل کرده وارد شده است ، حدیث معراجیه حدیثی طولانی است به صورت مسند به ضمیمه (( تحف العقول ، )) چاپ سنگی ص ۱۲۸ چاپ شده است .

«۷» عراقی گوید: ماء خذی برای این هفت حدیث نیافتم . می گویم : مضمون بعضی از این روایات در حدیث معراجیه که دیلمی در ارشاد خود به صورت مرسل نقل کرده وارد شده است ، حدیث معراجیه حدیثی طولانی است به صورت مسند به ضمیمه (( تحف العقول ، )) چاپ سنگی ص ۱۲۸ چاپ شده است .

«8» در هیچ ماءخذي بر لفظ این خبر دست نیافتم فقط بیهقي در (( الشعب )) از عایشه روایت کرده گوید: (( لو شننا ان نشبع لشبعنا و لکن محمداً (ص) کان یؤثر علی نفسه ، )) ما اگر می خواستیم گرسنه بمانیم مختار بودیم ولی محمد (ص) گرسنگی را بر می گزید)). عراقی پس از نقل این حدیث گفته است: اسناد این حدیث معضل است.

«9» عراقی گوید: حدیث را ابن عدی در (( الکامل )) روایت کرده است.

«10» بر ماءخذ معتبر این حدیث دست نیافتم. فقط طبرسی در مکارم باب آداب خوردن، ص ۱۷۱ به صورت مرسل از کتاب (( روضه الواعظین فتال )) نقل کرده است.

---

### 203

و فرمود (ص): «فرزند آدم هیچ ظرفی را پر نکرد که بدتر از شکمش باشد، فرزند آدم را چند لقمه کوچک بس است که فقط کمرش را راست بدارد و اگر از خوردن غذا ناگزیر است یک سوّم شکم را به غذا اختصاص دهد و یک سوّم را به آب و یک سوّم را به نفس کشیدن.» «۱۱»

در حدیث اسامه بن زید است: «۱۲» «همانا نزدیکترین مردم به خدای متعال در روز قیامت کسی است که گرسنگی و تشنگی و اندوهش در دنیا طولانی باشد، آنان عارفان پرهیزکاری هستند که اگر حاضر باشند شناخته نشوند و اگر غایب باشند گم نیستند بقعه‌های زمین آنها را می‌شناسد و فرشتگان آسمان پیرامون آنهایند مردم از دنیا بهره‌مند می‌شوند و آنان از بندگی خدا مردم فرشه‌های پر تار و پود می‌گسترند، و آنها پیشانیها و زانوها بگسترند مردم کار و اخلاق پیامبران را تباه کنند و آنان حفظ می‌کنند. هرگاه زمین آنها را از دست بدهد می‌گرید و خدا بر شهری که یکی از آنها در آن نباشد خشم بگیرد. آنها مانند سگانی که بر مردار حمله می‌کنند، بر دنیا حمله‌ور نمی‌شوند کم می‌خورند و لباس پاره می‌پوشند، غبار آلودند، مردم آنان را می‌بینند و گمان می‌کنند که بیمارند در حالی که بیمار نیستند و گفته می‌شود: بیماری وارد بدنشان شده و عقلهایشان را از دست داده‌اند در حالی که چنان نیست نه عقلشان را از دست داده‌اند و نه بیمارند لیکن این گروه با دل‌های خود دستورات خدا را می‌نگرند که علاقه دنیا را از آنها سلب کرده در نزد مردم دنیا مانند آدم بی‌عقل راه می‌روند،

«11» ترمذی در (سنن)، ج ۹، ص ۲۲۴ روایت کرده و در آن آمده است: (( (اکلات یقمن) )) ابن ماجه و ابن حبان در صحیح خود روایت کرده جز این که ابن ماجه گفته است: (( فان غلبت الادمي نفسه فثلث للطعام )) تا آخر حدیث، به (( الترغیب و الترهیب ))، ج ۳، ص ۱۳۶ رجوع کنید.

«12» عراقی گوید: این حدیث را با همه طولانی بودنش، خطیب درباره زهد از حدیث سعید بن زید روایت کرده گوید، (( سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و اقل علي اسامة بن زيد، )) و آن را با تقدیم و تأخیر نقل کرده است و ابن جوزی در (( الموضوعات )) از طریق سعید روایت کرده است و در طریق آن حباب بن عبدالله بن جبلة یکی از دروغگویان وجود دارد و در طریق حدیث راوی است که شناخته نیست و نیز منقطع است، و آن را ارث بن ابی اسامه به همین صورت روایت کرده است.

---

## 204

ولی آن جا که عقول مردم از بین برود عقل خود را به کار می اندازند. دنیا داران شرافت دنیوی دارند و آنها از شرافت آخرت برخوردارند، ای اسامه هرگاه آنها را در شهری دیدی بدان که آنها موجب ایمنی اهل آن شهرند، و خدا گروهی را که آنها در میانشان باشند عذاب نمی کند زمین به وجود آنها شاد است، و خدای جبار از آنها خشنود است آنها را برای خود برادر برگزین، باشد که به وسیله آنها نجات یابی و اگر بتوانی چنان کن که در حال گرسنگی و تشنگی مرگ به سراغت بیاید، زیرا در این صورت به بهترین مقامها می رسی و با پیامبران وارد بهشت می شوی از وارد شدن روح تو فرشتگان شاد می شوند و خدای جبار بر تو درود می فرستد.»

عیسی (ع) فرمود: «جگرهایتان را گرسنه بدارید و بدنهایتان را لاغر کنید.

شاید دلهایتان خدا را ببیند، همین روایت از پیامبران (ص) نیز روایت شده است.» «۱۳»

در تورات نوشته شده: «همانا خدا دانشمند فربه را دشمن می دارد»، زیرا فربهی دلیل غفلت و پرخوری است و این دو زشت است بویژه برای دانشمند، و برای همین ابن مسعود گوید: همانا خدا قاری فربه را دشمن می دارد، و در حدیث مرسل است: «همانا شیطان همانند خون که در بدن فرزند آدم جاری است در بدن انسان جریان دارد. پس راههای ورود شیطان را با گرسنگی و تشنگی ببندید.» «۱۴»

در حدیث است: «همانا غذا خوردن در حال سیری موجب برص می شود.» «۱۵»

و حضرت (ع) فرمود: «مؤمن در یک معده غذا می خورد و منافق در هفت معده.» «۱۶» یعنی هفت برابر مؤمن غذا می خورد و شهوتش در خوردن هفت برابر

«13» به مآخذ آن دست نیافتیم.

«14» بارها پیش از این نقل شده است.

«15» شیخ (طوسی) در امالی خود با اسنادش از موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش (ع) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است چنان که در وسائل کتاب اطعمه، باب آداب غذا، باب دوم به شماره ۸ آمده است.

«16» بخاری در (صحیح)، ج ۷، ص ۹۲ روایت کرده و در آن به جای ((المنافق)) ((الکافر)) آمده است. مسلم نیز در (صحیح)، ج ۶، ص ۱۳۲ چنین روایت کرده است، و صدوق (ره) در خصال، ج ۲، ص ۷ با اسنادش از حضرت صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله به همان صورت که در صحیحی آمده روایت کرده است.

---

## 205

شهوت مؤمن است و معده کنایه از اشتهاست، زیرا اشتها پذیرای غذاست و آن را در معده انباشته می کند و مقصود زیادی تعداد معده منافق بر مؤمن نیست.

از رسول خدا (ص) روایت شده است: «همواره در بهشت را بکوید تا گشوده شود، عرض شد: چگونه در بهشت را همواره بکوئیم؟ فرمود: با گرسنگی و تشنگی.» «۱۷»

روایت شده: «همانا ابو جحیفه در مجلس پیامبر خدا (ص) هرگز سیر نشد و بسا که بر اثر حضرت به او فرمود: کمتر آروغ بزنی زیرا گرسنه ترین مردم در روز قیامت آنهاست که در دنیا سیرتر بوده اند.» «۱۸»

عایشه می گفت: همانا رسول خدا (ص) هرگز سیر نشد و بسا که بر اثر ترحم بر او می گریستم که او را گرسنه می دیدم و شکمش را دست می کشیدم و می گفتم: جانم به فدایت چه می شد که اگر در دنیا به اندازه قوت خود و آن اندازه که مانع گرسنگی ات شود استفاده می کردی، پس می فرمود: «ای عایشه برادرانم از پیامبران اولوالعزم بر حالتی سخت تر از حال من صبر کردند و به همان حال در گذشتند و به پروردگارشان ملحق شدند. پس خداوند جایشان را خوب قرار داد و ثواب بسیار به آنها

داد از این رو شرم دارم زندگی مرقّه داشته باشم و بر اثر آن فردا (ی قیامت) پایین تر از آنها باشم. پس اگر چند روزی (به همین زندگی) صبر کنم در نزد من محبوبتر از آن است که فردا بهرهم در آخرت کم شود و هیچ چیز در نظرم محبوبتر از ملحق شدن به برادران و دوستانم نیست.»

عایشه گفت: به خدا پس از این سخن به یک هفته نرسید که خدای متعال روح او را گرفت. «۱۹»

از انس روایت شده گفت: فاطمه (ع) پاره نانی خدمت پیامبر خدا (ص)

«17» عراقی گوید: برای این حدیث ماء خذی نیافتم.

«18» این حدیث را طبرانی در (( الاوسط و الکبیر )) به سندهایی روایت کرده است به (( مجمع الزوائد )) ج ۵، ص ۳۱ رجوع کنید.

«19» حدیث را ابوموسی مدینی متوفای ۵۸۱ در کتاب (( استحلاء الموت )) روایت کرده است.

---

## 206

آورد حضرت فرمود: این پاره نان چیست؟ فاطمه عرض کرد گرده نانی پختم و بر من گوارا نبود مگر این که این قسمت را برای شما بیاورم، پیامبر (ص) فرمود: «به خدا از سه روز پیش این نخستین غذایی است که به دهان پدرت وارد شده است.» «۲۰»

و آن حضرت (ص) فرمود: «گرسنگان دنیا در آخرت سیرند همانا مغبوض ترین مردم در پیشگاه خدای متعال شکمبارگان هستند، و هر بنده‌ای از غذایی که به آن تمایل دارد صرف نظر کند به ازای آن درجه‌ای در بهشت به او دهند.» «۲۱»

می‌گوییم: در کافی به اسناد از امام صادق (ع) روایت شده که گفت:

«پر خوری مکروه است.»

و نیز از آن حضرت (ع) روایت شده که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود:

دل‌های اشخاص فاسد و ترسو و پر خور و حریص به هم‌خواه‌گی، کمک به دین نیستند.» «۲۲»

و از آن حضرت (ع) روایت شده که فرمود: «شکم از خوردن طغیان می‌کند، و بهترین حالتی که بنده به خدای متعال نزدیک می‌شود زمانی است که شکمش خالی باشد، و مبعوضترین حالت بنده در پیشگاه خدا وقتی است که شکمش پر باشد.» «۲۳»

ابوذر (ره) به نقل از آن حضرت (ع) گفت: «سیرترین شما در دنیا گرسنه‌ترین شما در آخرت است، یا فرمود: در روز قیامت است.» «۲۴»

و از آن حضرت (ع) روایت شده که فرمود: «در حال سیري غذا خوردن موجب برص است.» «۲۵»

«20» حدیث را حارث بن اسامه در مسند خود به سندی ضعیف همانطور که در ((المغنی)) آمده روایت کرده است.

«21» کافی، ج ۶، ص ۲۶۹.

«22» هر دو روایت در کافی، ج ۶، ص ۲۶۹ آمده است.

«23» هر دو روایت در کافی، ج ۶، ص ۲۶۹ آمده است.

«24» کافی، ج ۶، صص ۲۶۹-۲۷۰.

«25» کافی، ج ۶، صص ۲۶۹-۲۷۰.

---

## 207

و از آن حضرت (ع) روایت شده که فرمود: «هر مرضی از پری معده است جز تب که عارض می‌شود.» «۲۶»

و از آن حضرت (ع) روایت شده که فرمود: «فرزند آدم ناگزیر از خوردن غذایی است که با آن کمرش را راست کند و هرگاه یکی از شما غذا بخورد لازم است یک سوم شکم خود را برای خوردنی و یک سوم را برای نوشیدنی و یک سوم را برای نفس کشیدن قرار دهد و مانند خوکها برای کشته شدن چاق نشوید.» «۲۷»

از ابو جعفر (امام باقر) (ع) روایت شده که فرمود: «هرگاه شکم سیر شود طغیان کند.» «۲۸»



و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: «هیچ چیز در پیشگاه خدا مبعوضتر از شکم پر نیست.» «۲۹»

در مصباح الشریعه «۳۰» از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«کم خوری در هر حال و نزد هر گروهی ستوده است، زیرا صلاح ظاهر و باطن در آن است، و چهار نوع خوردن ستوده است: ۱- به مقدار ضرورت ۲- به مقدار مهیا شدن ۳- فتوح (رزقی که خدا می‌رساند) ۴- قوت (خوراک) مقدار ضرورت، غذای برگزیدگان است غذایی که برای مهیا شدن است، برای پایداری تقوا پیشگان است و فتوح از آن متوکلان است و اندازه قوت از آن مؤمنان است و هیچ چیز برای دل مؤمن زیانبارتر از پر خوری نیست و آن، دو نتیجه دارد سنگدلی و تحریک شهوت و گرسنگی نان و خورش مؤمن، غذای روح، خوراک دل، و تندرستی بدن است. پیامبر خدا (ص) فرمود: «فرزند آدم ظرفی را پر نکرد که بدتر از شکمش باشد.»

حضرت داود (ع) فرمود: رها کردن لقمه‌ای در عین نیاز به آن پیش من

«26» کافی ، ج ۶، صص ۲۶۹-۲۷۰.

«27» کافی ، ج ۶، صص ۲۶۹-۲۷۰.

«28» کافی ، ج ۶، صص ۲۶۹-۲۷۰.

«29» کافی ، ج ۶، صص ۲۶۹-۲۷۰.

(( «30» مصباح الشریعه )) ، باب ۴۱، (( باب الاکل )) .

---

## 208

محبوبتر از قیام (عبادت) بیست شب است. پیامبر (ص) فرمود: «وای بر مردم از دو قبقب. عرض شد: ای رسول خدا آن دو چیستند؟ فرمود: شکم پرستی و همخوابگی» عیسی بن مریم (ع) فرمود: «دل به مرضی سخت‌تر از قساوت گرفتار نشده است، و هیچ نفسی به مرضی دشوارتر از تحریک گرسنگی گرفتار نشد و سنگدلی و تحریک گرسنگی دو افسار خواری‌اند.»

غزالي مي گويد: اما سخنان بزرگان لقمان به پسرش گفت: «پسرکم هر گاه معده پر شود اندیشه بخوابد و حکمت لال شود اندامها از عبادت ناتوان شوند».

شقيق گفت: عبادت حرفه‌اي است که دگان آن خلوت کردن و ابزار آن گرسنگي است.

فضيل گويد: خدای من، مرا و عیالم را گرسنه کردی و مرا در تاریکیهای شب بدون چراغ رها کردی، و تو این کار را نسبت به اولیای خود انجام می‌دهی، پس به چه مقامي در پیشگاهت رسیده‌ام! یحیی بن معاذ گوید: گرسنگي راغبین (متمايلان به خدا) بيدار کننده و گرسنگي توبه کنندگان آزمایش و گرسنگي مجتهدان بزرگواری، و گرسنگي شکیبایان سیاست، و گرسنگي زاهدان حکمت است و در تورات است از خدا بپرهیز و هرگاه سیر شدي از گرسنگي یاد کن.

ابو سلیمان گوید: «اگر لقمه‌اي از شام شبم را رها کنم در نزد من محبوبتر است که شب خود را تا صبح به عبادت قیام کنم.»

و نیز گوید: گرسنگي در خزینه‌هاي خداست، آن را نمی‌دهد جز به کسی که دوست دارد.

سهل شوشتری بیست و اندی روز گرسنگي می‌کشید و چیزی نمی‌خورد و یک درهم برای خوراک سالش کافی بود. او به گرسنگي اهمیت می‌داد و در آن زیاده روی می‌کرد تا آنجا که گفت: در روز قیامت هیچ کار نیکی به انسان داده نشود که بزرگتر از ترک زیادی غذا و اقتدا کردن به پیامبر (ص) در غذا خوردنش باشد.

---

## 209

وي همچنين گفته: زیرکان چیزی را برای دین و دنیا سودمندتر از گرسنگي نمی‌دانند.

و گفت: بر طالبان آخرت چیزی را زیانبارتر از پرخوري نمی‌دانم.

و گفت: حکمت و دانش در گرسنگي قرار داده شده است و نادانی و گناه در سیري.

و گفت: خدا به چیزی پرستش نشده است که برتر از مخالفت با هوای نفس باشد در ترک کردن حلال.

و در حدیث گفته است: یک سوم (معدۀ) برای غذاست، پس هر که زیادتراً از آن بخورد از حسناتش خورده است.

و از آن زیادتراً سؤال شد، فرمود: زیادتراً حاصل نمی‌شود مگر نخوردن در نزد انسان محبوبتر از خوردن باشد و آن گونه شود که هرگاه شبی گرسنه بماند از خدا بخواهد که دو شب شود و هرگاه به آن حالت رسید زیادتراً را در می‌یابد.

و نیز فرموده: ابدال به این مقام نرسیدند جز با تهی ساختن شکمها و خموشی و شب زنده‌داری و خلوت کردن.

و فرمود: در فاصله میان آسمان و زمین سرچشمه هر خوبی گرسنگی است، و در میان آسمان و زمین سرچشمه هر گناهی سیری است، و فرمود هر که خود را گرسنه نگاه دارد وسوسه از او قطع می‌شود.

و فرمود: هرگاه خدا بر بنده روی بیاورد، او را به گرسنگی و بیماری و بلا گرفتار سازد مگر کسی را که خدا بخواهد بدون این گرفتاریها به او روی بیاورد.

و فرمود: بدانید این زمان زمانی است که هیچ‌کس در آن رهایی نیابد جز این که نفس خود را با صبر و گرسنگی و کوشش ذبح کند و بکشد.

و فرمود: گمان ندارم کسی بر روی زمین از آب بنوشد تا سیراب شود و از گناه سالم بماند اگر چه خدا را هم شکر کند، پس سیر شدن از غذا چگونه خواهد بود.

---

## 210

از حکیمی سؤال شد با چه چیزی نفسم را به بند کشم؟ گفت: با گرسنگی و تشنگی و آن را با گمنامی و رها کردن عزت خوار ساز، و با نهادن نفس در زیر پای فرزندان آخرت (مؤمنان) آن را کوچک کن، و با رها کردن لباس عابدان قدرت نفس را در هم بشکن، و از آفتهای نفس با بدگمانی همیشگی به آن رها شو و بر خلاف میل نفس با آن رفتار کن.

عبد الواحد بن زید به خدای متعال سوگند یاد می‌کرد که خداوند با هیچ بنده دوست خالص نمی‌شود مگر با گرسنگی و بندگان را دوست نمی‌دارد جز با گرسنگی و نتوانند بر روی آب بروند جز با گرسنگی و زمین به وسیله آنها پیموده نشود جز با گرسنگی.

ابو طالب مکی گوید: شکم مانند مزمار و چوب درون تهی است که دارای تارهایی است و صدایش نیکوست برای این که سبک و باریک و میان تهی است.

درون انسان نیز اگر از غذا تهی باشد به تلاوت و خواندن علاقه‌مندتر و برای قیام (به عبادت) با دوام‌تر است و برای خواب کمتر آماده است.

بکر بن عبد الله گوید: سه نفرند که خدا دوستشان دارد: شخصی که کم بخورد، کم بخوابد، کم استراحت کند.

و روایت شده که عیسی (ع) شصت بامداد گرسنه با خدایش مناجات کرد و خوردن به دلش خطور نکرد. آنگاه نان به ذهنش خطور کرد و از مناجات بریده شد. پس ناگاه متوجه گرده نانی شد که جلو او نهاده شده بود. پس نشست و گریست برای این که مناجاتش با خدا قطع شد، ناگهان پیرمردی دید که بر او سایه افکنده است. عیسی (ع) به او گفت: ای ولی خدا، خدا تو را فرخنده قرار دهد خدای متعال را بخوان زیرا من در حالتی (از مناجات) بودم و فکر نان به دلم خطور کرد و آن حالت قطع شد، پیر گفت: بار خدایا اگر از آنگاه که تو را شناختم فکر نان به دلم خطور کرده است مرا نیامرزد بلکه هرگاه غذایی نزد او حاضر می‌شد بدون خطور کردن به دل و فکر کردن می‌خورد، و روایت شده که موسی (ع) چون چهل روز خوردن را ترک کرد خداوند او را با سخن گفتن به

---

## 211

خود نزدیک ساخت، سی روز سپس ده روز (با او سخن گفت) چنان که در قرآن آمده است موسی (ع) پس از سی روز دندانهای خود را مسواک کرد و بدان سبب ده روز افزوده شد.

### فواید گرسنگی و آفات سیری

شاید بگوییم: علت این همه فضیلت برای گرسنگی چیست و از کجاست؟ با آنکه در گرسنگی جز درد معده و تحمل زحمت چیز دیگری نیست و اگر چنین باشد سزاوار است در هر چیزی که موجب

آزار آدمي است از قبيل زدن خود و بریدن بدن خود و خوردن چيزهاي بد و نظاير آنها فضيلت بسيار باشد.

بايد بداني اين گفتار شبیه گفتار کسی است که دوايي بنوشد و از آن بهره ببرد و گمان کند که بهره‌اش براي تلخي دوا و مطبوع نبودن آن است. پس هر چيزي که تلخ و نامطبوع است بخورد، در حالي که اين کار اشتباه است، بلکه بهره‌مندی او از دوا به واسطه خاصيتي است که در آن است نه تلخي آن و تنها پزشکان از آن خاصيت آگاهند، همچنين بر علت نفع گرسنگي فقط دانشمندان خبره آگاه مي‌شوند، و هرکس خود را گرسنگي دهد در حالي که ستايش شريعت از گرسنگي را تصديق کند از آن بهره مي‌برد اگر چه علت نافع بودن آن را نداند چنان که دوا براي بيمار سودمند مي‌افتد اگر چه منفعت و علت نافع بودن آن را نداند ولي اگر مي‌خواهي که از درجه ايمان به درجه علم ارتقا يابي آن را براي شرح مي‌دهيم. خدای متعال فرمود: **يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ**. «۳۱» بنابراین مي‌گوئيم: در گرسنگي ده فايده است.

#### فايده اول صفاي دل،

برافروخته شدن طبع و ذوق، و نافذ شدن بينش، زيرا سيري موجب کودني و کوردلي است و بخار دماغ (مغز) را زياد مي‌کند شبیه حالت مستي تا به سرچشمه‌هاي اندیشه را دست يابد، در نتيجه دل به سبب آن در

«31» مجادله / ۱۱: خداوند آنها را که ايمان آورده اند و کسانی را که از علم بهره دارند نجات عظيمي مي‌بخشد.

---

## 212

کار وارد شدن در اندیشه‌ها کاهلي مي‌کند و انسان را از سرعت درک (مطالب) محروم مي‌سازد حتي کودک چون بسيار بخورد حافظه‌اش ضعيف و ذهنش تباه و درکش کند شود.

ابو سليمان گوید: بر تو باد گرسنگي کشيدن، چرا که نفس را خوار مي‌سازد و دل را نازک مي‌کند و موجب علم آسماني مي‌شود.

پيامبر (ص) فرمود: دلهايتان را به کم خندیدن و کم خوردن زنده کنيد، و با گرسنگي آنها را پاک سازيد تا صاف شود و ترقي کند. «۳۲»

برخي گویند: گرسنگي مانند رعد و قناعت چون ابر و حکمت بسان باران است.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس شکمش را گرسنگي دهد، اندیشه‌اش زياد و دلش هوشمند شود.»

ابن عباس گوید: «پیامبر (ص) فرمود: کسي که سير شود و بخوابد قلبش سخت شود آنگاه فرمود: براستي که براي هر چيزي زکاتي است و زکات بدن گرسنگي است.» «۳۳»

شبلي گوید: هيچ روزي براي خدا گرسنگي نکشيدم جز اين که دري از حکمت و عبرت در دلم گشوده شد که هرگز ندیده بودم، و پوشیده نيست که هدف نهايي از عبادتها فکري است که انسان را به شناخت و دیدن حقايق واقعي برساند، و سيري مانع از آن است و گرسنگي در آن را مي‌گشايد، و معرفت دري از درهاي بهشت است بنابراین سزاوار است که همواره با گرسنه بودن در بهشت را بکويد، از اين رو لقمان به پسرش گفت: پسرکم هرگاه معده پر شود اندیشه بخوابد و حکمت لال شود و اندامها از عبادت فرومانند.

ابو زيد گوید: گرسنگي ابري است که هرگاه بنده گرسنه شود از دل حکمت ببارد.

«32» عراقي گوید: ماءخذي براي آن نيافتم . و همچنين است حديث بعد.

«33» آخر اين حديث را ابن ماجه از حديث ابوهريه به شماره ۱۷۴۵ چنين روايت کرده است ((لکل شيء زکاة و زکاة الجسد الصوم ،

(( هر چيزي زکاتي دارد و زکات بدن روزه است. ))

---

## 213

پیامبر (ص) فرمود: «روشنی بخش حکمت گرسنگي است و دوري از خدا در سيري است، و نزديک شدن به خدا دوستي مسکينان و نزديکي به آنهاست سير نشويد که نور معرفت از دلهايتان برود و هرکه شب بيدار بماند و با معده سبک از طعام نماز بگذارد حور العين بيدار بمانند تا صبح شود.» «۳۴»

فايده دوم، نازکي و صفاي دل است

که با آن براي درک لذت مناجات و متأثر شدن از ياد خدا مهيا مي‌شود چه بسا ذکري که با حضور قلب بر زبان جاري شود ولي قلب از آن لذت نبرد و متأثر نگردد تا آنجا که گويي ميان زبان و دل

مانعی است که همان قساوت قلب است، و گاه در بعضی از حالات دل نازک می‌شود و سخت از یاد خدا متأثر می‌شود و از مناجات لذت می‌برد که تهی بودن معده آشکارترین عامل آن است ابو سلیمان گوید: آنگاه که شکم من به پشتم بچسبد عبادت در کام جانم شیرین می‌آید.

جنید گوید: بعضی میان خود و خدا توبره‌ای از غذا قرار می‌دهند و می‌خواهند شیرینی مناجات را دریابند.

ابو سلیمان گوید: دل هرگاه گرسنه و تشنه شود زلال و نازک می‌شود، و چون از آب و غذا سیر شود کور و خشن گردد، در این صورت متأثر شدن دل به لذت مناجات امری است سواي آسان شدن اندیشه و به دست آوردن معرفت پس این فایده دوّم بود.

#### فایده سوّم، قبول شکست و خواری

و برطرف شدن سرمستی و شادمانی و غروری است که سر منشأ آن طغیان و غفلت از خداست، و نفس با هیچ چیزی شکسته و خوار نمی‌شود آن گونه که با گرسنگی خوار می‌شود و در حال گرسنگی در برابر پروردگارش آرام و خاشع و از ناتوانی و خواری خود آگاه می‌شود، زیرا توانش ضعیف و راه چاره‌اش با چند لقمه‌ای که از دست داده

«34» این حدیث را ابومنصور دیلمی در (( مسندالفرّوس )) از حدیث ابوهریره نقل کرده و حکم کرده که مسند است و این نشانه حدیثی است که (مغنی) به اسناد خود روایت کرده است. ((می‌گوییم: حدیث را طبرسی در (( مکارم الاخلاق ))، ص ۱۷۱، از کتاب (( روضة الواعظین )) نقل کرده است.»

#### 214

بسته شده و به شربت آبی که به او نرسیده دنیا بر او تیره و تار شده است، و تا انسان خوار و ناتوانی خود را مشاهده نکند عزّت و قدرت مولای خود (خدا) را نمی‌بیند، و سعادت انسان تنها در این است که همواره با چشم خواری و ناتوانی به خود و به مولای خود به دیده قدرت و غلبه و عزّت بنگرد، پس باید همواره گرسنه و خوار و محتاج مولای خود باشد و مزه درماندگی را بچشد، از این روست که چون دنیا و گنجینه‌های آن بر پیامبر (ص) عرضه شد فرمود:

«نمی‌خواهم بلکه یک روز گرسنگی می‌کشم و روزی سیر می‌شوم پس هرگاه گرسنه شوم صبر می‌کنم و زاری می‌کنم و چون سیر شوم شکر می‌کنم.» «۳۵»

یا چنان که فرمود:

شکمبارگی و همخوابگی دري از درهاي دوزخ و ريشه آن سيري است، و خواري و شکستگی دري از درهاي بهشت و ريشه آن گرسنگي است. هر کس دري از درهاي دوزخ را ببندد بطور حتم دري از درهاي بهشت براي ش گشوده شود، زیرا آن دو مانند مشرق و مغرب در مقابل هم هستند پس نزدیک شدن به يکي از آنها موجب دور شدن از ديگري است. «۳۶»

فایده چهارم، این است که بلا و عذاب خدا و نیز اهل بلا را از یاد نبرد،

زیرا انسان سیر گرسنگان و گرسنگي را فراموش مي کند، و بنده باهوش بلایي را مشاهده نکند جز این که از بلای آخرت یاد مي آورد. پس از تشنگي خود تشنگي مردم را در صحراي رستاخیز به یاد مي آورد و از گرسنگي خود گرسنگي دوزخیان را که آنان هرگاه گرسنه شوند از درخت زقوم و درخت خارتر

«35» ترمذی این حدیث را روایت کرده و قبلا گذشت.

«36» چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: ((الدنيا و الاخرة عدوان متعاديان و سبيلان مختلفان من احب الدنيا و والاها ابغض الاخرة و عاذاها مثلها المشرق و المغرب و الماشي بينهما لايزداد من احدهما قريبا الا ازداد بعدا،)) دنیا و آخرت دو دشمن مخالف و دو راه مختلفند، هر که دنیا را دوست بدارد با آخرت دشمن باشد مثل دنیا و آخرت مثل مشرق و مغرب است و کسی که میان مشرق و مغرب را می پیماید به هر کدامین نزدیک تر شود از دیگری دور شود.)) این حدیث را ابن شعبه در ((التحفة)) ص ۲۱۲ روایت کرده است.

## 215

خورانیده می شوند و از چرک جراحتهها و زرد آب زخمها نوشانده می شوند و سزاوار نیست عذاب آخرت و دردهای آن از نظر بنده پنهان بماند، زیرا احساس ترس را برمی انگیزد و هرکس به بیماری و خواری و بلا و کمی مال گرفتار نشود عذاب آخرت را از یاد ببرد و آن عذاب در نفسش مجسم نشود و بر قلب وی غلبه نکند از این رو سزاوار است که بنده در زحمت یا مشاهده بلا باشد و سزاوارترین بلایي که او را به زحمت می اندازد بلای گرسنگي است زیرا در آن به غیر از یاد کردن عذاب آخرت پنج فایده مهم هست، و یکی از عللی که موجب شد بلا به انبیا و اولیا و نیکان به ترتیب درجات نیکی آنها اختصاص یابد همین است، از این روست که چون به یوسف (ع) گفته شد، چرا گرسنه می مانی با آن که گنجهای زمین در اختیار توست؟ فرمود: می ترسم سیر شوم و گرسنه را از یاد ببرم. بنابراین



یاد آوردن گرسنگان و محتاجان یکی از فایده‌های گرسنگی است زیرا این یادآوری انسان را به ترحم و غذا دادن و مهربانی به خلق خدا فرا می‌خواند و انسان سیر از درد گرسنه بی‌خبر است.

فایده پنجم، این فایده از بزرگترین فایده‌هاست و آن شکستن میل به تمام معصیتها و مسلط شدن بر نفس اماره است،

زیرا سرچشمه تمام گناهان شهوتها و نیروهاست و ناگزیر اساس نیروها و شهوتها غذاهاست، پس کاستن از غذاها هر نیرو و شهوتی را ضعیف می‌کند، و تمام سعادت‌ها در این است که انسان بر نفس خود مسلط باشد و تمام بدبختیها در این است که نفس بر او مسلط شود، و چنان‌که بر چهار پای چموش جز با گرسنگی دادن و لاغر کردن آن مسلط نمی‌شوی و چون سیر شود نیرو بگیرد و سرکش شود و چموشی کند، نفس نیز چنین است.

به یکی از انسانها گفته شد: تو را چه شده است که با پیر شدن به بدنت نمی‌رسی و بدنت شکسته شده است؟ گفت: برای این که زود دچار غرور و کبر می‌شود، و علنی فساد می‌کند، می‌ترسم نسبت به من چموش شود و مرا به هلاکت افکند، اگر آن را به سختیها وادار کنم محبوبتر است نزد من که مرا

---

## 216

به کارهای زشت وادار سازد.

ذوالنون گوید: هرگز سیر نشدم مگر این که معصیت خدا یا قصد آن را کردم.

عایشه گوید: همانا نخستین بدعتی که پس از پیامبر خدا (ص) پدید آمد سیری بود، برآستی مردم چون شکمهایشان سیر شود نفوس آنها با سرکشی آنها را به طرف دنیا برد، در گرسنگی یک فایده نیست، بلکه مخزن فایده‌هاست از این‌رو گویند: گرسنگی گنجینه‌ای از گنجینه‌های خدای متعال است.

کمترین چیزی که با گرسنگی دفع می‌شود شهوت همخوابگی و شهوت سخن‌گویی است زیرا شخص گرسنه گرفتار شهوت حرف زدن زیاد نمی‌شود در نتیجه از آفتهای زبان مانند غیبت، دشنام، سخن‌چینی، دروغ و دیگر گناهان رها می‌شود، پس گرسنگی او را از تمام این گناهان باز می‌دارد و

هرگاه سیر شود نیاز به شوخی دارد پس ناگزیر غیبت مردم را می‌کند «و مردم را به رو در آتش نیفکند جز سخنان بی‌فایده‌ای که زده‌اند» (۳۷) اما شهوت همخوابگی و فساد آن پوشیده نیست و گرسنگی شرّ آن را کم می‌کند. پس هرگاه انسان سیر شود نمی‌تواند بر شهوتش مسلط شود و اگر تقوا مانع او شود نگاهش را نتواند حفظ کند چشم نیز زنا می‌کند چنان که شهوت همخوابگی ممکن است به زنا انجامد و اگر با پوشش تقوا بر چشمش مسلط باشد نمی‌تواند بر فکرش تسلط داشته باشد. پس افکار بد و حدیث نفس که عامل شهوتند به دل او خطور می‌کند و مناجات او را پریشان می‌سازد و بسا که این پریشانی در بین نماز بر او عارض شود. ما آفت فرج و زبان را به عنوان مثال آوردیم و گرنه عامل تمام گناهان اعضای هفتگانه نیرومند شدن به وسیله سیری است، حکیمی گفت: هر مریدی که خود را با سیاست به صبر وادارد پس یک سال به نان خالی اکتفا کند و از نان خالی هم کاملاً سیر نشود، خدا خرج زن داشتن را از او بردارد (نیازی به زن نخواهد داشت).

«37» حدیث را کلینی در کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، به شماره ۱۴، روایت کرده است.

---

## 217

فایده ششم، دور ساختن خواب و ادامه شب زنده‌داری است

زیرا کسی که سیر شود زیاد آب بنوشد و هر که بسیار آب بنوشد بسیار بخوابد، از این رو یکی از پیران در سر سفره به یارانش می‌گفت: گروه مریدان بسیار نخورید که زیاد آب بنوشید و خوابتان زیاد شود و در نتیجه بسیار زیان ببینید، هفتاد صدیق به اجماع معتقد بودند که پرخوابی از بسیار نوشیدن است و بسیار خوابیدن موجب تباه شدن عمر، و از دست دادن نماز شب، و کودنی طبع، و سنگدلی است، و عمر گرانبهاترین گوهرهاست و سرمایه بنده است که با آن تجارت می‌کند، و خواب نوعی مرگ است و زیادی آن عمر را کوتاه می‌کند، و فضیلت نماز شب نیز پوشیده نیست و با خوابیدن از بین می‌رود، و هرگاه خواب بر انسان غالب شود شیرینی عبادت را در نمی‌یابد، و شخص عزب اگر در حال سیری بخوابد محتمل شود و احتلام نیز او را از نماز شب بازمی‌دارد و ناگزیر است که یا با آب سرد غسل کند و اذیت شود یا به حمام برود و بسا که در شب نتواند حمام برود، و نماز شب او فوت شود و به خرج حمام محتاج می‌شود و بسا که در حمام چشمش به عورتی بیفتد و در آن نیز خطرهایی است که در کتاب طهارت نقل کردیم، و تمام این امور نتیجه سیری است، ابو سلیمان گفته است:

محتلم شدن نوعی عقوبت است، و دلیل آن گفتار این است که احتلام مانع عبادات زیادی می‌شود، زیرا غسل در هر حالی دشوار است، بنابراین خواب سرچشمه بلاهاست و سیری خواب می‌آورد و گرسنگی آن را قطع می‌کند.

فایده هفتم، گرسنگی آن است که مواظبت بر عبادت را آسان می‌سازد

زیرا خوردن مانع از عبادتهای بسیار می‌شود. انسان باید زمانی را برای غذا خوردن و چه بسا زمانی را برای خرید و پخت غذا صرف کند، آنگاه باید زمانی را برای شستن دست و خلال کردن در نظر بگیرد و بسیار باید دنبال آب برود، چون بسیار آب می‌نوشد پس اگر این اوقاتی را که برای خوردن مصرف می‌کند در ذکر و مناجات و دیگر عبادتها صرف کند بسیار بهره‌بردار. سري گوید: علي جرجاني را دیدم که سويقي را می‌مکید، به او گفتم: چه چیز تو را به این کار

---

## 218

و داشت؟ گفت: من محاسبه کردم که در فاصله میان جویدن و مکیدن هفتاد بار می‌توان ذکر گفت: از این رو چهل سال است که نان را نجویده‌ام» (۳۸) پس او را بین که چقدر به وقت خود توجه داشت و عمرش را به جویدن ضایع نکرد، و هر نفسی از عمر گوهر ارزنده‌ای است که نتوان قیمتی برایش در نظر گرفت پس سزاوار است از آن گنجینه کاملی فراهم شود که در آخرت بماند و تمام نشود، یعنی عمر در یاد خدا و بندگی او سپری شود.

دیگر از کارهایی که با پرخوری دشوار می‌شود مداومت بر طهارت و در مسجد ماندن است چون در این صورت نیاز دارد برای آشامیدن آب و دفع آن (از مسجد) خارج شود و آن ضرر دارد.

از جمله فایده‌های گرسنگی روزه گرفتن است، زیرا روزه گرفتن برای کسی ممکن است که به گرسنگی عادت کرده باشد بنابراین در روزه و ادامه اعتکاف (در مسجد) و ادامه طهارت و پرداختن به عبادت به جای سرگرم شدن به خوردن و لوازم آن سودهای بسیاری است و تنها بی‌خبرانی که ارزش دین را نشناخته‌اند، آن را کوچک شمرده و به زندگی دنیا خشنود و به آن مطمئن شده‌اند: یَعْلَمُونَ ظاهراً من الحیاء الدُّنیا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ. «۳۹» ابو سلیمان دارانی به شش آفت از آفتهای سیری اشاره کرده و گفته است: هر که سیر شود شش آفت به او رسد: از دست دادن شیرینی عبادت،

دشوار شدن حفظ دانش، محرومیت از مهربانی به مردم زیرا کسی که سیر باشد گمان می‌کند که تمام مردم سیرند، و سنگین شدن در عبادت، افزونی شهوت، و دیگر این که مؤمنان گرسنه پیرامون

«38» خدا به فریاد برسد از این عقیده نابخردانه و فکر و اندیشه پست ناقص و بافته ریاکارانه و عبادت بی مغز و کهنه و زهد و این نیست جز خودرایی، و دوری از پیامبر و خاندانش صلی الله علیه و آله و از علوم و حکمت های آنان، و گناه تمرد از پیروی کردن آنان و گرفتن از آنها چگونه چنین نباشد در حالی که هزاران روایت بر خلاف این درک غلط و عرفان نکوهیده و مخالف عقل سالم رسیده است و خدا هیچ عضوی را بیهوده و باطل نیافریده است خدای ما را از این بی حیایی ها در امان بدارد.

«39» روم / ۷: آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند، و از آخرت (و پایان کار) بی‌خبرند.

---

## 219

مسجدها می‌گردند و سیران پیرامون مزبله‌ها.

فایده هشتم، کم‌خوری حفظ سلامتی بدن و دفع بیماریهاست.

زیرا علت بیماری پرخوری و به وجود آمدن زیادی اخلاط در معده و رگهاست. بیماری مانع از عبادت می‌شود و دل را پریشان می‌کند و آدمی را از اندیشیدن و یاد خدا باز می‌دارد و زندگی را تیره می‌سازد و انسان به خون گرفتن و حجامت و دارو و پزشک احتیاج پیدا می‌کند. تمام این امور هزینه دارد و کسب این هزینه‌ها مستلزم زحمت و گاه ارتکاب گناه و وارد شدن در شبهه‌ها خواهد بود، پس در گرسنگی اثری است که تمام این امور را دفع می‌کند.

حکایت شده که هارون الرشید چهار پزشک هندی، رومی، عراقی، سوادیی را گرد آورد و گفت: هر یک از شما باید دارویی را که عوارضی در پی ندارد توصیف کند، هندی گفت: آن دارو که به عقیده من عارضه‌ای به دنبال ندارد هلیله سیاه است، رومی گفت: تخم شاهي است. عراقی گفت: آب داغ است، سوادیی که داناترین آنها بود گفت: هلیله معده را می‌کند (مسهل است) و این بیماری است و تخم شاهي معده را لزج می‌کند و این بیماری است و آب داغ معده را سست می‌کند و این نیز بیماری است. گفتند: پس چه دارویی نزد توست؟ گفت:

دارویی که به عقیده من دردی به همراه ندارد این است که تا میل به غذا نباشد غذا نخورد، و در حالی که هنوز به غذا اشتها دارد از آن دست بکشد. همه گفتند: راست می‌گویی.

برای یکی از پزشکان اهل کتاب گفتار پیامبر (ص) نقل شد که فرمود: «یک سوّم (معدّه) برای غذا و یک سوّم نوشیدنی و یک سوّم برای نفس کشیدن است»، او به شگفت آمد و گفت: درباره کم خوری سخنی محکمتر از این سخن نشنیده‌ام و این سخنی استوار است.

پیامبر (ص) فرمود: «شکمبارگی ریشه بیماری و پرهیز عین دواست و به هر بدنی آنچه عادت کرده است برسانید.» «۴۰» گمانم تعجب پزشک یاد شده را

«40» عراقی گوید: ماءخذي برای آن نیافتم . می گویم : صاحب (( مکارم الاخلاق )) در باب آداب مریض ، ص ۴۱۹، از حدیث موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است .

---

## 220

برانگیخته است از این حدیث نه حدیث بالا.

ابن سالم گوید: هر که با آداب نان گندم خالص بخورد بیمار نشود جز بیماری مرگ. به او گفته شد: منظور از آداب چیست؟ گفت: پس از گرسنه شدن نان گندم بخورد و پیش از سیر شدن دست بکشد.

یکی از پزشکان دانشمند در نکوهش پرخوری گفت: همانا سودمندترین چیزی که وارد معدّه انسان می‌شود انار است، و زیانبارترین چیزی که وارد معدّه می‌شود غذایی شور است و اگر غذایی شور کمتر بخورد برایش بهتر از بسیار خوردن انار است.

و در حدیث مشهور است: «روزه بگیرید تا سالم شوید» «۴۱» بنابراین روزه گرفتن و گرسنگی و کم خوری بدن را از بیماریها و دل را از طغیان و سرمستی و دیگر امراض در امان می‌دارد.

فایده نهم، سبک شدن هزینه است

زیرا کسی که به کم خوری عادت کند مال اندک او را بس است، و آن که به سیری عادت کند شکمش طلبکار شود و هر روز دست بر شکم خود بگذارد و بگوید: امروز چه می‌خوری؟ پس مجبور خواهد شد که به کارهایی وارد شود و از راه حرام مال به دست بیاورد و به گناه افتد یا از حلال به دست آورد و دچار زحمت شود و خوار گردد، و بسا که چشم طمع به خلق بدوزد و آن کمال خواری است، در حالی که مؤمن کم خرج است.

يکي از حکيمان گوید: من حوائج خود را با صرفنظر کردن از آنها بر مي آورم اين کار براي من راحت تر است.

ديگري گوید: هر گاه بخواهم از ديگري براي شهوت يا فزون طلبي وام بگيرم از خودم وام مي گيرم به اين طريق که شهوت يا فزون طلبي را ترک مي کنم و آن براي من بهترين وام است.

ابراهيم ادهم درباره قيمت برخي خوردنيها از يارانش مي پرسيد به وي پاسخ

«41» ابن سني و ابونعيم در (( الطيب )) از ابوهريره به سندي حسن به همان صورت که در (( الجامع الصغير )) آمده روايت کرده است.

---

## 221

مي داند گران است. وي مي گفت: با نخریدن آن را ارزان کنید.

سهل گوید: پرخور در سه خصلت نکوهيده است: اگر اهل عبادت است کسل مي شود، اگر اهل کسب است از آفتها در امان نيست، و اگر از کساني است که چيزي به او مي رسد مي گوید: خدا با من منصفانه عمل نکرده است. خلاصه سخن آن که عامل هلاکت مردم حرص ورزي آنها به دنياست، و علّت حرص ورزي آنها شکمبارگي و شهوت همخوابگي است، و علّت شهوت راني شکم پرستي است و کم خوري تمام اين درها را که درهاي آتش است مي بندد، و با بسته شدن آنها درهاي بهشت گشوده مي شود. چنان که پيامبر (ص) فرمود: «با گرسنگي همواره در بهشت را بکوييد.» «42» پس کسي که به گرده ناني در هر روزي قناعت کند، در ديگر خواسته هایش قانع باشد، و آزاد گردد و از مردم بي نياز و از زحمت آسوده شود و براي عبادت خدا و تجارت آخرت فراغت مي يابد و از مرداني خواهد شد که هيچ تجارتي و خريد و فروشي آنها را از ياد خدا باز نمي دارد، علّت اين که کسب آنها را از ياد خدا باز نمي دارد آن است که با قناعت بي نياز شده اند اما انسان محتاج را ناگزير از ياد خدا باز مي دارد.

فايده دهم، اين است که با گرسنگي مي تواند غذاهاي زيادي را به يتيمان و مسکينان صدقه دهد

و روز قيامت در سايه صدقه خود قرار گيرد، چنان که در حديث «43» آمده است. پس آنچه را مي خورد گنج پنهان اوست و آنچه را صدقه مي دهد گنجينه اش لطف خداست بنا بر اين بنده را از مال خود بهره اي نيست جز آنچه صدقه که براي من بماند، يا بخورد و فاني شود يا بپوشد و کهنه شود پس

صدقه دادن به غذاهای اضافی بهتر از سیری و پوده کردن است. پیامبر (ص) به مردی شکم گنده نگاه کرد، با انگشت به شکم او اشاره کرد و فرمود: «اگر این غذاهایی که در این جا ریخته‌ای در جای دیگر بود (انفاق می‌کردی) برایت بهتر

«42» این حدیث پیش از این نقل شد.

«43» حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۴۱۶، این روایت را از حدیث عقبه بن عامر نقل کرده است.

## 222

بود. «44» یعنی اگر آن را برای آخرت جلوتر می‌فرستادی و به دیگران می‌بخشیدی بهتر بود.

از حسن روایت شده که گفت: به خدا ما مردانی را درک کردیم که یکی از آنها در هنگام شام به قدر کافی غذا داشت و اگر می‌خواست می‌توانست تمامش را بخورد ولی می‌گفت: به خدا این غذا را به شکم خود اختصاص نمی‌دهم مگر این که قسمتی از آن را در راه خدا ببخشم.

این ده فایده از فواید گرسنگی بود که هر فایده‌ای خود فواید بی‌شماری دارد و تعداد آن فواید پایان‌پذیر نیست. بنابراین گرسنگی گنجینه بزرگی برای فایده‌های آخرت است از این رو یکی از پیشینیان گوید: گرسنگی کلید آخرت و باب زهد است و سیری کلید دنیا و باب رغبت است تمام این مطالب در اخباری که روایت کردیم بصراحت آمده است، و با آگاهی بر جزئیات این فواید معنای این روایات با بینش و آگاهی درک می‌شود و هر گاه جزئیات این فواید را ندانستی و در عین حال فضیلت گرسنگی را تصدیق کردی در ایمان خود رتبه مقلدان را خواهی داشت.

### راه ریاضت در سرکوب شکمبارگی

باید بدانی که مرید در آنچه می‌خورد و مربوط به شکم اوست به چهار چیز موظف است: یکی از این که جز حلال نخورد، زیرا عبادتی که با خوردن غذای حرام انجام شود، مانند ساختمانی است که بر روی امواج دریا ساخته شود. در کتاب حلال و حرام درجات و رعایتش واجب است ذکر شد و سه وظیفه مخصوص به غذا خوردن باقی می‌ماند که اندازه غذا از نظر کمی و زیادی و اندازه آن از نظر زمان در دیر و زود خوردن و تعیین جنس خوردنی، در خوردن آنچه انسان اشتها دارد و ترک آنهاست.

اما وظیفه اول در کاستن غذا این است که بتدریج انجام شود

پس کسی که

«44» طیالسی در مسند خود، ص ۱۷۱، به شماره ۱۲۳۵ از حدیث جعده جشمی روایت کرده است.

## 223

به پرخوری عادت کرده و یک باره کم غذا می خورد مزاجش آن را تحمل نمی کند و ضعیف می شود و بسیار به زحمت می افتد پس سزاوار است که اندک اندک و به تدریج به آن برسد یعنی از غذایی که به آن عادت کرده کم کم بکاهد، مثلا اگر دو گرده نان در روز می خورده و قصد دارد به یک گرده تقلیل دهد باید هر روز یک گرده نان را به هفت قسمت کند و یک چهارم از یک قسمت را کم کند که ۱/۲۸ گرده نان یا حدود ۱/۳۰ گرده نان در روز می شود. در نتیجه در مدت یک ماه یک گرده نان از خوراک از روزانه اش بکاهد و این کار برایش زیانبار نخواهد بود و در او اثری نمی کند و اگر بخواد می تواند همین کار را با وزن کردن نان یا به طور تخمین انجام دهد. پس در هر روزی مقدار یک لقمه از غذایی روز گذشته اش بکاهد، آنگاه این عمل چهار درجه می شود که آخرین درجه اش این است که نفس خود را به اندازه ای از غذا عادت دهد که بدن به کمتر از آن پایدار نمی ماند و آن عادت صدیقان است که سهل شوشتري آن را برگزیده و گفته است: مردم خدا را با سه چیز بپرستند: به زنده بودن و عقل و نیرو (ی بدن). پس اگر بنده بر دو چیز که حیات و عقل است بترسد در صورتی که روزه است افطار کند و اگر فقیر است با زحمت غذا به دست بیاورد و اگر بر آن دو امر نمی ترسد بلکه بر توان خود ترسان است سزاوار است که اهمیت ندهد اگر چه ضعیف شود تا آن درجه نماز را نشسته بخواند که نشسته نماز خواندن بر اثر ضعف ناشی از گرسنگی بهتر از نماز ایستاده اوست با پرخوری.

می گویم: این عقیده درست نیست زیرا خلاف آن چیزی است که از روایات اهل بیت (ع) آشکار می شود، بنابراین حق این است که رهرو راه خدا تا آنجا که ممکن است قوت و نیروی خود را همانند حیات و عقلش حفظ کند. خدای متعال فرمود: **كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا**. «۴۵» و فرمود:

«45» مؤ منون / ۵۲: تمام آیه این است ، (( یا ایها الرسل کُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا اني بما تعملون علیم ... )) ای پیامبران از

غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به آنچه انجام می دهید آگاهم.



قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ. «۴۶» و تمام سخن در این مورد خواهد آمد.

غزالی گوید: درجه دوّم این است که نفس خود را با ریاضت در هر شبانه روزی به ۱/۲ مدّ (حدود ۵ سیر) که یک گرده و خورده‌ای نان است برگرداند که چهار گرده آن یک من می‌شود و این مقدار ۱/۳ غذایی شکم است درباره بیشتر مردم، چنان که پیامبر خدا (ص) بیان کرده است و آن بیشتر از لقیماّت «۴۷» است، زیرا این صیغه برای قلت است و بر کمتر از عدد ده دلالت دارد.

درجه سوّم این است که نفس خود را به اندازه مدّ (۱۰ سیر) برگرداند و آن دو گرده و نصف (دو و نیم گرده نان) است و این مقدار غذا درباره مدّ (۱۰ سیر) برگرداند و آن دو گرده و نصف (دو و نیم گرده نان) است و این مقدار غذا بیشتر مردم بیش از ۱/۳ غذایی شکم است و نزدیک به ۳/۲ غذایی شکم است و ۱/۳ برای آب باقی می‌ماند و دیگر جایی برای ذکر و یاد خدا نمی‌ماند و در بعضی از روایات عبارت ثلث للذکر (۱/۳ برای ذکر خدا) به جای ثلث للنفس (۱/۳ برای نفس کشیدن) آمده است.

درجه چهارم این است که بیش از اندازه یک مدّ تا به یک من باشد ولی بیش از یک من اسراف و مخالف فرموده خدای متعال است: وَ لَا تُسْرِفُوا. «۴۸» یعنی درباره بیشتر مردم زیرا مقدار نیاز به غذا نسبت به شخص و سنّ و شغل مختلف می‌شود و در این جا راه پنجمی است که اندازه‌ای برایش معین نشده است ولی این راه اشتباه است و آن این اگر حقیقه گرسنه است هر چه خواهد بخورد و هنوز اشتهای حقیقی دارد دست بکشد، ولی غالباً چنین است که آن کس که نتواند

«46» اعراف / ۳۱: بگو چه کسی زینت های الهی را برای بندگان خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است ؟ بگو اینها در

زندگی دنیا برای کسانی که ایمان آورده اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی ) در قیامت خالص (برای مؤمنان ) خواهد بود.

«47» پیش از این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت ((حسب بن آدم لقیماّت یقمن صلبه و ان کان لایبذ فاعلا فثلث لطعامه و

ثلث لشرابه و ثلث لنفسه )) .

«48» اعراف / ۳۰: و اسراف نکنید.

جلوی نفس خود را از یک گرده یا دو گرده نان بگیرد، حدود گرسنگی واقعی برایش آشکار نمی‌باشد و احتمال می‌رود که اشتباهی او کاذب و دروغین باشد.

برای گرسنگی واقعی نشانه‌هایی ذکر شده یکی آن است که انسان خورشت نخواهد بلکه با اشتها تنها نان بخورد هر نانی که باشد و هر گاه نان مخصوصی یا خورشتی بخواد گرسنه نیست، و گویند: یکی از نشانه‌های گرسنگی واقعی آن است که اگر آب دهن بیندازد مگس بر روی آن ننشیند، یعنی در آب دهانش چربی نماند و آن دلیل خالی بودن معده است، اما شناخت این حالت دشوار است. پس حق آن است که مرید برای خود مقدار غذایی در نظر بگیرد که او را برای عبادتی که در صدد انجام آن است ضعیف نسازد و چون به آن مقدار رسید دست بکشد اگر چه اشتها داشته باشد.

خلاصه اندازه‌گیری غذا ممکن نیست چون در حالات و اشخاص مختلف فرق می‌کند آری گاه خوراک گروهی از صحابه در هر جمعه‌ای یک صاع گندم بود و هر گاه خرما می‌خوردند خوراکشان یک صاع و نیم خرما می‌شد و یک صاع گندم چهار مد (۱۰ سیر) بود. بنابراین خوراکشان در هر روزی نزدیک به نصف مد می‌شد و این همان است که گفتیم به اندازه ۱/۳ شکم است و در خوردن خرما نیاز به بیش از یک صاع بود چون هسته خرما از آن کم می‌شود.

ابوذر (رض) می‌گفت: خوراک من در زمان پیامبر (ص) در هر هفته یک صاع جو بود. به خدا سوگند بر آن نمی‌افزایم تا پیامبر را ملاقات کنم، زیرا شنیدم که می‌فرمود: «نزدیکترینتان در نشستن با من در قیامت و محبوبترین شما در نزد من کسی است که به همان حال باشد که در زمان من هست.» «۴۹» و به عنوان زشت شمردن بر بعضی صحابه می‌فرمود شما دگرگون شدید، جو برای شما غربال می‌شود و قبلا غربال نمی‌شد گرده‌های نان بزرگ و نازک می‌پزید و میان دو خورشت جمع می‌کنید، و غذاهای رنگارنگ برای شما می‌آورند یکی از شما

«49» این حدیث را احمد در کتاب زهد روایت کرده و از طریق ابو نعیم در (( الحلیه )) بودن (( و احبکم الی )) روایت کرده است

روایت فوق منقطع است چنان که در (( المغنی )) آمده است.

صبح یک جامه می پوشد و شبانگاه با جامه‌های دیگر ولی در زمان پیامبر (ص) چنین نبودید، غذای اصحاب صفا در هر روزی «۵۰» یک مد خرما بود که میان دو نفر تقسیم می شد. و مدّ یک رطل و ۱/۳ رطل است با حذف هسته آن.

یکی از پیشینیان گوید: مؤمن مانند گنجشک است. مشت‌های نامرغوب و یک مشت سویق و یک جرعه آب او را بس است، و منافق مانند جانور درنده است که می بلعد و می بلعد، و به فکر گرسنگی همسایه اش نیست و غذای زایدش را به برادرش نمی بخشد، این غذاهای اضافی را پیشاپیش (برای آخرتتان) بفرستید.

سهل گوید: اگر دنیا خون ذبیحه باشد تغذیه مؤمن از آن حلال است، زیرا خوردن مؤمن در هنگام ضرورت فقط به اندازه بر پا ایستادن اوست.

وظیفه دوم درباره زمان خوردن و میزان به تأخیر انداختن آن است

و در آن نیز درجاتی است.

بالاترین درجه آن است که سه روز و بیشتر گرسنه باشد. و در مریدها درجه ریاضت، تمرین به گرسنگی است نه به مقدار (غذا) تا آنجا که بعضی از مریدها به سی یا چهل روز رسیده‌اند و گروهی از علما که تعدادشان هم بسیار است به آنجا رسیده‌اند که از گرسنگی برای راه آخرت کمک گرفته‌اند یکی از علما گوید کسی که چهل روز گرسنگی بکشد قدرتی از ملکوت برایش ظاهر شود، یعنی بعضی از اسرار الهی بر او کشف گردد. یکی از این طایفه (صوفیه) از راهبی آگاه شد. پس در حال او سخن گفت و به مسلمان شدن او و ترک غرورش طمع کرد، پس راهب در این مورد با او به مکالمه پرداخت تا به او گفت: مسیح (ع) چهل روز گرسنه می ماند و این معجزه‌ای است که فقط از

«50» حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۵، از حدیث طلحه بصری روایت کرده است؛ اصحاب صفا به فقرایی می گفتند که در

مسجد النبی سکنا گزیده و به عبادت خدا اشتغال داشتند و اینان فقرای امت اند و یا افرادی بودند که در جنگ‌های اسلامی عضوی از اعضای

خود را از دست داده بودند و مهاجرانی که از کار افتاده بودند. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۲۱۱. م.

پیغمبر راستین سر می زند. صوفی به او گفت: اگر من پنجاه روز گرسنه ماندم دینت را رها می کنی؟ و وارد دین اسلام می شوی؟ و اعلام می کنی که پیامبر اسلام بر حق و تو بر باطلی؟ گفت: آری. پس نشست و از جابر نخواست مگر این که وی او را می دید تا پنجاه روز گرسنه بودن گذشت گفت: ای راهب بر آن نیز بیفزایم. پس گرسنه ماند تا شصت روز کامل شد. راهب از کار او در شگفت ماند و گفت: «گمان نمی کردم کسی از مسیح بگذرد»، و این امر موجب مسلمان شدن او گردید. این درجه ای بزرگ است که کمتر کسی به آن می رسد، مگر صاحب مکاشفه ای که تحمل این گرسنگی داشته باشد و به ادامه راهی را که پیموده همچنان سرگرم شود و لذت نفس خود را از آن کامل و گرسنگی و نیاز خود را فراموش کند. «۵۱»»

درجه دوم این است که دو تا سه روز گرسنه بماند و این (تعداد گرسنگی) طبیعی است و با کوشش می توان به آن رسید.

درجه سوم که کمترین زمان گرسنگی است این است که در شب و روز به یک وعده غذا اکتفا کند و آنچه از این مقدار تجاوز کند زیاده روی و مداومت بر سیری است و این کار اشخاص عیاش و مرقه است و از سنت پیامبر (ص) بدور می باشد.

ابو سعید خدری روایت کرده: «پیامبر (ص) هر گاه صبحانه می خورد شام نمی خورد و بالعکس» «۵۲» و پیشینیان در هر شبانه روز یک بار غذا می خوردند.

پیامبر (ص) به عایشه فرمود: «از اسراف پرهیز زیرا دوبار غذا خوردن در

«۵۱» اگر این مطلب درست باشد و این درجه از بلندترین درجات به حساب آید پس پیامبر بزرگ ما صلی الله علیه و آله به این درجه نرسیده است زیرا در سیره و سنت خوردن و آشامیدن او چنین عملی نقل نشده، و پیامبر صلی الله علیه و آله امت خود را از صوم وصال چنان که بزودی خواهد آمد، نهی فرموده است، آری روزه وصال او این بود که روزه دو روز را به هم متصل می ساخت و این از ویژگی های آن حضرت بود و جز این گونه روزه از او نقل نشده است. حق این است که چنین خرافه هایی از دروغ ها و بافته های ریاکارانه صوفیان است و گرنه قرآن با صدای بلند فریاد می زند: (( یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا )) .

«۵۲» حدیث را ابونعیم از (( الحلیه )) به سندی صحیح روایت کرده همان طور که در (( الجامع الصغیر باب الشمال )) آمده است.

روز جزو اسراف است.» «۵۳» بنابراین در روزی دو بار غذا خوردن اسراف و هر دو روز یک وعده غذا خوردن سخت‌گیری در خرج و یک بار غذا خوردن در شبانه روز حد وسط میان آن دو می‌باشد و در قرآن «۵۴» ستوده شده است و کسی که در هر روز یک بار غذا می‌خورد مستحب است که در سحر پیش از طلوع صبح بخورد، یعنی پس از نماز شب و پیش از صبح برای این شخص گرسنگی روز برای روزه و گرسنگی شب برای برخاستن و خالی شدن قلب به سبب تهی بودن معده و ظرافت فکر و گرد آمدن همت و آرامش نفس تا زمان مشخص (غذا خوردن) حاصل است.

در حدیث عایشه است: «پیامبر (ص) (گرسنگی خود را) به سحر متصل می‌ساخت.» «۵۵»

می‌گوییم: این کار صحیح است مشروط بر آن که آن گرسنگی را روزه پیوسته قرار ندهد بلکه پس از مغرب افطار کند، زیرا روزه پیوسته از ویژگیهای پیامبر (ص) بود و بر امتش حرام است چنان که از اهل بیت (ع) روایت شده است. «۵۶»

ابو حامد می‌گوید: اگر دل روزه‌دار پس از مغرب به غذا توجه کند و این توجه مانع حضور قلب در هنگام نماز شب شود، شایسته‌تر آن است که غذایش را نصف کند به عنوان مثال اگر دو گرده نان است یک گرده را موقع افطار بخورد و یک گرده را در موقع سحر تا نفسش آرام شود و در وقت نافله شب بدنش سبک

«53» حدیث را بیهقی در ((الشعب)) روایت کرده چنان که در ((الدر المنثور)) ج ۳، ص ۸۰ روایت کرده است.

«54» در این آیه: ((والذین اذا انفقوا لم یسرفوا، و لم یتقیروا و کان بین ذلک قواما.))

«55» عراقی گوید: من جایی نیافتم که پیامبر چنان عمل کرده باشد فقط فرموده است: ((فایکم ارادان یواصل فلیواصل حتی السحر،)) هر کدامتان بخواهید روزه تان را پیوسته ادامه دهید پس تا سحر ادامه دهید)). حدیث را بخاری (در صحیح) ج ۳، ص ۴۷، از حدیث ابوسعید روایت کرده اما پیامبر صلی الله علیه و آله روزه اش را متصل می‌کرد و از ویژگی‌های آن حضرت بود، مسلم نیز این حدیث را (در صحیح) ج ۳، ص ۱۳۳ روایت کرده است.

«56» به ((من لا یحضره الفقیه))، ص ۱۹۷، باب نوادر از کتاب صوم و کتاب وسایل، ج ۲، ((باب صوم وصال)) و صحیح بخاری ج ۳،

ص ۴۶، رجوع کنید.

باشد و در روز نیز به سبب سحری خوردنش سخت گرسنه نشود. پس، گرده نان اول به خواندن نافله شب کمک می‌کند و گرده دوم به روزه گرفتن و کسی که یک روز روزه می‌گیرد و یک روز افطار می‌کند مانعی ندارد که در روز افطارش پیش از ظهر و در روز روزه‌داریش در وقت سحر غذا بخورد. این بود راههای تنظیم زمان غذا خوردن و دیر و زود (زمانی) آن.

می‌گوییم: در کافی به اسنادش از ابن اخی شهاب بن عبد ربّه روایت شده که گفت: «به محضر امام صادق (ع) از دردها و پوده‌ای که مبتلا بودم شکایت کردم. حضرت به من فرمود: صبحانه و شام بخور و در فاصله آن دو چیزی نخور که موجب تباهی بدن است. مگر نشنیده‌ای که خدای متعال می‌فرماید: لَّهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَاشِيَاءٌ.» ۵۷»

از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «امیر مؤمنان (ع) فرمود: شام پیامبران ثلث اول شب است. پس آن را ترک نکنید، زیرا شام نخوردن موجب تباهی بدن است» ۵۸.»

و نیز از آن حضرت است که فرمود: «شام نخوردن موجب ضعف و پیری انسان می‌شود» ۵۹» و برای شخص مسن لازم است که با شکم پر بخوابد.» ۶۰»

از حضرت رضا (ع) روایت شده است: «در بدن رگی است که به آن عشا گویند و هر گاه شخص شام نخورد آن رگ تا صبح صدایش می‌زند و می‌گوید: خدا تو را گرسنگی دهد چنان که مرا گرسنه گذاشتی، و خدا تو را تشنگی دهد چنان که مرا تشنه گذاشتی. پس هیچ یک از شما شام را ترک نکنید اگر چه یک لقمه نان یا شربت آبی باشد.» ۶۱»

از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «یارانم را چه شده که گوشت

«57» کافی، ج ۶، ص ۲۸۸؛ مریم / ۶۲:.... و هر صبح و شام روزی آنها در بهشت مقرر است.

«58» کافی، ج ۶، ص ۲۸۸.

«59» حدیث را جزری در ((النهایه)) و زمخشری در ((الفائق)) نقل کرده است.

«60» کافی، ج ۶، ص ۲۸۸.

230

نمی‌خورند، بوی خوش نمی‌بویند، و با زنان آمیزش نمی‌کنند؟ اما من گوشت می‌خورم، بوی خوش می‌بویم و با زنان همبستر می‌شوم، و هر که از سنت من روی بگرداند از من نیست (پیرو من نیست).» «۶۲»

پیامبر (ص) فرمود: «بر هر که چهل روز بگذرد و گوشت نخورد وام بگیرد و گوشت بخورد.» «۶۳»

ابو حامد در این باب (از نظر لباس و غیره) در گذشته و آینده بسیار سخت‌گیری کرده است و در تک تک گفتارش بر او ایراد نگرفتیم، بلکه به آنچه نقل شد اکتفا کردیم، و بعضی حکایتها را که از صوفیه نقل کرده و موجب کراهت طبعهای سلیم است حذف کردیم مانند این داستان که درباره سهل بن عبد الله نقل کرده که سه سال انجیر کوبیده می‌خورد آنگاه در سه سال با سه درهم تغذیه کرد و دیگر داستانها.

غزالی گوید: وظیفه سوّم انتخاب نوع غذا و ترک خورشت است

و برترین غذا مغز گندم است و اگر آن را غربال کند کمال رفاهیت است، و حدّ وسط آن جو غربال شده و کمترین آن جو غربال نشده است. برترین خورشتها گوشت و شیرینی است و کمترین آن نمک و سرکه است و حدّ وسط آن چیزهایی است که به روغن بدون گوشت آراسته شود. عادت رهروان راه آخرت همواره خودداری از خورشت است، بلکه خودداری از خواسته‌هاست، زیرا انسان مایل به خوردن هر غذای لذیذی است و آن موجب غرور در نفس او و سختی در قلب او می‌شود و دلش به لذت‌های دنیا خو می‌گیرد و از مرگ و دیدار خدا بدش می‌آید و دنیا برای او بهشت و مرگ برایش زندان می‌شود و هر گاه نفس خود را از خواسته‌هایش باز دارد و بر او تنگ بگیرد و لذت‌هایش را بر او حرام سازد دنیا برایش تنگ و زندان می‌شود و نفس او مایل به رهایی از دنیا می‌شود و رهایی او در مردن است. یحیی بن معاذ به همین نکته اشاره کرده آن جا که می‌گوید:

«62» همان ماءخذ، ج ۵، ص ۴۹۶ و مسلم در صحیح خود، ج ۴، ص ۱۲۹ روایت کرده است.

«63» کافی، ج ۶، ص ۳۰۹.

ای گروه صدیقان خودتان را برای مهمانی بهشت گرسنگی دهید، زیرا میل به غذا به اندازه گرسنه نگاه داشتن نفس است. تمام آنچه یاد کردیم از آفتهای سیری است، زیرا این آفتهای خوردن غذاهای گوارا به جریان می‌افتد و ما با تکرار آنها سخن را طولانی نمی‌کنیم. از این رو ترک خواسته‌های مباح پاداش فراوان دارد و خوردن غذای لذیذ خطر بسیار تا آنجا که پیامبر (ص) فرمود: «بدترین امتم کسانی‌اند که مغز گندم می‌خورند.» «۶۴» در حالی که مغز گندم حرام نیست بلکه مباح است، به این معنی که هر کس آن را یک بار یا دو بار بخورد معصیت نکرده است، و هر کس بر خوردنش مداومت ورزد نیز گناه نکرده است، ولی نفس خود را به رفاه تربیت می‌کند و به دنیا و لذتهایش انس می‌گیرد و در صدد به دست آوردن آن بر می‌آید در نتیجه این کارها، او را به گناهان می‌کشاند.

پس آنها بدترین امتمند زیرا مغز گندم آنها را به انجام کارهایی می‌کشاند که تمام آنها گناه است.

پیامبر (ص) فرمود: «بدترین امتم آنهايي هستند که با غذاهای خوب تغذیه کنند و از آنها گوشت بر بدنشان بروید و تنها همشان خوردن غذاهای گوناگون و لباسهای رنگارنگ است و در سخن گفتن بی‌پروایند.» «۶۵»

خدای متعال به موسی (ع) وحی کرد: «به یاد آر که در گور مسکن می‌گزینی چه آن تو را از بسیاری خواسته‌ها باز می‌دارد.» پیشینیان از خوردن غذاهای لذیذ و عادت دادن نفس بر آن سخت می‌ترسیدند و معتقد بودند که آن نشان شقاوت است و منع آن را از سوی خدا برای خود کمال سعادت می‌دانستند، تا آنجا که روایت شده وهب بن منبه گفت: دو فرشته در آسمان

«64» ماء خذي برای این حدیث نیافتیم.

«65» این حدیث را ابن ابی دنیا در نکوهش غیبت این چنین ذکر کرده است (( شرار امتی الذي غذاوا بالنعيم الذين ياكلون من الطعام الوانا و يلبسون الوان الثياب و يتشققون في الكلام )) و بیهقی در (( الشعب )) به سندی ضعیف از فاطمه سلام الله علیها روایت کرده است. و حاکم در مستدرک از عبدالله بن جعفر به سندی صحیح نظیر آن را روایت کرده است، به (( الجامع الصغیر )) باب شین رجوع کنید.

چهارم با هم ملاقات کردند و یکی به دیگری گفت: از کجا می‌آیی؟ گفت:



مأمور شدم یک ماهی را که فلان یهودی (لع) خواسته بود از دریا برانم و دیگری گفت: مأمور شدم روغن زیتونی را که فلان عابد خواسته بود بریزم. و این هشداري است بر این که فراهم آمدن اسباب شهوت از نشانه‌های خیر نیست.

از پیامبر (ص) روایت شده است: «بسا کسی که چیزی بخواهد و ردّ شود و آن را بر نفس خویش برگزیند. خدا او را بیامرزد.» «۶۶»

و نیز از آن حضرت روایت شده است: «هر گاه سگ گرسنگی را با گرده نانی و کوزه آبی دفع کنی پس دنیا و اهل دنیا نابود باد.» «۶۷»

حضرت با این سخن اشاره فرموده که درد گرسنگی و ضرر آن را باید دفع کرد نه این که از لذت‌های دنیا برخوردار شد، پیشینیان از خوردن مشتهیات و سیر شدن از غذاها خودداری می‌کردند و خودداری آنها به سبب فوایدی بود که ذکر کردیم، و در بعضی اوقات غذای حلالی نداشتند، لذا به مقدار ضرورت اجازه استفاده داشتند و خواسته‌ها از موارد ضرورت نیست، تا آنجا که بعضی از همان علمای سابق گفته‌اند: نمک خواهش است زیرا بر نان افزوده می‌شود و غیر از نان هر چه هست شهوت و خواسته است و این آخرین درجه رعایت در خواسته‌های نفس است و هر که بر آن قادر نیست سزاوار است از نفس خویش غافل نشود و در شهوت‌ها نیفتد و در مسرف بودن شخص همین بس که هر چه خواهد بخورد و هر کاری که مایل است انجام دهد، و شایسته است که بر خوردن گوشت مواظبت نکند.

علی (ع) فرمود: «هر که چهل روز گوشت نخورد اخلاقش بد شود و هر که چهل روز به خوردن آن مداومت کند دلش سخت شود.» «۶۸»

«66» این حدیث را ابن حسان در کتاب (( الثواب )) روایت کرده است . و مقدسی در (( تذکره الموضوعات )) ص ۵۰، گفته است ، در

سند این حدیث عمرو بن خالد واسطی کذاب ، وجود دارد .

«67» این حدیث را دیلمی در مسند الفردوس )) از حدیث ابوهریره به اسنادی ضعیف روایت کرده است . (( (المغنی) ))

«68» اول این حدیث در کافی ، ج ۶ ، ص ۳۰۹ ، و در محاسن ، ص ۴۶۶ ، از حضرت صادق و امام رضا علیه السلام روایت شده است ولی در

کتاب احادیث بر ذیل حدیث دست نیافتیم .

و گویند: تداوم بر گوشت خواری در آدمی عادت‌هایی مانند عادت «۶۹» به می‌گساری پدید می‌آورد، و هر زمان گرسنه شود و شوق جماع در نفسش پدید آید شایسته نیست غذا بخورد و مجامعت کند و دو خواسته نفسش را برآورده سازد که نفس بر او غالب آید، و بسا که نفس غذا بخواهد تا نشاط و شوق جماع بیاید. مستحب است که در حال سیری نخوابد که میان دو غفلت جمع کند و به سستی عادت نماید و بر اثر آن دچار قساوت قلب شود. لیکن نماز بگزارد یا بنشیند و خدا را یاد کند به سپاس نزدیکتر است.

در حدیث است: «غذایتان را با نماز و یاد خدا آب کنید و پس از غذا نخوابید که دل‌هایتان سخت شود.» «۷۰» و هر زمان که میل به میوه‌هایی خوب دارد لازم است که نان نخورد و به جای آن میوه بخورد به عنوان غذا نه به قصد لذت بردن از میوه و برای این که در نفس، جمع میان عادت و میل پیدا نشود و هر زمان غذایی نرم و خوشی یافت باید غذایی نرم را اول بخورد، زیرا پس از آن به غذایی خشن میل نکند ولی اگر اول غذایی خشن را بخورد غذایی نرم را نیز به خاطر نرمی‌اش بخورد. یکی از بزرگان به یارانش می‌گفت: آنچه می‌خواهید نخورید و اگر خوردید به دنبالش نروید و اگر در پی آن رفتید آن را دوست ندارید. و در پی بعضی از انواع نان‌ها رفتن شهوت و میل است.

خلاصه هیچ راهی نیست که نفس را در خواسته‌های مباحش آزاد بگذاریم و نباید در هر حال از آن پیروی کنیم و به همان میزان که بنده شهوتش را ارضا می‌کند بیم آن می‌رود که در روز قیامت به او بگویند: *أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا.* «۷۱» و انسان به اندازه‌ای که با نفسش جهاد می‌کند و از امیالش می‌گذرد در آخرت از خواسته‌هایش بهره می‌برد.

«69» در ((النهایه: )) در حدیث آمده است: ((ان للحم ضراوة لضراوة الخمر ای ان له عادة یزوع الیها کعادة الخمر، )) برای گوشت

عادت‌هایی همانند عادت شراب است که آدمی را طرف آن می‌کشاند.))

«70» حدیث را ابن سنی در ((الیوم و اللیله، )) ص ۱۳۱ روایت کرده است.

«71» احقاف / ۲۰: از طیبات و لذات زندگی دنیای خود استفاده کردید و از آن بهره گرفتید.

خدای متعال فرمود: **كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ.** «۷۲» و آنها ترک شهوتها را پیش فرستادند نه خوردن مشتهیات را و لذا گفته شد:

«ترک خواسته‌ای از خواسته‌های نفس برای دل سودمندتر از روزه و عبادت یک سال است.»

شرح گوناگونی حکم گرسنگی و فضیلت آن به گوناگونی حالات مردم

باید دانست که هدف نهایی در تمام حالات و اخلاق رعایت حدّ وسط است، زیرا بهترین کارها رعایت میانگین آنهاست، و هر دو طرف میانگین در کارها نکوهیده است. آنچه ما در فضیلت گرسنگی نقل کردیم بسا که مطلوب بودن افراط از آن استنباط شود و بعید است که چنین باشد، ولی از اسرار حکمت دین یکی آن است که در هر چیزی که طبیعت انسان حدّ نهایی آن را بخواهد و در آن فساد باشد، دین در منع آن مبالغه می‌کند به گونه‌ای که شخص نادان چنین برداشت می‌کند که با هر چه طبیعت می‌خواهد باید تا آخرین حدّ ممکن مخالفت کرد، ولی دانشمند در می‌یابد که هدف رعایت حدّ میانگین است، زیرا طبیعت آدمی هر گاه کمال سیری را بخواهد لازم است که دین کمال گرسنگی را بخواهد تا طبیعت محرک انسان و شریعت مانع وی شود و در اثر مقاومت آن دو تعادل برقرار شود، زیرا بعید به نظر می‌رسد که کسی بتواند طبیعت انسانی را بکلی سرکوب کند و روشن است که آدمی به درجه نهایی نمی‌رسد و اگر کسی در مخالفت با طبیعت زیاده روی کند شرع نیز آن را بد می‌داند چنان که دین از عبادت شب و روزه روز بسیار ستایش کرده است ولی آنگاه که پیامبر (ص) آگاه شد بعضی از مسلمانان تمام روزها روزه می‌گیرند و تمام شبها را به عبادت می‌گذارند از آن نهی فرمود.

هر گاه از این مطلب آگاه شدي بدان در تناسب با طبیعت متعادل بهتر آن

«72» حاقّه / ۲۴: (به آنها گفته می‌شود) بخورید و بیاشامید گوارا در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید.

---

## 235

است که انسان به اندازه‌ای غذا بخورد که نه احساس سنگینی معده کند و نه احساس گرسنگی، بلکه از شکم فراموش کند که هرگز گرسنگی در آن مؤثر نشود زیرا هدف از غذا خوردن زنده ماندن و توان یافتن بر عبادت است، و سنگینی معده مانع از عبادت می‌شود، و درد گرسنگی نیز دل را سرگرم می‌کند و از عبادت باز می‌دارد پس هدف این است که معتدل غذا بخورد بطوری که اثر

خوردن در او باقی نماند تا به فرشتگان شبیه شود، زیرا فرشتگان منزّه از سنگینی غذا و درد گرسنگی هستند، و آخرین هدف انسان اقتدا کردن به آنهاست، و هر گاه انسان از سیری و گرسنگی رهایی نداشته باشد، پس از حالت متوسط که اعتدال است دورتر خواهد شد.

مثل انسان در دوری از این طرفهای مخالف (افراط و تفریط) و رعایت حدّ وسط مانند مورچه‌ای است که در وسط حلقه (فلزی) بیفتد که در آتش داغ شده و بر روی زمین افتاده است. مورچه که به وسیله حلقه احاطه شده از گرمای آن می‌گریزد و نمی‌تواند از زیر حلقه بیرون رود. پس همواره در حال گریز است تا در مرکز و وسط حلقه آرام بگیرد و اگر بمیرد در همان جا خواهد مرد زیرا وسط حلقه نسبت به اطراف آن گرمای کمتری دارد همچنین تمایلات انسان به انسان محیط (و انسان محاط است) است همانند حلقه که به مورچه محیط است و فرشتگان از این حلقه بیروند و راهی برای بیرون شدن انسان نیست در حالی که او می‌خواهد در بیرون بودن از این حلقه به فرشتگان شبیه شود. بنابراین شبیه‌ترین حالات انسان به فرشتگان دوری از حلقه است و دورترین جاها از اطراف حلقه وسط آن است نتیجه آن که در تمام این حالات مخالف (افراط و تفریط) حدّ وسط (وسط حلقه) مطلوب است، و پیامبر (ص) در گفتار خود از این حالت به «خیر الامور اوسطها» «۷۳» تعبیر فرموده و خدای متعال در قرآن به آن اشاره فرموده است: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا». هر زمان انسان احساس گرسنگی و سیری نکند عبادت و اندیشیدن برایش آسان می‌شود و در نفس خود احساس سبکی می‌کند

«73» حدیث را بیهقی در ((الشعب)) به صورت مرسل روایت کرده و پیش از این گذشت.

---

### 236

و توان انجام کار را دارد، ولی این حالت پس از معتدل شدن طبیعت حاصل می‌شود اما در آغاز کار هر گاه نفس چموش باشد انسان را به شهوتها تشویق می‌کند و به افراط متمایل می‌سازد. بنابراین معتدل بودن به حال او نفعی ندارد، بلکه ناگزیر باید نفس را با گرسنگی رنج دهد، چنان که در آزار دادن چهارپایی که با گرسنگی و زدن و غیره برای معتدل شدن تمرین داده نشده است مبالغه می‌کند و هر گاه حیوان تمرین داده شود و به اعتدال برگردد انسان از آزار دانش صرف نظر می‌کند. از این روست که استاد مرید خود را فرمان می‌دهد به کارهایی که استاد شخصا آنها را انجام نمی‌دهد و او را به گرسنگی دستور می‌دهد ولی خود گرسنگی نمی‌کشد و از خوردن میوه‌ها و خواسته‌ها باز

مي دارد و گاه او خود را از آنها منع نمي کند، چرا که استاد از ادب کردن نفس خود فراغت يافته و از رنج دادن نفس بي نياز است، و چون بيشتر حالات نفس، حرص و شهوت و خودداري از عبادت است گرسنگي که درد آن را بيشتر احساس کند، براي او مفيدتر است تا شکسته شود و به اعتدال گرايد، و پس از آن در غذا نيز معتدل شود، و در ميان رهروان راه خدا تنها صديق يا مغرور نادان از تداوم بر گرسنگي خودداري مي کند. اما صديق چون نفسش مستقيم و در راه راست است، از راندن آن با تازيانه گرسنگي به سوي حق بي نياز است، اما شخص مغرور (که از تداوم بر گرسنگي خودداري مي کند) براي اين است که گمان مي کند صديق و از تربيت نفس خود بي نياز است و به نفسش گمان خوب دارد، و اين غرور بزرگي است و غالبا چنين است، زيرا نفس کمتر بطور کامل تربيت مي پذيرد و بيشتر فريفته مي شود سپس شخص مغرور و فريفته به صديق نگاه مي کند و چون سهل انگاري اش نسبت به تربيت نفس را مي نگرد او نيز در تربيت نفس خويش مسامحه مي کند همانند بيمار که نگاه مي کند به کسي که بهبود يافته مي بيند وي هر چه مي خواهد مي خورد. بيمار نيز گمان مي کند که سالم است در نتيجه هر چه مي خواهد مي خورد تا هلاک مي شود. و آنچه دلالت مي کند بر اين که غذا به اندازه کم و زمان و نوع معين هدف اصلي نيست، بلکه به

---

### 237

منظور مبارزه با نفسي است که از حق دور شده و به درجه کمال نرسيده است، اين است که پیامبر خدا (ص) اندازه و زماني در غذا خوردن نداشت عايشه گويد:

«پیامبر (ص) روزه مي گرفت تا آن اندازه که مي گفتيم: افطار نمي کند و غذا مي خورد تا حدّي که مي گفتيم: ديگر روزه نمي گيرد.» «۷۴»

پیامبر بر خاندانش وارد مي شد و مي گفت: «آيا چيزي داريد؟ اگر مي گفتند: آري مي خورد و اگر مي گفتند نه، مي فرمود: در اين صورت روزه مي گيرم و گاه غذايي نزد او مي آوردند پس مي فرمود: من قصد روزه داشتم آنگاه مي خورد.» «۷۵»

پیامبر (ص) روزي (از خانه) بيرون رفت و فرمود: «من روزه ام، عايشه به او گفت: به ما حيس (نوعي غذا) هديه شده است. پس فرمود: من قصد روزه داشتم ولي آن را نزديک بياور.» «۷۶»

برای معروف کرخی غذاهای خوب هدیه می‌آوردند و می‌خورد. به او می‌گفتند: برادرت بشر از این غذاها نمی‌خورد. پس می‌گفت: برادرم بشر را ورع گرفته بود ولی معرفت مرا آزاد و رها گذاشته است، آنگاه گفت: من در خانه مولایم (خدا) مهمانم. هر گاه غذایی بدهد می‌خورم و هر گاه گرسنگی‌ام بدهد صبر می‌کنم، مرا چه رسد که اعتراض کنم و تشخیص دهم.

ابراهیم بن ادهم به یکی از برادرانش چند درهم داد و گفت با این پول برایمان روغن و عسل و نان سفید بگیر. پس گفت: ای ابو اسحاق با تمام این پولها، گفت: وای بر تو هر گاه داشته باشیم مانند مردان می‌خوریم و هر گاه نداشته باشیم مانند مردان صبر می‌کنیم. روزی غذایی بسیاری فراهم آورد و تعداد کمی را دعوت کرد. به او گفته شد: نمی‌ترسی که اسراف باشد؟ گفت: در غذا اسراف

«74» حدیث فوق را مسلم (در صحیح)، ج ۳، ص ۱۶۳ و بخاری (در صحیح)، ج ۳، ص ۴۸ روایت کرده اند.

«75» این حدیث را ابوداؤد در (سنن)، ج ۱، ص ۵۷۱ و ترمذی در ج ۳، ص ۲۷۰ روایت کرده اند.

«76» مسلم در (صحیح)، ج ۳، ص ۱۵۹ از حدیث عایشه روایت کرده است.

---

## 238

نیست اسراف در لباس و اثاث است. بنابراین کسی که به اسرار معرفت بیناست می‌داند تمام این موارد حق است ولی نسبت به حالات مختلف مردم.

شرح آفت ریا که کسی به آن دچار می‌شود که ترک خوردن مشتهیات کند یا کم بخورد

باید بدانی بر کسی که خواسته‌های نفسانی را ترک می‌کند دچار دو آفت بزرگ می‌شود، که از خوردن مشتهیات بزرگتر است: یکی آن که نفس نتواند بعضی از خواسته‌ها را ترک کند و مایل به آنها باشد ولی نخواهد که به خواستن آنها معروف شود. پس تمایل خود را پنهان بدارد و در خلوت چیزی بخورد که در جمع نمی‌خورد و این همان شرک پنهان است که آفتی است بزرگ، بلکه بر بنده لازم است که هر گاه به حب آنها گرفتار شود، آن را آشکار سازد زیرا این صداقت است و بر فوت ثواب جهاد در کارها دلالت دارد. پنهان ساختن عیب و آشکار کردن کمالی که مخالف آن است دو نقص متضاعف است و دروغ. با پنهان داشتن، دو دروغ محسوب می‌شود و مستحق دو نوع عذاب است، در

نتیجه خدا از آن راضی نمی‌شود مگر با دو توبه واقعی، از این رو خدا بر منافقان سخت گرفته و فرموده است: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**. «۷۷»

زیرا کافر کفر ورزیده و آن را آشکار ساخته و منافق کفر ورزیده و آن را پنهان داشته و این پنهان داشتن کفر، خود کفری دیگر است، زیرا چنین کسی نگاه خدا به قلب خودش را سبک شمرده و دیدن مخلوقان را بزرگ شمرده است.

پس کفر را از ظاهر خود محو و در باطن خود اثبات کرده است. بنابراین عارفان به خواسته‌های بلکه گناهان گرفتار می‌شوند ولی به ریاکاری و تقلب و پنهان داشتن (عیبها) گرفتار نمی‌شوند، بلکه کمال عارف آن است که برای خدا خواسته‌ها را ترک می‌کند و خود میل به چیزی را آشکار می‌سازد تا جایگاهی که در دل مردم دارد از بین ببرد. یکی از عارفان هر چه را می‌خواست

«77» نساء / ۱۴۴: (زیرا) منافقان در پایین ترین مرحله دوزخ قرار دارند.

---

### 239

می‌خرید و در خانه می‌آویخت، در حالی که هیچ علاقه‌ای به آن نداشت ولی می‌خواست با آن عمل حالت خود را مشتبه سازد تا دل‌های غافلان از او برگردد و حال او آنان را پریشان نسازد. پس کمال زهد، زهد ورزیدن در اظهار زهد است به این که خلاف آن را اظهار کند و این عمل صدیقان است، زیرا او دو صدق را با هم جمع کرده است چنان که شخص اول میان دو دروغ جمع کرده، بنابراین صدیق دو بار سنگین را بر نفس بار کرده و جام صبر را دوبار به نفس نوشانده است: یک بار به نوشیدن صبر و دیگر بار به ترک آن، پس ناگزیر در برابر صبرشان دو اجر دریافت می‌کنند و این حالت شبیه به روش کسی است که آنچه داده می‌شود آشکارا می‌گیرد و در نهان ردّ می‌کند تا نفس خود را با خواری آشکار و با فقر در نهان، بشکند.

می‌گوییم: من صداقتی در این حالت تدلیس و نیرنگ نمی‌بینم و خیری در این گونه کارها نیست، بلکه معتقدم تمام آنها دروغ و ریاکاری محض و توجه به مردم و اظهار حال‌تی است که وجود ندارد.

غزالی گوید: کسی که این حالت (تلبیس حال) را از دست بدهد نباید از اظهار شهوت خود و کاستی آن و صداقت در آن خودداری کند و نباید این گفته شیطان او را بفریبد که: هر گاه تمایلات خود را آشکار سازی دیگران به تو اقتدا می‌کنند، بنابراین برای اصلاح دیگران آن را پنهان بدار. زیرا

اگر قصد اصلاح دیگران را دارد اصلاح خودش برایش مهمتر از دیگران است حال آنکه قصد او فقط ریاکاری است و شیطان او را برای اصلاح دیگران به ریاکاری تشویق می‌کند، از این رو بر او دشوار است که عیب خود را آشکار سازد هر چند بداند که افراد مطلع از این موضوع در عمل به او اقتدا نمی‌کنند یا از اعتقاد خود بر نمی‌گردد که او تمایلات را ترک کرده است.

آفت دوم این است که می‌تواند تمایلات را ترک کند لیکن از معروف شدن به آن و شهرت به پاکدامنی شاد می‌شود، در این صورت با تمایل به خوردن که میل ضعیفی است مخالفت کرده و از تمایلی بدتر از آن که تمایل به شهرت و مقام

---

## 240

است اطاعت کرده و آن تمایلی پنهانی است، و هر گاه در نفس خود چنان تمایلی (میل به شهرت) را احساس کرد بداند که شکستن آن از شکستن تمایل به غذا مهمتر است. بنابراین غذا بخورد سزاوارتر از حبّ مقام است.

ابو سلیمان گوید: هر گاه میل به چیزی که تارک آن هستی برایت آماده شد به میزان کمی از آن بهره ببر و آرزوی نفس خود را کاملاً برنیاور تا تمایل را از نفست دور سازی و خوشی آن را تیره گردانی زیرا خواسته‌اش را به او نداده‌ای.

حضرت جعفر بن محمد صادق (ع) فرمود: «هر گاه نزد من چیزی آورده می‌شد که به آن میل داشتم به نفسم نگاه می‌کردم اگر اظهار تمایل به آن می‌کرد به آن می‌خورانیدم و آن بهتر از منع نفس بود، و اگر تمایل خود را پنهان می‌کرد و دوری از آن را آشکار می‌ساخت (به ظاهر اظهار بی‌میلی می‌کرد) با ترک آن تمایل او را کیفر می‌کردم و چیزی از آن به او نمی‌دادم» و این راهی برای کیفر دادن نفس بود و در برابر این تمایل پنهانی.

می‌گوییم: این سخن به سخن مولایمان حضرت صادق (ع) شباهت ندارد بلکه به سخن صوفیان شبیه‌تر است.

ابو حامد گوید: خلاصه هر کس میل به غذا را رها کند و در تمایل به ریا کاری افتد مانند کسی است که از کژدمی بگریزد و به ماری پناه برد زیرا تمایل به ریا بیش از تمایل به غذا زیان آور است.



باید بدانی که میل به آمیزش با زنان به سبب دو فایده بر انسان غالب می‌شود: یکی این که لذتهای آن را دریابد و لذتهای آخرت را با آن مقایسه کند زیرا لذت آمیزش با زنان اگر دوام یابد بهترین لذتهای جسمانی است چنان که آتش و درد آن بزرگترین دردهای جسمانی است پس میل و ترس مردم را به طرف خوشبختی‌هایشان سوق می‌دهد، میل تنها با درک لذت و ترس با احساس درد حاصل می‌شود زیرا آنچه با ذائقه درک نشود اشتیاق زیاد به آن پیدا نشود.

---

241

فایده دوم باقی ماندن نسل و ادامه وجود است، ولی در آن آفتی هست که دین و دنیا را تباه می‌سازد و آن در صورتی است که مقهور و مهار نشود و به حد اعتدال در نیاید. خدای متعال فرموده است: رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ. «۷۸» و معنای آن شدید شدن شهوت است.

از ابن عباس در گفته خدای متعال: وَ مَنْ شَرَّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ، «۷۹» نقل شده که گفت: مقصود قضیب برخاسته است و بعضی راویان این سخن را به پیامبر نسبت داده‌اند با این تفاوت که حضرت در تفسیر آن فرمود: مقصود آیه قضیب است آنگاه که داخل (فرج) شود. «۸۰» و گفته شده: هر گاه قضیب انسان نعوذ کند دو سوّم عقلش برود و پیامبر (ص) می‌فرمود: «خدایا از شرّ گوش و چشم و دل و منی خود به تو پناه می‌برم.» «۸۱»

و نیز پیامبر (ص) فرمود: «زنان ابزارهای شکار شیطانند، و اگر این شهوت نبود زنان بر مردان سلطه‌ای نداشتند.» «۸۲»

روایت شده که موسی (ع) در یکی از مجلسهایش نشست به او شیطان به او روی آورد در حالی که کلاهخود رنگارنگی بر سر داشت، و چون به موسی نزدیک شد کلاه خود از سر به زمین نهاد، آن گاه به خدمت موسی آمد و سلام کرده موسی فرمود: کیستی؟ گفت: ابلیسم. موسی فرمود: عمرت دراز مباد به چه کار آمده‌ای؟ گفت: به خاطر مقامی که در پیشگاه خدا داری آمده‌ام سلامت کنم. موسی گفت: آن چیست که بر سرت می‌بینم؟ گفت: دل‌های آدمیان را با آن می‌ربایم، موسی گفت: آن عملی که اگر آدمی انجام دهد بر او مسلط

«79» فلق / ۳: و از شرّ هر موجود مزاحمی هنگامی که وارد می شود.

«80» عراقی گوید: این حدیث اصالتی ندارد.

«81» نسایی در (سنن)، ج ۸، ص ۲۵۵، روایت کرده است و مقصود از منی همان آبی است که با بیرون شدن آن غسل واجب می شود.

«82» این حدیث را اصفهانی در ((الترغیب و الترهیب)) از حدیث خالد بن زید جهنی به اسنادی که در آن نوعی جهالت هست روایت کرده چنان که در ((المغنی)) آمده است.

## 242

می شوی چیست؟ گفت: هر گاه به خود عجب کند و عملش را بزرگ بداند و گناهانش را فراموش کند، (ای موسی) تو را از سه کار بر حذر دارم: با زنی که بر تو حلال نیست خلوت مکن، زیرا مردی با زن نامحرم خلوت نکند جز این که من یار او هستم تا آن دو را شیفته یکدیگر سازم به پیمانی که با خدا می بندی عمل کن، و صدقه ای را جدا نکن مگر آن را ادا کنی زیرا مردی صدقه ای را ادا نکرد مگر این که من بجای اصحابش رفیق اویم تا میان او و وفای به پیمان مانع شوم. آنگاه شیطان پشت کرد و می گفت: وای اگر موسی بداند که آدمیزادگان را از چه چیز بر حذر دارد.

از سعید بن مسیب روایت شده که گفت: خدا پیامبری را در زمان گذشته مبعوث نکرده، جز اینکه ابلیس ناامید نشد که او را به وسیله زنها هلاک سازد و در نزد من هیچ چیز ترسناک تر از زنان نیستند، و در مدینه خانه ای نیست که وارد آن شده باشم جز خانه خودم و خانه دخترم روز جمعه در خانه ام غسل می کنم و بیرون می روم.

یکی از بزرگان گفته است: شیطان به زن می گوید: تو نصف لشکر منی، و تیری هستی که می اندازم و به خطا نمی رود و محلّ سرّ من و پیک منی که حاجتم را بر می آوری.

بنابراین نصف لشکر شیطان شهوت و نصفی خشم است و بزرگترین شهوتها میل به زنان است و در این میل نیز افراط و تفریط و حالت اعتدال هست، افراط حالتی است که عقل را مغلوب سازد تا تلاش مردان را متوجّه بهره گیری از زنان و کنیزان سازد و از پیمودن راه آخرت محروم سازد یا دین وی را شکست دهد تا او را به انجام گناهان بکشاند و گاه حالت افراط در شهوت در مورد گروهی به دو کار زشت پایان یابد: یکی این که غذاهای مقوی بخورند تا بیشتر با زنان در آمیزند چنان که بعضی از

مردم گاه داروهایی مصرف می‌کنند که معده را تقویت می‌کند تا بیشتر اشتها پی‌دا کنند. کسی که داروهای مقوی می‌خورد همانند کسی است که به درندگان و چهارپایان سرکش گرفتار شده است پس

## 243

بعضی از اوقات آن درندگان می‌خوابند اما وی به [جای استراحت] برای برانگیختن و به هیجان آوردن آنان چاره‌جویی می‌کند و پس از بیدار شدن آنها برای دفعشان چاره‌جویی می‌کند زیرا میل به غذا و آمیزش با زنان برآستی دردهایی هستند که آدمی می‌خواهد از آن رها شود و با خلاص شدن احساس لذت کند.

اگر گفته شود در روایات عجیبی که از پیامبر (ص) روایت شده آمده است:

«به برادرم جبرئیل از ضعف آمیزش شکایت کردم پس مرا به خوردن هریسه (غذایی از گوشت و حبوبات) امر کرد.» «۸۳»

بنابراین باید بدانی که پیامبر نه زن داشت که او واجب بود که با بهره‌وری از آنها همه را (از گناه) حفظ کند و در صورتی هم که آنها را طلاق می‌داد ازدواج آنها بر دیگران حرام بود، از این رو در جستجوی تقویت (خود) بود نه به منظور بهره‌وری از شهوت.

می‌گویم: این حدیث از طریق شیعه چنین وارد شده است «به برادرم جبرئیل از بسیاری همسران شکوه کردم پس مرا به خوردن هریسه امر کرد.» «۸۴» در این صورت سئوالی نیست.

غزالی گوید: امر دوم این است که این شهوت گاه بعضی گمراهان و نادانان

«83» در کافی، ج ۶، ص ۳۲۰ از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ((پیامبری از پیامبران به خدای عزوجل از ضعف و کمی جماع شکایت کرد پس او را به خوردن هریسه امر فرمود)) و در همان کتاب نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که ((پیامبر صلی الله علیه و آله به پروردگارش از درد کمر شکایت کرد پس او را امر کرد که گوشت و حبوبات یعنی هریسه بخورد)). عراقی گوید: این حدیث را عقیلی در ((الضعفا)) و طبرانی در ((الاوسط)) از حدیث حذیفه روایت کرده است و این حدیث جعلی است. مترجم گوید: ابوحامد محمد غزالی در کتاب ((سر العالمین و کشف ما فی الدارین)) از ابوطالب مکی روایت کرده که: ((ان النبی صلی الله علیه و آله قال شکوت الی اخی جبرئیل ضعف الوقاع فامرني باکل الہرایس فوجدت بها جبرانا،)) پیامبر فرمود: به برادرم جبرئیل از ضعف آمیزش شکایت کردم پس

مرا راهنمایی کرد که هریسه بخورم و با خوردن آن ضعف کمرم جبران شد، (( سرّ العالمین )) نسخه خطی به خط جدم مرحوم حاج شیخ عبدالعلی بسطامی در نجف ۱۳۰۹ هجری، ص ۲۰. (( واللّه اعلم )) م.

«84» به کافی، ج ۶، ص ۳۲۰ رجوع کنید.

---

## 244

را به عشق می‌کشاند و آن کمال ناآگاهی از هدفی است که نزدیکی با زن برای آن وضع شده است و عشق زیاده روی در شهوت تا سر حدّ حیوانات است، زیرا کسی که دل به شهوت بسته به ریختن شهوت آمیزش قناعت نمی‌کند با این که بدترین شهوتهاست و لازم است از انجام آن در هر جایی حیا کند و حتی معتقد است که باید شهوت را فقط در یک جا برآورده ساخت، ولی حیوان شهوت را هر جا که اتفاق افتد برآورده می‌سازد و به آن اکتفا می‌کند و انسان تنها به یک فرد معین اکتفا می‌کند تا ذلتی بر ذلت خود و بندگی بر بندگی خود بیفزاید، و عقل را به استخدام شهوت در آورد، با آن که عقل آفریده شده تا فرمانبردار باشد نه این که خدمتکار شهوت و چاره‌جوی آن باشد، و سرچشمه عشق افراط در شهوت است و آن بیماری دلی است آسوده که هیچ کاری ندارد و در آغاز عشق به شهوت لازم است با ترک اعاده نگریستن و فکر کردن از آن پرهیز شود و گرنه در صورت مستحکم شدن عشق دفع آن دشوار است. عشق به مقام و مال و اولاد و املاک بلکه علاقه شدید به بازی با تنبور و نرد و شطرنج نیز چنین است، زیرا این کارها گاه بر گروهی مسلط می‌شود به طوری که دین و دنیای آنها را تیره می‌سازد و نمی‌توانند در برابر آنها خویشتن‌دار باشند. کسی که قدرت عشق را در آغاز انگیزش می‌شکند مانند کسی است که زمام حیوان را در هنگام روی آوردن به ورود در خانه‌ای برمی‌گرداند و چه آسان است جلوگیری از دخول آن به خانه با برگرداندن افسارش، مثل درمان عشق پس از مستحکم شدن مانند کسی است که حیوان را رها می‌کند تا از در خانه بگذرد و در آن وارد شود آن گاه دمش را بگیرد و او را به عقب بکشد چه بسیار است تفاوت این دو حالت در سخت بودن و آسان بودن، از این رو در آغاز کارها باید احتیاط کرد که در آخر کار جز با تلاش بسیار درمان‌پذیر نیست تلاشی که تقریباً با جان‌کندن برابر است.

در این صورت افراط در شهوت این است که عقل تا این اندازه مغلوب شود و آن براستی نکوهیده است و تفریط شهوت با سستی یا ضعیف بودن در بهره‌وری

---

از زن نیز نکوهیده است. همانا شهوت ستوده آن است که معتدل باشد و در کم و زیادي از عقل و شرع پیروي کند و هر زمان که دچار افراط شد آن را با گرسنگي و ازدواج در هم بشکنند. پیامبر (ص) فرمود: «اي گروه جوان بر شما باد که از طریق حلال شهوت خود را دفع کنید و هر که نتواند پس روزه بگیرد زیرا روزه آن را قطع مي کند.» ۸۵»

#### وظیفه مرید در ازدواج کردن و ترک آن

باید دانست که سزاوار نیست مرید در آغاز کارش خود را با ازدواج کردن سرگرم سازد، زیرا این عمل او را از حرکت در راه خدا باز مي دارد و به همدمي با زن مي کشاند و هر کس با غیر خدا انس بگیرد از خدای متعال باز مي ماند.

ازدواجهاي بسیار پیامبر (ص) نباید یک مسلمان را بفریبد، زیرا تمام آنچه در دنیا وجود داشت دل آن حضرت را از خدا باز نمي داشت. بنابراین فرشتگان با آهنگران مقایسه نمي شوند و چگونه دیگران با پیامبر خدا مقایسه شوند، در حالی که آن حضرت بطوري غرق در محبت خدا بود که بیم مي رفت در آتش محبت خدا بسوزد و تا آنجا که ترس آن مي رفت که آتش عشق به خدا به کالبدش سرایت کند و آن را نابود سازد، از این رو گاه دستش را به پای عایشه مي زد و مي فرمود: «اي عایشه با من سخن بگو.» ۸۶» و خود را به سبب حالت سختي که به او دست مي داد به سخن عایشه سرگرم مي کرد چون کالبدش نمي توانست آن حالت را تحمل کند و انس گرفتن آن حضرت به خدا ذاتي بود و انس او به مردم از باب حفظ بدن عارضي بود، و هر گاه با مردم مي نشست

«85» حدیث را مسلم و بخاری، (در صحیح)، ج ۷، ص ۳، و ابن ماجه و ابوداود از حدیث ابن عباس روایت کرده اند.

«86» عراقی گوید: ماخذي برای این حدیث نیافتم. مي گویم: آنچه معروف است ((کلميني يا حميرا)) است مولي علي قاري گفته است

: مزي گوید: هر حدیثي که کلمه حميرا در آن باشد جعلي است. ((الموضوعات الكبير،)) ص ۱۴۳.

نمي توانست صبر کند و چون سينه اش تنگ مي شد مي فرمود: «اي بلال ما را [از مردم] آسوده ساز» ۸۷»، تا به کاري که مایه روشني چشمش بود (نماز) برمي گشت، بنابراین شخص ضعیف هر گاه احوال آن حضرت را در این مورد ملاحظه کند فریفته شده است زیرا فهمها از آگاهی بر راز کارهاي او

عاجز است. پس از شروط مرید است که در آغاز عذب باشد تا در معرفت خدا قوی شود و این وقتی است که شهوت بر او غالب نگردد، و اگر شهوت بر او غالب آید باید با گرسنگی طولانی و روزه همیشگی آن را در هم بشکنند، و اگر بوسیله آن شهوت از بن کنده نشود و طوری باشد که نتواند نگاه را حفظ کند اگر چه توانایی خودداری از مقاربت را دارد پس ازدواج کردن برای او بهتر است تا شهوت آرام گیرد و گرنه هر زمان چشمش را نگاه ندارد فکرش را حفظ نکند و همتش متفرق شود و بسا که به بلایی افتد که خارج از توان اوست.»

می گویم: نیاز به ازدواج (برای مرید) در آغاز کار بیشتر از پایان کار است. پس سزاوار است بر کسی که می خواهد به شناخت برسد به گونه ای ازدواج کند که او را از کار باز ندارد مثلاً ازدواج موقت کند، این بحثها به تفصیل در کتاب آداب ازدواج مطرح شد.

غزالی گوید: زناي چشم از گناهان صغیره بزرگ است که به کبیره شدن نزدیک است و به زناي فرج می انجامد و هر که نتواند چشمش را بپوشد فرجش را نیز نتواند حفظ کند.

حضرت عیسی (ع) فرمود: «از نگاه کردن (به نامحرم) بپرهیزید زیرا بذر شهوت را در دل می کارد و برای ایجاد فتنه کافی است.»

داود (ع) به پسرش گفت: «پسر کم پشت سر شیر درنده راه برو و پشت سر زن راه مرو.»

به یحیی بن ذکریّا (ع) عرض شد: آغاز زنا چیست؟ فرمود: نگاه کردن و آرزو.

فضیل گفت: ابلیس می گوید نگاه کردن (به نامحرم) کمان دیرینه من و

«87» این حدیث در ج ۱، (همین کتاب)، ص ۳۷۷، گذشت.

تیر من است که به خطا نمی رود.

پیامبر (ص) فرمود: «نگاه کردن (به نامحرم) تیری از تیرهای مسموم شیطان است و هر کس به خاطر ترس از خدا آن را ترک کند خدا به او ایمانی دهد که حلاوتش را در دل خود بیابد.» «۸۸»

و نیز پیامبر (ص) فرمود: «پس از خودم فتنه‌ای زیانبارتر از فتنه زنان نسبت به مردان نگذاشته‌ام.» «۸۹»

و نیز فرمود (ص): «از فتنه دنیا و زنان بپرهیزید زیرا نخستین فتنه بنی اسرائیل از سوی زنان بود.» «۹۰»

خدای متعال فرمود: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أُنْبُسَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ. «۹۱»

پیامبر (ص) فرمود: «هر انسانی بهره‌ای از زنا دارد، دیدگان زنا می‌کنند و زنای آنها نگاه کردن است، دستها زنا می‌کنند و زنای آنها گرفتن چیزی با شدت است، پاها زنا می‌کنند و زنای آنها راه رفتن است، دهان زنا می‌کند و زنای آن بوسیدن است، دل نیت و آرزو می‌کند و فرج آن را تصدیق یا تکذیب می‌نماید.» «۹۲»

امّ السلمه گوید: ابن امّ مکتوم نابینا از پیامبر اجازه ورود گرفت در حالی که من و میمونه نشسته بودیم. پیامبر (ص) فرمود: «خود را از او بپوشانید، عرض

«88» حدیث را طبرانی در ((المستدرک ، )) از حدیث خذیفه روایت کرده و گفته است : اسناد حدیث صحیح است چنان که در (( الترغیب و الترهیب ، )) ج ۳، ص ۳۴، آمده است.

«89» این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و احمد نسایی و ابن ماجه به شماره ۳۹۹۸ از حدیث اسامه بن زید نقل کرده اند.

«90» حدیث را مسلم (در صحیح) از حدیث ابوسعید خدری روایت کرده چنان که در ((المغنی)) است.

«91» نور / ۳۱: ... به زنان با ایمان بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرید و دامان خویش را حفظ کنید.

«92» حدیث را بخاری و مسلم به اختصار روایت کرده اند و نیز نسایی و ابوداود در کتاب سنن ، ج ۱، ص ۴۹۶ روایت کرده است به (( الترغیب و الترهیب ، )) ج ۳، ص ۳۶، رجوع کنید.

این روایت دلالت دارد که برای زنان نشستن با نایبنايان جایز نیست چنان که در مجالس سوگ و مهمانیها عادت بر آن جاری است. بنابراین خلوت گزیدن نایبنا با زنان حرام است و بر زن نیز همنشینی با نایبنا و بدون حاجت خیره شدن به او حرام است و تنها در موقع نیاز بر زنان جایز است که با مردان سخن بگویند و به آنها بنگرند. و اگر کسی می‌تواند چشمان خود را از زنان حفظ کند ولی از نگاه به کودکان نمی‌تواند نگاه دارد ازدواج کردن برای او سزاوارتر است زیرا شرّ در کودکان بیشتر است چرا که اگر دلش به زنی مایل شود می‌تواند با ازدواج او را بر خود مباح سازد ولی نگاه شهوت آلود به صورت کودک حرام است، بلکه هر کسی که دلش از جمال صورت بی‌ریش متأثر شود به طوری که میان امر و ریش‌دار فرق بگذارد جایز نیست به امر نگاه کند.

اگر بگویی: هر موجودی که حسّ دارد ناگزیر زشت و زیبا را از یکدیگر تشخیص می‌دهد و همیشه چهره کودکان باز است.

در جواب گوییم: مقصودمان تنها خودداری از نگریستن نیست، بلکه سزاوار است که فرق داشتن را درک کند آن چنان که میان درخت سبز و خشک و آب زلال و تیره و درخت شکوفه‌دار و بی‌برگ فرق می‌گذارد. زیرا به یکی از آنها با چشم و بطور طبیعی میل می‌کند ولی بدون شهوت از این رو به دست کشیدن گلها و بوسیدن آن و بوسیدن آب زلال مایل نمی‌شود، چنین است چهره زیبا گاه چشم به آن مایل می‌شود و تفاوت آن را با چهره زشت درک می‌کند ولی شهوتی در آن نیست، و این نکته با میل نفس به نزدیک شدن و دست کشیدن معلوم می‌شود، پس هر گاه این میل را در دل خود یافت و میان چهره زیبا و گیاه زیبا و لباسهای نقشه‌دار و سقفهای زرین تفاوتی دریافت و از روی شهوت نگاه کرد حرام است، و این از اموری است که مردم آن را آسان می‌گیرند و ندانسته آنها را به جاهایی می‌کشاند که هلاک می‌شوند.

«93» حدیث را ابوداؤد (در سنن)، ج ۲، ص ۳۸۴ با کمی تغییر لفظی روایت کرده است.

---

## 249

یکی از تابعین گوید: من به اندازه‌ای که از نشستن کودک بی‌ریش با جوان خداپرست می‌ترسم از درندگان نمی‌ترسم. یکی از پیشینیان گوید: بزودی سه صنف در این امتّ به لواط دچار شوند: یک گروه نگاه می‌کنند (لواط با نگاه) گروهی مصافحه می‌کنند و گروهی رسماً لواط می‌کنند. در این صورت نگاه کردن به نوجوانان بلای بزرگی است. هر گاه مرید نتوانست چشمش را ببندد و اندیشه‌اش



را حفظ کند حق آن است که با ازدواج شهوتش را بشکند. بسا نفسي که اشتیاق آن (به شهوت) با گرسنگي آرام نمي‌گیرد. يکي از سالکان گوید:

در آغاز تصميم به سير و سلوک بطوري شهوت بر من غالب آمد که توان خویش از دست بدادم. پس بسيار به درگاه خدا نالیدم شخصي را در خواب دیدم که گفت: تو را چه شده است؟ به او شکایت کردم. گفت: نزد من بيا نزدیکش رفتم و دست خود را بر سينه‌ام نهاد پس سردی آن را در دلم و تمام بدنم احساس کردم. پس شب را به صبح آوردم و آن حالت برطرف شد و یکسال آسوده بودم.

پس از یکسال همان حالت بازگشت و بسيار به درگاه خدا زاری کردم. شخصي در خواب نزد من آمد و گفت: آیا دوست داری گردنت را بزخم تا آن حالت از بین برود؟ گفتم: آری گفت: گردنت را بلند کن. چنان کردم پس شمشیري از نور کشید و گردنم را بزد. وارد صبح شدم و حالت برطرف شد، یک سال آسوده بودم آنگاه همان حالت یا سخت تر از آن مجدداً به من برگشت. پس شخصي را در خواب دیدم که میان سينه و پهلویم مرا مخاطب قرار داده و مي‌گوید: وای بر تو چقدر از خدا مي‌خواهی که از تو دور سازد چیزی را (گرایش به شهوت) که خدا دور شدن آن را دوست ندارد. ازدواج کن، گفت:

پس ازدواج کردم در نتیجه آن حالت برطرف شد و صاحب فرزند شدم. هر گاه نیاز به ازدواج پیدا کرد سزاوار است شرط اخلاص در ازدواج را از آغاز تا پایان ازدواج مراعات کند، در آغاز با نیت پاک ازدواج کند و سپس آن را با خوشخويي و روش درست و ادای حقوق واجب زن ادامه دهد، چنان که تماش را در کتاب آداب ازدواج شرح دادیم، و با تکرار آن سخن را طولانی نمی‌کنیم و

---

## 250

نشان راستي ارادت او در ازدواج این است که با زن فقیر با ایمان ازدواج کند و دنبال زن ثروتمند نباشد. يکي از بزرگان گوید: هر که با زن ثروتمند ازدواج کند به پنج خصلت دچار شود: سنگيني مهر، به تأخیر افتادن عروسي، از دست دادن چاکران، و خرج بسيار و هر گاه قصد طلاق دادنش را بکند از ترس از دست دادن ثروتش نمی‌تواند چنین کند، در حالی که زن فقیر بر عکس آن است. يکي از بزرگان گوید: سزاوار است زن در چهار چیز پایین تر از مرد باشد و گرنه مرد را کوچک می‌شمارد: از نظر سن، بلندي قامت، ثروت و تبار و لازم است مرد در چهار چیز برتر از زن باشد: از نظر زیبایی، فرهنگ و دانش، اخلاق، دینداری، و نشان راستي ارادت و اخلاص در ادامه ازدواج خلق (خوش) است. يکي از مریدها با زني ازدواج کرد و همواره او را خدمت می‌کرد تا زن شرمنده شد و از آن رفتار به

پدرش شکایت برد و گفت: من از این مرد در حیرتم، سالهاست در منزل اویم هرگز به مستراح نرفتم مگر این که پیش از من یا همراهم آب می آورد. و نیز یکی از صوفیان با زنی بدخو ازدواج کرد و بر خوی بدش صبر می کرد. به او گفتند چرا طلاقش نمی دهی؟ گفت: می ترسم با مردی ازدواج کند که تحمل اخلاق او را نداشته باشد و از آن زن اذیت شود. پس اگر مرید ازدواج کند سزاوار است چنین باشد، و هرگاه بتواند ازدواج را ترک کند بهتر است و آن در صورتی است که ازدواج او را حالت سلوک باز می دارد.

چنان که روایت شده محمد بن سلیمان هاشمی در آمد هر روز غلّه اش هشتاد هزار درهم بود. او به بزرگان و علمای بصره نوشت که زنی برای ازدواج او در نظر بگیرند. همگی به اتفاق به رابعه عدویّه رأی دادند پس به آن زن نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَمَّا بَعْدُ خَدَايَ مُتَعَالٍ دَر هَر رُوزِي صَد هِزَارِ دَرهَمِ اَز غَلَّهٔ دُنْيَا نَصِيْبِمِ كَرْدِهٔ اَسْتِ وَ مَن بَرَايِ تُو [مَهْرِيّهٔ اِي] بَه مَبْلَغِ اَيْنِ صَد هِزَارِ دَرهَمِ وَ نِيْزِ هِمَانَنْدِ اَنِّ قَرَارِ مِي دَهَمِ پَسِ بَه دَرخِوَاَسْتِ مَن جِوَابِ بَدَه. رَابِعَهٔ بَه اُو نُوَسْت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اَمَّا بَعْدُ اَسَايِشِ بَدَنِ بَا زَهْدِ دَر دُنْيَا حَاصِلِ مِي شُودِ وَ مِيْلِ بَه دُنْيَا مُوجِبِ اَنْدُوَهٔ وَ غَمِ اَسْت. چُونِ نَامَهَامِ بَه تُو رَسِيْدِ تُوَشَهٔ سَفَرِ اَخْرَجْتِ رَا اَمَادَه

---

## 251

كن و جلوتر براي روز معادت بفرست. خود وصّي خويشتن باش و مردان را وصّي خود قرار مده تا ميراثت را تقسيم كنند. در دنيا روزه بگير و افطارت را مرگ قرار بده. اما من اگر خدای متعال چند برابر ثروتی که به تو داده به من بدهد مرا شادمان نمی سازد اگر یک لحظه از خدا غافل شوم. این مطلب اشاره دارد به این که هر چیزی انسان را از خدا باز دارد نقصان و کاستی است. پس باید مرید به حال و دلش بنگرد. پس اگر در حال عذب بودن دل را تهی از شهوت یافت بطوری که دچار پریشانی حال نشد ازدواج نکردن به حقیقت نزدیکتر است و اگر در برابر شهوت ناتوان شد ازدواج برایش سزاوارتر است، و دواي این بیماری سه چیز است: گرسنگی، بستن چشم از نامحرم و سرگرمی به کاری که بر قلب چیره شود و اگر این سه سودمند نشد تنها ازدواج است که ریشه بیماری (شهوت) را از بیخ و بن می کند از این رو پیشینیان به ازدواج با زنان و دختران اقدام می کردند.

سعید بن مسیب گوید: شیطان از دلی ناامید نشد جز این که از سوی زنان نزد آن دل آمد. سعید در سن ۸۴ سالگی در حالی که یکی از چشمانش را از دست داده بود و دیگری هم نور کافی نداشت گفت: از هیچ چیز بیشتر از زنان نمی ترسم.

از عبد الله بن ابی وداعه نقل شده که گفت: با سعید بن مسیب همنشین بودم.

پس چند روزی غایب شدم. و چون به نزدش آمدم گفت: کجا بودی گفتیم: عیالم درگذشت سرگرم (دفن) او بودم گفت: چرا به ما خبر ندادی که حاضر شویم؟

عبد الله گفت: وقتی خواستم برخیزم پرسید: آیا زن گرفته‌ای، گفتیم: خدایت بیامرزد چه کسی به من زن می دهد در حالی که فقط دو درهم یا سه درهم دارم؟

گفت: من گفتیم: تو این کار را می کنی؟ گفت: آری. سپس خدا را ستایش کرد و بر پیامبر درود فرستاد و در همان مجلس در حضور حاضران دخترش را به ازدواج من درآورد و مهریه را همان دو درهم یا سه درهم قرار داد. عبد الله گفت:

از مجلس برخاستم و نمی دانستم از شادی چه کنم و به منزل رفتم و فکر می کردم

---

## 252

از که وام بگیرم. پس نماز مغرب را بگذاردم و به منزل بازگشتم. چراغ را روشن کردم در حالی که تنها و روزه دار بودم. پس شام خود را که نان و روغن زیتون بود آوردم که ناگاه در خانه ام کوبیده شد، گفتیم: کیست؟ کوبنده در گفت:

سعید پس هر کس در مدینه سعید نام داشت به ذهنم خطور کرد جز سعید بن مسیب زیرا چهل سال بود که جز در خانه اش و مسجد دیده نشده بود. برخاستم و بیرون شدم ناگاه او را دیدم پنداشتم که رأی او (از دادن دخترش به من) برگشته است. گفتیم: ای ابو محمد چرا پیکي نفرستادی تا من خدمت شما بیایم؟ گفت: نه تو سزاوارتری که نزدت بیایند. گفتیم: چه امری دارید گفت: تو مردی عزب هستی و ازدواج کرده‌ای و نخواستیم که شب را تنها بخوابی، این زن توست ناگاه دخترش را که در پشت سرش ایستاده بود دیدم. سپس دست دختر را گرفت و در خانه انداخت و در را بست. زن از شرم بر زمین افتاد، سعید گفت خدا به رحمت خود این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و برگشت.

پس در را محکم بستم و به طرف کاسه‌ای که در آن نان و روغن زیتون بود آمدم و آن را در سایه چراغ نهادم تا زن آن را نبیند. آن گاه پشت بام رفتم و همسایگان را صدا زدم.

پس نزد آمدند و گفتند چه کار داری؟ گفتم امروز سعید بن مسیب دخترش را به عقدم درآورد و بی‌خبر امشب او را آورده است. گفتند: آیا سعید دخترش را به عقد تو درآورده است؟ گفتم: آری، گفتند: آیا دختر سعید در خانه توست؟

گفتم: آری. پس نزد او آمدند و خبر به مادرم رسید و آمد و گفت: دیدن صورت‌م بر تو حرام باشد اگر تا سه روز صبر نکنی و دست به او بزنی پیش از آنکه او را آرایش کنم. عبد الله گفت: سه روز صبر کردم سپس بر او وارد شدم.

او را از زیباترین انسانها و حافظترین مردم به کتاب خدا (قرآن) و داناترین مردم به سنت رسول خدا و آشناترین مردم به حق شوهر یافتیم، عبد الله گوید: یک ماه درنگ کردم نه سعید نزد من آمد و نه من نزد او رفتم. پس از یک ماه به خدمت سعید رسیدم در حالی که در مجلس و حلقه درس بود. بر او سلام کردم جوابم داد و با من سخن نگفت تا اهل مجلس پراکنده شدند پس گفت: حال همسرت

---

### 253

چطور است؟ گفتم: خوب است ای ابو محمد آن طور است که دوست می‌خواهد و دشمن نمی‌خواهد. پس گفت اگر درباره او چیزی تو را به شک انداخت با عصا تأدیبش کن. پس به منزلم بازگشتم و سعید برایم بیست هزار درهم فرستاد.

عبد الله بن سلیمان گوید: دختر سعید بن مسیب را عبد الملک بن مروان برای پسرش ولید در زمان ولایتعهدی وی خواستگاری کرد. سعید از تزویج دخترش به او امتناع ورزید. وی همواره نسبت به سعید نقشه‌های حيله‌گرانه می‌کشید تا این که بر او در روزی سرد صد تازیانه زد و یک کوزه آب سرد روی بدنش ریخت و یک جبه پشمین بر او پوشانید. بنابراین شتاب سعید در عروسی آن شب تو را از خطر شهوت و وجوب سرعت در حفظ دین با خاموش ساختن آتش شهوت به وسیله ازدواج، آگاه می‌سازد.

فضیلت کسی که با شهوت همخوابگی و چشم‌چرانی مخالفت می‌کند

باید بدانی که شهوت مقاربت بیشتر از دیگر شهوتها بر آدمی غلبه می‌کند و در وقت به هیجان آمدن آنها را بر علیه عقل بیشتر به نافرمانی وا می‌دارد جز این که شهوت مقاربت زشت و انسان از آن حیا دارد و از آلوده شدن به آن می‌ترسد و این که بیشتر مردم از ارضای آن امتناع می‌کنند یا نمی‌توانند یا می‌ترسند یا شرم دارند یا بدنشان را حفظ می‌کنند، و هیچ کدام آنها ثواب ندارد، زیرا برگزیدن بهره و لذتی از لذتهای نفس بر لذت دیگر است. آری از مقدمات عصمت است که نتواند [گناه کند] پس در این موانع (یاد شده) فایده دفع گناه هست، زیرا کسی که ترک زنا کند به هر دلیلی ترک کرده باشد گناهِش از او دفع می‌شود، ولی ثواب و فضیلت بسیار آن است که زنا را با داشتن قدرت و نبودن موانع و فراهم آمدن اسباب بویژه آنگاه که شهوت واقعی بجنبد برای خدا ترک کند، و این درجه صدیقان است. از این رو پیامبر خدا (ص) فرمود: «کسی که عاشق شود و عفت نشان دهد و عشق را پنهان دارد

---

## 254

و بمیرد اجر شهید را دارد.» «۹۳»

پیامبر (ص) فرمود: «هفت نفرند که خدا در روزی که جز سایه او سایه‌ای نیست آنان را در زیر سایه خود می‌گیرد و از آن هفت نفر شمرد مردی را که زنی دارای حسب و زیبایی او را به سوی خود بخواند و مرد بگوید: *إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ*» «۹۴» داستان یوسف (ع) و سرپیچی او از زلیخا با قدرت و میل آن زن معروف است و خدا یوسف را در قرآن بر این کار ستوده است و او پیشوای هر کسی است که در مبارزه با شیطان در برابر این شهوت بزرگ پیروز و موفق شود.

از عبد الله بن عمر «۹۵» روایت شده که گفت: «شنیدم پیامبر خدا می‌فرمود: سه نفر از کسانی که پیش از شما بودند رفتند و در غاری سکنا گزیدند و وارد آن شدند پس تخته سنگی عظیم از کوه فرود آمد و راه غار را بر آنها بست، آنان گفتند: هیچ نیرویی ما را از این تخته سنگ نجات نمی‌دهد مگر این که خدا را با کارهای شایسته خود بخوانیم. مردی از آنها گفت: خدایا می‌دانی که من پدر و مادری پیر داشتم و پیش از خدمت به آنها به خاندان و فرزندان و چهارپایان خود نمی‌پرداختم پس روزی در پی جمع آوری هیزم از آنها دور شدم و به خدمت پدر و مادر نرفتم تا خوابیدند. پس نوشیدنی (شیر) آنها را دوشیدم و آنها را خفته یافتم و نمی‌خواستم پیش از آنها خاندان و فرزندانم شیر بنوشند، پس کاسه به دست در انتظار بیدار شدنشان ماندم تا فجر طلوع کرد و کودکان در برابر

من از گرسنگي فریاد مي کشیدند. پس پدر و مادرم بیدار شدند و نوشیدني خود را نوشیدند خدایا اگر  
من آن کار را براي تو انجام داده‌ام مشکلي

«93» حدیث را خطیب (بغدادی) در تاریخ از حدیث ابن عباس به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در ((جامع الصغیر)) است.

«94» این حدیث را ابن زنجویه از حسن به صورت مرسل روایت کرده، و ابن عساکر از ابوهریره و بیهقی در ((الاسماء)) از ابوهریره نیز  
به سندی حسن نقل کرده و بخاری و مسلم نیز روایت کرده اند و در کتاب نکاح گذشت.

«95» حدیث را بخاری (در صحیح)، ج ۸، ص ۳، با همه طولانی بودنش روایت کرده است.

---

## 255

را که به آن گرفتار شده‌ایم برطرف بفرما. پس مقدار کمی راه باز شد که نمی‌توانستند بیرون روند.  
دیگری گفت: خدایا من دختر عمویی داشتم و محبوبترین مردم نزد من بود و خواستم از او کام بجویم  
و او امتناع ورزید و از آن رفتار یک سال در رنج بودم. پس نزد من آمد و به او صد و بیست دینار دادم  
مشروط بر این که خود را در اختیارم قرار دهد و چنان کرد تا امکان کامجویی از او را به دست آوردم  
اما گفت: ای بنده خدا تقوا پیشه کن، بر تو حلال نیست که مهر [بکارت] را برداری مگر بر حق باشی.  
پس از نزدیکی با او پرهیز کردم و با آن که محبوبترین مردم در نزد من بود از او روی برگردانده و از  
طلایی که به او داده بودم صرف نظر کردم. خدایا اگر می‌دانی که این کار را برای رضای تو کرده‌ام  
گشایشی بر این مشکل ما قرار بده. پس تخته سنگ کنار رفت اما نمی‌توانستند بیرون آیند. نفر سوم  
گفت: خدایا می‌دانی که من چند کارگر گرفتم و مزدشان را دادم جز یک مرد که مزدش را رها کرد و  
رفت.

پس مزدش بهره کرد تا مالهای بسیاری شد او پس از مدتی نزد من آمد و گفت: ای بنده خدا مزد  
آن روزم را بده. گفتم: تمام این شتر و گاو و گوسفند و بردگانی که می‌بینی مزد آن روز توست، پس  
گفت: ای بنده خدا مرا مسخره نکن. گفتم: من تو را ریشخند نمی‌کنم تمام آنها را گرفت و با خود برد  
و هیچ چیز نگذاشت. خدایا اگر این کار را برای رضای تو کرده‌ام گشایشی به ما بده. پس تخته سنگ  
کنار رفت و همه بیرون شده به راه خود رفتند «این است فضیلت کسی که امکان ارضای شهوت  
برایش فراهم شود ولی عفت را رعایت کند و این تقریباً همانند کسی است که بتواند از شهوت نگاه  
بگذرد، زیرا نگاه کردن سرچشمه زناست بنابراین حفظ آن مهم است و از آن نظر که گاهی آن را

کوچک می‌شمارند و از آن نمی‌ترسند کار دشواری است، در حالی که تمام بلاها از آن نشأت می‌گیرد. پس نگاه اول هر گاه به قصد شهوت نباشد مؤاخذه ندارد و نگاه بار دوم مؤاخذه دارد. پیامبر (ص) فرمود:

---

## 256

«نگاه اول به نفع تو و نگاه دوم به ضرر توست.» «۹۶»

علاء بن زیاد گوید: چشمت را به چادر زن ندوز، زیرا نگاه کردن در دل شهوت می‌کارد، و کمتر اتفاق می‌افتد که انسان در آمد و رفته‌هایش چشمش به زنان و کودکان نیفتد و هر گاه زیبایی او در نظرش بیاید طبیعت انسان می‌خواهد که دوباره نگاه کند. در این جا سزاوار است به خود تلقین کند که این نگاه دوباره عین نادانی است زیرا اگر نگاه کند و او را زیبا بباید شهوت بجنبد و چون از رسیدن به او عاجز است تنها حسرت و افسوس برایش می‌ماند، و اگر بار دوم نگاه کرد و او را زشت یافت از آن لذت نمی‌برد و گناهکار نیز هست زیرا قصد لذت بردن کرده. پس کاری کرده است که او را آزرده ساخته است. لذا هر دو حالتش از معصیت و رنج و افسوس خالی نیست، و هر گاه چشم را حفظ کند بسیاری از آفتها از دلش دور شود و اگر چشمانش اشتباه کند و بتواند شهوت را مهار کند موجب کمال قدرت و توفیق است.

از ابو بکر بن عبد الله مزنی روایت شده که قصابی به کنیز یکی از همسایگانش سخت دلبسته بود. پس خاندان کنیز او را به روستای دیگری برای کاری فرستادند. قصاب در پی او رفت و از او تقاضای کار ناشایست کرد.

کنیز گفت: ای مرد کاری انجام نده چه من به تو بیشتر علاقه دارم ولی از خدا می‌ترسم. قصاب گفت: تو از خدا می‌ترسی و من نترسم؟ پس توبه کرد و برگشت در راه عطشی به او رسید که نزدیک بود جان دهد. ناگاه پیک یکی از پیامبران بنی اسرائیل به او رسید و پرسید: تو را چه شده است؟ گفت تشنه‌ام گفت: بیا تا خدا را بخوانیم تا ابری بر ما سایه افکند و وارد روستا شویم، قصاب

«96» حدیث را دارمی (در سنن)، ج ۲، ص ۲۹۸ و احمد در مسند علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که

فرمود: (( یا علی ان لك كنزا في الجنة و انك ذوقنيتها فلا تتبع النظرة النظرة فانما انك الاولی و لیست لك الاخرة )) ای علی تو را در بهشت

گنجی است و تو صاحب آن هستی پس در پی نگاه اول نگاه نکن زیرا نگاه اول از آن توست ولی نگاه دوم از تو نیست ترمذی و ابوداود از حدیث بریده نظیر این حدیث را روایت کرده اند و پیش از این گذشت.

## 257

گفت: من عملی ندارم که خدا را بخوانم. پیک گفت: من دعا می‌کنم و تو آمین بگو. پس پیک دعا کرد و او آمین گفت ابری بر روی آنها سایه افکند تا به ده رسیدند. پس قصاب به جای خود روانه شد و ابر با او برفت. رفیقش به او گفت:

تو می‌پنداشتی که عملی نداری من دعا کردم و تو آمین گفتی و ابری بر ما سایه افکند آنگاه ابر در پی تو آمد. باید مرا از حال خود خبر دهی پس داستان خود را به او خبر داد. پیک گفت: کسی که از گناه توبه می‌کند مقامی در پیشگاه خدا دارد که هیچ کس ندارد.

احمد بن سعید عابد از پدرش روایت کرده که گفت: جوانی خداپرست که همواره در مسجد جامع بود در کوفه نزد ما بود. او خوشرو و خوش قامت و خوش منظر بود. پس زنی زیبا و خردمند به او نگاه کرد و دلباخته او شد و این حالت طولانی شد. روزی زن در راه جوان که قصد مسجد رفتن داشت ایستاد و به او گفت: جوان سخنم را گوش کن آنگاه هر چه خواستی انجام بده. جوان برفت و با او سخن نگفت. سپس بر سر راه جوان که آهنگ رفتن منزل خود کرده بود ایستاد و گفت: ای جوان سخنم را گوش کن. راوی گفت: جوان مدت زیادی خاموش ماند و به زن گفت: اینجا محلّ تهمت است و من نمی‌خواهم متهم شوم.

زن به او گفت: به خدا من در این جا نایستادم، در حالی که از کار تو آگاه نباشم ولی پناه به خدا که خداپرستان به خاطر من متهم شوند و آنچه مرا واداشت که در چنین کاری با تو ملاقات کنم این است که بدانم این کار اندک در نزد مردم بسیار است و شما خداپرستان مانند شیشه‌هایی هستید که کمترین چیزی آنها را بر اثر صافی و زلالی معیوب و تیره می‌سازد. خلاصه سخنم با تو این است که با تمام اعضای وجودم شیفته توام خدا را در کار من و خودت در نظر بگیر. راوی گفت: جوان به منزلش رفت و خواست نماز بگزارد ولی ندانست چگونه نماز بگزارد. پس کاغذی برداشت و نامه‌ای نوشت آنگاه از خانه‌اش بیرون شد ناگهان زن را در جای خود ایستاده یافت و نامه را به طرف او انداخت و به منزلش برگشت مضمون نامه چنین بود: به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. ای خانم باید



بدانی که خدای متعال هرگاه معصیت شود حلم ورزد و هرگاه بنده به گناه بازگردد او را ببوشاند و هرگاه جامه گناه بر تن کرد خداوند خشمی می‌گیرد که آسمانها و زمین و کوهها و درختان و جنبندگان تاب خشم او را ندارند. پس چه کسی که تاب خشم خدا را دارد پس اگر آنچه یادآور شدم باطل است من روزی را به یاد تو می‌آورم که آسمان همانند آهن گداخته و کوهها مانند پشم می‌شود، و امتها در برابر صولت خدای جبار به زانو در می‌افتند، زیرا به خدا سوگند من از اصلاح نفس خود ناتوان شده‌ام. پس چگونه می‌توانم دیگری را اصلاح کنم و اگر گفته‌هایم حق است تو را به پزشکی راهنمایی می‌کنم که زخمهای بیماری‌زا و دردهای مزمن و حاد را درمان می‌کند و او پروردگار جهانیان است، پس با درخواست صادقانه آهنگ او کن و به سوی او بازگرد زیرا من تو را سرگرم گفتار خداوند می‌کنم: وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ. يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ. «۹۷» پس از این آیه به کجا می‌توان گریخت؟ پس آن خانم چند روز بعد (از دریافت نامه) آمد و در راه جوان ایستاد. جوان چون زن را از دور دید خواست به منزلش برگردد تا او را نبیند، اما آن زن گفت: ای جوان برنگرد که بعد از امروز هرگز دیداری نخواهد بود مگر در پیشگاه خدا (روز قیامت) و سخت بگریست و گفت: از خدایی که کلیدهای دل تو در دست قدرت اوست می‌خواهم که کار دشوار تو را بر من آسان نماید (تحمل عشقت را بر من آسان سازد) سپس در پی جوان رفت و گفت: بر من منت بگذار و مرا موعظه‌ای بفرما که از تو داشته باشم و سفارشی کن که به کار بندم. جوان به او گفت: تو را

«۹۷» مؤ من / ۱۸-۱۹: آنها را از روز نزدیک نترسان، روزی که از شدت وحشت دل‌ها به گلوگاه می‌رسد و تمامی وجود آنها مملو از

اندوه می‌گردد، برای ستمکاران دوستی وجود ندارد و نه شفاعت کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود.

سفارش می‌کنم که خودت را از (شر) نفست حفظ کنی و گفتار خدای متعال را به یادت می‌آورم: وَ هُوَ الَّذِي يَنْوَفِّكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَّحْتُم بِالنَّهَارِ. «۹۸» راوی گفت: آن زن مدتی صبر کرد و سخت‌تر از اول بگریست آنگاه آرام شد و به خانه‌اش رفت و به عبادت پرداخت، و همچنان مشغول عبادت بود تا رنگ پریده و غمگین درگذشت. جوان پس از مرگ آن زن از او یاد می‌کرد و بر او می‌گریست. به او گفتند: چرا می‌گریی در حالی که او را از خود ناامید ساختی.

پس می‌گفت: در همان اوّل طمعش را از خودم قطع کردم و آن را برای خود ذخیره‌ای در پیشگاه خدای متعال قرار دادم و من از خدا شرم دارم که ذخیره‌ای را که نزد او اندوخته‌ام باز پس بگیرم و حکم از آن خداست.

این است پایان کتاب شکستن دو شهوت شکمبارگی و همخوابگی از بخش مهلکات کتاب محجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء به خواست خدا پس از آن کتاب آفتهای زبان خواهد آمد. سپاس از آن خداست در آغاز و انجام، و ظاهر و باطن و درود و سلام خدا بر محمد و آل محمد (ص).

«98» انعام / ۶۰: او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب) می‌گیرد و از آنچه در روز کسب کرده اید (و انجام داده اید)

با خبر است.

---

## 261

### کتاب آفتهای زبان

این چهارمین کتاب از بخش مهلکات کتاب محجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سپاس خداوندی را سزااست که آفرینش انسان را نیکو و منظم ساخت، نور ایمان را به او الهام فرمود، او را به نور ایمان بیاراست. و سخن گفتن را به او آموخت و به وسیله آن وی را بر دیگر موجودات مقدم و برتر قرار داد گنجینه‌های دانش را بر قلبش فرو ریخت و او را کامل کرد، آن گاه پرده‌هایی از رحمت (ستاری) خود بر او بیفکند سپس به او زبانی داد که ترجمان دل است و پرده از رازی بر می‌دارد که فرستاده است. پس گفتارش را به سپاس آغاز کرد و از نعمتهایی که به او عطا کرده شکر کرد و از دانشی که به دست آورد و نطقی که بر او آسان ساخت بر وی منت نهاد و گواهی می‌دهم که جز خدای یگانه خدایی نیست و شریک ندارد، و محمد بنده و فرستاده اوست که او را گرامی داشته و پیامبر اوست که وی را با کتابی که فرو فرستاد و قرآنی که آن را تفصیل داده و دینی که آسان قرار داده گسیل داشته است.

درود خدا بر او و خاندان و اصحابش و پیامبران پیش از او تا آن زمان که

---

## 262

بنده‌ای تکبیر و تهلیل بگوید.

اما بعد، زبان از نعمتهای بزرگ و صنایع ظریف و عجیب خداست، زیرا حجم آن کوچک و بندگی و گناهِش بزرگ است، و کفر و ایمان جز به گواهی زبان آشکار نمی‌شود، و کفر و ایمان آخرین حدّ بندگی و سرکشی است، و هیچ شیء موجود یا معدوم، آفریننده یا آفریده، خیالی یا معلوم، مورد گمان یا و همی نیست مگر این که زبان به آن می‌رسد و به نفی یا اثبات آن می‌پردازد، زیرا به هر چیزی که دانش برسد زبان به حق یا باطل از آن پرده برمی‌دارد و دانش به هر چیزی می‌رسد و این خاصیتی است که در دیگر اعضا نیست، زیرا چشم جز به رنگها و صورتهای نمی‌رسد و گوش جز به صداها نمی‌رسد، و دست جز به اجسام نمی‌رسد و همچنین دیگر اعضا، و زبان میدان وسیعی دارد برای آن بازگشتی و برای جولان آن حدّ و پایانی نیست. بنابراین در کار خیر میدان جولان دارد و در کار بد مجرای

کشیده‌ای دارد. پس هر کس رشته و افسار زبان را رها سازد شیطان او را به هر میدانی ببرد، و بر لب سیلگاهی فرو ریختنی براند تا او را به نابودی ناگزیر سازد «و مردم را به رو در (آتش) نمی‌افکند جز آنچه با زبانهایشان به دست می‌آورند»، و از شرّ زبان رها نمی‌شود جز این که زبان را با لگام دین مهار کند و جز در مواردی که به نفع دنیا و آخرت است رهایش نسازد و شرّ زبان را از هر چه در مورد دنیا و آخرت خود ترسان است نگاهدارد، و شناخت مواردی که رها ساختن زبان ستوده یا نکوهیده است سخت است و بر کسی که آن موارد را شناخته است عمل کردن به موجب آن دشوار است و سنگین. زبان در میان اعضا نسبت به انسان سرکش‌تر است، زیرا حرکت دادنش زحمتی و رها ساختنش خرجی ندارد، مردم در پرهیز از آفات و شرور و شکارگاهها و کمندهای زبان بی‌تفاوتند در حالی که زبان در گمراه ساختن انسان بزرگترین ابزار شیطان است و ما به توفیق خدا و حسن امکان او تمام آفتهای زبان را شرح می‌دهیم و تک تک آنها را با حدود و انگیزه‌ها و شرورش یاد می‌کنیم و راه پرهیز از آنها را نشان می‌دهیم و روایاتی را که در نکوهش آن

بنابراین در آغاز، فضیلت سکوت را نقل می‌کنیم و در پی آن آفات سخن گفتن بی‌مورد را می‌آوریم. آنگاه به ترتیب بیان بیست آفت زبان به شرح زیر می‌پردازیم: به آفت سخن زاید گفتن، آفت فرورفتن در باطل، آفت مجادله، آفت دشمنی، آفت عمق بخشیدن به سخن با کج کردن دهان

برای فصیح سخن گفتن و به زحمت سخن هماهنگ گفتن، فصاحت و تصنع در آن و دیگر اموری که عادت فصیحان مدعی خطابه بر آن جاری است، آفت دشنام و بد زبانی، آفت لعن حیوان یا حمار یا انسان، آفت غنا و شعر، آفت شوخی، آفت ریشخند و مسخره کردن، آفت افشای راز و آفت سوگند و سخن دروغ و بیان دروغهای مجاز، پرهیز از دروغ با توریه‌ها، آفت غیبت، معنای غیبت و تعریف آن، این که غیبت منحصر به زبان نیست، عواملی که به غیبت تحریک می‌کند، علاجه‌ای که زبان را از غیبت باز می‌دارد، حرام بودن غیبت قلبی، موارد مجاز غیبت، کفار غیبت، آفت سخن چینی و آنچه در رد آن واجب است، آفت شخص دو زبانه که در میان دو دشمن در آمد و شد است و با هر یک مطابق دلخواهش سخن می‌گوید، آفت ستایش، آفت غفلت از اشتباهات ظریف در بین سخن گفتن، بویژه در سخنانی که مربوط به خدا و صفات اوست و به امور دین مربوط می‌شود، آفت پرستش مردم عوام از صفات و سخن خدا و بحث درباره حروف و این که آیا حروف قدیمند یا حادث و هر چه به این امور مربوط است.

#### شرح بزرگ بودن خطر زبان و فضیلت خاموشی

باید دانست که خطر زبان زیاد است و جز با سکوت، از آن رهایی نیست. از این رو دین (اسلام) سکوت را ستوده و به آن تشویق کرده و فرموده است: «هر کس سکوت کند نجات یابد.»<sup>۱</sup>»

«۱» این حدیث را احمد در (سنن)، ج ۲، ص ۱۷۷ از حدیث ابن عمر به سندی ضعیف نقل کرده و دارمی در (سنن)، ج ۲، ص ۲۹۹ آورده

است.»

#### 264

پیامبر (ص) نیز فرمود: «سکوت حکمت است و انجام دهنده آن اندک»<sup>۲</sup>» یعنی سکوت حکمت و دور اندیشی است.

عبد الله بن سفیان از پدرش روایت کرده که گفت: به پیامبر خدا (ص) عرض کردم: «از اسلام مطلبی را به من خبر بده که پس از تو از هیچ کس نپرسم، فرمود: بگو به خدا ایمان آوردم آنگاه پایداری کن، عرض کردم: از چه بپرهیزم؟ پس با دست مبارک به زبانش اشاره فرمود.»<sup>۳</sup>»

عقبه بن عامر گوید: «به پیامبر خدا عرض کردم: رهایی چیست؟ فرمود:

زبانت را نگاه‌دار، و خانهات را توسعه بده، و بر گناهت گریه کن.»<sup>۴</sup>»

سهل بن سعد ساعدي گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر کس حفظ زبان و فرجش را ضمانت کند، بهشت را برایش ضامن می‌شوم.» «۵»

و نیز آن حضرت (ص) فرمود: «هر کس شر شکم و فرج و زبانش را نگاه‌دارد محفوظ است» «۶» به وسیله این سه شهوت بیشتر مردم هلاک می‌شوند از این رو پس از فراغت از شرح آفت شکمبارگی و همخوابگی به شرح آفتهای زبان پرداختیم.

از پیامبر خدا (ص) سؤال شد: «بیشترین چیزی که موجب داخل شدن مردم به بهشت می‌شود چیست؟ فرمود: تقوای الهی و خوشخویی و از آنچه بیشترین مردم را وارد دوزخ می‌کند سؤال شد، فرمود: دو عضو میان تهی: دهان و فرج» «۷» و ممکن است مقصود از دهان آفت زبان باشد زیرا دهان جایگاه زبان است و

«2» این حدیث را قضاعی از انس و ديلمی در (( مسند الفردوس )) از ابن عمر به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) نقل شده است.

«3» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۳۹۷۲ از سفیان بن عبدالله ثقفی روایت کرده است.

«4» ترمذی حدیث را در (سنن)، ج ۹، ص ۲۴۷ روایت کرده و گفته است: این حدیث حسن است.

«5» بخاری (در صحیح) و ترمذی در (سنن)، ج ۹، ص ۲۴۸ روایت کرده اند و ترمذی گوید: این حدیث حسن صحیح و غریب است.

«6» بیهقی این حدیث را در (( الشعب )) از انس به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) نقل شده است.

«7» ابن ماجه این حدیث را به شماره ۴۲۴۶ از حدیث ابوهریره روایت کرده است.

فرمود: ای پسر جبل مادرت برایت بگیرد، آیا چیزی جز نتایج و کاشته‌های زبانه‌های مردم آنان را در آتش می‌افکند؟ «۸» [پیامبر سخنان انسان را به کشته‌ای تشبیه کرده که با داس درو می‌شود و همان طور که داس تر و خشک و خوب و بد را با هم می‌درود انسان پر حرف هر گونه سخنی را می‌گوید و خوب و بد را از هم جدا نمی‌کند، حاشیه سنن].

عبد الله ثقفی گوید: «به پیامبر (ص) عرض کردم: از مطلبي براي سخن بگو که به آن چنگ در آویزم، فرمود: بگو: پروردگارم خداست، آنگاه پایدار بمان، و گفت: عرض کردم: ای رسول خدا از چه چیز بیشتر بر من می‌ترسی؟ پیامبر زبانش را گرفت سپس فرمود: از این» «۹» انس بن مالک گوید: پیامبر (ص) فرمود: «ایمان بنده‌ای راست نشود تا دلش راست نشود و دلش راست نشود تا زبانش راست نشود، و کسی که همسایه‌اش از شرش در امان نباشد وارد بهشت نمی‌شود.» «۱۰»

و نیز آن حضرت (ص) فرمود: و هر که از سالم ماندن شادمان می‌شود، پس همواره ساکت باشد.» «۱۱»

از سعید بن جبیر به صورت مرفوع از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود:

«هر گاه آدمیزاده به بامداد در آید تمام اعضایش نیز به بامداد در می‌آیند و از

«۸» ابن ماجه این حدیث را به شماره ۳۹۷۳ در حدیث طولانی از حدیث معاذ روایت کرده است.

«۹» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۹ ص ۲۴۹ روایت کرده و پیش از این گذشت، و دارمی در (سنن)، ج ۲، ص ۲۹۹ نقل کرده

است.

«۱۰» این روایت را احمد (در مسند) و ابن ابی دنیا در (( الصمت )) روایت کرده اند و هر دو راوی از روایت علی بن مسعده باهلی از

قتاده از انس روایت کرده اند چنان که در (( الترغیب و الترهیب ))، ج ۳، ص ۵۲۸ آمده است.

«۱۱» ابن ابی دنیا این حدیث را در (( الصمت و ابوالشیخ در فضائل الایمان )) و غیر از آن دو روایت کرده اند چنان که در (( الترغیب ))،

(( ج ۳ ص ۵۳۶ آمده است.

زبان می‌خواهند که نسبت به ما از خدا بترس زیرا اگر تو راست باشی ما راستیم و اگر کج باشی کج شویم.» «۱۲»

از ابن مسعود روایت شده که بر کوه صفا در حال تلبیه (لبیک گفتن) می‌گفت: ای زبان سخن خیر بگو تا غنیمت ببری یا سکوت کن تا سالم بمانی پیش از این که پشیمان شوی. به او گفتند: ای ابو عبد الرحمن آیا این سخنی است، که خود می‌گویی یا شنیده‌ای؟ گفت: شنیدم که رسول خدا (ص) می‌فرمود: «بیشترین گناه آدمیزاده از زبان اوست.» «۱۳»

ابن عمر گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «کسی که زبانش را نگاه دارد خدا عیبش را بپوشاند، و هر که مالک خشم خود باشد، خدا او را از عذاب خود نگاهدارد، و هر که از خدا پوزش بخواهد خدا پوزش او را بپذیرد.» «۱۴»

روایت شده که معاذ بن جبل به رسول خدا (ص) عرض کرد: مرا سفارش فرما فرمود: خدا را بپرست به طوری که گویا او را می‌بینی، و خود را در شمار مردگان حساب کن، و اگر خواهی تو را از چیزی مهمتر از تمام اینها خبر دهم و با دست خود به زبانش اشاره کرد.» «۱۵»

از صفوان بن سلیم روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «آیا به شما خبر دهم از آسانترین عبادتهای بدن که سکوت و خوشخویی است.» «۱۶»

«12» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۹، ص ۲۴۷ روایت کرده است و بجای (( تستکفی اللسان (تکفر اللسان) )) از باب تفعل آمده است به این معنی که به او یادآور می‌شود از خدا بترسد و حرف یاوه نگوید.

«13» این حدیث را ابن ابی دنیا در (( الصمت و بیهقی در السع )) به سندی حسن روایت کرده چنان که در (( المغنی )) است و طبراین به سندی صحیح روایت کرده چنان که در (( الترغیب ))، ج ۳، ص ۵۳۴ آمده است.

«14» این حدیث را ابن ابی دنیا در (( الصمت )) به سندی حسن روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است.

«15» این حدیث را ابن ابی دنیا در (( الصمت )) به سندی جید روایت کرده چنانکه در (( الترغیب ))، ج ۳، ص ۵۳۲، نقل شده است.

«16» این حدیث را ابن ابی دنیا در (( الصمت )) به صورت مرسل روایت کرده چنان که در (( الترغیب ))، ج ۳، ص ۵۳۳ نقل شده و ابوالشیخ در (( طبقات المحدثین )) از حدیث ابوذر و ابوالدرداء به صورت مرفوع روایت کرده است.

ابو هريره گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «کسي که به خدا و روز جزا ايمان دارد، بايد سخن خير بگويد يا سکوت کند.» «۱۷»

حسن گفت: براي ما نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: «خدا بيامرزد بنده‌اي را که سخن خير بگويد و بهره برد يا سکوت کند تا سالم بماند.» «۱۸»

سفيان گوید: به عيسي (ع) گفتند: ما را به کاري راهنمايي کنيد که با آن داخل بهشت شويم، فرمود: هرگز حرف نزنيد، گفتند: توان آن را نداريم، فرمود:  
پس جز سخن خير نگويد.

سليمان بن داوود (ع) گفت: «اگر سخن گفتن نقره است، پس سکوت طلاست.»

از براء بن عاذب روايت شده که گفت: «عربي بياباني خدمت رسول خدا آمد و گفت: مرا به کاري راهنمايي کن که با آن وارد بهشت شوم، فرمود:

گرسنه را غذا و تشنه را آب بده و امر به معروف و نهي از منکر کن، و اگر نتوانستي زبانت را از سخني که خير نيست نگاهدار.» «۱۹»

پیامبر (ص) فرمود: «زبانت را جز از سخن خير حفظ کن زیرا با اين کار بر شيطان غالب مي شوي.» «۲۰»

و نیز فرمود: «خدا در کنار زبان هر گوینده‌اي حاضر است پس لازم است هر کسي در آنچه مي گوید تقوا پيشه کند.» «۲۱»

و نیز فرمود: «هر گاه مؤمن را بسيار خاموش و سنگين ديديد به او نزديک



«18» این حدیث را ابوالشیخ از ابوامامه به سندی ضعیف روایت کرده و نظیر آن را بیهقی در (( الشعب )) از انس و از حسن به صورت مرسل و به سندی حسن روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) نقل شده است.))

«19» این حدیث را طیالسی در (( منسند البراء )) به شماره ۷۳۹ در حدیثی نقل کرده است.

«20» طبرانی در (( الصغیر )) این حدیث را نقل کرده چنان که در (( الترغیب )) ج ۳، ص ۵۳۲ آمده است.

«21» این حدیث را ابن شیبیه و احمد در (( الزهد )) و حکیم ترمذی از عمر بن ذر از پدرش از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده چنان که در (( الدر المنثور )) ج ۶، ص ۱۰۵ روایت شده است.

---

## 268

شوید که حکمت القا می کند. «۲۲»

ابن مسعود گوید: پیامبر (ص) فرمود: «مردم سه دسته اند غانم، سالم و شاجب: غانم کسی است که یاد خدا می کند سالم کسی است که ساکت است شاجب کسی است که در باطل فرو می رود.» «۲۳»

پیامبر (ص) فرمود: «زبان مؤمن در پس قلب اوست. هر گاه بخواهد سخنی بگوید در دل می اندیشد، آنگاه با زبان آن را امضاء می کند، و زبان منافق در پیش دل اوست و هر گاه به چیزی تصمیم بگیرد، با زبان امضاء می کند و در دل به آن نمی اندیشد.» «۲۴»

عیسی (ع) فرمود: «عبادت ده جزء است، نه جزء در سکوت و یک جزء در فرار از مردم است.»

پیامبر ما (ص) فرمود: «هر که بسیار سخن گوید اشتباهش بسیار باشد و هر که بسیار اشتباه کند گناهش بسیار باشد و هر که بسیار گناه کند دوزخ برایش سزاوارتر است.» «۲۵»

می گویم: در کتاب مصباح الشریعه از مولایمان امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «سکوت شعار کسانی است که از حقایق گذشته آگاهند و قلم درباره آنها خشک می شود (چیزی به عنوان گناه ثبت نمی کند) سکوت، کلید تمام راحتیهای دنیا و آخرت است و موجب خشنودی پروردگار و سبک شدن

«22» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۱۴۰۱ چنین نقل کرده است (( (اذا رايتم الرجل قد اعطي زهدا في الدنيا و قله منطق فاقتربوا منه

فانه يلقي الحكمة ، )) هرگاه مردی را دیدید که در دنیا زهد و کم حرفی داده شده به او نزدیک شوید که او حکمت منتقل می کند.))

«23» عراقی گوید: این حدیث را طبرانی و ابویعلی از حدیث ابوسعید خدری روایت کرده اند و در آن حدیث ((المجالس ثلاثه)) دارد و ابن عدی این حدیث را ضعیف دانسته است و من آن را در حدیث ابن مسعود نیافتم.

«24» عراقی گوید: من این حدیث را به صورت مرفوع نیافته ام و فقط خرائطی در ((مکارم الاخلاق)) از روایت حسن بصری نقل کرده گوید: ((کانوا یقولون))

«25» این حدیث را طبرانی در ((الاوسط)) از ابن عمر روایت کرده چنان که در ((الجامع الصغیر)) نقل شده است.

---

## 269

حساب و مصونیت از لغزشها و اشتباهات است خدا سکوت را پوششی برای نادان و زینتی برای عالم قرار داده است در سکوت مصونیت از خواهشهای نفسانی و تمرین نفس و شیرینی عبادت و برطرف شدن قساوت قلب، و پاکدامنی و مروّت و ظرافت وجود دارد بنابراین در زیانت را از آنچه برایت عوض دارد، ببند، بویژه هر گاه برای سخن گفتن در راه خدا و برای خدا شخص لایق و یابری نیابی. ربیع بن خثیم کاغذی در برابر خود می نهاد و هر چه سخن می گفت می نوشت و شب به محاسبه می پرداخت و سخنانی را که به نفع و ضررش بوده بررسی می کرد، و می گفت: آه افراد ساکت رها شدند و ما باقی ماندیم. یکی از اصحاب پیامبر (ص) سنگریزه‌ای در دهانش می نهاد و هر گاه می خواست سخنی بگوید که می دانست برای خدا و در راه خداست آن را از دهانش بیرون می آورد، زیرا بیشتر اصحاب

پیامبر همانند کسانی که در آستانه غرق شدن هستند نفس می کشیدند و همچون بیماران سخن می گفتند. تنها عامل نابودی مردم سخن گفتن و عامل رهایی آنها سکوت است. پس خوشا به حال کسی که شناخت سخن درست از نادرست نصیب وی شده باشد و سکوت و فواید آن را بداند، زیرا این حالت از اخلاق پیامبران و شعار برگزیدگان است و هر کس ارزش سخن را بداند بهتر ملازم سکوت می شود و هر که بر نکته‌های سکوت دست یابد و امین گنجینه‌های آن شود سخن گفتن و سکوتش همه عبادت است و از این عبادتش فقط خدای جبار آگاه می شود.» «۲۶»

در همان کتاب از حضرت صادق (ع) نیز روایت شده که فرمود: «سخن اظهار کردن صفا و تیرگی و دانایی و جهلی است که در دل وجود دارد.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: مرد در زیر زبانش پنهان است. بنابراین سخت را بسنج و آن را بر عقل و معرفت عرضه کن پس اگر برای خدا و راه خداست بر زبان ران، و اگر جز این است سکوت به از حرف زدن است و هیچ عبادتی برای اعضای بدن در پیشگاه خدا کم خرجتر و پرارجتر از سخنی نیست

(( «26» مصباح الشریعه ، )) باب بیست و هفتم در سکوت.

## 270

که در آن خشنودی خدا باشد و برای خدا و انتشار نعمتهای خدا در میان بندگانش انجام شود، مگر نمی بینی که خدای سبحان میان خود و پیامبرانش چیزی که به وسیله آن اسرار علوم پنهان و وحی خود را آشکار سازد جز سخن گفتن قرار نداد همچنین میان پیامبران و امتها! بنابراین ثابت شد که بهترین وسیله و ظریفترین عبادت سخن گفتن است و همچنین از آفت زبان گناهی سنگین تر و از نظر کیفر در نزد خدا سریعتر و از نظر نکوهش دشوارتر و از لحاظ منفور شدن در نزد مردم مؤثرتر وجود ندارد. زبان ترجمان باطن، و خبرنگار دل است، و به وسیله آن آنچه در درون آدمی است آشکار می شود و بر اساس زبان در روز قیامت به اعمال مردم رسیدگی می شود. سخنی که برای غیر خدا باشد شرابی است که عقلها را مدهوش می کند، و هیچ مجرمی سزاوار نیست در زندان بسیار بماند، جز زبان، یکی از حکیمان گوید: زبانت را از سخن زشت حفظ کن و اگر بتوانی در گفتن سخن خوب سکوت نکن. اما وقار و آرامش برای صاحبانش صورتی زیبا و والا از سوی خدای سبحان است و آنان امین رازهای خدا در روی زمین هستند.» «۲۷»

### فصل: سخنان بزرگان

ابو حامد گوید: اما آثار و گفتار بزرگان - طاووس گوید: زبانه درنده ای است، اگر رهایش سازم مرا می خورد.

وهب بن منبه گوید: در حکمت آل داود است: بر خردمند لازم است که آگاه به زمان خود باشد و زبانش را حفظ کند و به کار خود روی بیاورد.» «۲۸»

حسن گوید: کسی که زبانش را حفظ نکند دینش محفوظ نماند.

اوزاعي گوید: عمر بن عبد العزيز به ما نوشت: اما بعد کسی که بسیار به یاد مرگ باشد از دنیا به کم خشنود می‌شود، و هر کس سخن خود را جزء اعمالش

(( «27» مصباح الشریعه ، )) باب چهل و ششم در سخن گفتن .

«28» به (( الترغیب و الترهیب )) منذری ، ج ۳ ، ص ۵۳۱ ، رجوع کنید .

---

## 271

بشمارد، سخنش در آنچه به او مربوط نیست کم می‌شود.

یکی از بزرگان گوید: سکوت برای انسان دو نتیجه به همراه می‌آورد:

سلامتی در دینش و درک رفیقش.

محمد بن واسع به مالک بن دینار گفت: ای ابو یحیی نگاه داشتن زبان برای مردم از نگاه داشتن طلا و نقره دشوارتر است.

یونس بن عبید گوید: هیچ کس نیست که زبانش به قلبش مرتبط باشد، مگر این که خوبی و صلاح آن را در دیگر اعمالش دیدم.

حسن گوید: در نزد معاویه مردم سخن می‌گفتند و احنف خاموش بود.

گفتند: تو را چه شده‌ای ابو بحر که سخن نمی‌گویی؟ گفت: اگر دروغ بگویم از خدا می‌ترسم و اگر راست بگویم از شما ترسانم.

ابو بکر بن عیاش گوید: چهار تن از شاهان بر نکوهش سخن گویی گرد آمدند. شاه هندوستان، شاه چین و کسری (شاه ایران) و قیصر (شاه روم). یکی از آنان گفت: من بر آنچه گفته‌ام پشیمانم و بر آنچه نگفته‌ام پشیمان نیستم.

دیگری گفت: من هر گاه سخنی بگویم سخن بر من مسلط است نه من بر او و هر گاه سخنی نگویم من بر سخن مسلطم. سوّمی گفت: از کسی که سخن می‌گوید در شگفتی اگر سخنش به او برگردد به

او زبان رساند و اگر بر نگردد به او بهره‌ای نرساند. چهار می‌گفت: من بر ردّ آنچه نگفته‌ام توانا ترم تا برردّ آنچه گفته‌ام.

گویند: منصور بن معتمر چهل سال پس از عشای آخر سخن نگفت.

گویند: ربیع بن خثیم بیست سال سخن نگفت و هر گاه صبح می‌شد دوات و کاغذ و قلمی در جلو خود می‌نهاد و تمام سخنانش را می‌نوشت. آنگاه شبانگاه اعمال خود را محاسبه می‌کرد.

#### فصل: علت برتری سکوت چیست؟

اگر بگوییم: علت این همه فضیلت برای سکوت چیست، باید بدانی که علتش آفتهای زیاد زبان است که عبارتند از: اشتباه، دروغ، سخن چینی، غیبت،

---

#### 272

ریا، دورویی، دشنام، مجادله، خودستایی، دشمنی، زیاده‌گویی، فرو رفتن در باطل، تحریف، فزونی و کاستی، مردم آزاری و پرده‌داری. این است آفتهای بسیاری که به زبان مربوط می‌شود و بر زبان سنگین نیست و در دل نیز شیرین است و عواملی چون طبیعت انسان و شیطان آدمی را بر انجام آنها تحریک می‌کنند. بنابراین کسی که در آن آفات فرو رود کمتر می‌تواند بر زبانش افسار بزند و در هر جا واجب است رهایش کند و هر جا واجب نیست او را باز دارد زیرا چنان که شرح آن خواهد آمد این کار از علوم دشوار است. و فرو رفتن در سخن خطر و در سکوت سلامتی است از این رو فضیلت سکوت بسیار است با توجه به این که باید همت فراهم آید و وقار دوام یابد و برای اندیشه و عبادت و یاد خدا و ایمنی از پیامدهای سخن گفتن در دنیا و حساب آن در آخرت کوشش شود. خدای متعال می‌فرماید: مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ. «۲۹»

و این که سخن چهار قسم است تو را به فضیلت مداومت بر سکوت راهنمایی می‌کند. یک نوع سخن ضرر خالص است و نوعی بهره خالص است و نوعی هم ضرر دارد و هم بهره و نوع دیگری است که نه ضرر دارد و نه بهره. اما آن نوعی که فقط ضرر دارد باید در آن سکوت کرد و نیز از سخنی که ضرر و بهره دارد و ضررش با بهره برابر نیست باید پرهیز کرد، اما سخنی که نه فایده دارد نه ضرر زاید است و سرگرم شدن به آن هدر دادن وقت است و عین ضرر است. بنابراین فقط نوع چهارم که سودمند است باقی می‌ماند و در این نوع سخن نیز خطر هست، زیرا با سخنی که آلوده به گناه است

چون ریا، سازشکاری، غیبت، خودستایی و سخن زاید به گونه‌ای آمیخته می‌شود که درک آن مشکل است. بنابراین انسان در این نوع سخن نیز از خطر مصون نیست. هر کس آفتهای دقیق زبان را بشناسد بر اساس آنچه یاد خواهیم کرد بیقین بداند که آنچه پیامبر (ص) فرمود. جدا کننده حق از باطل است و آن جا که فرمود: «هر کس

«29» ق / 18: انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌کند مگر این که نزد او فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است.»

### 273

سکوت کرد نجات یافت»، «۳۰» به خدا گوهرهای حکمت و سخنان جامع را در اختیارمان قرار داده است و تک تک سخنان آن حضرت دریایی از معانی است که جز علمای ویژه آن را نمی‌شناسند و در آفاتی که بزودی یاد خواهیم کرد و دشواری پرهیز از آنها، مطلبی است که به خواست خدا حقیقت آن را به شما می‌شناساند.

اینک آفات زبان را بر می‌شماریم

و از سبکترین آنها آغاز کرده و اندک اندک به سوی سخت‌ترین آنها می‌رسیم و سخن از غیبت و سخن چینی و دروغ را در آخر خواهیم آورد، زیرا مطالعه در آنها طولانی‌تر است و بیست آفت است.

نخستین آفت، سخن گفتن از چیزی است که به انسان مربوط نیست

باید بدانی که بهترین حالات تو این است که کلماتت را از تمام آفتهای یاد شده حفظ کنی که عبارتند از: غیبت، دروغ، مجادله، نفاق و جز اینها و سخن مباح بگویی که در آن هرگز ضرر خودت و مسلمانی نباشد و اگر سخنی بگویی که بدان نیازی نداری اتلاف وقت کرده و مؤاخذه می‌شوی و باید کردار پست را به کردار خوب تبدیل کنی زیرا اگر رشته سخن را به اندیشه برگردانی بسا که در هنگام فکر کردن از وزش نسیم رحمت خدا دری بر تو گشوده شود که بسیار سودمند باشد، چون اگر تسبیح و تهلیل خدا بگویی و یاد خدا کنی بیقین برایت بهتر است. چه بسا سخنی که با آن قصری در بهشت ساخته شود و هر کس بتواند گنجی به دست آورد و بجای آن مقداری گل و خاک بردارد که از آن سودی نمی‌برد، زیانی آشکار کرده است. و این مثل کسی است که یاد خدا را ترک کند و به کار مباحی سرگرم شود که به حال او نفعی ندارد. چنین شخصی اگر چه مرتکب گناه نشده اما ضرر کرده

است از آنجا که بهره زیادی را که ذکر خداست از دست داده است سکوت مؤمن تفکر، نگاهش عبرت و گفتارش فقط

«30» این حدیث پیش از این از دارمی و احمد روایت شده است.

## 274

ذکر خداست، پیامبر خدا (ص) چنین فرموده است «۳۱» بلکه سرمایه بنده فرصتهایی است که در اختیار دارد و هر گاه آنها را در جایی مصرف کند که بی ثمر است و ثوابی را با آنها نیندوزد سرمایه‌اش را تباه ساخته است از این رو پیامبر (ص) فرمود: «نشان خوب بودن اسلام شخص این است که آنچه به او مربوط نیست رها کند» «۳۲» بلکه بالاتر از این حدیث وارد شده است.

انس گوید: نوجوانی از لشکر اسلام در روز احد شهید شد و بر شکمش از گرسنگی سنگی بسته بود. پس مادرش خاک را از صورتش زدود و گفت:

پسرکم بهشت گوارایت باد. پیامبر (ص) فرمود: «از کجا می‌دانی (اهل بهشت است) شاید سخنان بی‌ربطی گفته باشد و از سخنی که به او ضرری نداشته خودداری کرده باشد.» «۳۳»

در حدیث دیگری است: «پیامبر (ص) کعب را نیافت، از حال او پرسید عرض کردند بیمار است. پس به قصد دیدار او بیرون آمد و چون بر او وارد شد گفت: ای کعب مژده باد تو را. مادرش گفت: ای کعب بهشت بر تو گوارا باد.

پیامبر (ص) فرمود: این زن که جلوتر از خدایی حکم می‌کند که به او سوگند یاد می‌شود کیست؟ کعب گفت: این زن مادر من است. فرمود: ای مادر کعب از کجا می‌دانی کعب به بهشت می‌رود شاید سخنی بی‌ربط گفته باشد یا از سخنی

«31» عراقی گوید: برای این حدیث اصلی نیافتم. لیکن کلینی در کافی، ج ۲، ص ۲۳۷ در حدیثی از حضرت صادق از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که ((ان اولیاء الله سکتوا فکان سکتوهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة ...)) تا آخر حدیث. اولیاء سکوت می‌کنند و سکوتشان یاد خداست و می‌نگرند و نگریستن آنها عبرت است و سخن می‌گویند و سخن گفتن آنها حکمت است و راه می‌روند و راه رفتن آنها در میان مردم برکت است.

«32» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۳۹۷۶ روایت کرده است.

«33» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۹، ص ۱۹۶ روایت کرده است: این حدیث عجیب است و در آن آمده است ((فلمة تكلم فيها

لا يعنيه او بخل بها لا ينقصه )) و ابن ابی الدنيا این حدیث را در ((الصمت)) به همان لفظ مصنف روایت کرده است.

## 275

که او را بی‌نیاز نمی‌کند مانع شده باشد. «۳۴» معنای حدیث این است که بهشت بر کسی گواراست که مورد محاسبه واقع نشود و هر کس سخنی بی‌ربط بگوید به خاطر آن محاسبه خواهد شد، اگر چه سخنش مباح باشد. پس با محاسبه دقیق اعمال، بهشت بر او گوارا نیست، چه آن خود نوعی عذاب است.

از محمد بن کعب روایت شده که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: «نخستین کسی که از این در وارد شود مردی بهشتی است پس مردی به نام عبد الله بن سلام وارد شد و جمعی از یاران پیامبر (ص) برخاسته به طرف او رفتند و جریان را به او خبر دادند و گفتند: ما را از مطمئن‌ترین کاری که داری و به آن امیدواری خبر بده، گفت: من ضعیفم و مطمئن‌ترین عملی که با آن به خدا امیدوارم سلامتی سینه و اندیشه و ترک سخنی است که به من ارتباط ندارد.» «۳۵»

ابوذر (رض) گوید - پیامبر (ص) به من فرمود: «آیا به تو پیاموزم عملی را که بر بدن سبک و در میزان (عمل) سنگین است؟ عرض کردم: آری ای پیامبر خدا. فرمود: آن عمل سکوت و خوشخویی و ترک سخن بی‌ربط است.» «۳۶»

مجاهد گوید: شنیدم ابن عباس می‌گفت: پنج چیز است که بهتر از تعداد بسیار شتران ایستاده‌ای است که نعمت به شمار می‌آیند: سخنی که به تو مربوط نیست مگو که زاید است. و از گناه آن در امان نیستی و راجع به سخنی که مربوط به توست سخن مگو تا جایی برایش بیایی، زیرا بسا انسانی که سخنی مربوط به خود را بگوید و در جایش نگوید و گرفتار آید و با شخص بردبار و نادان مجادله نکند زیرا بردبار با سکوت خود تو را خشمگین سازد و نادان با گفتارش تو را آزار دهد و از برادرت یاد کن به اموری که اگر تو غایب شدی

«34» این حدیث را ابن ابی الدنيا در ((الصمت)) از حدیث کعب بن عجره به سندی جید روایت کرده است جز این که ظاهراً میان

صحابی و آن راوی که از صحابی روایت کرده فاصله زمانی وجود دارد چنان که در ((المغنی)) آمده است.



«35» این حدیث را بزاز و طبرانی و ابویعلی بدون (( (و ترک ما لا یعینک )) )) روایت کرده اند و بیهقی در (( الشعب )) با همان جمله روایت کرده است چنان که در (( الترغیب )) ج ۳، ص ۵۳۳ آمده است.

«36» این حدیث را ابن ابی الدنیا در (( الصمت )) روایت کرده چنان که در (( الترغیب و الترهیب )) ج ۳، ص ۵۳۵ آمده است.

---

## 276

دوست داری او درباره‌ات بگوید و از سخنی او را معاف بدار که دوست داری تو را معاف بدارد، و مانند شخصی کار کن که معتقد است در برابر نیکی پاداش می‌گیرد و در برابر گناه کیفر می‌شود. «۳۷»

به لقمان حکیم گفته شد: حکمت چیست؟ گفت: از آنچه ضرورتی ندارد سؤال نمی‌کنم و در کاری و سخنی که به من ارتباط ندارد خود را به زحمت نمی‌اندازم.

مورق عجلی گوید: بیست سال است که من در جستجوی چیزی هستم و بر آن دست نیافتم و از جستجوی آن نیز باز نایستادم. گفتند آن چیست؟ گفت:

سکوت در مورد آنچه به من مربوط نیست.

دیگری گفته است: به آنچه مربوط به تو نیست نپردازد و از دشمنت کناره‌گیری کن، و از دوست خود بپرهیز مگر امین باشد و امین کسی است که از خدا می‌ترسد. و با شخص گنهکار همنشینی مکن که کارهای زشت او را بیاموزی و او را بر راز خود آگاه مساز و در کار خود با کسانی که از خدای متعال می‌ترسند مشورت کن. تعریف ما لا یعینک (سخن بی‌فایده و بی‌ارج) این است که سخنی بگویی که اگر آن را نگویی نه گناهی کرده‌ای و نه در حال و آینده ضرری خواهی کرد، مثل این که با گروهی بنشیني و داستانهای مسافرتت و دیدنیهایی را که دیده‌ای از قبیل کوهها و رودخانه‌ها و وقایع سفر و پوشاک و خوراکیهای خوبی که خورده‌ای و وقایع و امور شگفتی که در شهرهای مهم مشاهده کرده‌ای نقل کنی، اینها اموری است که اگر نسبت به آنها خاموش بمانی گناه نکرده و زیان نبرده‌ای و هر گاه سخت بکوشی که به داستانهایت سخن کم یا زیاد نیفزایی و به مشاهدات مهم خود نبالی و غیبت کسی یا نکوهش از چیزی نکنی با تمام این اوصاف وقت خود را تلف کرده‌ای و کجا از آفت‌های یاد شده سالم می‌مانی. از جمله سخنان بی‌ربط است که از دیگری پرسی چیزی را

277

که به تو مربوط نمی‌شود، چه در سؤال وقت خود را تلف کرده‌ای و رفیق خود را نیز ملزم به تلف کردن وقت کرده‌ای و این در وقتی است که از آن سؤال بلایی بر نخیزد، و در بیشتر سؤالها آفتهایی است، زیرا تو از عبادت دیگری می‌پرسی و می‌گویی: آیا روزه‌ای؟ اگر بگوید آری، اظهار عبادت می‌کند و داخل ریا می‌شود، و اگر داخل ریا نشود نامش از دفتر کسانی که عبادت نهانی دارند حذف می‌شود و عبادت پنهانی به درجاتی از عبادت آشکار افضل است و اگر بگوید: روزه نیستم، دروغگو است و اگر سکوت کند تو را تحقیر کرده و از آن آزرده می‌شوی، و اگر در جواب دادن چاره‌جویی کند نیاز به زحمت و رنج دارد. پس تو او را با سؤال کردن در معرض ریا یا دروغ یا تحقیر دیگری یا زحمت در چاره دفع سؤال قرار داده‌ای، و همچنین است سؤال از دیگر عبادتهای او، و پرسش از تمام آنچه پنهان می‌دارد و از آن شرم دارد و سؤال تو از آنچه به دیگری می‌گوید و از او می‌پرسی: چه می‌گویی و در چه حالی، و همچنین انسانی را در راه می‌بینی و می‌گویی: از کجایی؟ بسا که مانعی در گفتن و ذکر آن دارد. پس اگر آن را ذکر کند آزاد شود و حیا کند و اگر تصدیق نکند به دروغ افتد و تو سبب دروغ‌گویی او شده‌ای. همچنین از مسأله‌ای سؤال می‌کنی که به آن احتیاج نداری، پس شخص مورد سؤال بسا که به خودش اجازه ندهد که بگوید: نمی‌دانم و بدون بینش پاسخ دهد و مقصودم از سخن گفتن بی‌ربط این نوع سخنان (یاد شده) نیست، زیرا به این سخنان گناه یا ضرر راه می‌یابد، همانا نمونه سخن بی‌ربط موردی است که از لقمان روایت شده که بر داوود (ع) وارد شد در حالی که زره می‌بافت و پیش از آن زره بافتن را ندیده بود و از آنچه می‌دید به شگفت آمد و خواست درباره زره از او بپرسد. پس حکمت لقمان مانع از سؤال شد و خوبستن داری کرد و نپرسید و چون زره را تمام کرد برخاست و آن را پوشید و گفت: زره خوبی است برای جنگ، پس لقمان گفت:

سکوت حکمت است و کم است کسی که سکوت اختیار کند. یعنی بدون سؤال از زره و فایده آن آگاه شد و از سؤال بی‌نیاز گردید. گفته شده یک سال به نزد

داود آمد و رفت داشت و مي خواست از زره آگاه شود ولي سؤال نکرد. بنابراین در چنین سؤالاتي هر گاه ضرر و پرده دري و افتادن در ريا و دروغ نباشد از سؤالات بي ربط است و ترک آن نشان دینداری است.

این بود تعریف سخني که به انسان مربوط نیست اما عملي که موجب این سخنان بي ربط مي شود حریص بودن انسان بر شناخت چیزی است که بدان احتیاج ندارد و يا مي خواهد سخن را به عنوان جلب محبت و دوستي گسترش دهد يا با داستانهاي بي فايده وقت بگذراند. درمان تمام اينها آن است که بداند مرگ پيش روي اوست و در برابر هر کلمه اي مسؤول است و نفسهايي که مي کشد سرمايه اوست، و زبانش همچون توري است که مي تواند با آن حور العين را شکار کند. پس مهمل گذاشتن و ضایع ساختن زبان زیان است. این درمان زبان از نظر علم است و اما درمان آن از نظر عمل گوشه گیری است و این که در دهانش سنگي بگذارد و نسبت به برخي از آنچه مربوط به اوست سکوت اختیار کند تا زبان وي به ترک سخني که به او مربوط نیست عادت کند، و حفظ زبان در این مورد بر کسی که از مردم کناره نگرفته است براستي سخت است.»

#### آفت دوّم، سخن زاید است

سخن زاید نیز نکوهیده است و این شامل مسائلي مي شود که به ما مربوط نیست و نیز بیش از حد لازم سخن گفتن درباره مسائلي که به خود ما مربوط مي شود. کسی که قصد کاري را دارد مي تواند با سخن مختصري بگوید و ممکن است آن را بزرگ و تکرار کند. مثلا هر گاه مقصودش با یک کلمه برآید دو کلمه بگوید در این صورت کلمه دوّم زاید بر نیاز است و با توجه به سخنان سابق این کار نیز نکوهیده است، اگر چه در آن گناه و زياني نباشد.

عطاء بن ابي رياح گوید: براستي آنها که پيش از شما بودند سخنان زاید و بیهوده را نمي پسندیدند و بجز قرآن و سنت رسول خدا يا امر به معروف و نهی از منکر و سخن مورد نیاز در زندگاني که از آن ناگزيري، همه را سخن زاید

آیا یکی از شما شرم ندارد اگر نامه‌ای را که در آغاز روزش املا کرده بگشاید و ببیند نوشته‌های آن نامه سخنانی است که به کار دین و دنیایش مربوط نمی‌شود؟

از یکی از صحابه روایت شده که گفت: شخصی با من سخن می‌گوید که پاسخ دادن آن در نزد من گواراتر از آب سرد بر تشنه است ولی من جوابش نمی‌دهم از ترس این که سخنم زائد باشد. مطرف گوید: باید شکوه خدا در دل‌هایتان بسیار باشد. پس نام خدا را نبرید مثلاً، در جایی که یکی از شما به سگ و درازگوش بگوید اللهم اخزه خدایا او را ذلیل و خوار کن.

باید دانست که سخن زاید و بی‌فایده محدود نیست، بلکه اهم آن در قرآن مشخص شده است [آنجا که] خدای متعال فرمود: لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ. «۴۰»

پیامبر (ص) فرمود: «خوشا به حال کسی که زبانش را از سخن زاید نگاه دارد و مال اضافی خود را ببخشد» «۴۱» پس بین چگونه مردم در این مورد کار را وارونه کرده‌اند مال زاید را نگاه داشته و سخنان زاید زبان را آزاد گذاشته‌اند.

از مطرف بن عبد الله از پدرش روایت شده که گفت: با گروهی از بنی عامر خدمت پیامبر (ص) رسیدیم. پس آن گروه گفتند: تو پدر ما، و سرور ما، برترین ما از نظر فضیلت، و بلند قامت‌ترین مایی، تو اصل و ریشه شرافتی، و تو و تو.

«38» ق / ۱۷-۱۸: دو فرشته راس و چپ که ملازم انسان هستند.

«39» نساء / ۱۱۳: در بسیاری از سخنان در گوشی (و جلسات محرمانه) آنها سودی نیست مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم کند.

«40» این حدیث را ابن شعبه در ((التحفة)) ص ۳۰، به صورت مرسل و بی‌هقی از ركب المصري روایت کرده است چنانکه در (( الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۲۱ به همان صورت مرسل آمده است.

«41» این حدیث را ابن ابی الدنيا در ((الصمت)) روایت کرده چنان که در ((المغنی)) آمده است.

پس پیامبر (ص) فرمود: «حرفتان را بگویید ولی شیطان هوای نفسانی شما را نیاراید و عقلتان را نبرد.» «۴۱» این حدیث اشاره است به این که زبان هر گاه در ستایش دیگران رها شود اگر چه سخن صواب باشد، بیم آن می‌رود که شیطان عقلش را به ستایش زایدی که نیازی به آن نیست سوق دهد.

ابن مسعود گوید: شما را از سخن زاید بر حذر می‌دارم پس آن سخنی که حاجت انسان را بر آورد کافی است.

از مجاهده نقل شده که گوید: «براستی که سخن نوشته می‌شود حتی اگر شخصی فرزند خود را ساکت کند و به او بگوید: بزودی برایت چنین و چنان می‌خرم یک دروغ برایش نوشته می‌شود.»

می‌گوییم: از طریق راویان شیعه چنین دروغی مجاز شمرده شده است. «۴۲»

غزالی گوید: حسن گفت: ای فرزند آدم نامه‌ای برایت گشوده شده و دو فرشته بزرگوار بر آن گماشته شده‌اند و کار تو را می‌نویسند، هر کار خواهی انجام بده بسیار یا کم.

روایت شده که سلیمان بن داود (ع) یکی از دیوهای خود را گسیل داشت و چند نفر را فرستاد که رفتارش را بنگرند و به او خبر دهند. پس به سلیمان گزارش کردند که دیو از بازار گذشت در حالی که سر بر آسمان برداشت و به مردم نگریست و سرش را تکان داد. سلیمان علت را از او پرسید او گفت: از فرشتگان به شگفت آمدم که بر بالای سر مردم بسرعت مطالبی می‌نوشتند، و فرشتگانی که پایین تر از آنها بودند با شتاب آن مطالب را دیکته می‌کردند.

«41» این حدیث را ابن ابی الدنيا در (( الصمت )) روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است.

«42» این حدیث را کلینی در کافی، ج ۲، ص ۳۴۲، به شماره ۱۸ از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: گوینده هر دروغی روزی مورد سؤال واقع می‌شود مگر در سه مورد: مردی که در جنگ خود به دروغ فکر کند که این دروغ گناهش از او برداشته شده یا مردی که میان دو نفر آشتی برقرار کند و با هر کدام به نوعی برخورد می‌کند تا آنها را آشتی دهد، یا مردی به خانواده اش وعده ای دهد و قصد وفا کردن ندارد.))

ابراهیم تمیمی گفت: مؤمن هر گاه قصد سخن کند بیندیشد. اگر برایش خیر باشد سخن بگوید و گرنه خود را نگاه دارد، و شخص فاجر همواره زبانش را رها می‌سازد.

عمرو بن دینار گوید: مردی در محضر پیامبر (ص) سخن گفت و بسیار گفت پیامبر (ص) فرمود: «زبان چند در به خارج دارد؟ گفت: لبان و دندانهایم، فرمود: آیا اینها کافی نبودند که جلو سخنت را بگیرند؟» «۴۳» در روایت دیگری است که حضرت این سخن را درباره مردی فرمود که وی را ستود و در سخن حریص و بی‌بند و بار بود. سپس فرمود: «به شخص چیزی داده نشده که بدتر از سخن زاید زبان باشد.»

یکی از حکیمان گوید: هر گاه شخص در مجلسی باشد و سخنی او را به شگفت آورد باید سکوت کند. و اگر ساکت باشد و سکوت او را به شگفت آورد باید سخن بگوید.

یزید بن ابی‌حبیب گوید: از خصائل شخص دانشمند یکی آن است که سخن گفتن نزد او محبوبتر از شنیدن (سخن) نباشد، و اگر در مجلسی کسی را بیابد که به حدّ کافی سخن می‌گوید، وی سخن نگوید، چه در شنیدن سلامتی است و در سخن گفتن آراستن و فزونی و کاستی است.

ابو درداء زنی را دید که زبان دراز بود. پس گفت: اگر این زن لال بود برایش بهتر بود.

ابراهیم گفت: مردم از دو خصلت هلاک می‌شوند: مال بیش از حدّ و سخن زاید، یعنی سخنی که به او مربوط نیست.

این بود نکوهش پرحرفی و سخن زاید و عواملی که انسان را بر آن تحریک می‌کند و درمانش مطلبی است که در بحث سخن گفتن از آنچه به انسان مربوط نیست گذشت.

«43» این حدیث را ابن ابی‌الدنیا در (( الصمت )) به صورت مرسل روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است.

و آن سخن گفتن از گناهان است، مثل این که حالات زنان و مجالس می‌گساری، و مقامات فاسقان، و در رفاه بودن ثروتمندان، و تکبر ورزیدن شاهان و مراسم نکوهیده و احوال ناپسند آنان را نقل کند،

زیرا بر زبان راندن تمام این گونه سخنان حرام است. ولی سخن گفتن درباره کارهایی که به انسان مربوط نیست یا اگر مربوط است بیش از مقدار لازم سخن بگوید حرام نیست، بلکه ترک آن اولی است. آری، کسی که بسیار سخن می‌گوید در اموری که به او مربوط نیست ناگزیر در سخنان باطل فرو رود. بیشتر مردم با هم می‌نشینند تا با سخن گفتن شادمان شوند ولی سخن آنان به غیبت از مردم یا فرو رفتن در باطل می‌انجامد، و چون کارهای باطل بسیار و گوناگون است، قابل شمردن نیست از این رو انسان از آن رها نمی‌شود جز این که به کارهای مهم دین دنیا که به او مربوط می‌شود اکتفا کند و در این سخن گفتن نیز ممکن است کلمه‌ای بگوید که او را هلاک سازد در حالی که آن را کوچک می‌شمارد.

بلال بن حارث گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «براستی که مرد سخنی می‌گوید که مورد رضای خداست و گمان می‌کند که با آن به مقداری ثواب می‌رسد، پس خدا با آن عمل خشنودی خود را برای او تا روز قیامت می‌نویسد، همانا مرد سخنی که موجب خشم خداست می‌گوید و گمان می‌کند مقدار معینی گناه بر او نوشته می‌شود پس خدا خشم خود را به وسیله آن عمل تا روز قیامت بر او می‌نویسد.» بلال گفت: علقمه می‌گفت: حدیث بلال بن حارث مرا از سخنان بسیاری بازداشت. «۴۴»

پیامبر (ص) فرمود: «مرد سخنی می‌گوید تا همنشینانش بخندند و با آن

«44» این حدیث را ابن ماجه در حدیثی به شماره ۳۹۶۹ از حدیث علقمه بن وقاص روایت کرده گوید: شنیدم بلال بن حارث مزنی صحابی یار رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت ... تا آخر حدیث، و احمد در (سنن)، ج ۳، ص ۴۶۹، نیز روایت کرده است.

---

## 283

سخن به میزان فاصله میان زمین و ثریا سقوط می‌کند.» «۴۵»

و فرمود (ص): «در روز قیامت خطای کسانی از همه بیشتر است که بیشتر در باطل فرو رفته باشند. خداوند در این آیه به آن اشاره فرموده است: وَ كُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضِينَ. «۴۶» و نیز آیه فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. «۴۷»

سلمان گوید: «در روز قیامت گناه کسانی از همه بیشتر است که در معصیت خدا بیشتر سخن گفته باشند.» «۴۸»

ابن سيرين گوید: مردی از انصار از مجلسی که مردم در آن بودند می‌گذشت ولی گفت: وضو بگیرد چرا که بعضی از گفته‌های شما بدتر از حدت است. معنای فرو رفتن در باطل همین است و آن غیر از غیبت و سخن چینی و جز آنهاست که پس از این می‌آید، بلکه فرو رفتن در باطل، نقل کردن امور ممنوعی است که پیش از این گذشت یا آن که آدمی در رسیدن به آنها بی‌آنکه نیازی به نقل آن باشد چاره‌اندیشی کند و نیز فرو رفتن در نقل داستانهای مربوط به بدعتها یا ادیان فاسد تمام این موارد فرو رفتن در باطل به شمار می‌آید.

#### آفت چهارم لجاجت و نزاع است

لجاجت و نزاع، نهی شده است. پیامبر (ص) فرمود: «با برادرت لجاجت مکن و از شوخی با او بپرهیز و در وعده‌ای که به او می‌دهی خلف وعده نکن.» «۴۹»

«45» این حدیث را بغوی در (( مصابیح )) ج ۲، ص ۱۵۳، به همان صورت مؤلف و ابن ابی الدنيا از حدیث ابوهریره به سندی صحیح روایت کرده اند چنان که در (( المغنی )) آمده است.

«46» مدثر / ۴۵: و پیوسته با اهل باطل همنشین و هم صدا بودیم . و احمد این حدیث را از حدیث ابن مسعود روایت کرده است.

«47» نساء / ۱۳۹: با آنها ننشینید تا به سخن دیگری پردازید. چنان که در (( الدرالمثور ))، ج ۲، ص ۲۲۲، آمده است.

«48» این حدیث را ابن ابی شیبہ و احمد در زهد از سلمان (رض) روایت کرده چنان که در (( الدرالمثور ))، ج ۲، ص ۲۲۱، آمده است.

«49» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۸، ص ۱۶۰ روایت کرده و گفته است این حدیث حسن و عجیب است.

---

### 284

و فرمود (ص): «لجاجت را واگذارید چرا که حکمت آن را درک نمی‌کنی و از فتنه آن در امان نمی‌باشی.» «۵۰»

و نیز پیامبر (ص) فرمود: «هر که لجاجت را ترک کند با آن که حق با اوست در بلندترین نقطه بهشت برایش خانه‌ای ساخته شود و هر کس لجاجت را ترک کند با آن که حق با او نیست برایش خانه‌ای در اطراف بهشت ساخته شود.» «۵۱»



از ام سلمه (رض) روایت شده که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: «نخستین چیزی که خدا از من پیمان گرفت و مرا از آن نهی فرمود پرستش بتها و میگساری و نزاع با افراد بود.» «۵۲»

و نیز پیامبر (ص) فرمود: «هیچ گروهی پس از هدایت یافتن گمراه نشدند مگر این که به جدال و نزاع پرداختند.» «۵۳»

و نیز فرمود: «هیچ بنده‌ای ایمانش کامل نشود تا نزاع و جدال را ترک کند اگر چه بر حق باشد.» «۵۴»

و نیز فرمود: «شش خصلت است که در هر که باشد به حقیقت ایمان می‌رسد: روزه گرفتن در تابستان، زدن دشمنان خدا با شمشیر (جهاد)، شتاب در نماز خواندن در روز ابری و بارانی، شکیبایی در مصیبت‌ها، و شاداب و وضو گرفتن در حال سختی، و ترک نزاع کردن در حالی که راستگوست.» «۵۵»

«50» این حدیث را ابن ابی‌الدنیا در (( الصمت )) روایت کرده و در ابن مسعود سند را موقوف ساخته چنان که در (( المغنی )) روایت شده است.

«51» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۸، ص ۱۵۹ روایت کرده و پیش از این نقل شد.

«52» این حدیث را ابن ابی‌الدنیا و بیهقی در طبرانی به سندی ضعیف روایت کرده اند چنان که در (( المغنی و مجمع الزوائد )) ج ۱، ص ۱۵۶، نقل شده.

«53» حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۸ از حدیث ابوامامه و احمد در (سنن)، ج ۵، ص ۲۵۲، روایت کرده اند.

«54» این حدیث را ابن ابی‌الدنیا در (( الصمت )) به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( المغنی )) است.

«55» این حدیث را طبرانی در (( الکبیر )) از ابومالک اشعری به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

بلال بن ابی سعید گوید: هر گاه دیدی که شخصی بسیار لجاجت می‌کند و خود رأی است در خسارت کامل است.

ابو دردا گوید: همین گناه برایت بس است که همواره نزاع کنی.

عیسی (ع) گوید: «هر که بسیار دروغ بگوید جمال او برود و هر که با مردم بستیزد مروّتش از بین برود و هر که بسیار غم بخورد تنش بیمار شود و هر که بدخو باشد روحش در عذاب باشد».

به میمون بن مهران گفته شد: تو را چه شده که با هیچ یک از برادرانت از روی کینه و نفرت جدا نشدی گفت: زیرا با او مجادله و نزاع نمی‌کنم. مطالبی که در نکوهش مجادله و نزاع وارد شده بسیار است.

پیامبر (ص) فرمود: «کفّاره هر نزاعی دو رکعت نماز است» (۵۶) و مرأء عبارت از هر گونه اعتراض به سخن دیگران با ایراد گرفتن لفظی یا معنوی است یا آن که گوینده قصد مرأء کند، و ترک مرأء عبارت از ترک انکار و اعتراض بر سخن دیگران است. بنابراین هر سخنی را شنیدی اگر حق باشد آن را تصدیق کن و اگر باطل است و مربوط به دین نیست سکوت کن. ایراد گرفتن بر سخن دیگران ایراد یا بر لفظ اوست که از نظر نحو یا لغت یا عربی بودن اشکال دارد یا از نظر نظم و ترتیب که رعایت تقدیم و تأخیر نشده است، اشکال اول از کوتاهی در معرفت سرچشمه می‌گیرد و اشکال دوم از طغیان کردن زبان حاصل می‌شود و هر چه باشد هیچ دلیلی برای اظهار ایراد وجود ندارد. و گاه ایراد گرفتن بر معنای سخن دیگری است، چنان که بگویی: مطلب آن طور که تو می‌گویی نیست و در فلان و فلان مورد اشتباه کرده‌ای، و یا گوینده، قصد ایراد می‌کند مثل این که بگوید: این سخن حق است ولی تو از این سخن قصد حق نداری و مغرضی و

«56» حدیث را طبرانی در (( الکبیر )) از حدیث ابوامامه به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

## 286

نظیر این حرفها و این نوع سخن اگر در مسأله علمی روی دهد بسا که جدل نامیده شود که آن نیز نکوهیده است بلکه لازم است در این مورد سکوت شود یا سؤال به منظور بهره بردن باشد نه عناد و انکار، یا با ظرافت در تعریف بیان کند نه به عنوان ایرادگیری، زیرا مجادله عبارت است از ساکت کردن دیگری با دلایل و ناتوان ساختن و نسبت دادن کاستی به او با عیب گرفتن بر سخنش و نسبت

دادن جهل و قصور به او و نشانه‌اش این است که هشدار دادن او نسبت به حق از سوی دیگر در نزد شخص نزاع کننده ناخوشایند باشد، بلکه دوست دارد که او خطای طرف را آشکار سازد تا برتری خود و عیل رفیقش را ثابت کند و از این گناه رها نمی‌شود جز به این که در هر چیزی که گناه ندارد سکوت کند، اما انگیزه‌ای که آدمی را به این کار و می‌دارد رفعت طلبی با اظهار کردن فضیلت خود و حمله به دیگری با آشکار ساختن نقص اوست و هر دو از تمایلات قوی و باطنی نفس است، اما اظهار فضیلت کردن نوعی تزکیه نفس است و ادعای برتری و بزرگی که در بنده طغیان می‌کند چنین اقتضایی دارد با این که برتری و بزرگی از صفات خداوندی است.

اما نسبت دادن کاستی و نقص به دیگران از ویژگیهای درنده‌خویی است، چرا که درنده‌خویی پاره کردن و شکستن، آزار رساندن و مصدوم ساختن دیگران را می‌طلبد و هر دو (اظهار فضل و تحقیر دیگران) از صفات نکوهیده و مهلک است، و نیرومندی آن دو با نزاع و اعتراض کردن به دیگران آشکار می‌شود. بنابراین کسی که بر این دو صفت زشت اصرار ورزد این صفات نابود کننده را تقویت کرده است و چنین شخصی از حدّ یک عمل ناخوشایند تجاوز کرده است، حتی هر گاه آن عمل موجب آزار دیگری شود معصیت کرده است، و اعتراض به دیگران سبب آزار و خشم آنان می‌شود و چه بسا شخص مورد اعتراض از سخن خود چه حق باشد چه باطل تا سر حد امکان دفاع کند و هر چه به ذهنش می‌رسد به گوینده‌اش عیب بگیرد از این رو نزاع میان دو معترض در می‌گیرد همچنان که دو سگ به جان هم می‌افتند و هر یک دیگری

---

## 287

را می‌گزد، هر یک از دو متخاصم سعی می‌کند دیگری را با دلیل مغلوب و ساکت کند.

درمان این صفت زشت با درهم شکستن تکبری که او را برمی‌انگیزد تا اظهار دانش کند و نیز با سرکوب صفت درنده‌خویی که او را تحریک می‌کند تا به دیگران نسبت نقصان دهد، میسر است. چنان که بزودی در کتاب نکوهش تکبر و خودپسندی و خشم خواهد آمد، زیرا درمان هر بیماری با از بین بردن علّت آن حاصل می‌شود و علّت اعتراض به دیگران همان بود که بیان کردیم آنگاه مواظبت کردن بر آن است تا آن جا که به صورت عادت و طبیعت در آید و نفس قدرت یابد و صبر در برابر آن دشوار شود. به داود طایبی گفته شد: چرا گوشه‌گیری را برگزیدی؟ گفت: تا از طریق ترک مجادله با نفس خود مبارزه کنم. پس گفته شد: در مجالس حاضر شو و آنچه مردم می‌گویند بشنو و سخن مگو

گفت: این کار را کردم و هیچ مبارزه‌ای را بر خودم سخت‌تر از آن ندیدم و حق همان است که داود گفته است، زیرا کسی که از دیگری اشتباهی را می‌شنود و می‌تواند رفع کند، براستی صبر کردن در برابر آن دشوار است. از این رو پیامبر (ص) فرمود: «هر کس نزاع و اعتراض به دیگران را ترک کند با آن که حق با اوست خدا در بلندترین نقطه بهشت برایش خانه‌ای بسازد.» چون این کار بر نفس دشوار است، و بیشتر در اعتقادات و مذہبها وجود دارد، زیرا اعتراض به دیگران جزء طبیعت آدمی است و هر گاه گمان کند که در برابر آن به ثواب می‌رسد حرصش زیاد می‌شود و طبیعت و شریعت نیز به او کمک می‌کند در حالی که این اشتباه محض است، بلکه بر آدمی لازم است که زبان خود را از اهل نماز باز دارد و هر گاه بدعت گذاری را دید در خلوت و با ملایمت پندش دهد نه آن که با او به ستیز پردازد، زیرا ستیز این تصوّر در بدعت گزار ایجاد می‌کند که حیلہ‌ای برای به اشتباه افکندن اوست و هنری است که ستیزه‌گران بدون وسیله بر امثال وی پیروز می‌شدند در این صورت بدعت جدل در دلش دوام می‌یابد و قوی می‌شود و هر گاه آدمی دانست که پند دادن

---

## 288

بدعت‌گذار سودمند نیست آن را ترک می‌کند. پیامبر (ص) فرمود: «خدا پیامرزد کسی را که زبان خود را از نماز گزاران باز دارد مگر به بهترین صورتی که می‌تواند.» «۵۷» هشام ابن عروه گوید: پیامبر (ص) این سخن را هفت بار تکرار می‌فرمود.

«هر که مدتی به نزاع عادت کند و به سبب آن و ستایش مردم عزّت و وجاهتی به دست آورد این صفات نابود کننده در او قوی شود و نمی‌تواند از آنها رها شود. هر گاه صفات نکوهیده تکبر و خودپسندی و ریا و دوستی مقام و عزّت یافتن به دانش در او گرد آید، مبارزه با تک تک این صفات دشوار باشد چه رسد که تمام آنها در کسی جمع شود.»

### آفت پنجم دشمنی است

دشمنی نیز از صفات نکوهیده است و آن غیر از مرء و مجادله است. مرء ایراد گرفتن بر سخن دیگری با اظهار اشکال در سخن اوست و انسان جز تحقیر دیگری و زیرک نشان دادن خود غرض دیگری ندارد و مجادله همان مرء و اعتراض به دیگران است با این تفاوت که جدل مربوط به اظهار و تثبیت مذہب است، و خصومت نزاع در سخن گفتن است تا مال یا حقّی را به دست بیاورد و آن یک

مرحله ابتدایی دارد و یک مرحله اعتراض، در حالی که مرء فقط اعتراض بر سخنی است که قبلاً مطرح شده است. عایشه می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود:

«مردانی در پیشگاه خدا بیشتر مورد خشم واقع می‌شوند که در دشمنی سخت‌ترین افرادند.» «۵۸»

«57» حدیث را ابن ابی دنیا به سندی ضعیف روایت کرده و ابومنصور دیلمی در (( مسند الفردوس )) از حدیث هشام بن عروه از عایشه به همان صورت روایت کرده این حدیث براسی منقطع و ضعیف است چنان که در (( المغنی )) آمده است.

«58» این حدیث را وکیع و احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسایی و ابن مردویه نقل و بیهقی در (( الشعب )) از عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است، چنان که در (( الدر المنثور )) ج ۱، ص ۲۳۹ نقل شده است.

---

## 289

ابو هریره گوید: پیامبر (ص) فرمود: «هر کس در خصومتی بدون آگاهی ستیز کند همواره مورد خشم خداست تا روحش گرفته شود.» «۵۹»

یکی از بزرگان گفته است: از دشمنی بپرهیز، زیرا خصومت دین را از بین می‌برد. و گویند: کسی که در دین پارساست، هرگز دشمنی نمی‌ورزد. ابن قتیبه گوید: بشر بن عبد الله بن ابی بکر بر من گذشت و گفت: چه چیز تو را در خانه نشانده است؟ گفتم: دشمنی که میان من و پسر عمویم هست. بشیر گفت:

پدرت بر من حقی دارد و می‌خواهم آنرا تلافی کنم به خدا من هیچ چیزی را ندیدم که مانند دشمنی دین را از بین ببرد و مروّت را بکاهد و لذّت را ضایع سازد و دل را سرگرم دارد. ابن قتیبه گفت: برخاستم که برگردم پس دشمنم (بشر بن عبد الله) گفت: تو را چه شده است؟ گفتم: هرگز با تو دشمنی نمی‌کنم.

بشر گفت: دانستی که حق من این است، گفتم: نه ولی نفس من گرامی‌تر از این است. بشر گفت: من چیزی را که از آن توست نمی‌خواهم.

اگر کسی این اشکال را مطرح کند که هر گاه انسان حقی داشته باشد، باید در برابر ظلم ظالم در طلب و حفظ آن خصومت ورزد. بنابراین چگونه خصومت در این مورد نکوهش می‌شود و حکمش چیست؟ شکی نیست که این نکوهش در مواردی چند صادق است: در مورد کسی که بدون حق خصومت می‌ورزد در مورد کسی که به حق خصومت می‌کند ولی بدون آگاهی مانند وکیل قاضی، چرا که او پیش از این که بشناسد حق با کدام طرف است در خصومت وکالت می‌کند. از هر طرف که باشد و بدون آگاهی خصومت می‌ورزد در مورد کسی که حق خود را می‌طلبد ولی به مقدار نیاز اکتفا نمی‌کند بلکه به قصد آزار یا مسلط شدن در دشمنی سرسختی نشان می‌دهد در مورد کسی که بر خصومت سخن آزار دهنده‌ای را می‌افزاید که در حمایت و اظهار حق به آن نیازی نیست و نیز در مورد کسی که تنها عناد برای شکست دادن خصم او را به دشمنی

«59» حدیث را ابن ابی الدنیا در نکوهش غیبت از ابوهریره به سندی حسن روایت کرده چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است.

---

## 290

و می‌دارد با این که او آن مقدار مال را کوچک می‌شمارد، بعضی از مردم آشکارا می‌گویند: فقط مقصودم دشمنی و شکستن آبروی اوست، و هر گاه این مال را از او بستانم بی آن که اهمیت دهم در چاه می‌اندازم. چنین شخصی مقصودش سرسختی و لجاجت است و برآستی که این صفت بسیار نکوهیده است.

اما مظلومی که از راه شرع از خود دفاع می‌کند و بیش از مقدار نیاز لجاجت نمی‌ورزد و زیاده‌روی و سرسختی نشان نمی‌دهد و قصد عناد و اذیت ندارد کارش حرام نیست ولی اگر راهی داشته باشد بهتر است آن را ترک کند، زیرا در مجادله نگاه داشتن زبان در حد اعتدال غیر ممکن است. مجادله و نزاع آتش کینه و خشم بر می‌افروزد، و هر گاه آتش خشم برافروخته شد مورد نزاع فراموش می‌شود و کینه در میان طرفین نزاع باقی می‌ماند، تا آنجا که هر یک از آنها از غم دیگری شادمان و از شادمانی او غمگین می‌شود و زبان به بدگویی او می‌گشاید. بنابراین هر کس به نزاع آغاز کند، در معرض این گرفتاریها قرار می‌گیرد و کمترین گرفتاری پریشان‌خاطری است تا آنجا که در نماز خود سرگرم مجادله با دشمنش می‌شود. از این رو خصومت در همان حد ضرورت باقی نمی‌ماند، نتیجه آن که خصومت سرچشمه هر بدی است، مجادله و نزاع نیز چنین است. در این صورت لازم است که انسان در نزاع را جز در موردی که ضروری است نگشاید و در حال ضرورت نیز لازم است که زبان و

دل را از پیامدهای خصومت حفظ کند، و برآستی که این کار دشوار بلکه غیر ممکن است. پس کسی که در نزاع به مقدار لازم اکتفا کند از گناه در امان می ماند، و هر خصومتی نکوهیده است مگر این که انسان به آن ناچار شود، چون دلیل کافی دارد. در این صورت اگر نزاع کند ترک کار شایسته تر کرده است، ولی گنهکار نیست، آری کمترین چیزی که در خصومت و نزاع و جدال از دست داده سخن خوب گفتن و ثواب آن است، چرا که کمترین درجات سخن خوب اظهار موافقت است و هیچ خشونتی در سخن بزرگتر از طعن و اعتراض نیست که نتیجه اش یا نادان دانستن یا دروغگو دانستن دیگری است زیرا کسی که با

---

## 291

دیگری نزاع و مجادله می کند او را جاهل و دروغگو می داند، در نتیجه خوب سخن گفتن را از دست می دهد.

پیامبر (ص) فرمود: «با سخن خوب گفتن و اطعام کردن می توانید وارد بهشت شوید.» «۶۰» خدای متعال فرمود: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» «۶۱» ابن عباس گفته است: از بندگان خدا هر که بر تو سلام کرد جوابش بده، اگر چه مجوسی باشد، زیرا خدای متعال می فرماید: «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» «۶۲» و نیز گفت: اگر فرعون به من سخن خوبی بگوید پاسخ او را می دهم. انس گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «در بهشت غرفه هایی است که برون آنها از درونشان و درون آنها از برونشان دیده می شود، خدا آن غرفه ها را برای کسانی مهیا فرموده است که اطعام کنند و سخن خوب بگویند» «۶۳» روایت شده که خوک از جلو عیسی (ع) گذشت، حضرت فرمود: به سلامت بگذر، عرض شد: ای روح خدا به خوک این سخن را می گویی؟ فرمود:

نمی خواهم که زبانم را به سخن بد عادت دهم.

پیامبرمان (ص) فرمود: «سخن خوب، صدقه است» «۶۴» و آن حضرت (ص) فرمود: «از دوزخ پرهیزید، اگر چه به نصف خرما باشد و اگر نبود به سخن خوبی (خود را از آتش نگاه دارید).» «۶۵»

«60» عراقی گوید: این حدیث را طبرانی از حدیث جابر نقل کرده است و در سند آن کسانی هستند که آنها را نمی شناسم و طبرانی از حدیث هانی بن شریح به سندی جید روایت کرده ((یوجب الجنة اطعام الطعام و حسن الكلام ، )) غذا به دیگران و خوش سخن بودن موجب ورود به بهشت می شود.))

«61» بقره / ۸۲: و به مردم نیک بگویید.»

«62» نساء / ۸۶: هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را به طور بهتر دهید یا (لااقل) به همان گونه پاسخ گوید.»

«63» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۱۰، ص ۵، از حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است.»

«64» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۳، ص ۸۳ در حدیثی از ابوهریره روایت کرده است.»

«65» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۱۴ از حدیث عدی بن حاتم نقل کرده است.»

---

## 292

گفته شده: نیکی کار آسانی است: روی باز، و سخن نرم.

یکی از حکیمان گوید: هر سخنی که پروردگارت را به خشم نیاورد و همنشین خود را با آن خشنود می‌سازی در گفتن آن بخل نکن، باشد که خدا در عوض آن ثواب نیکوکاران به تو بدهد.

یکی از حکیمان گوید: سخن نرم کینه‌های متمرکز در اعضا را می‌شوید و از بین می‌برد. تمام این مطالب در برتری سخن خوب بود و ضد آن نزاع و جدال و لجاجت است چرا که تمام اینها سخن زشت و وحشت‌زا است، قلب را می‌آزارد و زندگی را تیره می‌سازد، خشم را به هیجان می‌آورد و آتش کینه را در دل بر می‌افروزد.

### آفت ششم

ششمین آفت زبان آن است که کلمات را از مخرج ادا کند و بی‌پروا سخن بگوید و با زحمت سعی کند که مسجع و فصیح حرف بزند و به وسیله تشبیهات و مقدمات سخن خود را فصیح وانمود کند و به عادت فصیح نماها که مدعی تسلط بر فن خطابه‌اند سخن بگوید و تمام این کارها ظاهر سازی است و نکوهیده و مورد خشم می‌باشد به طوری که رسول خدا (ص) در آن مورد فرمود: «من و تقوا پیشگان امتّم از تکلف و ظاهر سازی به دور هستیم» «۶۶» پیامبر (ص) فرمود: «مبغوض‌ترین و دورترین شما از من در نشستن یاوه‌گویان، فقیه نماها و سخن‌گویان بی‌پروایند.» «۶۷»



## فاطمه زهرا (ع) می گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «بدترین امتم کسانی

«66» این حدیث را دیلمی و ابن عساکر از زبیر روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (( اني لا الي من التكلف و صالحوا امتي )) من و صالحان امتم به تکلف نمی گراییم))؛ (( الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۱.

«67» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۸، ص ۱۷۵ روایت کرده، و در ج ۳، ص ۸۳ گذشت ن. و در (( النهایه )) آمده است: (( هم الذين يكثرون الكلام تكلفا و خروجا عن الحق و الثرثرة كثرة الكلام و تردیده، منظور از فقیه نماها کسانی هستند که برای خودنمایی بسیار حرف می زنند و از حق خارج می شوند و مقصود از ثرثره پرگویی است.

### 293

هستند که از نعمتها تغذیه می کنند و غذاهای رنگارنگ می خورند و لباسهای رنگین می پوشند و بی پروا سخن می گویند. «۶۸»

و نیز پیامبر (ص) سه بار فرمود: «آگاه باشید کسانی که در گفتار و کردار غلو و زیاده روی می کنند در هلاکتند.» «۶۹»

هر نوع سخن موزونی که از روی تکلف ادا شود و نیز فصیح نمایی که از حد عادت خارج است و در مکالمات روزمره به تکلف سخن مسجع گفتن از آفات زبان است، زیرا پیامبر خدا (ص) درباره جنین حکم کرد (دیه معین فرمود) و یکی از قبیله جنایتکار گفت: چگونه برای کسی که نمی آشامد و نمی خورد و فریاد نمی زند و آشکار نشده (او را ندیده ایم) دیه بدهیم و چنین جنینی خونس هدر است. پیامبر خدا (ص) فرمود: «آیا مانند کاهنان و پیشگویان سخنان موزون می گویی؟» «۷۰» پیامبر خدا (ص) چنین سخن گفتن را زشت دانست چرا که اثر تکلف و تصنع در آن آشکار بود. بنابراین شایسته است در هر موردی به مقصود اکتفا شود. و مقصود از سخن گفتن فهماندن غرض به دیگری است و بیش از آن ساختگی و نکوهیده است ولی اگر سخنان خطابه و موعظه را نیکو ادا کند و از افراط و گفتن کلمات نامأنوس بپرهیزد جزء تکلف نکوهیده نیست چرا که مقصود از خطابه و موعظه تکان دادن دلها و تشویق و قبض و بسط آنهاست، و شیوایی سخن در این مورد مؤثر و شایسته است. اما در مکالمات عادی به منظور بر آوردن نیازها تظاهر به فصاحت و موزون سخن گفتن ضرورتی ندارد و سرگرم شدن به آن تکلفی نکوهیده است و انگیزه آن ریا کاری، اظهار فصاحت و ممتاز شدن (از دیگران) به علم است و تماشای نکوهیده و از نظر شرع ناپسند و ممنوع است.

«68» چند صفحه پیش از این حدیث گذشت.

«69» این حدیث را مسلم در (سنن)، ج ۸، ص ۵۸، روایت کرده و نووی گوید منظور از فقیه نماها کسانی هستند که در گفتار و کردارشان از حدود تجاوز کرده و غلو نمایند و به ژرفنگری بپردازند.

«70» این حدیث را مسلم در (سنن)، ج ۴، ص ۱۱۰ روایت کرده است.

---

## 294

### آفت هفتم دشنام و بد زبانی است

دشنام نکوهیده است و در شریعت از آن نهی شده و سرچشمه‌اش پلیدی و پستی است. پیامبر خدا (ص) فرمود: «از دشنام دادن پرهیزید، چرا که خدا گفتار و کردار زشت و دشنام دادن را دوست نمی‌دارد.» «۷۱»

پیامبر (ص) از دشنام دادن به کشته شدگان مشرکان در بدر نهی کرد و فرمود: «اینان را دشنام ندهید، زیرا چیزی از گفته‌های شما به آنان نمی‌رسد، در حالی که زندگان را می‌آزاید. بهوش باشید که دشنام (نشانه) پستی است» «۷۲» همچنین پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن طعنه نمی‌زند و دشنام نمی‌دهد و بد زبان نیست» «۷۳» پیامبر (ص) فرمود: «ورود به بهشت بر هر دشنام دهنده‌ای حرام است.» «۷۴»

پیامبر (ص) فرمود: «چهار گروهند که دوزخیان از رنج آنها رنج می‌برند آنها در میان دوزخ و آب جوش جهنم تلاش می‌کنند. و فریاد می‌زنند: مردی است که از دهانش چرک و خون سرازیر است و به او گفته می‌شود: این شخص دور از رحمت خدا را چه شده که علاوه بر رنجی که خود داریم ما را می‌آزارد وی می‌گوید: این شخص دور از رحمت خدا به هر سخن پلید و درد آوری توجه

«71» این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۱۲ در حدیثی از ابوهیریه روایت کرده است، و احمد و طبرانی در (( الکبیر )) از

حدیث اسامه بن زید از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که می‌فرمود: (( ان الله کل فاحش متفحش )) (( به (مجمع الزوائد،

ج ۸، ص ۶۴ رجوع کنید.

«72» این حدیث را ابن ابی الدنیا از حدیث محمد بن علی الباقر (ع) به صورت مرسل روایت کرده و رجال سندش موثقند ((المغنی )

))

«73» این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۱۲ از حدیث عبدالله، و ترمذی در (سنن)، ج ۸، ص ۱۴۹ روایت کرده و آن را حسن

شمرده است.

«74» ???????????????

---

## 295

می کرده و از آن لذت می برده چنان که از دشنام لذت می برده است.» «۷۵»

پیامبر (ص) فرمود: «ای عایشه اگر فحش به صورت مردی مجسم می شد، مرد بدی بود.» «۷۶»

و پیامبر (ص) فرمود: «بد زبانی و زبان آوری دو شعبه از شعبه های نفاق است» «۷۷» و ممکن است مقصود از این بیان آشکار ساختن چیزی باشد که اظهار کردنش جایز نیست، و نیز می تواند زیاده روی در توضیح مطلبی باشد تا آن اندازه که به حد تکلف برسد، و احتمال می رود سخن گفتن در امور مربوط به دین و در صفات خدای متعال باشد، چرا که بیان صفات خدا به اجمال و رساندن به گوش عوام سزاوارتر از مبالغه در شرح آن است، زیرا گاه از مبالغه در توضیح آن تردید و وسوسه هایی ایجاد می شود، و هر گاه به اجمال بگوید دلها می پذیرند و پریشان نمی شوند ولی این که بیان همراه با بداء ذکر شده می تواند قرینه ای باشد که مقصود از بیان آشکار گفتن مطالبی است که آدمی از گفتن آن شرم دارد، و در چنین مواردی بهتر است از آن سخنان چشم پوشی شود و مورد غفلت قرار گیرد نه آن که آشکار گردد.

پیامبر (ص) فرمود: «خدای متعال کسی را که گفتار و کردار بد دارد و دشنام می دهد و در بازارها

فریاد می زند دوست ندارد.» «۷۸»

جابر بن سمره گفت: در محضر رسول خدا با پدر و مادرم نشسته بودم که پیامبر (ص) فرمود:

«گفتار و کردار بد و دشنام گویی در اسلام جایز ندارد، و

«75» ابن ابی الدنیا این حدیث را از حدیث شفی بن ماتع روایت کرده و در صحابی بودن این راوی اختلاف است ابونعیم او را جزء صحابه ذکر کرده ، و ابن حبان و بخاری او را از تابعین دانسته اند. ((المغنی)) )

«76» این حدیث را کلینی در کافی ، ج ۲ ، ص ۳۲۵ به شماره ۱۲ روایت کرده است.

«77» این حدیث را ترمذی در (سنن) ، ج ۸ ، نص ۱۸۳ و حاکم در مستدرک ، ج ۱ ، ص ۶ روایت کرده اند.

«78» این حدیث را بخاری در ((الادب المفرد)) از حدیث جابر به سندی حسن روایت کرده چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است

---

## 296

در میان مردم، اسلام کسی بهتر از همه است که خوشخوترین آنها باشد.» «۷۹»

این بود نکوهش فحش. اما تعریف و حقیقت فحش عبارت است از این که آدمی کارهای زشت را صریح و آشکار به زبان بیاورد و بیشتر الفاظ مربوط به آمیزش با زنان و آنچه پیرامون آن است بر زبان راند. تبهکاران عبارتهای آشکار و زشتی دارند که در این مورد به کار می‌برند و درستکاران از بیان آن کلمات امتناع می‌کنند، بلکه از آنها به کنایه و رمز و کلماتی که به معانی آنها نزدیک است یاد می‌کنند. ابن عباس گوید: خدا بسیار پر آزر و بزرگوار است، کلمات زشت را به کنایه بیان می‌کند و ملامسه (دست زدن) را در آمیزش با زنان به صورت کنایه آورده است. بنابراین مسّ و لمس، دخول و صحبت همه کنایه از آمیزش با زنان است و زشت محسوب نمی‌شود ولی عبارات زشتی وجود دارد که گفتن آن زشت است و بیشتر در مورد دشنام و سرزنش به کار می‌رود و این عبارات نیز در فحش بودن متفاوتند و بعضی از بعض دیگر زشت‌ترند و بسا که بر حسب عادت در شهرهای مختلف گوناگون باشند.

کلمات زشتی که فحش به شمار می‌آید منحصر به الفاظ مربوط به آمیزش با زنان نیست، بلکه به جای گفتن بول و غایط به طور کنایه گفتن قضای حاجت شایسته‌تر است، چرا که این گونه کلمات نیز باید مخفی بماند و هر چه آدمی از آن شرم دارد و مخفی می‌سازد نباید الفاظ آنها صریح گفته شود، زیرا فحش است از این روست که بر حسب عادت نام بردن زنان به کنایه نیکوست و نمی‌گویند: زنت چنین گفت، بلکه گویند: در حجره گفته شد یا از پشت پرده چنین گفته شد، یا مادر فرزندان چنین گفت و ظرافت و کنایه در این الفاظ ستوده است و صراحت در آنها به فحش کشانده می‌شود.

همچنین نباید از عیب‌هایی که در دیگری است و انسان از آن شرم دارد بصراحت نام برد مانند برص، کچلی،

«79» این حدیث را ابن ابی‌الدنیا و احمد به سند‌هایی صحیح روایت کرده اند چنان که در ((المغنی)) آمده است.

## 297

بواسیر بلکه گفته می‌شود دردی که فلانی از آن شکایت می‌کند و نظیر آن، و آشکار گفتن آن فحش محسوب می‌شود و تمام آنها از آفات زبان است.

انگیزه فحش یا قصد آزار دادن است یا عادت‌ی است که از همنشینی با فاسقان و افراد پلید و پست حاصل می‌شود زیرا عادت آنها دشنام دادن است.

یکی از عرب‌های بدوی به پیامبر خدا (ص) گفت: به من سفارشی کن فرمود:

«تقوای خدا پیشه کن و اگر کسی به عیبی که در توست سرزنشت کرد، تو او را به عیبی که در او سراغ داری سرزنش مکن تا گناهش بر او و اجرش بر تو باشد، و هیچ یک از آفریدگان خدا را دشنام نده.» گفت: پس از سفارش پیامبر هیچ گاه دشنام ندادم. «۸۰»

عیاض بن حمار «۸۱» گفت: به رسول خدا عرض کردم: مردی از بستگانم مرا دشنام می‌دهد در حالی که فروتر از من است اگر جواب دهم خلافکارم؟ پیامبر فرمود: «دو شخص که به هم دشنام می‌دهند دو شیطانند که به یکدیگر کمک می‌کنند و سخن بیهوده و باطل می‌گویند.» «۸۲»

پیامبر (ص) فرمود: «دو شخص که به هم فحش می‌دهند گناه بر آغاز گراست، مگر این که فحش به مظلوم (نفر دوّم) سرایت کند و او جواب دهد.» «۸۳»

پیامبر (ص) فرمود: «دشنام دادن به مؤمن گناه و پیکار با او کفر است.» «۸۴»

«80» این حدیث را احمد و طبرانی به سند‌هایی جید از حدیث ابوجری مجمی روایت کرده اند و گویند اسم او جابر بن سلیم و به نقلی

سلیم بن جابر بوده است. ((المغنی)) )

«81» عیاض بن حمار به کسر (های) بی نقطه و (میم) مخفف، تمیمی مجاشعی و صحابی ساکن بصره بوده و تا حدود سال ۵۰ هجری زندگی کرده.

«82» این حدیث را طیالسی در مسند خود، ص ۱۴۶ به شماره ۱۰۸۰ در حدیثی روایت کرده است.

«83» این حدیث را احمد در (سنن)، ج ۲، ص ۵۱۷ روایت کرده ولی مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۲۱ چنین نقل کرده است ((  
(المتسابان ما قالا فعلي البادي ما لم يعتدي المظلوم)))

«84» بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۱۸ از حدیث ابن مسعود روایت کرده و در اصول کافی، ج ۴، ص ۶۴، دفتر نشر فرهنگ آمده است.

م

---

## 298

پیامبر (ص) فرمود: «ملعون است کسی که والدینش را دشنام دهد.» «۸۵»

در روایتی است: «جزء بزرگترین گناهان است که کسی والدینش را دشنام دهد، عرض کردند: ای رسول خدا چگونه کسی والدینش را دشنام می‌دهد؟

کسی به پدر دیگری دشنام می‌دهد و آن دیگری پدر او را دشنام می‌دهد.» «۸۶»

می‌گوییم: از طریق شیعه روایتی در کافی «۸۷» از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: «پیامبر (ص) به قصد اسب دوانی بیرون شد و از قبر ابو اخیحه «۸۸» گذشت ابو بکر گفت: خدا صاحب این قبر را لعنت کند. به خدا اگر می‌بود مانع راه خدا می‌شد و پیامبر خدا را تکذیب می‌کرد. خالد، پسر (ابو اخیحه) گفت: خدا ابو قحافه (پدر ابو بکر) را لعنت کند به خدا از مهمان پذیرایی نمی‌کرد و با دشمن روبرو نمی‌شد، خدا لعنت کند هر کدام را که تحمل فقدانش بر قبیله‌اش آسانتر است. پس پیامبر خدا افسار مرکبش را بر روی شانه آن انداخت و فرمود:

هر گاه به مشرکان رسیدید همه را در نظر بگیرید نه شخص خاصی را. آنگاه ایستاد و اسب دوانی شد. سپس سخن ادامه یافت تا این که از گروهی یاد شد که پیامبر (ص) آنها را لعن کرد و از آنان شمرد کسی را که به والدینش دشنام دهد. امام فرمود: مردی عرض کرد: ای پیامبر خدا، آیا کسی که

والدینش را لعن کند وجود دارد فرمود: آری پدر و مادر اشخاص را لعن می‌کند و آنها نیز والدینش را لعن می‌کنند.» ۸۹»

می‌گوییم: این جمله پیامبر: «و من لعن ابویه» ابو بکر بن ابی قحافه را شامل

«85» حدیث را احمد در (سنن)، ج ۱، ص ۲۱۷ چنین نقل کرده است (( ملعون من سبّ اباه )) .

«86» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۱، ص ۶۴ و در آن آمده است (( من الكبائر شتم الرجل والديه ... الحدیث )) .

«87» کافی، ج ۸، ص ۷۰.

«88» ابواحیحه به ضم همزه (احیحه) و دو (حا) بدون نقطه میان دو (حا) (یا) است و مصغر است که هم اسم واقع می‌شود و هم کنیه.

«89» این حدیث را از روایت عمرو بن شمر است و به حدیث او استدلال نمی‌شود چون کاملاً ضعیف است و احادیثی بر کتاب‌های

جابر جعفی افزوده که بعضی از آنها به او نسبت داده می‌شود و به گفته نجاشی (ره) کار او مشتبه است.

---

## 299

می‌شود چرا که او «ابو احیحه» را لعن کرد و پسرش (خالد) پدر ابو بکر را لعن کرد و روشن است کسی که مورد لعن پیامبر خدا واقع شود شایستگی خلافت او را ندارد.

آفت هشتم لعن حیوان، جماد، یا انسان است

لعن کردن نکوهیده است. پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن لعن کننده نیست.» ۹۰»

پیامبر (ص) فرمود: «به لعنت خدا و غضب او و جهنم یکدیگر را مورد لعن قرار ندهید.» ۹۱»

حذیفه گوید: «هیچ قومی هرگز یکدیگر را لعن نکردند مگر این که سخن حق بر آنها ثابت شد.»

عمران بن حصین گوید: پیامبر در یکی از سفرهایش بود. ناگاه زنی از انصار که بر روی شتری در

زحمت بود شتر را لعن کرد. پیامبر (ص) فرمود:

«جهاز از روی شتر برگیرید و برهنه‌اش کنید چرا که این زن ملعونه است عمران گوید: من آن شتر

را دیدم که در میان مردم راه می‌رفت و هیچ کس مزاحم او نمی‌شد.» ۹۲»

ابو دردا مي گويد: هيچ كس زمين را لعن نمي كند، مگر اين كه آن زمين گويد: خدا هر يك از ما را كه بيشتر معصيت خدا مي كنيم لعنت كند.

پيامبر (ص) فرمود: «لعن كندگان در روز قيامت نه مورد شفاعتند و نه شهادت.» «۹۳»

انس گويد: مردى بر روى اشترى همراه پيامبر بود. پس شترش را لعن كرد

«90» اين حديث را ترمذى در (سنن)، ج ۸، ص ۱۴۹ در حديث ((ليس المؤمن بالطعان ولا اللعان)) روايت کرده است.

«91» اين حديث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۷۵ با كمى اختلاف لفظى روايت کرده است.

«92» اين حديث را مسلم در (سنن)، ج ۸، ص ۲۳ از حديث عمران روايت کرده است.

«93» اين حديث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۷۵ و مسلم در (صحيح)، ج ۸، ص ۲۴ روايت کرده است.

---

### 300

پيامبر (ص) فرمود: «بنده خدا بر روى اشترى ملعون همراه ما حرکت مكن.» «۹۴»

پيامبر اين سخن را به سبب زشت شمردن كار او فرمود.

لعن عبارت است از رانده شدن و دورى از خداي متعال، و آن جايز نيست مگر انسان كسى را لعن كند كه صفتى دور كننده از خدا داشته باشد، به اين معني كه كافر و ظالم باشد و بگويد لعنت خدا بر كافران و ظالمان باد، و سزاوار است در لعن از لفظى كه در دين وارد شده پيروي كند، چرا كه در لعن كردن خطر بزرگى است، زيرا بر خدا حكم کرده كه ملعون را از خود دور ساخته است، و آن امرى غيبى است كه فقط خدا مي داند و اگر خدا به پيامبر خبر دهد پيامبر نيز مي داند. سه صفت موجب لعن مي شود: كفر، بدعت، فسق و گناه و لعن در هر يك از اين صفات سه درجه دارد: ۱- لعن با صفت عام كه بگوئيم: لعنت خدا بر كافران و بدعت گذاران و فاسقان باد، ۲- لعن با صفاتي اخص از اول كه بگوئيم: لعنت خدا بر يهوديان، ترساين، مجوس، قدریه، خوارج، زنديقان، ظالمان و ربا خواران باد و تمام اينها جايز است ولي لعن كردن اصناف بدعت گذاران موجب هلاكت است، چرا كه شناخت بدعت دشوار است و در آن مورد روايتي نرسيده كه لفظ لعن را مشخص کرده باشد. از اين رو شايسته است كه عوام از آن منع شوند، زيرا نتيجه اش مقابله به مثل است و در ميان مردم نزاع و فساد ايجاد



می‌کند ۳- لعن کردن شخص است که چنین لعنی جای تردید و اشکال است مثلاً بگوییم: خدا زید را لعنت کند او کافر یا فاسق یا بدعت‌گذار است و شرح مطلب این است که لعنت هر کسی از نظر شرع ثابت شود جایز است، مانند این که بگوییم: خدا فرعون، ابو جهل را لعنت کند چرا که در شرع ثابت شده که آنها کافر مرده‌اند. اما لعن یک شخص معین در زمان ما مانند این که گفته شود خدا زید را لعنت کند او یهودی است موجب هلاکت است چه بسا که مسلمان شده و در حالی مرده باشد که در نزد خدا مقرب بوده. پس

«94» این حدیث را ابن ابی الدنیا در (( الصمت )) و ابویعلی به سندهایی جید روایت کرده چنان که در (( الترغیب و الترهیب )) ج ۳،

ص ۴۷۴ آمده است.

### 301

چگونه حکم به ملعون بودنش می‌کنیم.

می‌گوییم: از سوی اهل بیت (ع) ثابت شده لعن کسانی که به ستم و تجاوز بر امیر المؤمنین (ع) مسلط شده و به او ستم کرده‌اند جایز است و نیز لعن کسانی که خود را به زور و دروغ جانشینان رسول خدا نامیدند و کسانی که آنها را در این کار حمایت و یاری کردند با تعیین شخص آنها جایز است، و آنچه از سوی اهل بیت (ع) ثابت شده از طرف خدا و رسولش نیز در نزد ما ثابت شده است. از این رو بنا به نقل ابو حامد برای ما ثابت شد که لعن عین افراد یاد شده بر ما جایز است، سپس می‌گوییم: ذکر لعن در سخن خدای سبحان و رسولش و سخنان اهل بیت (ع) به گونه‌ای تکرار شده که برداشتمان این است که لعن (اشخاص یاد شده) جزء عباداتی است که انسان را به خدای سبحان نزدیک می‌کند و در صورتی که شخص معینی به کفر یا نفاق و فسق شناخته شود می‌توان او را لعن کرد. خدای سبحان فرمود: **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ** «۹۵». از این آیه معنای امر (به لعن) فهمیده می‌شود.

خدای متعال می‌فرماید: **أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ** «۹۶» و خدای متعال در جریان مباحثه نصاری نجران لعنت را وسیله‌ای برای اثبات ادعای نبوت (پیامبر (ص)) و دلیلی بر رد منکران آن قرار داده، آن جا که فرمود: **ثُمَّ نَبْتَهِّلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَي الْكَافِرِينَ** «۹۷» از این رو آنها محکوم شده و به صلح و پرداخت جزیه متوسل شدند و راهی به بازگو کردن گفتار خود نیافتند. همچنین لعن میان زن و شوهر موجب ساقط شدن حدّ از آنها و نفی فرزند است، به گونه‌ای که فرزند هرگز به لعن کننده

منسوب نشود و بسا که موجب اجرای حدّ بر زن هم بشود اگر بدون شهود و دلیل نکول کند، از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «خدا

»95» بقره / ۱۶۱: لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود.

»96» بقره / ۱۵۹: خدا آنها را لعنت می کند و همه لعن کنندگان نیز آنها را لعن می نمایند.

»97» آل عمران / ۶۱: آن گاه مباحله می کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم.

### 302

دروغگو را لعنت کند اگر چه به شوخی دروغ بگوید.»9۸» و در پاسخ ابو سفیان که در هزار بیت حضرتش را هجو کرده بود، فرمود: «خدایا من سرودن شعر را نیکو نمی دانم و شایسته من هم نیست. خدایا در برابر هر حرفی هزار بار او را لعنت کن»9۹» و دیگر روایات رسیده.

امیر المؤمنین (ع) گروهی را لعن کرده و روایت شده که آن حضرت در قنوت نماز واجب معاویه و عمرو بن عاص و ابو موسی (اشعری) و ابو اعور سلمی «۱۰۰» را لعن می کرد، با این که آن حضرت در برابر گناه گنهکار برد بارترین مردم به شمار می آمد و برتر از آن بود که نفس مقدس او مانند نفوس بشری بلغزد، و اگر معتقد نبود که لعن آنها از بهترین وسایل تقرّب به خداست در نمازهای واجب آن را بر نمی گزید.

علمای عامّه روایت کرده اند که عایشه عثمان را لعن کرد و عثمان نیز او را لعن کرد و عایشه در حالی که از او خشمگین بود به مگه رفت.»۱۰۱»

»98» بر لفظ این حدیث دست نیافتم فقط احمد در مسندش از طریق ابوهیریه در ج ۲، ص ۳۵۲ روایت کرده است (( لا یؤ من العبد الايمان كله حتي يترك الكذب من المزاحه )) تا آخر حدیث و در (( جامع الاخبار )) از انس از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده (( المؤمن اذا كذب من غير عذر لعنه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتن حتي يبلغ العرش و يلعنه حمله العرش و كتب الله عليه لتلك الكذبة سبعين زبنة اهنها كمن يزني مع امه )).

»99» این حدیث درباره عمرو بن عاص نقل شده چنان که طبرسی در احتجاج، ص ۱۴۹ از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است که علی علیه السلام به عمرو بن عاص فرمود: تو با هفتاد بیت شعر پیامبر صلی الله علیه و آله را هجو کردی: پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: ((خدایا من سرودن شعر را خوب نمی دانم و شایسته من هم نیست که شعر بگویم خدایا عمرو بن عاص را در برابر هر شعری که سروده هزار بار لعن کن)) و در احتجاج، ص ۱۴۷ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در هفت جا ابوسفیان را لعن کرد... تا آخر. به ((خصال)) باب خصال هفتگانه رجوع کنید.

«100» این حدیث را محمد بن مثنی در کتاب خود به صورت مسند از ابومعقل مزنی روایت کرده است به ((بحارالانوار)) ج ۸، ص ۵۶۶ رجوع کنید و در کتاب نصر بن مزاحم آمده است که علی علیه السلام بعد از جریان حکمیت هرگاه نماز صبح و مغرب می گذارد و از نماز فارغ می شد می گفت: ((خدایا معاویه و عمرو و ابوموسی و حبیب بن مسلمه را لعنت کن)) به ((سفینه البحار)) ج ۲، ص ۵۱۴ رجوع کنید.

«101» ??????????????????

### 303

اصحاب ما (امامیه) روایت کرده اند که امیر المؤمنین (ع) در قنوت بعضی از نمازهای مستحبی خود دو بت قریش را لعن می کرد و قصدش از دو بت ابو بکر و عمر بود. «۱۰۲»

شیخ طوسی (ره) در تهذیب «۱۰۳» روایت کرده است که حضرت صادق (ع) از نماز که برمی گشت چهار نفر را لعن می کرد، از آن جمله ابو بکر و عمر بودند، و هر کس بیندیشد در آنچه میان امام حسن (ع) و معاویه و یارانش روی داد و چگونه بنا به روایت عامه امام آنها را لعن کرد و دشنام داد و اگر در روایات رسیده از ائمه اطهار (ع) در اصول کافی و دیگر کتب حدیث و دعاها تفحص کند که آن بزرگواران سران گمراهان را که استحقاق لعن داشتند با تصریح به اسم آنها لعن می کردند خواهد دانست که لعن چنین افراد جزء دین و شعائر آن است، بطوری که برایش جای شک و تردید باقی نمی ماند.

در کافی «۱۰۴» از امام هفتم (ع) روایت شده که فرمود: «خدا ابو حنیفه را لعنت کند که می گفت: علی گفت و من می گویم - و در روایتی است - صحابه گفتند و من می گویم.»

اما حدیث «لعنت کننده نباشید»، شاید نهی کرده به سبب این که دشنام بر اثر زیاده روی در آن و افراط در لعنت برای انسان عادت و اخلاق شود، بطوری هر کسی را لعن کنند چنان که لعانین به صورت صیغه مبالغه بر این مطلب دلالت دارد و منظور جمله منع از لعن کردن افراد شایسته لعن نیست و گرنه می فرمود: لا تکنوا لا عینین چرا که میان این دو تعبیر تفاوت است و افراد مسلط بر نکات دقیق عربی از آن آگاهند.

اما «روایتی که از امیر المؤمنین (ع) رسیده و آن حضرت از لعن مردم شام نهی فرموده» اگر صحیح باشد این احتمال می‌رود که آن حضرت امید داشته شامیان مسلمان شوند و به اسلام رجوع کنند، چنان که کار رئیس مهربان نسبت

«102» به مصباح کفعمی، دعای صنمی قریش رجوع کنید.

«103» تهذیب، ج ۱، ص ۲۲۷.

«104» کافی، ج ۱، ص ۵۷.

---

### 304

به رعیت همین است. از این رو فرمود: «لیکن بگوئید خدایا میان ما اصلاح فرما» و این سخن حضرت به گفتار خدای متعال در داستان فرعون نزدیک است: فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا. «۱۰۵»

«105» می‌گویم: امیرالمؤمنین (( اصحاب خود را از لعن مردم شام منع فرمود که در (( نهج البلاغه )) تحت عنوان (( و من کلام له (ع) و قد سمع قوما من اصحابه یسبون اهل الشام ایام حربهم بصفین )) از سخن علی علیه السلام است آن گاه که شنید گروهی از یارانش در جنگ صفین مردم شام را دشنام می‌دادند)) آمده است. ابن ابی الحدید در شرح خود، ج ۳، ص ۴ گفته است ((آنچه را که علی علیه السلام از یارانش نپسندید این بود که به مردم شام دشنام می‌دادند ولی از لعن صحابه به مردم شام بدش نمی‌آمد، نه به آن صورت که گروهی از حشویه پنداشته و گفته اند: لعن هر کسی که به اسم مسلمان است جایز نیست و این عمل را بر آنان زشت می‌شمارند و بعضی از آنها در این مورد غلو کرده و گفته است: من کافر و ابلیس را لعن نمی‌کنم و خدای متعال روز قیامت به کسی نمی‌گوید چرا لعن نکرده ای؟ بلکه می‌گوید: چرا لعن کرده ای؟ بدان که این سخن بر خلاف صریح قرآن است چرا که خدای متعال می‌فرماید: ((ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا)) خداوند کافران را لعن کرده و از رحمت خود دور داشته ( و برای آنها آتش سوزاننده ای آماده نموده است (احزاب / ۶۱) و نیز فرمود: (( اولئک یلعن

---

### 305

اما سخنی که ابو حامد در این باب در مورد لعن یزید بیان کرده سزاوار است پوشیده بماند و نقل روایت نشود.

غزالي گوید: جایز نیست بدون تحقیق مسلماني را به کفر و فسق نسبت دهد، پیامبر (ص) فرمود:  
«اگر مردی دیگری را به کفر و فسق نسبت دهد و او چنین نباشد خود مرتدّ شود.» «۱۰۶»

پیامبر (ص) فرمود: «اگر مردی بر کافر بودن مرد دیگر شهادت دهد کفر به یکی از آن دو باز می‌گردد، در صورتی که (او واقعا) کافر باشد و به مفاد این سخن، اگر شخص منسوب به کفر کافر نباشد نسبت دهنده به سبب تکفیر او کافر می‌شود.» «۱۰۷» معنای سخن این است که دیگری را تکفیر کند در حالی که می‌داند مسلمان است بنابراین، اگر گمان کند به سبب بدعت‌گذاری یا غیر آن کافر است و او را تکفیر کند خطاکار و کافر خواهد بود.

لعن و دشنام به مردگان گناهش بیشتر است. پیامبر (ص) فرمود: «مردگان را دشنام ندهید چرا که آنان از دنیا رفته و در گرو اعمال از پیش فرستاده خویشند.» «۱۰۸»

«106» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۱، ص ۵۷ روایت کرده و بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۱۸ با کمی تقدیم و تأخیر نقل کرده است و احمد و بزاز آن را از حدیث ابوذر روایت کرده اند و رجال روایتی آنها همان رجال روایتی صحیح است به (( مجمع الزوائد )) ج ۸، ص ۷۳ رجوع کنید.

«107» این حدیث را ابومنصور دیلمی در (( مسند الفردوس )) از حدیث ابوسعید خدری به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است و نظیر آن را مسلم در (صحیح)، ج ۱، ص ۵۷ نقل کرده است.

«108» این حدیث را بخاری و نسایی و احمد از حدیث عایشه به سندی صحیح روایت کرده اند چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

---

### 306

نفرین کردن بر انسان حتی بر شخص ستمگر، به لعن نزدیک است مثلاً گفته شود: تنش سالم مباد، خدا او را تندرست قرار ندهد، و نفرینهایی از این قبیل تماما نکوهیده است. در حدیث است: «ستم رسیده بر ظالم نفرین می‌کند تا ظلمش را جبران کند آنگاه برای ستمگر در برابر ستم رسیده روز قیامت فضیلت خواهد بود.» «۱۰۹»

آفت نهم غنا و شعر است

ما در کتاب سماع غنای حرام و حلال را بیان کردیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم.

مي گوييم: خلاصه گفتار ابو حامد در كتاب سماع که در آخر آن کتاب ایراد شده این است که حکم سماع از چهار صورت بیرون نیست: حرام محض، مباح، مستحب، مکروه.

سماع حرام شامل بیشتر مردم یعنی جوانان و دنیا پرستان می شود چرا که سماع، صفات نکوهیده ای را که بر دلهاي اينان غالب است تحریک می کند.

سماع مکروه شامل کسانی است که از حالت عادی و انسانی خارج نمی شوند ولی به عنوان لهُو آن را عادت خود قرار می دهند.

سماع مباح برای کسی است که از آن هیچ لذتی جز آوای خوش نمی برد.

سماع مستحب برای کسی است که محبت خدا بر دل او مسلط است و صفات پسندیده او را تحریک می کند. این بود سخن ابو حامد.

در کافی از امام صادق (ع) درباره این آیه شریفه روایت شده که منظور از قول زور، غناست «۱۱۰»  
فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.

«109» در کافی، ج ۲، ص ۳۳۴ نظیر این حدیث آمده است.

«110» کافی، ج ۶، ص ۴۳۱؛ حج، ۳۰؛ از پلیدی ها یعنی از بت ها اجتناب کنید و از سخن باطل و بی اساس بپرهیزید.

---

### 307

و از آن حضرت در مورد این آیه: لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ روایت شده که منظور غناست. «۱۱۱»

و از آن حضرت (ع) روایت شده که فرمود: «غنا یک دهم نفاق است.» «۱۱۲»

از حضرت باقر (ع) روایت شده: غنا از اموری است که خداوند بر آن وعده دوزخ داده است و این آیه را تلاوت فرمود: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ. «۱۱۳»

و از آن حضرت روایت شده: «در صورتی که خدا حق را از باطل جدا ساخته غنا جایی ندارد.» «۱۱۴»

در تهذیب از حضرت صادق (ع) روایت شده که راجع به فروش کنیزان آواز خوان از آن حضرت سؤال شد فرمود: «خرید و فروش آنها حرام و تعلیم دادنشان کفر و گوش دادن به آوازشان نفاق است.» «۱۱۵»

از آن حضرت روایت شده است: «زن آوازخوان ملعون است و هر که از درآمد کسب او بخورد ملعون است.» «۱۱۶»

از آن حضرت (ع) روایت شده است: «مزد زن آوازخوانی که عروسها را می آراید بی اشکال است و جزء زنانی نیست که مردان بر او وارد می شوند.» «۱۱۷»

از امام باقر (ع) درباره کسب زنان آوازخوان سؤال شد فرمود: «اگر زنی است که مردان بر او وارد می شوند کسب او حرام است ولی در کسب زنی که به مجلس عروسها دعوت می شود اشکالی نیست و آن مفاد گفتار خداست: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ.» «۱۱۸»

«111» کافی، ج ۶، ص ۴۳۱، فرقان / ۷۲: شهادت به باطل نمی دهند.

«112» کافی، ج ۶، ص ۴۳۱، و در آن آمده است ((عش النفاق)) .))

«113» کافی، ج ۶، ص ۴۳۱؛ لقمان / ۶: بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از روی جهل و نادانی گمراه

سازند.

«114» کافی، ج ۶، ص ۴۳۵.

«115» کافی، ج ۲، ص ۱۰۷.

«116» کافی، ج ۲، ص ۱۰۷.

«117» کافی، ج ۲، ص ۱۰۸.

«118» تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۸.

در کتاب من لا یحضره الفقیه است که: «مردی از امام چهارم (ع) درباره خریدن کنیز خوش آواز پرسید، فرمود: «اگر او را بخری و بهشت را به یاد تو بیاورد بر تو باکی نیست.»»<sup>۱۱۹</sup> منظور این است که آن کنیز با خواندن قرآن و فضیلت‌هایی که غنا نیست بهشت را یادآور شود، چرا که غنا ممنوع است. پایان در کافی از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمود: «در قرآن خواندن صدایت را در گلو بگردان چرا که خدای متعال صدای خوب را دوست می‌دارد، صدایت را در فضای دهان بگردان.»<sup>۱۲۰</sup>»

امام صادق (ع) روایت شده که گوید: «پیامبر خدا (ص) فرمود: قرآن را با لحن عربیها و صدای آنها بخوانید، و از آواز فاسقان و مرتکبان کبیره بپرهیزید، زیرا پس از من گروهی بیایند که قرآن را مانند آوای غنا در گلو بگردانند و کسانی که قرآن را به غنا و نوحه و مانند رهبانان بخوانند جایز نیست و این عمل مقبول درگاه خدا نمی‌شود، «دل‌های آنان و دل‌های کسانی که کار آنان را خوش دارند وارونه است.»<sup>۱۲۱</sup>»

ما در کتاب آداب تلاوت قرآن از بخش عبادات<sup>۱۲۲</sup> روایات دیگری در این مورد نقل کرده‌ایم و از مجموع آنها استنباط می‌شود که حرام بودن غنا و شنیدن آن و آموختن و اجرت گرفتن و غیره آن غنایی است که در زمان امویان و عباسیان رایج بوده که مردان بر زنان وارد می‌شدند و زنان به شوخی و یاهوگویی می‌پرداختند و با آلات لهو و چوب‌ها بازی می‌کردند، اما غیر از این نوع غنا یا مستحب است، چون تلاوت قرآن با آواز و هر چه وسیله‌ای برای یاد خدا و قیامت

(( «119» الفقیه ، ص ۴۸۲ به شماره ۹ .

«120» کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶۶ و

«121» کافی ، ج ۲ ، ص ۶۱۴ ، و منظور از لحن در قرائت قرآن اظهار طرب کند و آوازش را بلند نماید و هرگاه از نظر قرائت و غنا

نیکوترین مردم باشد می‌گویند الحن مردمند. و به گفته جوهری مقصود از ترجیح صوت گرداندن صدا در گلوست ، قرائت آوازه خوان ها. و در (( النهایه )) آمده است : (( تراقی جمع ترقوه )) به این معنی است که قرائت آنها مقبول خدا واقع نمی‌شود.

«122» به متن عربی همین کتاب ، ج ۲ ، ص ۲۳۲ رجوع کنید.



باشد، یا مکروه و مباح است، چنان که ابو حامد بیان کرد و بعید نیست که حکم غنا در مورد بعضی از مصادیقش نسبت به تفاوت درجات مردم مختلف باشد، زیرا غنایی که شایسته فرومایگان است لایق صاحبان مروّت نیست.

ابو حامد می گوید: اما شعر سخنی است که خوبش خوب و بدش بد است، جز این که تمام وقت سرگرمی به شعر نکوهیده است. رسول خدا فرمود: «اگر شکم یکی از شما پر از چرک و خون شود تا آن را ببیند برایش به از آن است که پر از شعر شود.» «۱۲۳»

از بعضی بزرگان درباره شعر سؤال شد. در جواب گفت: به جای آن ذکر خدا بگو چرا که ذکر خدا بهتر از شعر است. خلاصه خواندن شعر و نظم آن حرام نیست، اگر در آن سخن ناپسندی نباشد.

پیامبر (ص): «بعضی از شعرها حکمت است.» «۱۲۴» آری مقصود از شعر (مکروه) ستایش و نکوهش و سرودن غزلهای عشقی است که گاه دروغ در آن وارد می شود. پیامبر (ص) فرمود: «حسّان (بن ثابت) را به هجو کردن کفّار امر فرمود.» «۱۲۵» ستایش بسیار (در شعر) اگر چه دروغ باشد در حرام بودن مانند دروغ نیست مانند گفته حبیب شاعر:

و لو لم یکن فی کفه غیر روحه

لجادیها فلیتیق الله سائله «۱۲۶»

شاعر درجه اعلاّی بخشندگی را وصف کرده است اگر فرد ممدوح بخشنده نباشد دروغ است و اگر بخشنده باشد مبالغه و از صنایع ادبی در شعر است و قصد شاعر اظهار اعتقاد به آن نیست. در محضر رسول خدا اشعاری خوانده شده

«123» این حدیث را بزاز روایت کرده و رجال روایتی او رجال صحیح و طبرانی است و در میان راویان یزید بن سفیان وجود دارد و او ضعیف است چنان که در ((مجمع الزوائد)) ج ۲، ص ۵۹۸ روایت کرده است.

«124» این حدیث را ابوداؤد در (سنن)، ج ۲، ص ۵۹۸ روایت کرده است.

«125» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۴۵ از حدیث براء روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسان (بن ثابت) فرمود: هجو کن که جبرئیل با توست.

«126» اگر در کف (بخشنده) او جز روح و جایش نباشد آن را می بخشد از این رو باید کسی که از او چیزی می طلبد از خدا بترسد.

که اگر بررسی شود نظیر شعر مبالغه آمیز یاد شده در آنها یافت می‌شود و پیامبر (ص) از آن منع نفرمود. عایشه می‌گوید: پیامبر خدا (ص) کفش خود را تعمیر می‌کرد و من آواز می‌خواندم. عایشه گفت به رسول خدا (ص) می‌نگریستم پس پیشانی آن حضرت عرق کرده و از آن نوری پدید آمد، من مبهوت شدم که حضرت به من نگاه کرد و فرمود: چرا مبهوت شده‌ای؟ عرض کردم: ای رسول خدا به شما نگریم که در پیشانی‌تان عرق نشسته و از آن نوری پدید آمده است و اگر ابو کثیر هذلی شما را می‌دید می‌دانست که شما سزاوارتر به شعر او هستید. پیامبر فرمود: ای عایشه ابو کثیر هذلی چه می‌گفت؟ عرض کردم: او می‌گفت:

و مبراء من کلّ غیر رحيضه

و فساد مرضعه و داء مغيل

و اذا نظرت اسرة وجهه

برقت كبرق العارض المتهلل» ۱۲۶»

عایشه گفت: پیامبر خدا (ص) کفش خود را بر زمین گذاشت و به طرف من آمد و پیشانی مرا بوسید و فرمود: ای عایشه خدا به تو جزای خیر دهد هیچ روزی مثل امروز از تو شادمان نشدم.» ۱۲۷»

وقتی پیامبر (ص) غنایم جنگی را تقسیم می‌کرد، دستور داد به عباس بن مرداس چهار ماده شتر جوان بدهند. عباس بسرعت برخاست و در شعر خود به شکایت پرداخت و در شعر دیگر گفت:

و ما كان بدر و لا حابس

يفوقان مرداس في المجمع

و ما كنت دون امريء منهما

و من تضح اليوم لا يرفع

و قد كنت في الحرب ذاتدراء

و لم اعط شيئا و لم امنع» ۱۲۸»

( «126» شخص مورد نظر شاعر) از این که نطفه حیض باشد مبراست و نیز در شیر او فساد نیست و از شیرزن باردار که مرضی می‌آورد تغذیه نکرده است. و هرگاه به قسمت‌های زیبا (با خطوط) چهره اش بنگری مانند برق ابری که تند باران می‌بارد می‌درخشد.

«127» این حدیث را بیهقی در ((الدلائل)) روایت کرده چنان که در ((المغنی)) آمده است.

«128» بدر و حابس در اجتماع بر مرداس (پدر شاعر) برتری ندارند. من نیز از نظر درجه و مقام پست تر از آن دو نفر نیستم و هر کس امروز (در تقسیم غنایم) پست شود رفعت نمی یابد من در (میدان) جنگ دشمن را دفع می کردم ولی (در هنگام تقسیم غنایم) چیزی به من داده نشد و محروم هم نشدم (کم دادند)

### 311

پیامبر (ص) فرمود: شرّ زبان او را از من قطع کنید پس ابو بکر او را برد و صد شتر برای وی انتخاب کرد. آنگاه برگشت در حالی که از خشنودترین مردم بود. پیامبر (ص) به او فرمود: آیا درباره من شعر می گویی، او پوزش خواست و می گفت: پدر و مادرم به فدایت شعر را در زبان خود مانند حرکت مورچه احساس می کنم. آنگاه شعر زبان مرا می گزد چنان که مورچه (انسان را) می گزد. و مرا از گفتن شعر گزیری نیست. پیامبر (ص) تبسم کرد و فرمود:

«عرب شعر را رها نمی کند تا شتر ناله را رها کند» «۱۲۹» یعنی عرب دست از شعر بر نمی دارد.

می گویم: ابو حامد معنای شعر را و این که بر کدامین سخن اطلاق می شود بیان نکرد و چنان که آفات نظیر آن را شرح می داد.

پس باید دانست که شعر بر دو معنی اطلاق می شود: یکی سخن هماهنگ و با قافیه چه حق باشد و چه باطل و بر سخن هماهنگ حق حمل می شود. حدیث پیامبر (ص): «بعضی از اشعار حکمت است» و نیز حدیث «برای خدا گنجینه هایی در زیر عرش است و کلید آنها در زبان شاعران است» بر شعر حق، صادق است، و همچنین تمام روایاتی که در ستایش شعر رسیده است چنان که بیان خواهیم کرد زیرا مقصود از سخن حق و موزون سخنی است که از دروغ خالی باشد. دوّم سخنی است که دارای تخیلات آزار دهنده و دروغهای بی اساس باشد، چه وزن و قافیه داشته باشد یا نداشته باشد و تمام روایاتی که در نکوهش شعر رسیده است بر این نوع شعر حمل می شود و قریش که قرآن را شعر خواندند و به پیامبر (ص) شاعر گفتند منظور همین نوع شعر بوده است. چرا که قرآن موزون نیست همچنین از این قبیل است مجادلات متکلمان و شبهه های بیهوده و گمراه کننده در مورد مذهبها. امام باقر (ع) در مورد این آیه شریفه وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ، فرمود: «آیا دیده اید کسی از شاعری

«129» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۳، ص ۱۰۸ از حدیث رافع بن خدیج روایت کرده و پیش از این گذشت، و طبری آن را در

حوادث سال هشتم هجری ایراد کرده است.

پیروی کند؟ مقصود آیه گروهی هستند که فقیه شده‌اند برای غیر خدا که آنان خود گمراهند و دیگران را نیز گمراه می‌کنند.» (۱۳۰) امام صادق (ع) فرمود:

«منظور از شعرا در آیه، گروهی هستند که دانش و فقه آموختند بی آن که عالم باشند، پس خود گمراهند و دیگران را گمراه کردند.» (۱۳۱) بعضی از علمای امامیه (۱۳۲) (طاب ثراهم) گفته‌اند: آیه در مورد کسانی نازل شده است که دین خدا را تغییر داده و با امر خدا مخالفت کرده‌اند. آیا هرگز دیده‌اید که کسی از شاعری پیروی کند همانا مقصود از شعرا در آیه کسانی هستند که به رأی خود دینی جعل کرده‌اند و مردم از آنها پیروی می‌کنند فرمود. *أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ*. یعنی شاعران با سخنان باطل مناظره می‌کنند و با دلایل باطل گرایان استدلال نموده و به هر راهی می‌روند به این معنی که دین خدا را تغییر می‌دهند و *أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ*. مردم را پند می‌دهند و خود پند نمی‌گیرند، نهی از منکر می‌کنند و خود کار زشت انجام می‌دهند، امر به معروف می‌کنند و خود اهل معروف نیستند. فرمود: «آنها کسانی هستند که حق آل محمد (ص) را غصب کردند.»

اما از جمله روایاتی که در ستایش شعر به معنای اول (شعر حق) از طریق شیعه رسیده روایت صدوق (ره) در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) به اسنادی از حسن از عبد الله بن فضل هاشمی است که گفت: امام صادق (ع) فرمود: «هر کس درباره ما شعری بگوید خدا برایش در بهشت خانه‌ای بنا کند.» (۱۳۳)

و به اسنادش از همان حضرت (ع) روایت کرده که فرمود: «هیچ شاعری درباره ما شعری نگوید مگر این که روح القدس او را تأیید و کمک می‌کند.» (۱۳۴)

«130» این حدیث را ابن بابویه روایت کرده چنان که در تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۹۴ آمده است (شعراء / ۲۲۴).

«131» این حدیث را عیاشی در تفسیر خود روایت کرده چنان که در ((مجمع البیان)) در ذیل آیه آمده است.

«132» مقصود علی بن ابراهیم قمی است که در تفسیر مشهور خود آیه را تفسیر کرده است.

(( «133» عیون اخبار الرضا، )) ص ۵.

### 313

و به اسنادش از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت رضا (ع) می فرمود: «هیچ مؤمنی در مدح ما شعری نگوید، جز این که خدا در بهشت شهری که بیش از هفت برابر دنیا وسعت دارد برایش بسازد و در آن شهر هر فرشته مقرب و هر پیامبر مرسلی او را زیارت می کنند.» «۱۳۵»

و به اسنادش از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که: «مردی از علی (ع) در مورد نخستین گوینده شعر سؤال کرد، فرمود: آدم، پرسید: شعرش چه بود؟

فرمود: چون آدم از آسمان به زمین فرو فرستاده شد و زمین و فراخی زمین و هوای آن را دید و هاییل کشته شد، آدم (ع) گفت:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَلِيَّهَا

فوجه الارض مغتبر قبيح

تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعْمٍ

و قل بشاشه الوجه المليح، تا آخر حدیث «۱۳۶»

مؤلف تهذیب «۱۳۷» به اسنادش از خلف بن حماد از حضرت رضا (ع) روایت کرده گوید: عرض کردم: «یاران ما از پدران (ع) روایت می کنند که شعر در شب و روز جمعه و ماه رمضان و در شبانگاه مکروه است و من قصد کردم که در رثای ابو الحسن (موسی بن جعفر (ع) شعر بگویم ولی ماه رمضان بود. حضرت فرمود در شب جمعه ماه رمضان، شبانگاه و دیگر ایام در رثای ابو الحسن (ع) شعر بگو که خداوند بر این کار به تو پاداش خواهد داد.»

در حدیث صحیح از علی بن یقطین از امام هفتم (ع) روایت کرده گوید: «از حضرت راجع به خواندن شعر در طواف پرسیدم فرمود: هر شعری که شرعا مجاز شمرده شده اشکال ندارد.» «۱۳۸»

«136» شهرها و ساکنان آن دگرگون شده اند چهره زمین گردآلود و زشت شده است هر رنگ و مزه ای تغییر یافته است و از شادابی

چهره غمگین کاسته شده است. تا آخر حدیث، (( عیون اخبار الرضا، )) ص ۱۴۳.

«137» این جا در نسخه ها اشتباهی روی داده است و درست همان است که در کتاب خطی (( آداب الدینیه )) آمده است و صاحب وسائل در آخر کتاب مزار (وسائل) نقل کرده است.

«138» تهذیب، ج ۱، ص ۴۸۵.

### 314

در حدیث صحیح از علی بن جعفر از برادرش امام هفتم (ع) روایت شده که گفت: «از آن حضرت راجع به شعر خواندن در مسجد پرسیدم؟ فرمود: اشکالی ندارد.» «۱۳۹»

اما از جمله روایاتی که در نکوهش شعر به معنای باطل (معنای اول) رسیده روایت جعفر بن ابراهیم در حدیث صحیح از امام چهارم (ع) است که فرمود:

پیامبر خدا (ص) فرموده است: «هر کس را که شنیدید در مسجد شعر می خواند بگویید: خدا دهانت را بشکند. مسجدها برای تلاوت قرآن ساخته شده است.» «۱۴۰» این حدیث بر شعر باطل حمل می شود.

همچنین است روایتی که سماعه در حدیث موثق نقل کرده گوید: «از امام سجّاد در مورد خواندن شعر پرسیدم که آیا وضو را می شکند یا شخص به رقیقش ستم کند یا دروغ بگوید. حضرت فرمود: «آری مگر شعری باشد که در آن سخن راست بگوید یا کم باشد سه بیت یا چهار بیت، اما اگر شعر بسیار و باطل بخواند وضو را می شکند.» «۱۴۱»

ممکن است مقصود از شکسته شدن وضو کاسته شدن ثواب آن به خاطر شعر و مستحب بودن تجدید وضو باشد نه این که اعاده وضو واجب شود.

اما روایتی که حمّاد بن عثمان و دیگران در حدیث صحیح از امام صادق (ع) نقل کرده اند که فرمود: «شعر در شب، و ماه رمضان در شب و روز خوانده نشود، اسماعیل از او سؤال کرد: پدرم اگر چه در مدح ما باشد، فرمود:

اگر چه در مدح ما باشد.» «۱۴۲»

همچنین روایت حمّاد در حدیث صحیح از آن حضرت (ع) که فرمود: «بر شخص محرم و روزه‌دار و در حرم و روز جمعه و شب نقل شعر مکروه است،

«139» تهذیب، ج ۱، ص ۳۳۰، باب فضیلت مساجد.

«140» تهذیب، ج ۱، ص ۳۳۳.

«141» استبصار، ج ۱، ص ۸۷؛ تهذیب، ج ۱، ص ۵.

«142» تهذیب، ج ۱، ص ۴۰۷، باب ۴۸ سنن صیام؛ کافی، ج ۴، ص ۸۸.

### 315

حمّاد گفت: عرض کردم: اگر چه شعر حق باشد؟ فرمود: اگر چه شعر حق باشد «۱۴۳». بر شعر موزونی حمل می‌شود که شامل تخیلات باطل و دروغ باشد، چون حق بودن موضوع شعر مانند شعر حکمت و پند یا مدح ائمه (ع) موجب نمی‌شود که از مبالغه شعر دروغ آن را خارج سازد. بنابراین اگر تہی از مبالغه دروغ باشد موزون بودنش اشکال ندارد.

آفت دهم شوخی است

اصل شوخی نکوهیده و ممنوع است، مگر مقدار اندکی که استثنا شده.

پیامبر خدا (ص) فرمود: «با برادرت مجادله و شوخی مکن.» «۱۴۴» اگر گویی:

مجادله آزار دادن است چون برادر یا دوست خود را تکذیب می‌کنی یا به جهل نسبت می‌دهی، ولی شوخی موجب شادمانی و خوشدلی است، پس چرا ممنوع شده؟ باید بدانی که افراط و زیاده روی یا تداوم در شوخی ممنوع است. اما تداوم شوخی سرگرمی به بازی است و بازی مباح است ولی مداومت بر شوخی نکوهیده است. و اما زیاده‌روی در شوخی موجب خنده زیاد می‌شود و آن دل را می‌میراند و گاه موجب کینه می‌شود و شکوه و وقار انسان را از بین می‌برد و هر شوخی که خالی از این امور باشد نکوهیده نیست، چنان که از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: «من شوخی می‌کنم ولی جز سخن حق نمی‌گویم.» «۱۴۵»

شخصیتی مانند پیامبر می تواند شوخی کند و جز سخن حق نگوید، اما هر گاه برای دیگران در شوخی باز شود هدفش خندانن مردم است به هر صورتی که باشد. پیامبر (ص) فرمود: «شخص سخنی می گوید و همنشینان او می خندند و با آن سخن از ستاره ثریا سقوط می کند.» «۱۴۶» یکی از بزرگان گوید: هر کس

«143» تهذیب، ج ۱، ص ۴۰۷، باب سنن صیام.

«144» این حدیث از ترمذی و غیر او گذشت.

«145» این حدیث را طبرانی در ((الصغیر)) از حدیث ابن عمر روایت کرده چنان که در ((مجمع الزوائد)) ج ۸، ص ۸۹ آمده است

«146» در صفحات پیش گذشت.

---

### 316

بسیار بخندد شکوهش کم شود و هر که شوخی کند سبک شود و هر کس کاری را بسیار انجام دهد به همان معروف گردد و هر که بسیار سخن بگوید بسیار اشتباه کند و هر که بسیار اشتباه کند شرمش کم شود و هر که کم حیا باشد دینداری اش کم است. و هر که پارسایی او کم باشد دلش می میرد و نیز خندیدن دلیل بی خبری از قیامت است. پیامبر خدا (ص) فرمود: «اگر آنچه من می دانم بدانید بسیار خواهید گریست و کم خواهید خندید.» «۱۴۷»

مردی به برادرش گفت: برادرم آیا به تو خبر رسیده ک به دوزخ می روی؟

گفت: آری، گفت: به تو خبر رسیده که از آن بیرون می آیی؟ گفت: نه، پس گفت: چرا می خندی؟ گفت: آن مرد تا هنگام مرگ خندان دیده نشد. یکی از بزرگان به گروهی نگریست که در روز عید فطر می خندیدند. پس گفت: اگر اینان آمرزیده شده اند این کار شکر گزاران نیست و اگر آمرزیده نشده اند این کار خائفان نیست.

دیگری به خودش گفت: آیا می خندی در حالی که شاید کفنهایت از نزد قصار بیرون شده باشد.

ابن عباس گوید: هر که گناهی کند و بخندد گریان وارد دوزخ شود.



این است آفتهای خنده و نکوهیده‌اش آن است که انسان در خنده مستغرق شود و خنده ستوده لبخندی است که دندان ظاهر شود و صدایی شنیده نشود، و خنده پیامبر (ص) چنین بود. «۱۴۸»

قاسم غلام معاویه گوید: یکی از عربهای جاهلی در حالی که بر شتر چموشی سوار بود به پیامبر (ص) روی آورد، و به آن حضرت سلام داد و هر گاه می‌خواست به پیامبر (ص) نزدیک شود تا از او سؤالی کند شتر رم می‌کرد و

«147» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۱۹۱ از انس روایت کرده و احمد در (سنن)، ج ۲، ص ۲۵۷ از ابوهریره نقل کرده است.

«148» این حدیث را ترمذی در (( الشمائل )) ص ۱۶ از عبدالله بن حارث روایت کرده گوید: ((خنده پیامبر صلی الله علیه و آله فقط

لبخند بود)).

---

### 317

یاران پیامبر (ص) بر او می‌خندیدند سه بار این کار را تکرار کرد، آنگاه شتر رم کرد و سوار خود را کشت. به پیامبر عرض شد: ای پیامبر شتر اعرابی او را بر زمین زد و هلاک شد. فرمود: «آری دهنهای شما از خون او مملو شده است.» «۱۴۹»

اما اگر شوخی به از بین رفتن شکوه بینجامد گفته شده: هر که شوخی کند سبک شود. یکی از بزرگان به پسرش گفت: پسرکم با شخص بزرگ شوخی نکن که بر تو کینه می‌گیرد و با شخص فرومایه شوخی مکن که بر تو جری شود.

دیگری گفته: از شوخی پرهیزید که موجب کینه می‌شود و آدمی را به کار زشت می‌کشاند سخن از قرآن بگوئید و با آن بیامیزید و اگر بر شما دشوار بود سخنان خوب مردان را بازگو کنید. و گفته شده: آیا می‌دانید چرا مزاح را مزاح نامیده‌اند؟ نه، گفت: چون صاحب خود را از حق دور می‌کند. و گفته شده هر چیزی بذری دارد و بذر دشمنی شوخی است و گویند: شوخی بزرگی را می‌برد و دوستان را جدا می‌کند.

اگر کسی بگوید: نقل شده که پیامبر (ص) و اصحابش شوخی می‌کردند، پس چگونه از آن نهی شده است؟ می‌گوییم: اگر می‌توانی مانند پیامبر شوخی کنی و جز سخن حق نگویی و دلی را نرنجانی و در آن زیاده‌روی نکنی و به کم اکتفا کنی شوخی کردن جایز است ولی اشتباه بزرگی است که انسان

شوخی را حرفه خود قرار دهد و بر آن مداومت کند و دچار افراط شود، آنگاه به عمل پیامبر تمسک کند. این کار گناه است و بعضی از گناهان صغیره با اصرار بر آن، کبیره می‌شود و بعضی از کارهای مباح با اصرار بر گناه صغیره می‌شود، از این رو سزاوار نیست از این عمل غفلت شود. آری ابوهریره روایت کرده که اصحاب عرض کردند: «ای رسول خدا با ما شوخی می‌کنی فرمود: من اگر با شما شوخی می‌کنم جز سخن حق نمی‌گویم.» «۱۵۰»

«149» این حدیث را ابن مبارک در ((الزهد و الرقاق)) روایت کرده چنان که در ((المغنی)) آمده است.

«150» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۸، ص ۱۵۷ روایت کرده و آن را حسن دانسته است.

---

### 318

عطا گوید: مردی از ابن عباس پرسید و گفت: آیا پیامبر خدا شوخی می‌کرد؟ گفت: آری. آن مرد گفت: شوخی‌اش چه بود؟ ابن عباس گفت:

پیامبر (ص) یکی از روزها بر یکی از زنانش پیراهن گشادی پوشانید و به او گفت: آن را بپوش و چشمت را ببند و خدا را شکر کن و دامن آن را مانند دامن عروس (بر روی زمین) بکش. «۱۵۱» انس روایت کرده «پیامبر (ص) از شوخترین مردم بود» «۱۵۲» و روایت شده «پیامبر (ص) بسیار لبخند می‌زد.» «۱۵۳» از حسن روایت شده که گفت: «پیرزنی خدمت پیامبر (ص) آمد حضرت به او فرمود:

پیرزن وارد بهشت نمی‌شود، آن پیر گریست، پیامبر فرمود: تو در روز قیامت پیر نیستی خدای متعال می‌فرماید: **إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أُبْكَارًا.** «۱۵۴»

زید بن اسلم روایت کرده زنی به نام ام ایمن خدمت پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: شوهرم تو را می‌خواند پیامبر فرمود: شوهرت کیست آیا همان کسی است که در چشمش سفیدی هست؟ عرض کرد: نه به خدا در چشمش سفیدی نیست. پیامبر فرمود: چرا در چشمش سفیدی هست، عرض کرد: نه به خدا پیامبر فرمود: در چشم هر انسانی سفیدی هست. «۱۵۵» مقصود پیامبر سفیدی بود که پیرامون حدقه چشم است.

زن دیگری خدمت پیامبر (ص) آمد و گفت: «ای رسول خدا: مرا بر شتری سوار کن فرمود: تو را سوار بر پسر شتر می‌کنم. زن گفت: پسر شتر به چه کارم می‌آید. او به من سواری نمی‌دهد پیامبر خدا فرمود: آیا شتری هست که پسر شتر نباشد؟» «۱۵۶» و منظور پیامبر شوخی بود.

«151» عراقی گوید: بر این حدیث اطلاع نیافتیم.

«152» این حدیث پیش از این گذشت.

«153» این حدیث پیش از این گذشت.

«154» این حدیث را ترمذی در کتاب ((الشمائل))، ص ۱۶ به صورت مرسل روایت کرده است.

«155» این حدیث را زبیر بن بکار در کتاب ((الفکاهة و المزاح))، روایت کرده و ابن ابی الدنيا از حدیث عبده بن سهم فهری با کمی

اختلاف نقل کرده است. ((المغنی))

«156» این حدیث را ابوداود (در سنن)، ج ۲، ص ۵۹۶ با کمی اختلاف لفظی روایت کرده است.

### 319

علقمه از ابو مسلمه روایت کرده که پیامبر خدا (ص) زبانش را برای حسین بن علی (ع) بیرون می‌آورد. آن کودک زبان پیامبر را می‌دید و شادی می‌کرد. عیینة بن بدر فزاری گفت: به خدا پسر می‌دارم که مردی شده و ازدواج کرده و مو بر صورتش روییده و هرگز او را نبوسیده‌ام پیامبر (ص) فرمود: «هر که رحم نکند رحم نمی‌شود.» «۱۵۷»

بیشتر این شوخیها که نقل شد با زنان و کودکان بود و پیامبر این کار را برای درمان ضعف دل‌های آنان می‌کرد و میل به شوخی نداشت. پیامبر (ص) به صهیب که چشم درد بود و خرما می‌خورد فرمود: آیا با درد چشم خرما می‌خوری؟ گفت: من با طرف دیگر خرما می‌خورم. پیامبر لبخند زد یکی از راویان گوید: پیامبر چنان لبخند زد که دندانهای آسیای او را دیدم. «۱۵۸»

روایت شده که خوات بن جبیر در راه مکه کنار زنانی از بنی کعب نشسته بود. پیامبر (ص) به او روی آورده فرمود: ای ابو عبد الله تو را با زنان چه کار؟

گفت: براي شتر رمندهام ريسمان مي بافند. خوات گفت: پيامبر (ص) در پي حاجت خود رفت، آنگاه به من روي آورد و فرمود: اي ابو عبد الله هنوز آن شتر، رميدن را ترک نکرده است؟ خوات گوید: سکوت کردم و شرمنده شدم، و گوید: پس از آن هر گاه پيامبر را مي دیدم از خجالت مي گريختم تا به مدينه وارد شدم پس از آن روزي به من روي آورد در حالي که در مسجد نماز مي گزاردم حضرت در کنارم نشست و من نماز را طول دادم فرمود: نماز را طولاني مکن که من منتظر توام. چون از نماز فراغت يافتم فرمود: اي ابو عبد الله هنوز آن شتر، ترک رمندگي نکرده است؟ خوات گوید: سکوت کردم و شرمنده شدم. پيامبر برخاست و من همچنان از او مي گريختم تا روزي مرا دید در

«157» اين حديث را ابويعلي به همين صورت غير از آنچه در آخر حديث است از قول عينيه روايت کرده و مسلم آخر آن را از قول

اقرع بن حابس با کمي تغيير نقل کرده است ((المغني)) )

«158» اين حديث را حاکم در (مستدرک)، ج ۳، ص ۳۹۹ نقل کرده و گفته است: حديث صحيح است و ابن ماجه به شماره ۴۲ و ۳۴

آن را نقل کرده است.

---

### 320

حالي که بر الاغي سوار بود و هر دو پاي مبارک را به یک طرف آويخته بود.

پس فرمود: اي ابو عبد الله آیا هنوز اين شتر رمندگي را رها نکرده است؟ گوید:

عرض کردم: به خديي که تو را به حق به نبوت برانگيخته است، از روزي که مسلمان شدهام رم نکرده است پيامبر (ص) تکبير گفت و عرض کرد خدايا ابو عبد الله را هدايت فرما و فرمود: خدا او را هدايت کرد و خوب مسلماني شد. «۱۵۹» نعيمان انصاري بسيار شوخ و ميگسار بود. او را خدمت پيامبر (ص) مي آورند. حضرت با کفش خود او را مي زد و به اصحابش دستور مي داد که با کفشهايشان او را مي زدند و چون ميگساري او زياد شد مردی از اصحاب به او گفت: خدا لعنتت کند. پيامبر (ص) فرمود: او را لعن نکنيد چرا که او خدا و رسولش را دوست مي دارد. هر چيز نوبري که وارد مدينه مي شد نعيمان از آن مي خريد و براي پيامبر مي آورد و مي گفت: اين را براي هديه آوردهام و چون صاحب جنس مي آمد و از نعيمان مطالبه پول مي کرد او را خدمت پيامبر مي آورد. و عرض مي کرد: اي رسول خدا پول جنس او را بدهيد. پيامبر مي فرمود: مگر آن را به ما هديه نکردي؟ عرض مي کرد به

خدا پولی در اختیارم نبود و دوست داشتم که از آن بخوری. پیامبر (ص) می‌خندید و پول صاحب جنس را می‌پرداخت. «۱۶۰»

این است شوخیهایی که گهگاه نظایر آن مباح است ولی نه همیشه و تداوم آن شوخی نکوهیده است و موجب خنده‌ای می‌شود که دلمردگی می‌آورد.

آفت یازدهم مسخره و ریشخند است

این کار هر گاه موجب آزار دیگران شود حرام است. خدای متعال

«159» این حدیث را طبرانی در (( الکبیر )) از روایت زید بن اسلم از خوات بن جبیر با کمی اختلاف روایت کرده است و رجال حدیث موثقتند، چنان که در (( المغنی )) آمده است.

«160» این حدیث را زبیر بن بکار در (( الفکاهه )) روایت کرده و از طریق او ابن عبدالبرّ از روایت محمد بن عمرو بن حزم به صورت مرسل روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است.

---

### 321

می‌فرماید: لا یَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ یَكُونُوا خَیْرًا مِنْهُمْ. «۱۶۱» مسخره به معنای کوچک و خوار شمردن و آگاهانیدن مردم بر نقایص و عیبهای کسی است، به گونه‌ای که موجب خنده آنها شود. این عمل گاه با انجام دادن کار و گفتاری شبیه شخص مورد مسخره مشخص می‌شود و گاه با اشاره است. اگر این عمل در حضور فرد مورد استهزا باشد غیبت نیست، ولی دارای معنای غیبت است. عایشه گوید: تقلید کسی را در آوردم، پیامبر (ص) فرمود: «من دوست ندارم تقلید کسی را در آورم، در حالی که برای من چنین و چنان (گناهی) باشد.» «۱۶۲» ابن عباس در مورد آیه شریفه: یا وَیَلَّتْنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا یُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا «۱۶۳» گفت: منظور از صغیره لبخند زدن به قصد مسخره کردن مؤمن است و کبیره بلند خندیدن به همین منظور است و اشاره به این است که خندیدن بر مردم از جرایم و گناهان است.

از عبد الله بن زمعه روایت شده که شنید پیامبر (ص) خطبه می‌خواند و مردم را که از صدای شرطه می‌خندیدند نصیحت می‌کرد و می‌فرمود بر چه کاری خنده می‌کنید. «۱۶۴»

پیامبر (ص) فرمود: «در قیامت برای یکی از کسانی که مردم را مسخره می‌کنند در بهشت گشوده می‌شود و گفته می‌شود بیا بیا. با غم و اندوهی که دارد می‌آید ولی در بهشت بر رویش بسته می‌شود. آنگاه در دیگری برایش گشوده می‌شود و گفته می‌شود: بیا بیا و او غمین و اندوهگین می‌آید و در بهشت به رویش بسته می‌شود. این کار همچنان ادامه می‌یابد تا آن جا که در

«161» حجات / ۱۱: نباید گروهی به گروه دیگر استهزا کند شاید که آنان بهتر باشند.

«162» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۹، ص ۳۱۰ روایت کرده و گفته است این حدیثی است حسن و صحیح.

«163» کهف / ۴۹: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر این که آن را برشمرده است؟

«164» از حدیث عبدالله بن زعمه و مورد اتفاق است.

---

## 322

بهشت برای آن مرد باز می‌شود و می‌گویند: بیا بیا و او نمی‌رود.» «۱۶۵»

معاذ بن جبل گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر کس برادرش را به گناهی سرزنش کند که از آن توبه کرده است نمی‌میرد تا خود آن را انجام دهد.» «۱۶۶»

بازگشت تمام این روایات به کوچک شمردن دیگری و خندیدن بر او به قصد خوار ساختن و کوچک شمردن اوست و گفتار خدای متعال بر آن هشدار داده است: عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ. «۱۶۷»

یعنی به منظور کوچک ساختن دیگری را مسخره نکن شاید او بهتر از تو باشد و این در مورد کسی حرام است که از ریشخند آزار شود. اما کسی که خود را در معرض مسخره قرار دهد و از آن خوشحال شود مسخره کردن او شوخی به حساب می‌آید و شوخی ستوده و نکوهیده پیش از این گذشت و نوع حرامش آن بود که دیگری را کوچک قرار دهد به طوری که شخص مورد مسخره از آن تحقیر و توهین آزرده شود و ممکن است خندیدن بر سخن او باشد آنگاه که اشتباه می‌کند و نامنظم سخن می‌گوید یا بر کارهای نامرتبش بخندند، مثلاً بر دستخط، بر کار، یا بر صورت و آفرینش او بخندند هر گاه کوتاه قد یا معیوب باشد. بنابراین چنین خنده‌ای جزء مسخره محسوب می‌شود که منع شده و نکوهیده است.

## آفت دوازدهم آشکار کردن راز است

آشکار ساختن راز دیگران چون موجب آزار و توهین دوستان و آشنایان می‌شود ممنوع است پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر گاه مرد سخنی بگوید و روی بگرداند آن سخن امانت است.» «۱۶۸» و به صورت مطلق فرمود: «سخن در میان

«165» این حدیث را ابن ابی‌الدنیا در (( الصمت )) و بیهقی در (( الشعب )) از حدیث حسن به صورت مرسل روایت کرده چنان که در (( الترغیب ))، ج ۳، ص ۶۱۱ آمده است.

«166» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۹، ص ۳۱۱ روایت کرده است.

«167» حجرات / ۱۱: ترجمه آیه قبل ذکر شده است.

«168» این حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۶۶ روایت کرده است.

---

### 323

شما امانتی است.» «۱۶۹» حسن گفت: سخن گفتن از راز برادرت خیانت به شمار می‌آید. مطالبی را که مربوط به پنهان داشتن راز است در کتاب آداب همنشینی نقل کردیم و تکرار نمی‌کنیم.

## آفت سیزدهم وعده دروغ است

زبان در وعده دادن درنگ نمی‌کند و بسا که آدمی به وعده وفا نکند و خلف وعده شود که از نشانه‌های نفاق است خدای متعال فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** «۱۷۰» و پیامبر (ص) فرمود: «وعده دادن نوعی وام است» «۱۷۱» و نیز فرمود: «وعده نوعی بخشش است» «۱۷۲» و نیز فرمود: «وعده دادن مانند وام دادن یا برتر است.» خدای متعال پیامبرش اسماعیل (ع) را ستوده و فرموده است: **إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا**. گویند اسماعیل با شخصی در جایی وعده گذاشت و طرف به آن جا نرفت و وی بیست و دو روز به انتظار او بماند.

می‌گوییم: از طریق شیعه از امام صادق (ع) روایت شده: «اسماعیل از آن نظر صادق الوعد نامیده شده که در جایی با مردی وعده گذاشت و در آن جا یک سال به انتظارش ماند. پس خدای متعال او را

«صادق الوعد» نامید. آنگاه مرد پس از یک سال آمد اسماعیل به او گفت: همچنان منتظرت بودم.» ۱۷۳»

ابو حامد گوید: از عبد الله بن ابي حمساء روایت شده که گوید: با پیامبر بیعت کردم و با او وعده گذاشتم که در جای خودش به خدمتش برسم، آن روز و

«169» این حدیث را ابن ابی الدنيا از حدیث ابن شهاب به صورت مرسل روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است.

«170» مائده / ۱: ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمان ها و قراردادهای وفا کنید.

«171» این حدیث را ابن عساکر از حدیث علی در حدیثی روایت کرده و پیش از این نقل شد.

«172» این حدیث را ابونعیم در (( الحلیه )) از ابن مسعود به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

«173» این حدیث را صدوق در (( علل الشرایع )) باب ۶۷ از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده ، آیه در سوره مریم / ۵۴: (( و اذکر

فی الكتاب اسمعیل انه كان صادق الوعد. )) در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق بود.

---

### 324

روز بعد فراموش کردم و در روز سوّم به خدمتش رسیدم. او را در جای خود دیدم، که فرمود: ای جوان بر من سخت آمد که سه روز است در انتظار توأم. «۱۷۴»

به ابراهیم عرض شد: مردی با مرد دیگری جایی را به عنوان وعدگاه معین می کند و نمی آید، فرمود: تا موقع رسیدن وقت نماز منتظر او می ماند پیامبر خدا (ص): «هر گاه وعده می داد می فرمود: شاید.» «۱۷۵» ابن مسعود هیچ وعده ای نمی داد مگر آن که انشاء الله می گفت و آن سزاوارتر است، آنگاه اگر معنای حتمی بودن وعده را دریافت باید وفا کند، مگر این که غیر ممکن باشد ولی اگر در موقع وعده دادن تصمیم به وفا نکردن داشته باشد منافق است.

ابو هریره گوید: پیامبر خدا فرمود: «سه خصلت است که در هر که باشد منافق است اگر چه نماز بگزارد و روزه بگیرد و خود را مسلمان پندارد: هر گاه حرف بزند دروغ بگوید: و چون وعده دهد وفا نکند، و هر گاه امین واقع شود خیانت کند.» «۱۷۶»



عبد الله بن عمر گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «چهار خصلت است که در هر که باشد منافق است و هر کس که یکی از آن خصلتها را داشته باشد بخشی از نفاق دارد تا آن را ترک کند: هر گاه حرف بزند دروغ بگوید، و هر گاه وعده دهد خلاف کند، و چون پیمان ببندد خیانت ورزد، و هر گاه نزاع کند مرتکب گناه شود.» «۱۷۷» این حدیث در مورد کسی است که وعده دهد و قصد خلف وعده داشته باشد اما کسی که تصمیم دارد به وعده وفا کند و به سبب عذری نتواند، منافق نیست، اگر چه به ظاهر حکم نفاق بر او جاری است لیکن لازم است از ظاهر نفاق نیز بپرهیزد چنان که از نفاق واقعی دوری می‌کند و

«174» این حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۹۵ و بغوی در مصابیح، ج ۲، ص ۱۵۴ روایت کرده اند.

«175» عراقی گوید: برای این حدیث، ریشه و ماءخذي نیافتم.

«176» مسلم این دو حدیث را در (صحیح)، ج ۱، ص ۵۶ روایت کرده است و هر دو پیش از این گذشت.

«177» مسلم این دو حدیث را در (صحیح)، ج ۱، ص ۵۶ روایت کرده است و هر دو پیش از این گذشت.

---

### 325

شایسته نیست بدون عذر و مانعی خود را از وفای به وعده معذور بدارد. از پیامبر (ص) روایت شده که به ابو الهیثم بن تیهان غلامی وعده داده بود. پس سه اسیر آوردند و پیامبر دو اسیر را بخشید و یک اسیر باقی ماند. دخترش فاطمه (ع) نزد پدر آمد و از او غلامی خواست در حالی که عرض می‌کرد: ای رسول خدا آیا اثر دستاس را در دستم نمی‌بینی؟ پیامبر (ص) وعده‌ای را که به ابو الهیثم داده بود به یاد آورد و می‌فرمود: با وعده‌ای که به ابو الهیثم داده‌ام چه کنم. پس او را بر فاطمه (ع) ترجیح داد، چرا که قبلاً به او وعده داده بود، با این که فاطمه (ع) با دست ناتوان خود دستاس می‌چرخاند. «۱۷۷»

پیامبر (ص) در قبا نشسته بود و غنایم هوازن را که در حنین شکست خورده بودند تقسیم می‌کرد. مردی خدمت پیامبر ایستاد و عرض کرد: ای رسول خدا من با شما وعده‌ای داشتم. حضرت فرمود: راست می‌گویی هر حکمی که خواهی صادر کن آن مرد گفت: به هشتاد میش و شبان آنها حکم می‌دهم. حضرت فرمود: مال تو باشد ولی کم حکم دادی. زنی که همنشین موسی بود و او را به استخوانهای یوسف (قبر او) راهنمایی کرد دورانیش تر و حکمش قاطعتر از تو بود، آنگاه که موسی او را داور قرار داد، پس آن زن گفت: حکم من این است که مرا به حال جوانی برگردانی و با تو وارد

بهشت شوم، گویند مردم حکم مرد مذکور را پست شمردند تا آنجا که به صورت ضرب المثل در آمده و می گویند:

بخیلتر از صاحب هشتاد میش و شبان آنها. «۱۷۸»

پیامبر (ص) فرمود: «خلف وعده این نیست که مردی به مردی وعده دهد و نیتش آن است که وفا کند.» و در عبارت دیگری است: «هر گاه مرد به برادرش وعده دهد و نیت وفا کردن داشته باشد ولی نتواند وفا کند، گناهی بر او نیست.» «۱۷۹»

«177» در هیچ ماءخذی بر تمام این حدیث دست نیافتیم.

«178» این حدیث را حاکم در مستدرک با کمی اختلاف روایت کرده، ج ۲، ص ۵۷۰، و گفته است سندهایش صحیح است ولی در صحت سندهایش اشکال است.

«179» این حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۹۵ روایت کرده است.

---

### 326

می گویم: پیش از این گذشت که خلف وعده زنان و کودکان در صورتی که برای آرامش خاطر آنها باشد، جایز است.

آفت چهاردهم گفتار و سوگند دروغ است

گفتار و سوگند دروغ از زشت ترین گناهان و بدترین عیبهاست.

پیامبر (ص) فرمود: «خیانت بزرگی است که به برادرت سخنی بگویی و او تو را تصدیق کند در حالی که تو به او دروغ گفته‌ای.» «۱۸۰»

ابن مسعود گوید: پیامبر (ص) فرمود: «بنده همواره دروغ می گوید و آن را طالب است تا این که نام او در پیشگاه خدا جزء کذابها نوشته می شود.» «۱۸۱»

پیامبر (ص) بر دو مرد گذشت که گوسفندی معامه می‌کردند و سوگند می‌خورند یکی از آنها می‌گفت: به خدا از این مبلغ کم نمی‌کنم، و دیگری می‌گفت: به خدا بیشتر از این مبلغ نمی‌دهم سرانجام خریدار گوسفند را خرید.

پیامبر (ص) فرمود: یکی از آنها موجب گناه و کفاره شده است. «۱۸۲»»

پیامبر (ص) فرمود: «دروغ روزی را کم می‌کند.» «۱۸۳»»

و نیز فرمود: «بازرگانان گنهکارند، عرض شد ای رسول خدا مگر خدا خرید و فروش را حلال نکرده است؟ فرمود: چرا ولی آنها سوگند می‌خورند و گناه می‌کنند و در سخن دروغ می‌گویند.» «۱۸۴»»

و نیز فرمود: «خدا در روز قیامت با سه نفر سخن نمی‌گوید و به آنان توجه نمی‌کند و آنها را پاک نمی‌گرداند: کسی که به بخشش خود منت می‌گذارد،

«180» این حدیث را بخاری در (( الادب المفرد )) و ابوداود از حدیث سفیان بن اسید روایت کرده اند.

«181» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۲۹ روایت کرده است.

«182» عراقی گوید: این حدیث را ابوالفتح از دی در کتاب (( الاسماء المفردة )) از حدیث ناسخ حضرمی روایت کرده است.

«183» این حدیث را اصفهانی روایت کرده چنان که در (( الترغیب ))، ج ۳، ص ۵۹۶ آمده است.

«184» این حدیث را بیهقی در (( الکبری ))، ج ۵، ص ۲۶۶، از حدیث عبدالرحمن بن شبل روایت کرده است.

---

### 327

و آن که کالای خود را با سوگند ترویج می‌کند و کسی که لباس خود را متکبرانانه رها می‌سازد. «۱۸۵»»

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس به خدا سوگند یاد کند و به اندازه بال پشه‌ای دروغ در آن داخل کند تا روز قیامت به صورت نقطه‌ای در قلبش خواهد بود.» «۱۸۶»»

ابودر گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «سه گروهند که خدا دوستشان دارد:

مردی که در میان گروهی است و خود را برای کشته شدن مهیا می‌کند تا این که کشته می‌شود و خدا فتح را نصیب او و یارانش می‌کند و مردی که همسایه بدی دارد و آزارش می‌دهد و او بر آزار همسایه صبر می‌کند تا مرگ یا نقل مکان آنها را از یکدیگر جدا سازد، و مردی که با گروهی در سفری یا با گروهی جنگجو باشد و شبهای زیادی راه بروند تا آنجا که دوست بدارند برای استراحت روی زمین بخوابند. پس فرود آیند و از یارانش دور شود و نماز بگذارد تا یارانش برای کوچ کردن بیدار شوند و سه گروهند که مورد خشم خداوند: بازرگان و فروشنده‌ای که بسیار سوگند می‌خورد و فقیر حيله‌گر و بخیلی که بسیار منت می‌نهد.» «۱۸۷»

پیامبر (ص) فرمود: «وای بر کسی که حرف می‌زند و برای خندیدن مردم دروغ می‌گوید. وای بر او وای بر او!» «۱۸۸»

و نیز فرمود: «در رؤیا دیدم مردی را که نزد من آمد و گفت: برخیز. پس برخاستم. ناگاه دو مرد را دیدم که یکی ایستاده و دیگری نشسته بود. در دست مرد ایستاده آهنی سرخمیده بود که به دهان مرد نشسته فرو می‌برد. سپس آن را

«185» سنن کبری، ج ۶، ص ۲۶۵ از صحیح مسلم از حدیث غندر بن شعبه روایت کرده است، و قبلا گذشت.

«186» این حدیث را ترمذی و حاکم از حدیث عبدالله بن انیس روایت کرده اند.

«187» این حدیث را احمد در (مسند)، ج ۵، ص ۱۵۱ روایت کرده است.

«188» این حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۹۴ روایت کرده است.

---

### 328

جا به جا می‌کرد تا به پشت گردنش (شانه‌اش) می‌رسید، آنگاه آهن را می‌کشید و به سمت دیگر دهانش فرو می‌برد و آن را می‌کشید و لب دیگر به حال اول باز می‌گشت. پس به مردی که مرا بر پا داشت گفتم: این چیست؟

گفت: مردی کذاب است که تا روز قیامت در قبرش عذاب می‌شود.» «۱۸۹»

از عبد الله بن جراد روایت شده که از پیامبر (ص) پرسید و عرض کرد: «ای پیامبر خدا آیا مؤمن زنا می‌کند؟ فرمود: گاه ممکن است، عرض کرد: ای رسول خدا آیا مؤمن دروغ می‌گوید؟ فرمود: نه. آنگاه پیامبر این آیه را آورد:

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. «۱۹۰»

ابو سعید گوید: شنیدم پیامبر خدا (ص) در دعا عرض می‌کرد: «خدایا دلم را از نفاق پاک و مرا از زنا و دروغ حفظ کن.» «۱۹۱»

پیامبر (ص) فرمود: «سه گروهند که خدا با آنان سخن نمی‌گوید و در روز قیامت به آنها توجه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است: پیر زنا کار، سلطان کذاب و فقیر متکبر.» «۱۹۲»

عبد الله بن عامر گوید: پیامبر خدا به خانه ما آمد در حالی که من طفلی خردسال بودم پس برای بازی رفتم، مادرم گفت: عبد الله بیا به تو چیزی بدهم، پیامبر فرمود: چه می‌خواهی به او بدهی؟ مادرم عرض کرد: خرما، پیامبر فرمود:

«اگر به او خرما ندهی گناه یک دروغ بر تو نوشته می‌شود.» «۱۹۳»

«189» این حدیث را بخاری در حدیثی طولانی در (صحیح)، ج ۹، ص ۵۶ از سمره بن جندب روایت کرده است.

«190» نحل / ۱۰۵: تنها کسانی دروغ می‌گویند که ایمان ندارند. و حدیث را خرائطی در (( مساوی الاخلاق )) و ابن عساکر و خطیب (بغدادی) در تاریخ‌های خود روایت کرده‌اند چنان‌که در (( الدر المنثور ))، ج ۴، ص ۱۳۱ نقل شده است.

«191» عراقی گوید در نسخه‌های (( احیاء العلوم )) از ابوسعید به همین صورت آمده است فقط راوی ام‌معبد است خطیب در تاریخ بغداد نیز چنین روایت کرده است ولی جمله (( و فرجی من الزنی )) را ندارد و این جمله را افزوده است (( و عملی من الریاء و عینی من الخیانه )) و سندهایش ضعیف است.

«192» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۱، ص ۷۲ از ابوهیریه روایت کرده است.

«193» این حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۹۴ روایت کرده است.

پیامبر (ص) فرمود: «اگر خدای متعال به عدد این سنگریزه‌ها به من شتر و گاو و گوسفند بدهد آنها را میان شما تقسیم می‌کنم و مرا بخیل، کذاب، ترسو نخواهید یافت.» «۱۹۴»»

پیامبر (ص) در حالی که تکیه کرده بود فرمود: «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره خبر دهم؟ شرک به خدا، نارضایی والدین، آنگاه نشست و فرمود: «آگاه باشید دیگر از گناهان کبیره گفتار دروغ است.» «۱۹۵»»

ابن عمر گفت: پیامبر (ص) فرمود: «بنده دروغ می‌گوید و فرشته از بوی بد دروغ او به اندازه یک میل راه از او دور می‌شود.» «۱۹۶»»

پیامبر (ص) فرمود: «شش چیز را برای من بپذیرید، من برایتان بهشت را تعهد می‌کنم. عرض کردند: ای رسول خدا آنها چیست؟ فرمود: هر گاه یکی از شما حرف بزند دروغ نگوید؛ و چون وعده دهد خلف وعده نکند، و هر گاه امین شود خیانت ننماید، چشمانتان را (از حرام) بپوشید، دستهایتان را نگاه دارید، و فروجتان را حفظ کنید.» «۱۹۷»»

پیامبر (ص) فرمود: «شیطان سرمه و چیزی لیسیدنی و دارویی بوییدنی دارد، لیسیدن شیطان دروغگویی است و دارویی بوییدنی او خشم است، و سرمه‌اش خواب است.» «۱۹۸»»

و نیز فرمود: «هر که از من حدیثی نقل کند و معتقد باشد که دروغ است،

«194» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۴، ص ۱۱۵ از حدیث جبیر بن مطعم روایت کرده و در ج ۴، ص ۱۵۰ گذشت.

«195» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۱، ص ۶۴ از حدیث ابوبکره روایت کرده است.

«196» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۸، ص ۱۴۷ روایت کرده و آن را حدیث حسن دانسته است.

«197» این حدیث را حاکم در مستدرک و بیهقی در ((الشعب)) از انس به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در ((الجامع الصغیر))

«198» این حدیث را بیهقی در (( الشعب )) به سندی ضعیف از انس روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است و صدوق آن را در (( المعانی )) ۱۳۸ چنین روایت کرده (( ان لا بلیس کحلا و لعوقا و سعوطا فکحله النعاس و لعوقه الکذب و سعوطه الکبیر )) .

---

### 330

یکی از دروغگویان است. «۱۹۹»

و نیز فرمود: «هر کس سوگند دروغ بخورد تا مال مسلمانی را به ناحق مالک شود، خدا را در روز قیامت دیدار کند در حالی که خدا بر او خشمگین باشد.» «۲۰۰»

روایت شده: «پیامبر (ص) شهادت مردی را که دروغ گفته بود نپذیرفت.» «۲۰۱»

و نیز فرمود: «مؤمن بر هر خصلتی خو می‌گیرد یا نیت آن می‌کند جز خیانت و دروغ.» «۲۰۲»

عایشه می‌گوید: هیچ خلقی در نزد اصحاب پیامبر (ص) بدتر از دروغ نبود. پیامبر (ص) هرگاه اطلاع می‌یافت که مردی از اصحابش دروغ گفته است، تا از توبه او آگاه نمی‌شد سینه مبارکش صاف نمی‌شد.» «۲۰۳»

موسی (ع) گفت: «پروردگارا کدامین بنده‌ات از نظر عمل بهتر است؟»

فرمود: کسی که زبانش دروغ نگوید و دلش گناه نکند و فرجش زنا ننماید.»

لقمان به پسرش گفت: «پسرکم از دروغ پرهیز چرا که مانند گوشت گنجشک لذیذ است و بزودی صاحب دروغ را کباب می‌کند.»

پیامبر (ص) در مدح راستگویی گفت: «چهار خصلت است که هر گاه در تو باشد هر چه از دنیا از دست بدهی به تو زیانی نمی‌رسد: گفتار راست، نگهداری

«199» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۱، ص ۷، از حدیث سمره بن جندب روایت کرده است.

«200» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۱۶۷ از حدیث عبدالله، و مسلم در (صحیح)، ج ۱، ص ۸۵، روایت کرده اند.

«201» این حدیث را ابن ابی دنیا در (( الصمت )) از حدیث موسی بن شیبه به صورت مرسل روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است.

«202» این حدیث را ابویعلی و بزاز روایت کرده اند چنان که در (( الترغیب و الترهیب )) ج ۳، ص ۵۹۵ آمده است.

«203» نظیر این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۸، ص ۱۴۸ روایت کرده و به (( الترغیب و الترهیب )) ج ۳، ص

---

### 331

امانت، خوشخویی، رعایت عفت در خوراک.» «۲۰۴»

معاذ گوید: رسول خدا به من فرمود: «تو را به تقوای الهی و راستگویی و ادای امانت و وفا کردن به پیمان، و سلام دادن و فروتنی سفارش می‌کنم.» «۲۰۵»

علی (ع) فرمود: «بزرگترین گناه در نزد خدا زبانی است که بسیار دروغ بگوید و بدترین پشیمانیها پشیمانی روز قیامت است.»

مالک بن دینار گوید: «در یکی از کتابها خواندم: خطبه هر خطیبی باید بر کردارش عرضه شود اگر راستگو بود تصدیق می‌شود و اگر دروغ‌گو باشد لبهایش با قیچی آتشین بریده می‌شود، و هر چه بریده شود دوباره گوشت بروید.»

ابن سَمَّاک گوید: عقیده ندارم که بر دروغ نگفتن پاداش داده شوم زیرا، با بی‌میلی آن را ترک می‌کنم.

مواردی که دروغ‌گویی مجاز است

بدان که دروغ حرمت عینی ندارد، بلکه از آن نظر که به مخاطب یا دیگری «۲۰۶»

ضرر می‌رساند حرام است، زیرا کمترین درجه‌اش این است که خبر دهنده به چیزی خلاف آنچه می‌گوید معتقد باشد در این صورت جاهل است و گاه دروغ برای دیگری ضرر دارد، و بسا جهلی که بهره و مصلحت داشته باشد.



## بنابراین دروغ به دست آوردن آن جهل است که در آن مأذون هستیم. گاه

«204» این حدیث را احمد و ابن ابی دنیا و طبرانی و بیهقی به سندهایی حسن روایت کرده اند چنان که در الترغیب و الترہیب ، ج

۳، ص ۵۸۹ آمده است.

«205» این حدیث را ابونعیم در (( الحلیہ )) روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است.

«206» در این سخن اشکال است زیرا دروغ اظهار کردن چیزی است برخلاف حقیقت به عمد خواه زیان آور باشد یا سودبخش و این

بیرون شدن از حق و انحراف از راه راست به باطل است که عقل و فطرت سالم از آن ناراحت می شود و شرعا حرام و عقلا زشت است مگر این

که منکر حسن و فبح عقلي شویم و این خلاف اعتقاد اصحاب ما (امامیه است) و این که دین در بعضی از موارد برای مصلحتی دروغ را جایز

شمرده تا کمترین دو محذور را برگزیند با حرمت نفسی دروغ منافات ندارد و ظاهر روایات مؤید این مطلب است.

### 332

دروغ واجب است، در صورتی که راستگویی موجب بنا حق کشته شدن کسی شود. پس می گوییم: سخن وسیله رسیدن به هدفهاست و هر هدفی ستوده است و می توان با راست و دروغ به آن رسید اما دروغگویی حرام است، ولی اگر تنها با دروغ می توان به آن رسید، دروغ مباح است اگر به دست آوردن هدف مباح باشد و اگر رسیدن به هدف واجب باشد دروغ واجب است مانند حفظ خون مسلمان و هر گاه راستگویی موجب ریختن خون مسلمانی شود که از ظالمی مخفی شده است دروغگویی در آن جا واجب است و هر گاه رسیدن به هدف در جنگ یا آشتی دادن دو مسلمان یا دلجویی از شخص ستم رسیده جز با دروغ ممکن نشود دروغ مباح است در عین حال تا آنجا که ممکن است انسان باید از دروغ بپرهیزد، زیرا هر گاه باب دروغ بر او گشوده شود بیم آن می رود در جایی هم که نیاز به دروغ نیست دروغ بگوید و در آن جا که دروغ واجب است به اندازه واجب اکتفا نکند. بنابراین دروغ اساسا حرام است مگر ضرورتی پیش آید. آنچه دلالت می کند که در دروغ موارد استثنا وجود دارد روایتی است از امّ کلثوم که گفت: «نشیدم که پیامبر (ص) جز در سه مورد اجازه دروغ گفتن بدهد: در اصلاح میان دو طرف، در جنگ، در وقتی که مردی با زنی سخن بگوید و آن زن به شوهرش بگوید.» «۲۰۷»

و نیز امّ کلثوم گفت: پیامبر خدا فرمود: «کسی که میان دو نفر آشتی دهد کذاب نیست. پس به

قصد اصلاح سخن خیر بگوید یا بر سخن خیر چیزی بیفزاید.» «۲۰۸»

اسماء دختر یزید گفت: پیامبر (ص) فرمود: «هر دروغی برای پسر آدم نوشته می‌شود، مگر مردی که به قصد آشتی دادن دو نفر به آن دو دروغ بگوید.» «۲۰۹»

«207» این حدیث را بخاری و مسلم و احمد و ترمذی از ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط به سندی صحیح روایت کرده اند چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است.

«208» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۲۸ روایت کرده است.

«209» این حدیث را احمد در (مسند)، ج ۹، ص ۴۵۵ با افزودن در آن و اختلاف در لفظ روایت کرده است.

---

### 333

از ابو کاهل روایت شده که گوید: میان دو مرد از یاران پیامبر سخنی در گرفت تا آنجا که با یکدیگر برخورد و نزاع کردند، من به یکی از آنها برخورد و گفتم چرا با فلانی خوب نیستی شنیدم که تو را به نیکی می‌ستود و دیگری را دیدم و به او نیز همان سخن را گفتم تا آشتی کردند، آنگاه گفتم: خود را هلاک کردم آنها را آشتی دادم پیامبر (ص) آگاه شد و فرمود: «ای ابو کاهل میان مردم آشتی برقرار کن.» «۲۱۰»

یعنی اگر چه با سخن دروغ باشد مردم را آشتی بده.

عطاء بن یسار گوید: مردی به پیامبر (ص) عرض کرد: به خانواده‌ام می‌توانم دروغ بگویم؟ فرمود: «خیری در دروغ نیست، گفت: به خانواده‌ام وعده دروغ می‌دهم؟ فرمود: بر تو باکی نیست.» «۲۱۱»

از نواس بن سمان کلابی روایت شده که گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود:

«شما را چه شده که می‌بینم خود را همانند پروانه‌ها در آتش می‌افکنید، تمام دروغها ناگزیر در نامه عمل نوشته می‌شود مگر این که شخص در جنگ دروغ بگوید، چرا که جنگ نیرنگ است، یا میان دو نفر کینه باشد و شخصی میانشان آشتی دهد، یا به زنش سخن دروغی بگوید که او را خشنود سازد.» «۲۱۲»

علی (ع) فرمود: «هر گاه راجع به رسول خدا با شما سخن می‌گویم، اگر از آسمان به زمین سقوط کنم در نظرم محبوبتر از آن است که بر او دروغ ببندم و هر گاه با شما سخن بگویم جنگ نیرنگ

است [یعنی دروغ در جنگ مجاز است] « این سه مورد بروشني [در روایات] از دروغ استثنا شده است و نیز مواردی جز اینها که انسان برای خودش یا دیگری هدف صحیحی داشته باشد استثناست،

«210» این حدیث را طبرانی روایت کرده و آن را صحیح ندانسته چنان که در ((المغنی)) آمده است.

«211» این حدیث را مالک در ((الموطأ)) ج ۲، ص ۲۵۴ از صفوان بن سلیم روایت کرده است و عراقی گوید: حدیث را ابن عبدالبر در

((التمهید)) از روایت صفوان از عطا روایت کرده است.

«212» این حدیث را ابوبکر بن لال در مکارم به لفظ ((تتبايعون تا في النار)) روایت کرده است و مابعد حدیث را روایت نکرده

است و طبرانی آن را روایت کرده است و در هر دو (سند) شهر بن حوشب وجود دارد. ((المغنی))

---

### 334

اما در مورد مال و ثروتش وقتی می تواند دروغ بگوید که ظالمی او را دستگیر کند و راجع به مالش سؤال کند یا اگر سلطان او را بگیرد و از یک گناه زشت که میان او و خداست بپرسد، می تواند انکار کند و بگوید زنا نکرده‌ام، شراب نخورده‌ام (اگر چه دروغ بگوید). پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر که از این کثافت کاریها بکند باید بپوشاند.» «۲۱۳» چرا که آشکار ساختن گناه گناهی دیگر است. بنابراین بر انسان لازم است که خون و مالش را که در معرض غارت ظالمانه است و نیز آبروی خود را با زبانش حفظ کند اگر چه دروغ بگوید.

اما آبروی دیگران مثل این که از او راز برادرش را بپرسند لازم است منکر شود، و نیز میان دو نفر آشتی برقرار سازد و نیز میان زنان خود که هو و هستند اصلاح کند و به دروغ به هر کدام بگوید که تو عزیزترین همسر منی، و اگر همسرش جز با وعده‌ای که توان وفای آن را ندارد از او اطاعت نمی کند برای دلخوشی او می تواند وعده دروغ بدهد و نیز می تواند با سخن دروغ از کسی پوزش بخواهد که جز با انکار گناه یا بسیار دوستی ورزیدن دلخوش نمی شود ولی مرز این موارد مجاز دروغگویی این است که دروغ ممنوع است ولی اگر راست بگوید مفسده‌ای از آن پدید می آید. از این رو سزاوار است که مفسده دروغ با مصلحت آن با ترازوی عدالت سنجیده شود، و چون دریابد که مفسده راستگویی از نظر دین بیش از دروغ است می تواند دروغ بگوید و اگر هدف از دروغگویی بی‌ارج تر از هدف راستگویی است واجب است راست بگوید، و گاه این دو عامل در برابر یکدیگر قرار می گیرند بطوری که انسان نسبت به آنها تردید می کند در این صورت گرایش به راستگویی سزاوارتر

است، زیرا دروغگویی در هنگام ضرورت یا نیاز مهمّ مباح می‌شود و در حالت شک به اصل تحریم دروغ رجوع می‌کنیم.

چون درک درجات هدفها پیچیده است بر آدمی لازم است تا آنجا که

«213» این حدیث را حاکم از حدیث ابن عمر به لفظ ((اجتنبوا هذا القاذورات اللّتی نهی اللّٰه عنها فمن الم بشي منها فليستتر بستر اللّٰه)) نقل کرده و سندهایش حسن است.

### 335

امکان دارد از دروغ پرهیزد. همچنین هر گاه نیاز به دروغ داشته باشد بر او مستحبّ است که از اهدافش بگذرد و دروغ را کنار بگذارد، اما در مورد اهداف دیگران، بی‌تفاوت به حق آنها و ضرر زدن جایز نیست. مردم بیشترین دروغ را برای منافع شخصی خودشان می‌گویند آنگاه برای افزونی مال و مقام و از دست دادن چیزهایی که از دست رفتن آنها چندان اهمیّت ندارد، تا آنجا که اگر زن از شوهرش سخنانی دروغ نقل کند تا بر علیه هووهای خود به آن ببالد، حرام است.

اسماء گوید: شنیدم زنی از پیامبر (ص) سؤال کرد و گفت: من یک هوو دارم و من از شوهرم کارهایی را که انجام نداده بسیار نقل می‌کنم تا او را بیازارم. آیا گنه‌کارم؟ حضرت فرمود: کسی که کارهای انجام نشده را بسیار بگوید همانند کسی است که لباس ریا بپوشد. «۲۱۴»

پیامبر (ص) فرمود: «کسی که بگوید خورده‌ام و نخورده است یا بگوید:

دارم و نداشته باشد یا بگوید بخشیده‌ام و نبخشیده باشد در روز قیامت مانند کسی است که لباس ریا پوشیده باشد.» «۲۱۵» از این قبیل است فتوا دادن به چیزی که یقین ندارد یا نقل حدیثی که برایش ثابت نشده است، زیرا هدف او اظهار دانش خویش می‌باشد از این رو از گفتن نمی‌دانم امتناع می‌کند، و این کار حرام است. اما در دروغ گفتن به کودکان در حکم دروغ گفتن به زنان است، زیرا هر گاه کودک جز با وعده یا تهدید و ترساندن به دروغ میل به مکتب رفتن نکند، این کارها مباح است. آری در روایات نقل شده که این گونه دروغها در

«214» نظیر این حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۹۵، و احمد در (مسند)، ج ۶، ص ۳۴، روایت کرده است. و نووی گوید معنای حدیث این است که آنچه را ندارد بسیار نشان دهد یعنی چیزی را که ندارد وانمود کند که دارد و در نزد مردم با آن خود را صاحب چیز بسیار

بداند و به باطل آراسته شود این کار نکوهیده است چنان که پوشیدن لباس ریا نکوهیده است ابوعبیده و دیگران گفته اند: منظور از کسی که لباس ریا می پوشد آن کسی است که لباس زاهدان و دینداران را می پوشد و مقصودش این است که خشوع و زهدی بیش از آنچه در دلش هست به مردم نشان دهد. لباس ریا پوشیدن به این معنی است. تا آخر گفتار...

«215» عراقی گوید: این حدیث را به این لفظ نیافته ام.

### 336

نامه عمل ثبت می شود و انسان بر آن باز خواست می شود آنگاه اگر در مؤخذه روشن شود که قصد صحیح داشته مورد عفو قرار می گیرد، زیرا دروغ فقط به قصد اصلاح مباح شده است، و فریب بسیار در آن راه می یابد چرا که گاه انگیزه دروغ بهره و غرضی است که انسان از آن بی نیاز است و بر حسب ظاهر اظهار اصلاح می کند، از این رو چنین دروغی در نامه عمل ثبت می شود و هر که دروغی بگوید در مقام اجتهاد قرار می گیرد که بداند آیا آنچه برای آن دروغ گفته است در دین از راستگویی مهمتر است یا نه و کسب این آگاهی دشوار است، بنابراین دور اندیشی در ترک دروغ است مگر به حدّ وجوب برسد، مثل این که به خونریزی یا ارتکاب گناه بینجامد. بعضی چنان پنداشته اند که جعل خبرهای دروغ در کارهای خوب و سخت گیری در گناهان جایز است و گمان کرده اند که چنین قصدی صحیح است و این پندار اشتباه محض است زیرا پیامبر (ص) فرمود: «هر کس به عمد بر من دروغ ببندد جایگاهش پر از آتش شود.» «۲۱۶» دروغ جز در مورد ضرورت گفته نمی شود و دروغ بستن بر پیامبر ضرورت نیست، زیرا سخنان راست پیامبر (ص) ما را از دروغ بستن به آن حضرت بی نیاز می کند، و اگر کسی بگوید: سخنان پیامبر بر اثر تکرار جاذبه خود را از دست داده و سخن نو جاذبه دیگری دارد این سخن هوسایی بیش نیست و جزء اهدافی نیست که بتواند در برابر مفسده دروغ بر پیامبر و خدا مقاومت کند و اگر این در گشوده شود به کارهایی می انجامد که موجب پریشانی در دین می شود و خیر آن (به پندار گوینده) در برابر شرّ آن ناچیز است از این رو دروغ بستن بر پیامبر خدا (ص) از گناهان کبیره ای است که هیچ چیز نمی تواند با آن معارضه و در برابر آن مقاومت کند.»

شرح پرهیز از دروغ با توریه ها

از علمای گذشته نقل شده که وجود توریه ها چاره ای برای فرار از دروغ

«216» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷ روایت کرده است.

است. از ابن عباس و دیگران روایت شده: «در توریه‌ها وسعتی است که انسان را از دروغ بی‌نیاز می‌کند.» مقصود بزرگان این است که هر گاه آدمی مجبور به دروغ‌گویی شود باید از توریه استفاده کند، اما در صورت بی‌نیاز بودن نه دروغ آشکار جایز است نه پنهان (توریه)، ولی توریه آسانتر است.

نمونه‌ای از توریه روایتی است که نقل شده: مطرف بر زیاد وارد شد. زیاد گفت: چرا دیر آمدی؟ وی بیماری خود را دلیل تأخیر قرار داد و گفت: از وقتی که از امیر جدا شده‌ام از زمین برنخاستم جز این که خدا مرا برخیزاند.

ابراهیم گفت: هر گاه از طرف تو چیزی به کسی برسد و نخواهی دروغ بگویی بگو: خدا می‌داند ما قلت من ذلک من شی، «در آن مورد چیزی نگفته‌ام» و در نظر شنونده که (ما) نافی است همین معنی که گفته شد استفاده می‌شود، در حالی که (ما) در نیت گوینده برای ابهام است یعنی آنچه در این مورد گفته‌ام مهم نیست.

نخعی به دخترش نمی‌گفت برای شکر می‌خرم بلکه می‌گفت: اگر برای شکر بخرم دوست داری و بسا که خریدنی هم روی نمی‌داد.

هر گاه کسی در خانه به سراغ ابراهیم می‌آمد که از او بدش می‌آمد به کنیز خود می‌گفت: بگو: ابراهیم را در مسجد بجوی، و نمی‌گفت این جا نیست تا دروغگو نشود. نمی‌خواست با او ملاقات کند دایره‌ای می‌کشید و به کنیز خود می‌گفت انگشت را در این دایره بگذار و بگو شعبی این جا نیست.

تمام این توریه‌ها در جایی است که انسان نیاز به توریه داشته باشد، اما در موردی که نیاز نیست نباید توریه کند، زیرا توریه اگر چه در لفظ دروغ نیست، در معنی دروغ است و آن در پاره‌ای از موارد است چنان که از عبد الله بن عتبّه روایت شده که گوید: همراه ابو علی بر عمر بن عبد العزیز وارد شدم و از آن جا بیرون آمدم در حالی که جامه‌ای بر تن داشتم مردم می‌گفتند: این جامه را امیر المؤمنین بر تن پوشانیده و من می‌گفتم: خدا به امیر پاداش خیر دهد، پدرم به من گفت: پسرکم خود را از دروغ نگاه‌دار و از دروغ و آنچه به دروغ

شبيهه است بپرهيز. علتّ منع پدرش اين بود که گمان مردم را در مورد جامه با گفتار خود تأييد مي‌کرد و هدفش مباحثات بود که هدفی باطل بود و فايده‌اي نداشت. آري توريه براي اهدافي مانند خوشدل ساختن ديگران با شوخي مباح است مانند فرموده پيامبر (ص) که: «پيرزن وارد بهشت نمي‌شود، يا در چشم شوهرت سفيدي است، و تو را بر فرزند شتر سوار مي‌کنم.» «۲۱۷» اما دروغ آشکار چنان که عادت مردم است تا با نادانان شوخي کنند و فريشان دهند که زني به ازدواج با تو مایل است و اگر در اين دروغ ضرري باشد که به آزردن دلي بينجامد حرام است و اگر فقط به قصد شوخي باشد موجب فسق طرف نمي‌شود ولي از درجه ايمان او کاسته مي‌شود. پيامبر خدا (ص) فرمود: «ايمان شخص کامل نمي‌شود تا براي برادرش دوست بدارد آنچه را براي خود دوست مي‌دارد و در شوخي خود از دروغ بپرهيزد.» «۲۱۸»

اما مقصود پيامبر (ص) از اين سخن: «مرد براي خندیدن مردم سخني مي‌گويد و به سبب آن سقوط مي‌کند بيش از فاصله زمين با ثريا» «۲۱۹» منظور اين است که اگر کسي در شوخي خود غيبت مسلماني کند يا دلي را بيآزارد چنين است نه شوخي تنها.

از جمله دروغهايي که موجب فسق نمي‌شود، دروغی است که در مبالغه رايج است مانند اين سخن که صد بار به تو چنين گفتم و صد بار به سراغت آمدم، چرا که در اين نوع محاوره قصد صد بار را ندارد بلکه مي‌خواهد مبالغه کند.

بنابراين اگر تنها یک بار به سراغ او رفته باشد دروغگوست و اگر چند بار به

«217» هر سه حديث در آفت دهم پيش از اين گذشت.

«218» اين حديث را ابن عبدالبر در ((الاستيعاب)) از حديث ابومليکه ذماری بدون حمله ((و حتي يجتنب الكذب في مزاحه)) روايت کرده است، و ارقطني در ((الموتلف و المختلف)) از حديث ابوهريره چنين روايت کرده است ((لا يؤمن عبد الايمان كله حتي يترك الكذب في مزاحه)) و از احمد پيش از اين گذشت که در مسند خود، ج ۲، ص ۳۵۲ روايت کرده ((لا يؤمن العبد الايمان كله حتي يترك الكذب من المزاحه)) تا آخر حديث.

«219» پيش از اين در آفت سوم گذشت.

سراغش رفته باشد که معمول نیست گنهکار نیست اگر چه به صد بار هم نرسد و در میان آن درجاتی هست انسانی که زبانش آزاد است با مبالغه در آن در معرض خطر دروغ گفتن قرار می‌گیرد و از جمله مواردی که دروغگویی در آن معمول است و به آسانی انجام می‌شود موردی است که گفته شود: غذا بخورید و طرف بگوید میل ندارم و این دروغ ممنوع و حرام است، در صورتی که هدف درستی در آن نباشد.

مجاهد گوید: اسماء بنت عمیس گفت: همدم عایشه بودم در شبی که او را آماده کردم و به همراه چند زن او را به خانه پیامبر (ص) بردیم. به خدا در خانه رسول خدا جز یک جام شیر نبود. پیامبر نوشید سپس آن را به عایشه داد و او شرم کرد. من گفتم: دست رسول خدا را رد نکن، بگیر! عایشه گفت: با حالت شرم جام شیر را از پیامبر گرفتم و نوشیدم، آنگاه فرمود: به رفاقت بده آنها گفتند میل نداریم. پیامبر فرمود: گرسنگی با دروغ جمع نمی‌شود. اسماء گوید: به پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا اگر یکی از ما در جایی که به چیزی مایلیم بگوید میل ندارم آیا دروغ به حساب می‌آید فرمود: دروغ (در نامه عمل) نوشته می‌شود تا آنجا که دروغ کوچک، دروغ کوچک نوشته می‌شود «۲۲۰» دینداران از چنین دروغهایی نیز پرهیز می‌کردند. لیث بن سعد گوید:

چشمان سعید بن مسیب چرک می‌داد به حدی که چرک به بیرون چشمانش می‌رسید. به او می‌گفتند: این چرک را پاک کن می‌گفت: پزشک به من گفته است: دست به چشمانت نزن و اگر دست به چشمانم بزنم چگونه بگویم دست نزده‌ام (دروغ بگویم)؟ این نمونه‌ای از مواظبت دینداران بر راستگویی است، و

«220» این حدیث را ابن ابی دنیا در (( الصمت )) و طبرانی در (( الکبیر )) روایت کرده اند و نظیر آن را طبرانی از حدیث شهر بن حوشب از اسماء بنت یزید نقل کرده و آن درست است زیرا اسماء بنت عمیس در آن هنگام در حبشه بوده لیکن در (( طبقات الاصبهانیین )) تالیف ابوشیخ از روایت عطاء ابن ابی ریح از اسماء بنت عمیس روایت شده (( زفنا الی النبی صلی الله علیه و آله بعض نساءه الحدیث )) بنابراین منظور از این ازدواج زنی غیر از عایشه باشد که پس از فتح خیبر (پیامبر با او ازدواج کرده) اشکالی ندارد. (( المغنی ))

هر کس مواظبت نکند زبانش در دروغگویی از اختیارش بیرون می‌رود و ندانسته دروغ می‌گوید. از خوات تیمی روایت شده که گوید: خواهر ربیع بن خثیم عائده نزد پسرکرم آمد و خود را بر روی او



انداخت و گفت: پسر کم حالت چطور است؟ پس ربیع نشست و گفت: خواهرم آیا او را شیر داده‌ای؟ گفت: نه. ربیع گفت: چه می‌شد اگر می‌گفتی پسر برادرم و راست می‌گفتی.

از جمله عادت‌هاست که انسان بگوید: خدا می‌داند، در جایی که خود نمی‌داند. عیسی (ع) گوید: «از بزرگترین گناهان در پیشگاه خداست که بنده بگوید: خدا می‌داند در حالی که خود نمی‌داند. و بسا که در نقل کردن خواب دروغ بگوید که گناهش بزرگ است، زیرا رسول خدا (ص) فرمود: «از بزرگترین دروغ‌هاست که شخصی به کسی غیر از پدرش نسبت داده شود یا آنچه در خواب ندیده ادعا کند که دیده است - یا سخنی را که من نگفته‌ام به من نسبت دهد.»» ۲۲۱»

پیامبر (ص) فرمود: «هر که در نقل خواب خود دروغ بگوید روز قیامت مجبور می‌شود که میان دو دانه جو گره بزند.»» ۲۲۲»

آفت پانزدهم غیبت است

بحث درباره غیبت طولانی است و ما اول شواهد دینی را که در نکوهش غیبت وارد شده بیان می‌کنیم، خدای متعال در قرآن بر نکوهش غیبت تصریح فرموده و غیبت کننده را به کسی تشبیه کرده که گوشت برادر دینی خود را در حالی که مرده باشد بخورد و فرموده است و لَا يَغْتَبُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا أَوْ يُجِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ. «۲۲۳»

«221» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۹، ص ۵۴ از حدیث ابن عمر روایت کرده است.

«222» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۹، ص ۵۴ از حدیث ابن عباس روایت کرده است.

«223» حجرات / ۱۲: هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین

( همه شما از این امر کراهت دارید.)

---

### 341

پیامبر خدا (ص) فرمود: «خون و مال و آبروی تمام مسلمانان بر مسلمانان محترم است.»» ۲۲۴»

غیبت از بین بردن آبروست پیامبر میان آبرو و خون و مال جمع فرموده است.

و نیز فرمود: «به یکدیگر حسد نورزید، با هم دشمنی نکنید، و یکی از شما دیگری را غیبت نکند و ای بندگان خدا با هم برادر باشید.»» ۲۲۵»

از جابر و ابو سعید روایت شده که گفتند: پیامبر (ص) فرمود: «از غیبت پرهیزید چرا که غیبت بدتر از زناست، زیرا شخص گاه مرتکب زنا می‌شود و توبه می‌کند خدا توبه‌اش را می‌پذیرد ولی غیبت کننده آمرزیده نمی‌شود تا شخص غیبت شده او را بیامرزد.»» ۲۲۶»

انس گوید: رسول خدا فرمود: «در شب معراج به گروهی گذشتم که صورتهایشان را با ناخنهایشان می‌خراشیدند به جبرئیل گفتم: اینان کیانند؟

گفت: کسانی‌اند که غیبت مردم می‌کردند و آبروی آنها را می‌ریختند.»» ۲۲۷»

سلیم بن جابر گوید: به محضر پیامبر خدا آمدم و گفتم: به من خیری بیاموز که خدا مرا از آن بهره‌مند سازد پیامبر (ص) فرمود: «هیچ کار خیری را کوچک مشمار، اگر چه از ظرف خود در ظرف تشنه آب بریزی، و با روی باز برادرت را دیدار کنی و چون روی برگرداند او را غیبت نکنی.»» ۲۲۸»

براء گوید: رسول خدا برای ما خطبه ایراد کرد، تا آنجا که به گوش کنیزان

«224» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۱۱ از حدیث ابوهریره روایت کرده است.

«225» این حدیث مورد اتفاق علماست جز این گفته ((و لا یغتب بعضکم بعضا)) به صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۵ و صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۱ رجوع کنید.

«226» این حدیث را طبرانی در ((الوسط)) روایت کرده و در سند آن عباد بن کثیر است و او متروک می‌باشد چنان که در ((مجمع الزوائد))، ج ۸، ص ۹۲ آمده است و در ((الحاوی للفتاوی)) رساله مخصوصی در این مورد به نام ((بذل الهمه فی طلب براء الذمه))

«227» این حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۶۸ به صورت مسند و مرسل روایت کرده است.

«228» این حدیث را ابن ابی الدنیا در ((الصمت)) روایت کرده و عبارت از اوست و احمد نظیر آن را در مسند روایت کرده چنان که در ((المغنی)) آمده است.

در خانه‌هایشان رسانید و فرمود: «ای گروهی که به زبان ایمان آورده و به دل ایمان نیاورده‌اید، غیبت مسلمانان نکنید و در جستجوی عیب‌هایشان نباشید، زیرا کسی که در جستجوی عیب برادرش باشد خدا عیب او را بجوید و هر کس که خدا در پی عیب او باشد در درون خانه‌اش رسوا شود.» ۲۲۹»

خدای متعال به موسی وحی کرد: «هر کس با توبه از غیبت بمیرد آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و هر که بمیرد و در غیبت کردن اصرار ورزد نخستین کسی است که وارد دوزخ می‌شود.»

انس گوید: پیامبر (ص) مردم را به روزه یک روز امر کرد و فرمود: «هیچ کس افطار نکند تا به او اجازه دهم. مردم روزه گرفتند تا شب شد شخصی می‌آمد و می‌گفت: ای رسول خدا روزه دارم اجازه بده افطار کنم و پیامبر به او اجازه می‌داد و همچنان می‌آمدند و اجازه می‌گرفتند تا مردی آمد و عرض کرد: از خانواده‌ام دو دختر جوان روزه دارند و شرم دارند که خدمت شما بیایند به آنها اجازه بده افطار کنند. پیامبر از او روی گرداند. دوباره تکرار کرد و پیامبر روی برگرداند سوّمین بار تکرار کرد. پیامبر فرمود: آنها روزه ندارند و چگونه روزه دار است کسی که امروز گوشتهای مردم را خورده است؟ برو و به آن دو دستور بده اگر روزه‌اند قی کنند. مرد برگشت و به آنها خبر داد و از آنها خواست قی کنند. پس هر کدام لخته خونی قی کرد. مرد به محضر پیامبر برگشت و جریان را به او خبر داد. پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که جان محمد (ص) در دست قدرت اوست اگر لخته‌های خون در شکم آنها باقی می‌ماند آتش (دوزخ) آنها را می‌خورد.» ۲۳۰»

در روایتی است: «چون پیامبر از او روی گرداند پس از آن خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا: به خدا ای رسول خدا آن دو دختر مردند یا

«229» این حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۶۸ روایت کرده است.

«230» این حدیث را ابن مردویه و بیهقی در (( الشعب )) روایت کرده اند چنان که در (( الدر المنثور )) ج ۶ ص ۹۶ نقل شده و حدیث

از روایت یزید رقاشی است و او ابو عمر بصری قاص زاهد است و ضعیف.

نزدیک به مرگند. پیامبر (ص) فرمود: آنها را نزد من بیاور. پس آنها آمدند حضرت طشت یا کاسه بزرگی طلبید و به یکی از آنها گفت: قی کن و او چرک و خون قی کرد تا کاسه پر شد. پیامبر به دیگری فرمود: قی کن او نیز همان طور قی کرد. آنگاه پیامبر (ص) فرمود: این دو از آنچه خدا حلال کرده بود امساک کردند و بر آنچه خدا حرام کرده بود (غیبت) افطار کردند، یکی از آنها کنار دیگری به غیبت نشست و گوشتهای مردم را می خوردند.» ۲۳۱»

انس گوید: رسول خدا برای ما خطبه خواند و راجع به ربا و بزرگی گناه آن سخن گفت و فرمود: «یک درهم که شخص از ربا به دست می آورد گناهش در پیشگاه خدا بزرگتر از سی و شش زناست و بدترین نوع ربا هتک حرمت شخص مسلمان است.» ۲۳۲»

جابر گوید: در راه با پیامبر (ص) بودیم. حضرت کنار دو قبر آمد که صاحب آن قبرها عذاب می شدند. پیامبر فرمود: «کیفر شدن آنها به سبب گناه کبیره نیست، یکی از آنها غیبت مردم می کرد و دیگری از بول خود اجتناب نمی کرد و یک شاخه یا دو شاخه درخت خرما طلبید و آنها را شکست و روی هر قبری کاشت. پیامبر (ص) فرمود: از عذابشان کم می شود تا آنگاه که این شاخه ها تر باشند یا خشک نشوند.» ۲۳۳»

چون پیامبر (ص) مردی به نام ماغر را به سبب زنا کردن سنگسار کرد، مردی به رفیق خود گفت: این شخص (پیامبر) سگ را کشت. پیامبر (ص) آن دو را کنار مرداری برد و فرمود: آن را بجوید و بخورید. عرض کردند: ای

«231» این حدیث را احمد در (مسند)، ج ۵، ص ۴۳۱ از حدیث عبید غلام پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَوَاتِهِ کرده و در آن روایاتی

است که نام برده نشده اند.

«232» این حدیث را ابن ابی الدنيا در کتاب (( ذم الغیبه )) روایت کرده چنان که در (( الترغیب و الترهیب ))، ج ۳، ص ۵۰۳ آمده است

«233» این حدیث را بخاری در (( الادب المفرد )) و ابن ابی الدنيا روایت کرده اند چنان که در (( الدر المنثور ))، ج ۶، ص ۹۶ آمده است

رسول خدا مرداري را بجويم؟ پیامبر (ص) فرمود: آنچه درباره برادران گفتید (غیبت کردید) گنبدیده تر و کثیفتر از این مردار بود.» «۲۳۴»

امام چهارم (ع) شنید که مردی از دیگری غیبت می کرد. فرمود: «از غیبت بپرهیز چرا که غیبت نان خورش سگهای جهنم است.» «۲۳۵»

از مجاهد درباره این گفتار خداوند، وَبَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةً. «۲۳۶» روایت شده که مقصود از «همزه» طعنه زدن به مردم است، و «لمزه» کسی است که گوشت مردم را می خورد. صحابه (پیامبر) با روی باز با هم دیدار می کردند و غیبت نمی کردند و معتقد بودند که بدترین اعمال غیبت کردن است و انجام آن را عادت منافقان می دانستند. یکی از صحابه گوید: ما پیشینیان را درک کردیم. آنها تنها روزه و نماز را عبادت نمی دانستند، بلکه خودداری از ریختن آبروی مردم را عبادت می شمردند.

ابن عباس گوید: هر گاه خواستی عیبهای رفیقت را نقل کنی عیبهای خود را به یاد بیاور. یکی از صحابه گوید: یکی از شما خاشاک را در چشم برادرش می بیند و شاخه درخت را در چشم خودش نمی بیند دیگری گوید: ای فرزند آدم به حقیقت ایمان نمی رسی مگر وقتی که عیبی در خودت هست از دیگری عیب نگیری و تا آنگاه که به اصلاح آن عیب خود پردازی، و هر گاه چنان سردی سرگرم به خودت می شوی، و محبوبترین بنده در پیشگاه خدا کسی است که سرگرم اصلاح عیبهای خود باشد.

مالک بن دینار گوید: عیسی بن مریم (ع) در حالی که حواریون همراهش بودند به مردار سگی گذشت. حواریان گفتند: این سگ چه بدبوست! عیسی (ع)

«234» این حدیث را نسائی روایت کرده و ابوداود نظیر آن را در (سنن)، ج ۲، ص ۴۵۹ به سندهایی جید روایت کرده است.

«235» این حدیث را طبرسی در احتجاج، ص ۱۷۲ روایت کرده و نظیر آن از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده چنان که در وسائل، ج ۲، ص ۲۳۸ کتاب حج باب ۱۵۲ تحریم غیبت روایت شده است.

«236» همزه / ۲: وای بر هر عیبجویی مسخره کننده ای!

فرمود: دندانهایش چه سفید است ظاهراً عیسی آنها را از عیب گرفتن (غیبت) بر سگ نهی کرد و به آنان هشدار داد که فقط خوبیهای مخلوقات خدا را بگویید» می‌گوییم: بعضی از علمای امامیه گفته‌اند: از گفتار عیسی (ع) به حواریان استنباط نمی‌شود که سخن حواریان درباره سگ غیبت است، بلکه دلیل سخن عیسی (ع) این بود که او دادن مردار و نظیر آن که خوشایند طبع انسان نیست به فعل کسی که زشتی آن را نیکو می‌داند نسبت داده نمی‌شود و ظاهر سخن حواریان زشت شمردن آن است ظاهراً عیسی (ع) به این نکته توجه فرموده که تمام کارهایی که با طبع انسان سازگار و ناسازگار است امری است که خدا بر طبق حکمت خود انجام داده است، و دستور داده که وی در برابر کارهای سازگار با طبع سپاسگزار و در برابر کارهای ناسازگار با طبع، صبر کند، حواریان که از عفونت سگ بدشان آمده بود صبر نکردند یا از حقیقت کار غافل بودند. از این رو عیسی (ع) آنان را متوجه سفیدی دندان سگ کرد که با طبعشان سازگار بود و آن را در برابر بوی بد و ناخوشایند سگ قرار داد و حواریان را از توجه به آن بازداشت و این نکته لطیفی است که از سخن بزرگان دریافتیم.

از طریق شیعه صدوق (ره) روایتی به اسناد خود از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود: «هر که برای غیبت و اظهار عیب برادرش حرکت کند اولین گامی که بردارد به طرف دوزخ برداشته است، و خدا عیبش را بر تمام مردم آشکار سازد و هر که مسلمانی را غیبت کند روزه‌اش باطل و وضویش شکسته می‌شود و اگر به این حال بمیرد حرام خدا را حلال دانسته است.» «۲۳۷»

از امام صادق (ع) روایت شده که گوید: «پیامبر خدا (ص) فرمود: غیبت

«237» صدوق (ره) این حدیث را در آخر کتاب ((عقاب الاعمال)) در خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله که آخرین خطبه ای است که

آن حضرت در مدینه ایراد فرموده، نقل کرده است.

---

### 346

در دین شخص مسلمان سریعتر اثر می‌کند از مرضی که از درون عضو انسان را می‌خورد.» «۲۳۸»

و نیز آن حضرت گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است تا

حدیثی از او سرنزند، عرض شد: ای رسول خدا حدث چیست؟ فرمود: غیبت کردن.» «۲۳۹»

ابن ابو عمیر از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «کسی که درباره مؤمن سخنی بگوید که با چشمانش دیده و با گوشه‌هایش شنیده است، در زمره کسانی است که خداوند فرموده است: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» «۲۴۰»

از مفضل بن عمر روایت شده گوید: امام صادق (ع) فرمود: «کسی که از مؤمنی سخنی نقل کند که قصدش عیبگویی و از بین بردن مروت او باشد تا آن مؤمن از چشم مردم بیفتد خدا او را از تحت سرپرستی خود به سرپرستی شیطان بیرون کند و شیطان او را نپذیرد.» «۲۴۱»

از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: «غیبت بر هر مسلمانی حرام است و غیبت حسنات را می‌خورد، چنان که آتش هیزم را می‌خورد.» «۲۴۲»

#### بیان معنای غیبت و تعریف آن

بدان که غیبت، گفتن چیزی درباره برادر دینی است که اگر از آن آگاه شود برنجد و تفاوتی ندارد که عیب جسمانی یا تبار یا اخلاق یا گفتار و کردار یا دین و دنیا را بگویی و یا عیب لباس و خانه و مرکب سواری او را بازگو کنی. عیب جسمانی مثلاً ضعف چشم و آبریزی آن، لوچ بودن، کچل بودن، کوتاه و بلند بودن، سیاه و زرد بودن و تمام صفاتی که یادآوری آن فرد

«238» کافی، ج ۲، ص ۳۵۷.

«239» کافی، ج ۲، ص ۳۵۷.

«240» کافی، ج ۲، ص ۳۵۷.

«241» کافی، ج ۲، ص ۳۵۸.

«242» به ((مصباح الشریعه)) باب چهل و نه رجوع کنید.

---

### 347

مبتلا را می‌رنجانند، و اما عیب تبار این است که بگویی: پدرش نبطی، هندی، فاسق، خسیس، تعمیر کار کفش، رفتگر، سلاخ است یا هر چه از آن رنجیده خاطر شود. اما عیب اخلاقی این است که بگویی: بدخو، بخیل، متکبر، ریاکار، عصبی، ترسو، ناتوان، کم دل و جرأت، بی‌باک است و نظیر اینها و اما

عیب کارهایی که به دین او مربوط می‌شود این است که مثلاً بگویی: دزد، کذاب، میگسار، خیانتکار، ظالم، کاهل نماز و زکات است رکوع و سجود نمازش را کامل نمی‌کند از نجاسات پرهیز ندارد به پدر و مادرش نیکی نمی‌کند یا زکات را به جایش نمی‌دهد یا درست تقسیم نمی‌کند یا در روز روزه داریش خود را از آمیزش با زنان و غیبت و هتک حرمت مردم حفظ نمی‌کند. اما عیبهای مربوط به دنیا مثل این است که بگوید: فلانی بی‌ادب است، مردم را خوار می‌شمارد، و هیچ کس را بر خود صاحب حق نمی‌داند و تنها خود را صاحب حق می‌داند، یا بگوید پرحرف، پرخور و پرخواب است و زمانی که وقت خواب نیست می‌خوابد و در آن جا که شأن او نیست می‌نشیند، اما عیب لباسش به این است که بگوید آستین گشاد، بلند دامن، عمامه گنده یا یقه چرکین است.

گروهی گفته‌اند عیبجویی دینی از کسی غیبت نیست، زیرا نکوهشی است که خدا در قرآن بیان فرموده است. از این رو نقل گناهان شخص و نکوهش او جایز است به دلیل روایتی که از پیامبر (ص) رسیده است: برای آن حضرت از زنی که بسیار اهل نماز و روزه بود، ولی همسایگانش را اذیت می‌کرد ستایش شد. پیامبر فرمود: «آن زن در دوزخ است» (۲۴۳) و نیز از زنی یاد شد که بخیل است.

پیامبر (ص) فرمود: «در این صورت چه خیری دارد؟» (۲۴۴) این سخن باطل است زیرا مردم آن سخنان را می‌گفتند چون احتیاج

«243» این حدیث را ابن حبان و حاکم از حدیث ابوهیرره روایت کرده و آن را صحیح دانسته اند ((المغنی)) .

«244» این حدیث را خرائطی در ((مکارم الاخلاق)) از حدیث ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام به صورت مرسل روایت کرده است.

### 348

داشتند که با سؤال احکام دین را بفهمند و غرض آنها عیبجویی یادشدگان نبود و در غیر از مجلس رسول خدا (ص) به آن نیازی نمی‌باشد و دلیل آن اجماع امت است بر این که هر کس از دیگری یاد کند به سخنانی که موجب رنجش وی شود از او غیبت کرده است چرا که داخل در تعریف غیبتی است که پیامبر از آن نهی فرموده است. بنابراین اگر چه در تمام موارد یاد شده راستگو باشد غیبت و معصیت خدا کرده و گوشت برادرش را خورده است به دلیل روایتی که پیامبر فرمود: «آیا می‌دانید غیبت چیست؟ گفتند: خدا و رسولش دانایتر است. فرمود:



یاد کردن از برادرت به سخنی که او را برنجاند. عرض شد: آیا اگر آنچه می‌گویم در برادرم باشد غیبت است؟ فرمود: اگر آنچه می‌گویی در او باشد او را غیبت کرده‌ای و اگر در او نباشد به او بهتان زده‌ای» «۲۴۵» معاذ بن جبل گوید: از مردی در محضر پیامبر (ص) یاد شد و گفتند: چقدر او عاجز و ناتوان است، رسول خدا فرمود: «از رفیقان غیبت کردید، عرض کردند: ای رسول خدا آنچه در او بود گفتیم. فرمود: اگر آنچه در او نبود می‌گفتید به او بهتان زده بودید.» «۲۴۶»

حذیفه از عایشه روایت کرده که عایشه از زنی یاد کرد و گفت: آن زن کوتاه قد است. پیامبر (ص) فرمود: «او را غیبت کردی.» «۲۴۷»

حسن گوید: به بدی یاد کردن دیگران سه گونه است: غیبت، بهتان، دروغ و تمام آنها در قرآن آمده است. غیبت گفتن چیزی است که در او وجود دارد

«245» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۲۱ و ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۶۷ از حدیث ابهریره روایت کرده اند.

«246» این حدیث را طبرانی در ((الکبیر)) به سندی که علی بن عاصم در آن وجود دارد روایت کرده و او ضعیف است چنان که در ((مجمع الزوائد)) نقل شده است.

«247» این حدیث را احمد روایت کرده و ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۶۷ و ترمذی از ابوحنیفه از عایشه روایت کرده اند و در ((احیاءالعلوم)) از حذیفه از عایشه روایت شده چنان که در متن آمده است و همچنین ابن ابی‌الدنیا در ((الصمت)) از حذیفه روایت کرده است و حذیفه اشتباه است بلکه درست آن (ابوحذیفه) است و اسمش سلمه بن صهیب است.

---

### 349

بهتان گفتن چیزی است که در او نیست دروغ، گفتن چیزی درباره اوست که به تو رسیده است.

ابن سیرین از مردی یاد کرد و گفت: آن مرد سیاه، آنگاه گفت: از خدا آمرزش می‌خواهم من معتقدم که او را غیبت کرده‌ام. ابن سیرین از ابراهیم یاد کرد و گفت: ابراهیم نخعی و نگفت ابراهیم اعور.

عایشه گوید: هیچ یک از شما نباید از دیگری غیبت کند زیرا یک بار در محضر پیامبر به زنی گفتم: این زن بلند دامن است. پیامبر (ص) فرمود: آب دهانت را بینداز، آب دهان انداختم و تگّه گوشتی بود. «۲۴۸»

می‌گوییم: این روایاتی که اهل سنت نقل کرده‌اند نمی‌تواند حکم شرعی را ثابت کند، بویژه که انگیزه جعل چنین روایاتی در آنان وجود دارد زیرا پیشوایان اهل سنت و رؤسای آنها عیب و نقص‌های فراوانی دارند که آنها را واداشته است برای به دست آوردن حاجت خود باب اظهار آن عیبها را به هر صورت که شده مسدود سازند تا حال خود را ترویج کرده و از تنقیر رعیت در امان باشند. همان طور که آشکار ساختن عیبهای مردم موجب هلاکت است، قطع ریشه این عمل و بستن آن (باب اظهار عیبها) نیز خطر آفرین است زیرا اظهار نکردن عیبها، خود موجب تأیید کارهای گنهکاران و صاحبان عیبهاست، برخی از علمای ما (شیعه) چنین گفته‌اند.

در مصباح الشریعه «۲۴۹» از حضرت صادق (ع) روایت شده: غیبت، یاد کردن کسی است به عیبی که در پیش خدا عیب نیست و نکوهش چیزی است که آگاهی از آن ستوده است. اما اگر از شخص غایبی به عیبی یاد شود که در پیش خدا نکوهیده است و صاحب آن عیب به آن نکوهش می‌شود این نکوهش غیبت نیست اگر چه صاحب آن عیب اگر بشنود برنجد به شرط آن که

«248» این حدیث را ابن مردویه و بیهقی در (( الشعب )) و خرائطی در (( مساوی الاخلاق )) روایت کرده اند چنان که در الدر المنثور ((

، ج ۶، ص ۹۵ نقل شده و در سندهایش زنی ناشناخته وجود دارد.

(( «249» مصباح الشریعه ، )) باب چهل و نه.

---

### 350

نکوهش کننده خود آن عیب را نداشته باشد و مقصودش تنها جدا کردن حق از باطل بر اساس گفتار خدا و رسول باشد ولی اگر در اظهار آن عیب هدف دینی نداشته باشد. بر اساس مقصود فاسد خود مؤأخذ می‌شود اگر چه درست باشد (عیب در طرف باشد).

از امام صادق (ع) روایت شده: «غیبت، گفتن عیب برادر دینی است که خدا آن عیب را پوشانده است، اما عیب آشکار مانند شتابزدگی و تندگی غیبت نیست.»

و در خبر دیگر آمده است «غیبت، گفتن عیبی از عیبهای برادر دینی است که خودش انجام نداده است.»<sup>۲۵۰</sup> و چیزی را که خدا بر او پوشانده است و حدی بر او اقامه نشده است منتشر سازد.»<sup>۲۵۱</sup>

بعضی از علمای ما (شیعه) گفته‌اند که حرام بودن غیبت اختصاص به معتقدان به حق دارد (موحدان شیعه) زیرا دلایل حکم غیبت شامل گمراهان (پیروان دیگر ادیان و مشرکان) نمی‌شود چون حکم در غیبت مربوط به مؤمنان یا برادران ایمانی است بنابراین شامل کسانی نمی‌شود که به دین حق معتقد نیستند.

### توضیح درباره منحصر نبودن غیبت به زبان

باید بدانی نقل عیب (دیگران) با زبان از این رو حرام است که با زبان عیب برادرت را به دیگران می‌فهمانی و او را به صفتی معرفی می‌کنی که از آن بیزار است. بنابراین کنایه گفتن نیز مانند تصریح کردن به عیب است و کردار همانند گفتار است و نیز اظهار عیب با اشاره و رمز و نوشتن و حرکت و هر عملی که عیب شخص را ظاهر سازد غیبت و حرام است و از این قبیل است گفتار عایشه:

«250» مقصود از کاری که انسان خودش انجام نداده عیب‌هایی است که در اختیار خود انسان نیست بلکه از کارهای خداست مانند عیب‌های بدنی بنابراین مخصوص عیب‌های پنهان است و این معنی بنابراین است که (( (فی بدنه )) )) صفت (( (اخیک ) )) باشد و (( (فی دینه )) )) می‌تواند متعلق به (( (القول ) )) باشد یعنی آن گفته عیسی در دین او باشد مثلاً کفری یا گناهی را به او نسبت دهد و دلالت می‌کند بر این که غیبت بهتان را نیز شامل می‌شود.

«251» کافی، ج ۲، ص ۳۵۷.

---

### 351

زنی بر ما وارد شد و چون روی گرداند با دستم به کوتاهی قد او اشاره کردم پیامبر (ص) فرمود: «او را غیبت کردی.»<sup>۲۵۲</sup> تقلید دیگران و مانند دیگری راه رفتن از نوع غیبت مذکور در حدیث است بلکه بدتر از غیبت می‌باشد چرا که تقلید عیب دیگران را بیشتر به تصویر می‌کشد و غیبت با نوشتن نیز چنین است، زیرا قلم یکی از دو زبان است، و اگر مصنفی در کتاب خود از شخص معینی یاد کند و سخن او را زشت بشمارد غیبت است، مگر این که دلیلی برای ذکر آن باشد که شرحش خواهد آمد.

اما اگر بگويد گروهی چنين گفته‌اند غيبت نيست. غيبت فقط اشاره کردن به شخص معيني است خواه زنده باشد يا مرده، و جزء غيبت به شمار مي‌آيد اگر بگويي: يکي از کساني که امروز با ما برخورد کرد يا يکي از کساني که ديديم چنين و چنان بود. در صورتي که مخاطب شخص معيني را از آن استنباط کند. اما اگر مخاطب شخص معيني را استنباط نکند غيبت نيست. پیامبر (ص) اگر کاري را از شخصي نمي‌پسنديد مي‌فرمود: «بعضي از گروهها را چه شده که چنين و چنان مي‌کنند.» «۲۵۳» آن حضرت شخص معيني را تعيين نمي‌کرد (تا غيبت شود).

بنابراين اگر بگويي برخي از کساني که از مسافرت آمده و بعضي افراد که ادعای علم دارند (چنين و چنانند) در صورتي که قرينه‌اي همراه داشته باشد که شخص معيني از آن فهميده شود غيبت است. بدترين نوع غيبت غيبتی است که قاريان ریاکار مرتکب مي‌شوند. آنها مقصود خویش را به روش درستکاران به مردم مي‌فهمانند تا نشان دهند که خود از غيبت پاک هستند و مقصود را (غيبت ديگران) مي‌فهمانند و به سبب جهلي که دارند نمي‌دانند که دو گناه را با هم مرتکب شده‌اند: ریاکاري و غيبت، چنان که در نزد او از شخصي ياد شود و او بگويد: سپاس خدایي را که ما را به وارد شدن بر پادشاه و طلب کردن مال

«252» اين حديث را خرائطي و ابن مردويه و بيهقي روايت کرده اند چنان که در (( الدر المنثور، ج ۶، ص ۹۴ آمده است.

«253» اين حديث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۵۰ از حديث عايشه روايت کرده است.

### 352

بي‌ارزش دنيا گرفتار نکرد، يا بگويد: پناه بر خدا از بي‌شرمي از خدا مي‌خواهيم که ما را از آن حفظ کند و قصدش از اين سخنان فهماندن عيب ديگران است و با صيغه دعا او را غيبت مي‌کند. همچنين گاه کسي که قصد غيبتش را دارد جلوتر مي‌ستاييد و مي‌گويد: حال فلاني چه خوب است، در عبادات کوتاهي نمي‌کرد ولي سستي بر او عارض شده و به دردي گرفتار شده که تمامان گرفتاريم و آن کم صبري است. از خودش ياد مي‌کند و مقصودش نکوهش ديگري است و خود را با شبیه بودن به صالحان مي‌ستاييد در حالي که صالحان را نکوهش مي‌کند در نتيجه غيبت کننده و ریا کار مي‌شود و خود را تزکيه مي‌کند در حالي که سه گناه را با هم انجام مي‌دهد ولي به سبب ناداني خود مي‌پندارد که از صالحان است و از غيبت پاک. همچنين شيطان با جاهلان متعبد بازي مي‌کند، چرا که شيطان آنها را به زحمت مي‌اندازد و با حيله گريه‌هايش اعمال آنها را هدر مي‌دهد و بر آنان مي‌خندد و

ریشخندشان می‌کند. از همین نوع غیبت است که آدمی عیب شخصی را بازگو کند و بعضی از حاضرین متوجه نشوند از این رو بگویند سبحان الله چه شگفت‌آور است این تا به حرف غیبت‌کننده گوش دهند و از گفتار او آگاه شوند. پس یاد خدا کند و نام خدا را وسیله‌ای برای تثبیت پلیدی او قرار دهد در حالی که از روی جهل و غرور از این که خدا را یاد کرده بر خدا منت می‌نهد. همچنین می‌گوید: از استخفافی که به فلان دوستان رسید غمگین شدم و از خدا می‌خواهیم که غمش را به شادی تبدیل فرماید، در حالی که در دعا کردن و اظهار اندوهش دروغ‌گوست، بلکه اگر (واقعا) قصد دعا کردن دارد باید پس از نماز و در نهان برایش دعا کند و اگر از حالت او غمگین است باید غم خود را با اظهار کاری که طرف نمی‌پسندد آشکار نسازد، همچنین می‌گوید: این بیچاره به بلای بزرگی گرفتار شده خدا ما و او را بیامرزد. وی در تمام این موارد (به قصد دلسوزی) اظهار دعا می‌کند در حالی که خدای متعال از پلیدی باطن و قصد پنهان او آگاه است و او به سبب نادانی‌اش نمی‌داند گناهی بزرگتر از گناه علنی

---

### 353

نادانان مرتکب شده است، از این نوع غیبت است گوش دادن به غیبت به روش تعجب از آن، چرا که اظهار تعجب شنونده موجب فزونی نشاط غیبت‌کننده در غیبت است. از این رو شروع به غیبت می‌کند و گویی بدین طریق شنونده غیبت‌کننده را به غیبت کردن تشویق می‌کند و می‌گوید: شگفتا نمی‌دانستم فلانی چنین است، تا کنون فقط او را خیر خواه می‌دانستم و گمان دیگری به او داشتم.

خدا ما را از شر او به دور دارد. دلیل غیبت بودن این گونه کلمات این است که با حرفهای خود غیبت‌کننده را تایید می‌کند و تصدیق غیبت، غیبت است، بلکه شخص ساکت در برابر غیبت‌کننده نیز در گناه شریک است. رسول خدا (ص) فرمود: «شنونده غیبت یکی از غیبت‌کنندگان است.» ۲۵۴»

از ابو بکر و عمر روایت شده که یکی به دیگری گفت: فلانی پر خواب است آنگاه از رسول خدا (ص) خورشتی خواستند تا با نان بخورند. پیامبر فرمود: شما خورشت خوردید. عرض کردند: مقصود شما را نمی‌فهمیم، پیامبر فرمود: چرا شما از گوشت رفیقتان خوردید.» ۲۵۵»

پس بنگرید چگونه پیامبر (ص) هر دو را غیبت‌کننده خواند در صورتی یکی از آنها سخن گفت و دیگری شنونده غیبت بود. پیامبر به دو مردی که یکی از آنها به دیگری گفت: آن مرد را مانند سگ

بکش «۲۵۶»: «پیامبر به هر دو نفر فرمود از این مردار بخورید.» پیامبر به غیبت کننده و گوش دهنده غیبت فرمود:

از مردار بخورید. بنابراین شنونده از گناه غیبت بیرون نیست مگر این که با زبان آن را زشت بشمارد و اگر می‌ترسد در دل زشت شمارد و اگر بتواند از مجلس غیبت برخیزد یا رشته سخن را قطع و سخن دیگری را مطرح سازد و اگر

«254» این حدیث را طبرانی از ابن عمر روایت کرده گفت: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از غیبت و گوش دادن به غیبت نهی فرموده است، به (( مجمع الزوائد )) ج ۸، ص ۹۱، رجوع کنید.

«255» این حدیث را ضیاء مقدسی در (( المختاره )) از انس روایت کرده چنان که در (( الدر المنثور )) ج ۶، ص ۹۵ آمده است.

«256» این حدیث را احمد در مسند خود، ج ۳، ص ۴۸۷ از حدیث سهل بن حنیف روایت کرده است.

---

### 354

این کار را نکند گنهگار است و اگر به زبان بگوید: خاموش و در دل آن را بخواهد نفاق است و تا قلبا از آن عمل متنفر نشود از گناه بیرون نمی‌رود، و اگر با دست یا ابرو یا پیشانی به سکوت فرمان دهد کافی نیست چرا که این عمل کوچک شمردن شخص مورد غیبت است، بلکه سزاوار است که آن عمل را بزرگ بشمارد و بصراحت از شخص مورد غیبت دفاع کند.

پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر کس که در حضور او مؤمنی را خوار سازند در حالی که می‌تواند از آن مؤمن دفاع کند خدا در روز قیامت در حضور خلائق او را خوار سازد.» «۲۵۷»

ابو دردا گوید: پیامبر (ص) فرمود: «هر کس در غیبت برادرش از آبروی او دفاع کند بر خداست که در روز قیامت از آبروی او دفاع کند.» «۲۵۸»

و نیز پیامبر (ص) فرمود: «هر که از آبروی برادرش در غیبت او دفاع کند بر خداست که او را از آتش رها سازد.» «۲۵۹»

درباره جلوگیری از غیبت مسلمان و فضیلت آن روایات بسیاری وارد شده است که آنها را در کتاب آداب همنشینی و حقوق مسلمانان ایراد کرده‌ایم و با تکرار آنها سخن را طولانی نمی‌کنیم.

عواملی که آدمی را به غیبت وا می‌دارد

بدان که انگیزه‌های غیبت بسیار است ولی آنها در یازده انگیزه گرد می‌آید که هشت قسم آن درباره عوام یکسان است و سه انگیزه ویژه دینداران و خواص است.

«257» این حدیث را احمد در مسند خود، ج ۳، ص ۴۸۷ از حدیث سهل بن حنیف روایت کرده است.

«258» این حدیث را ابن ابی‌الدنیا در ((الصمت)) روایت کرده است و در مسند حدیث شهر بن حوشب وجود دارد، و طبرانی به عبارت

دیگری نقل کرده است ((المغنی)).

«259» این حدیث را احمد (مسند)، ج ۶، ص ۴۶۱، از اسماء دختر یزید به سندهایی حسن روایت کرده و طبرانی نیز نظیر آن را روایت

کرده است، و ابن ابی‌الدنیا در ((الصمت)) از ابودردا روایت کرده چنان که در متن آمده است.

---

### 355

هشت قسم مربوط به توده مردم عبارتند از:

1- درمان خشم زیاد، و آن وقتی است که بر اثر عاملی بر کسی خشم بگیرد و خشم او به جوش آید و با نقل بدیهی آن کس (بیماری) خشم خود را درمان کند، در این صورت است که اگر انسان دینی نداشته باشد که مانع از گناه شود طبعاً زبانش به بدگویی و غیبت گشوده می‌شود و گاه در هنگام خشم جلو درمان آن را می‌گیرد و خشم در درون او حبس می‌شود و به صورت کینه ثابت در می‌آید و انگیزه‌ای دائمی برای نقل بدیها می‌شود. بنابراین کینه و خشم انگیزه بزرگی است که انسان را به غیبت وا می‌دارد.

2- موافقت کردن با همگنان و حسن معاشرت با رفیقان و همراهی با آنان در سخن گفتن زیرا معتقد است هر گاه آنان به غیبت دیگران پردازند و او مجلس را ترک کند و آن را زشت شمارد از او گریزان می‌شوند و به او بی‌اعتنایی می‌کنند از این رو با آنها مساعدت و همراهی کرده و آن را حسن معاشرت و همنشینی می‌داند و گاه رفیقانش خشمناک می‌شوند او نیز به خاطر شریک دانستن خود در خوشی و ناخوشی آنان خشمگین می‌شود در نتیجه به همراه آنها به نقل بدیها و عیبهای دیگران می‌پردازد و با آنها هلاک می‌شود.

3- انسان دریابد که شخصی بزودی در نزد مرد بزرگی از او بدگویی خواهد کرد یا بر علیه او شهادتی خواهد داد و او پیش از این که طرف مقابل بدگویی آغاز کند برای بی‌ارج کردن شهادتش از او بدگویی کند یا این که اول چیزی راجع به او نقل کند که راست باشد تا پس از آن زمینه دروغ بستن بر او فراهم آید و با آن سخن راست اول دروغ خود را ترویج و به آن استشهاد کند و بگوید: من به دروغگویی عادت ندارم، چرا که پیش از این راجع به احوال او چنین و چنان گفتم و درست هم بود.

4- کاری به او نسبت داده شود و بخواهد با غیبت از کسی که آن را انجام داده خود را تبرئه کند، در حالی که شایسته است خود را تبرئه کند و از کسی که آن را انجام داده غیبت نکند و دیگری را به آن کار نسبت ندهد، یا از دیگری

---

### 356

سخن بگوید که در عمل شریک او بوده تا زمینه معذور بودن خود را در انجام آن کار فراهم سازد.

5- قصدش فخر فروشی و اظهار چیزی باشد که ندارد به این صورت که با کاستن از ارج دیگری خود را بلند مرتبه نشان دهد. از این رو می‌گوید: فلانی نادان است و خوش فهم نیست، و سخنش سست است، و هدفش این است که در ضمن آن سخنان برتری خود را ثابت کند و نشان دهد که از او برتر است یا می‌ترسد که وی مانند خودش مورد تعظیم قرار گیرد به این سبب از او عیبجویی می‌کند.

6- حسد نسبت به کسی که مردم او را می‌ستایند و دوستش دارند و احترامش می‌کنند. بنابراین می‌خواهد این نعمت از او گرفته شود و راهی جز بدگویی از او نمی‌یابد از این رو می‌خواهد آبرویش را در پیش مردم ببرد تا کسی ستایش و احترامش نکند، چرا که شنیدن ستایش مردم از او بر وی گران می‌آید و این عین حسد است و با خشم و کینه فرق دارد، زیرا خشم و کینه از جنایت شخص مورد خشم نشأت می‌گیرد، در حالی که حسد ورزی گاه نسبت به دوست نیکوکار و همنشین موافق است.

7- بازی و شوخی و گذراندن وقت به خنده از این رو کارهایی از دیگران نقل می‌کند که مردم بخندند و این کارها به صورت تقلید از دیگران و تعجب از آنان و واداشتن مردم به شگفتی است.

8- به قصد تحقیر دیگران به ریشخند و مسخرگی پردازد و این عمل گاه در حضور طرف و گاه در غیبت اوست و سرچشمه آن تکبر و تحقیر کردن شخص مورد تمسخر است.



اما انگیزه‌های سه گانه، مخصوص گروه خاصی است و دشوارترین و دقیقترین آنهاست زیرا آن انگیزه‌ها کارهای شری است که شیطان آنها را در لباس کارهای خیر پنهان ساخته است. در این کارها خیر هست ولی شیطان آنها را با شرّ در آمیخته است:

---

### 357

1- این که انگیزه تعجب از زشت شمردن گناه دینی دیگران از دین نشأت بگیرد و بگوید: چه شگفت آور است کاری که از فلانی دیدم چرا که گاه در این سخن راستگوست و از گناه به شگفت آمده ولی سزاوار آن است که به شگفت آید و نام طرف را بر زبان نیاورد ولی شیطان نام بردن او را در اظهار شگفتی آسان ساخته و ندانسته او را غیبت کرده و به گناه افتاده است مانند این که بگوید از فلانی در شگفتم که چگونه کنیز زشت خود را دوست دارد و چگونه در برابر فلانی که نادان است می‌نشیند.

2- ترحم کند و غمگین شود بر کسی که گرفتار شده و بگوید: بیچاره فلانی که از کار و گرفتاری او غمگین شدم و در غمگین شدنش راستگو باشد و همان اندوه نگذارد که از نام بردن او پرهیزد و سرانجام از او نام ببرد و در نتیجه به غیبت گرفتار آید. در این صورت ترحم و دوستی و اندوهش خیر است ولی شیطان او را ندانسته به شرّ کشانده است، در حالی که ترحم و اندوه (به حال او) بدون نام بردنش ممکن است ولی شیطان او را به هیجان می‌آورد تا نام او را بر زبان بیاورد و ثواب ترحم و اندوهش از بین برود.

3- خشمگین شدن برای خدا. انسان گاه بر گناهی که شخصی مرتکب شده در صورت دیدن یا شنیدن آن خشمگین می‌شود و خشم خود را آشکار می‌کند و از او نام می‌برد، در حالی که واجب است بر او خشمگین شود و او را امر به معروف کند و بر دیگران آشکار نسازد یا نام او را پنهان نماید و او را به بدی یاد نکند. درک این سه انگیزه غیبت بر علما دشوار است چه رسد به مردم عوام زیرا آنان گمان می‌کنند که دوستی و ترحم و خشم هر گاه برای خدا باشد موجب می‌شود که در نام بردن شخص معذور باشد و این اشتباه است، بلکه موارد مجاز غیبت نیازهای مخصوصی است که در آن موارد چاره‌ای جز نام بردن شخص نیست چنان که خواهد آمد. از عامر بن واثله روایت شده که مردی در زمان زنده بودن پیامبر (ص) بر گروهی گذشت و بر آنها سلام کرد. آنها جواب دادند. چون آن مرد از آنها گذشت مردی از آن گروه گفت: من برای خدا با این

مرد دشمنم اهل مجلس گفتند: به خدا بد حرفی گفתי به خدا به او خبر خواهیم داد. و به مردی از آنها گفته شد: فلانی برخیز پس خود را به او برسان و او را از گفته این مرد (که گفت دشمن او هستم) خبر کن، راوی گفت: پیک گروه به او رسید و او را خبر داد. مردی که از او غیبت شده خدمت رسول خدا آمد و گفتار غیبت کننده را نقل کرد و تقاضا کرد که او را فرا بخواند. پیامبر (ص) او را فرا خواند و پرسید، عرض کرد: من آن حرف را گفته‌ام؟ پیامبر (ص) فرمود: چرا با او دشمنی؟ عرض کرد: من همسایه او هستم و از وضعیتش با خبرم. به خدا هرگز ندیدم جز نمازهای واجب نمازی بگزارد مرد عرض کرد: ای رسول خدا از او بپرس آیا مرا دیده است که نماز را از اول وقت به تأخیر بیندازم یا وضو یا رکوع و سجود نماز را ناقص به جای آورم؟ پیامبر پرسید مرد گفت: نه و گفت:

به خدا او را ندیده‌ام که جز ماه رمضان که خوب و بد روزه می‌گیرند روزه بگیرد. مرد عرض کرد: از او بپرس آیا هرگز مرا دیده که در ماه رمضان افطار کنم یا نقصی در روزه‌ام باشد؟ پیامبر پرسید او جواب داد: نه، ولی به خدا ندیده‌ام به گدا و بیچاره‌ای چیزی ببخشد یا در راه خیر چیزی انفاق کند جز همین زکات که خوب و بد می‌پردازند. مرد عرض کرد از او بپرس آیا مرا دیده است که از مقدار زکات بکاهم یا اگر کسی از من زکات بخواهد درنگ کنم؟

پیامبر از او پرسید، جواب داد: نه پیامبر (ص) به او فرمود: برخیز شاید او بهتر از تو باشد. «۲۶۰»

می‌گوییم: در مصباح الشریعه «۲۶۱» از حضرت صادق (ع) روایت شده «اصل غیبت ده نوع است ۱- درمان کردن خشم شدید ۲- همراهی کردن با گروهی ۳- تهمت زدن ۴- تصدیق کردن خبری بدون تحقیق ۵- بد گمانی ۶- حسادت ۷- ریشخند ۸- شگفت‌زدگی ۹- دلتنگی کردن ۱۰- خود آرایی.»

«260» این حدیث را احمد در (مسند)، ج ۵، ص ۴۵۵ از حدیث ابوالطفیل عامر بن وائله روایت کرده است.

«261» مصباح، باب چهل و نه.

امام فرمود: «اگر می‌خواهی سالم بمانی از خدا یاد کن نه آفریدگان او تا به جای غیبت عبرت و به جای گناه ثواب ببری.»

## شرح درمانی که زبان را از غیبت منع می‌کند

بدان که تمام خواهی بد با معجون علم و عمل درمان‌پذیر است و راه درمان هر مرضی مبارزه با عامل (میکرب) آن بیماری است. بنابراین باید علت و عامل غیبت را جستجو کنیم. منع زبان از غیبت دو صورت دارد: صورتی اجمالی و صورتی تفصیلی. صورت اجمالی آن است که بدانند با غیبت کردن از دیگری با توجه به این احادیثی که روایت کردیم خود را در معرض خشم خدا قرار داده و تمام کارهای نیکش باطل است زیرا حسنات او در روز قیامت به شخص غیبت شده منتقل می‌شود به سبب آن که ریختن آبرویش را مجاز دانسته است. و اگر غیبت کننده حسناتی نداشته باشد گناهان شخص غیبت شده به او منتقل می‌شود و با این حال مورد خشم خداست و در نزد او شبیه به مردار خور است، بلکه بنده در صورتی که کفّه ترازوی بدیهایش سنگین‌تر باشد وارد دوزخ می‌شود، و بسا که از شخص غیبت شده یک گناه به غیبت کننده منتقل شود و کفّه گناهانش سنگین و از این رو وارد دوزخ بشود کمترین درجه (مجازات) غیبت این است که از ثواب اعمالش کاسته می‌شود، آن هم پس از التماس و سؤال و جواب و محاسبه.

پیامبر خدا (ص) فرمود: «آتش در چوب خشک سریعتر از غیبت در حسنات بنده اثر نمی‌کند.» (۲۶۲) روایت شده مردی به دیگری گفت: به من خبر رسیده که مرا غیبت می‌کنی، در جواب گفت: چه قدر در نزد من ارج داری که من اختیار حسناتم را به تو داده‌ام پس هر گاه بنده به روایات رسیده در باب غیبت مطمئن شود، از ترس نابودی حسنات خود زبانش را به غیبت نمی‌گشاید و این بهره را نیز دارد که در نفس خویش بیندیشد و اگر در آن عیبی یافت سرگرم (اصلاح) آن شود و گفتار پیامبر (ص) با به یاد آورد خوشا به حال کسی که عیبش او را

«262» عراقی گوید: برای این حدیث ماء‌خذي نیافتیم.

---

### 360

از عیب دیگران باز دارد.» (۲۶۳) و هر گاه در خود عیبی یافت بجاست شرم کند که خود را رها ساخته و دیگران را نکوهش کند، بلکه سزاوار است بداند همان طور که او نمی‌تواند از آن عیب پاک شود، دیگری نیز نمی‌تواند و این در صورتی است که عیب مربوط به خود شخص و در اختیار او باشد.

اما اگر عیب در مورد آفرینش شخص باشد، در این صورت نکوهش او نکوهش خداست چرا که هر کس از چیز ساخته شده‌ای عیب بگیرد از سازنده آن عیب گرفته است. «۲۶۴» مردی به یکی از حکیمان گفت: ای زشت رو، حکیم گفت: آفریدن صورت‌م در اختیار خودم نبود که آن را زیبا بیافرینم و اگر شخص در نفس خویش عیبی نیافت خدا را شکر کند و نفس خود را به بزرگترین گناهان نیالاید زیرا غیبت مردم و خوردن گوشت مردار از بزرگترین عیبهاست، بلکه اگر منصف باشد خواهد دانست که گمان به پاک بودن خود از هر عیب از بزرگترین عیبهاست، و به نفع اوست بداند همان طور که اگر دیگری او را غیبت کند ناراحت می‌شود دیگران نیز از غیبت شدنشان ناراحت می‌شوند، و هر گاه غیبت شدن را برای خود نمی‌پسندد لازم است آنچه برای خود نمی‌پسندد برای دیگران هم نپسندد، درمان اجمالی غیبت این گونه است.

اما درمان تفصیلی غیبت، یافتن علتی است که انگیزه غیبت کردن او بوده است، چرا که درمان بیماری به قطع کردن علت (میکرب) بیماری است، و ما پیشتر علل غیبت را گفتیم.

درمان خشم که در کتاب آفتهای خشم خواهد آمد به این صورت است که بگوید: اگر من نسبت به او غضب کنم ممکن است خدا نیز به سبب غیبت بر من خشم بگیرد چرا که مرا از غیبت نهی کرده است و من نهی او را سبک شمرده و

«263» این حدیث را دیلمی در (( الفردوس )) به سندی حسن از حدیث انس روایت کرده چنان که در (( جامع الصغیر )) آمده است.

«264»

ابلهی دبد اشتری به چرا

«گفت نقشت همه کج است چرا

گفت اشتر که اندرین پیکار

«عیب نقاش می کنی هشدار م.»

### 361

بر او گستاخ شده‌ام در حالی که پیامبر (ص) فرمود: «دوزخ دری دارد که هیچ کس از آن در وارد نمی‌شود جز آن که خشم خود را با معصیت کردن خدا درمان کرده باشد.» «۲۶۵»

پیامبر (ص) فرمود: «هر که تقوای الهی پیشه کند زبانش ناتوان شود و خشم خود را فرو برد.» «۲۶۶»

و نیز فرمود: «هر که خشم خود را فرو خورد در حالی که توان اعمال آن را دارد خدا در روز قیامت در حضور تمام مردم او را فرا می‌خواند تا از میان حوران بهشتی هر کدام را بخواهد برگزیند.» «۲۶۷»

در یکی از کتابهای آسمانی آمده است «ای فرزند آدم آنگاه که خشمگین می‌شوی به یاد من باش تا آنگاه که بر تو خشمگین شوم از تو یاد کنم و تو را در زمره کسانی که هلاک می‌کنم قرار ندهم.»

درمان موافقت (همراهی با مردم در غیبت) به این است که بدانی هر گاه با خشنود کردن مردم خشم خدا را بطلبی خدا بر تو خشم می‌گیرد. پس چگونه بر خود می‌پسندی که دیگری را محترم بداری و مولای خود (خدا) را کوچک بشماری و برای خشنود ساختن آنان از خشنودی خدا دست برداری؟ مگر این که خشمگینی تو برای خدا باشد و آن سبب نمی‌شود که شخص غضب شده را به بدی یاد کنی بلکه شایسته است برای خدا بر رفقای خود خشم بگیری زیرا آنها شخص مورد غضب را به بدی یاد کرده‌اند در نتیجه به بدترین گناه که غیبت

«265» این حدیث را بزاز و ابن ابی‌الدنیا و ابن عدی و بیهقی و نسائی از حدیث ابن عباس روایت کرده‌اند.

«266» این حدیث را ابن ابی‌الدنیا در تقوا از سهل بن سعد به سندی ضعیف روایت کرده است ((الجامع الصغیر)) .

«267» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۱۸۶ روایت کرده و منظور از ((كظم غیظا)) این است نفس خود را از اجرای مقتضای خشم منع کند و ((یمضیه)) یعنی می‌تواند به مقتضای خشم عمل کند و در اصل مأخذ حدیث به جای ((یمضیه)) (ینفذه)) آمده است. ابوداود همین حدیث را در (سنن)، ج ۲، ص ۵۴۸ روایت کرده است.

---

## 362

است معصیت خدا کرده‌اند.

منزه ساختن خود از طریق نسبت خیانت به دیگران دادن آنجا که نیازی به گفتن نام دیگران نیست درمان آن به این است که دریایی مغضوب خدا واقع شدن سخت‌تر از مغضوب مردم واقع شدن است، در حالی که با غیبت کردن به یقین مورد خشم خدا واقع می‌شوی و نمی‌دانی که آیا از خشم مردم در امانی یا نه. بنابراین نفس خود را در دنیا با خیال رها می‌سازی و در آخرت هلاک می‌شوی و برآستی حسنات خود را از دست می‌دهی و نکوهش نقد خدا را به دست می‌آوری و انتظار داری نکوهش مردم را نسبیه دفع کنی و این کمال خواری و نادانی است.

اما این عذر که بگویی: من اگر مال حرام خورده‌ام فلانی نیز می‌خورد و اگر من مال سلطان را پذیرفته‌ام فلانی نیز می‌پذیرد، این بهانه‌ای است جاهلانه، چرا که تو کسی را الگو قرار داده‌ای که نمی‌تواند الگو باشد کسی که با امر خدا مخالفت می‌ورزد هر که باشد نمی‌تواند الگو شود و اگر دیگری وارد آتش شود با این که تو می‌توانی وارد شوی با او همراهی نمی‌کنی و اگر همراهی کنی عقلت را از دست داده‌ای و در سخنی که گفته‌ای «اگر من خلاف می‌کنم فلانی هم خلاف می‌کند» معصیتی علاوه بر غیبت کرده‌ای، زیرا کار او را مجوزی برای خود قرار داده‌ای و دو گناه را با هم مرتکب شده‌ای. مانند میشی که به تقلید بزی که خود را از بالای کوه پرتاب می‌کند خود را پایین بیندازد و اگر میش زبان می‌داشت و می‌توانست مجوزی برای کار خود بیان کند و بگوید: بز از من زیر کتر است چون او خود را هلاک کرد من نیز خود را هلاک می‌کنم البته به نادانی او می‌خندیدی در حالی که وضع تو عین اوست ولی به خودت نمی‌خندی و تعجب نمی‌کنی.

اما کسی که قصد دارد با عیبجویی از دیگران به فزونی دانش خود ببالد و خود را بستايد درمانش به این است که بداند با نقل عیب دیگران ارزش خود را در پیشگاه خدا ضایع کرده و این خطر وجود دارد که مردم نیز به فضل او

---

### 363

بی‌اعتقاد یا کم‌اعتقاد شوند، چرا که مردم او را به غیبت و عیبجویی از دیگران می‌شناسند و او پاداش قطعی خدا را به پاداش خیالی مردم فروخته است در حالی که اگر مردم به فضیلت کسی معتقد شوند به هیچ رو او را از خدا بی‌نیاز نمی‌کنند.

اما غیبتی که از حسد نشأت می‌گیرد جمع میان دو کیفر است، زیرا شخصی که در نعمت دنیا بر دیگری حسد می‌برد، خود نیز از حسد رنج می‌کشد علاوه بر آن کیفر آخرت را برای خود فراهم می‌سازد. در این صورت هم در دنیا زیان برده است و هم در آخرت زیانکار است و چون دو کیفر را با هم جمع کرده است به نفع شخص مورد حسد و به ضرر خود اقدام کرده و حسنات خود را به او بخشیده است. در این صورت نسبت به او دوستی و نسبت به خودش دشمنی ورزیده است، زیرا غیبت از او به ضرر غیبت کننده است نه غیبت شده چون حسنات خود را به غیبت شده منتقل ساخته یا گناهان او را به خود منتقل کرده است و پلیدی حسد را با نادانی ناشی از حماقت جمع کرده

است و بسا که حسد و عیبجویی شخص حسود موجب منتشر شدن کمالات شخص مورد حسد گردد، در این مورد گفته شده است:

و اذا اراد الله نشر فضيله

طوبت اتاح لها لسان حسود» ۲۶۸»

اما در مسخره کردن هدف شخص ریشخند کننده رسوا ساختن دیگران در نزد مردم به وسیله رسوا ساختن خود در پیشگاه خدا و فرشتگان و پیامبران است و اگر انسان بیندیشد که در روز قیامت دچار حسرت و شرمندگی و رسوایی می شود و باید بار گناهان کسی را که مسخره کرده است بر دوش بکشد و به دوزخ رود از رسوا ساختن دیگران به وحشت می افتد و اگر حالت (رسوایی) خود را در قیامت درک کند شایسته تر آن است که بر خود بخندد زیرا اگر او کسی را در میان چند نفر ریشخند می کند موجبات رسوایی خود را در قیامت

«268» هرگاه خدا بخواهد (از کسی) فضیلتی پنهان را منتشر سازد زبان شخص حسود را برای آن مهیا می کند.

### 364

فراهم می آورد تا در حضور مردم دست او را بگیرند و با گناهان شخص مورد مسخره همچون الاغی به طرف دوزخ برانند، در حالی که او را مسخره می کنند و از خواری و رسوایی او و یاری خداوند نسبت به شخص مسخره شده در دنیا و مسلط ساختن او بر انتقام گرفتن از مسخره کننده شادمان هستند.

اما این که انسان نسبت به گناه دیگری ترحم کند نیکوست ولی حسد آدمی مانند شیطان است و او را به سخنانی وا می دارد (بدگویی از دیگران) که حسناش به شخص غیبت شده منتقل می شود و این حسناش از ترحم او نسبت به غیبت شده بیشتر است. در این صورت گناه شخص مورد ترحم را جبران کرده و از حالتی که مورد ترحم بوده بیرون شده و خود شایسته آن است که مورد ترحم قرار گیرد چرا که ثواب خود را بر باد داده و از حسناش کاسته شده است.

همچنین خشم گرفتن برای خدا موجب غیبت کردن دیگری نمی شود و این شیطان است که غیبت را در نظر انسان خوب جلوه می دهد تا ثواب عمل و خشم (خدا پسندانه) او را باطل کند و خود با غیبت مورد خشم خدا قرار گیرد.

اما شگفتي انسان از اعمال ديگران اگر او را به غيبت وا دارد شايسته است نسبت به خود دچار شگفتي شود كه چگونه براي حفظ دين يا دنياي ديگري دين خود را بر باد داده و در عين حال از كيفر دنيوي در امان نيست، يعني خدا پرده اسرار او را مي‌درد چنان كه او با شگفتي از اعمال برادر ديني خود، پرده رازش را دريده است. بنابراين درمان تمام اين موارد تنها با كسب معرفت پيمودن راههايي (ياد شده براي درمان) است كه از ابواب ايمان به شمار مي‌آيد. پس كسي كه به تمام موارد ياد شده ايمان محكم داشته باشد ناگزير زبان خود را از غيبت نگاه مي‌دارد.»

#### شرح حرمت غيبت قلبي

بدان كه بدگماني مانند بد گفتن حرام است، و همان طور كه بر انسان حرام است بدبهاي ديگران را بر زبان بياورد، همچنين حرام است كه آنها را در دل

#### 365

آورده و به برادر ديني خود بدگمان شود و مقصود اين است كه در دل بر بدبي ديگران حكم كند. اما آنچه (ناخود آگاه) به دل خطور مي‌كند و در نفس پديد مي‌آيد (حديث نفس) بخشوده شده است، بلكه شك بردن نيز مورد عفو است، و آنچه مورد نهبي واقع شده گمان بد بردن است و آن عبارت است از آنچه نفس بدان اعتماد مي‌كند و دل به آن مایل مي‌شود. خداي متعال فرموده است: اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنْ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ. «۲۶۹» علّت حرام بودن بدگماني اين است كه جز داناي امور غيبي (خدا) هيچ كس از اسرار دلها آگاه نيست. بنابراين نبايد به ديگري نظر بد داشته باشي مگر بدبي او بر تو آشكار شود و احتمال تأويل نرود.

در اين صورت نمي‌تواني به آنچه ديده‌اي و دريافته‌اي معتقد نشوي، ولي اگر آنچه را به چشم ندیده و با گوشت نشنیده‌اي در دلت قرار گيرد فقط شيطان در دلت افكنده است و شايسته است او را تكذيب كني چرا كه شيطان فاسق ترين فاسقهاست. خداي متعال فرموده است: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ «۲۷۰» بنابراين تصديق ابليس جايز نيست و اگر آنجا قرينه‌اي باشد كه بر فساد (شخص) دلالت كند و احتمال خلاف آن را بدهد جايز نيست آن را تصديق كند، اگر چه فاسق انتظار دارد در خبري كه مي‌دهد تصديق شود ولي شما نبايد او را تصديق كنيد، تا آنجا كه اگر كسي را ببويند و بوي شراب از دهانش بيابد نمي‌توان او را حدّ زد، زيرا ممكن است شراب را در دهان چرخانده و آب دهانش را انداخته است و آن را نياشاميده يا به جبر او را به نوشيدن



شراب واداشته باشند. تمام این موارد امکان‌پذیر است، از اینرو جایز نیست انسان قلبا آن را تصدیق کند و با استناد به آنها به مسلمان گمان بد ببرد.

پیامبر (ص) فرمود: «خدا خون و مال و آبروی مسلمان و گمان بد بردن به او را

«269» حجات / ۱۲: ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است.»

«270» حجات / ۶: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید مبادا به گروهی از

روی نادانی آسیب برسائید.

---

### 366

حرام کرده است.» «۲۷۱» همان طور که تصرف مال به رؤیت عینی و شهادت شاهدهی عادل مباح می‌شود بدگمانی نیز چنین است و هر گاه این دو امر حاصل نشود و دچار بدگمانی شوی لازم است آن را از خود دور سازی و بر نفس ثابت کنی که حال شخص مورد بدگمانی همچنان بر تو پوشیده است، زیرا آنچه در او دیده‌ای احتمال خیر و شر می‌رود.

اگر بگویی: به چه وسیله بدگمانی شناخته می‌شود در حالی که شکهایی به دل راه می‌یابد و حدیث نفس نیز وجود دارد؟

می‌گوییم: نشانه وجود بدگمانی این است که دل در پی آن از رفتار قبلی خود (نسبت به مظنون) عدول می‌کند و از او چنان متنفر می‌شود که سابقه نداشته و نسبت به او بی‌اعتنا و در دلجویی و احترام و غمین شدن برای او سست می‌شود. پیامبر (ص) فرمود: «سه چیز است که بودنش در مؤمن پسندیده نیست در صورتی که راه گریزی هست راه گریز او از بدگمانی این است که آن را اثبات نکند.» «۲۷۲» به این معنی که بدگمانی را در دل یا اعضای بدن به نیت یا عمل اثبات نکند، اما اثبات در دل این است که دل با نفرت و کراهت دگرگون شود، و در اعضا این است که بر طبق سوء ظن عمل کند. شیطان گاه با کمترین بدگمانی نسبت به مردم، بر قلب مسلط می‌شود و به انسان چنین القا می‌کند که پی‌بردن به بدی شخص مظنون نشان زیرکی و تیز هوشی و سرعت تنبّه است و مؤمن با نور خدا می‌نگرد در حالی که او به یقین به فریب شیطان و تاریکی او نظر دارد، اما اگر شخص عادل از بدی شخصی خبر دهد و دلت به تصدیق او مایل شود عذرت پذیرفته است، چرا که اگر خبر عادل

## را تکذیب کنی بر شخص عادل ستم کرده‌ای که به او گمان دروغ برده‌ای و شایسته نیست به یک فرد گمان

«271» این حدیث را بیهقی در (( الشعب )) از حدیث ابن عباس به سندی ضعیف روایت کرده ، (( المغنی )) و ابن ماجه نظیر آن را از حدیث ابن عمر به شماره ۳۹۳۲ روایت کرده است.

«272» این حدیث را طبرانی از حدیث حارثه بن نعمان به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است.

### 367

خوب ببری و به دیگری گمان بد. آری سزاوار است تحقیق کنی که آیا میان آن دو دشمنی، کینه و حسد ورزی وجود دارد یا نه که به سبب آن راهی برای تهمت بیابد، زیرا در دین شهادت دشمن به ضرر دشمن به سبب تهمت رد شده است «۲۷۳» در این صورت می‌توانی در خبری که شخص عادل می‌دهد درنگ کنی، نه او را تصدیق نمایی و نه تکذیب و به خود بگویی: شخصی که حال او گفته شده کارش بر من پوشیده است و خدا عیب او را از من پنهان ساخته و ممکن است بر حال سابق خود باقی باشد (حالت سابق او را استصحاب کنی) و عیبی از او بر من آشکار نشده است، و گاه شخص بر حسب ظاهر عادل است و میان او و شخصی که از او بدگویی می‌کند حسد ورزی در کار نیست، ولی عادت این شخص به ظاهر عادل این است که بدیهای مردم را بازگو می‌کند در صورتی که عادل نیست، چون شخص غیبت کننده فاسق است و اگر عادت به بدگویی دیگران داشته باشد شهادتش مردود است جز این که مردم بر اثر عادت بسیار، در مورد غیبت بی‌تفاوتند و اهمیت نمی‌دهند که به آبروی مردم لطمه‌ای بزنند، و هر گاه گمان بدی بر مسلمانی در دلت خطور کند سزاوار است او را رعایت نموده و برایش دعای خیر کنی که این کار شیطان را سخت به خشم می‌آورد و او را از تو دور می‌سازد، و در دلت بدگمانی نمی‌افکند از ترس این که مبادا برای شخص مظنون دعا کنی، و هر گاه از لغزش مسلمانی با دلیل آگاه شدی در نهان او را نصیحت کن و شیطان تو را نفریبد و در نتیجه تو را به غیبت کردن او بخواند و هر گاه او را موعظه کردی در حال موعظه از این که از عیبش آگاه شده‌ای اظهار شادمانی نکن تا او با چشم تعظیم به تو بنگرد و تو با چشم حقارت و با موعظه کردن بر او رفعت بجویی، بلکه قصدت نجات او از گناه باشد در حالی که

«273» این حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۲۷۵ روایت کرده است ((ان رسول الله صلی الله علیه و آله رد شهادة الخائن و الخائنه، و ذي الغمر علي اخيه، و رد شهادة لاهل البيت و اجازها لغيرهم))) و منظور از قانع: مزدوري است که بيروي مي کند مانند مزدور ويژه، و نیز به کافي، ج ۷، ص ۳۹۵ باب شهودي که شهادتشان مردود است رجوع کنید.

### 368

غمگيني همان طور که اگر بر دين خودت عيبي وارد شود غمگين مي شوي و سزاوار است که اگر بدون نصيحت تو آن گناه را ترک کرد، در نزد تو محبوبتر از ترک گناه به نصيحت تو باشد و اگر اين کار را کردي دو ثواب به دست آورده‌اي: يکي ثواب موعظه کردن و غمگين شدن بر گرفتاري او و ديگري ثواب کمک به دين او. از نتايج بدگماني تفتيش (از حال مظنون) است، چرا که دل به گمان قناعت نمي کند و مي خواهد تحقيق کند، در اين صورت سرگرم تفتيش مي شود که آن نیز ممنوع است خدای متعال فرمود: **وَلَا تَجَسَّسُوا**. بنابراین غيبت و بدگماني و تجسس همه در یک آیه مورد نهي خداوند قرار گرفته است و معنای تجسس اين است که نگذاري بندگان خدا زیر پوشش خدا باشند و در صدد اطلاع از حال آنها بر آيي و پرده آنها را بدري تا عيبي از آنها آشکار شود که اگر آن عيب پوشيده مي ماند براي دين و دلت سالمتر بود. ما در کتاب امر به معروف و نهي از منکر حکم تجسس و حقيقت آن را بيان کرديم.

#### شرح دلایلي که مجوز غيبت مي شود

بدان که مجوز نقل بديهاي مردم در دين هدف صحيحی دارد که نمي توان جز با توجه به آن هدف به نقل بديهاي مردم پرداخت و همين هدف ديني است که گناه غيبت را از بين مي برد. بدین ترتيب موارد مجاز آن شش مورد است:

1- دادخواهي کسي که ظلم و خيانت و رشوه گرفتن قاضي را نقل مي کند غيبت کننده و گنهکار است، اما کسي که قاضي بر او ستم کرده است مي تواند از سلطان دادخواهي کند و قاضي را ستمکار بخواند، چون تا چنين نکند نمي تواند حق خود را بگيرد پیامبر (ص) فرمود: «صاحب حق مي تواند سخن بگويد» «۲۷۴» و نیز فرمود: «امروز و فردا کردن شخص ثروتمند ستم است» «۲۷۵» و فرمود: «امروز و فردا کردن کسي که براي ادای قرض خود مال

369

دارد آبرویش را برای طلبکار حلال می‌کند و او می‌تواند بگوید: فلانی به من ستم کرده است و نیز بر طلبکار حلال است که او را با زندانی کردن و تعزیر کیفر کند.» «۲۷۵»

2- کمک خواستن برای تغییر دادن کار زشت و برگرداندن گنهکار به درستکاری و آن در صورتی مباح است که قصدش صحیح باشد و اگر چنین نباشد حرام است.

3- فتوا خواستن، چنان که به مفتی بگوید: پدر، همسر، یا برادرم به من ستم کرده‌اند راه نجاتم چیست؟ ولی سالمتر آن است که به کنایه بگوید: چه فتوا می‌دهی درباره مردی که پدر یا همسرش به او ستم کرده است؟ این مقدار مشخص کردن (ظالم) مباح است به دلیل روایت هند که به پیامبر (ص) عرض کرد: «ابو سفیان مردی است بخیل و آن اندازه مال در اختیارم قرار نمی‌دهد که من و فرزندانم را کفایت کند. آیا می‌توانم بدون اطلاع او از مالش بردارم؟ پیامبر (ص) فرمود: به اندازه کفایت خود و فرزندان بردار.» «۲۷۶» هند بخیل بودن ابو سفیان و ستم او به خود و فرزندان را نقل کرد و پیامبر (ص) او را منع نفرمود زیرا مقصود هند درخواست فتوا بود.

4- بر حذر داشتن مسلمانان از شرّ پس هر گاه ببینی شخصی که خود را فقیه جلوه می‌دهد با اهل شرّ یا بدعت گذار یا فاسق آمد و رفت دارد و بیم آن داشته باشی که بدعتش به آنها سرایت کند می‌توانی بدعت و فسق او را آشکار سازی، هر گاه انگیزه ترس تو از او این باشد که بدعت به دیگران سرایت کند و این محلّ فریب خوردن است، زیرا گاه انگیزه این ترس حسد است، و شیطان او را

«275» این حدیث را ابوداؤد و ابن ماجه به شماره ۲۴۲۷ از حدیث شریذ روایت کرده اند، (( ولی الواجد )) به معنای تاءخیر و امروز و فردا کردن است و مقصود از (( واجد )) کسی است که می‌تواند بدهی خود را ادا کند و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله (( و یحل عرضه و عقوبته )) یعنی کسی که مالی می‌یابد تا بدهی خود را بپردازد (و نمی‌پردازد) برای وام دهنده حلال است که بگوید: فلانی به من ستم کرده است، و می‌تواند با زندانی ساختن و تازیانه زدن او را مجازات کند، در حاشیه سنن چنین آمده است.

فريب مي دهد تا به مردم مهرباني نشان دهد و همچنين كسي كه برده اي مي خرد و مي داني كه آن برده دزد است يا فاسق يا عيب ديگري دارد، بر تو لازم است كه آن عيب را تذکر دهی چرا كه اگر سكوت كني به خريدار ضرر زده اي هر چند گفتن عيب برده ضرر به برده است، ولي رعايت حال خريدار از برده لازمتر است همچنين از شخصي كه درباره جرح و تعديل شهود از وي مي پرسند هر گاه در مورد گواه سؤال شود در صورتي كه از عيب گواه آگاه باشد مي تواند عيب او را بگويد همچنين با شخصي كه در مورد ازدواج و امانت سپردن مشورت مي شود مي تواند به قصد خير خواهي مشورت كننده هر چه مي داند نقل كند ولي حق ندارد از او عيبجويي كند، و اگر طرف مشورت در ازدواج، بداند كه اگر به مشورت كننده بگويد: اين ازدواج به خير و صلاح است نيست ترك ازدواج مي كند واجب است به همين مقدار اكتفا كند، و اگر بداند كه تا وقتي بروشني عيب شخص مورد مشورت در ازدواج را نگويد طرف منصرف نمي شود، مي تواند عيب او (عروس يا داماد) را بگويد. پيامبر خدا (ص) فرمود: «آيا از گفتن عيب گنهكار پروا مي كنيد تا مردم او را نشناسند، هر عيبي دارد نقل كنيد تا مردم از او پرهيز كنند.» (۲۷۷) (بزرگان) مي گفتند: غيبت سه نفر جايز است:

پيشواي ستمگر، بدعت گذار، شخصي كه آشكارا گناه مي كند.

5- اين كه شخصي به لقبی معروف باشد كه عيب او را بر ملا مي كند مانند اعرج (لنگ) و اعمش (كسي كه چشمش ضعيف است و قي مي كند) پس بر كسي كه بگويد: ابو زناد از اعرج و سلمان از اعمش روايت کرده يا نظير اينها گناهي بر او نيست و دانشمندان اين كار را کرده اند چون در شناساندن طرف مجبور شده اند و نيز اين لقبها به صورتي درآمده كه اگر صاحب آن لقبها بفهمد بدش نمي آيد، پس از آن كه به آن لقبها مشهور شده است. آري اگر بتواند به عبارت ديگري او را معرفي كند سزاوارتر است از اين رو به اعمي (نايينا) بصير و

«277» اين حديث را ابن ابي الدنيا در (( الصمت )) در نكوهش غيبت و حكيم در (( نوادر الاصول )) و حاكم در (( الكني )) و شيرازي در

(( الالقاب )) روايت کرده اند چنان كه در (( جامع الصغير )) آمده است.

بينما مي گویند تا از اسمي كه نشان عيب است عدول كنند (در زمان ما به نابينا، روشندل مي گویند و بسيار زيباست).

6- این است که شخص علنا گناه می‌کند مانند مخنث و کسی که در مجلس فاسقان حاضر می‌شود و آن که علنا شراب می‌نوشد و مال مردم را مصادره می‌کند و تمام کسانی که تظاهر به گناه می‌کنند، بطوری که از نام بردن و غیبت خود بدش نمی‌آید. بنابراین اگر عیبی را بازگو کند که آشکارا انجام می‌دهد گناهی بر او نیست. پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر که پوشش حیا را از صورت بردارد غیبت او جایز است.» «۲۷۸» دلیل جایز بودن غیبت این است که گاه چنین گنهکاری به گناه خود مباحات می‌کند و در حالی که قصدش آشکار ساختن گناه خویش است، چگونه از بازگو کردن دیگران بدش می‌آید؟ آری اگر گناهی را که به آن تظاهر نمی‌کند بگوید گناه به شمار می‌آید.

می‌گوییم: سید علامه فضل الله بن علی حسنی در شرح الشهاب در تفسیر گفتار پیامبر (ص): «غیبت فاسق جایز است»، می‌گوید: غیبت این است که عیب شخص غایب را بی آن که نیازی به گفتن آن باشد نقل کند.

آنگاه گفته است: اما هر گاه از فاسقی غیبت کند غیبت و گناه نیست. فقط در صورتی غیبت است که فاسق پشیمان شده و توبه کرده باشد و اما اگر در گناه پافشاری کند غیبت نیست، چون خود همان عملی را که از او نقل می‌کنند آشکارا انجام می‌دهد. پایان سخن علامه.

سخن علامه (یاد شده) را روایات و سخن علمای لغت تأیید می‌کند.

جوهری گوید: غیبت این است که در پشت سر شخص آبرومند (کسی که عیبش پوشیده است) سخنی بگویی که اگر بشنود غمگین شود. پس اگر آن سخن راست باشد غیبت و اگر دروغ باشد بهتان است. از حضرت صادق (ع) روایت شده: «غیبت این است که سخنی درباره برادرت بگویی که خدا آن را پوشانده

«278» این حدیث را بیهقی روایت کرده و حدیثی که از انس روایت شده ضعیف دانسته است چنان که در ((درالمنثور)) ج ۶، ص ۹۷

نقل شده است.

---

### 372

است و اما صفتی که آشکار است مانند خشونت و شتابزدگی، غیبت نیست، و بهتان این است که درباره برادرت چیزی بگویی که در او نیست.» «۲۷۹»

از ابو الحسن (ع) روایت شده است: «هر که پشت سر مردی چیزی بگوید که در او هست و مردم نمی‌دانند او را غیبت کرده و هر که سخنی درباره مردی بگوید که در او نیست به او بهتان زده است.» ۲۸۰»

### شرح کفاره غیبت

بدان که بر غیبت کننده واجب است که پشیمان شود و توبه کند و بر کرده خود تأسف بخورد تا از عقوبت الهی رها شود. آنگاه از شخص غیبت شده بخواهد تا او را حلال کند و از مظلومه او نیز بیرون آید و سزاوار است با حال تأسف و اندوه و ندامت از غیبت شده حلیت بطلبد چرا که گاه شخص ریاکار حلیت می‌خواهد تا به ظاهر خود را دیندار جلوه دهد، در حالی که در باطن پشیمان نیست، در این صورت گناه دیگری مرتکب شده است. گفته شده:

غیبت کننده اگر از خدا برای غیبت شده آمرزش بخواهد و از غیب شده حلیت نطلبد کافی است و گاه برای اثبات این مطلب به روایتی که از پیامبر (ص) رسیده استدلال می‌شود که فرمود: «کفاره کسی که او را غیبت کرده‌ای این است که برایش از خدا آمرزش بخواهی.» ۲۸۱» مجاهد گوید: کفاره خوردن گوشت برادرت این است که او را بستایی و برایش دعای خیر کنی.

از یکی از بزرگان راجع به توبه کردن از غیبت سؤال شد. او گفت: به نزد رفیقت می‌روی و می‌گویی: در آنچه گفته‌ام دروغ‌گویم، بدی و ستم کردم، اگر می‌خواهی حق خود را بگیر و اگر خواهی ببخش، و این درست‌ترین اقوال است، و گفتار کسی که می‌گوید: «آبرو عوض ندارد و حلیت طلبی از آن لازم نیست

«279» کافی، ج ۲، ص ۳۵۸.

«280» کافی، ج ۲، ص ۳۵۸.

«281» این حدیث را ابن ابی‌الدنیا در (( الصمت )) به سندی صحیح از انس روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

بر خلاف مال که چنین نیست»، سخنی است ضعیف، زیرا گاه در آبرو حدّ قذف واجب می‌شود و مطالبه آن ثابت می‌گردد بلکه در حدیث صحیح از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «هر کس از

برادرش مظلّمه‌ای در عرض و مال داشته باشد باید از او حلیّت بخواهد پیش از این که روزی بیاید که آن جا دینار و درهمی نیست و از حسنات او گرفته می‌شود و اگر حسنه‌ای نداشته باشد از گناهان کسی که مدیون اوست گرفته می‌شود و بر گناهان او افزوده می‌شود. «۲۸۱»»

می‌گوییم: سخن صحیح که بتواند میان اخبار و گفتارهایی که در این باب وارد شده جمع کند سخن امام صادق (ع) است که فرمود: «اگر شخصی را غیبت کردی و آگاه شد از او حلیّت بخواه و اگر به او نرسید، از خدا برایش آمرزش بخواه.» «۲۸۲» دلیل استغفار برای شخص غیبت شده در صورتی که آگاه نشود این است که اگر حلیّت بطلبد موجب برانگیختن فتنه و کینه می‌شود و در حکم این شخص، کسی است که او را غیبت کرده و به سبب مردن یا غایب شدن به او دسترسی ندارد.

ابو حامد گوید: اگر شخص غیبت شده غایب یا مرده باشد سزاوار است که برایش بسیار دعا و استغفار کند و حسنات زیاد برایش انجام دهد. اگر کسی بگوید: بنابراین آیا حلیّت خواستن واجب است؟ می‌گوییم نه، زیرا دعا و استغفار نوعی تبرّع است یعنی از روی میل و اختیار می‌باشد تبرّع نوعی تفضّل است گرچه واجب نیست ولی نیکو و پسندیده است و راه پوزشخواه این است که بسیار او را بستاید و به او محبّت کند و همواره چنان باشد تا قلب شخص غیبت شده پاک شود و اگر دلش پاک نشد، پوزشخواهی و محبّت کردنش برایش حسنه محسوب می‌شود و در قیامت در برابر گناه غیبت قرار می‌گیرد، یکی از پیشینیان، ستمگر را حلال نمی‌کرد. سعید بن مسیب گوید: کسی را که به من ستم کرده است حلال نمی‌کنم. ابن سیرین گوید: من غیبت را بر کسی حرام

«281» این حدیث را احمد در مسند، ج ۲، ص ۵۰۶ از حدیث ابوهریره روایت کرده است.

(( «282» مصباح الشریعه ، )) باب چهل و نه .

---

### 374

نکرده‌ام تا پس از غیبت، او را حلال کنم، خدا غیبت را بر انسان حرام کرده و هرگز آنچه را خدا حرام کرده حلال نمی‌کنم.

اگر بگوییم: بنابراین معنای گفتار رسول خدا (ص): «و سزاوار است که غیبت کننده را حلال کنی» چیست؟ در حالی که حلال کردن چیزی که خدا آن را حرام کرده است ممکن نیست؟ می‌گوییم: مقصود پیامبر (ص) از حلال کردن عفو از مظلّمه است نه این که حرام را قلب به حلال کند، و آنچه



ابن سیرین گفته نیکوست در آنجا که پیش از غیبت آن را حلال کند چرا که بر او جایز نیست غیبت را برای دیگری حلال کند.

اگر بگوییم: معنای گفتار پیامبر (ص) چیست که فرمود: «آیا یکی از شما عاجز است که مانند ابو مضمّم باشد؟ او هر گاه از خانه‌اش بیرون می‌رفت می‌گفت: خدایا من آبرویم را بر مردم صدقه قرار می‌دهم.» «۲۸۳» پس صدقه دادن به آبرو چه معنی دارد اگر کسی از آبروی خود صدقه بدهد آیا جایز است طرف بگیرد و اگر صدقه‌اش نافذ نیست پس معنای تشویق پیامبر (ص) بر این کار چیست؟ می‌گوییم: معنای صدقه دادن به آبرو این است که در قیامت از او مظلّمه‌ای طلب نمی‌کنم و با او به نزاع و دشمنی نمی‌پردازم و گرنه غیبت به آن حلال نمی‌شود و مظلّمه از گردن او ساقط نیست، چرا که بخشش قبل از واجب شدن است جز این که وعده داده که با او مخاصمه نکند و می‌تواند تصمیم بگیرد به وعده‌اش وفا کند و با او مخاصمه نکند پس اگر از رأیش برگشت و با او مخاصمه کرد مانند دیگر حقوق است و می‌تواند از آن استفاده کند، بلکه فقها تصریح کرده‌اند کسی که قذف را حلال کرده حدّ قذف که حق اوست ساقط نمی‌شود و مظلّمه آخرت مانند مظلّمه دنیاست خلاصه عفو کردن بهتر است. در حدیث آمده است: هر گاه مردگان در روز قیامت در پیشگاه خدا قرار گیرند آنها را صدا بزنند که هر کس از خدا اجری طلبکار است بپا خیزد، پس برپا نخیزد مگر کسی که از مظلّمه‌اش در دنیا عفو کرده باشد، خدای متعال

«283» این حدیث را ابن سنی در (( عمل الیوم و اللیلہ )) ص ۱۸، از حدیث انس روایت کرده است.

### 375

فرمود: **حُذِّ الْعَفْوُ وَ أُمِرُ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرَضُ عَنِ الْجَاهِلِينَ**. پس پیامبر خدا (ص) فرمود: ای جبرئیل این عفو چیست؟ عرض کرد: خدا به شما فرمان می‌دهد از کسی که به تو ستم کرده در گذری و به کسی که با تو قطع رابطه کرده بپیوندی و کسی که تو را محروم ساخته ببخشی «۲۸۴» از یکی از بزرگان روایت شده که مردی به او گفت: فلانی تو را غیبت کرد، پس آن مرد بزرگ طبقی خرما پیش او فرستاد و گفت: به من خبر رسیده که حسنات خود را به من هدیه کرده‌ای، خواستم در مقابل آن تلافی کنم عذرم را بپذیر چرا که نمی‌توانم کاملاً (احسانت را) تلافی کنم.

آفت شانزدهم سخن چینی است

خداي متعال مي فرمايد: هَمَّازِ مَشَاءِ بِنَمِيمٍ، مَنَاعِ لِلْخَيْرِ مُغْتَدٍ أُثِيمٍ عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ «۲۸۵» عبد الله بن مبارک مي گويد: منظور از زَنِيمِ زنا زاده‌اي است که سخن را پنهان نمي کند و با آن به اين نکته اشاره کرده که هر کس سخن را پنهان ندارد و سخن چيني کند بر زنا زادگي او دلالت مي کند و اين نکته از آيه شريفه عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ استفاده مي شود چرا که زَنِيمِ به معنای فرزند زناست.

خداي متعال مي فرمايد: وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لَمَزَةٌ «۲۸۶» گفته شده: مقصود از «همزه» سخن چين و از لمزه غيبت کننده است، خداي متعال مي فرمايد: حَمَالَةٌ الْحَطَبِ «۲۸۷» گفته شده: زن ابو لهب سخن چين بود و سخن را به اين سو و آن سو مي برد.

«284» اين حديث بارها در کتاب رياضت نفس و ديگر باب ها نقل شده است.

«285» قلم / ۱۱-۱۳: کسي که بسيار عيبجو و سخن چين است ، و بسيار مانع کار خير، و تجاوزگر، و گناهکار است . علاوه بر اينها کينه توز و پرخور و خشن و بدنام است . شماره آيات در کتاب ۶۸-۷۰ داده شده و اشتباه است . م . و منظور از همّاز کسي است که بسيار عيب مي گيرد و عتل شخص خشن و تندخوست ، و زَنِيمِ شخصي است که به قومي وابسته است ولي از آنها نيست .

«286» همزه / ۲: مکرر.

«287» لهب (تبت) / ۴: (همسرش در حالي که ) هيضم به دوش مي کشد.

---

### 376

خداي متعال مي فرمايد: فَخَاتَاتُهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً. «۲۸۷» گفته شده: زن لوط (پيامبر) از مهمانها (ي لوط) خبر مي داد و زن نوح به مردم خبر مي داد که نوح ديوانه است. پيامبر (ص) فرمود: «هيچ سخن چيني وارد بهشت نمي شود» و در حديث ديگر است «قَتَاتٌ يعني سخن چين وارد بهشت نمي شود.» «۲۸۸»

از پيامبر (ص) روايت شده: «محبوبترين شما در نزد خدا خوشخوترين شماست آنهايي که مهمان نواز و خوش اخلاقند با ديگران انس مي گيرند و ديگران نيز با آنها انس مي گيرند، و مبعوضترين شما در نزد خدا آنهايند که در ميان دوستان سخن چيني مي کنند، و در ميان گروهها تفرقه مي اندازند و براي انسانهاي پاک در جستجوي لغزشها هستند.» «۲۸۹»

پیامبر (ص) فرمود: «آیا شما را از بدترینتان خبر دهم؟ عرض کردند:

آری ای رسول خدا فرمود: سخن چینان، و آنها که میان دوستان را بر هم می‌زنند و در جستجوی عیب برای انسانهای بی‌عیب هستند.» «۲۹۰»

ابوذر می‌گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر کس بر علیه مسلمانی سخنی را شایع کند تا با آن سخن او را بنا حق معیوب جلوه دهد، خدا در روز قیامت او را به دوزخ اندازد.» «۲۹۱»

ابو دردا گوید: پیامبر (ص) فرمود: «هر مردی که بر علیه مردی سخنی

«288» تحریم / ۱۰: پس به آن دو (نوح و لوط) خیانت کردند و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی)

نداشت. در کتاب شماره آیه را ۶۶ داده است که اشتباه است. م.

«288» این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند و ابوداؤد در (سنن)، ج ۲، ص ۵۶۷ روایت کرده و ترمذی در (سنن)، ج ۸، ص

۱۸۲ از حدیث حذیفه روایت کرده است.

«289» این حدیث را طبرانی در ((الصغیر و الاوسط)) بدون ((المفروقون بین الاحزاب الخ)) از حدیث ابوهریره روایت کرده و بزاز

از حدیث ابن مسعود به اختصار نقل کرده است.

«290» این حدیث را احمد در ((المسند))، ج ۶، ص ۵۵۶ از حدیث اسماء دختر یزید روایت کرده است.

«291» ابن حدیث را بیهقی در ((الشعب)) به سندی حسن روایت کرده چنان که در ((الجامع الصغیر)) نقل شده است.

---

### 377

شایع کند که از آن مبر است تا او را در دنیا خوار سازد، بر خداست که در روز قیامت به خاطر این

شایعه او را در آتش آب کند.» «۲۹۲»

از پیامبر (ص) روایت شده: «چون خدای متعال بهشت را آفرید به آن فرمود: سخن بگو: بهشت

گفت: هر که وارد من شود خوشبخت است. خدای جبار فرمود: سوگند به عزت و جلالم هشت گروه از

مردم در تو مسکن نگیرند:

دائم الخمر، کسی که به زنا اصرار می‌ورزد، سخن چین دیوث، مأموران محافظ سلطان، مخنث (مردی که چون زنان ظاهر شود)، کسی که قطع رحم کند، کسی که با خدا پیمانی بسته و به آن وفا نمی‌کند، وارد بهشت نمی‌شوند.» «۲۹۳»

می‌گوییم: از طریق شیعه از امام صادق (ع) بر ایمان روایت شده که گفت:

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «بدترین شما سخن‌چینان و کسانی هستند که میان دوستان تفرقه می‌اندازند و برای انسانهای سالم به جستجوی عیب می‌پردازند.» «۲۹۴»

از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمود: «بهشت بر غیبت‌کنندگان و سخن‌چینان حرام است.» «۲۹۵»

ابو حامد می‌گوید: کعب روایت کرده که بنی اسرائیل دچار قحطی شدند حضرت موسی (ع) چند بار از خدا طلب باران کرد ولی اجابت نشد پس خدای متعال به موسی وحی کرد در حالی که سخن‌چینی در میان شماست که به سخن‌چینی اصرار دارد پاسخ تو و همراهانت را نمی‌دهم. موسی عرض کرد:

پروردگارا او کیست؟ تا او را از جمع خودمان بیرون کنیم خداوند فرمود: ای موسی شما را از سخن‌چینی نهی می‌کنم و خود سخن‌چینی کنم. پس همگی توبه کردند و در نتیجه از باران رحمت خدا برخوردار شدند.

«292» این حدیث را ابن ابی الدنيا در (( الصمت )) روایت کرده و در سند بر ابودردا توقف کرده است چنان که در (( المغنی )) آمده

است.

«293» این روایت این چنین کامل نیافته ام ولی مضمون جملات آن در منابع روایی روایت شده است به (( المغنی )) رجوع کنید.

«294» کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

«295» کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

گویند: مردی به دنبال حکیمی هفتصد فرسنگ راه را پیمود تا از وی هفت کلمه بیاموزد. چون بر او وارد شد گفت: من خدمت شما آمدم تا از علمی که خدا به شما ارزانی کرده بهره ببرم پس از آسمان و آنچه سنگین تر از آن است، از زمین و آنچه از آن فراختر است، از سنگ و آنچه از آن سخت تر است، از آتش و آنچه از آن داغتر است، از زمهریر و آنچه از آن سردتر است، از دریا و آنچه از آن غنی تر است و از یتیم و کسی که از او خوارتر باشد مرا خبر بده؟

حکیم گفت: تهمت زدن به شخص پاک از آسمانها سنگین تر است، حق گسترده تر از زمین است، دل قانع بی نیازتر از دریاست، حرص و حسد سوزان تر از آتش است، حاجت بردن به پیش خویشاوند هر گاه بر آورده نشود سردتر از زمهریر است، دل کافر سخت تر از سنگ است و سخن چین هر گاه کارش آشکار شود خوارتر از یتیم است و گویند: یک سوّم عذاب قبر از سخن چینی است.

#### تعریف سخن چینی و آنچه در ردّ آن واجب است

باید دانست که (نمیمه) غالباً به کسی گفته می شود که گفتار دیگران را به قصد سخن چینی به شخصی که درباره او سخن گفته می شود برساند چنان که گفته می شود فلانی دربارهات چنین و چنان گفت و «نمیمه» (سخن چینی) مخصوص به شخصی نیست که درباره او سخن گفته می شود، بلکه تعریف «نمیمه» آشکار ساختن هر چیزی است که دیگری از آن ناراحت شود خواه کسی که سخن از او نقل شده ناراحت شود یا کسی که سخن برای او نقل شده است یا شخص ثالثی از آن رنجیده شود، و تفاوتی ندارد که آشکار ساختن عیب دیگری به گفتار یا نوشتار یا رمز و یا به اشاره باشد و نیز آنچه نقل می شود کردار یا گفتار باشد و یا عیب و نقصانی بر شخصی باشد که سخن از او نقل شده یا نباشد، بلکه حقیقت نمیمه آشکار ساختن و پرده برداشتن از چیزهایی است که شخص آشکار شدنش را نمی پسندد، بلکه بر آدمی لازم است از گفتن

---

#### 379

تمام حالات مردم که می بینند و آنان از افشای آنها کراهت دارند خودداری کند، مگر آنچه نقل کردنش برای مسلمانی سودمند افتد یا با نقل آن مانع از گناهی شود. چنان که هر گاه ببیند شخصی مال دیگری را تصرف می کند بر او لازم است شهادت دهد تا حقّ شخصی را که شهادت به نفع اوست تامین کند. اما اگر دید شخصی مال خود را پنهان می کند و آن را (برای دیگران) نقل کند مرتکب

سخن چینی و افشای سرّ شده و اگر سخن چینی او در مورد عیب و نقصان طرف باشد دو گناه غیبت و سخن چینی را با هم جمع کرده است.

انگیزه سخن چینی سه چیز است: یا قصد بدی نسبت به شخصی دارد که از او سخن نقل شده و می‌خواهد نسبت به شخصی که برایش سخن نقل می‌کند محبت نشان دهد یا می‌خواهد با سخن گفتن شاد شود و یا در گفتن سخنان زاید فرو رود. هر کسی که شخص سخن چینی نزد او برود و به او بگوید: فلانی درباره‌ات چنین و چنان گفت یا درباره‌ات چنین و چنان کرد، یا در برهم زدن کارت یا کمک به دشمنت یا زشت نشان دادن حالت سعی می‌کند یا نظیر این سخنان را بگوید رعایت شش چیز بر شنونده لازم است:

1- سخن چین را تصدیق نکند؟ چرا که تمام فاسق و شهادتش مردود است. خدای متعال می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ. «۲۹۶»**

2- سخن چین را از این عمل منع کند و او را پند دهد و عملش را زشت بشمارد. خدای متعال می‌فرماید: **وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ. «۲۹۷»**

3- برای خدا او را دشمن بدارد، چرا که سخن چین در پیشگاه خدا بسیار مورد خشم است، و هر که را خدا دشمن بدارد دشمنی با او واجب است.

4- به مقتضای گفته سخن چین به برادر غایب خود گمان بد نبرد، چرا که

«296» حجرات / ۶: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید.

«297» لقمان / ۱۷: امر به معروف و نهی از منکر کن.

---

### 380

خدای متعال می‌فرماید: **اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ.**

5- گفتار سخن چین او را بر کاوش و جستجو وادار نکند تا نهی خداوند که فرموده است **وَ لَا تَجَسَّسُوا، محقق نشود.**

6-بر خود نپسندی آنچه نمّام را از آن منع می‌کنی و نیمه‌ای را نقل نکن و نگو فلانی برای او چنین و چنان گفت تا نمّام و غیبت کننده باشی و عملی را انجام دهی که نمّام را از آن منع کرده‌ای.

از علی (ع) روایت شده که مردی خدمتش آمد و از مرد دیگری سعایت کرد، حضرت فرمود: «ای فلان ما از آنچه گفتی سؤال می‌کنیم اگر راستگو بودی بر تو خشمگین می‌شویم؟ عرض کرد: ای امیر مؤمنان حرفم را پس می‌گیرم.» «۲۹۸»

نقل شده حکیمی بود که یکی از برادرانش به دیدار او رفت و خبری را از شخص دیگری برای وی نقل کرد. حکیم به او گفت: دیدار را به تأخیر انداختی و با سه جنایت نزد من آمدی: برادرم را در نظرم مورد کینه قرار دادی و دل آسوده‌ام را مشغول ساختی، و نفس امین خود را مورد تهمت قرار دادی.

روایت شده که سلیمان بن عبد الملک نشسته بود و زهری پیش او حضور داشت. پس مردی نزد سلیمان آمد. سلیمان به او گفت: به من خبر رسیده که از من بدگویی کرده و چنین و چنان گفته‌ای، مرد گفت: نه کاری کرده‌ام و نه سخنی گفته‌ام، سلیمان گفت: کسی که به من خبر داد راستگو بود زهری گفت:

نمّام راستگو نیست، سلیمان گفت: راست می‌گویی برو سلامت.

بعضی از بزرگان گفته‌اند: هر که پیش تو از کسی نمّامی کند از تو نیز پیش دیگران سخن چینی خواهد کرد. این سخن اشاره است به این که باید نمّام را دشمن داشت و به راستگو بودنش اعتماد نکرد. چگونه نمّام مورد دشمنی قرار نگیرد در حالی که از صفاتی چون دروغ، غیبت، حيله‌گری، خیانت غش کردن، حسد، نفاق و بر هم زدن میان مردم و مکر و فریب جدا نیست و او از کسانی

«298» این روایت را شیخ مفید (ره) در ((الاختصاص)) ص ۱۴۲ روایت کرده است.

### 381

است که می‌کوشد تا آنچه را خدا به پیوند آن امر کرده قطع کند. خدای متعال می‌فرماید: وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ «۲۹۹» و نیز خدای متعال فرموده: إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ «۳۰۰» و نمّام جزء آنهاست.

پیامبر (ص) فرمود: «بدترین مردم کسی است که مردم به خاطر شرارتش از او بپرهیزند»، «۳۰۱» و نَمّام از آنهاست.

پیامبر (ص) فرمود: «هیچ قاطعی وارد بهشت نمی‌شود.» عرض شد:

قاطع چیست؟ فرمود: کسی که میانه مردم را قطع می‌کند و او همان نَمّام است. «۳۰۲» و گفته شده: منظور از قاطع کسی است که قطع رحم می‌کند. در نزد برخی از صالحان سخن از سعایت به میان آمد پس او گفت: چه گمان دارید به گروهی که از تمام طبقات مردم راستگویی ستوده است جز از آنها.

و سعایت همان نیمه است با این تفاوت که هرگاه نقل سخن در نزد کسی باشد که از او می‌ترسند (از قدرت و شوکت او مانند سلاطین و امرا) سعایت نامیده می‌شود.

پیامبر (ص) فرمود: «کسی که در نزد مردم از مردم سخن چینی کند حلال زاده نیست.» «۳۰۳»

لقمان حکیم گوید: پسرکم تو را به چند خصلت سفارش می‌کنم که اگر به

«299» بقره / ۲۷: و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند قطع می‌کنند و در جهان فساد می‌کنند.

«300» شوری / ۴۲: ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می‌دارند.

«301» این حدیث را کلینی در کافی، ج ۲، ص ۳۲۷ روایت کرده و بخاری و مسلم نظیر آن را نقل کرده اند.

«302» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۶ روایت کرده و مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۸، از جبیر بن مطعم از پدرش نقل

کرده است.

«303» این حدیث را حاکم از حدیث ابوموسیٰ چنین روایت کرده است: ((من سعي بالناس فهو لغير رشدة او فيه شيء منها)) . ))

---

## 382

آنها چنگ بزنی همواره با رعایت آنها مسرور خواهی بود. با خویشاوند و بیگانه خوشخو باش نادانی خود را از شخص بزرگوار و فرومایه پنهان کن برادرانت را حفظ کن با خویشاوندانت بیبوند و آنان را



از قبول سخن ساعي يا شنيدن متجاوزي كه قصد تباهي و فريب تو را دارد ايمن بدار، بايد يارانت كساني باشند كه هر گاه از آنها جدا شدي و آنها از تو جدا شدند غيبت يكدیگر نكنيد.

يكي از بزرگان گوید: «سخن چيني بر دروغ و حسد و نفاق استوار است و آن اجاقی است كه با (آتش) آن ذلت و خواري مي‌پزند.»

يكي از بزرگان گوید: اگر آنچه نمام براي تو نقل مي‌كند درست باشد، در نقل دشنام نسبت به تو نيز گستاخي كرده است و كسي كه سخن از او نقل شده (دشنام دهنده) به بخشش تو سزاوارتر است چرا كه او روبرويت دشمنانت نداده است، خلاصه شرّ شخص نمام بسيار است و لازم است از او پرهيز شود، حماد بن سلمه گوید: مردی بنده‌اي را فروخت و به خريدار گفت: در اين بنده هيچ عيبي جز نمامي نيست، خريدار گفت: پسنديدم و او را خريد. غلام چند روزي صبر كرد سپس به زن مولاي خود گفت: شوهرت تو را دوست ندارد و قصد دارد هوو بر سرت بياورد ولي من با موي سرش او را به نفع تو جادو مي‌كنم. زن گفت:

چگونه مي‌توانم از مويش به دست آورم؟ غلام گفت: هر گاه خوابيد تيغ برگرير و از پشت سرش چند دانه مو بتراش تا او را بر ضرر هوويت جادو كنم و تو را دوست بدارد، آنگاه به شوي زن گفت: زنت دوستي گرفته و مي‌خواهد تو را بكشد. پس خودت را در برابر او به خواب بزن تا از حقيقت آگاه شوي، مرد خود را به خواب زد و زن با تيغ آمد. مرد پنداشت كه زنش قصد كشتن او را دارد برخاست و او را بكشت، بستگان زن آمدند و مرد را كشتند. پس كشتار ميان دو قبيله روي داد و مدت‌ها ادامه يافت.

آفت هفدهم سخن گفتن دو زبانه است

شخص دو زبانه كسي است كه نزد گروهی به صورتی و نزد گروه ديگر به

صورت ديگري مي‌آيد و ميان دو دشمن آمد و شد مي‌كند و با هر يك مطابق ميل خودش سخن مي‌گويد و كمتر اتفاق مي‌افتد كه كسي ميان دو دشمن رفت آمد كند و سخن چيني نكند و اين عين نفاق است.

عمّار بن یاسر گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر کس در دنیا دو رو داشته باشد در روز قیامت دو زبان آتشین خواهد داشت.» «۳۰۴»

از پیامبر (ص) روایت شده است: «در روز قیامت از بدترین بندگان خدا می‌یابید: انسان دو رو را که نزد گروهی با سخنی و نزد گروه دیگر با سخن دیگری می‌آید» «۳۰۵» و در تعبیر دیگر آمده است «کسی که نزد گروهی با چهره‌ای و نزد گروه دیگر با چهره دیگری می‌آید.» «۳۰۶»

مالک بن دینار گوید: در تورات خواندم در صورتی که مرد با رفیق خود با دو لب مختلف باشد امانت از میان مردم می‌رود. خدا روز قیامت هر دو لبی را که با هم اختلاف دارند هلاک می‌کند.

پیامبر خدا (ص) فرمود: «روز قیامت مبعوضترین آفریدگان خدا در نزد او:

دروغگویان، مستکبران و کسانی هستند که بسیار کینه برادرانشان را در دل می‌گیرند و چون با آنها دیدار نمایند نسبت به آنها چالپوسی می‌کنند و کسانی‌اند که هر گاه به طرف خدا و رسولش خوانده شوند کندی می‌کنند و چون به سوی شیطان و دستور او خوانده شوند شتاب می‌کنند» «۳۰۷» می‌گوییم: از طریق شیعه روایتی است که صدوق با اسنادش به علی (ع) روایت کرده که فرمود: «پیامبر خدا (ص) فرمود: روز قیامت انسان دو رو می‌آید در حالی که یک زبانش از پشتش بیرون آمده و زبان دیگرش از پیش رویش

«304» این حدیث را ابوداؤد در (سنن)، ج ۲، ص ۵۶۷ به سندی حسن روایت کرده است.

«305» این دو حدیث را احمد در مسند از ابوهریره روایت کرده و بخاری و مسلم نظیر آن را روایت کرده‌اند چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است و ابن ابی‌الدنیا در ((الصمت)) به عبارتی که مصنف نقل کرده روایت کرده است چنان که در ((المغنی)) است.

«306» این دو حدیث را احمد در مسند از ابوهریره روایت کرده و بخاری و مسلم نظیر آن را روایت کرده‌اند چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است و ابن ابی‌الدنیا در ((الصمت)) به عبارتی که مصنف نقل کرده روایت کرده است چنان که در ((المغنی)) است.

«307» عراقی گوید: برای این حدیث ماء‌خذی نیافتیم.

این همان کسی است که در دنیا دو رو و دو زبانه بوده است و در روز قیامت به آن مشهور می‌شود.» «۳۰۸»

و با اسناد به حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمود: «بد بنده‌ای است بنده‌ای که دو رو و دو زبانه باشد در حضور برادرش او را می‌ستاید و در حالی که غایب است گوشت تن او را می‌خورد.» «۳۰۹»

و با اسناد به همان حضرت روایت شده که فرمود: «بد بنده‌ای است بنده‌ای که نکوهشگر و عیبجو باشد با چهره‌ای روی می‌آورد و با چهره دیگر روی بر می‌گرداند.» «۳۱۰»

و با اسناد فرمود: «خدای متعال به عیسی بن مریم (ع) فرمود: باید زبانت و نیز قلبت یکی باشد. من تو را از نفست بر حذر می‌دارم و همین آگاهی و هشدار تو را بس است. دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف شایسته نیست، و همچنین است باطن و ذهنها.» «۳۱۱»

ابو حامد گوید: «علما اتفاق نظر دارند که دیدار کردن دو نفر با دو چهره نفاق است و نفاق نشانه‌های بسیار دارد و این یکی از آنهاست. و روایت شده که مردی از اصحاب پیامبر خدا (ص) درگذشت و حدیفه بر او نماز نگذارد.

عمر گفت: مردی از اصحاب رسول خدا می‌میرد و بر او نماز نمی‌خوانی؟

حدیفه گفت: او از منافقان است. عمر گفت: تو را به خدا سوگند من از منافقانم یا نه؟ حدیفه گفت: نه و هیچ کس را پس از تو از نفاق ایمن نمی‌دانم.»

اگر کسی اشکال کند و بگوید: بنابراین انسان به چه وسیله دو زبانه می‌شود و تعریف آن چیست؟ در جواب می‌گوییم: هر گاه کسی بر دو دشمن وارد شود و با هر یک از آنها صادقانه خوشرفتاری کند منافق و دو زبانه نیست، زیرا یک نفر گاه با دو دشمن دوستی می‌ورزد و دوستی‌اش قوی نیست و به حدّ برادری نمی‌رسد، چرا که اگر دوستی تحقق یابد مقتضای آن دشمنی ورزیدن با

(( «308» عقاب الاعمال )) باب عقاب شخص دو چهره و دو زبان.

(( «309» عقاب الاعمال )) باب عقاب شخص دو چهره و دو زبان.

(( «310» عقاب الاعمال )) باب عقاب شخص دو چهره و دو زبان.

385

دشمنان است، چنان که در کتاب آداب همنشینی و برادری نقل کردیم. آری اگر سخن هر یک از دو دشمن را برای دیگری ببرد دو زبانه است و بدتر از تمامی است و اگر سخنی را از یکی از آنها برای دیگری نبرد ولی دشمنی ورزیدن هر یک را نسبت به دیگری تحسین کند دو زبانه است و همچنین هر گاه به هر یک از آنها وعده نصرت و یاری دهد یا دشمنی ورزیدن هر یک را نسبت به دیگری بستاید و نیز یکی از آنها را بستاید و پس از بیرون شدن از نزد او به نکوهش وی بپردازد دو زبانه است، بلکه سزاوار است سکوت کند یا هر کدام از دو دشمن بر حقد بستاید و این عمل در حضور و در غیاب و در برابر دشمنش باشد. به یکی از صحابه گفته شد: ما بر امیران خود وارد می‌شویم و سخنی می‌گوییم و چون بیرون می‌آییم سخن دیگری می‌گوییم، گفت: ما این عمل را در زمان پیامبر (ص) نفاق می‌شمردیم. و هر گاه نیازی نداشته باشد که بر امیر وارد شود و او را بستاید این عمل نفاق است، پس اگر از وارد شدن بر امیر بی‌نیاز باشد ولی هرگاه بر امیر وارد شود از نستودن او بترسد، نفاق است، چرا که با ورود بر امیر خود را به ستودن نیازمند ساخته است و اگر مال و مقام را رها سازد و به کم بسازد از وارد شدن بر امیر بی‌نیاز می‌شود و چنانچه برای نیاز به ثروت و مقام بر امیر وارد شود و او را بستاید منافق است و این است معنای فرموده پیامبر (ص): «دوستی مال و مقام تخم نفاق را در دل می‌رویاند چنان که آب سبزی را می‌رویاند.» «۳۱۲» زیرا دوستی مال و مقام آدمی را به امیران و ریاکاری با آنها نیازمند می‌سازد، اما هر گاه ضرورتی پیش آید و برای حاجتی به امیر محتاج شود و از مدح نکردن او بترسد عذرش پذیرفته است، چرا که پرهیز از شرّ امیر جایز است. ابو دردا گوید: ما بر روی گروههایی می‌خندیدیم ولی کینه آنها را در دل داشتیم عایشه گوید: «هردی از پیامبر خدا اجازه ورود خواست. پیامبر فرمود: به او اجازه دهید او بدترین مرد قبیله است و چون بر

(( «312» نظیر این حدیث را ابومنصور دیلمی در (( مسند الفردوس )) از حدیث ابوهریره به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در ))

المغنی )) آمده است.

386

پیامبر وارد شد حضرت به طرف او رفت و با او نرم سخن گفت و چون آن مرد بیرون رفت عایشه به پیامبر عرض کرد: شما فرمودید بدترین مرد قبیله است، آنگاه به نرمی با او سخن گفتید؟ فرمود: ای عایشه بدترین مردم کسی است که به خاطر پرهیز از شرش احترام شود.» «۳۱۳»

ولی این حدیث در مورد روی آوردن و خنده و تبسم وارد شده است اما ستایش دروغ آشکار است و جز در مورد ضرورت و اجبار که دروغ را مباح می‌کند جایز نیست چنان که در آفت دروغ گفتیم، بلکه ستایش و تصدیق هر سخنی که انسان می‌شنود و حرکت دادن سر به عنوان تثبیت آن جایز نیست و اگر این کار را بکند منافق است، بلکه لازم است به دل و زبان آن را زشت بشمارد و اگر نتوانست به زبان سکوت و به دل انکار کند.

#### آفت هجدهم ستایش است

ستایش در بعضی جاها نکوهیده است اما مذمت کردن (از دیگران) غیبت و بدگویی است که حکم آن را ذکر کردیم. در مدح و ستایش شش آفت وجود دارد: چهار آفت در ستایشگر و دو آفت در شخص ستایش شده. اما آفتهایی که برای ستایشگر است این است که گاه در ستایش افراط می‌کند و به دروغگویی می‌انجامد. دوم، ستایشگر وارد ریاکاری می‌شود چرا که با ستایش اظهار دوستی می‌کند در حالی که گاه در دل ممدوح را دوست ندارد و به تمام گفتارش اعتقاد ندارد در نتیجه ریاکار و منافق می‌شود. سوم، این که گاهی راجع به ممدوح سخنانی می‌گوید که ثابت نشده و از آن اطلاع ندارد. روایت شده مردی دیگر را در محضر پیامبر خدا (ص) ستود. پیامبر (ص) فرمود: «وای بر تو گردن رفیقت را قطع کردی اگر آنچه را گفتی بشنود رستگار نمی‌شود. آنگاه فرمود: اگر یکی از شما ناگزیر شدید که برادران را بستائید، بگوئید فلانی را دوست دارم و هیچ کس را تبرئه نمی‌کنم در نزد خدایی که خود

«313» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۲۱ روایت کرده و پیش از این نقل شد.

---

### 387

حسابرس همه است. اگر اعتقاد دارید که وی این گونه است.» «۳۱۴» انسان با ستودن شخص به اوصاف کلی که با ادله معلوم می‌شود به این آفت دچار می‌شود. مثل این که بگوئید فلانی پرهیزکار، دیندار، زاهد، خیرخواه است و نظایر اینها، اما هر گاه بگوئید: او را در حال نماز و صدقه دادن و انجام حج دیدم از اموری است که انسان یقین می‌کند و اگر درباره کسی بگوئید عادل و پسندیده است جزء

آفت یاد شده به شمار می آید چرا که عدالت از صفات پنهانی است و شایسته نیست آن را قاطعانه بگویند، مگر این که از باطن او آگاه شود.

آفت چهارم از آفات ستایشگر این است که گاه شخص مورد ستایش از ستایش او شادمان می شود در حالی که فردی ستمگر یا فاسق است و این کار جایز نیست. پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر گاه فاسق ستایش شود خدا به خشم آید.» «۳۱۵» گفته شده: هر که برای باقی ماندن ظالم دعا کند دوست دارد که در روی زمین خدا معصیت شود. در حالی که ظالم فاسق است و سزاوار است که نکوهش شود تا غمگین گردد و مدح نشود تا شادمان گردد.

اما زیان ستایش به شخص ستایش شده به دو صورت است: یکی این که در او خودپسندی و تکبر ایجاد می کند و هر دو از صفات هلاک کننده است، دوم این که هر گاه ممدوح را به کار خیر بستاید از آن شادمان می شود و سستی در او راه یافته و از خود راضی می شود و هر که به عجب گرفتار آید از سرعتش کاسته شود و تنها کسی قصد انجام کار را می کند که خود را مقصر بیند و هر گاه زبانها به ستایش او گشوده شوند، گمان می کند که کار را کامل انجام داده است از اینرو پیامبر (ص) (به ستایشگر) فرمود: «گردن رفیقت را

«314» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۲۲۷ روایت کرده و ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۵۴ با کمی اختلاف لفظی روایت

کرده و ابن ابی دنیا در (( الصمت )) به عبارت مصنف روایت کرده است.

«315» این حدیث را ابن ابی دنیا در (( ذم الغیبه )) و بیهقی و ابویعلی از حدیث بریده به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در ((

الجامع الصغیر )) آمده است.

---

### 388

قطع کردی، اگر ستایش تو را بشنود رستگار نشود.» و نیز آن حضرت (ص) فرمود: «هر گاه در حضور برادرت او را بستایی گویی تیغ بر گلویش کشیده ای.» «۳۱۶» و نیز پیامبر (ص) به کسی که مردی را ستود فرمود: «آن مرد را مجروح کردی خدای مجروح کند.» «۳۱۷» مطرف گوید: هیچ ستایشی را نشنیدم جز این که نفس خود را خوار ساختم.

زیاد ابن ابی مسلم گوید: هیچ کس ستایش (دیگران) بر خویشان را نمی شنود، جز این که شیطان آن را به او می نمایاند ولی مؤمن به خیر بر می گردد. پس ابن مبارک گفت: سخن زیاد و مطرف هر دو

راست است، اما سخن زیاد در مورد دلهاي عوام صادق است و سخن مطرف در مورد دلهاي خواص صدق مي‌کند.

پيامبر (ص) فرمود: «اگر مردی با کارد تيزی به سوي مردی برود برایش بهتر از آن است که در برابرش او را ستایش کند.» گفته شده: ستایش سر بریدن است زیرا شخص مذبوح در انجام کار سست می‌شود و مدح نیز موجب سستی است، یا برای این که ستایش موجب تکبر و خود پسندی است و هر دو مانند ذبح از مهلکات است از این رو ستایش به ذبح (سر بریدن) تشبیه شده است. پس اگر ستایش این آفات را برای ستایشگر و ستایش شده نداشته باشد اشکالی در ستایش کردن نیست بلکه گاه استحباب هم دارد از این رو پیامبر (ص) صحابه را ستود ولی پیامبر با بینش و صداقت می‌ستود و صحابه نیز بالاتر از این بودند که ستایش در آنها موجب تکبر و عجب و سستی شود بلکه ستایش مرد از خودش از آن نظر زشت است که نشان تکبر و فخر فروشی است. پیامبر (ص) فرمود: «من سرور فرزندان آدمم ولی به خود نمی‌بالم.» «۳۱۸» یعنی این سخن را مانند

«316» این حدیث را ابن مبارک در (( الزهد و الرقائق )) از روایت یحیی بن جابر به صورت مرسل روایت کرده است چنان که در (( المغنی )) آمده است و حدیث بعدی.

«317» عراقی گوید: برای این حدیث و حدیث بعدی ماءخذی نیافتم.

«318» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۳۰۸ از حدیث ابوسعید خدری روایت کرده است.

---

### 389

مردمی که هدفشان ستایش خویش است به قصد فخر کردن نمی‌گفت، چرا که افتخار پیامبر (ص) به خدا و تقرب به او بود نه به فرزندان آدم و نه به مقدم بودن بر آنها، چنان که شخص موجه و آبرومند در دربار شاه افتخارش به موجه بودن نزد شاه است و از آن شادمان است نه این که افتخارش به این باشد که بر بعضی رعیتها تقدم دارد و با توجه به شرح این آفتها می‌توانیم میان [روایات] نکوهش مدح و تشویق به آن جمع کنیم زیرا پیامبر (ص) فرمود:

«بهشت واجب شد»، و این سخن را آنگاه فرمود که صحابه بعضی از مردگان را ستودند سپس فرمود: «شما شاهدان خدا در زمین هستید.» «۳۱۹»

مجاهد گوید: «فرزندان آدم همنشینانی از فرشتگان دارند و هر گاه یکی از آنها برادر مسلمان خود را به نیکی یاد کند فرشتگان گویند: مانند آن خوبی برای تو باشد و هر گاه برادرش را به بدی یاد کند فرشتگان گویند: ای فرزند آدم که عیبت پنهان بود در برابر نفس خویش توقف کن و خدا را سپاس گوی زیرا که عیبت را پوشانید. این بود آفتهای ستایش.

#### شرح وظایف ممدوح

بدان که بر ممدوح لازم است از آفت تکبر و خودپسندی و سستی و ریا سخت بپرهیزد و از آن رها نمی‌شود مگر نفس خود را بشناسد و در خطر انجام کار و باریکیهای ریا و آفات اعمال بیندیشد، زیرا خود را بهتر از ستایشگر می‌شناسد و اگر تمام عیبها و آنچه به دلش می‌گذرد برای ستایشگر آشکار شود ستایشگر او را ستایش نخواهد کرد، و بر ممدوح لازم است با خوار ساختن ستایشگر بی‌میلی خود را به ستایش اظهار کند و پیامبر (ص) با این سخن خود به همین نکته اشاره دارد: «بر صورت ستایشگران خاک بپاشید.» «۳۲۰» سفیان بن عیینه

«319» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۳، ص ۵۳، در حدیث طولانی از انس روایت کرده است.

«320» این حدیث را ابوداؤد در (سنن)، ج ۲، ص ۵۵۴ و مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۲۷۸ از حدیث مقدار روایت کرده اند. و پیش از

این گذشت.

---

### 390

گوید: کسی که نفس خویش را بشناسد ستایش به او آسیبی نرساند. مردی از صالحان ستایش شد پس گفت: خدایا اینان مرا نمی‌شناسند و تو می‌شناسی و چون شخص دیگری مورد ستایش واقع شد گفت: خدایا این بندهات با خشمگین ساختن تو به من نزدیک شد و من تو را بر مبعوض بودن او در نظرم شاهد می‌گیرم. و چون از علی (ع) ستایش شد گفت: «خدایا آنچه را که در من هست و مردم نمی‌دانند بیامرز و به آنچه درباره‌ام می‌گویند مؤاخذه‌ام مفرما، و مرا بهتر از آنچه می‌پندارند قرار بده.» «۳۲۱»

آفت نوزدهم ناآگاهی از اشتباهات دقیق در ضمن سخن گفتن،

بویژه سخنانی که به خدا و صفات او و امور دینی مربوط می‌شود. بنابراین در کارهای مربوط به دین کسی جز علمای فصیح نمی‌تواند لفظ استوار بگوید و هر کس در علمی یا فصاحتی قاصر باشد



سخنش خالی از لغزش نیست، ولی خدا به سبب نادانی‌اش او را عفو می‌کند. نظیر آنچه حذیفه گفت که: پیامبر (ص) فرمود: «هیچ یک از شما نگوید آنچه خدا خواسته و تو خواستی ولی باید بگویی آنچه خدا خواسته آنگاه تو خواستی.» «۳۲۲» دلیل این که جمله اول نباید گفته شود این است که اگر جمله‌ای را با و او به جمله قبل عطف کنیم شریک بودن و برابری را می‌رساند و آن خلاف احتراز است. ابن عباس گوید: مردی خدمت پیامبر خدا (ص) آمد که راجع به پاره‌ای از امور با او سخن بگوید و گفت: آنچه خدا بخواهد و تو (ای پیامبر) بخواهی پیامبر (ص) فرمود: «آیا مرا نظیر خدا قرار دادی؟! بلکه (باید گفت) آنچه تنها خدا بخواهد.» «۳۲۳»

«321» این حدیث را شریف رضی در (( نهج البلاغه )) باب مختار از حکم امیرالمؤمنین علیه السلام به شماره ۱۰۰ نقل کرده است.

«322» این حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۹۱ چنین روایت کرده است (( لا تقولوا ما شاء الله و شاء فلان و لكن قولوا ما شاء

الله ثم شاء فلان ))

«323» این حدیث را ابن سنی در (( الیوم و اللیله ، ص ۱۸۱ از حدیث ابن عباس روایت کرده است.

---

### 391

مردی در محضر رسول خدا به ایراد خطبه پرداخت و گفت: هر که خدا و رسولش را اطاعت کند هدایت یافته و هر که نافرمانی آن دو کند گمراه شده است. پس پیامبر (ص) فرمود: «بگو هر که از خدا و رسول او نافرمانی کند گمراه شده است.» «۳۲۴» پیامبر (ص) از گفته آن شخص «و من یعصهما، هر که نافرمانی آن دو کند» ناراحت شد زیرا در این عبارت برابری و جمع کردن پیامبر با خدا بود.

از ابن عباس روایت شده که گفت: یکی از شما مشرک می‌شود تا آنجا که به وسیله سگش در شرک می‌افتد و می‌گوید: اگر سگ ما نبود دزد غارت‌مان می‌کرد.

از پیامبر (ص) روایت شده: «خدا شما را نهدی می‌کند که به پدران‌تان سوگند یاد کنید، هر که سوگند می‌خورد پس به خدا سوگند بخورد یا سکوت کند.» «۳۲۵»

از پیامبر (ص) روایت شده: «انگور [عنب] را «کرم» نامید کرم فقط از ویژگی‌های مرد مسلمان است.» «۳۲۶»

از پیامبر (ص) روایت شده: «هیچ یک از شما نباید بگوید بنده من و کنیز من تمامتان بندگان خدا و تمام زنانتان کنیزان خدایند، بلکه باید بگویید غلام و کنیزم و پسران و دختران جوانم، و غلام و کنیز نیز نباید بگویند ارباب من بلکه باید بگویند سرور من. تمامتان بندگان خدایید و ربّ و پروردگار همه یکی است.» ۳۲۷»

از پیامبر (ص) روایت شده: «به منافق نگویند سرور ما، چرا که اگر او

«324» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۳، ص ۱۲ از حدیث عدی بن حاتم روایت کرده است.

«325» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۱۶۴، از حدیث ابن عمر روایت کرده است.

«326» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۷، ص ۴۶ از حدیث ابوهریره روایت کرده است.

«327» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۷، ص ۴۶ و ابن السنی در (( الیوم و اللیله ))، ص ۱۰۵ روایت کرده اند.

---

## 392

سرور شما باشد پروردگارتان را به خشم آورده‌اید.» ۳۲۸»

و فرمود: «کسی که بگوید: من از اسلام بیزارم اگر دروغ بگوید چنان که گفته است دروغگوست و اگر راستگو باشد هرگز سالم به اسلام باز نگردد.» ۳۲۹»

این سخن و نظایر آن داخل در آفات کلام است و نمی‌توان آنها را شمرد.

هر که در تمام آفات زبان که نقل کردیم بیندیشد بداند که اگر زبانش را رها سازد در امان نماند و اینجاست که سرگفتار پیامبر (ص) آشکار می‌شود:

«هر که سکوت کرد نجات یافت.» ۳۳۰» زیرا تمام این گفته‌ها موجب هلاکت است و از راه تکلم حاصل می‌شود و اگر سکوت کند از تمام آفات در امان می‌ماند و اگر سخن بگوید نفس خود را به خطر افکنده است، مگر این که زبانی فصیح و علمی فراوان و دینی مانع و مراقبتی لازم و کمی گفتار با او همراهی کند در این صورت امید می‌رود که سالم بماند، ولی با این حال از خطر جدا نمی‌باشد،

بنابراین اگر نمی‌توانی از کسانی باشی که سخن بگویی و سود ببری پس از کسانی باش که با سکوت سالم بمانی که سلامت ماندن یکی از دو غنیمت است.

#### آفت بیستم پرسش عوام از صفات خدا

و این که کلام خدا و حروف قدیم است یا حادث بر مردم عوام شایسته آن است که به محتوای قرآن عمل کنند، جز این که این کار بر انسانها گران می‌نماید و کارهای زاید بر دل سبک‌تر می‌آید، و آدم بی‌سواد از فرو رفتن در علم شاد می‌شود زیرا شیطان او را به توهم و امید می‌دارد که تو نیز از علما و فضایی و همچنان توجه او را به این توهم جلب می‌کند تا ندانسته سخن کفر بگویی، شخص عوام هر گناه کبیره‌ای مرتکب شود در امان‌تر از این است که درباره علم سخن بگویی بویژه راجع به خدا و صفاتش، کار عوام

«328» این حدیث را نیز ابن‌سنی در ((اللیوم و اللیله)) ص ۱۰۵ روایت کرده است.

«329» این حدیث را ابن‌ماجه به شماره ۲۱۰۰ از حدیث بریده روایت کرده است.

«330» این حدیث پیش از این از ترمذی نقل شد.

---

### 393

فقط سرگرمی به عبادات و ایمان داشتن به محتوای قرآن و تسلیم بی‌چون و چرا به آنچه پیامبران آورده‌اند و پرسش آنان از غیر امور عبادی بی‌ادبی است و مستحق خشم خدا می‌شوند و در معرض خطر کفر قرار می‌گیرند و آن همانند پرسش تیمار داران حیوانات (دربار شاهان) از اسرار شاهی می‌باشد که موجب کیفر است هر کس از علم دشواری بپرسد و فهمش به آن درجه نرسد نکوهیده است، چرا که وی نسبت به آن علم بی‌سوادست. از این رو پیامبر (ص) فرمود: «آنچه نگفته‌ام از من بپرسید، همانا آنها که پیش از شما بودند بر اثر پرسش بسیار و آمد و رفتشان نزد پیامبران هلاک شدند. پس از آنچه شما را نهی کردم. بپرهیزید، و آنچه به آن امرتان کردم به مقدار توانتان به جای آورید.» «۳۳۱»

روایت شده که مردم روزی از پیامبر (ص) سؤال کردند تا سوالاتشان زیاد شد و پیامبر را به خشم آوردند. پس حضرت به منبر رفت و فرمود: از من سؤال کنید که از هر چه از من بپرسید به شما خبر خواهم داد. مردی به پا خاست و عرض کرد: ای رسول خدا پدرم کیست؟ فرمود: پدرت حذافه است

پس دو جوان برخاستند و گفتند: ای رسول خدا پدر ما کیست؟ فرمود پدرتان همان کسی است که به نام او خوانده می‌شوید، آنگاه مرد دیگری برخاست و گفت: ای رسول خدا من در بهشتم یا دوزخ؟ فرمود: در دوزخ، و چون مردم دیدند پیامبر خشمگین شده سؤال نکردند. «۳۳۲»

در حدیث است که پیامبر خدا (ص) نهی فرمود: «از قیل و قال و بسیار پرسیدن و ضایع کردن مال.» «۳۳۳»

پیامبر (ص) فرمود: «نزدیک است که مردم از یکدیگر بپرسند تا بگویند

«331» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۲ از سنن خود از حدیث ابوهریره روایت کرده است.

«332» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۱، ص ۳۴ به اختصار و در ج ۹، ص ۱۱۷ از حدیث ابوموسی و در ج ۹، ص ۱۱۸ از حدیث انس به تفصیل روایت کرده است.

«333» همه محدثان به اتفاق از حدیث مغیره بن شعبه روایت کرده اند و پیش از این نقل شد، به صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۲۸ رجوع کنید.

---

### 394

این را خدا آفریده. پس چه کسی خدا را آفریده است؟ و هر گاه چنین گفتند بگوئید: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تا سوره را ختم کنید. آنگاه یکی از شما سه بار آب دهن خود را به سمت چپش بیندازد و باید از شیطان رانده شده به خدا پناه برد. «۳۳۴»

جابر گوید: «آیه تلاعن (یکدیگر را لعن کردن) نازل نشد، مگر به خاطر بسیار سؤال کردن.» «۳۳۵»

در داستان موسی و خضر (ع) هشداري است بر منع از سؤال کردن پیش از زمان سؤال زیرا خضر گفت: فَاَنْتَبِعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ اُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا. و چون موسی راجع به کشتی (سوراخ شدن کشتی به وسیله خضر) پرسید خضر بر موسی این کار را زشت شمرد تا پوزش طلبید و گفت: لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا. «۳۳۶» و چون موسی صبر نکرد تا سوّمین بار پرسید خضر گفت: هذا فراق بيني و بينك. و از موسی جدا شد.

بنابراین پرسش مردم عوام از مشکلات دین از بزرگترین آفتهاست و موجب برانگیخته شدن فتنه‌هاست پس دفع و منع عوام از پرسیدن واجب است و تعمق عوام درباره حروف قرآن و علمی نظیر آن و دقت در آنها شبیه به این است که شاه به کسی نامه‌ای بنویسد که چیزهایی را در آن ترسیم کرده باشد و او به آنچه ترسیم شده سرگرم نشود و وقت خود را تلف کند به این که کاغذ آن نامه کهنه یا تازه است که ناگزیر شایان کیفر خواهد بود. همچنین است حال شخص عوام که حدود قرآن را ضایع می‌کند و سرگرم حروف آن می‌شود که آیا قدیم است یا حادث و همچنین است بحث در دیگر صفات خدا.

«334» اول این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۹، ص ۱۱۹ روایت کرده است.

«335» این حدیث را بزاز روایت کرده چنان که در ((المغنی)) آمده است.

«336» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۱، صص ۴۱-۴۲ روایت کرده است و آیات کریمه در سوره کهف / ۷۰، ۷۳ و ۷۸: (خضر) گفت پس اگر می‌خواهی به دنبال من بیایی از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم. (موسی) گفت مرا به خاطر این فراموشکاری مؤاخذه مکن، و بر من به خاطر این امر سخت مگیر. اینک وقت خدایی من و تو فرا رسیده است.

---

### 395

این پایان کتاب آفات زبان از بخش مهلکات محجّة البیضا فی تهذیب الاحیاء است.

و به خواست خدا کتاب آفت خشم و کینه و حسد پس از آن خواهد آمد و ستایش در آغاز و انجام و ظاهر و باطن از آن خداست و بر محمد (ص) و خاندانش درود و سلام باد.

---

### 397

کتاب آفت خشم و کینه و حسد

این پنجمین کتاب از بخش مهلکات کتاب محجّة البیضاء فی تهذیب الاحیاء است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ستایش از آن خداوندی است که امیدواران جز به عفو و رحمت او تکیه نمی‌کنند و خائفان جز از خشم و قدرت او نمی‌ترسند. خدایی که بندگان خود را از جایی که نمی‌دانند از درجه‌ای به درجه دیگر ترقی می‌دهد. و شهوتها را بر آنها مسلط و را به ترک خواسته‌هایشان امر کرده است و آنها را به خشم آزموده و به فرو خوردن خشم موارد خشم مکلف کرده است. آنگاه آنان را به ناگواریه‌ها و لذت‌ها

محاط ساخته (ناگواریهها و لذتها را بر آنها محیط ساخته است) و به آنها مهلت و فرصت داده است تا بنگرد چگونه عمل می‌کنند و به وسیله عمل محبت آنان را آزموده است تا صدق ادعای آنها روشن شود و به آنها فهمانده است که آنچه پنهان می‌دارند و آشکار می‌سازند بر او پوشیده نیست و آنها را از مؤاخذه ناگهانی خود در حالی که نمی‌دانند بر حذر داشته و فرموده است: مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ

### 398

«1» و درود بر محمد (ص) که در زیر پرچمش پیامبران و تقوا پیشگان حرکت می‌کنند و درود بر خاندان و یارانش که امامان هدایت یافته و سادات پسندیده‌اند، درودی که عددش با عدد آفریدگان خدا در گذشته و آینده برابر باشد و از برکت آنها خلق اولین و آخرین بهره‌مند شوند.

پس از ستایش خدا و درود بر محمد (ص) و آتش، بدان که غضب شعله آتشی است که از آتش برافروخته الهی اقتباس شده، با این تفاوت که آتش الهی جز بر دلها چیره نشود، و این آتش در سویدای دل جایگزین می‌شود همچنان که پاره‌های آتش در زیر خاکستر باقی می‌ماند و تکبر نهانی آن آتش را از دل هر ستمگر لجوج بیرون می‌آورد چنان که سنگ آتش را از آهن بیرون می‌آورد.

برای اهل نظر با نور یقین آشکار می‌شود که از آدمی رگی به شیطان لعین متصل است بنابراین هر کس که آتش خشم او را از حال طبیعی بیرون کند به شیطان نزدیکتر می‌شود آنجا که خداوند می‌فرماید: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ «۲» پس لازمه گل و خاک آرامش و وقار است و لازمه آتش برافروختگی و حرکت و پریشانی و آب کردن است و به همین معنی است گفتار خدای متعال: يُصْبِرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ. «۳» و از نتایج خشم، کینه و حسد است و هر که هلاک شده و به تباهی افتاده به وسیله آن دو بوده است و محل کینه و خشم لخته گوشتی (قلب) است که اگر پاک باشد به سبب آن دیگر اعضای بدن پاک شوند و از آنجا که کینه و حسد و خشم از عواملی هستند که بنده را به جایگاه هلاکت می‌کشانند، پس آدمی چه بسیار نیازمند است که مواضع هلاکت و بدیهای خود را بشناسد

«1» یس / ۴۹-۵۰: (اما) جز این انتظار نمی‌کشند که یک صبحه عظیم (آسمانی) آنها را فرو گیرد در حالی که مشغول جدال (در امور

دنیا) هستند! (چنان غافلگیر می‌شوند که حتی) نمی‌تواند وصیتی کنند، یا به سوی خانواده خود مراجعت نمایند!

### 399

تا از آن بپرهیزد و اگر در دل جای دارد آن را برطرف سازد و اگر به دلش وارد شد، آن را درمان کند، زیرا کسی که شر را نمی‌شناسد در آن می‌افتد و هر که آن را بشناسد شناخت بدون آشنایی با راه دفع شر کافی نیست. ما نکوهش خشم و آفات کینه و حسد را در این کتاب بیان می‌کنیم، و تمام آنها در مطالب زیرگرد آمده است: شرح نکوهش خشم، شرح حقیقت خشم و درجات آن، شرح این مطلب که آیا می‌توان با تمرین خشم را ریشه کن ساخت یا نه، و شرح عواملی که خشم را به هیجان می‌آورد، و شرح درمان خشم پس از به هیجان آمدن آنگاه شرح فضیلت فرو خوردن خشم و شرح فضیلت حلم و بیان این مسأله که تا چه حد استفاده از خشم مجاز است و با سخن گفتن می‌توان دل را تشفی داد. سپس گفتار در معنای کینه و نتایج آن و فضیلت عفو و مدارا کردن و گفتار در نکوهش حسد و حقیقت آن و عوامل حسد و درمان آن و نهایت کاری که برای برطرف ساختن آن واجب است. سپس شرح این نکته که چرا میان همگنان و همسَن و سالان و برادران و پسر عموها و خویشاوندان حسد بیشتر از دیگر مردم است و شرح دارویی که به وسیله آن بیماری حسد از دل بیرون می‌رود، و شرح اندازه لازم در برطرف ساختن حسد از دل.

#### شرح نکوهش خشم

خدای متعال می‌فرماید: **إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ تَا آخِر آيَةِ «۴»**. خداوند کافران را در اظهار حمیت و جانبداری بناحق که از خشم سرچشمه می‌گیرد نکوهش کرده است و مؤمنان را به نعمت آرامش و وقار که بر آنها ارزانی داشته ستوده است.

روایت شده که مردی عرض کرد: «ای رسول خدا مرا به کاری دستور بده و کوتاه سخن بگو. پیامبر (ص) فرمود: خشمگین مشو، آنگاه تکرار کرد و فرمود:

غضب مکن.» «۵» و از آن حضرت روایت شده که: «سؤال شد چه چیز انسان را از خشم خدا دور می‌سازد فرمود: خشمگین مشو» «۶» (تا از خشم خدا دور باشی).

ابن مسعود گوید: پیامبر (ص) فرمود: «شما در میان خودتان چه کسی را پهلوان می‌شمارید؟ عرض کردیم: کسی که مردان نتوانند او را به خاک بیفکنند.

فرمود: او پهلوان نیست، بلکه پهلوان کسی است که در هنگام خشم بر خویشتن مسلط باشد.» «۷»

و از آن حضرت (ص) روایت شده: «نیرومندی با به خاک در افکندن (دیگران) نیست بلکه نیرومند کسی است که در هنگام خشم بر نفس خود مسلط باشد.» «۸»

و از آن حضرت روایت شده: «هر کس جلو خشم خود را بگیرد خدا عیبش را بپوشاند.» «۹»

سلیمان بن داود گفت: «پسرکم از خشم بپرهیز، زیرا خشم بسیار قلب مرد بردبار را سبک می‌کند.»

از عکرمه راجع به گفته خدای متعال: وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا «۱۰» سؤال شد، گفت:

منظور سیّدی است که خشم بر او غالب نمی‌شود.

ابو دردا گوید: عرض کردم: «ای رسول خدا مرا به کاری راهنمایی فرما که وارد بهشتم کند، فرمود: خشمگین مشو.» «۱۱»

«5» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۳۵، روایت کرده و احمد در مسند و طبرانی در ((الوسط)) روایت کرده چنان که در ((مجمع الزوائد))، ج ۸، ص ۶۹ آمده است.

«6» این حدیث را احمد روایت کرده و در (مسند) آن ابن ابی لهیعه وجود دارد و او به نقل ((مجمع الزوائد))، ج ۸، ص ۶۹، ((لین الحدیث)) است.



«7» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۳۰ روایت کرده است.

«8» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۳۴ روایت کرده و طبرانی در (( الاوسط )) به سندی ضعیف نقل کرده چنان که در (( مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۷۰ آمده است.

«9» این حدیث را ابن ابی الدنيا در نکوهش خشم از ابوهریره روایت کرده و ابن عمر به سندی ضعیف نقل کرده چنان که در (( مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۷۰ آمده.

«10» آل عمران / ۳۹: و رهبر خواهد بود و از هوس های سرکش برکنار.

«11» این حدیث را ابن ابی الدنيا به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

---

#### 401

یحیی به عیسی (ع) گفت: خشمگین مشو. گفت: نمی توانم خشمگین نشوم، من بشری هستم. گفت: مالی را برای خودت برن دار، گفت: اگر خدای متعال بخواهد امید است این کار صورت پذیرد.

پیامبر (ص) فرمود: «خشم ایمان را تباه می سازد، چنان که صبر (ماده ای است تلخ) عسل را.» «۱۲»

پیامبر (ص) فرمود: «هیچ کسی خشمگین نشود جز این که مشرف به دوزخ شود.» «۱۳»

مردی عرض کرد: «ای رسول خدا چه چیز بر من سخت تر است؟ فرمود:

خشم خدا عرض کرد: چه چیز مرا از خشم خدا دور می سازد؟ فرمود:

خشمگین مشو.» «۱۴»

می گویم: از طریق شیعه حدیثی است که صاحب کافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که گوید:

پیامبر خدا (ص) فرمود: «خشم ایمان را تباه می کند، چنان که سرکه عسل را.» «۱۵»

از میسر روایت شده که گوید: در محضر امام باقر (ع) از خشم سخن به میان آمد. پس فرمود: «شخص خشمگین می شود و هرگز خشنود نمی گردد تا وارد دوزخ شود، پس هر کسی بر قومی خشمگین شود در حالی که ایستاده است فوراً بنشیند زیرا این کار وسوسه شیطان را از او برطرف

می‌سازد، و هر کسی که بر خویشاوندی خشم بگیرد باید به او نزدیک شود و بدن او را لمس کند چرا که هر گاه خویشاوند لمس شود آرام گیرد.» «۱۶»

«12» کافی، ج ۲، ص ۳۰۲.

«13» این حدیث را بزاز از حدیث ابن عباس روایت کرده است ((قال رسول الله (ع) باب، للنار لا يدخله احدا الا من يشفي بسخط الله ((( به ((مجمع الزوائد))، ج ۸، ص ۷۱ رجوع کنید.

«14» این حدیث را احمد از حدیث عبدالله بن عمر با این جزء آخر نقل کرده و پیش از این گذشت.

«15» کافی، ج ۱، ص ۳۰۲، یعنی سرکه شیرینی و خاصیت غسل را از بین می‌برد و مجموع سرکه و عسل چیز دیگری می‌شود.

«16» کافی: باب غضب، ج ۲، ص ۳۰۲.

---

#### 402

ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: «همانا خشم پاره آتشی از شیطان است که در درون فرزند آدم برافروخته می‌شود و هر گاه یکی از شما خشمگین شود چشمانش سرخ شود و رگهای گردنش بالا بیاید و شیطان در آن وارد شود، بنابراین هر گاه یکی از شما بر خودش از خشم ترسید روی زمین بنشیند زیرا در این حالت وسوسه یطان از او برطرف می‌شود.» «۱۷»

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «خشم کلید هر شری است.» «۱۸»

و نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: «شنیدم پدرم می‌فرمود:

مردی بیابانی به محضر رسول خدا (ص) آمد و گفت: من ساکن بیابانم پس به من سخنان جامعی بیاموز فرمود: به تو دستور می‌دهم که خشمگین مشو، مرد اعرابی سه بار سؤال را تکرار کرد و از پیامبر (ص) پرسید تا به خویشتن رجوع کرد و گفت: پس از این از هیچ چیز نمی‌پرسم پیامبر خدا (ص) مرا جز به خیر امر نکرده است. امام فرمود: پدرم می‌فرمود: چه چیزی از خشم سخت‌تر است؟ همانا شخص خشمگین می‌شود و نفسی را که خدا محترم شمرده است به قتل می‌رساند و زن پاکدامن را به زنا نسبت می‌دهد.» «۱۹»

از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: «هر کس بر خشم خود مسلط شود، خدا عیبش را بپوشاند.»»<sup>۲۰</sup>»

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: «در تورات نوشته شده است: ای پسر آدم هنگامی که خشمگین می شوی مرا یاد کن تا در هنگام غضب تو را یاد کنم و هلاکت نسازم و هر گاه مورد ستم واقع شدی به پشتیبانی من خشنود باش، زیرا پشتیبانی من از تو بهتر از پشتیبانی تو از خودت می باشد.»»<sup>۲۱</sup>»

و نیز از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: «خشم دل شخص حکیم را تباه می سازد و فرمود: هر کس بر خشم خویش مسلط نباشد بر عقلش

»<sup>17</sup>» کافی ، باب عصمت ، ج ۲ ، صص ۳۰۲-۳۰۶ .

»<sup>18</sup>» کافی ، باب عصمت ، ج ۲ ، صص ۳۰۲-۳۰۶ .

»<sup>19</sup>» کافی ، باب عصمت ، ج ۲ ، صص ۳۰۲-۳۰۶ .

»<sup>20</sup>» کافی ، باب عصمت ، ج ۲ ، صص ۳۰۲-۳۰۶ .

»<sup>21</sup>» کافی ، باب عصمت ، ج ۲ ، صص ۳۰۲-۳۰۶ .

و نیز از همان حضرت (ع) روایت شده که فرمود: «مردی به پیامبر (ص) عرض کرد: به من چیزی بیاموز فرمود: برو و خشمگین مشو. آن مرد عرض کرد: به این سخن اکتفا کردم و به سوی خاندانش رفت ناگاه دید میان قبیله اش جنگی روی داده، اهل قبیله اسلحه پوشیده و صف آرای می کرده اند. چون آن منظره را بدید مسلح شد و به همراه آنان قیام کرد. آنگاه سخن پیامبر (ص) را به یاد آورد که فرمود: غضب نکن! پس اسلحه را انداخت و به طرف گروهی آمد که با قبیله اش دشمن بودند و گفت: ای گروه هر جراحت یا قتل یا ضربی که حتی اثری از آن نمانده بر عهده من است خواه در مال ما باشد یا در مال شما.

آن گروه گفتند: هر چه بوده از آن شما باشد (به شما بخشیدیم) ما به بخشش سزاوارتریم، گفت: پس آن گروه با هم آشتی کردند و خشم و کینه از میان آنها رخت بر بست.» «۲۳»

و از امام باقر (ع) روایت شده که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: هر که آبروی مردم را حفظ کند خداوند آبروی او را در روز قیامت حفظ می‌کند، و هر که خشم خویش را از مردم نگاهدارد خدا عذاب روز قیامت را از او نگاه دارد.» «۲۴»

و نیز از آن حضرت (ع) روایت شده که فرمود: «در تورات در مناجات موسی (ع) با خداوند نوشته شده است: ای موسی خشم خود را از کسی که تو را بر او مسلط ساخته‌ام نگاهدار تا خشم خودم را از تو نگاه دارم.» «۲۵»

ابو حامد می‌گوید: «سخنان بزرگان: از ذو القرنین نقل شده که وی فرشته‌ای از فرشتگان را ملاقات کرد و گفت: به من دانشی بیاموز که با آن ایمان و یقین من افزون شود. فرشته گفت: خشمگین مشو زیرا شیطان بهترین زمانی که بر فرزند آدم مسلط می‌شود، هنگام خشم اوست بنابراین خشم خود را فرو خور و با آرامش آن را متوقف ساز و از شتاب بپرهیز، زیرا هر گاه شتاب کنی به‌رهات

«22» کافی، باب عصمت، ج ۲، صص ۳۰۲-۳۰۶.

«23» کافی، باب عصمت، ج ۲، صص ۳۰۲-۳۰۶.

«24» کافی، باب عصمت، ج ۲، صص ۳۰۲-۳۰۶.

«25» کافی، باب عصمت، ج ۲، صص ۳۰۲-۳۰۶.

---

#### 404

را از دست می‌دهی، نسبت به خویش و بیگانه نرم باش و سخت‌نگیر و نیز ستمگر و لجوج مباش.»

از وهب بن منبه روایت شده که راهبی از شیطان پرسید کدام خوی فرزند آدم بیشتر در تسلط بر آنها به تو کمک می‌کند؟ گفت: تندي و شتاب در خشم آدمي هر گاه در خشم تند باشد، او را زیر و رو می‌کنیم چنان که کودکان توپ را زیر و رو می‌کنند.

خیثمه گفته است: شیطان می‌گوید: فرزند آدم چگونه بر من غالب می‌شود در حالی که هر گاه خشنود شود می‌آیم تا در قلبش جای می‌گیرم، و چون خشمگین شود می‌پریم و در سرش قرار می‌گیرم.

امام صادق (ع) فرمود: «خشم کلید هر شری است.» «۲۶»

یکی از حکیمان گفته است: سرچشمه نادانی تندي و پیشوای آن خشم است هر که به نادانی خشنود باشد از دانش بی‌نیاز شود و بردباری زینت و منفعت است، و نادانی عیب و مضرت و جواب احمق خاموشی است.

مجاهد گوید: ابلیس گفته: در هر چه فرزند آدم مرا ناتوان سازد در سه چیز نمی‌تواند: هر گاه یکی از آدمیزادگان از حال عادی خارج شود افسارش را می‌گیریم (او را مسخر خود می‌سازیم) و هر جا بخواهیم او را می‌کشیم و هر چه ما دوست داریم بر ایمان انجام می‌دهد، هر گاه خشمگین شود ندانسته سخن می‌گوید، و کاری می‌کند که موجب پشیمانی او می‌شود و به آنچه در اختیار دارد او را وادار به بخل می‌کنیم و به آنچه بر آن توان دست‌یابی ندارد آروزمندش می‌سازیم.

به حکیمی گفته شد: فلانی چقدر بر نفس خویش مسلط است، گفت: در این صورت شهوتها او را خوار نسازند و خواهشهای نفسانی او را به خاک در نیفکنند، خشم بر او غالب نشود.

بعضی از حکیمان گفته‌اند: از خشم بپرهیز، زیرا خشم تو را به خواری

«26» کافی، ج ۲، ص ۳۰۳ و پیش از این گذشت.

عبد الله بن مسعود گوید: بر حلم شخص در هنگام خشمش بنگرید، و به امانت او در هنگام طمعش، و هر گاه خشمگین نشود چگونه از حلم او آگاه می‌شوی و هر گاه طمع نورزد چگونه از امانتش آگاه می‌شوی.

یکی از بزرگان به پسرش گفت: پسرکم عقل در هنگام خشم پایدار نماند، چنان که روح شخص زنده در میان تنورهایی تفتیده و داغ باقی نمی‌ماند پس خردمندان در میان مردم از همه کمتراند اگر خردمند خردش را برای دنیا به کار گیرد زیرکی و حيله‌گری است و اگر برای آخرت باشد دانش و بردباری است.

گفته‌اند: خشم دشمن عقل است و خشم غول عقل است.

به عبد الله بن مبارک گفته شد: خوشخویی را به اختصار بیان کن. او گفت:

(خوشخویی) خشمگین نشدن است.

پیامبری از پیامبران به کسانی که همراهش بودند گفت: هر که ضمانت کند که خشمگین نشود هم‌رتبه من خواهد بود و پس از من خلیفه‌ام می‌شود. جوانی از آن قوم گفت: من (ضمانت می‌کنم) سپس سخن اول را تکرار کرد. آن جوان گفت: من به قولم وفا می‌کنم و چون پیامبر درگذشت پس از او در مقام او قرار گرفت. آن جوان ذو الکفل بود و چون تعهد کرد که خشمگین نشود و به آن وفا کرد به این اسم نامیده شد.

وهب بن منبّه گفته: کفر چهار رکن دارد: خشم، شهوت، حماقت و نادانی، و طمع.

#### شرح حقیقت خشم

بدان که چون خدای متعال حیوان را به وسیله عوامل درونی و برونی بدن در معرض نابودی و مرگ قرار داده است، به لطف خود عواملی نیز در اختیارش قرار داده که او را از نابودی و هلاکت تا مدتی که در قرآن معین فرموده حفظ کند.

عوامل داخلی که موجب نابودی می‌شود ترکیب بدن او از حرارت و رطوبت است

---

#### 406

و خداوند میان حرارت و رطوبت دشمنی و تضاد قرار داده است و حرارت همچنان رطوبت را تبخیر و خشک می‌کند تا اجزای رطوبت پراکنده می‌شود و به صورت بخار از آن متصاعد می‌گردد. بنابراین اگر به وسیله غذا کمکی به رطوبت بدن نرسد به طوری که رطوبت تبخیر شده را جبران کند، حیوان

نابود می‌شود. از این رو خداوند غذایی مطابق با بدن حیوان آفرید و در حیوان میلی آفریده که او را به خوردن غذا برانگیزد و گویی مأمور است که آنچه را از دست رفته جبران نماید و جلوی هر خلئی را بگیرد تا او را از نابودی به وسیله این عامل محافظت کند.

اما عوامل خارجی که آدمی را در معرض هلاکت قرار می‌دهد مانند شمشیر و نیزه و دیگر ابزار مهلک که بدن وسیله دیگران قصد (نابودی) او را می‌کنند.

از این رو به نیرو و غیرتی نیاز دارد که از درون او برانگیخته شود و مهلکات را از او دفع کند. بنابراین خداوند خشم را از آتش آفرید و به صورت غریزه در انسان قرار داد و آن را با طینت وجودش عجین ساخت، و هر گاه هدف و مقصودی را مد نظر قرار دهد. آتش خشم بر افروخته شود و به جنبش در آید و به وسیله آن خون دل به جوش آید و در رگها پراکنده شود و به قسمتهای بالای بدن بالا رود چنان که (شعله) آتش بالا می‌رود و همچنان که آب جوش داخل دیگ بالا می‌رود، از این رو اثر حرارت خشم به صورت می‌ریزد و صورت و چشم سرخ می‌شود و پوست بدن با صفای خود که از سرخی خون حاصل شده از رنگ دیگر اعضا خبر می‌دهد، چنان که شیشه از رنگ مایع درون خود خبر می‌دهد و هر گاه آدمی بر شخص پست‌تر از خود (از نظر قدرت) خشم بگیرد خون منبسط می‌شود و نسبت به او احساس قدرت می‌کند و اگر بر مافوق خود خشم بگیرد و از انتقام ناامید شود خون در ظاهر پوست بدن تا درون قلب منقبض و شخص غمگین می‌شود، از این رو رنگ زرد می‌شود و اگر خشم نسبت به شخصی همانند خودش باشد به طوری که در توان خود برای انتقام دچار تردید شود میان حالت انقباض و انبساط قرار می‌گیرد، پس سرخ و زرد و مضطرب می‌شود.

خلاصه این که محل خشم، همان دل است به این معنی که برای انتقام گرفتن

---

#### 407

خون دل به جوش می‌آید و چون نیروی خشم به جنبش آید پیش از رویداد امری آزار دهنده متوجه دفع آن می‌شود و پس از وقوع آن امر آزار دهنده به انتقام روی می‌آورد و خوراک و شهوت نیروی خشم و لذت آن در انتقام گرفتن است و جز با انتقام گرفتن آرام نمی‌شود. مردم در برابر نیروی خشم در آغاز فطرت دارای سه درجه افراط و تفریط و اعتدال می‌باشند.

حالت تفریط نیروی خشم نبودن خشم یا ضعف آن است و این نکوهیده است و نسبت به چنین شخصی می‌گویند: فلانی غیرت ندارد. از این رو گفته شده: هر که را به خشم وادارند و او خشمگین نشود بسان الاغ است، و هر که هرگز نیروی حمیت و غضب نداشته باشد برآستی ناقص است و خداوند صحابه (رسول خدا) را به خشونت و حمیت توصیف کرده و فرموده است: **أَشِدَّاءُ عَلَي الْكُفَّارِ** «۲۷» و نیز فرمود: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ** «۲۸» خشونت و سخت‌گیری از آثار نیروی حمیت و غیرت است که همان غضب می‌باشد.

حالت افراط نیروی خشم آن است که خشم بر آدمی غالب و از فرمان عقل و دین خارج شود و از آنها اطاعت نکند. در این صورت برای شخص بینش و اندیشه و اختیاری باقی نمی‌ماند، بلکه به صورت یک شخص فاقد اراده در می‌آید. عامل غالب شدن خشم (بر آدمی) اموری است غریزی یا اموری که انسان به آن عادت کرده است بسا انسانی که بر حسب فطرت آماده است تا زود خشمگین شود و گویی بر اساس آفرینش صورتش خشم آلود است و حرارت مزاج دل نیز به آن کمک می‌کند، چرا که خشم از آتش است، چنان که پیامبر (ص) فرموده «۲۹» است.

«27» فتح / ۲۹: (کسانی که با محمد (ص) هستند) در برابر کفار سرسخت و شدیدند. ۸۱۶ «توبه / ۷۳: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر. ۸۱۷» این حدیث را ترمذی از حدیث ابوسعید به سندی ضعیف روایت کرده، و ابوداؤد در (سنن)، ج ۲، ص ۵۵۰ از عطیه چنین روایت کرده گوید: (( قال رسول الله (ص): ((ان الغضب من الشيطان، و ان الشيطان خلق من النار، و انما تطفاء النار با الماء فاذا غضب احدكم فليتوضأ)) )) خشم از شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده و آتش با آب خاموش شود پس هرگاه یکی از شما خشمگین شود وضو بگیرد. ۸۱۸» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۴، ص ۲۱۱ از حدیث مغیره بن شعبه روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (( (اتعجبون من غیره سعد فوالله لانا اغیر منه و الله اغیر مني )) )) آیا از غیرت سعد تعجب می‌کنید به خدا من از سعد غیورترم و خدا از من غیورتر است.

«28» ???????????????????

«29» ???????????????????



اما حالت اعتیاد به خشم آن است که آدمی با گروهی آمیزش کند که با فرمانبرداری از خشم و انتقام گرفتن شادمان می‌شوند و آن را مردانگی و شجاعت می‌نامند مثلاً یکی از آنها می‌گوید: من کسی هستم که بر آنچه پیش می‌آید شکیب ندارم و از هیچ کس اهانتی را تحمل نمی‌کنم، در حالی که معنای سخنش این است که عقل و بردباری ندارم و از روی نادانی و از روی افتخار چنین سخنی می‌گوید و کسی که آن را بشنود و خوبی خشم در نفس او نفوذ کند و از آن گروه (بی‌صبر و تحمل) پیروی کند، نیروی خشم در او تقویت می‌شود، و هرگاه آتش خشم شدت یابد و سخت شعله‌ور شود خداوند خشم‌کننده را کور و از شنیدن هر پندی کر سازد و چون به او پند دهند نپذیرد بلکه پند بر خشم او بیفزاید و اگر بخواهد از عقل خود استعانت بجوید و خشم خود را فروخورد نتواند چرا که نور عقل خاموش می‌شود و یک باره با دود خشم محو می‌گردد، زیرا سرچشمه اندیشه مغز است و آنگاه که خشم شدت یابد خون قلب به جوش می‌آید و از آن دودی تیره به سوی مغز متصاعد می‌شود و تمام سرچشمه‌های اندیشه را فرا می‌گیرد و بسا که به سرچشمه‌های حس نیز سرایت کند و چشمش تیره و تار شود و با چشمش نبیند و تمام دنیا در نظرش تیره و سیاه شود. مغز انسان همانند غاری است که در آن آتشی افروخته شود و فضای آن سیاه و تاریک گردد و کف آن داغ و اطرافش پر از دود شود و در آن چراغی کم نور باشد و خاموش شود. اینجاست که هیچ تصمیمی در آن ثابت نماند و سخنی در آن شنیده نشود و صورتی در آن دیده نشود و از داخل و خارج قادر به خاموش کردن آتش نباشد، بلکه سزاوار است تمام مواد قابل احتراق غار آتش بگیرد، خشم نیز با دل و مغز (آدمی) چنین می‌کند، و بسا که آتش خشم آن اندازه زیاد شود که رطوبتی را که حیات قلب به آن وابسته است از بین ببرد و صاحب خشم از شدت خشم بمیرد، چنان که آتش در غار زیاد می‌شود و آن را می‌شکافد و قسمت فوقانی غار را ویران کرده به پایین فرو می‌ریزد و تمام اطراف

---

#### 409

غار را که نیروی نگاهدارنده و حافظ اجزای آن است نابود می‌کند. رابطه قلب با غضب نیز چنین است، و در حقیقت هر گاه کشتی در اثر باد و طوفان و امواج خروشان در دریا پریشان شود امید سلامتی به آن بیشتر از نفسی است که بر اثر امواج خروشان دریای خشم پریشان شود، چرا که در کشتی هستند کسانی که برای مهار کردن و نجات آن چاره‌جویی می‌کنند اما قلب خود سگان‌دار کشتی وجود است و از آنجایی که خشم او را کر و کور ساخته توان چاره‌اندیشی ندارد.

از نشانه‌های ظاهری خشم تغییر رنگ چهره و لرزش شدید در اعضای بدن و درهم ریختن نظم و ترتیب کارها و پریشانی در سخن و حرکات است، تا آنجا که آثار خشم در گوشه‌های دهان پدید می‌آید و چشمها سرخ می‌شود و بینی او دگرگون و شکل معمول اعضا بویژه صورت عوض می‌شود و اگر شخص خشمگین در حالت خشم زشتی صورت خود را ببیند خشم او آرام می‌شود، چرا که از زشتی چهره و دگرگونی خلقت خود شرم می‌کند، در حالی که زشتی باطن او از زشتی ظاهرش بیشتر است زیرا ظاهر نماینده باطن است، اول چهره باطن زشت شده آنگاه زشتی آن در ظاهر آدمی منعکس می‌شود. بنابراین دگرگونی ظاهر نتیجه دگرگونی باطن است. این اثر خشم در جسم آدمی بود.

اما اثر خشم بر زبان، آن است که زبان به دشنام و گفتن سخنان زشت که خردمندان از آن شرم دارند و گوینده نیز پس از فرو نشستن خشم از آن شرم می‌کند، رها و باز می‌شود. علاوه بر این نظم کارهای آدم خشمگین بر هم می‌خورد و کلماتش پریشان می‌شود.

اما اثر و نشان خشم بر اندامها آن است که شخص خشمگین می‌زند، حمله می‌کند، و می‌درد و در صورت داشتن قدرت بی باکانه (طرف را) مجروح می‌سازد و گاه به قتل می‌رساند و اگر شخص مورد خشم بگریزد و یا به علنی به او دست نیابد و نتواند انتقام بگیرد، اثر خشم به شخص خشمگین بر می‌گردد در نتیجه لباس خود را می‌درد و بر صورت خود سیلی می‌زند و گاه دست خود را بر زمین می‌کوبد و همانند شخص مست و مدهوش سرگشته می‌دود بسا که

---

#### 410

بر زمین افتد و بر اثر خشم بسیار توان دویدن و بر پا ایستادن را از دست بدهد و حالت غش بر او عارض شود، و بسا که جمادات و حیوانات را بزند مثلا کاسه را به زمین بزند و گاه که بر سر سفره خشمگین شود ظروف غذا را درهم بشکند و گاه کارهای دیوانگان از او سر بزند و در و دیوار و حیوانات را دشنام دهد و آنها را مانند انسان مخاطب قرار دهد و بگوید: من چقدر از دست تو رنج بکشم و نظیر این سخنان تا آنجا که بسا حیوانی با لگد به سینه‌اش بکوبد و او نیز مقابله به مثل کند و با لگد به سینه حیوان بکوبد.

اما اثر خشم آن است که در دل نسبت به شخص مورد خشم، کینه و حسد و بدی نهفته است و نیز سرزنش کردن او بر بدیها و غمگین شدن از شادی او و تصمیم بر آشکار ساختن راز او و پرده دری و ریشخند او و دیگر کارهای زشت نسبت به او. این است نتیجه خشم بسیار.

اما اثر ضعف غیرت این است که آدمی از آنچه موجب عار و ننگ است ناراحت نمی‌شود، از قبیل وارد شدن فساد در محارم و همسر و کنیز، و تحمل خواری از افراد پست، و کوچکی نفس و خواری که این نیز نکوهیده است زیرا از نتایج آن بی‌غیرتی نسبت به کارهای حرام است و آن خشونت است.

پیامبر (ص) فرمود: «همانا سعد بسیار با غیرت است و من بیش از سعد غیورم و خدا از من غیورتر است.» «۳۰» هدف از آفرینش غیرت حفظ نسبهاست و اگر مردم نسبت به آن بی‌تفاوت باشند نسبها با هم در آمیزد. از این رو گفته شده: در مردان هر امتی که غیرت باشد زنا نشان محفوظ می‌مانند و نشانه ضعیف بودن خشم سستی و سکوت در هنگام دیدن کارهای زشت است، پیامبر (ص) فرمود:

«بهترین امتم خشن‌ترین آنهایند» «۳۱»، یعنی آنها که در امور دین تند و خشن

«30» ???????????????????

«31» این حدیث را طبرانی در ((الوسط)) روایت کرده و در سند آن بغنم بن سالم بن قنبر موجود است و او کذاب است چنان که در ((

مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۶۸ آمده است ((خيار امتي احدواهم)))

#### 411

هستند. خدای متعال فرمود: **وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ «۳۲»** در هر کس خشم نباشد از تمرین نفس خود عاجز آید و تمرین (نفس) کامل نمی‌شود مگر آن که خشم بر شهوت غالب آید و در هنگام تمایل به شهوتهای پست بر نفس خویش خشمگین شود. بنابراین نبودن خشم در انسان نکوهیده است اما تنها خشمی که به فرمان عقل و دین باشد ستوده است. چنین خشمی هر جا اعمال غیرت لازم باشد برانگیخته می‌شود و هر جا بردباری نیکو باشد به خاموشی می‌گراید و حفظ غضب در حد اعتدال همان استقامتی است که خداوند بندگان خود را به آن مکلف ساخته است و حد وسطی است که پیامبر خدا (ص) آن را توصیف کرده، آنجا که فرموده است: «بهترین چیزها حد میانی آنهاست» «۳۳»، بنابراین هر کس خشمش به سستی گراید تا آنجا که خواری و ستم را بناحق تحمل و احساس بی‌غیرتی و پستی نفس کند لازم است خود را درمان کند تا نیروی خشمش قوی شود و

هر که خشمش به افراط گراید تا آنجا که او را به بی‌باکی ارتکاب کارهای زشت بکشاند، باید نفس خود را درمان کند تا قدرت خشم را درهم بشکند و در میانه راه حق که صراط مستقیم و میان دو طرف است بایستد، و آن صراط از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است و اگر از رسیدن به نقطه میانی ناتوان شود سعی کند تا به آن نزدیک شود. خدای متعال می‌فرماید: **وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ»** «۳۴» و چنین نیست که هر کس نتواند تمام خوبیها را انجام دهد لازم باشد همه بدیها را انجام دهد، ولی بعضی از بدیها از بعضی آسانتر، و بعضی خوبیها از بعضی برتر است. این بود حقیقت خشم و درجات آن.

«32» نور / ۲: و هرگز در دین خدا رافت (و محبت کاذب) شما را نگیرد.

«33» این حدیث را بیهقی در ((الشعب)) به صورت مرسل روایت کرده و پیش از این گذشت.

«34» نساء / ۱۲۹: و هرگز نمی‌توانید (از نظر محبت قلبی) در میان زنان، عدالت کنید، هر چند بکوشید؟ ولی بکلی تمایل خود را متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت بلاتکلیف در آورید.

---

## 412

شرح این که آیا با تمرین می‌توان خشم را ریشه‌کن ساخت یا نه؟

بدان که بعضی پنداشته‌اند می‌توان خشم را ریشه‌کن ساخت و هدف و مقصد تمرین همان است. دیگران بر این گمانند که درمان خشم به هیچ رو ممکن نیست. اینان معتقدند که اخلاق (باطنی) مانند آفرینش ظاهری است و هر دو تغییر ناپذیرند. این دو عقیده ضعیف است، بلکه در این مورد گفتار ما به حقیقت نزدیک است که تا انسان زنده است و چیزی را دوست می‌دارد و از چیزی متنفر است، خالی از خشم نیست، و تا چیزی مطابق میل اوست و چیزی مخالف میل او ناگزیر است آنچه دلخواه اوست دوست ندارد و از آنچه دلخواه او نیست متنفر باشد و خشم تابع این خواستن است چرا که هر زمان شیء مورد علاقه‌اش از او گرفته شود ناگزیر خشمگین می‌شود و هرگاه کسی نسبت به او سوء قصد کند ناچار به خشم آید آنچه مورد علاقه انسان است شامل سه بخش است:

الف - آنچه برای تمام مردم ضروری است و عبارت است از خوراک، پوشاک، مسکن و حفظ سلامتی. بنابراین هر انسانی که مورد ضرب و جرح قرار گیرد، ناگزیر خشمگین می‌شود همچنین هرگاه لباسش که عورتش را می‌پوشاند از او گرفته شود یا از خانه‌اش که مسکن اوست بیرون رانده

شود و یا آبی که تشنگی او را رفع می‌کند ریخته شود به خشم می‌آید، چرا که اینها جزء ضروریات زندگی انسان است و محروم شدن از آنها را نمی‌پسندد در نتیجه نسبت به هر کسی که او را از آن محروم کند خشمگین می‌شود.

ب- آنچه برای هیچ یک از مردم ضروری نیست، مانند مقام و ثروت بسیار و نوکر و مرکبهای سواری چرا که امور یاد شده بر اثر عادت و ناآگاهی از هدف زندگی مورد علاقه واقع می‌شود، تا آنجا که طلا و نقره فی نفسه مورد علاقه قرار می‌گیرند و اندوخته می‌شوند و انسان به هر کسی که آنها را بدزدد خشمگین می‌شود اگر چه از نظر معاش به آنها نیاز نداشته باشد. در این نوع نیاز ممکن است انسان دچار خشم نشود مثلاً هرگاه یک خانه علاوه بر خانه

---

### 413

مسکونی خود داشته باشد و ظالمی آن را ویران سازد ممکن است خشمگین نشود، چرا که ممکن است به کار دنیا بینا شده باشد و نسبت به آنچه زائد بر نیاز است زهد ورزد و با فقدان آن غضب نکند، زیرا چندان علاقه‌ای به آن ندارد و اگر آن را دوست بدارد ناگزیر با از دست دادن آن خشمگین می‌شود و بیشترین خشم مردم بر چیزهای غیر ضروری است مانند مقام، شهرت، صدرنشینی در مجالس و فخرفروشی به علم. بنابراین کسی که محبت به این امور بر او غلبه کند ناگزیر اگر کسی در صدر نشینی مزاحم او شود بر او خشم می‌گیرد و هرکس به این امور علاقه‌مند نباشد از صدرنشینی دیگران به خشم نمی‌آید و خود در کفش کن مجلس هم می‌نشیند، و این عاداتهای پست است که تمایل انسان و بی‌میلی او را زیاد می‌کند و خشم او زیاد می‌شود و هر اندازه تمایلات و خواسته‌های انسان بیشتر باشد صاحب آن نادانتر و درجه‌اش پست‌تر است، زیرا نیاز صفت کاستی است و هر مقدار نیاز افزون شود کاستی بسیار شود و کوشش نادان همواره بر این است که بر نیازها و شهوتهایش بیفزاید و نمی‌داند که عوامل غم و اندوه را برای خود زیاد می‌کند به حدی که بعضی از نادانان بر اثر عاداتهای پست و همنشینی با همگان بد، به جایی می‌رسند که اگر به آنها گفته شود شما بازی با پرندگان و شطرنج بازی را نمی‌دانید و نمی‌توانید زیاد می‌گساری کنید و غذای زیاد بخورید و نظیر این سخنان، به خشم می‌آیند.

پس خشم گرفتن بر این گونه نیازها ضروری نیست، چون دوستی آنها نیز ضروری نمی‌باشد.

ج- آنچه برای پاره‌ای از مردم ضروری و برای برخی ضروری نیست مانند کتاب برای دانشمند. یک دانشمند بر اثر نیاز به کتاب، آن را دوست دارد و نسبت به هر کسی که آن را آتش بزند و یا در آب بیندازد خشمگین می‌شود و همچنین است ابزارهای صنعتی برای شخص هنرمند که وسیله امرار معاش اوست و چون معاش ضروری است محبت به ابزار نیز ضروری می‌شود و به نسبت افراد مختلف فرق می‌کند. محبت ضروری تنها محبتی است که رسول خدا (ص) با

---

#### 414

گفتار خود به آن اشاره فرموده است: «هر که در خانه‌اش در امان به صبح درآید و بدنش سالم باشد و روزی روزش را داشته باشد گویی تمام دنیا به او داده شده است.» «۳۵» هر کس به حقیقت کارها بینا باشد و از سه نعمت یاد شده در حدیث برخوردار شود چنین تصوّر می‌رود که بر غیر آنها خشمگین نشود. این بود سه نوع نیاز ما. حال هدف تمرین در هر یک از آنها را باید بیان کنیم:

اما در مورد بخش اول- آنچه برای تمام مردم ضروری است- برای فرونشاندن خشم تمرین زیادی لازم نیست ولی آن اندازه لازم است که آدمی فرمانبردار خشم نشود و به ظاهر آن را بیشتر از میزانی که شرع آن را مستحب و عقل نیکو می‌داند به کار نبرد و این با تلاش و تکلف حلم و مدتی تحمل ممکن می‌شود تا حلم و تحمل در انسان اخلاق راسخی شود. اما ریشه‌کن ساختن خشم از قلب نه خواسته طبع انسان است و نه ممکن. آری در هم شکستن قدرت خشم و تضعیف آن ممکن است تا خشم در درون شدت نیابد و بسیار هم ضعیف نشود و اثرش در صورت پدید نیاید، ولی این کار بسیار سخت است. حکم بخش سوم (که برای بعضی انسانها ضروری و برای بعضی ضروری نیست) نیز همین است، چرا که آنچه درباره شخصی ضروری شود بی‌نیازی دیگری از آن مانع خشم او نمی‌شود. بنابراین تمرین در آن مانع از اعمال خشم می‌شود و هیجان درونی آن را می‌کاهد تا بر صبر در برابر خشم سخت رنج نبرد.

اما بخش دوم (که برای هیچ‌کس ضروری نیست)، با ریاضت و تمرین می‌توان بر خشم غالب شد، زیرا بیرون راندن عشق مقام و ثروت از دل ممکن است، به این صورت که آدمی بداند وطنش گور است و قرارگاهش آخرت دنیا فقط گذرگاهی است که باید از آن گذشت و از آن به اندازه ضرورت زاد و توشه برگرفت و بیش از نیاز وبال گردن آدمی است هم در وطن و هم در قرارگاه اصلی. در این صورت در دنیا زهد می‌ورزد و محبت دنیا را از دل محو می‌سازد

#### 415

و اگر برای انسان سگی باشد که او را دوست نمی‌دارد و دیگری او را بزند خشمگین نمی‌شود. بنابراین خشم تابع محبت است و ریاضت و تمرین در این بخش گاه به ریشه کن شدن خشم می‌انجامد که براستی اندک است و گاه به جلوگیری از به کار بردن خشم و عمل به مقتضای آن می‌انجامد که آسانتر است.

اگر کسی بگوید: آنچه در زندگی برای انسان ضروری و جزء بخش اول است، آدمی با از دست دادن آن ناراحت می‌شود، ولی خشمگین نمی‌شود کسی که یک گوسفند دارد و تنها وسیله معاش اوست چنانچه گوسفندش بمیرد بر هیچ کس خشمگین نمی‌شود، اگر چه ناراحت می‌شود و لازم نمی‌آید که آدمی بر هر چه مورد نفرت اوست خشمگین شود. آدمی از رگ زدن و حجامت درد می‌کشد، ولی بر رگزن و خون‌گیر غضب نمی‌کند. بنابراین کسی که توحید بر او غالب است و همه چیز را از جانب خدا می‌داند بر هیچ یک از آفریدگان او خشمگین نمی‌شود، چرا که تمام آنها را مسخر قدرت او می‌داند، مانند قلم که در اختیار نویسنده است، و کسی که شاه حکم اعدام او را امضا می‌کند بر قلم (که حکم اعدامش را رقم زده) خشمگین نمی‌شود و نیز بر کسی که گوسفندش را سر می‌برد با آن که روزی اوست غضب نمی‌کند، چنانچه بر مردن گوسفند غضب نمی‌کند چرا که مردن و ذبح شدن را از سوی خدا می‌داند از این رو خشم را با توحیدی که بر او غالب است دفع می‌کند و نیز با حسن ظن به خدا آن را دفع می‌کند به این معنی که تمام آنها را از سوی خدا و مقدر الهی می‌داند و به مقدرات الهی خشنود است. بسا که خیر او در گرسنگی و بیماری و مجروح و مقتول شدن است، بنابراین غضب نمی‌کند، چنانچه بر شخص رگزن خشمگین نمی‌شود چرا که خیر خود را در آن می‌داند.

(در پاسخ) می‌گوییم: این سخن به این صورت محال نیست، ولی غلبه توحید به این صورت فقط مانند برق جهنده است که در حالات مختلف غالب می‌شود ولی دوام نمی‌یابد و دل طبیعتاً به واسطه‌ها رجوع می‌کند و اگر برای انسانی همواره این حالت (غلبه توحید) را متصور شویم باید برای پیامبر (ص) نیز

چنین می‌بود، در حالی که آن حضرت خشمگین می‌شد تا آنجا که بناگوشش سرخ می‌شد. «۳۶»

عبد الله بن عمرو بن عاص عرض کرد: «ای رسول خدا تمام آنچه در حالت خشنودی و خشم فرموده‌ای از قول تو بنویسم؟ فرمود: بنویس به خدایی که مرا به حق مبعوث فرموده آنچه از زبانم بیرون شده حق است.» «۳۷» فرمود: من خشمگین نمی‌شوم، ولی فرمود: خشم مرا از حق خارج نمی‌سازد یعنی به مقتضای خشم عمل نمی‌کنم.

عایشه یک بار خشمگین شد. پیامبر (ص) فرمود: «تو را چه شده، شیطانت فرا رسیده است. عایشه گفت: برای تو شیطانی نیست؟ فرمود: هست ولی من خدا را خوانده‌ام و خدا به من در برابر شیطان کمک فرمود و شیطان تسلیم من شد و جز به کار خیر مرا دستور نمی‌دهد.» «۳۸» بنابراین فرمود که برای من شیطانی نیست و قصدش شیطان خشم بود بلکه فرمود: (شیطان خشم) مرا به کار بد وانمی‌دارد.

علی (ع) فرمود: «پیامبر (ص) برای دنیا خشمگین نمی‌شد و چون حق او را به خشم می‌آورد هیچ‌کس متوجه خشم آن حضرت نمی‌شد و برای تشفی خشم خود کاری نمی‌کرد تا بر خشم خود غلبه می‌کرد.» «۳۹» بنابراین پیامبر (ص) برای حق غضب می‌کرد و اگر برای خدا خشمگین می‌شد اجمالا به واسطه‌ها توجه می‌کرد. لذا هرکه خشمگین شود بر کسی که قوت ضروری و مورد نیاز دینی‌اش را گرفته، برای خدا غضب کرده است. پس دوری از خشم ممکن نیست.

آری گاه اصل خشم در مورد آنچه ضروری است از میان می‌رود در صورتی که دل سرگرم به امر ضروری مهمتر از آن می‌شود. بنابراین در دل میدانی برای

«36» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۳، ص ۱۱ از حدیث جابر بن سمره روایت کرده است.

«37» این حدیث را ابوداؤد در (سنن)، ج ۲، ص ۲۸۶ روایت کرده و حدیث عبدالله بن عمر نظیر آن است.

«38» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۱۳۹ از حدیث عایشه روایت کرده است.

«39» این حدیث را ترمذی در ((الشمائل)) روایت کرده و پیش از این در ج ۴ گذشت.



خشم وجود ندارد چون به امر دیگری سرگرم است، چرا که سرگرم شدن دل به بعضی از کارهای مهمّ مانع می‌شود که جز آن را احساس کند مانند جریان سلمان فارسی که چون در معرض دشنام واقع شد گفت: اگر میزان عمل من سبک باشد از آنچه می‌گویی بدترم و اگر میزان عملم سنگین باشد آنچه می‌گویی به من زیانی نمی‌رساند و چون همّت سلمان صرف آخرت می‌شد، قلبش از دشنام متأثر نمی‌گردید. همچنین مردی ربیع بن خثیم را دشنام داد. پس ربیع گفت: ای فلان خدا سخت را شنید و همانا در برابر بهشت گردنه‌ای است اگر از آن عبور کنم گفته تو به من زیانی نمی‌رساند و اگر از آن عبور نکنم بدتر از آنم که گفתי. مردی یکی از صحابه پیامبر را دشنام داد صحابی گفت: اگر راست می‌گویی خدا مرا بیامرزد، و اگر دروغگویی خدا تو را بیامرزد. پس این گفته‌ها به ظاهر دلالت دارد که صحابه بزرگ پیامبر (از دشنام) خشمگین نمی‌شدند، چرا که دل‌های آنان به کارهای مهمّ دینشان سرگرم بود، و احتمال می‌رود که دشنام در دل‌های این گونه افراد اثر کند ولیکن به آن سرگرم نمی‌شوند، بلکه به آنچه بر دل‌هایشان غالب است مشغول می‌شوند، در این صورت سرگرمی دل به پاره‌ای از امور مهمّ ممکن است در هنگام از دست رفتن بعضی از چیزهای مورد علاقه آدمی مانع از بروز خشم شود. بنابراین فقدان خشم قابل تصوّر است یا با سرگرم شدن دل به کار مهمّ یا با غالب آمدن نگرش توحید یا به علّت سوّمی و آن این است که بداند خدا دوست دارد که آدمی خشمگین نشود پس شدت محبّت به خدا آتش خشم او را خاموش می‌کند و این حالت بندرت اتّفاق می‌افتد از این سخنان شناختی که راه‌هایی از آتش خشم برطرف شدن دوستی دنیا از دل است و آن با شناخت آفات و گرفتاریهای دنیا حاصل می‌شود، چنان‌که در کتاب نکوهش دنیا خواهد آمد. هرکس دوستی دنیا را از دل بیرون کند از بیشترین عوامل خشم رها می‌شود و آنچه برطرف ساختنش ممکن نیست شکستن و ضعیف کردن آن ممکن است. بنابراین به سبب شناخت آفات دنیا خشم ضعیف و دفعش آسان می‌شود.

---

## 418

عواملی که موجب بروز خشم می‌شوند

پیش از این دانستی که درمان هر مرضی با قطع کردن ریشه آن و برطرف ساختن عوامل آن میسر است، بنابراین ناگزیریم عوامل خشم را بشناسیم.

یحیی (ع) به عیسی (ع) گفت: چه چیزی سخت‌تر است؟ عیسی گفت: تکبر و مباهات و قدرت طلبی و غیرت. عواملی که خشم را موجب می‌شوند عبارتند از:

افتخار، خودپسندی، شوخی، مسخره، سرزنش، لجاجت، مخالفت، حيله گري و حرص بسيار بر مال زياد و مقام و تمام آنها شرعا پست و نکوهيده است و با وجود اين عوامل، رهايي از خشم ممکن نيست بنابراين بايد اين عوامل را به وسيله اضداد آنها از بين برد. سزاوار است آدمي فخرفروشي را با فروتني و خود پسندي خواهد آمد. و از فخرفروشي مي تواني اين گونه رها شوي که فکر کني تو با بندهات از یک جنس هستي و تمام آدميان منسوب به آدمند و از نظر فضيلت متفاوت و پراکنده شده اند. بنابراين آدميزادگان از یک جنس هستند و افتخار به داشتن فضائل است، در حالي که فخرفروشي و خودپسندي بزرگترين رذيلتهاست و آن دو ريشه و منشاء رذائل است و هرگاه وجودت از آنها تهی نباشد بر ديگري برتري نداری پس در صورتي که با بندهات از نظر نسب و تبار و اعضاي ظاهري یک جنسي، افتخار مکن. اما مزاح و شوخي را با سرگرم شدن به کارهاي مهم ديني که تمام عمر را فرا مي گيرد و اگر آنها را بشناسي عمرت کفاف آن را نمي کند، مي تواني برطرف سازي، و شوخي را مي تواني با کوشش در کسب فضائل و اخلاق نیک و علوم ديني که تو را به سعادت آخرت مي رساند برطرف کني و تمسخر را مي تواني با بزرگواري و خودداري از آزار مردم و خويشتن داري از مسخره ديگران زایل کني و سرزنش را با پرهيز از گفتار زشت و خويشتنداري از جواب ناگوار برطرف کني و حرص زياد بر مزايای زندگي را مي تواني با قناعت کردن به مقدار لازم براي

---

#### 419

دستيابي به عزت بي نيازي و رهايي از ذلت نياز برطرف کني و درمان هريک از اين خلقها و هر صفتي از اين صفات احتياج به تمرين و تحمل سختي دارد و نتجيه تمرين آن به شناخت گرفتاريهاي آن صفات بستگي دارد تا (پس از شناخت) نفس از آنها روي برگرداند و از زشتي آنها متنفر شود. آنگاه مدتي زياد بايد بر صفات مخالف آنها مواظبت کند تا به آنها انس بگيرد و بر نفس آسان شود، و هرگاه صفات رذيله از نفس برطرف شود نفس پاک مي شود و از خشمي که اين رذائل از آن پديد مي آيد رها مي شود. از قوي ترين انگيزه هاي غضب در نزد بيشتر نادانان آن است که غضب را شجاعت و مردانگي و عزت نفس و بزرگ همتي ناميده اند و از روي ناداني لقبهاي ستوده به خشم داده اند تا نفس به آن ماييل شود و آن را نیکو بداند و آن زماني شدت مي يابد که در هنگام ستودن به شجاعت شدت خشم بزرگان نقل شود و روشن است که نفس ماييل است شبیه بزرگان باشد و بدان سبب خشم در دل او به هيچان مي آيد نامگذاري خشم به شجاعت و عزت نفس جهل محض بلکه بيماري دل و نقصان عقل است و نشان ضعف و نقصان نفس، به اين دليل که شخص مريض زودتر از سالم و زن زودتر از مرد و کودک سريعتر از بزرگ و پيرمرد ضعيف زودتر از ميانسال خشمگين مي شود و کسي

که دارای اخلاق نکوهیده است زودتر از شخص با فضیلت خشمگین می‌شود. بنابراین شخص فرومایه هرگاه لقمه‌اش را از دست بدهد خشمگین می‌شود و چون بخیل است هرگاه حبه را از دست بدهد غضب می‌کند تا آنجا که بر خاندان و فرزندان و یارانش خشمگین می‌شود، بلکه شخص نیرومند کسی است که در هنگام خشم بر نفس خود مسلط باشد، چنان که پیامبر خدا (ص) فرمود: «نیرومندی در به خاک افکندن حریف نیست بلکه پهلوان کسی است که در موقع خشم بر نفس خود مسلط باشد.» «۴۰» پس سزاوار است این نادان درمان شود به این که داستان بردباران و اهل گذشت و کارهای نیک آنها از قبیل فرو خوردن خشم برایش نقل شود، چرا که چنین گذشته‌ها از پیامبران و

«40» این حدیث پیش از این از مسلم و دیگران گذشت.

## 420

حکیمان و دانشمندان و شاهان بزرگ و فضلا و عکس آن از ترکها و کردها و نادانان و بی‌خردان و بی‌فرهنگان نقل شده است.

### فرو نشاندن خشم پس از بروز آن

بدان آنچه نقل کردیم خشم را ریشه‌کن می‌سازد و عوامل آن را قطع می‌کند تا آنجا که تحریک نمی‌شود. پس هرگاه عامل بروز خشم به حرکت آمد لازم است انسان پایداری کند تا شخص خشمگین مجبور نشود به صورتی نکوهیده به مقتضای خشم عمل کند و چون خشم تحریک شود باید با معجون علم و عمل آن را درمان کرد.

اما معالجه خشم از طریق علم به شش چیز است:

الف- در روایاتی که بزودی در فضیلت فرو خوردن خشم و عفو و بردباری و تحمل ذکر خواهیم کرد. بیندیشد و به ثواب آن مایل شود تا علاقه زیاد او به کسب ثواب فرو خوردن خشم مانع از انتقام شود و آتش خشم او به خاموشی گراید. یکی از بزرگان بر مردی خشمگین شد آن مرد گفت: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. پس از او صرف نظر کرد.

ب- از کیفر الهی بترسد و با خود بگوید: قدرت خدا بر من بیش از قدرت من بر این انسان است. پس اگر غضب خود را نسبت به او اعمال کنم به چه چیز مطمئن شوم که خدا در روز قیامت غضب خود را نسبت به من اعمال نخواهد کرد و من به عفو محتاجترم. خدای متعال در یکی از کتابها

فرموده: ای پسر آدم در هنگام خشم مرا یاد کن تا تو را در هنگام غضبم یاد کنم و تو را در زمره هلاک شونده‌گان قرار ندهم. پیامبر (ص) غلامی را برای کاری فرستاد و او تأخیر کرد چون پیامبر فرمود: «اگر از بیم قصاص نبود تو را کتک می‌زدم.» «۴۱» منظور از قصاص، کیفر در روز قیامت است. گویند در میان بنی

«41» این حدیث را ابویعلی از حدیث ام سلمه به سندی روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است.

---

## 421

اسرائیل هیچ سلطانی نبود جز این که حکیمی با او بود که هرگاه خشمگین می‌شد نامه‌ای به او می‌داد که در آن نوشته شده بود: به بیچارگان ترحم کن و از مرگ بترس و آخرت را به یاد آورد. سلطان آن را قرائت می‌کرد، تا خشمش فرو می‌نشست.

ج - برای نفس خود فرجام دشمنی و انتقام را بازگو کند و این که دشمن برای مقابله با او آماده می‌شود و در نابودی اهدافش می‌کوشد و بر مصائبش او را سرزنش می‌کند در حالی که او خالی از مصیبت نیست. پس نفس خویش را از فرجامهای خشم در دنیا بترساند اگر از آخرت نمی‌ترسد، و این امر به مسلط ساختن شهوت بر غضب باز می‌گردد و این از اعمال آخرت نیست و بر آن ثوابی نیست، زیرا چنین شخصی در برابر لذتهای دنیا حالت تردید دارد و بعضی از آنها را بر بعضی مقدم می‌دارد، مگر آن که بترسد فراغت و آسودگی برای علم و عمل و آنچه وی را در کار آخرت کمک می‌کند در دنیا بر او مشوّش شود، در این هنگام اجر و ثواب خواهد داشت.

د - به زشتی صورت خود در هنگام خشم بیندیشد یعنی صورت دیگری را در حال خشم به یاد آورد و در زشتی غضب بیندیشد و در شبیه شدن آدم خشمگین به سگ درنده و دیگر درندگان و شبیه بودن شخص بردبار هدایتگر و رها کننده خشم به پیامبران و علما و حکیمان فکر کند و خود را میان شبیه بودن به سگها و درندگان و مردم پست و شباهت به پیامبران و علما در عاداتی که دارند مخیر سازد تا نفس او به انبیا و علما اقتدا کند، البته اگر عقلمانی برایش مانده باشد.

ه - به عاملی بیندیشد که او را به انتقام فرا می‌خواند و از فرو خوردن خشم منع می‌کند و ناگزیر برای این کار عاملی است، مثل این که شیطان به او بگوید:

فرو خوردن خشم را بر ناتوانی و کوچکی نفس و خواری و پستی تو حمل می‌کنند و در چشم مردم حقیر می‌شوی. در این صورت باید به خود بگویند: ای نفس چه شگفت است کار تو! از تحمل لحظه‌ای ننگ داری و از خواری روز قیامت و رسوایی ننگ نداری، هرگاه شخصی که دشنام داده‌ای دستت را بگیرد و

---

#### 422

از تو انتقام بکشد؟ از کوچک شدن در چشم مردم می‌پرهیزی ولی از کوچک شدن در نزد خدا و فرشتگان و پیامبران به انتقام گرفتن از این شخص نمی‌پرهیزی؟ پس هرگاه خشم خود را فرو می‌خورد سزاوار است که برای خدا باشد زیرا فرو خوردن خشم وی را در پیشگاه خدا بزرگ می‌کند. پس او را با مردم چه کار. خواری کسی که به او ستم کرده در روز قیامت بیشتر از خواری اوست اگر در دنیا انتقام بگیرد، آیا دوست ندارد او نیز بپا خیزد آنگاه که در روز قیامت ندا دهند که هرکس اجرش بر خداست به پا خیزد و بر نخیزد مگر کسی که به پا خیزد از حقی گذشته باشد؟ این اعتقاد و نظایر آن از معارف ایمان است که باید در قلبش جایگزین شود.

و- بداند خشم او نشأت گرفته از تعجب اوست که چرا کار بر طبق خواسته خدا شده و به دلخواه او نشده است. پس چگونه می‌گوید: خواسته من سزاوارتر از خواسته خدای متعال است، در حالی که خشم خدا بزرگتر از خشم اوست.

اما درمان خشم با عمل آن است که به زبانت بگویی: «از شیطان رجیم به خدا پناه می‌برم.» و این دستور رسول خدا در هنگام خشم است «۴۲» و هرگاه عایشه غضب می‌کرد پیامبر (ص) بینی او را می‌گرفت و می‌فرمود: «ای عویش بگو: بار خدایا پروردگار محمد گناه مرا بیامرزد و خشم دلم را ببر و از فتنه‌های گمراه کننده مرا حفظ کن.» «۴۳»

مستحب است که آن دعا را بخوانی و اگر با آن دعا خشم برطرف نشد در صورتی که ایستاده‌ای بنشین و اگر نشسته‌ای تکیه بده و به زمینی که از آن آفریده شده‌ای نزدیک شو تا از خواری نفس خویش آگاه شوی و با نشستن و تکیه دادن آرامش بطلب، زیرا عامل خشم حرارت است و عامل حرارت حرکت است، چرا که پیامبر (ص) فرمود: «غضب پاره آتشی است که در دل برافروخته

«42» فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله در پناه بردن به خدا از شیطان هنگام خشم را مسلم در (صحیح) ، ج ۸، ص ۳۰ از حدیث

سلیمان بن سرد خزاعی روایت کرده است.

«43» این حدیث را ابن سنی در (( الیوم اللیله )) ص ۱۲۲ از حدیث مربوط به آن روایت کرده است.

---

### 423

می‌شود مگر نمی‌بینی که (شخص خشمناک) رگهای گردنش باد می‌کند و چشمش سرخ می‌شود پس هر گاه یکی از شما در خود احساس خشم کرد در صورتی که ایستاده است باید بنشیند و اگر نشسته است باید بخوابد و اگر خشم برطرف نشد، باید با آب سرد وضو بگیرد و باید غسل کند (خود را بشوید) زیرا آتش را جز آب خاموش نمی‌کند. «44»

پیامبر (ص) فرمود: «هرگاه یکی از شما خشمگین شد باید با آب سرد وضو بگیرد چرا که خشم از آتش است.» «45»

و در روایتی آمده است: «خشم از شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده و آتش را فقط آب خاموش می‌کند پس هرگاه یکی از شما خشمگین شد باید وضو بگیرد.» «46»

ابن عباس گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «هرگاه خشمگین شدي پس سکوت کن.» «47»

ابو هریره گوید: «هرگاه پیامبر (ص) در حال ایستاده غضب می‌کرد، می‌نشست و هرگاه در حال نشستن غضب می‌کرد تکیه می‌داد. پس چشمش بر طرف می‌شد.» «48»

ابو سعید خدری گوید: پیامبر (ص) فرمود: «بهوش باشید که خشم پاره آتشی در دل آدمیزاده است. مگر به سرخی چشمان و ورم رگهای گردنش نمی‌نگرید. پس هرکس در خود احساس چنین حالتی کرد صورتش را به زمین

«44» این حدیث را ترمذی در حدیث طولانی در طی خطبه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نماز عصر ایراد فرمود روایت

کرده است ، و ابوسعید خدری نیز آن را روایت کرده است.

«45» این حدیث را ابوداود به عبارتی که خواهد آمد روایت کرده است.

«46» این حدیث از ابوداود پیش از نقل شد و آن را در (سنن)، ج ۲، ص ۵۵۰ روایت کرده است.

«47» این حدیث را احمد و طبرانی روایت کرده اند و رجال سند احمد همه موثقند چنان که در (( مجمع الزوائد )) ج ۸، ص ۷۰ نقل

شده است.

«48» این حدیث را ابن ابی الدنیا روایت کرده و در سند آن راوی ناشناخته وجود دارد چنان که در (( المغنی )) آمده است.

## 424

بچسباندند. «۴۹» این سخن پیامبر امر به سجده کردن است و آن مسلط ساختن پست ترین چیزها یعنی خاک بر عزیزترین اعضا (صورت) است، تا نفس با این عمل احساس خواری کند و عزت و افتخار که عامل غضب است برطرف شود.

گویند: مردی از پیشینیان پیوسته خشمگین می شد. پس سه نامه نوشت و هر نامه ای را به مردی داد. به شخص اول گفت: هرگاه خشمگین شدم این نامه را به من بده به دوّمی گفت: هرگاه خشم من اندکی فرو نشست این نامه را به من بده به سوّمی گفت: هرگاه بکلی خشم من برطرف شد این نامه را به من بده. پس روزی سخت خشمگین شد و نامه اول به او داده شد در آن نوشته شده بود: تو را با خشم چه کار تو خدا نیستی، بلکه بشری هستی و نزدیک است بعضی از اعضای بدنت بعض دیگر را از بین ببرد، پس کمی خشم او فرو نشست پس نامه دوّم به او داده شد و در آن نوشته شده بود: به کسی که در زمین است ترحم کن تا کسی که در آسمان است (خدا) به تو ترحم کند، سپس نامه سوّم به او داده شد و در آن نوشته شده بود: مردم را در برابر حق خدا بگیر، چون جز این شایسته آنها نیست یعنی حدود (الهی) را تعطیل مکن.

### فضیلت فرو خوردن خشم

خدای متعال فرمود: وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ «۵۰» و این آیه را به عنوان ستایش ذکر کرده است.

پیامبر (ص) فرمود: «هرکس جلو خشم خود را بگیرد، خدا عذابش را از او بازدارد، و هرکس از پیشگاه خدایش عذر بخواهد خدا عذرش را بپذیرد، و هرکه زبانش را نگاه دارد خدا عیبش را ببوشاند.» «۵۱»

«49» این حدیث بخشی از حدیث پیشین است که ترمذی آن را روایت کرده است.

«50» آل عمران / ۱۳۴: و خشم خود را فرو می برند. قسمتی از آیه ۱۳۴ است که در متن اصلی شماره ۱۲۸ تعیین شده و اشتباه است م

«51» به (( مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۶۸ رجوع کنید این حدیث را به اختصار از طبراین در ((الاوسط)) به سندی ضعیف از حدیث انس

روایت کرده است.

---

## 425

پیامبر (ص) فرمود: «نیرومندترین شما کسی است که در هنگام خشم بر نفس خویش مسلط باشد و بردبارترین شما کسی است که در هنگام قدرت عفو کند.» «۵۲»

و پیامبر (ص) فرمود: «هر که خشم خود را فرو خورد در صورتی که اگر بخواهد آن را اعمال کند می تواند، خدا دلش را در روز قیامت مملو از خشنودی سازد» و در روایت دیگری است «خدا دلش را پر از امن و ایمان کند.» «۵۳»

و از آن حضرت (ص) روایت شده: «هیچ بنده ای جرعه ای ننوشید که ثوابش بیش از جرعه خشمی باشد که برای خدا آن را فرو خورد.» «۵۴»

و از آن حضرت (ص) روایت شده: «برای جهنم دری است که وارد آن نشود مگر کسی که خشم خود را با معصیت خدای متعال درمان کند.» «۵۵»

پیامبر (ص) فرمود: «هیچ جرعه ای در نزد خدا محبوبتر از جرعه خشمی نیست که بنده ای آن را فرو خورد و هیچ بنده ای خشم خود را فرو نخورد مگر این که خدا دلش را پر از ایمان کند.» «۵۶»

پیامبر (ص) فرمود: «کسی که خشمی را فرو بخورد در حالی که می تواند چنین نکند خدا او را در حضور تمام مخلوقات فرا خواند و در انتخاب هر حوریّه ای که بخواهد مخیر سازد.» «۵۷»

لقمان به پسرش گفت: پسر کم آبرویت را با سؤال مبر، و خشم را با



«52» این حدیث را ابن ابی دنیا در نکوهش غضب به سندی ضعیف از علی علیه السلام روایت کرده چنانکه در (( الجامع الصغیر )) است.

«53» این حدیث را ابن ابی دنیا مطابق روایت اولی از حدیث ابن عمر روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است و به روایت دومی ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۴۸ نقل کرده است.

«54» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۱۸۹ به سندهایی صحیح روایت کرده است.

«55» این حدیث پیش از این از مسند بزاز نقل شد.

«56» این حدیث را ابن ابی دنیا در نکوهش غضب از ابن عباس روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) نقل شده و پیش از این گذشت.

«57» این حدیث را ابودردا در (سنن)، ج ۲، ص ۵۴۸ از حدیث معاذ روایت کرده و پیش از این گذشت.

---

## 426

رسوا ساختن خود درمان مکن، و اندازه خود را بشناس تا از زندگی‌ات بهره‌مند شوی. ایوب گفت: یک ساعت بردباری شرّ زیادی را دفع می‌کند.»

می‌گوییم: از طریق شیعه روایتی در کافی از امام چهارم (ع) نقل شده که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: «محبوبترین راه به خدای متعال دو جرعه است:

جرعه خشمی که آن را با حلم برگرداند و جرعه مصیبتی که آن را با صبر دفع کند.» «۵۸»

از امام ششم (ع) روایت شده که فرمود: «امام چهارم (ع) می‌فرمود: دوست ندارم که نفس خود را در عوض نعمتهای بزرگ یا شتران سرخ مو خوار سازم، و هیچ جرعه‌ای ننوشیدم که در نزد من محبوبتر از جرعه خشمی باشد که مغضوب را مجازات نکنم.» «۵۹»

از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: «هرکس خشمی را فرو خورد در حالی که می‌تواند آن را اعمال کند خدا در روز قیامت دلش را پر از امن و ایمان سازد.» «۶۰»

حضرت صادق (ع) فرمود: «جرعه خشم براي كسي كه بر آن صبر كند نيكو جرعهاي است زيرا اجر بزرگ براي كسي است كه گرفتاري بزرگ داشته باشد، و خدا هيچ گروهي را دوست ندارد مگر اين كه آنها را گرفتار مي كند.» «۶۱»

از امام صادق روايت شده است: «هيچ بندهاي نيست كه خشمي را فرو خورد مگر اين كه خدا در دنيا و آخرت بر عزت او بيفزايد و خدای متعال فرمود: وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.» «۶۲» خدا براي

«58» كافي، ج ۲، صص ۱۰۹-۱۱۰.

«59» كافي، ج ۲، صص ۱۰۹-۱۱۰.

«60» كافي، ج ۲، ص ۱۱۰ و باب شدت گرفتاري مؤمن، ص ۲۵۲.

«61» كافي، ج ۲، ص ۱۱۰ و باب شدت گرفتاري مؤمن، ص ۲۵۲.

«62» آل عمران / ۱۲۸: و خشم خود را فرو مي برند و از خطاي مردم مي گذرند، و خدا نيكوکاران را دوست مي دارد. شماره آيه به اشتباه در متن ۱۲۸ تعيين شده است. م. و حديث در كافي، ج ۲ و ص ۱۱۰ روايت شده است.

---

## 427

فرو خوردن خشم به او ثواب مي دهد.»

از امام صادق (ع) روايت شده است: «هر كه خشمي را فرو خورد در صورتي كه مي تواند چنين نكند، خداوند دلش را در روز قيامت پر از خشنودي سازد.» «۶۳»

از امير المؤمنين (ع) روايت شده كه فرمود: «در برابر دشمنان نعمت شكيبا باش زيرا بهترين مقابله به مثل نسبت به كسي كه درباره تو مرتكب معصيت شده، آن است كه تو در برخورد با او از خدا اطاعت كني.» «۶۴»

فضيلت بردباري

بدان که بردباری برتر از فرو خوردن خشم است، زیرا فرو خوردن خشم عبارت است از این که انسان بزحمت خود را به حلم وادار سازد و کسی به فرو خوردن خشم محتاج نیست، مگر خشمش تحریک شود و در آن سخت محتاج به مجاهده است ولی هرگاه مدتی آن را تکرار کند به آن عادت می‌کند و دیگر خشمش تحریک نمی‌شود و اگر تحریک شد در فرو خوردن خشم خود رنج نمی‌برد و آن حلم طبیعی است، و دلالت بر کمال عقل و تسلط آن و شکسته شدن نیروی خشم و تواضع آن در برابر عقل دارد، اما در آغاز حلم ورزیدن و فرو خوردن خشم با زحمت همراه است. پیامبر خدا (ص) فرمود: «علم با فراگیری توأم با زحمت است و حلم با تکلف به حلم حاصل می‌شود و هر که خوبی بطلبد به او داده شود و هر که خود را از شرّ نگاه دارد نگاهداشته شود.» «۶۵»

پیامبر (ص) با این سخن اشاره فرموده که راه به دست آوردن حلم در آغاز حلم ورزیدن با زحمت است چنان که راه به دست آوردن علم فراگیری آن است که با مشقت همراه می‌باشد.

«63» کافی، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۱۰.

«64» کافی، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۱۰.

«65» این حدیث را طبرانی و دارقطنی در ((العلل)) از حدیث ابودردا به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در ((المغنی)) آمده است

---

## 428

از پیامبر (ص) روایت شده است: «دانش بجویند و با دانش آرامش و بردباری طلب کنید و در برابر کسی که از او دانش فرا می‌گیرید نرمش نشان دهید و از دانشمندان متکبر نباشید که نادانی شما بر بردباری تان غالب آید.» «۶۶»

در این سخن پیامبر (ص) اشاره فرموده است که تکبر خشم را به هیجان می‌آورد و مانع از بردباری و نرمش می‌شود.

یکی از دعاهای پیامبر (ص) این بود: «خدایا مرا به علم بی‌نیاز گردان و به حلم بیارای و به تقوا گرامی بدار و با عافیت مرا زینت ده.» «۶۷»

از پیامبر (ص) روایت شده: «از پیشگاه خدا بلندی مقام بخواهید، گفتند:

ای رسول خدا بلندی مقام چیست؟ (چگونه به دست می‌آید) فرمود: به کسی که با تو قطع رابطه کرده پیوند، و کسی که تو را محروم ساخته است ببخش و نسبت به کسی که به تو ستم کرده یا خشونت ورزیده است بردباری کن.» «۶۸»

پیامبر (ص) فرمود: «پنج چیز از سننهای پیامبران مرسل است: آزر، بردباری، خون گرفتن، مسواک، استعمال عطر و خوشبو ساختن بدن.» «۶۹»

علی (ع) فرمود: پیامبر (ص) فرمود: «مرد مسلمان با بردباری درجه انسان روزه‌داری را به دست می‌آورد که شبها به عبادت قیام کرده باشد، در حالی که بدون بردباری ستمکار مخالف حق به شمار می‌آید و جز بر خاندان خویش سیطره‌ای ندارد.» «۷۰»

«66» این حدیث را ابن سنی در (( ریاضة المتعلمین )) به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است.

«67» این حدیث را ابن نجار از حدیث ابن عمر به سندی حسن روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

«68» این حدیث را ابن عدی در (( الکامل )) از حدیث ابن عمر روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

«69» این حدیث را بخاری در (( التاریخ )) و حکیم ترمذی در (( نوادر الاصول )) و بزاز در مسند خود و طبرانی در (( الکبیر )) و ابونعیم

در (( المعرفة )) و بیهقی از حصین خطمی به سندی ضعیف روایت کرده اند چنان که در (( الجامع الصغیر )) نقل شده است.

«70» این حدیث را ابوالشیخ بن حبان در کتاب (( الثواب )) روایت کرده چنان که در (( الترغیب )) ج ۳، ص ۴۱۸ آمده است.

---

## 429

روایت شده که مردی گفت: «ای رسول خدا من خویشاوندانی دارم که به آنها می‌پیوندم و آنان با من قطع رابطه می‌کنند من به آنها نیکی می‌کنم و آنان نسبت به من بدی روا می‌دارند آنها با من بد رفتاری می‌کنند و من نسبت به آنها حلم می‌ورزم. فرمود: اگر چنان باشد که می‌گویی گویی به آنها خاکستر داغ می‌خورانی و همواره تا چنین هستی خدا پشتیبان توست.» «۷۱»، و مقصود پیامبر (ص) از مل، رمل، یعنی ریگ می‌باشد.

مردی از مسلمانان گفت: «خدایا صدقه‌ای ندارم که بپردازم. پس هر مردی که به آبروی من صدمه‌ای برساند از سوی من بر او صدقه باشد (او را می‌بخشم) خدا به پیامبر وحی کرد که در برابر این کار او را آمرزیدم.» «۷۲»

در گفتار خدای متعال: «ربانیین» «۷۳» به دانشمندان بردبار تفسیر شده است و در گفتار خداوند: *يَمْشُونَ عَلَيِ الْأَرْضِ هَوْنًا* مقصود این است که با حلم بر زمین راه می‌روند و *وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا* «۷۴» یعنی در برابر بدی نادانان حلم می‌ورزند و مقابله به مثل نمی‌کنند، و در (تفسیر) این گفتار خداوند: *وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا* «۷۵» گفته شده که هرگاه مورد آزار واقع شوند گذشت می‌کنند و در گفتار خداوند: *وَ كَهَلًا* «۷۶» گفته شده مقصود از کهل آخرین درجه حلم و بردباری است.

پیامبر خدا (ص) فرمود: «خدا شخص بردبار و پر آزر و بی‌نیاز

» «71» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۸ روایت کرده است.

» «72» این حدیث را ابن عبدالبرّ در (( الاستیعاب )) تحت عنوان (( ابوضمّم )) از ابن عینیّه از عمرو ابن دینار از ابوصالح از ابوهریره روایت کرده است. و بیهقی در (( الشعب )) و ابونعیم در (( الصحابه )) روایت کرده اند ولی عراقی گوید: ابن عینیّه پیش از ابوضمّم بوده و با او مصاحبت نداشته است بلکه ابوضمّم از علیّه بن زید نقل کرد است.

» «73» آل عمران / ۷۹: مرد الهی (باشید).

» «74» فرقان / ۶۴: و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).

» «75» فرقان / ۷۲: و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می‌گذرند.

» «76» آل عمران / ۴۶: و در حالت کهولت (میانسال شدن).

پاکدامن را دوست می‌دارد و شخص دشنام دهنده بد زبان را که در تکدی پافشاری می‌کند دشمن می‌دارد.» «۷۷»

ابن عباس گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «سه خصلت است که در هر کس یکی از آنها نباشد به هیچ کار او اعتنا نکنید: تقوایی که او را از معصیت خدا منع کند، حلمی که نادان را از او بازدارد و اخلاقی که با آن در میان مردم زندگی کند.»» ۷۸»

پیامبر (ص) فرمود: «آنگاه که خدا در روز قیامت آفریدگان را گرد بیاورد فریادگری فریاد می‌زند: اهل فضیلت کجایند؟ پس گروهی اندک بر پا می‌خیزند در حالی که راه می‌روند و بسرعت به سوی بهشت روانه می‌شوند. پس فرشتگان آنها را ملاقات می‌کنند و می‌گویند: شما را می‌بینیم که به طرف بهشت می‌شتابید می‌گویند: ما اهل فضیلت هستیم. فرشتگان می‌گویند: فضیلت شما چه بود؟ می‌گویند: هرگاه به ما ستم می‌شد صبر می‌کردیم و هرگاه به ما بدی می‌شد می‌بخشیدیم، و هرگاه حق ما پایمال می‌شد حلم می‌ورزیدیم.»

پس به آنان گفته می‌شود: به بهشت در آیید. پاداش اهل عمل (خیر) نیکوست.»» ۷۹»

علی (ع) فرمود: «خیر آن نیست که مال و فرزندان زیاد شود، بلکه خیر این است که عملت زیاد شود و حلمت رشد کند و این که به عبادت پروردگارت بر مردم مباحثات نکنی، پس هرگاه نیکی کردی خدا را ستایش کنی و هرگاه بدی کردی از خدا آمرزش خواهی.»

«77» در هیچ مآخذی تمام حدیث را نیافتم ولی مضمون آن در ضمن حدیث نقل شده است به ((الجامع الصغير، )) ج ۱، ص ۷۴ رجوع کنید. و در کافی، ج ۲، ص ۱۱۲ آمده است ((ان الله يحب الحي الحليم العفيف المتعفف)).))

«78» این حدیث را ابونعیم در کتاب ((الایجاز)) به سندهای ضعیف روایت کرده و طبرانی از حدیث امّ سلمه به سندهایی که در آن ضعف و سستی است روایت کرده ((المغنی)).)

«79» این حدیث را اصفهانی از عمرو بن شعیب از پدرش از حدیث روایت کرده چنان که در ((الترغیب، )) ج ۳، ص ۴۱۸ آمده است.

---

### 431

از امام چهارم (ع) روایت شده که مردی او را دشنام داد. پس پیراهن مشکی خود را به او بخشید و دستور داد هزار درهم به او بدهند. «۸۰» یکی از حاضران گفت: پنج خصلت در آن حضرت جمع شده است: حلم، آزار نرساندن به دیگران، رهایی مرد از آنچه انسان را از خدا دور می‌سازد، تشویق به

پشیمانی و توبه و بازگشت به ستایش پس از نکوهش امام سجّاد (ع) تمام اینها را با اندکی از مال دنیا خرید.

مردی به جعفر بن محمد (ع) عرض کرد: «میان من و گروهی بر سر مالی نزاع روی داد و من قصد ترک آن مال را داشتم. پس به من گفته شد ترک آن ذلت و خواری است. پس امام ششم (ع) فرمود: ذلیل و خوار شخص ستمگر است. مسیح بن مریم (ع) بر گروهی از یهودیان گذشت به او سخن بدی گفتند. عیسی به آنها سخن خوبی گفت. به او عرض شد: آنها بد می‌گویند و تو خوب می‌گویی؟ عیسی فرمود: هر کس از آنچه دارد خرج می‌کند. لقمان گفت:

سه گروهند که جز در سه وقت شناخته نمی‌شوند: بردبار شناخته نمی‌شود جز در هنگام خشم و شجاع جز در جنگ، و برادرت را نمی‌شناسی مگر زمانی که به او محتاج شوی.»

می‌گوییم: مرحوم کلینی (ره) از طریق شیعه روایتی را در کافی از امام پنجم (ع) روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «خدا انسان پر آزرم بردبار و پاکدامن و کسی که خود را از حرام نگاه دارد دوست می‌دارد.»<sup>۸۱</sup>

از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «پیامبر خدا (ص) فرمود: خدا هرگز کسی را به جهل عزت نداد و هیچ کس را هرگز با حلم خوار نساخت.»<sup>۸۲</sup>

از امام باقر (ع) روایت شده که گفت: «امام سجّاد (ع) می‌فرمود: مرا مردی

«80» بر اصل این حدیث اطلاع نیافتیم تنها شعرانی در (( الطبقات )) ج ۱، ص ۲۸ نقل کرده است.

«81» کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، باب حلم.

«82» کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، باب حلم.

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «حلم برای نصرت کافی است و فرمود: هرگاه حلیم نبودی پس بزحمت خود را به حلم وادار.» «۸۴»

از حفص بن ابی عایشه روایت شده که گفت: «امام صادق (ع) غلام خود را برای حاجتی فرستاد و او دیر کرد. امام صادق به دنبالش رفت، او را خفته یافت.

پس بالای سرش نشست و او را باد می‌زد تا بیدار شد و چون بیدار شد امام (ع) به او فرمود: ای فلان به خدا چنین حقی نداری شب و روز بخوابی شب از آن توست (شب بخواب) و روز تو از آن ماست (باید در اختیار ما باشی.» «۸۵»

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «هرگاه میان دو مرد نزاعی روی دهد دو فرشته فرود می‌آیند و به آن که نادان است می‌گویند: آنچه خواستی گفتی و تو خود شایسته گفته‌هایت هستی و بزودی به آنچه گفتی پاداش داده شوی، و به آن که بردبار است می‌گویند: شکیب و بردباری کردی اگر آن را کامل کنی بزودی خدا تو را می‌آمزد، فرمود: اگر شخص حلیم جواب سفیه را بدهد دو فرشته بالا می‌روند.» «۸۶»

از حضرت رضا (ع) روایت شده که فرمود: «مرد تا حلیم نباشد عابد نمی‌شود و هرگاه در میان بنی اسرائیل مردی به عبادت می‌پرداخت عابد شمرده نمی‌شد تا ده سال پیش از آن به سکوت نمی‌گذرانید.» «۸۷»

ابو حامد می‌گوید: دوست حکیمی بر او وارد شد و برایش غذا آورد. پس زن بدخوی حکیم بیرون آمد، غذا را جمع کرد و حکیم را دشنام داد. دوست حکیم خشمگین بیرون رفت و حکیم در پی او روان شد و گفت: آیا روزی را که ما در منزلت مشغول خوردن غذا بودیم. به یاد داری که مرغی خانگی بر روی غذا و سفره پرید و تمام غذاها را تباه ساخت و هیچ یک از ما خشمگین نشدیم؟

دوست گفت: آری به یاد دارم. حکیم گفت: چنین فرض کن که این زن مانند آن مرغ خانگی است. پس آن مرد شادمان شد و برگشت و گفت: حکیم راست

«83» کافی، ج ۲، ص ۱۱۲ باب حلم.

«84» کافی، ج ۲، ص ۱۱۲ باب حلم.



«85» کافی ، ج ۲ ، ص ۱۱۲ باب حلم.

«86» کافی ، ج ۲ ، ص ۱۱۲ باب حلم.

«87» کافی ، ج ۲ ، ص ۱۱۲ باب حلم.

### 433

گفته است که، بردباري دواي هر دردي است.

مردي بر پاي حکيمي زد و پايش را به درد آورد ولي او به خشم نيامد. در اين مورد به او گفته شد. حکيم گفت: او را به جاي اتاقي گرفتيم که در آن لغزیدم و افتادم، پس غضب را سر بریدم.

محمود وراق مي گوید:

سالزم نفسي الصفح عن كل مذنب

و ان كثرت منه علي الجرائم

و ما الناس الا واحد من ثلاثة

شريف و مشروف و مثل مقاوم

فاما الذي فوقي فاعرف فضله

و اتبع فيه الحق و الحق لازم

و اما الذي دوني فان قال صنت عن

اجابته عرضي و ان لام لائم

و اما الذي مثلي فان زلّ او هفا

تفضّلت ان الفضل بالخير حاكم» ۸۸»

شرح مقدار سخني که مي توان به قصد انتقام گفت

بدان هر ظلمي که از شخصي سربزند مقابله به مثل آن جايز نيست. بنا بر اين مقابله غيبت به غيبت جايز نمي باشد و نيز مقابله جستجو به جستجو و دشنام به دشنام. همچنين است ديگر گناهان تنها قصاص و غرامت به مقداري که در دين وارد شده و در کتابهاي فقهی مفصل شرح داده ايم جايز است. پیامبر (ص) فرمود: «اگر شخصي تو را به عيبي که داري سرزنش کرد تو را به عيبي که دارد سرزنش مکن.» ۸۹»

پیامبر (ص) فرمود: «دو شخص دشنام دهنده دو شیطانند که یکدیگر را

«88» نفس خود را ملزم می سازم که از هر گنهکاری درگذرد اگرچه از او نسبت به من خطاهایی بسیار رفته باشد؛ مردم در مقایسه با من جز یکی از سه گروه نیستند یا برتر از من هستند یا پست تر یا همانند؛ اما آن که برتر از من است فضیلت او را می شناسم و درباره او از حق پیروی می کنم و حق لازم است؛ اما آن که پست تر از من است اگر سخنی بگوید آبرویم را از جواب دادن به او حفظ می کنم اگر چه ملامتگري مرا ملامت کند؛ اما آن که همانند من است اگر بلغزد یا اشتباه کند بخشش می کنم چرا که بخشش انسان را به خیر وا می دارد.

«89» این حدیث را احمد از حدیث جابر بن مسلم روایت کرده و پیش از این گذشت.

#### 434

تکذیب می کنند. «۹۰» «مردی ابو بکر را دشنام داد در حالی که پیامبر ساکت بود. پس چون ابو بکر شروع کرد تا انتقام بگیرد پیامبر (ص) به پا خاست:

ابو بکر عرض کرد: چون مرا دشنام داد ساکت بودی و چون من سخن گفتم برخاستی؟ فرمود: چون فرشته از طرف تو جواب می داد و چون سخن گفتم فرشته برفت و شیطان بیامد و من در مجلسی که شیطان باشد نمی نشینم. «۹۱»

گروهی گفته اند: مقابله به مثل به سخنی که دروغ نباشد جایز است و نهی پیامبر (ص) از سرزنش کردن به مثل سخن او، نهی تنزیهی است و بهتر آن است که ترک شود ولی اگر انجام دهد گناه نکرده است و سخنی که به گفتن آن مجازی این است که بگویی: تو که هستی مگر تو از فلان طایفه نیستی و گفتن ای احمق. مطرف گفته است: تمام مردم در مورد آنچه میان آنها و پروردگارشان هست احمقند، جز این که بعضی از مردم حماقت کمتری دارند، ابن عمر در حدیثی طولانی گفت: تمام مردم را نسبت به ذات خدا نادان می بینی و همچنین گفتن «ای نادان» به دیگری، چون در هر فردی نادانی هست بنابراین طرف را به سخنی آزار داده ای که دروغ نیست همچنین گفتن «ای بد اخلاق!» به دیگری و نیز، «ای پررو!» و «ای کسی که به آبروی مردم عیب می گیری!» در حالی که این عیبها در او باشد و همچنین این گفته که «اگر حیا می داشتی حرف نمی زدی» و «این کارت چقدر تو را در چشم من کوچک کرد» و «خدا ذلیلت کند و از تو انتقام بگیرد» با چنین حرفها، دیگری آزرده می شود و دروغ هم نیست.

اما سخن چيني و غيبت و دروغ و دشنام به پدر و مادر به اعتقاد همه علماء حرام است و دليل بر اين که آنچه دروغ نيست گفتن آن جايز است اين سخن پيامبر (ص) است که فرمود: «دو نفر که به يکديگر دشنام مي دهند کسي که

«90» اين حديث قبل از طيالسي نقل شد و ابن حبان آن را روايت کرده چنان که در ((الترغيب و الترهيب)) ج 3، ص 469، نقل شده

است.

«91» اين حديث را ابوداود در سنن، ج 2، ص 572 از حديث سعيد بن مسيب روايت کرده است.

### 435

آغازگر است گنهکار است، مگر آن که مظلوم در پاسخ به دشنام از حدّ خود تجاوز کند.» «92»

مي گوييم: از طريق شيعه روايتي در کافي از امام کاظم (ع) درباره دو مردی که به هم دشنام مي دادند نقل شده که حضرت فرمود: «آن که به دشنام آغاز کند ستمگرتر است و گناه او و رفيقش بر عهده اوست تا از مظلوم عذر نخواسته است.» «93»

ابو حامد مي گوید: پس براي شخص مظلوم انتقام گرفتن ثابت است تا زماني که مورد ستم و تجاوز قرار مي گيرد. و اين همان مقداري است که پيامبر (ص) مباح ساخته يعني به اين مقدار در آزار دادن طرف، در مقابل آزار سابق او اجازه داده است و دور نيست که اين اندازه اجازه داده باشند، ولي بهتر است آن را ترک کند زیرا انتقام او را به بيش از مقدار مجاز مي کشاند و نمي تواند به اندازه اي که لازم است اکتفا کند شايد سکوت از شروع به جواب و توقف حدّ شرعي آسانتر باشد، ولي بعضي از مردم نمي توانند نفس خود را در جوشش خشم نگاه دارند چرا که مردم در مقابل خشم چهار دسته اند، بعضي از آنها مانند تند زبانها زود برافروخته و زود خاموش مي شوند و بعضي از آنها مانند پاره آتش دير برافروخته و زود خاموش مي شوند، و اين ستوده تر است تا آنجا که بي غيرتي و بي تفاوتی نينجامد بعضي از آنها زود برافروخته و دير خاموش مي شوند و اين بدترين انسانهاست. در روايت است که: «مؤمن زود خشمگين مي شود و زود خشنود مي گردد و اين به آن جبران مي شود.» «94»

ابو سعيد خدری گوید: پيامبر خدا (ص) فرمود: «بهوش باشيد آدميزادگان به چند طبقه آفريده شده اند بعضي دير به خشم مي آيند و زود برميگردند بعضي زود خشمگين مي شوند و زود برمي گردند، اين به آن جبران مي شود، و

«92» این حدیث را احمد در (سنن)، ج ۲، ص ۲۳۵ روایت کرده و از چند ماءخذ پیش از این نقل شده.

«93» کافی، ج ۲، ص ۳۶۰.

«94» این حدیث قبلا گذشت.

### 436

بعضی زود خشمگین می‌شوند دیر برمی‌گردند، بهوش باشید بهترین آنها کسی است که دیر خشمگین شود و زود برگردد و بدترین آنان کسی است که زود خشم بگیرد و دیر برگردد» «۹۵» و چون خشم در هر انسانی در یک آن تحریک می‌شود بر سلطان لازم است که هیچ کس را در حالی که بر او غضب کرده، مجازات نکند چرا که گاه از مقدار لازم تجاوز می‌کند و برای این که بر او خشمناک است پس خشم خود را درمان می‌کند و نفس خود را آسوده می‌سازد و از تشفی آن بهره می‌برد، و سزاوار است که انتقام او برای خدا باشد نه برای خودش. یکی از والیان شخص مستی را دید و قصد کرد او را بگیرد و تازیانه بزند. پس مست او را دشنام داد والی برگشت و گفت: مرا به خشم آورد و اگر او را تازیانه بزنم به خاطر خشم خودم خواهد بود و دوست ندارم مسلمانی را برای جانبداری از خودم بزنم.

### گفتاری در معنای کینه و نتایج آن و فضیلت عفو و مدارا

بدان که هر گاه فرو خوردن خشم لازم باشد و آدمی از انتقام گرفتن در همان حال ناتوان شود خشم در درون جایگزین می‌شود و به صورت کینه درمی‌آید و معنای کینه این است که سنگینی خشم و تنفر از شخص در دل بماند در حالی که پیامبر (ص) فرموده است: «مؤمن کینه‌توز نیست.» «۹۶» بنابراین کینه نتیجه خشم است و کینه هشت نتیجه دارد: ۱- حسد به این معنی که کینه آدمی را بر آرزوی زوال نعمت از محسود و امی دارد از این رو اگر نعمتی به محسود برسد غمگین و اگر به او مصیبتی برسد شادمان می‌شود، - و حسد از صفات منافقان است - و بزودی نکوهش حسد خواهد آمد.

«95» این حدیث را طرابلسی به شماره ۲۱۵۶ روایت کرده و بزاز با اختلاف عبارتی از طریق ابن شریک از پدرش روایت کرده این پدر و

پسر موثقتند ولی ضعیفند و بقیه رجال سند رجال صحیح است که از ابی هریره روایت می‌کنند چنان که در ((مجمع الزوائد))، ج ۸، ص ۶۸

نقل شده است.

437

- 2- این که حسد در دل پنهان شود و هر بلایی به محسود برسد، مورد سرزنش قرار گیرد.
- 3- این که او را ترک کنی و با او قطع رابطه کنی اگر چه او به تو روی بیاورد و دوستدار تو باشد.
- 4- کسی را که در رتبه پایین تر از توست کوچک شماری.
- 5- این که درباره او سخنی که جایز نیست بگویی مثلاً دروغ به او نسبت دهی، غیبت او کنی، رازش را افشا کنی و نسبت به او پرده‌داری کنی و جز این کارها.
- 6- به ریشخند و مسخره از او نقل قول و عمل کنی.
- 7- با زدن و آنچه بدنش را به درد می‌آورد آزارش دهی.
- 8- از ادای حق او از قبیل صلح رحم و ادای قرض و یا ردّ مظلّمه‌ای ممانعت کنی که تمام اینها حرام است. کمترین درجات کینه این است که از آفتهای هشتگانه یاد شده پرهیزی و به سبب کینه به معصیت خدا نیفتی اما قلباً نسبت به او کدورت خاطر داشته باشی و در دل از دشمنی با او باز نایستی تا آنجا که از انجام اموری که نسبت به او باید رعایت کنی از قبیل خوشرویی، مدارا، توجّه، برآوردن نیازهایش و همنشینی با او در یاد خدا، کمک در بهره‌رساندن به او یا دعا و ستایش بر او یا مواسات و نیکی با او خودداری کنی اما بدان که خودداری از انجام این امور از درجه دینی‌ات می‌کاهد و تو را از فضیلتی بزرگ و پاداش فراوان محروم می‌کند، اگر چه تو را در معرض کیفر خدا قرار نمی‌دهد. پس شایسته‌تر آن است که انسان بر همان حالی که دارد بماند و اگر بتواند از باب مبارزه با نفس و مخالفت با شیطان بر احسان خود بیفزاید که این مقام صدیقین است و از کارهای با فضیلت مقربان، بنابراین برای شخص در هنگام قدرت سه حالت است: یکی این که به طور کامل و بی کم کاست به حق خویش برسد و آن عدالت است، این آخرین درجه صالحان خواهد بود دوم این که به شخص مورد کینه با عفو و پیوند نیکی کند و این

بخشش است که انتخاب صدیقان می‌شود. سوّم این که چیزی که استحقاق ندارد بطلبد «۹۷» و این ستم است که افراد پست آن را برمی‌گزینند و اینک به نقل فضیلت عفو و احسان می‌پردازیم.

#### فضیلت عفو

بدان عفو آن است که استحقاق حقّی را داشته باشی و از آن بگذری از قبیل قصاص یا غرامت و آن غیر از حلم و فرو خوردن خشم است. از این رو آن را جداگانه مطرح ساختیم. خدای متعال می‌فرماید: **خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ، تَا آخِر آیه «۹۸» و فرمود: وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى. «۹۹»**

پیامبر (ص) فرمود: «تواضع بنده را جز بلندی درجه نمی‌افزاید. پس تواضع کنید تا خداوند به شما رفعت درجه دهد، و عفو بر عزّت بنده می‌افزاید پس عفو کنید تا خدا شما را عزیز دارد، و صدقه مال را زیاد می‌کند پس صدقه دهید تا خدا شما را بی‌نیاز سازد.» «۱۰۰»

عایشه گفت: «هرگز ندیدم که رسول خدا از ستمی که بر او رفته انتقام بگیرد تا آنگاه که یکی از محرّمات الهی هتک نمی‌شد. اما هرگاه چیزی از محرّمات الهی هتک می‌شد پیامبر (ص) بیش از همه خشمگین می‌شد و میان دو چیز مخیر نشد، جز این که آسانترین آنها را در صورتی که گناه نبود برمی‌گزید.» «۱۰۱»

«97» در ((احیاء العلوم)) به این صورت است ((این یظلمه بما لا یستحقه )) بنا حق به او ستم کند».

«98» اعراف / ۱۹۸: با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی‌ها دعوت کن . آدرس سوره به اشتباه آل عمران داده شده است . م»

«99» بقره / ۲۳۸: و اگر شما گذشت کنید (و تمام مهر را به آنها پردازید) به تقوا نزدیک تر است».

«100» این حدیث را ابن ابی الدنيا در ((الصمت)) از محمد بن عمیره عبدي به سندی ضعیف روایت کرده است چنان که در ((الجامع

الصغیر)) آمده است و احمد در مسند عبدالرحمن بن عوف نظیر آن را نقل کرده است ، به مسند، ج ۱، ص ۱۹۳ رجوع کنید».

«101» این حدیث را مسلم با کمی اختلاف لفظی در (صحیح)، ج ۷، ص ۸۰ روایت کرده و پیش از این نقل شد».

عقبه بن عامر می‌گوید: «روزی پیامبر خدا (ص) را ملاقات کردم پس من پیش از او دستش را گرفتم یا او زودتر دست مرا گرفت و فرمود: ای عقبه آیا تو را از بهترین اخلاق اهل دنیا و آخرت خبر دهم؟ به کسی که از تو قطع رابطه کرده بپیوند و به کسی که تو را محروم ساخته ببخش و کسی را که به تو ستم کرده عفو کن.» «۱۰۲»

پیامبر خدا (ص) فرمود: «موسی (ع) عرض کرد پروردگارا کدام بنده‌ات در پیشگاه تو عزیزتر است؟ خدای متعال فرمود: کسی که با داشتن قدرت عفو کند.» «۱۰۳»

مردی خدمت پیامبر (ص) آمد و از ستمی شکوه کرد. پیامبر او را امر به نشستن فرمود و خواست از وی دادخواهی کند آنگاه رسول خدا (ص) فرمود:

«ستم رسیدگان در روز قیامت رستگارند» آن مرد با شنیدن حدیث از انتقام گرفتن خودداری کرد. «۱۰۴»

از پیامبر (ص) روایت شده: «هر کس دعا کند بر کسی که به او ستم کرده از او انتقام گرفته است.» «۱۰۵»

و از آن حضرت (ص) روایت شده: «هر گاه خدا در روز قیامت آفریدگان را برانگیزد فریادگری از زیر عرش سه بار فریاد کند: ای گروه موحدان خدا شما را عفو کرد. پس بعضی از شما بعضی را عفو کنید.» «۱۰۶»

روایت شده که چون رسول خدا (ص) مکه را فتح کرد. خانه کعبه را

«102» این حدیث را احمد در (مسند)، ج ۴، ص ۱۴۸ و ۱۵۸ و نیز طبرانی روایت کرده است و رجال یکی از دو سند احمد... مؤثقتند چنان که در ((مجمع الزوائد)) ج ۸، ص ۱۸۹ نقل شده است.

«103» این حدیث را خرائطی در مکارم و بیهقی در ((الشعب)) از حدیث ابوهیریه روایت کرده چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است.

«104» این حدیث را ابن ابی الدنیا در نکوهش خشم از روایت ابوصالح حنفی به سندی ضعیف روایت کرده است چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است.

«105» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۱۳، ص ۶۶ از حدیث عایشه روایت کرده است.

«106» بر لفظ حدیث اطلاع نیافتیم.

#### 440

طواف کرد و سعی صفا و مروه انجام داد و دو رکعت نماز گزارد. آنگاه به طرف کعبه آمد و دو طرف در را گرفت و فرمود:

ای اهل مکه چه می‌گویید و چه انتظار دارید؟ عرض کردند: می‌گوییم برادر و پسر عمویی بردبار و مهربانی - سه بار این جمله را تکرار کردند. پس پیامبر (ص) فرمود: من هم می‌گویم آنچه را برادرم یوسف گفت: لا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. راوی گفت: تمام اهل مکه از خانه‌ها بیرون آمدند چنان که گویی از گورها بیرون شده و دین اسلام را پذیرفتند. «۱۰۷»

از پیامبر (ص) روایت شده: «هر گاه بندگان (روز قیامت) بایستند فریادگری فریاد کند هر کس بر خدا مرز دارد به پا خیزد و وارد بهشت شود.

عرض شد: چه کسی بر خدا مرز دارد؟ فرمود: کسانی که مردم را عفو کرده‌اند.

پس هزاران نفر به پا می‌خیزند و خداوند آنها را بدون حساب وارد بهشت می‌کند. «۱۰۸»

ابن مسعود گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «بر والی شایسته نیست که حدی نزد او ثابت شود و آن را اجرا نکند خدا بسیار عفو می‌کند و عفو را دوست می‌دارد. آنگاه این آیه را قرائت کرد وَ لِيُغْفِرُوا وَ لِيَصْفَحُوا» ۱۰۹ تا آخر آیه.

جابر می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «سه خصلت است که هر کس آنها را همراه ایمان (به محشر) آورد از هر دری از درهای بهشت که بخواهد وارد شود و با هر حور العین که بخواهد تزویج کند: هر کس دین حقّی با خود بیاورد و پس از هر نمازی ده بار سوره توحید را بخواند و قاتل خود را عفو کند. عرض

«107» مورخان بزرگ این مطلب را در داستان فتح مکه نقل کرده اند به تاریخ طبری و سیره ابن هشام و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۲۰

رجوع کنید.



«108» این حدیث را طبرانی در (( مکارم الاخلاق )) روایت کرده و در سند آن فضل بن یسار است و بر حدیث او موافقت نداشتند.

«109» این حدیث را احمد در (مسند)، ج ۱، ص ۴۳۸ و حاکم روایت کرده و حاکم آن را صحیح دانسته است.

#### 441

شد: ای رسول خدا، یا یکی از آن سه را بیاورد؟ فرمود: یا یکی از آن سه را همراه خود (به محشر) بیاورد. «۱۱۰»

می‌گویم: از طریق شیعه روایتی در کافی از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) در خطبه‌اش فرمود: «بهوش باشید. آیا شما را از بهترین آفریدگان دنیا و آخرت خبر دهم، این که از کسی که به تو ستم کرده عفو کنی و به کسی که با تو قطع رابطه کرده بییوندی و به کسی که به تو بدی کرده نیکی کنی و به کسی که تو را محروم ساخته بدهی.» «۱۱۱»

از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «رسول خدا (ص) فرموده: بر شما باد به عفو کردن چرا که عفو بر عزت بنده می‌افزاید. پس عفو کنید تا خدا بر عزت شما بیفزاید.» «۱۱۲»

ابو حمزه ثمالی از امام سجّاد (ع) روایت کرده که گفت: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: «هرگاه روز قیامت شود خدا مخلوق اولین و آخرین را در یک جا گرد می‌آورد. آنگاه فریادگری فریاد می‌کند: اهل بخشش کجایند؟ فرمود:

جمع زیادی از مردم به پا می‌خیزند پس فرشتگان از آنها استقبال می‌کنند و می‌گویند: بخشش شما چه بود؟ می‌گویند: ما می‌پیوستیم به کسی که با ما قطع رابطه کرده بود و می‌بخشیدیم به کسی که ما را محروم ساخته بود و عفو می‌کردیم کسی را که به ما ستم کرده بود. حضرت فرمود: به آنها می‌گویند:

راست می‌گویید وارد بهشت شوید.» «۱۱۳»

امام پنجم (ع) فرمود: «پشیمانی بر عفو آسانتر و برتر از پشیمانی بر کیفر کردن است.» «۱۱۴»

«110» این حدیث را طبرانی در (( الاوسط )) در دعاء به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( المغنی )) آمده است.

«111» کافي، ج ۲، ص ۱۰۷.

«112» کافي، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۰۸، باب عفو.

«113» کافي، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۰۸، باب عفو.

«114» کافي، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۰۸، باب عفو.

---

#### 442

و از آن حضرت (ع) روایت شده که فرمود: «زن یهودیه‌ای که پیامبر (ص) را با داخل کردن سم در پاچه گوسفند مسموم کرد به محضر آن حضرت آوردند. پیامبر به او فرمود: چه چیز تو را بر این خیانت واداشت؟ زن جواب داد:

با خود گفتم: اگر این شخص پیامبر باشد زهر به او آسیبی نمی‌رساند و اگر شاه باشد مردم را از شرّ او راحت می‌کنم. حضرت باقر فرمود: پس رسول خدا آن زن را عفو کرد.» «۱۱۵»

از حضرت صادق (ع) روایت شده: «سه چیز از بزرگواریهای دنیا و آخرت است: عفو کن کسی را که به تو ستم کرده بپیوندي به کسی که با تو قطع رابطه کرده و چون بر تو ستم شود حلم ورزي.» «۱۱۶»

از ابو الحسن (ع) روایت شده که فرمود: «هرگز دو گروه با یکدیگر برخورد نکردند جز این که گروهی که بیشتر عفو کرده‌اند یاری شده‌اند.» «۱۱۷»

از معتّب روایت شده که گوید: «امام هفتم (ع) در باغی که داشت، درخت خرما قطع می‌کرد. پس غلام آن حضرت را دیدم که مقداری خرما برگرفت و آن را پشت دیوار باغ گذاشت پس نزد او آمدم و او را گرفته با آن خرما به محضر امام آوردم و عرض کردم: فدایت شوم من این غلام را با این مقدار خرما یافتم. حضرت به غلام فرمود: ای فلان! عرض کرد: لبیّک، فرمود: آیا گرسنه‌ای؟ عرض کرد نه سرورم، فرمود: آیا برهنه‌ای؟ عرض کرد: نه سرورم، فرمود: پس چرا این را برداشتی؟ عرض کرد: آن را می‌خواستم فرمود: برو مال خودت باشد و به من فرمود او را رها کن.»

ابو حامد مي گويد: اما سخنان بزرگان به راهبي گفته شد: آيا اسکندر ذو القرنين را ديده‌اي؟ آيا او پيامبر بود؟ گفت: نه ليکن آنچه به او داده شده به خاطر چهار خصلت بود که در او وجود داشت: هر گاه قدرت داشت عفو مي کرد، و چون وعده مي داد وفا مي کرد، و هر گاه سخن مي گفت صادق و

«115» کافي ، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۰۸، باب عفو.

«116» کافي ، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۰۸، باب عفو.

«117» کافي ، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۰۸، باب عفو.

---

#### 443

راستگو بود و امروز براي فردا گرد نمي آورد. يکي از بزرگان گويد: بردبار کسي نيست که چون بر او ستم رود حلم ورزد تا پس از قدرت يافتن انتقام بگيرد، بلکه بردبار کسي است که چون ستم شود حلم ورزد و آنگاه که قدرت يابد عفو کند و گويند: قدرت کينه و خشم را از بين مي برد.

روايت شده که دزدي در صفين وارد مخفيگاه عمار بن ياسر شد. پس به عمّار گفتند: او از دشمنان ماست دست او را قطع کن، گفت: عيب او را مي پوشانم باشد که خدا در روز قيامت عيوب مرا بپوشاند.

ابن مسعود در بازار نشست که کالايي بخرد. پس خريد. آنگاه به جستجوي درهمهايش پرداخت و پولها در دستارش بود. پس متوجه شد که به سرقت رفته است و گفت: اينجا که نشسته بودم پولها با من بود. پس مردم دزد را نفرين مي کردند و مي گفتند خدايا دست دزدي که اين پولها را به سرقت برده قطع کن.

پس عبد الله بن مسعود گفت: خدايا اگر نياز او را به بردن پولها واداشته بر او مبارک کن و اگر به گناه آن را برده اين سرقت را آخرين گناهانش قرار بده.

فضيل گويد: زاهدتر از مردی خراساني نديدم که در مسجد الحرام کنارم نشست، آنگاه برخاست تا طواف کند. دينارهايي که همراهش بود دزدیده شده بود پس مي گريست گفتم: آيا براي دينارها

می‌گویی؟ گفت: نه لیکن من و او را در پیشگاه خدا به پا داشته‌اند، پس عقل من بر باطل ساختن دلیل او اشراف یافت و به خاطر ترحم بر او می‌گیریم.

گویند در انجیل نوشته شده: هر کس برای کسی که به او ستم کرده آمرزش بخواهد شیطان را از خود رانده است.

#### فضیلت نرمی و مدارا کردن

بدان که نرمی ستوده است و مخالف آن خشونت و بدرفتاری است. خشونت نتیجه خشم و بدخویی است و مدارا و نرمش نتیجه خوشخویی و سلامتی، عامل بدرفتاری گاه خشم است و گاه حرص زیاد و غلبه آن بر انسان به طوری که انسان

---

#### 444

سرگشته شده و قادر به اندیشیدن نباشد و نتواند پایداری کند بنابراین مدارا و نرمش نتیجه‌ای است که فقط از خوشخویی حاصل می‌شود و اخلاق نیکو فقط از طریق مغلوب کردن نیروی خشم و شهوت و نگاه داشتن آنها در حد اعتدال به دست می‌آید. از این رو پیامبر خدا (ص) مدارا کردن را ستوده و در آن باره مبالغه کرده و فرموده است: «به هر کس که بهره‌ای از ملایمت داده شده، بهره‌اش از خیر دنیا و آخرت داده شده است، و به هر کس که بهره‌ای از ملایمت داده نشده است، از بهره خیر در دنیا و آخرت محروم شده است.» «۱۱۸»

پیامبر (ص) فرمود: «هر گاه خدا خاندانی را دوست بدارد، بر آنها مدارا کردن را وارد می‌کند.» «۱۱۹»

پیامبر (ص) فرمود: «خداوند بر نرمی و ملایمت چیزی می‌دهد که بر خشونت نمی‌دهد و هر گاه خدا بنده‌ای را دوست بدارد به او مدارا می‌بخشد، و هر خانواده‌ای که از مدارا کردن محروم شوند از دوستی خدا محروم شده‌اند.» «۱۲۰»

پیامبر (ص) فرمود: «خدا مدارا کننده است و مدارا کردن را دوست دارد و به آن اجری می‌دهد که به خشونت نمی‌دهد.» «۱۲۱»

پیامبر (ص) فرمود: «هر که از مدارا کردن محروم شود از تمام خوبیها محروم شده است.» «۱۲۲»

«118» این حدیث را ترمذی به صورتی که در متن آمده روایت کرده است و احمد به همین عبارت روایت کرده و عقیلی در (( الضعفاء )) در شرح حال عبدالرحمن بن ابی بکر ملیکی روایت کرده و این روایت را از قاسم از عایشه ضعیف دانسته است (( المغنی )) .

«119» این حدیث را احمد از حدیث عایشه به سندی صحیح روایت کرده چنان که در (( مجمع الزوائد )) ج ۸، ص ۱۹ نقل شده است . و عبارتش چنین است (( اذا اراد الله باهل بيت خيرا الحديث )) و نیز از جابر چنین روایت کرده است .

«120» این حدیث را طبرانی روایت کرده و رجال آن از حدیث جریر بن عبداللّه موثقند چنان که در (( مجمع الزوائد )) ج ۸، ص ۱۸، آمده است .

«121» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۳۶۸۸ روایت کرده است .

«122» این حدیث را ابوداود در (سنن)، ج ۲، ص ۵۵۴ از حدیث جریر بن عبداللّه روایت کرده است .

---

#### 445

پیامبر (ص) فرمود: «آیا می دانید که هر شخص آسان گیر و نرم خو و خوش برخورد بر آتش حرام می باشد.» «۱۲۳»

و نیز فرمود (ص): «مدارا کردن میمنت است، خشونت و درشتی شوم» «۱۲۴» و فرمود (ص): «آرامش و تآنی از خداست و شتاب از شیطان.» «۱۲۵»

می گویم: از طریق شیعه روایتی را کافی از امام باقر (ع) آورده که گفت:

«پیامبر خدا (ص) فرمود: «اگر نرمی مخلوقی می بود که دیده می شد، در میان آفریدگان خدا آفریده ای نیکوتر از او نبود.» «۱۲۶»

از امام باقر (ع) روایت شده که گفت: «پیامبر خدا (ص) فرمود: نرمی روی هر چیزی نهاده شد آن را زینت بخشید و از هر چه برداشته شد، آن را زشت ساخت.» «۱۲۷»

و نیز از همان حضرت روایت شده: «خدا مدارا کننده است و مدارا کردن را دوست می دارد.» «۱۲۸»

و نیز از همان حضرت روایت شده که فرمود: «برای هر چیزی قفلی است (و آن چیز را با آن قفل از دسترسی دیگران حفظ می‌کنند) و قفل ایمان مدارا کردن است و پاداشی که خدا به مدارا کنند می‌دهد به شخص خشن نمی‌دهد.» «۱۲۹»

از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: مدارا میمنت دارد و خشونت نحوست.» «۱۳۰»

و از آن حضرت (ع) روایت شده که گوید: «پیامبر خدا (ص) فرمود: دو

«123» این حدیث را ترمذی و ابن حبان در دو کتاب صحیح خود روایت کرده اند چنان که در (( الترغیب و الترهیب )) ج ۳، ص ۴۱۸

روایت شده است.

«124» این حدیث را بیهقی در (( الشعب )) از حدیث عایشه به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

«125» این حدیث را ترمذی در (صحیح)، ج ۸، ص ۱۷۲ روایت کرده است.

«126» کافی، ج ۲، صص ۱۱۹-۱۲۰، باب رفق.

«127» کافی، ج ۲، صص ۱۱۹-۱۲۰، باب رفق.

«128» کافی، ج ۲، صص ۱۱۹-۱۲۰، باب رفق.

«129» کافی، ج ۲، صص ۱۱۹-۱۲۰، باب رفق.

«130» کافی، ج ۲، صص ۱۱۹-۱۲۰، باب رفق.

---

## 446

نفر با هم رفیق نشدند مگر این که محبوبترین آنها در نزد خدا و بیشترین آنها از نظر اجر کسی است که با رفیق خود بیشتر مدارا کند.» «۱۳۱»

و از آن حضرت (ع) روایت شده: «هر که در کارش مدارا کند به هر چه از مردم بخواهد می‌رسد.» «۱۳۲»

و از آن حضرت (ع) روایت شد «خدا مدارا کننده است و مدارا کردن را دوست می‌دارد، از جمله مدارا کردن خدا به بندگان آن است که کینه آنها را نزد خود نگه نمی‌دارد و با هوسها و خواسته دلهاي آنها مخالفت می‌کند. و نیز از مهربانی او نسبت به بندگان آن است که آنها را به امری فرا می‌خواند که می‌خواهد آن را از آنان سلب کند تا از این طریق با ایشان مدارا کرده باشد و نیز رشته‌های ایمان و سنگینی آن یکباره بر دوش آنها قرار نگیرد و در نتیجه دچار ضعف و ناتوانی شوند. بر این اساس هر گاه خدا بخواهد چنین کند امری را به وسیله امری دیگر منسوخ می‌سازد.» «۱۳۳»

از موسی بن جعفر (ع) روایت شده که فرمود: «نرمی و ملاطفت نیمی از زندگانی است» «۱۳۴» و نیز از آن حضرت روایت شده به کسی که میان او و قومش سخنی در گرفته بود فرمود: «با آنها نرمی و مدارا کن زیرا کفرشان در خشمشان است (در هنگام خشم کفر گویند) و کسی که کفر او در خشمش باشد خیر ندارد.» «۱۳۵»

از عمرو بن ابی المقدام روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: «در نرمی فزونی و برکت است و هر کس از نرمی بی بهره شد از خیر بی بهره شده است.» «۱۳۶»

از عمرو بن ابی المقدام به طور مرفوع روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: «از هر خاندانی که مدارا و ملاطفت دور شد خیر از آنها دور شد.» «۱۳۷»

ابو حامد پس از نقل اخبار گذشتگان می‌گوید: این است ستایش

«131» کافی ، ج ۲ ، صص ۱۱۹-۱۲۰ ، باب رفق .

«132» کافی ، ج ۲ ، صص ۱۱۹-۱۲۰ ، باب رفق .

«133» کافی ، ج ۲ ، ص ۱۱۸ .

«134» کافی ، ج ۲ ، صص ۱۱۹-۱۲۰ ، باب رفق .

«135» کافی ، ج ۲ ، صص ۱۱۹-۱۲۰ ، باب رفق .

«136» کافی ، ج ۲ ، صص ۱۱۹-۱۲۰ ، باب رفق .

#### 447

دانشمندان از مدارا و ملاطفت به این دلیل که در بیشتر حالات و کارها ستوده و مفید است و گاه بندرت آدمی نیاز به خشونت دارد. انسان کامل کسی است که جای ملاطفت و ملایمت را از جای خشونت تشخیص دهد و هر کدام را در جای خود به کار ببرد و اگر در تشخیص موارد آن دو عاجز شد و در رویدادی کار بر او مشکل آمد به ملاطفت متمایل شود که پیروزی و موفقیت در نرمی و ملاطفت است.

گفتاری در نکوهش حسد، و در حقیقت و عوامل حسد و درمان آن و نهایت چیزی که در برطرف ساختن آن لازم است

#### شرح نکوهش حسد

بدان که حسد از نتایج کینه است، و کینه از نتایج خشم بنابراین حسد شاخه‌ای فرعی از شاخه‌های خشم، و غضب ریشه اصلی از ریشه‌های حسد است.

پس شاخه‌های بی‌شماری از اخلاق نکوهیده از حسد جدا می‌شود و تنها در نکوهش حسد روایات بسیاری وارد شده است.

پیامبر (ص) فرمود: «حسد حسنات را می‌خورد چنان که آتش هیزم خشک را.» «۱۳۸»

پیامبر (ص) در نهی از حسد و عوامل و نتایج آن فرمود: «به یکدیگر حسد نوزید و با یکدیگر قطع رابطه نکنید و پشت به یکدیگر نکنید و با هم دشمنی نوزید، ای بندگان خدا با هم برادر باشید.» «۱۳۹»

روایت شده که پیامبر (ص) در مورد مردی از انصار شهادت داد که وی اهل بهشت است و چون از حال او جستجو کردند، عمل فوق العاده‌ای از او ندیدند جز این که هر گاه به رختخواب خود می‌رفت خدا را یاد می‌کرد و بر



448

نمی‌خواست تا هنگام نماز صبح فرا می‌رسید پس این مطلب به آن مرد گفته شد وی گفت: حقیقت همان است که شما دیدید جز این که من در نفس خود نسبت به هیچ یک از مسلمانان در خیري که خدا به او داده کینه و حسدي نمی‌یابم. «۱۴۰»»

پیامبر (ص) فرمود: «سه چیز است که هیچ کس از آنها نجات نمی‌یابد:

گمان بد بردن، فال بد و حسد و راه رهایی از آنها را برایتان می‌گویم.

هر گاه گمان بد بردی تحقیق مکن، و هر گاه فال بد زدی بگذر، و هر گاه حسد بردی ستم مکن. «۱۴۱»»

و در روایتی است: «سه چیز است که هیچ کس را از آن رهایی نیست و کم است کسی که از آن رها شود.» «۱۴۲» بنا بر این در این روایت امکان رهایی را ثابت کرده است.

پیامبر (ص) فرمود: «بیماری امتهای پیش از خودتان به شما راه یافته است، حسد، دشمنی و دشمنی می‌تراشد، مقصودم تراشنده مو نیست بلکه دشمنی دین را می‌تراشد (از ریشه می‌کند)، سوگند به خدایی که جان محمد در قبضه قدرت اوست تا وقتی مؤمن نشوید وارد بهشت نشوید و تا وقتی، به یکدیگر دوستی نوزید مؤمن نشوید. بهوش باشید شما را از چیزی خبر می‌دهم که ایمان و دوستی را برایتان ثابت می‌کند در میان خود سلام را آشکار سازید.» «۱۴۳»»

پیامبر (ص) فرمود: «نزدیک است که فقر به کفر انجامد، و نزدیک است

«140» این حدیث را احمد در حدیثی طولانی در مسند انس به سندهایی به شرط بخاری و مسلم روایت کرده است و نسائی و ابویعلی و بزاز نیز روایت کرده اند و مرد مبهم در سند راسعده نامیده است؛ به ((الترغیب)) ج ۳، ص ۵۴۹ رجوع کنید.

«141» این دو حدیث را ابن ابی الدنیا در کتاب نکوهش حسد از ابوهریره روایت کرده است و در سند روایت اول یعقوب بن محمد زهري و موسی بن یعقوب وجود دارند که تمام علمای سنت آنها را تضعیف کرده اند و روایت دوم را ابن ابی الدنیا نیز به صورت مرسل روایت کرده . چنان که در ((المغنی)) آمده است.

«142» این دو حدیث را ابن ابی دنیا در کتاب نکوهش حسد از ابوهریره روایت کرده است و در سند روایت اول یعقوب بن محمد زهري و موسی بن یعقوب وجود دارند که تمام علمای سنت آنها را تضعیف کرده اند و روایت دوم را ابن ابی دنیا نیز به صورت مرسل روایت کرده . چنان که در (( المغنی )) آمده است.

«143» این حدیث را احمد و ترمذی از حدیث زبیر بن عوام به سندی صحیح روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

## 449

### حسد بر مقدر الهی غالب آید. «۱۴۴»

پیامبر (ص) فرمود: «بزودی بیماری امتهای به امتم خواهد رسید، عرض کردند: بیماری امتهای چیست؟ فرمود: غرور و سرمستی و مباحات به زیادی مال و حسدورزی در دنیا و دور شدن از یکدیگر و به هم حسد بردن تا آن جا که به ستم مبدل شود. آنگاه به صورت فتنه و آشوب درآید.» «۱۴۵»

پیامبر (ص) فرمود: «به برادرت آشکارا سرزنش مکن که در نتیجه خدا او را مورد رحمت قرار دهد و تو را مبتلا سازد» «۱۴۶» روایت شده که چون موسی (ع) به سوی پروردگارش شتافت در سایه عرش مردی را دید پس بر بلندی جایگاه او رشک برد و با خود گفت: این مرد در پیشگاه خدا محترم است، از خدا خواست که از اسم او به موسی (ع) خبر دهد ولی خداوند از اسم آن مرد خبر نداد و فرمود: «(ای موسی) سه کار از کارهای او را برایت می گویم: او به آنچه خدا از بخشش خود داده بود حسد نمی ورزید و پدر و مادرش را از خود ناراضی نساخت و سخن چینی نمی کرد».

زکریا (ع) گفت: خدای متعال فرموده: «شخص حسود دشمن نعمت من است، و از حکم من خشمگین است، و از آنچه میان بندگانم تقسیم کرده ام ناراضی است».

پیامبر (ص) فرمود: «آنچه بر امتم از همه بیشتر می ترسم این است که مال و ثروتشان زیاد شود پس به یکدیگر حسد ورزند و به کشتار یکدیگر اقدام کنند.» «۱۴۷»

«144» این حدیث را بیهقی در (( الشعب )) از روایت یزید رقاشی و ابومسلم کشی نیز روایت کرده اند و یزید ضعیف است چنان که در (( المغنی )) آمده است و بزودی نظیر آن از کافی خواهد آمد.

«145» این حدیث را حاکم از حدیث ابوهریره به سندی صحیح روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) آمده است.

«146» این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۹، ص ۳۱۲ از حدیث وائله بن اسقع روایت کرده است.

«147» این حدیث را ابن ابی الدنیا در کتاب نکوهش حسد از حدیث ابوعامر اشعری روایت کرده است ((المغنی)).

## 450

پیامبر (ص) فرمود: «در بر آوردن حوائج از پنهان ساختن کمک بجوید، زیرا هر صاحب نعمتی مورد حسد است.» «۱۴۸»

پیامبر (ص) فرمود: «نعمتهای خدا دشمنانی دارد. عرض شد: کیانند؟

فرمود: کسانی که بر آنچه خدا به لطف خود به مردم داده است حسد می‌ورزند.» «۱۴۹»

پیامبر (ص) فرمود: «شش گروه به سبب شش خصلت پیش از محاسبه وارد دوزخ می‌شوند. عرض شد: ای رسول خدا آنها کیانند؟ فرمود: امیران به ستم، عرب به تعصب، دهقانان به تکبر، بازرگانان به خیانت، روستائیان به نادانی، و علما به حسد.» «۱۵۰»

می‌گوییم: از طریق شیعه کافی روایتی را از امام پنجم (ع) نقل کرده که فرمود: «از مرد در حال خشم گفتار و کرداری سر می‌زند و کافر می‌شود و حسد ایمان را می‌خورد چنان که آتش هیزم خشک را.» «۱۵۱»

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «آفت دین حسد و خودپسندی و فخر کردن است.» «۱۵۲»

از همان حضرت روایت شده گوید: «پیامبر خدا (ص) فرمود: خدای متعال به موسی بن عمران فرمود: ای پسر عمران به آنچه از بخشش خود به بندگانم داده‌ام حسد مبر، و چشمانت را به آن خیره مکن و بر دیگران حسد مبر، زیرا شخص حسود نسبت به نعمتهایم خشمگین است، و از آنچه در میان بندگانم تقسیم کرده‌ام روی گردان است و هر کس چنین باشد من از او و او از من نیست.» «۱۵۳»

«148» این حدیث را عقیلی در ((الضعفاء)) و ابن عدی در ((الکامل)) و طبرانی در ((الکبیر)) و ابونعیم در ((الحلیه)) و بیهقی در ((

الشعب)) روایت کرده اند ((الجامع الصغیر)).

«149» طبرانی در (( الاوسط )) از حدیث ابن عباس روایت کرده (( ان لاهل النعم حسادا فاحذروهم )) (المغنی)) .

«150» این حدیث را ابومنصور دیلمی از حدیث ابن عمر و انس به دو سند ضعیف روایت کرده اند (( (المغنی)) .

«151» کافی ، باب حسد، ج ۲، صص ۳۰۶-۳۰۷.

«152» کافی ، باب حسد، ج ۲، صص ۳۰۶-۳۰۷.

«153» کافی ، باب حسد، ج ۲، صص ۳۰۶-۳۰۷.

---

## 451

و از آن حضرت (ع) روایت شده که فرمود: «از خدا بپرهیزید و بعضی از شما نسبت به بعضی حسد نوزید. همانا سیاحت در شهرها جزئی از آیین مسیح بود. پس در یکی از سیاحت‌هایش در حالی که مردی کوتاه قد از یارانش با او بود بیرون رفت و او غالبا همراه حضرت بود و چون عیسی (ع) به دریا رسید گفت:

بسم الله بصحة یقین منه و بر روی آب براه افتاد. پس آن مرد کوتاه قد چون به عیسی نگریست که از آب گذشت گفت: بسم الله بصحة یقین منه، او نیز بر روی آب به راه افتاد و به عیسی (ع) ملحق شد. پس به عجب گرفتار شد و گفت این عیسی روح الله است بر روی آب راه می‌رود و من نیز بر روی آب راه می‌روم پس او بر من چه فضیلتی دارد. امام صادق (ع) فرمود: با این عجب در آب فرو رفت و از عیسی (ع) کمک خواست حضرت او را از آب گرفت و بیرون آورد سپس به او فرمود: ای کوتاه قد چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم: این عیسی روح الله است بر روی آب می‌رود و من نیز بر روی آب می‌روم و گرفتار عجب شدم حضرت عیسی (ع) به او فرموده: تو برای خویش مقامی قائل شدی که خداوند آن را به تو نبخشیده بود، لذا خدا به آنچه گفتی بر تو غضب کرد پس به درگاه خدا از آنچه گفتی توبه کن. امام صادق فرمود: آن مرد توبه کرد و به همان مقامی که خدا به او بخشیده بود برگشت. پس تقوا پیشه کنید و به یکدیگر حسد نوزید.» «۱۵۴»

و از آن حضرت روایت شده که فرمود: «مؤمن رشک می‌برد ولی حسد نمی‌ورزد، و منافق حسد می‌ورزد ولی رشک نمی‌برد.» «۱۵۵»

در مصباح الشریعه «۱۵۶» از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «شخص حسود پیش از آن که به شخص مورد حسد زیان بزند به خود زیان می‌رساند مانند ابلیس که با حسدش موجب لعنت خود شد و برای آدم موجب هدایت و برگزیدگی و بلندی مقام تا سر حدّ عهد و اصطفا شد، پس مورد حسد باش ولی حسد مبر، چرا که میزان عمل شخص حسود همیشه در برابر سنگینی میزان عمل

«154» کافی، ج ۲، صص ۳۰۶-۳۰۷ باب حسد.

«155» کافی، ج ۲، صص ۳۰۶-۳۰۷ باب حسد.

(( «156» مصباح الشریعه، )) باب پنجاه و یک.

---

#### 452

شخص مورد حسد سبک است در حالی که روزی تقسیم شده، پس حسد چه نفعی به حال حسود دارد؟ و حسد چه ضرری به شخص مورد حسد می‌رساند؟

ریشه حسد از کوردلی و انکار بخشش خداست و آنها دو بال کفرند به وسیله حسد پسر آدم در حسرت دائمی افتاد و به هلاکتی دچار شد که هرگز از آن رهایی ندارد. شخص حسود توبه نمی‌کند چرا که بر حسد اصرار می‌ورزد و به آن معتقد است و این صفت برایش خو و طبیعت شده است و بدون عامل و سببی حسد در او ظاهر می‌شود، و طبیعت در اساس تغییر نمی‌کند، اگر چه تا حدودی درمان پذیر است.»

ابو حامد می‌گوید: اما سخنان بزرگان برخی از پیشینیان گفته‌اند:

نخستین گناهی که انجام شد حسد بود. ابلیس آنگاه که مأمور شد بر آدم (ع) سجده کند حسد برد و حسد او را به معصیت واداشت.

بکر بن عبد الله مزنی گوید: مردی بر یکی از شاهان وارد می‌شد و در برابر او می‌ایستاد و می‌گفت: ای شاه! به نیکوکار در برابر نیکی‌اش نیکی کن و بدکار را همان بدیهایش کفایت است، پس مردی بر مقام آن شخص (در نزد شاه) و سخن او حسد برد و از او در نزد شاه سعایت کرد و گفت: این شخصی

که در برابر ت می ایستد و آن گفته را تکرار می کند معتقد است که دهان شاه بد بوست. شاه به سخن چین گفت: چگونه درستی سخن تو نزد من ثابت شود؟

گفت: فردا او را نزد خود فرا بخوان و چون به تو نزدیک شود می بینی دستش را بر بینی خود نهاده که بوی بد دهان تو را نشنود. شاه به او گفت: برو تا در آن بیندیشم. پس از محضر شاه بیرون رفت و آن مرد مقرب را به منزل خود دعوت و به غذایی که در آن سیر ریخته بود او را اطعام کرد، آن مرد بعد از خوردن غذا از خانه میزبان خارج شد به مجلس شاه آمد و در برابر شاه ایستاد و جمله هر روز را تکرار کرد. شاه به او گفت: نزدیکم بیا پس به او نزدیک شد و از این که مبادا شاه از بوی سیر ناراحت شود دستش را بر دهانش نهاد. شاه با خود گفت: فلانی (سخن چین) به من راست گفت. بکر بن عبد الله مزنی گفت: شاه با خط خود جز

---

#### 453

جایزه و صله چیزی نمی نوشت. پس به خط خود به یکی از کارگزارانش نوشت چون آورنده این نامه بیاید سر از بدنش جدا کن و پوست او را پس از کندن پر از گاه کرده نزد من بفرست. اندرز کننده نامه را گرفت و بیرون آمد. مرد سخن چین او را دید و گفت: این نامه چیست؟ اندرز کننده گفت دستخط شاه است که جایزه ای برایم نوشته است. گفت آن را به من ببخش. پند دهنده گفت: از آن تو باشد. پس گرفت و بنزد کارگزار شاه آمد، کارگزار گفت: در نامه ات نوشته شده که تو را گردن بزنم و پوستت را بکنم. سخن چین گفت: نامه مال من نیست در کار من خدا را در نظر بگیر تا به شاه مراجعه کنم، کارگزار گفت: نامه شاه برگشت ندارد پس او را گردن زد و پوستش را کنده پر از گاه کرد و نزد شاه فرستاد. سپس پند دهنده به عادت همیشه نزد شاه آمد و گفتارش را تکرار کرد.

شاه به شگفت آمد و گفت: نامه چه شد؟ گفت: فلانی مرا دید و از من خواست نامه را به او ببخشم. پس به او بخشیدم. شاه به وی گفت: او به من گفت که تو مرا بد بو می دانی؟ گفت: من این حرف را نگفتم، شاه گفت: پس چرا دستت را بر بینی ات نهادی؟ پند دهنده گفت: فلانی (سخن چین) به من غذایی پر از سیر خورانی و من نمی خواستم که شما بوی بد آن را استشمام کنید و ناراحت شوید.

شاه گفت: راست می گویی به جای خود برگرد که آدم بد را بدیهایش کفایت کرد.

ابن سیرین گوید: بر هیچ کس در چیزی از امور دنیا حسد نبردم زیرا اگر او اهل بهشت باشد چگونه بر امر دنیا که در بهشت ناچیز است بر او حسد ببرم و اگر اهل دوزخ است پس چگونه بر امر دنیا بر او حسد ورزم در حالی که به دوزخ می‌رود. از یکی از بزرگان سؤال شد، آیا مؤمن حسد می‌برد؟ گفت: چه چیز فرزندان یعقوب را (که بر یوسف حسد بردند) از یادت برده است؟ آری مؤمن حسد می‌برد لیکن اندوه حسد اگر در سینه‌ات باشد تا آثار آن به دست و زبان سرایت نکند به تو آسیبی نمی‌رساند. ابو دردا گوید: هر بنده‌ای که از مرگ بسیار یاد کند شادمانی او کم و حسدش اندک می‌شود. و گویند: تمام مردم را می‌توانم خشنود سازم مگر کسی که به نعمتی حسد می‌ورزد، چرا که او

#### 454

خشنود نمی‌شود مگر آنگاه که نعمت از بین برود. از این رو گفته شد.

کل العداوه قد یرجی مودتها

الا عداوة من عداک من حسد» ۱۵۷»

یکی از حکیمان گوید: حسد زخمی درمان ناپذیر است و حسود را همان که به او می‌رسد کفایت است. عربی بیابانی گفت: هیچ ظالمی را ندیدم که بسیار به مظلوم شبیه باشد، جز شخص حسود، چرا که، او نعمت تو را نعمت و عذاب خود می‌داند. بعضی از بزرگان گفته‌اند: شخص حسود از مجالس جز نکوهش و خواری نصیبی ندارد، و از فرشتگان جز لعنت و کینه و از مردم جز بی‌تابی و اندوه بهره‌ای ندارد و در هنگام جان دادن دچار سختی و ترس و در موقف حساب (در قیامت) گرفتار رسوایی عقوبت می‌شود».

بیان حقیقت حسد و حکم و اقسام و درجات آن

بدان که حسد فقط بر نعمت است و هر گاه خدا نعمتی به برادرت ارزانی کند تو نسبت به آن دو حالت داری:

یکی آن که از آن نعمت متنفر باشی و زوال آن را بخواهی این حالت حسد نام دارد. بنا بر این تعریف حسد کراهت داشتن از نعمت (دیگران) و دوست داشتن زوال آن از صاحب نعمت است.

حالت دوم این که به نابودی نعمت علاقه نداشته باشی و از نعمت و دوام آن ناراحت نشوی ولی نظیر آن را برای خود بخواهی. این حالت غبطه نام دارد و گاه به آن منافست گویند.

گاه منافست حسد نامیده می‌شود و به عکس یعنی گاه بر حسد منافست اطلاق می‌شود و یکی از دو لفظ به جای دیگری به کار می‌رود، اما پس از فهمیدن معنی منعی در نامگذاریها نیست. پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن غبطه می‌برد و منافق حسد می‌ورزد.» «۱۵۸» اما حالت اول در هر حال حرام است مگر

«157» به همه دشمنان امید دوست شدن می‌رود جز دشمنی کسی که از روی حسد با تو دشمنی ورزد.

«158» این حدیث را کلینی در کافی، ج ۲، ص ۳۰۷ به شماره ۷ روایت کرده و پیش از این گذشت.

#### 455

حسد در مورد نعمتی باشد که به کافر یا گنهکاری برسد و او از آن نعمت در فتنه‌انگیزی و بر هم زدن میان مردم و مردم آزاری استفاده کند در این صورت ناخوشایندی از آن نعمت و علاقه به نابود شدن آن بر تو زیانی ندارد، چرا که تو علاقه به نابودی آن از آن نظر که نعمت است نداری، بلکه از آن نظر که ابزار فساد است نابودیش را می‌خواهی و اگر از فساد آن مطمئن شوی از نعمت صاحب نعمت (کافر و فاجر) غمگین نمی‌شوی، و دلیل حرام بودن حسد روایاتی است که نقل کردیم، و این ناخوشایندی (از نعمت دیگری) خشمگین بودن در برابر قضای الهی است که او بعضی از بندگان را بر بعضی برتری داده، بی‌آن که زیانی به تو داشته باشد و به همین نکته قرآن کریم اشاره دارد، در این آیه: **إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسَوْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا** «۱۵۹» و این شادمانی سرزنش است و حسد و شماتت و سرزنش لازم ملزوم هم هستند. خدای متعال فرموده: **وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ** «۱۶۰» بنابراین قرآن خبر داده که علاقه کفار به از بین رفتن نعمت ایمان نوعی حسد است، و فرموده: **وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً** «۱۶۱» همچنین خدای متعال حسد برادران یوسف را نقل کرده و از آنچه در دل داشتند تعبیر (به حسد) فرموده و گفته است: **إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ** «۱۶۲» و چون از دوستی پدر یوسف نسبت به او بدشان می‌آمد از آن

«159» آل عمران / ۱۲۰: اگر نیکی به شما برسد ناراحت می‌شوند، و اگر حادثه ناگواری بر شما رخ دهد خوشحالی می‌کنند.



«160» بقره / ۱۹۰: بسیاری از اهل کتاب از روی حسد که در وجودشان ریشه دوانده دوست می داشتند شما را بعد از اسلام و ایمان به

حال کفر باز گردانند.

«161» نساء / ۸۹: آنان دوست دارند که شما هم مانند آنان کافر شوید و با آنان برابر باشید.

«162» یوسف / ۸-۹: هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوبترند در حالی که ما نیرومندتریم ،

مسلم پدر ما، در گمراهی آشکار است! یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد.

#### 456

ناراحت شدند و دوست داشتند آن محبت از یوسف زوال پذیرد. پس یوسف را از نظر یعقوب پنهان ساختند و خدای متعال می فرماید: **وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَي أَنْفُسِهِمْ**» (۱۶۳) یعنی از آن نعمت سینه هاشان تنگ نمی شود و غمگین نمی شوند. پس خداوند آنها را برنداشتن حسد ستوده است، و خدای متعال در معرض انکار فرموده است: **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَي مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**» (۱۶۴) و فرمود: **كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً** تا آن جا که فرموده **إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ**» (۱۶۵) و در تفسیر گفته شده منظور از بغیا، حسدا می باشد، و نیز خدای متعال می فرماید: **وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ**» (۱۶۶) پس خداوند علم را نازل فرمود تا گردشان آورد و بر بندگی خود میان آنها الفت ایجاد کند و به آنها امر کرد که به وسیله علم با هم الفت گیرند. پس به یکدیگر حسد بردند و با هم اختلاف کردند زیرا هر کدامشان می خواست تنها ریاست کند و گفتارش مقبول باشد پس بعضی از آنها بعضی دیگر را رد کردند.

ابن عباس گوید: یهودیان پیش از بعثت پیامبر اسلام (ص) هر گاه با گروهی می جنگیدند در مناجات می گفتند: خدایا، به پیامبری که وعده فرستادنش را به ما داده ای و به کتابی که بر ما نازل می کنی تو را می خوانیم که ما را یاری فرمایی، و یاری می شدند و چون پیامبر (ص) از اولاد اسماعیل آمد او

«163» حشر / ۹: در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند.

«164» نساء / ۵۴: با این که به مردم (یعنی به پیامبر و خاندانش) در برابر آنچه خدا از فضلش به آنها بخشیده، حسد می ورزند.

«165» بقره / ۲۱۲: مردم (در آغاز) یک دسته بیشتر نبودند (و تضادی در میان آنها وجود نداشت ، تدریجاً جوامع و طبقات پدید آمدند) جز (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری ، در آن اختلاف کردند.

«166» ??????????????????

#### 457

را شناخته و به او کافر شدند، پس خدای متعال فرمود: وَ كَانُوا (من قَبْلُ) يَسْتَفْتِحُونَ عَلَي الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ تَا آن جَا كَه فرموده أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغِيًّا أَي حَسَدًا، «۱۶۷»، بغي در آيه به معنای حسد است.

صفيه دختر حبي به پیامبر (ص) گفت: روزی پدر و عمویم از نزد شما پیش من آمدند پس پدرم به عمویم گفت: درباره محمد چه می گویی؟ عمویم گفت: او همان پیامبری است که موسی (ع) به آمدنش بشارت داده است، عمویم گفت:

پس چه عقیده داری؟ گفت: معتقدم که در دوران زندگی با او دشمنی ورزم» «۱۶۸» این است حکم حسد در حرام بودن آن.

اما منافست (غبطه) حرام نیست، بلکه آن واجب است یا مستحب و یا مباح و گاه لفظ منافست بجای حسد و حسد بجای منافست به کار می رود، قثم بن عباس گفت چون او و فضل خواستند خدمت پیامبر (ص) برسند و از او بخواهند که آن دو را مأمور جمع آوری زکات کند، هنگامی که علی (ع) به آنها فرمود:

خدمت پیامبر نروید که شما را به جمع زکات مأمور نمی سازد، در جوابش گفتند: این سخن تو نفاست است. به خدا پیامبر دخترش را به تو تزویج کرد و ما نسبت به تو به منافست نپرداختیم «۱۶۹» این سخن که می گویی (پیامبر ص) شما را مأمور جمع آوری زکات نمی کند) حسدورزی است ولی ما در مورد ازدواجت با فاطمه حسد نوزیدیم. بنابراین منافست در لغت مشتق از نفاست است. و آنچه بر مجاز بودن منافست دلالت دارد گفتار خدای متعال

«167» این حدیث را ابونعیم در ((الدلائل)) از طریق عطا و ضحاک از ابن عباس روایت کرده اند چنان که در درالمنثور، ج ۱، ص ۸۸ آمده است و آیه در سوره بقره آیه ۸۹ می باشد.

«168» این حدیث را ابن اسحاق در ((السیره)) نقل کرده گوید: ((حدیثی ابوبکر بن محمد بن عمر بن حزم قال حدیث عن صفیه فذکر نحوه و هو منقطع، المغنی، ابوبکر بن محمد بن عمر بن حزم)) برایم حدیث نقل کرد گفت حدیثی از صفیه است و نظیر آنچه در متن است نقل کرد و این حدیث منقطع است.

«169» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۳، ص ۱۱۸ روایت کرده و به جای قثم ربیعۃ بن حارث است.

#### 458

است: وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ «۱۷۰» و فرموده: سَابِقُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ «۱۷۱» و مسابقه آنجایی است که بیم فوت باشد و آن مانند دو بنده‌ای هستند که به خدمت مولای خود بر یکدیگر سبقت می‌گیرند، زیرا هر یک بی‌تابی می‌کند که بر رفیق خود سبقت بگیرد و در نزد مولایش از مقامی برخوردار شود که او از آن برخوردار نمی‌شود، چگونه چنین نباشد در حالی که پیامبر (ص) به آن تصریح کرده و فرموده است: «حسد تنها در میان دو نفر است مردی که خدا به او مالی داده پس او را بر صرف آن مال در راه حق مسلط ساخته است، و مردی که خدا به او دانشی داده و او به علم خود عمل می‌کند و به مردم می‌آموزد.» «۱۷۲» آنگاه آن حضرت این مطلب را در حدیث ابو کبشه انصاری تفسیر کرده و گفته است: «مثل این امت مثل چهار مرد است: مردی که خدا به او مالی و علمی داده و او در مورد مال خود به علمش عمل می‌کند و مردی که خدا به او علم داده ولی مالی به او داده نشده و می‌گوید! پروردگارا اگر مانند فلانی ثروتی می‌داشتم آن را در همان راهی مصرف می‌کردم که او صرف کرد. این دو گروه در پاداش برابرند [و این سخن از او نشان این است که دوست دارد ثروت رفیق خود را می‌داشت بی‌آن که دوست بدارد که نعمت او از بین برود.] «۱۷۳» و مردی که خدا به او مالی داده و آن را در معصیت خدا خرج می‌کند، و مردی که خدا به او مالی نداده و می‌گوید: اگر برای من مانند فلانی ثروتی بود همان کارهای او را می‌کردم، این دو در گناه برابرند.» «۱۷۴» پس نکوهش پیامبر (ص) از این جهت است که شخص دوم آرزوی معصیت کرده نه از این نظر که دوست داشته مانند او ثروت داشته باشد در این صورت کسی که در

«170» مطففین / ۲۶: و در این نعمت‌های بهشتی باید رغبت کنندگان بر یکدیگر سبقت بگیرند.

«171» حدید / ۲۱: بر یکدیگر سبقت بگیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان.»

«172» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۲۰۸ از حدیث عبدالله بن مسعود روایت کرده است.»

«173» عبارت داخل گروه از مؤلف (غزالی) است که برای توضیح ذکر کرده است.»

«174» این حدیث را ابن ماجه در باب نیت به شماره ۴۲۲۸ روایت کرده است.»

---

### 459

نعمتی بر دیگری غبطه می‌برد و نظیر آن را برای خود می‌خواهد، گناهی ندارد تا زمانی که زوال نعمت را از صاحب نعمت دوست ندارد و از دوام نعمت برای او ناراحت نباشد، آری اگر این نعمت نعمت دینی واجب مانند ایمان و نماز و زکات باشد این منافست واجب است و آن این است که دوست بدارد در اینها مثل او باشد، چون اگر آن را دوست نداشته باشد راضی به معصیت شده و آن حرام است و اگر نعمت از فضایل باشد مانند بخشیدن اموال در مکارم و صدقات منافست در آنها مستحب است، و اگر نعمتی است که به صورت مباح از آن برخوردار می‌شود منافست در آن مباح است و تمام این موارد بازگشت به این دارد که شخص حسود می‌خواهد با شخص مورد حسد برابر باشد و در نعمت به او ملحق شود و در او ناخوشایندی از نعمت محسود وجود ندارد و در زیر سایه این نعمت دو چیز است: یکی راحت بودن صاحب نعمت و دیگری پیدایش نقصان در دیگری و محرومیت او از آن نعمت در حالی که او نمی‌خواهد از داشتن آن نعمت محروم باشد بلکه برابری خود با صاحب نعمت را دوست می‌دارد.

و گناهی نیست بر کسی که محرومیت و عقب ماندگی خود را در کارهای مباح نمی‌خواهد بدون شک این امر از فضیلت انسان می‌گاهد و با زهد و توکل و رضا منافات دارد، و مانع رسیدن به مقامات بلند می‌شود، لیکن این کار موجب معصیت نیست در اینجا نکته‌ای ظریف و دشوار نهفته است که شخص حسود هر گاه از رسیدن به مانند آن نعمت نومید شود در حالی که کراهت دارد از آن نعمت محروم باشد ناگزیر مایل است که این نقصان برطرف شود و نقصان نعمت به دو صورت برطرف می‌شود یا با رسیدن حسود به مثل آن نعمت یا زوال نعمت از شخص مورد حسد و چون یکی از دو راه بسته شود قلب تمایل به راه دیگر پیدا می‌کند تا آنجا که هر گاه شخص مورد حسد از نعمت محروم شود نزد او از دوام نعمت مطلوبتر است، زیرا با زوال نعمت از محسود محرومیت و عقب افتادگی

حسود برطرف میشود و دیگری بر او مقدم نمی‌شود و تقریباً هیچ قلبی از این حالت خالی نیست اگر چه به صورتی است که اگر کار به او محوّل

#### 460

شود و به اختیار او باشد، البته در محروم ساختن صاحب نعمت از نعمت سعی خواهد کرد. در این صورت به حسدی نکوهیده گرفتار آمده است، اگر چه تقوا او را از سعی در زوال نعمت از محسود منع کند. پس از آنچه در طبع خود می‌یابد که با زوال نعمت از محسود منع کند. پس از آنچه در طبع خود می‌یابد که با زوال نعمت از محسود راحت می‌شود آنگاه معاف و معذور است که زوال نعمت محسود را از نظر عقلی و دینی نخواهد و شاید مقصود پیامبر (ص) از حدیث همین باشد که فرمود: «سه خصلت است که مؤمن از آن خلاصی ندارد: حسد، گمان بد، و فال بد زدن سپس فرمود: برای انسان از این خصلتها راه رهایی وجود دارد به این ترتیب که هر گاه حسد بردی ستم مکن.» «۱۷۵» یعنی اگر در دلت چیزی (حسد) یافتی به مقتضای آن عمل مکن بعید است که آدمی بخواهد در رسیدن به نعمت خود را به برادرش برساند اما از آن عاجز آید آنگاه از آن تمایل دست بردارد و زوال نعمت برادر را بخواهد چون ناگزیر با دوام نعمت محسود او را برتر از خود احساس می‌کند و این درجه از منافست که توأم با حسد است حرام است و سزاوار است در آن احتیاط شود، چرا که محلّ خطر است و هیچ انسانی غالباً در میان بستگان و آشنایان خود بالاتر از خود می‌بیند که دوست دارد با او برابر باشد و اگر از ایمان قوی و تقوا برخوردار نباشد، ممکن است این آرزوی برابری او را به حسد ممنوع بکشاند و هر گاه محرک او ترس از تفاوت داشتن با دیگران و آشکار شدن نقصانش نسبت به دیگران باشد به حسد نکوهیده کشیده می‌شود و طبع انسان متمایل به زوال نعمت از برادرش می‌شود تا اگر خود نمی‌تواند با دستیابی به نعمت همتراز او شود با زوال نعمت محسود با او برابر شود و این هرگز مجاز نیست، بلکه حرام است خواه در اهداف دینی باشد یا دنیوی. ولی به خواست خدا تا به مقتضای آن عمل نکرده است بخشوده می‌شود و این که در نفس خود از زوال نعمت کراهت دارد برایش کفاره است. این بود حقیقت حسد و احکام آن.

«175» این حدیث را طبرانی روایت کرده و در سند حدیث اسماعیل بن قیس انصاری است و او ضعیف است چنان که در (( مجمع

الزوائد، )) ج ۸، ص ۷۸، آمده است.

اما درجات حسد چهار است: اول این که زوال نعمت را از محسود بخواهد، اگر چه نعمت به وی نرسد و این کمال پلیدی است. دوم این که به خاطر میل به نعمتی که در دست محسود است زوال آن را می‌خواهد مانند این که به خانه خوب یا زن زیبا یا حکومت نافذ و گسترده‌ای که دیگری به آن رسیده است حسد ورزد و دوست داشته باشد که او نیز از چنان نعمتی برخوردار باشد. نه آن که زوال آن را بخواهد و نداشتن آن نعمت برایش ناخوشایند باشد نه این که چرا دیگری از آن برخوردار است. سوم این که عین آن نعمت را نخواهد بلکه نظیرش را برای خود بخواهد، و اگر از به دست آوردن نظیر آن ناتوان شود زوالش را از محسود دوست بدارد تا تفاوت میان آن دو آشکار نشود. چهارم این که نظیر نعمت محسود را برای خود بخواهد و اگر به دست نیابد زوال نعمت را از محسود نمی‌خواهد و این قسم آخر (چهارم) اگر در مورد دنیا باشد مورد عفو است و اگر در مورد دین باشد مستحب است، و در قسم سوم، هم مورد نکوهیده و هم غیر نکوهیده وجود دارد و قسم دوم سبکتر از سوم است و اولی نکوهیده محض است و قسم دوم از باب مجاز حسد نامیده شده ولی نکوهیده است خدای متعال فرمود: **وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَي بَعْضٍ** «۱۷۶» از این رو آنگاه که شخص حسود نظیر نعمتی را که محسود دارد آرزو می‌کند عملش نکوهیده نیست، اما عین آن نعمت را آرزو کردن نکوهیده است.

#### شرح عوامل حسد و منافست

اما عامل منافست دوستی چیزی است که در آن حسد می‌ورزد. اگر منافست در امر دینی باشد عامل آن محبت خدای متعال و بندگی اوست، و اگر امری دنیوی باشد عامل آن محبت مباح‌های دنیا و برخورداري از نعمتهای آن است. ما اکنون در حسد نکوهیده بحث می‌کنیم. برآستی راه‌های ورود حسد بسیار است

«176» نساء / ۳۲: برتری‌هایی را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید.

ولی تمام آنها در هفت عامل منحصر می‌شود: دشمنی، عزت طلبی، تکبر، تعجب، ترس از فوت شدن هدف‌های مطلوب، علاقه به ریاست، پلیدی نفس و بخل آن. حسود یا نعمت را بر محسود نمی‌پسندد، چون دشمن اوست، پس خیر او را نمی‌خواهد، و این اختصاص به اقران و همگنان ندارد

بلکه شخص پست ممکن است به شاه حسد برد به این معنا، که زوال نعمت او را دوست بدارد چون به سبب بدرفتاری شاه با او یا با یکی از دوستان، او دشمن سلطان است، و یا از آن جهت است که می‌داند بر نعمت خود نسبت به او تکبر خواهد ورزید و حسود طاقت تحمل تکبر و فخر فروشی محسود را به سبب عزت نفس خود ندارد و مقصود از عزت طلبی همین است، و یا طبیعت حسود این است که بر محسود تکبر می‌کند و زوال نعمت او را می‌خواهد و مقصود از تکبر همین است، و یا نعمت شخص محسود بسیار و مقام او بزرگ است و حسود از رسیدن محسود به چنین نعمتی، در شگفت می‌شود و مقصود از تعجب همین است، و یا می‌ترسد به وسیله رسیدن نعمت به محسود هدفهایش را از دست بدهد، به این جهت محسود به وسیله نعمت خود مانع اهداف حسود می‌شود، و یا ریاستی را دوست می‌دارد که اساس آن اختصاص داشتن محسود به نعمتی است که در آن نعمت با حسود برابر نمی‌باشد، و یا هیچ کدام از اینها نیست، بلکه به خاطر پلیدی نفس است به طوری که اگر به بندگان خدا خیری برسد. بخل می‌ورزد و ناگزیر این عوامل باید شرح داده شود.

عامل اول دشمنی و کینه است و آن شدیدترین عامل حسد است، زیرا کسی که به هر دلیلی آزار دیده و با هدفش به هر صورتی مخالفت شده بر آزار دهنده خشمگین می‌شود و به دل او را دشمن می‌دارد و کینه در دل او جایگزین می‌شود و مقتضای کینه تشفی و انتقام گرفتن است، و اگر نتواند از دشمن شخصا انتقام بگیرد دوست دارد که با گذشت زمان از او انتقام بگیرد، و بسا که (در صورت عجز از انتقام) به بزرگواری خود در پیشگاه خدا انتقام را به خدا واگذارد، و هر گاه به دشمن او مصیبتی برسد شادمان شود و آن را تلافی و

---

#### 463

انتقامی از سوی خدا در برابر دشمنی با او بداند که به همان سبب آن بلا به او رسیده است و هر گاه نعمتی به دشمن برسد از آن ناراحت شود، زیرا خلاف مقصود و انتظار اوست و بسا که بر او آشکار شود که در پیشگاه خدا منزلتی ندارد، چرا که خدا از دشمنش که او را اذیت کرده انتقام نگرفته است بلکه به او نعمت ارزانی داشته است. خلاصه حسد با کینه و دشمنی ملازم است و کمال پرهیزگاری آن است که آدمی به دشمن خود ستم نکند و آن را ناخوشایند بداند، یا نسبت به انسانی که دشمن اوست، در نظرش بد حالی و خوشحالی او یکسان باشد اما این حالت ممکن نیست و این حالت همان است که خدا کفار را به آن توصیف کرده یعنی حسد به سبب دشمنی، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: **وَ إِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْنَا مِنَ الْأُنَامِلِ مَنْ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنَّا اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ**

الصدور. إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسَوْهُمْ» (۱۷۷) و همچنین فرمود: وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ. «۱۷۸» چنین حسدی که عامل آن دشمنی باشد گاه به نزاع و کشتار می‌انجامد و تمام عمر حسود در از بین بردن نعمت از راه مکر و حيله و سخن چینی و پرده‌دري و نظیر آنها می‌گذرد.

عامل دوّم عزّت طلبی است و آن این است که بر او گران می‌آید که دیگری بالاتر از او باشد پس هر گاه یکی از همگنانش به حکومتی یا علمی یا مالی برسد بیم دارد که بر او تکبر کند در حالی که او طاقت تکبر او را ندارد و نمی‌تواند خود ستایی بی‌جا و فخر فروشی او را تحمل کند. بنابراین غرض حسود تکبر ورزیدن خودش نیست، بلکه هدفش دفع تکبر محسود است چرا که حسود به برابری با محسود راضی است ولی به برتری او بر خود راضی نیست.

«177» آل عمران / ۱۱۹-۱۲۰: و هنگامی که شما را ملاقات می‌کنند (به دروغ) می‌گویند ایمان آورده ایم، اما هنگامی که تنها می‌شوند از شدت خشم بر شما سر انگشتان خود را به دندان می‌گزند، بگو بمیرید با همین خشمی که دارید، خدا از (اسرار) درون سینه‌ها آگاه است.»

«178» آل عمران / ۱۱۸: آنها دوست دارند شما در زحمت و رنج باشید (نشانه‌های) دشمنی از دهان آنها آشکار است.»

#### 464

عامل سوّم تکبر است یعنی در طبیعت حسود است که بر محسود تکبر ورزد و او را کوچک شمرده به خدمت خود در آورد و از او انتظار اطاعت و پیروی از اهدافش را داشته باشد و هر گاه محسود به نعمتی برسد بیم دارد که محسود تکبر او را تحمل نکند و خود را بالاتر از آن بداند که پیرو او شود یا بسا که خود را با او برابر سازد یا بالاتر از او بداند و به حالت تکبر برگردد، پس از این که نسبت به او تکبر می‌ورزیده است، و حسد ورزی بیشتر کفّار نسبت به رسول خدا (ص) از تکبر و تعزز نشأت می‌گرفت چرا که می‌گفتند: چگونه نوجوانی یتیم بر ما مقدم شود و چگونه در برابر او سر تعظیم فرود آوریم از این رو گفتند: لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِنَ الْفَرِیْتِیْنِ عَظِیْمِ «۱۷۹» یعنی هر گاه مدعی نبوت شخص بزرگی باشد بر ما گران نمی‌آید که در برابرش تواضع کرده و پیرو او شویم، و خدای متعال در حالی که گفتار قریش را وصف می‌کند می‌فرماید: أُولَئِكَ مِنَ الْبَغِیْنِ «۱۸۰» مانند کوچک شمردن آنها و تکبر نسبت به آنهاست.



عامل چهارم تعجب است چنان که خداوند از امتهای گذشته خبر داده که گفتند: ما اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا «۱۸۱» و گفتند: اَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا «۱۸۲» و گفتند: وَ لَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ اِنَّكُمْ اِذَا لَخَاسِرُونَ «۱۸۳» پس تعجب کردند که بشری مانند خودشان از سوی خدا به درجه رسالت و وحی و قرب ربوبی برسد از این رو به او حسد بردند و زوال نبوت را دوست داشتند و نمی خواستند کسی که در آفرینش مانند آنهاست برتر از آنها باشد نه به این قصد که تکبر ورزند و طالب ریاست باشند و از روی دشمنی خواستار تقدّم بر او باشند و یا عامل

«179» زخرف / ۳۱: (و گفتند) چرا این قرآن بر مرد بزرگی (مرد ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟! و به ((

درالمنثور، ج ۶، ص ۱۶، رجوع کنید.

«180» انعام / ۵۳: آیا اینها هستند که خداوند از میان ما (برگزیده و) بر آنها منت گذارده.

«181» یس / ۱۵: شما جز بشری همانند ما نیستند.

«182» مؤمنون / ۴۷: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم.

«183» مؤمنون / ۳۴: و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید مسلماً زیانکارید.

## 465

دیگری از باقی عوامل و با تعجب گفتند: اُبَعَثَ اللهُ بَشَرًا رَسُوْلًا «۱۸۴» و گفتند:

لَوْ لَا اُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلٰٓئِكَةُ «۱۸۵» پس خدای متعال فرمود: اَوْ عَجِبْتُمْ اَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلِي رَجُلٍ مِّنكُمْ «۱۸۶».

عامل پنجم بیم از فوت شدن هدفهاست و این قسم اختصاص به دو فرد دارد که در یک هدف با هم رقابت دارند چرا که هر کدام نسبت به رقیفش در مورد نعمتی که به او کمک کند تا تنها به مقصد برسد حسد می ورزد و از این جنس است حسد ورزی دو هوو در رقابتی که به مسائل زناشویی مربوط می شود و حسد ورزی برادران در رقابت یکدیگر برای جا گرفتن در دل والدین تا با آن به اهدافی چون مال و عزیز شدن دست یابند، و همچنین است حسد ورزی دو شاگرد نسبت به یک استاد برای رسیدن به مقامی در دل استاد و حسد ورزی ندیمان و خاصان شاه در جا پیدا کردن در قلب شاه تا با

آن به مقام و ثروت برسند، همچنین است حسد ورزي دو واعظ در يك شهر كه يكديگر را دفع مي‌کنند هر گاه هدفشان رسيدن به مال يا پذيرفته شدن سخن آنان نزد مردم آن شهر باشد. همچنین است حسد ورزي دو عالم كه يكديگر را دفع مي‌کنند و اين سخن نسبت به گروهی از فقيه نمايان انحصار طلب صادق است چرا كه هر کدامشان مي‌خواهد در دل افراد جايي به دست آورد تا به اغراض خودش برسد.

عامل ششم عشق به رياست و جاه‌طلبي است، بي‌آن كه به وسيله آن به هدي برسد مانند مردی كه مي‌خواهد در فني از فنون بي‌نظير باشد. در صورتی كه بر چنين شخصي عشق به ستايش شدن غالب آيد، شادمانی از آنچه بدان ستوده مي‌شود او را بر آن وادارد كه تصور كند يگانه روزگار و انسانی بي‌نظير است، و هر گاه بشنود كه در دورترين نقاط جهان برايش همانندي است

«184» اسراء / ۹۴: آیا خداوند بشري را به عنوان رسول فرستاده است؟!

«185» فرقان / ۲۱: چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند.

«186» اعراف / ۶۹: آیا تعجب کرده اید كه دستور آگاه‌كننده پروردگارتان به وسيله مردی از شما به شما برسد.

---

## 466

ناراحت شود و مرگش را دوست بدارد يا زوال نعمت را از او بخواهد، نعمتی كه به وسيله آن در مقام با او مشاركت دارد، مانند شجاعت يا علم يا عبادت يا صنعت يا زیبایی يا ثروت، يا ديگر صفاتی كه او در آنها يگانه و از آن شادمان است و عامل اين عشق به زوال نعمت از محسود نه عداوت است و نه تكبر و تعزز بر محسود و نه بیم از دست فن هدف، بلكه تنها رياست طلبی است و ادعای يگانه بودن در آن رفتن و اين غير از آن جاه‌طلبي و محبوب القلوب بودنی است كه در میان بعضی از علما وجود دارد تا با آن به اهدافی جز رياست برسند. علمای يهود معرفت به پیامبر (ص) را انكار می‌کردند و از بیم آن كه مبدا رياستشان از بین برود به آن حضرت ايمان نمی‌آوردند و می‌ترسیدند كه اگر علمشان بر طرف شود کسی از آنها پیروي نخواهد كرد.

عامل هفتم پليديهای نفس و بخل شديد آن در كارهای خير نسبت به بندگان خداست. کسانی را می‌یابيم كه به رياست طلبی و تكبر و ثروت خواهی سرگرم نيستند، اما هر گاه از حال خوب بندهای از بندگان خدا و نعمتهایی كه خدا به او داده تعريف شود بر آنها گران می‌آيد. و هر گاه پریشانی

کارهای مردم و بخت برگشتگی آنها و به مقصد نرسیدن و تیرگی زندگانی مردم تعریف شود از آن شادمان می‌شوند. بنابراین چنین اشخاصی همواره بخت برگشتگی دیگران را دوست دارند و در مورد نعمتهایی که خدا به بندگان ارزانی داشته بخل می‌ورزند. گویی این صاحبان نعمت آن نعمتها را از ملک و خزانه‌های شخصی حسود می‌گیرند. گویند: بخیل کسی است که به مال خودش بخل می‌ورزد و صاحب بخل شدید کسی است که به مال دیگران بخل می‌ورزد و این دو می‌به نعمتهایی که خدا به بندگان داده که میان آنها و شخص حسود هیچ دشمنی و ارتباطی نیست بخل می‌کند. چنین بخلی انگیزه آشکاری جز پلیدی نفس و پستی طبع ندارد، و بخل در سرشت او قرار دارد، و درمان آن دشوار است زیرا حسدی که با دیگر انگیزه‌ها ثابت می‌شود عوامل آن عارضی است و احتمال می‌رود که از بین برود ولی بخلی که یاد شد فطری است و هیچ عامل

---

#### 467

عارضی ندارد از این رو از بین رفتن و زوال آن مشکل است، چون بر حسب عادت زوال آن محال به نظر می‌رسد. این بود انگیزه‌های حسد، و گاه بعضی از این عوامل یا بیشتر آنها یا تمامش در یک شخص جمع می‌شود و بدین سبب حسد به گونه‌ای قوی می‌شود که با وجود آن، شخص نمی‌تواند حسد را پنهان دارد بلکه پرده اجمال و ابهام را می‌درد و دشمنی را آشکار می‌سازد و در بیشتر حسد ورزیها بعضی از این عوامل جمع می‌شود و کمتر اتفاق می‌افتد که در حسد ورزی یک عامل از عوامل یاد شده وجود نداشته باشد.»

#### عوامل بسیاری حسد و قوی بودن آن

در میان همگنان و برادران و پسر عموها و خویشاوندان و کمی و ضعف آن در دیگران باید دانست هر چه عوامل یاد شده حسد در میان قومی بیشتر باشد حسد در بین آنها رواج بیشتری خواهد داشت به عبارت دیگر حسد در میان گروهی قوت می‌یابد که بیشتر این عوامل در آنها جمع و آشکار شود، زیرا یک فرد ممکن است حسد بورزد چرا که از پذیرش تکبر (دیگران) امتناع دارد و نسبت به او حسد می‌ورزد چون دشمن است و متکبر و دیگر موجبات حسد که در محسود وجود دارد این عوامل حسد تنها در میان گروههایی زیاد می‌شود که عوامل ارتباط آنها را در مجالس خطا به گرد می‌آورد و با هدفهایی در آن مجالس وارد می‌شوند. بنابراین هر گاه یک نفر در هدفی با رفیق خود مخالفت ورزد طبیعتاً آن رفیق ناراحت و نسبت به او دشمن می‌شود و کینه در دلش جای می‌گیرد در این صورت است که می‌خواهد او را کوچک بشمارد و بر او تکبر ورزد و مخالفت او را با هدف خود

تلافي کند و کراهت دارد که محسود از نعمتي که او را به اهدافش مي‌رساند برخوردار باشد و تمام اين عوامل به ايجاد حسد کمک مي‌کنند زيرا ميان دو شخص در دو شهر دور از هم و نيز دو محله دور دست پيوند و رابطه‌اي نيست از اين رو ميان آن دو حسادتي هم وجود ندارد، آري

---

#### 468

هر گاه در يك مسكن يا بازار يا مسجد و مدرسه‌اي وارد شوند که اهدافشان در آن جاها مخالف يکديگر است از مخالفت هدف دشمني و نفرت برانگيخته مي‌شود و ديگر عوامل حسد از آن نشأت مي‌گيرد از اين رو مي‌بيند که عالم با عابد حسد نمي‌ورزد بلکه با عالم حسد مي‌ورزد و عابد به عالم بخل نمي‌کند بلکه به عابد حسد مي‌ورزد و تاجر به تاجر، و کفّاش به کفّاش حسد مي‌برد نه به بزّاز مگر به خاطر عامل ديگري که غير از اشتراک حرفه است، و شخص به برادرش و پسر عمويش بيش از بيگانگان حسد مي‌برد و زن به هووي خود و قبيله شوهرش بيشتر از مادر شوهر و خواهر شوهرش حسد مي‌برد، زيرا اهداف اين گروهها با يکديگر متفاوت است مثلاً هدف بزّاز غير از هدف کفّاش است و در هدفها با هم مزاحمتي ندارند زيرا هدف بزّاز ثروت است و ثروت را به دست نمي‌آورد مگر حريفان بسيار داشته باشد و در تحصيل ثروت بزّاز ديگر با او نزاع دارد چرا که حريف بزّاز را بزّاز طلب مي‌کند نه کفّاش، و مزاحمت بزّاز مجاور با او بيش از بزّازي است که در طرف ديگر بازار و دور از اوست پس ناگزير حسدش به همسايه بيشتر است، و همچنين شخص شجاع به شجاع حسد مي‌برد نه به عالم چرا که هدفش اين است که به شجاعت ياد شود و به آن شهرت يابد و در آن يگانه شود، و عالم در اين هدف با شجاع مخالفت ندارد همچنين عالم به عالم حسد مي‌برد نه به شجاع، و حسد واعظ به واعظ بيش از حسد به فقيه و طبيب است زيرا مزاحمت دو عالم بر يك هدفي است که محدودتر از مزاحمت واعظ با صنف ديگر است.

بنابراين ريشه اين حسدورزيها دشمني است و ريشه دشمني مخالفت در يك هدف است و يك هدف ميان دو شخص دور از يکديگر جمع نمي‌شود از اين رو حسد در ميان دوستان و بستگان و نزديکان بيشتر است، آري کسي که حرص بسيار دارد و دوست دارد که در تمام اطراف عالم به آنچه دارد مشهور شود به تمام کساني که در عالم هستند و در آن خصلتي که مایه افتخار اوست با وي شريکند هر چند دور باشند حسد مي‌ورزد و ريشه تمام اين حسد ورزيها

---

دوستی دنیا است زیرا دنیا است که مورد حسد متزاحمان واقع می‌شود و بر افراد مزاحم تنگ می‌آید، ولی در آخرت چون حسد وجود ندارد تنگی وجود ندارد، و مثل آخرت مانند نعمت علم است. پس ناگزیر کسی که شناخت خدای متعال و صفات او و فرشتگان و پیامبران و حقیقت زمین و آسمانش را دوست بدارد به دیگری حسد نمی‌برد هر گاه آن را نیز بشناسد چرا که معرفت بر عارفان تنگ نمی‌آید بلکه یک میلیون عالم می‌دانند و از شناخت آن شاد می‌شوند و از آن لذت می‌برند و از لذت بردن دیگران (از علم و معرفت) لذت دیگری کاسته نمی‌شود بلکه با بسیاری عارفان انس و علاقه و نتیجه بهره رساندن و بهره بردن بیشتر می‌شود از این رو در میان علمای دین حسد ورزی نیست زیرا هدف آنان شناخت خدای متعال است و آن دریای وسیعی است که در آن تنگنایی وجود ندارد، و هدف علمای دین رسیدن به منزلتی در پیشگاه خدای سبحان است و آنچه در پیشگاه خدا وجود دارد نیز تنگنایی نیست زیرا مهمترین نعمت از نعمتهای موجود در پیشگاه خدای سبحان لذت دیدار اوست و در آن مزاحمت و ممانعتی نیست و نگرش بعضی از نگرندگان مانع نگرش دیگران نمی‌شود بلکه هر چه تماشاگران جمال حق بیشتر باشند انس بیشتر می‌شود.

آری هر گاه هدف علما از علم مال و مقام باشد نسبت به یکدیگر حسد می‌برند چرا که مال جسم است و وجود خارجی دارد و هر گاه در دست یک نفر قرار گیرد دست دیگران از آن تهی می‌شود و معنای مقام، مالک شدن بر دلهاست و هر گاه دل شخصی پر از تعظیم عالمی شود از تعظیم عالم دیگر یا بکلی روی گردان می‌شود یا ناگزیر از تعظیم او کاسته می‌شود و این عامل حسد ورزی است، ولی هر گاه دلی پر از فرح به شناخت خدای متعال شود مانع از آن نمی‌شود که دل دیگری نیز از آن پر شود و به آن شاد شود، بنابراین فرق میان علم و مال این است که مال در اختیار کسی قرار نمی‌گیرد تا آن گاه که از دست دیگری خارج نشود در حالی که علم در قلب عالم ثابت است و با آموختن آن در قلب دیگری جایگزین می‌شود بی آن که از قلب دیگری خارج گردد، و مال

جسم است و وجود خارجی دارد و پایان پذیر است پس اگر انسان تمام آنچه را روی زمین است مالک شود پس از آن مالی باقی نمی‌ماند تا دیگری آن را مالک شود ولی علم بی پایان است و دستیابی به تمام آن قابل تصور نیست، بنابراین کسی که نفس خود را عادت دهد تا در شکوه و عظمت و باطن زمین و آسمان خدا بیندیشد در ذائقه جان او گواراتر از هر نعمتی است و این نعمتی

است که دیگری از آن ممنوع نشده و مورد تراحم نمی‌باشد بنابراین در دلش نسبت به هیچ مخلوقی حسد وجود ندارد زیرا اگر دیگری نیز همان شناخت وی را به دست بیاورد از لذت او کاسته نمی‌شود بلکه با انس گیری به او لذتش بیشتر می‌شود پس لذت اینان در مطالعه کردن شگفتیهای آفرینش همواره بیشتر از لذت کسی است که به درختان و بوستانهای بهشت با چشم ظاهری می‌نگرد، زیرا نعمتهای عارف و باغ او شناخت صفات ذات خداست که از زوال آن مطمئن است و همچنان میوه‌های آن را می‌چیند، و دل و جان او از میوه دانش خودش تغذیه می‌کند و این میوه قطع و منع نمی‌شود، بلکه چیده‌های آن نزدیک است.

بنابراین او اگر چه چشم ظاهر خود را ببندد روحش همچنان در باغی والا و بوستانهای درخشان شاد می‌شود پس اگر کثرت عارفان فرض شود به هم حسد نمی‌برند بلکه چنان خواهد بود که خدای متعال درباره آنها فرموده است: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلِيٍّ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» (۱۸۷) این است حال آنها در حالی که در دنیاست پس چه گمان می‌برید به آنها آنگاه که پرده بر طرف شود و محبوب را در آخرت ببینند در این صورت در بهشت حسد ورزی وجود ندارد و در میان بهشتیان در دنیا نیز حسد ورزی تصور نمی‌شود چرا که در بهشت تنگنا و تراحمی نیست و آن جز با شناخت خدا که در آن در دنیا نیز تراحم نیست به دست نمی‌آید بنابراین بدیهی است که بهشتیان در دنیا و آخرت از حسد به دورند، بلکه حسد از صفات کسانی است که از وسعت میدان علینین

«187» حجر / ۴۷: هرگونه غلّ حسد و کینه و عداوت و خیانت ( از سینه آنها بر می‌کنیم (و روحشان را پاک می‌کنیم) در حالی که

همه برادرند و بر سریرها روبروی یکدیگر قرار دارند.

---

#### 471

به تنگنای سجین دور شده‌اند، از این رو شیطان به آن نامیده شده است و در صفات او نقل کرده که بر آدم حسد برد چه او اختصاصاً (از سوی خدا) برگزیده شد و چون شیطان به سجده فرا خوانده شد تکبر ورزید و معصیت و سرپیچی کرد، بنابراین دانستید که حسد فقط آن جا قابل تصور است که انسانها چیزی را قصد کنند که همه آنها نمی‌توانند به آن برسند از این رو مردم را نمی‌بینی که در نگاه کردن به آسمان زیبا به هم حسد برند ولی در دیدن بوستانهایی که جزء ناچیزی از زمین است به یکدیگر حسد می‌ورزند، و تمام زمین با این که نسبت به آسمان چیزی به حساب نمی‌آید ولی کرانه‌هایش فراخ و برای تمام چشمها کافی است از این رو هرگز در آن حسد ورزی و تراحمی نیست،

پس لازم است که بینا باشی و به نفس خویش مهربان که نعمتی را بطلبی که مزاحمتی در آن نباشد و لذتی را بجویی که به تیرگی نگراید و این نعمت و لذت در دنیا یافت نمی‌شود مگر با شناخت خدای متعال و صفات و کارها و شگفتیهای حقیقت آسمانها و زمین او، و این نعمت در آخرت نیز به دست نمی‌آید جز با همین معرفت، پس اگر به شناخت خدا علاقه‌مند نیستی و لذت آن را احساس نمی‌کنی در نتیجه دچار سست رأیی و بی‌میلی شدی عذرت پذیرفته است به این جهت، شخص زن صفت و عین علاقه‌ای به لذت آمیزش با زنان ندارد و نیز کودک علاقه به لذت حکومت ندارد چرا که این لذتها ویژه مردان است نه کودکان و مخنثان، همچنین لذت معرفت خدا نیز مخصوص مردانی است که آن را دریابند: رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ «۱۸۸» و جز آن مردان کسی به این لذت علاقه ندارد زیرا علاقه و شوق پس از چشیدن است و هر کس نچشد نشناسد و هر که نشناسد شایق نمی‌شود و هر که شایق نشد نمی‌خواهد و هر که نخواهد در نمی‌یابد و هر که در نیابد با محرومان در اسفل السافلین می‌ماند: وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ

«188» نور / ۳۷: مردانی که نه تجارت و نه معامله، آنها را از یاد خدا غافل نمی‌کند.

## 472

### «189» شرح دارویی که بیماری حسد را از دل می‌برد

بدان که حسد از بیماریهای مهّم دلهاست و بیماریهای دل جز با علم و عمل درمان نمی‌پذیرد.

علمی که برای بیماری حسد مفید است این است که انسان یقین کند حسد در دنیا و آخرت برایش ضرر دارد و هر گاه با بینش به این حقیقت برسد و دشمن نفس خود و دوست دشمنش نباشد ناگزیر از حسد فاصله می‌گیرد، اما این که حسد از نظر دینی به ضرر انسان است بدین سبب است که حسود با حسد خود در برابر قضای الهی خشمگین شده و نعمت خدا را که در میان بندگانش تقسیم کرده و عدالت او را که در عالم با حکمت پنهان خود ایجاد کرده نمی‌پسندد و آن را زشت می‌شمارد و این جنایتی در کاسه چشم توحید و خار و خاشاکی در چشم انسان است زیرا جنایتی که حسود به وسیله حسد بر دین وارد می‌کند او را بسنده است علاوه بر آن نسبت به یکی از مردان مؤمن نیز خیانت کرده و خیر خواهی او را رها ساخته است و از اولیای خدا و پیامبرانش که خوبی را برای بندگان خدا دوست می‌دارند مفارقت کرده است و با ابلیس و دیگر کافران که گرفتاریها و زوال نعمت از مؤمنان را دوست دارند مشارکت کرده است، و این خلقها پلیدیهای است در دل که حسنات دل را

می خورد چنان که آتش هیزم خشک را می خورد و آن را از بین می برد چنان که شب روز را از بین می برد.

اما این که حسد بر ضرر دنیای انسان است: برای این است که انسان از حسد بردن خود رنج می برد و از آن در عذاب است و همواره در رنج و اندوه است زیرا خدا نعمتهایی را به دشمنان حسود اضافه می کند و او همچنان در برابر

«189» زخرف / ۳۶: هر کس از یاد خدا رویگردان شود شیطانی را به سراغ او می فرستیم و همواره قرین او باشد.

### 473

هر نعمت خدادادی که می بیند رنج می برد و از هر بلایی که از آنها دفع می شود ناراحت می شود بنابراین همواره اندوهگین است و دل او پراکنده و جانش در تنگناست همان طوری که برای دشمنش می خواهد و دشمن برای او می خواهد پس وی رنج دشمنش را طالب است اما برای خود رنج و اندوه نقد مهیا ساخته است و با حسد ورزی حسود نعمت محسود از بین نمی رود و اگر وی به قیامت و حساب آن روز ایمان ندارد زیرکی ایجاب می کند که اگر عقل دارد از حسد به خاطر ناراحتی قلب و بد بودن و نفع نداشتن آن بپرهیزد، و چگونه چنین نکند در حالی که تو از عذابهایی سخت ناشی از حسد در آخرت آگاه است و چه شگفت است که شخص عاقل بدون فایده خود را در معرض خشم خدا قرار دهد با این که ضرر و رنج نیز دارد و بدون فایده دین و دنیای خود را تباه می سازد اما این که بر شخص محسود ضرر دینی و دنیوی ندارد روشن است زیرا نعمت با حسد حسود از او زوال نمی یابد بلکه اقبال و نعمتی که خدا برایش مقدر فرموده تا هر زمان که خدا خواسته باید ادامه یابد بنابراین برای رفع آن چاره ای وجود ندارد بلکه: **كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ، وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ**، از این رو پیامبری از پیامبران از حکومت ستمگری که بر مردم مسلط شده و آنها را آزار می داد به خدا شکایت کرد خداوند به آن پیامبر وحی کرد از پیش او بگریز تا دوران حکومتش سپری شود یعنی دورانی که من در ازل مقدر کرده ام تغییر پذیر نیست پس صبر کن تا مدتی که قضا دوام اقبال او را تعیین کرده بگذرد و تا به وسیله حسد نعمت از بین نرود بر محسود در دنیا ضرری نمی رسد و در آخرت نیز بر او گناهی نیست.

شاید بگویی: ای کاش با حسد من نعمت از شخص محسود زوال یابد، ولی این سخن کمال نادانی است زیرا بلایی است که در درجه اول برای خودت خواسته ای چرا که تو نیز دشمنی داری که به تو



حسد ورزد و اگر با حسد نعمت زوال یابد نعمت خدا برای تو و دیگران باقی نمی ماند و نعمت ایمان نیز باقی نمی ماند زیرا کافران نسبت به مؤمنان بر ایمانشان حسد می برند خدای متعال

---

474

می فرماید: وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ «۱۹۰» زیرا آنچه حسود می خواهد نمی شود، آری او به میل خود برای دیگران گمراهی می خواهد چرا که اراده کفر نیز کفر است، پس هر که با حسد زوال نعمت را از محسود بخواهد گویی قصد کرده است که نعمت ایمان با حسد کفار و همچنین دیگر نعمتها زوال یابد، و اگر بخواهی که با حسد تو نعمت از مردم زایل شود ولی نعمت با حسد دیگران از تو زوال نیابد چنین آرزویی کمال نادانی و حماقت است زیرا هر یک از حسودان احمق نیز می خواهند که چنین باشند (با حسد آنها نعمت دیگران از بین برود ولی نعمت خودشان با حسد دیگران از بین نرود) و تو از دیگران سزاوارتر نیستی بنابراین نعمت خدا بر تو در این است که نعمتهایی که شکر آنها بر تو واجب است زوال نیابد و تو بر اثر نادانی خود از آن نعمتها کراهت داری، اما این که محسود از حسدی که نسبت به او اعمال می شود از نظر دین و دنیا بهره می برد روشن است چون بهره دینی او این است که از سویی تو مظلوم واقع شده بویژه اگر حسد تو را به غیبت و عیبجویی و پرده در پی قولی و عملی وادار کند و بدیهایی او را نقل کنی که با این کارها حسنات خود را به او هدیه داده ای تا آنجا که محسود را در قیامت دیدار می کنی در حالی که مفلس و از نعمت بی بهره است چنان که تو در دنیا از نعمت محروم بودی و گویی تو خواسته ای که نعمت از او زوال یابد ولی زوال نیافته است، آری خداوند بر تو نعمتی ارزانی داشته که توفیق به دست آوردن حسنات به تو داده است و آن حسنات را به محسود منتقل ساخته ای و نعمتی بر نعمت او افزوده ای و شقاوتی بر شقاوت خویشتن. اما بهره ای که محسود در دنیا می برد این است که مهمترین اهداف مردم (در دنیا) بد حالی دشمنان و اندوهگین بودن آنها و شقاوت و در عذاب بودن آنهاست، و هیچ عذابی مهمتر از عذاب حسد که تو

---

«190» آل عمران / ۶۹: جمعی از اهل کتاب (از یهود) دوست داشتند (و می خواستند) شما را گمراه کنند (اما آنها باید بدانند نمی

توانند شما را گمراه نمایند بلکه) گمراه نمی کنند مگر خودشان را و نمی فهمند.»

گرفتارش هستی وجود ندارد و نهایت آرزوی دشمنان این است که از نعمت برخوردار باشند و تو از رفاه آنها در حسرت و اندوه باشی، و تو شخصا مطابق دلخواه آنها عمل کرده‌ای از این رو دشمنان به مرگت راضی نیست بلکه می‌خواهد زندگی درازی داشته باشی ولی توأم با عذاب حسد و اندوه تا به نعمتهایی که خدا به محسودت داده بنگری و دلت از حسد آکنده شود از این رو شاعری گفته است:

لا مات اعداؤک بل خلدوا

حتی بروافیک الّذی یکمد

لا ذلت محسودا علی نعمه

فانّما الکامل من یحسد

و لا خلاق الدّهر من حاسد

فانما الفاضل من یحسد» ۱۹۱»

بنابراین شادمانی دشمنان به اندوه دوست و حسد ورزی تو بیشتر از شادمانی او به نعمت خویش است، و اگر محسود بداند که از رنج حسد و عذاب آن رها شده‌ای برای او بزرگترین بلا و مصیبت است پس تو به دلخواه دشمنان ملازم اندوه حسد هستی و هر گاه در این نکته بیندیشی خواهی دانست که دشمن خود و دوست دشمنان می‌باشی چون کاری کرده‌ای که خود در دنیا و آخرت ضرر کرده‌ای، و دشمنان در دنیا و آخرت بهره برده است، و تو در پیشگاه خدا و خلق نکوهیده، و در دنیا و آخرت بدبختی در حالی که نعمت محسود همیشگی است چه تو بخواهی یا نخواهی، وانگهی تو تنها به برآوردن خواسته دشمنان اکتفا نکرده‌ای بلکه بیشترین شادی را در دل ابلیس که بدترین دشمن دوست وارد ساخته‌ای چرا که ابلیس چون دیده که تو از نعمت علم و دین و مقام و مال که دشمنان از آن برخوردار است محروم شده‌ای بیم آن دارد که نعمت را بر او دوست بداری و به سبب محبت در ثواب با او شریک شوی، زیرا کسی که خیر

«191» دشمنان نمیرند بلکه جاودان بمانند تا نعمت‌هایی را که از آن برخوردار و موجب ناراحتی آنهاست ببینند. همواره در برابر

نعمت مورد حسد باشی چرا که انسان کامل کسی است که محسود واقع شود دنیا تو را از حسدورزی تهی نگذارد چرا که شخص فاضل کسی

است که مورد حسد قرار می‌گیرد

مسلمانان را بخواهد شریک در خیر است و هر کس نمی‌تواند در دین به درجه بزرگان برسد نباید ثواب محبت به آنها را از دست بدهد بنابراین ابلیس می‌ترسد که برخوردار بنده را از نعمتهای خدا

که صلاح دین و دنیا به او داده دوست بداری و از ثواب دوستی خیر برخوردار شوی از این رو شیطان آن را مورد خشم قرار می‌دهد تا همان طور که در عمل اهل صلاح نیستی محبت به اهل صلاح نیز نداشته باشی، عربی بیابانی به پیامبر (ص) عرض کرد: «مرد گروهی را دوست می‌دارد ولی (در عمل) به آنها ملحق نمی‌شود؟ پیامبر (ص) فرمود:

او با کسانی است که دوستشان دارد.» «۱۹۲»

عربی بیابانی در حالی که رسول خدا مشغول ایراد خطبه بود به پا خاست و عرض کرد: قیامت کی بر پا می‌شود؟ فرمود: چه مقدار برای آن مهیا شده‌ای؟

اعرابی گفت: نماز و روزه زیادی برای قیامت مهیا نکرده‌ام اما خدا و رسولش را دوست می‌دارم پیامبر (ص) فرمود: تو با آنها که دوستشان داری محشور می‌شوی «۱۹۳» پس مسلمانان (حاضر در مجلس) پس از شادمانی از اسلامشان از هیچ چیز بیشتر از این (بشارت) شادمان نشدند. این سخن اشاره است به این که بیشتر اطمینان مسلمین به دوستی خدا و رسولش بوده است. «۱۹۴»

ابو موسی گوید عرض کردم: ای رسول خدا مرد نماز گزاران را دوست می‌دارد ولی نماز نمی‌گزارد روزه گیران را دوست می‌دارد ولی روزه نمی‌گیرد - تا چند مورد را بر شمرد - پس پیامبر (ص) فرمود: «او با کسانی محشور می‌شود که آنها را دوست می‌دارد.» «۱۹۵»

گفته شده: اگر دانشمند و دانشجو نیستی پس آنها را دوست مدار و گرنه

«192» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۴۳ از حدیث ابن مسعود روایت کرده است.

«193» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۴۹ از حدیث انس، و مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۴۲ روایت کرده اند.

«194» در ((احیاء العلوم)) است ((ان اکبر بغیبتهم کانت حب الله و رسوله)) ((.))

«195» این حدیث مورد اتفاق است چنان که گذشت.

پس اکنون بیندیش که ابلیس چگونه تو را به حسد واداشته و ثواب محبت صالحان را از تو گرفته و به این هم قناعت نکرده بلکه تو را دشمن صالحان قرار داده و تو را به کراهت از آنها وادار کرده است تا آنجا که به گناه افتاده‌ای و چگونه چنین نیست؟ در حالی که امید دارد که تو به مردی دانشمند حسد بورزی و دوست بداری که آن عالم در دین خدا خطا کند و خطایش آشکار شود تا رسوا گردد، و دوست داری که زبانش لال شود و نتواند سخن بگوید یا بیمار شود تا نه بداند و نه بیاموزد و کدام گناه از این بیشتر است، پس ای کاش هر گاه نتوانی به عالم و صالح پیوندي و به سبب آن غمگین شوی لااقل از گناه و عذاب آخرت در امان بمانی در حدیث آمده است «بهشتیان سه گروهند: نیکوکار و کسی که نیکوکار را دوست بدارد و کسی که از نیکوکار آزار و حسد و دشمنی و کراهت را منع کند» (۱۹۶) پس بیندیش که شیطان چگونه تو را از تمام راههای سه گانه ورود به بهشت دور ساخته تا هرگز پیرامون بهشت نگردی و حسد ابلیس در تو اثر کرده ولی حسد تو در دشمنت اثر نکرده است بلکه در خودت اثر گذاشته است، اگر حال تو ای حسود در خواب یا بیداری بر تو کشف شود خود را به صورت کسی خواهی دید که سنگی را به طرف دشمن خود می‌اندازد تا به جایی از بدنش برسد که کشته شود ولی سنگ به او اصابت نمی‌کند بلکه به حدقه چشم راست خودش بر می‌گردد و آن را از حدقه بیرون می‌آورد پس بیشتر خشمگین می‌شود. دوباره محکمتر از اول سنگ می‌زند و به چشم چپ خودش بر می‌گردد و آن را کور می‌کند و بر خشمش افزوده می‌شود. برای سومین بار سنگ می‌زند و به سر خودش اصابت می‌کند و آن را مجروح می‌سازد در حالی که دشمنش در هر حال سالم است و سنگش هر بار به خودش بر می‌گردد و دشمنانش پیرامون او بر او می‌خندند و شادی می‌کنند. این است حال حسود و ریشخند

«196» عراقی گوید: ماءخذي براي این حدیث نیافتم.

---

#### 478

شیطان به او، نه بلکه حال شخص حسود زشت‌تر از این است زیرا سنگی که به پرت کننده‌اش بر می‌گردد فقط چشمان شخص را از بین می‌برد و اگر هم بماند ناگزیر با مرگ از بین می‌رود، ولی حسد به گناه بر می‌گردد و گناه با مرگ از بین نمی‌رود و شاید گناه او را به خشم خدا و دوزخ بکشاند، پس اگر چشمش در دنیا از دست برود بهتر از آن است که چشم داشته باشد و با چشم وارد دوزخ شود و شعله آتش آن را از حدقه برکند.

پس ببین خدا از شخص حسود که زوال نعمت را از محسود خواسته است چگونه کیفر می‌گیرد و نعمت را از محسود نمی‌گیرد بلکه از شخص حسود می‌گیرد، چرا که در امان بودن از گناه خود نعمتی است و در امان بودن از غم و رنج نیز نعمتی دیگر، و هر دو نعمت از حسود زوال یافته است به تصدیق گفته خدای متعال: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» (۱۹۷) بسا که شخص حسود خود به بلایی که برای دشمنش می‌خواهد گرفتار آید، و کمتر اتفاق می‌افتد که کسی دیگری را به بدی سرزنش کند و خود به آن بدی گرفتار نشود، تا آنجا که عایشه گفت: هیچ چیزی را برای عثمان آرزو نکردم مگر این که بر خودم وارد شد و اگر کشته شدن را برایش آرزو می‌کردم خود نیز کشته می‌شدم. این گناه خود حسد است، پس چگونه است گناه اختلاف و انکار حق و رها ساختن دست و زبان در انتقام گرفتن از دشمنان که از حسد نشأت می‌گیرد؟ و اختلاف مرضی است که تمام امتهای پیشین بدان هلاک شده‌اند.

درمان علمی حسد همین اموری بود که یاد شد. پس هر گاه انسان با اندیشه‌ای پاک و دلی آماده در آنها بیندیشد آتش حسد در دلش خاموش شود و بداند که حسود خود را هلاک و دشمنش را شاد و پروردگارش را خشمگین و زندگی خود را تیره می‌کند.

اما درمان عملی که برای دفع حسد مفید واقع می‌شود این است که بر حسد حاکم شود و خود را موظف بداند که در برابر هر گفتار و کرداری که حسد

«197» فاطر / ۴۳: اما این حيله گري هاي سوء تنها دامان صاحبانش را مي گيرد.

---

#### 479

تقاضای انجام آن را دارد خلاف و عکس آن را انجام دهد، پس اگر حسد او را تحریک می‌کند که از محسود بد بگوید زبان خود را به مدح و ثنای او وادارد و اگر حسد او را به تکبر ورزیدن بر محسود و امی دارد نفس خویش را به تواضع نسبت به محسود ملزم سازد و از او عذر بخواهد، و اگر او را از بخشش به محسود منع می‌کند خود را ملزم سازد که بیشتر به او ببخشد و هر گاه با زحمت این کار را بکند و محسود از آن آگاه شود دلش پاک شود و او را (حسود را) دوست بدارد و هر گاه محبت محسود آشکار شود شخص حسود نیز به محبت گراید و حسود را دوست بدارد و میانشان سازشی پدید آید که ریشه حسد را قطع کند، زیرا فروتنی و ستایش و اظهار شادی به نعمت، دل صاحب نعمت را به حسود متمایل ساخته و آن را نرم می‌کند و او را ملزم می‌سازد که عمل حسود را با نیکی

جبران کند. آنگاه احسان و نیکی که از روی تکلف انجام داده با پاکی دل محسود به صورت طبیعت در می‌آید، و دیگر این گفتار شیطان به او مانع از احسان او به محسود نمی‌شود که می‌گوید: ای محسود اگر نسبت به شخص حسود تواضع کنی و او را بستایی دشمن حسود این عمل را حمل بر ناتوانی و ترس یا نفاق می‌کند و این برای تو خواری و ذلت است. پس این گونه سخنان از حیل‌های شیطان است، بلکه رفتار نیک خواه طبیعی باشد یا ساختگی شدت دشمنی را از هر دو سو در هم می‌شکند و از قدرت آن می‌کاهد و دل به دوستی و الفت باز می‌گردد و به وسیله آن دل از رنج حسد و اندوه دشمنی ورزیدن آسوده می‌شود، این است درمان حسد که سخت سودمند است، جز این که بسیار تلخ است، ولی در دواي تلخ منفعت است و هر کس تلخی دوا را تحمل نکند به شیرینی درمان نمی‌رسد. تلخی دوا یعنی تواضع در برابر دشمنان و ستودن دشمن به منظور نزدیک شدن به وی از طریق توجه عمیق به مطالب یاد شده، رغبت به ثواب، راضی بودن به رضای خدا و دوست داشتن آنچه خدا دوست دارد آسان می‌شود اما این که نفس او امتناع داشته باشد و خود را والاتر از آن بداند که چیزی در جهان بر خلاف خواسته او باشد، نادانی است. در این صورت

---

#### 480

است که آنچه انجام می‌شود می‌خواهد، زیرا انتظار ندارد که هر چه او می‌خواهد، بشود و از دست دادن هدف نومیدی و خواری است و برای رهایی از این خواری دو راه وجود دارد: یا آنچه او می‌خواهد بشود یا آنچه می‌شود (روی می‌دهد) بخواهد. حالت اول که در اختیار انسان نیست و راهی هم برای تکلف و تلاش در آن نیست. اما ورود به راه دوم امکان پذیر است و می‌توان آن را با تمرین به دست آورد. بنابراین به دست آوردنش بر هر خردمندی واجب است و درمان اساسی همین است.

اما درمان اساسی حسد با ریشه کن ساختن عوامل حسد ممکن می‌شود که عبارتند از تکبر، عزت طلبی، حرص زیاد بر آنچه به انسان مربوط نیست. بزودی شرح درمان این عوامل در جای خودش خواهد آمد، چرا که این عوامل ریشه‌های بیماری حسداند و بیماری جز با قطع ریشه بیماری ممکن نمی‌شود و اگر ریشه از بیخ و بن کنده نشود آنچه بیان کردیم فقط مسکن خواهد بود و بیماری حسد همچنان عود می‌کند و با بودن ریشه‌های مرض حسد تلاش در آرام ساختن آن به طول می‌انجامد، زیرا تا آدمی مقام را دوست ندارد نسبت به هر کسی که در برابر او در دل‌های مردم مقام و منزلتی کسب کند حسد می‌ورزد و ناگزیر از آن غمگین می‌شود و تنها کاری که از او ساخته است این است

که اندوه را بر خود آسان سازد و با دست و زبانش آشکار نکند، اما این که دلش بکلی از حسد تهی شود برایش ممکن نیست.

شرح آن مقدار از حسد که واجب است از دل زدوده شود

بدان که شخص آزار دهنده طبیعتاً مورد خشم واقع می‌شود و غالباً هر کسی را که به تو آزار برساند دشمن می‌داری و هر گاه به نعمتی دست یابد نمی‌توانی بی‌تفاوت باشی و ناراحت نشوی به گونه‌ای که خوبی و بدی حال دشمن در نظرت یکسان باشد، بلکه در نفس خویش میان این دو حالت فرق می‌گذاری، و همواره شیطان در حسد ورزی نسبت به دشمن با تو می‌ستیزد ولی اگر عامل

---

#### 481

حسد در تو قوی شود و شیطان تو را بر اظهار حسد شفاهی و عملی برانگیزد به طوری که حسد از ظاهر تو با افعال اختیاریت معلوم شود، در این صورت تو حسودی و با حسد خود معصیت کرده‌ای و اگر بکلی ظاهر خود را از حسد بازداری و در باطن زوال نعمت محسود را بخواهی و در نفست از این حالت که داری خشنود باشی در این صورت نیز حسود معصیت کاری، زیرا حسد صفت قلبی است نه صفت فعل و عمل. خدای متعال می‌فرماید: «وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا» (۱۹۸) و نیز فرمود: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً» (۱۹۹) و فرمود: «إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسَوْهُمْ» (۲۰۰). اما حسد عملی غیبت و دروغ است یعنی عملی است که از حسد سر می‌زند و عین حسد نیست بلکه محلّ حسد قلب است نه اعضای بدن. آری حسد قلبی گناهی نیست که لازم باشد از آن حلیت بخواهی، بلکه معصیتی میان بنده و خداست و تنها حلیت طلبی از حسد در موردی است که حسد به وسیله اعضای بدن ظاهر شود. اما اگر اعضای ظاهر خود را از حسد ورزی منع کنی و با این حال دلت را ملزم سازی که از ترشحات طبیعی حسد یعنی زوال نعمت از محسود خودداری کند، به طوری که گویی با طبیعت خود دشمنی می‌ورزی و این دوری از صفت حسد از ناحیه عقل در مقابل میل طبیعی است، در این صورت آنچه را در مبارزه با حسد بر تو واجب است انجام داده‌ای و غالباً بیش از این مقدار از اختیارت بیرون است، اما دگرگون شدن طبیعت به گونه‌ای که آزار دهنده و نیکو کار در نظر انسان برابر باشند و شادمانی و اندوه انسان در مقابل نعمتی که برای محسود مهیا شده یا گرفتاری که به او وارد آمده برابر باشد، از اموری است که طبیعت انسان تا توجّه به لذت‌های دنیوی دارد آن را

نمی‌پذیرد، مگر آدمی غرق در محبت خدا شود مانند شخص واله و شیدا که کار چنین شخصی به آن جا می‌انجامد که دلش به جزئیات احوال

«198» حشر / ۹: و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند.

«199» نساء / ۸۹: آنها دوست دارند که شما هم مانند آنان کافر شوید و با هم برابر باشید.

«200» آل عمران / ۱۲۰: اگر نیکی به شما برسد ناراحت می‌شوند.

## 482

بندگان توجهی نمی‌کند، بلکه به همه با یک چشم که چشم رحمت است می‌نگرد و تمام آنها را بندگان خدا می‌داند و کارهایشان را نیز کار خدا و مسخر قدرت او می‌بیند و اگر این حالت در انسان پدید آید مانند برق درخشنده است و دوام ندارد و دل پس از این حالت به طبیعت (اولی) خود بر می‌گردد و دشمن یعنی شیطان به ستیز خود و وسوسه‌اش باز می‌گردد، و هر گاه به وسیله کراهت قلبی (از حسد) با وسوسه شیطان مقابله کند تکلیف الهی خود را به انجام رسانده و گروهی معتقدند که گناهکار نیست چرا که حسد در اعضای بدن او ظاهر نشده است.

به صورت مرفوع روایت شده: «سه خصلت است که برای مؤمن راه خروج از آنها وجود دارد، راه خروج او از حسد این است که ستم نکند» «۲۰۱» و سزاوارتر آن است که این روایت بر آنچه بیان کردیم حمل شود و آن این که انسان به سبب پای بندی به دین و عقل زوال نعمت دشمن را نخواهد و این امر او را از ستم و آزار دادن باز دارد زیرا ظاهر تمام روایاتی که در نکوهش حسد وارد شده دلالت دارد که حسد ورزنده گنهکار است، و حسد صفت قلب است نه فعل و هر کس بدی مسلمانی را بخواهد حسود است بنابراین هر گاه تنها با حسد قلبی بی‌آن که کاری کند گنهکار باشد این مطلبی است که در محل استنباط [به جای خود] قابل قبول است.

از این مطالب دانستید که انسان در مورد دشمنانش سه حالت دارد: یکی این که انسان بر حسب سرشت خود بدبختی مسلمانان را دوست بدارد ولی به حکم عقلش از آن بیزار باشد، و با نفس خود در آن مورد دشمنی کند و دوست بدارد که اگر راهی داشته باشد آن میل (بدبختی مسلمانان) را از خود زایل سازد. چنین حسدی یقیناً مورد عفو است چرا که در مبارزه با حسد بیشتر از این وسیله‌ای



در اختیار انسان نیست دوّم این که آن (بدبختی مسلمانان) را دوست بدارد و با زبان یا اعضای بدنش از آن اظهار شادمانی کند و قطعا این همان

«201» پیش از این گذشت.

---

### 483

حسد ممنوع است سوّم که حدّ میانی اوّلی و دوّمی است این است که در دل حسد ورزی، بی آن که نفس خود را بر حسد ورزی اش دشمن بداری و بدون این که انکار قلبی داشته باشی ولی اعضای بدن خود را از عمل کردن به مقتضای حسد حفظ کنی این قسم سوّم از نظر گناه داشتن مورد اختلاف است، و ظاهرا بر این نوع حسد به تناسب زیادتی و کمی میل به زوال نعمت از محسود گناه مترتّب می شود.

این پایان کتاب نکوهش خشم و کینه و حسد از بخش مهلکات محجّة البیضاء فی تهذیب الاحیاء است. به خواست خدا بعد از آن کتاب نکوهش دنیا می آید. و ستایش در آغاز و انجام از آن خداست و درود و سلام بر محمّد (ص) و خاندانش نثار باد.

---

### 485

#### کتاب نکوهش دنیا

این ششمین کتاب از بخش مهلکات کتاب محجّة البیضاء فی تهذیب الاحیاء است.

بسم الله الرحمن الرحيم ستایش از آن خداوندی است که به اولیای خود گرفتاریها و آفتهای دنیا را شناساند و عیبهای دنیا را برای آنان آشکار ساخت، تا در شواهد و نشانه‌های آن بنگرند و خوبیها و بدیهای دنیا را بسنجند، و بدانند که زشتیهای دنیا بیش از زیباییهای آن است. و امید به دنیا با بیم از آن برابری نمی کند و طلوع آن از کسوف در امان نیست، ولی دنیا به صورت زنی نمکین است که مردم به زیبایی آن تمایل دارند، در حالی که دنیا در درون بدیهای دارد که رغبت کنندگان به وصال خود را هلاک می کند، و در عین حال از جویندگان خود می‌گریزد و نسبت به کسانی که به او روی می‌آورند بخل می‌ورزد، و هر گاه به کسی روی بیاورد آن کس از شرّ و وبال آن در امان نیست. اگر ساعتی نیکی کند یک سال بدی کند، و اگر یک بار بدی کند آن را سنّت قرار می‌دهد. بنابراین

دایره‌های اقبال دنیا به بلاها نزدیک است و تجارت دنیا طلبان زیان و ضرر است و آفتهای دنیا پیاپی سینه‌های طالبان آن را هدف تیر قرار می‌دهد و جریان احوال دنیا از

---

486

خواری طالبانش سخن می‌گوید پس هر که عزت دنیوی دارد به خواری دچار می‌شود و هر کس در دنیا مال بسیار دارد به اندوه و حسرت گرفتار آید. کار دنیا فرار از طالبان خود است و آن که از دنیا می‌گریزد دنیا وی را می‌طلبد، هر که به دنیا خدمت کند دنیا را از دست بدهد و هر که از آن روی بگرداند با او همراهی کند. خالصیهایی آن از کدورتها و تیرگیها خالی نیست و شادی آن از تیرگیها جدا نمی‌باشد در پی سلامتی دنیا بیماری است و جوانی دنیا به سوی پیری در حرکت است، و نعمتهای آن نتیجه‌ای جز اندوه و پشیمانی ندارد، بنابراین دنیا بسیار حيله‌گر و فریبکار بسیار گریزان و پرنده است، همواره خود را برای طالبانش می‌آراید و هر گاه از دوستان دنیا شوند دندانهای خود را به آنها نشان دهد و اسباب منظم را بر آنها پریشان سازد، و شگفتیهایی پنهان خود را برایشان آشکار کند و زهر کشنده خود را به آنان بچشاند، و تیره‌های خود را که خطا نمی‌کند به طرف آنها نشانه رود. در همان حال که دنیا داران در رفاه و از دنیا شادمانند ناگهان به آنها پشت کند و گویی خوابی آشفته بود که می‌دیدند آنگاه با بلاها و مصیبت‌هایش به آنان حمله‌ور شود و آنها را همانند کشته‌های درو شده پایمال کند (نابود سازد) و با کفن‌هایشان در زیر خاک دفن کند، اگر کسی تمام روی زمین را مالک شود بزودی او را نابود می‌سازد به طوری که گویی چنین شخصی وجود نداشته است دنیا داران آرزوی شادمانی دارند و دنیا به آنها وعده دروغ می‌دهد تا بسیار آرزو کنند و قصرها بسازند اما قصرهایشان قبرها شود، و جمعشان پراکنده و سعی آنها هدر گردد و برای کار خدا اندازه معینی است.

و درود بر محمد بنده و رسولش که مؤده دهنده و بیم دهنده برای جهانیان فرستاده شده است و درود و سلام بسیار بر خاندان و یارانش که در دین پشتیبان او بودند و در برابر ستمگران یاور او.

اما بعد، دنیا دشمن خدا و دوستان خدا و دشمن دشمنان خداست. اما دشمنی دنیا به خدا به این است که راه را بر بندگان خدا می‌بندد. از این رو خدا

از آن زمان که دنیا را آفریده به آن نگاه نکرده است. «۱» اما دشمنی دنیا به دوستان خدا این است که خود را برای آنها آراسته است و درخشندگی و تازگی خود را شامل آنها ساخته تا تلخی صبر در بردن از آن را بچشند و اما دشمنی دنیا نسبت به دشمنان خدا این است که آنها را با مکر و حيله خود بتدریج زیر نظر می‌گیرد و با تورهایی خود شکارشان می‌کند تا به آن اعتماد کنند. آنگاه آنها را خوار و از اول محتاج‌تر سازد پس از دنیا میوه حسرت بچینند که در برابر آن جگرها پاره می‌شود، آن گاه برای همیشه آنان را از سعادت محروم می‌سازد و آنها در فراق دنیا حسرت می‌خورند و از حيله گریهایش می‌نالند و کسی به فریادشان نمی‌رسد بلکه به آنها گفته می‌شود: قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُون «۲» اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون «۳» و هر گاه گرفتاریها و بدیهای دنیا بسیار باشد ناگزیر باید حقیقت دنیا و ماهیت آن را شناخت و از حکمت آفرینش آن با توجه به دشمن بودنش آگاه شد، و راههای فریبکاری و بدیهای آن را درک کرد زیرا کسی که بدی را نمی‌شناسد از آن نمی‌پرهیزد و احتمال می‌رود که بدان گرفتار شود، و ما نکوهش دنیا و مثالهایش و حقیقت دنیا و شرح معانی آنها و انواع شغلهای مربوط به دنیا و دلیل نیاز به شغلهای اصولی، و علت روی گرداندن مردم از خدا به سبب سرگرمی به امور زاید دنیا را به خواست خدا شرح می‌دهیم.

### شرح نکوهش دنیا

در نکوهش دنیا آیات و مثلهای فراوان وارد شده و بیشتر قرآن در مورد نکوهش دنیا و برگرداندن مردم از دنیا و دعوتشان به آخرت است، بلکه هدف

«۱» چنان که بزودی در حدیث خواهد آمد.

«۲» مؤمنون / ۱۰۸: می‌گوید دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگوئید.

«۳» بقره / ۸۶: اینها همان کسانی که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند لذا در مجازات آنها تخفیف داده نمی‌شود و کسی آنها را یاری

نخواهد کرد.

بعثت پیامبران (ع) همین بوده و فقط برای همین مبعوث شده‌اند. بنابراین نیازی نیست به آیات قرآن استشهاد کنیم چون آیات در این مورد آشکارند و تنها بعضی از روایات را که در نکوهش دنیا وارد شده است نقل می‌کنیم.

از پیامبر (ص) روایت شده که بر گوسفند مرده‌ای گذشت و فرمود: «آیا این گوسفند مرده را می‌بینید که در نظر صاحبش خوار است؟ عرض کردند:

آری از خواری اوست که آن را دور افکنده است فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست دنیا در پیشگاه خدا خوارتر از گوسفند در نظر صاحبش می‌باشد، و اگر دنیا در نزد خدا با بال پشاهی برابر بود از آن شربت آبی به کافر نمی‌آشامانید.»<sup>۴</sup>

پیامبر (ص) فرمود: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.»<sup>۵</sup>

پیامبر (ص) فرمود: «دنیا و آنچه در دنیاست ملعون است مگر آن بخشی از دنیا که مال خداست.»<sup>۶</sup>

از پیامبر (ص) روایت شده: «هر کس دنیای خود را دوست بدارد به آخرتش زیان برساند و هر کس آخرتش را دوست بدارد به دنیایش ضرر برساند، پس آنچه را ماندنی است بر آنچه از بین رفتنی است برگزینید.»<sup>۷</sup>

و پیامبر (ص) فرمود: «دوستی دنیا سرچشمه تمام گناهان است.»<sup>۸</sup>

پیامبر (ص) فرمود: «بسیار تعجب است از کسی که خانه جاوید را تصدیق

<sup>۴</sup> این حدیث را حاکم در (مستدرک)، ج ۴، ص ۳۰۶ به همین عبارت و ابن ماجه به شماره ۴۱۱۰، از حدیث سهل بن سعد روایت کرده

اند.

<sup>۵</sup> این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۹، ص ۱۹۹، روایت کرده است.

<sup>۶</sup> این حدیث را ابونعیم در ((الحلیه)) به سندی صحیح از جابر روایت کرده، و ابن ماجه به شماره ۴۱۱۲ به عبارت دیگر از ابوهریره.

و ترمذی نیز در (سنن)، ج ۹، ص ۱۹۸، روایت کرده است.

«7» این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۴، ص ۳۱۹ از حدیث ابوموسی اشعری روایت کرده است و آن را صحیح دانسته است.

«8» این حدیث را بیهقی در ((شعب الایمان)) از حدیث حسن به صورت مرسل روایت کرده چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است

## 489

دارد و برای خانه فریب (دنیا) تلاش می کند.» «9»

روایت شده که پیامبر خدا (ص) کنار مزبله‌ای ایستاد و فرمود: «به دنیا روی بیاورید و پارچه‌هایی را که در آن مزبله کهنه شده بود و استخوانهای پوسیده‌ای را برداشت «10» و فرمود: این دنیاست.» این حدیث اشاره به این است که زینت دنیا بزودی مانند این پارچه‌های کهنه خواهد شد و بدنهایی را که در دنیا می‌بینی بزودی استخوانهای پوسیده می‌شود.

پیامبر (ص) فرمود: «دنیا شیرین و سرسبز است، و خدا شما را در آن جانشین قرار داده است تا بنگرد که چگونه عمل می‌کنید، چون دنیا برای بنی اسرائیل مهیّا شد و در آن به وسعت رسیدند و به زیور و زنان و لباس و بوی خوش تکبر ورزیدند.» «11»

عیسی (ع) فرمود: «دنیا را ارباب خود نگیرید که دنیا شما را بندگان خود بگیرد، گنج خود را نزد کسی بنهید که تباه نسازد زیرا بیم آن می‌رود که به گنج دنیا آفتی برسد ولی گنج خدا از آفت در امان است.»

و نیز فرمود: «ای گروه حواریان من دنیا را برایتان به رو درافکنم، پس از من آن را از زمین بلند نکنید، زیرا از پلیدی دنیاست که خدا در آن معصیت می‌شود و آخرت فقط با رها کردن آن به دست می‌آید. بهوش باشید از دنیا بگذرید و آن را آباد نکنید، و بدانید که ریشه هر گناهی دوستی دنیاست، و بسا که شهوت یک ساعت موجب اندوه طولانی برآش شهوت پرستان شود.»

«9» این حدیث را ابن ابی الدنیا در ((الزهد)) از حدیث جریر به صورت مرسل روایت کرده است ((المغنی)).

«10» این حدیث را ابن ابی الدنیا در ((الزهد)) و بیهقی در ((الشعب)) از طریق خود از روایت ابن میمون لخمی به صورت مرسل

روایت کرده و در سند آن بقیه بن ولید است و حدیث را معنعن نقل کرده و چنان که در ((المغنی)) است. او مدّلس است.

«11» این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۰۰۰ با حذف (( (ان بني اسرائيل)) )) روایت کرده و ابن ابی الدنيا از حدیث حسن به صورت مرسل با جمله زایدی که در آخر حدیث است نقل کرده چنان که در (( المغنی )) است.

#### 490

و نیز فرمود: «دنيا را براي شما به رو درافکندم و بر پشت آن نشستید پس شاهان و زنان راجع به دنيا با شما نستیزند. اما به شاهان در دنيا نستیزید زیرا تا زمانی که آنها را به دنياشان واگذارید معترض شما نمی شوند، و اما از زنان با روزه و نماز بپرهیزید.»

و نیز فرمود: «دنيا هم طالب است و هم مطلوب پس کسی که طالب آخرت است دنيا او را می طلبد تا رزقش در دنيا کامل شود و کسی که طالب آخرت است دنيا او را می طلبد تا مرگ بیاید و گردنش را بگیرد.»

از پیامبر (ص) روایت شده: «خداوند آفریده‌ای را که در نزد او مبعوض تر از دنيا باشد نیافریده است. و از آنگاه که دنيا را آفریده به آن ننگریسته است.» «۱۲»

روایت شده: «سلیمان بن داود (ع) در موبک خود عبور می کرد و پرندگان بر او سایه افکنده و جن و انس از چپ و راستش ملازم بودند. راوی گفت:

سلیمان به عابدی از بنی اسرائیل گذشت. عابد گفت: سوگند به خدا ای پسر داود، خدا به تو سلطنتی بس بزرگ داده است. راوی گفت: سلیمان سخن عابد را شنید و گفت: یک ذکر خدا که در نامه عمل مؤمن ثبت شود بهتر از آن چیزی است که به پسر داود داده شده است، زیرا آنچه به پسر داود داده شده از بین می رود ولی ذکر خدا می ماند.»

پیامبر (ص) فرمود: «شما را فزونی جستن بفریفت. فرزند آدم می گوید:

مالم مالم، آیا جز آن چه صدقه می دهی و می گذری یا می خوری و نابود می سازی یا می پوشی و کهنه می کنی مال توست.» «۱۳»

پیامبر (ص) فرمود: «دنيا خانه کسی است که خانه ندارد و ثروت کسی

«12» این حدیث را حاکم در تاریخ از حدیث ابوهریره روایت کرده چنان که در (( الجامع الصغیر )) نقل شده است.

#### 491

است که ثروت ندارد و نابخرد برای دنیا، مال جمع می‌کند، و جاهل برای دنیا دشمنی می‌ورزد، و نادان بر امور دنیا حسد می‌ورزد و کسی که به یقین نرسیده است برای دنیا تلاش می‌کند. «۱۴»

پیامبر (ص) فرمود: «کسی که وارد صبح شود و بزرگترین همتش دنیا باشد در پیشگاه خدا ارجی ندارد، و خدا چهار خصلت را ملازم دل او سازد:

اندوهی که هرگز قطع نشود، و گرفتاری که از آن هرگز آسوده نشود و فقری که هرگز به بی‌نیازی نرسد، و آرزویی که هیچ‌گاه پایان نپذیرد.» «۱۵»

پیامبر خدا (ص) فرمود: «از آن زمان که خداوند دنیا را آفریده میان زمین و آسمان ایستاده است و خدا به آن نمی‌نگرد و دنیا در روز قیامت به درگاه خدا عرض می‌کند: پروردگارا امروز مرا بهره‌پست‌ترین دوستانت قرار بده، خدا می‌فرماید: خاموش هیچ ارزشی نداری، من در دنیا تو را برای دوستانم نپسندیدم و امروز (در قیامت) تو را برای آنها بپسندم.» «۱۶»

روایت شده: «خدای عزّ و جلّ چون آدم را از بهشت به زمین فرو فرستاد به او گفت: برای ویران شدن بساز و برای نابود شدن تولید مثل کن.» «۱۷»

در اخبار مربوط به حضرت آدم (ع) روایت شده: «چون از شجره ممنوعه خورد معده‌اش برای بیرون آمدن تفاله آن به حرکت آمد و جز همان درخت هیچ یک از طعامهای بهشت تفاله نداشت از آن رو خدا از خوردن آن نهی

«14» در هیچ ماءخذي بر تمام حدیث برخورد نکردم آری اول حدیث را احمد در مسند و بیهقی در ((الشعب)) از حدیث عایشه نقل کرده چنان که در ((الجامع الصغیر)) آمده است.

«15» این حدیث را طبرانی در ((الاوسط)) از حدیث ابوذر بدون جمله ((الزم الله قبلة)) روایت کرده و همچنین ابن ابی الدنيا آن را از حدیث انس به اسنادی ضعیف و حاکم از حدیث حذیفه روایت کرده و این جمله زاید را فقط صاحب ((الفردوس)) از حدیث ابن عمر نقل کرده و چنان که در ((المغنی)) آمده آن هر دو ضعیفند.

«16» به ماءخذ این حدیث برخورد نکردم، ابن عساکر از امام چهارم علیه السلام به صورت مرسل چنین روایت کرده است ((ان الله تعالی لما خلق الدنيا عرض عنها فلم ينظر اليها من هوانها عليه )) ((الجامع الصغير)) ج ۱، ص ۷۲، رجوع کنید.

«17» به کافی، ج ۲، ص ۱۳۱ رجوع کنید، صاحب کافی مانند آن را روایت کرده است.

## 492

فرمود. آدم در بهشت می چرخید، خدا به ملکی امر کرد که با آدم سخن بگوید.

فرشته به او گفت: چه قصدی داری؟ آدم گفت: می خواهم آنچه در شکم دارم دفع کنم. به ملک گفته شد: به آدم بگو: آنچه در شکم داری کجا می خواهی دفع کنی؟ آیا بر روی فرش یا بر روی تخت؟ یا در نهرها؟ یا در زیر سایه درختان؟ آیا در بهشت جایی را مناسب این کار می بینی؟ به زمین فرود بیا.»

پیامبر (ص) فرمود: «در روز قیامت گروههایی می آیند در حالی که اعمالشان مانند کوههایی تهامه است فرمان می رسد که آنها را به دوزخ برند، عرض شد: ای رسول خدا آیا اهل نمازند؟ فرمود: آری نماز می گزارند و روزه می گرفتند و ساعتی از شب را بر می گزیدند و چون چیزی از دنیا بر آنها عرضه می شد به طرف آن می پریدند.» «۱۸»

پیامبر (ص) در یکی از خطبه هایش فرمود: «مؤمن میان دو ترس قرار دارد میان زمانی که از عمرش گذشته است و نمی داند خدا با او چه خواهد کرد و میان زمانی که از عمرش مانده است و نمی داند حکم خدا در آن بقیه عمر چیست. پس لازم است از نفس خود برای خود توشه بگیرد و از دنیایش برای آخرتش، و از زندگی خود برای مرگش، و از جوانی خویش برای پیری اش، زیرا دنیا برای شما آفریده شده و شما برای آخرت آفریده شده اید، سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست پس از مرگ رضایت طلبی نیست و پس از دنیا خانه ای جز بهشت یا دوزخ وجود ندارد.» «۱۹»

عیسی (ع) فرمود: «محبت دنیا و آخرت در دل مؤمن استوار نشود چنان که آب و آتش در یک ظرف راست نیاید.»

روایت شده «جبرئیل (ع) به نوح (ع) گفت: ای پیامبری که عمرت از تمام پیامبران درازتر است دنیا را چگونه یافتی؟ فرمود: مانند خانه ای دو در که



«18» این حدیث را ابونعیم در (( الحلیه )) از حدیث سالم غلام ابو حذیفه به سندی ضعیف روایت کرده و ابومنصور دیلمی از حدیث انس

نیز به سندی ضعیف نقل کرده است (( المغنی )) .

«19» این حدیث را کلینی در کافی ، ج ۲ ، ص ۷۰ روایت کرده است .

---

### 493

از یکی وارد شوی و از دیگری بیرون روی.»

به عیسی (ع) گفته شد: «اگر برای خود خانه‌ای می‌ساختی چه خوب بود؟

فرمود: آفریدگانی که پیش از ما بودند برای (عبرت) ما کافی است.»

پیامبرمان (ص) فرمود: «از دنیا پرهیزید، چرا که دنیا از هاروت و ماروت ساحرتر است.» «۲۰»

روایت شده که رسول خدا (ص) روزی بر یاران خود وارد شد و فرمود:

«آیا در میان شما کسی هست که بخواهد خدا کوری را از او بردارد و بینایش کند؟ بهوش باشید هر کس به دنیا رغبت کند و آرزویش در دنیا طولانی شود به همان اندازه خدا دلش را کور سازد، و هر کس در دنیا زهد ورزد و آرزویش را کوتاه کند خدا بدون فرا گرفتن به او دانشی بدهد و بدون هدایت گری او را هدایت فرماید آگاه باشید پس از من گروهی خواهند بود که حکومت آنها جز با کشتن و تکبر راست نیاید و ثروت جز با فخر فروشی و بخل، و محبت جز با پیروی هوای نفس، بهوش باشید هر یک از شما که آن زمان را دریابد و با توانایی بر ثروت بر فقر صبر کند و در حالی که می‌تواند محبت ورزد بر خشم و کینه شکیبنا باشد، و بر خواری صبر کند در حالی که می‌تواند عزیز شود و این کار را برای خدا کند خدا در مقابل پاداش پنجاه صدیق به او بدهد.» «۲۱»

روایت شده که روزی عیسی (ع) دچار رعد و برق و باران شدیدی شد و خانه‌ای می‌جست که بدان پناه ببرد. پس از دور خیمه‌ای به نظرش رسید و به طرف آن آمد ناگهان زنی را در آن دید. پس از آن روی گرداند پس غاری را در کوهی دید و به آنجا رفت ناگاه در آن شیری دید. عیسی (ع) دست را بر سر خویش نهاد و عرض کرد: خدای من برای هر چیزی مأوایی قرار داده‌ای و

«20» این حدیث را ابن ابی دنیا در نکوهش دنیا و بی‌بختی در (( الشعب )) از ابودردا به سندی ضعیف روایت کرده اند چنان که در (( الجامع الصغیر )) نقل شده است.

«21» این حدیث را ابن ابی دنیا و بی‌بختی به صورت مرسل روایت کرده اند و در سند حدیث ابراهیم بن اشعث است که ابوحاتم درباره او سخن گفته است (( المغنی )) .

#### 494

برای من مأوایی قرار ندادی خدا به او وحی کرد: مأوای تو در قرارگاه رحمت من است. در روز قیامت هزار حوریه به ازدواج تو در آورم که با دست خود آنها را آفریده‌ام و در عروسی‌ات چهار هزار سال که هر روز آن به اندازه عمر دنیاست اطعام دهم و به یک منادی فرمان دهم ندا در دهد کجایند آنها که در دنیا زهد ورزیدند از عروسی عیسی بن مریم زاهد دیدن کنید.

عیسی (ع) فرمود: «وای بر صاحب دنیا، چگونه می‌میرد و دنیا و نعمتهای آن را رها می‌سازد؟ دنیا او را می‌فریبد و او به دنیا اعتماد می‌کند، در حالی که دنیا او را خوار می‌سازد و وای بر فریب خوردگان، چگونه آنها به مصائب دچار شدند که از آن روگردان بودند و چگونه از نعمتهایی که دوست داشتند جدا شدند و وعده خدا درباره آنان تحقق یافت و وای بر کسی که دنیا همّت اوست و گناهان عمل اوست چگونه فردا به وسیله گناهش رسوا می‌شود.»

گویند: خدای متعال به موسی (ع) وحی کرد «ای موسی تو را با خانه ستمکاران (دنیا) چه کار است آن خانه خانه تو نیست همّت خود را از دنیا بیرون کن و به کمک عقلت از آن جدا شو، این خانه بد خانه‌ای است مگر برای کسی که در آن عمل کند در این صورت (دنیا) خانه خوبی است، ای موسی من در کمین ستمگرم تا انتقام ستمرسیده را از او بگیرم.»

روایت شده «پیامبر (ص) ابو عبیده جراح را [به مأموریتی] فرستاد پس ابو عبیده با ثروتی از بحرین آمد و انصار از آمدن او آگاه شدند و نماز صبح را با پیامبر خدا (ص) خواندند و چون رسول خدا (ص) نماز صبح بگزارد به طرف نمازگزاران برگشت. پس اصحاب پیامبر را طلبیدند. پیامبر (ص) هنگامی که آنها را دید لبخند زد و فرمود: چنین گمان می‌کنم که شما شنیده‌اید ابو عبیده مالی آورده است؟ عرض کردند: آری ای رسول خدا، فرمود: مژده باد شما را و آرزو کنید آنچه مایه شادمانی شماست به خدا من از فقر بر شما نمی‌ترسم ولی از آن بیم دارم که مانند پیشینیان در دنیا

به وسعت برسید پس بر یکدیگر حسد ورزید چنان که آنها حسد ورزیدند و دنیا شما را هلاک سازد، چنان که آنها را

ابو سعید خدری گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: «بیشترین چیزی که بر شما بیمناکم برکتهای زمین است که خدا برایتان بیرون می آورد، عرض شد: برکات زمین چیست؟ فرمود: شکوفه (زندگی) دنیا.» «۲۳»»

پیامبر (ص) فرمود: «دلتنان را به یاد دنیا مشغول نسازید.» «۲۴»» پس پیامبر از یاد دنیا نهی فرمود چه چه رسد به خود دنیا.

عمّار بن سعید گوید: عیسی (ع) از دهی گذشت. ناگاه اهالی آن را در جلو خانه ها و راهها مرده دید. به آنها گفت: ای گروه حواریان اینان به خشم خدا گرفتار شده و مرده اند و اگر به اجل خود می مردند یکدیگر را دفن می کردند، پس عرض کردند: ای روح خدا دوست داریم که از وضع آنها آگاه شویم، عیسی (ع) از پروردگارش علّت مرگ آنان را پرسید. خدا به او وحی کرد که چون شب فرا رسد آنها را صدا بزن تو را پاسخ می دهند. چون شب شد بر فراز تپه ای رفت آنگاه صدا زد ای اهل ده؟ یکی پاسخ داد: لبیک ای روح خدا، عیسی (ع) فرمود: حال و داستان شما چیست؟ گفتند: شب به سلامت خفتیم و صبح خود را در هاویه یافتیم. عیسی (ع) فرمود: چرا؟ سخنگو پاسخ داد برای این که دنیا را دوست می داشتیم و از گنهکاران اطاعت می کردیم عیسی پرسید:

دوستی شما به دنیا چگونه بود؟ گفت: مانند دوست داشتن کودک مادرش را هر گاه دنیا به ما روی می آورد شاد می شدیم و هرگاه روی بر می گرداند غمگین شده می گریستیم. عیسی (ع) فرمود: چه شده که یارانت مرا پاسخ ندادند؟

گفت: زیرا بر دهان تمامشان به دست فرشتگان سخت گیر و دژم لگام زده شده

«22» این حدیث را مسلم در (صحیح)، ج ۸، ص ۲۱۲ روایت کرده چنان که در متن آمده است، و بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۱۱۳

با این عبارت روایت کرده ((و تلہیہم کما الہتہم)) و ترمذی در (سنن)، ج ۹، ص ۲۸۷ نقل شده.

«23» این حدیث را بخاری در (صحیح)، ج ۸، ص ۱۱۳ و ج ۴، ص ۳۲ روایت کرده است.

«24» این حدیث را بیهقی در (( الشعب )) از محمد بن نصر حارثی به صورت مرسل به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در (( الجامع

الصغیر )) نقل شده است.

## 496

عیسی فرمود: چه شد که از میان آنها تو مرا پاسخ دادی؟ عرض کرد: چون من جزء آنها نبودم، فقط در میان آنان بودم و چون عذاب بر آنها رسید مرا نیز با آنها بگرفت و من در لب پرتگاه دوزخ آویزانم نمی‌دانم از آن رهایی می‌یابم یا به رو در آن می‌افتم. مسیح (ع) به حواریان فرمود: برآستی خوردن نانی که از آرد سبوس نگرفته تهیه شده با نمک و نان جوین و پوشیدن لباسهای پشمین و خوابیدن بر مزبله‌ها در صورتی که با عافیت دنیا و آخرت همراه باشد بسیار است. «۲۵»

روایت شده که بر ناقه عضبای رسول خدا ناقه‌ای سبقت نمی‌گرفت. عربی بیابانی با ناقه‌اش آمد و بر ناقه رسول خدا سبقت گرفت و این بر مسلمانان گران آمد. پیامبر خدا (ص) فرمود: «بر خدا حق است که هر چه در دنیا رفعت یابد آن را پست کند.» «۲۶»

عیسی (ع) گفت: «چه کسی است که بر روی امواج دریا خانه‌ای بسازد، این خانه دنیا است آن را جای ماندن خود نگیرید.»

به عیسی (ع) عرض شد: یک عمل به ما بیاموز که با انجام آن خدا ما را دوست بدارد، فرمود: دنیا را دشمن بدارید تا خدا شما را دوست بدارد.»

ابو دردا گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: «اگر آنچه من می‌دانم بدانید بسیار می‌گیرید و کم می‌خندید و دنیا در نظرتان پست می‌شود و آخرت را بر می‌گزینید.» «۲۷» آنگاه ابو دردا خود گفت: اگر آنچه من می‌دانم می‌دانستید آه سردی می‌کشیدید و بر خودتان می‌گریستید و اموالتان را بدون پاسدار رها می‌کردید و جز به مقداری که ناگزیر بودید به مال خود رجوع نمی‌کردید ولی

«25» به کافی، ج ۲، ص ۱۸ باب مذمت دنیا رجوع کنید.

«26» این حدیث را بخاری، در (صحیح)، ج ۴، ص ۳۸ روایت کرده است.

---

#### 497

یاد آخرت از دل‌های شما رفته و آرزو در آن راه یافته و دنیا بر اعمالتان مسلط شده است و مانند نادانان شده‌اید بعضی از شما بدتر از چهارپایان هستید که از بیم فرجام هوای خود را رها نمی‌سازد. شما را چه شده است که به یکدیگر دوستی نمی‌ورزید و خیر خواه هم نیستید در حالی که شما برادران دینی هستید و تنها پلیدی باطنتان میان شما جدایی افکنده و اگر در کار نیک با هم اجتماع می‌کردید به یکدیگر دوستی می‌ورزیدید. شما را چه شده است که در کار دنیا خیر خواه یکدیگرید و در کار دین خیر خواه هم نیستید و هیچ کدامتان دیگری را بر کار آخرت خیر خواهی نمی‌کند؟ علت آن فقط ضعف ایمان قلبی شماست.

اگر به خیر و شرّ آخرت یقین می‌داشتید چنان که به دنیا یقین دارید آخرت را بر می‌گزیدید، زیرا آخرت بر کارهایتان بیشتر تسلط دارد اگر بگویید: دوستی دنیا بر آدمی غلبه دارد ما شما را می‌بینیم که نقد دنیا را برای نسیه آن رها می‌کنید و خود را در به دست آوردن چیزی به زحمت می‌اندازید که به آن نمی‌رسید، پس شما بد گروهی هستید که به سوگندهایتان عمل نکردید چیزی که ایمان یقینی به سبب آن شناخته می‌شود، اگر در آنچه محمد (ص) آورده است تردید دارید نزد ما بیایید برایتان شرح دهیم و نور حقیقت را به شما بنمایانیم تا دل‌هایتان آرامش یابد به خدا دل‌هایتان نقصی ندارد که شما را معذور بداریم. شما در کار دنیای خود نظر درست اظهار می‌دارید و در کارهایتان دور اندیش هستید شما را چه شده که به بهره کمی از دنیا که به شما می‌رسد شاد می‌شوید و کمی از دنیا را که از دست می‌دهید آثار اندوه در چهره‌ها و زبان‌تان پدید می‌آید و آن را مصیبت نامیده و برای آن ماتم به پا می‌کنید و بیشتر شما بسیاری از کارهای دینی خود را رها می‌سازید، و اثری در چهره‌هایتان دیده نمی‌شود و حالتان تغییر نمی‌کند. من خدا را از شما بیزار می‌بینم، بعضی از شما بعضی دیگر را با شادمانی ملاقات می‌کنید و تمامتان خوش ندارید با رفیقتان به چیزی که ناخوشایند اوست روبرو شوید از بیم آن که او نیز با شما چنین برخورد کند پس نسبت به یکدیگر کینه‌توز شدید و گیاهانتان در مزبله‌ای

---

رویبیده است و با هم بر انکار اجل همدل شدید، و دوست دارم که خدای متعال مرا از دست شما آسوده کند و مرا به کسانی ملحق سازد که دیدن آنها را دوست دارم اگر پیامبر زنده می بود این حالت شما را تحمل نمی کرد اگر در میان شما خیری است به گوشتان رساندم، و اگر آنچه را در نزد خداست طالبید آسان به آن می رسید و بر خودم و شما از خدا کمک می جویم.

عیسی (ع) فرمود: «ای گروه حواریان به کمترین بهره دنیا با سلامت ماندن دین خشنود باشید چنان که اهل دنیا به کمترین بهره دین با سلامت ماندن دنیا خشنودند.» و در همین مضمون گفته شده است: «۲۸»

آری رجالا بادی الدین قد قنعوا

و لا اراهم رضوا فی العیش بالدن

فاستغن بالدین عن دنیا الملوک کما اس

تغنی الملوک بدنیاهم عن الدین «۲۹»

عیسی (ع) فرمود: «ای کسی که دنیا می خواهی تا با آن نیکی کنی، اگر دنیا را رها کنی نیکوتر است.»

پیامبر ما (ص) فرمود: «پس از من به دنیایی می رسید که ایمان شما را می خورد چنان که آتش هیزم خشک را می خورد.» «۳۰»

خدای متعال به موسی (ع) وحی کرد: «ای موسی به محبت دنیا اعتماد مکن پس هرگز گناه کبیره ای مرتکب نشوی که بر تو سخت تر از محبت دنیا باشد.»

موسی (ع) بر مردی گذشت که می گریست و برگشت در حالی که او همچنان گریه می کرد. موسی عرض کرد: خدایا بنده ات از ترس تو می گرید.

خداوند فرمود: «ای پسر عمران اگر مخ او با اشک دیدگانش جاری شود و دستهایش را به طرف من [آن قدر] بلند کند که بیفتد در حالی که دنیا را دوست می دارد او را نمی آمرزم.»

«28» مردانی را می بینم که به پایین ترین (درجه) دین قناعت کرده ولی نمی بینم که به زندگی پست قناعت کنند. به وسیله دین از

دنیا شاهان بی نیاز شو چنان که شاهان به دنیای خود از دین بی نیاز شدند.

«29» عراقی گوید برای این حدیث ماء خذی نیافتم.

499

علي (ع) فرمود: «در هر که شش خصلت جمع شود هیچ خواسته‌ای را برای رسیدن به بهشت و هیچ چیز را برای گریز از دوزخ رها نساخته است:

1- کسی که خدا را بشناسد و اطاعتش کند ۲- شیطان را بشناسد و نافرمانیش کند ۳- حق را بشناسد و پیرو آن شود ۴- باطل را بشناسد و از آن پرهیزد، ۵- دنیا را بشناسد و آن را دور بيفکند، ۶- آخرت را بشناسد و آن را بطلبد».

مردی به علي (ع) عرض کرد: ای امیر المؤمنین دنیا را برای ما توصیف کن.

حضرت فرمود: «من برایت چه وصف کنم از خانه‌ای که هر که در آن تندرست است ایمنی ندارد، و هر که در آن بیمار است پشیمان است، و هر که در آن فقیر است غمگین است، و هر که در آن بی‌نیاز است گرفتار است، در حلال آن حساب و در حرام آن عذاب است».

یک بار همین مطلب از علي (ع) سؤال شد پس فرمود: «سخن به درازا بگویم یا به اختصار؟ راوی عرض کرد: به اختصار، حضرت فرمود: حلال دنیا حساب دارد و حرام آن عذاب دارد.» «۳۰»

علي (ع) فرمود: «دنیا در شش چیز خلاصه می‌شود: خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، سوار شدنی، آمیزشی، بوییدنی: بهترین خوردنیها عسل است و آن نتیجه چشیدن مگسی است بهترین نوشیدنیها آب است که بد کار و نیکوکار در آن برابرند بهترین پوشیدنیها ابریشم است و آن تنیده کرم پيله است بهترین مرکبهای سواری اسب است و بر روی آن مردان کشته می‌شوند و بهترین موجودی که با آن آمیزش می‌شود زن است و آن آمیزش بول دانی در بول دانی است. به خدا زن بهترین عضو خود (صورت) را می‌آراید در حالی که زشت‌ترین عضو آن خواسته مرد است، و بهترین بوییدنیها مشک است و آن خون حیوانی است.

فصل: روایات اهل بیت (ع) در نکوهش دنیا

می‌گویم: از طریق شیعه از اهل بیت (پیامبر (ص)) در نکوهش دنیا مطالبی

رسیده که برای خدا پرستان کافی است بویژه از مولایمان امیر المؤمنین (ع) و کلمات حضرت در این مورد. در نهج البلاغه تو را بس است و پیش از این سخنی از آن حضرت در کتاب علم از بخش عبادات آنجا که نشانه‌های علمای آخرت را نقل می‌کردیم، بیان داشتیم.

در کتاب کافی از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: «پیامبر (ص) روزی غمگین از خانه بیرون شد پس فرشته‌ای که کلیدهای گنجینه‌های زمین در دستش بود نزد او آمد و عرض کرد: ای محمد اینها کلیدهای گنجینه‌های زمین است پروردگارت به تو می‌فرماید: گنجها را بگشا و هر چه خواهی از آن بردار بی‌آن که چیزی از مقامت در نزد من کاسته شود. پیامبر (ص) گفت: دنیا خانه کسی است که خانه‌ای ندارد» ۳۱ و آن که نابخرد است برای دنیا جمع می‌کند، فرشته عرض کرد: به خدایی که تو را به حق پیامبر برانگیخت من این سخن را از فرشته‌ای در آسمان چهارم شنیدم آن گاه که کلیدها را به من دادند.» ۳۲»

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «پیامبر (ص) به بزغاله مرده و گوش بریده‌ای که در مزبله‌ای افتاده بود گذر کرد حضرت به اصحاب فرمود:

این بزغاله چند می‌ارزد؟

عرض کردند: شاید اگر زنده بود به یک درهم نمی‌ارزید. پیامبر (ص) فرمود: به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست دنیا نزد خدا پست‌تر از این بزغاله نزد صاحبش است.» ۳۳»

از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: دنیا طلبی ضرر زدن به آخرت است و طلب آخرت ضرر زدن به دنیا

«31» ممکن است معنای روایت این باشد که دنیا خانه کسی است که جز دنیا خانه‌ای ندارد و در آخرت بی بهره است.

«32» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۲۹.

«33» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۲۹.



ضرر بزیند که به ضرر زدن سزاوارتر است.» ۳۴»

از حضرت صادق (ع) روایت است که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: مرا با دنیا چه کار داستان من و دنیا داستان سواره‌ای است که در روز گرمی در زیر درختی کمی بیارمد. آنگاه برود و آن را ترک کند.» ۳۵»

از حضرت صادق (ع) روایت است که فرمود: «هیچ چیزی از دنیا جز گرسنگی و خوف رسول خدا (ص) را مسرور نمی‌ساخت.» ۳۶»

از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: «امیر المؤمنین (ع) به یکی از یارانش به قصد موعظه نوشت تو را و خودم را به تقوای کسی سفارش می‌کنم که معصیت او جایز نیست و امیدی جز به او نیست و بی‌نیازی فقط از طریق او میسر است، زیرا هر که تقوای الهی داشت به عزت و اقتدار رسید و سیر غذا و سیر آب شد و خردش از اهل دنیا بالاتر رفت، پیکرش با اهل دنیاست ولی عقل و دلش آخرت را می‌بیند آنچه چشمش از محبت دنیا دیده با نور دلش آنها را خاموش ساخته، حرام دنیا را پلید دانسته و از آنچه شبهه‌ناک است پرهیز کرده است به خدا که به حلال خالص دنیا نیز جز به مقدار ضرورت توجه نکرده است، مانند پاره نانی که به تنش نیرو بخشد و جامه‌ای که عورتش را بپوشاند، آن هم از خشن‌ترین پارچه‌ای که بیابد، و در عین حال به این غذا و لباس ضروری هم امید و اطمینانی ندارد، و تنها امید و اعتمادش به خدای آفریننده موجودات است. از این رو سعی و تلاش کند و بدن خود را به زحمت افکند تا دنده‌هایش آشکار شود و چشمانش به گودی فرو رود و خدا در عوض او را قدرت بدنی و نیروی عقلی دهد و آنچه در آخرت برایش اندوخته بیشتر است بنابراین دنیا را رها کن که دوستی دنیا انسان را کور و کر و لال و زبون می‌سازد پس در آن

۳۴» همان ماءخذ ج ۲، ص ۱۳۱؛ حدیث اشاره به این دارد که دنیای نکوهیده آن است که مضر به آخرت باشد و اما به مقدار نیاز در

زندگی و ادامه حیات که به آخرت ضرر نمی‌زند نکوهیده نیست.

۳۵» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۳۴.

۳۶» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۲۹.

مقدار که از عمرت مانده است گذشته را جبران کن و فردا و پس فردا مگو، زیرا نابودی پیشینیانت به سبب ایستادگی بر آرزوها و امروز و فردا کردن بود تا ناگهان فرمان خدا رسید و آنها در غفلت بودند سپس بر روی تابوت به سوی گورهای تنگ و تاریک خود رهسپار شدند و فرزندان و اهل بیت خود را رها کردند. پس با دلی متوجه و از همه بریده و ترک دنیا کرده، با تصمیمی شکست ناپذیر به خدا روی بیاور، خدا من و تو را بر بندگی اش یاری کند و به موجبات رضایت خود موفق بدارد.» «۳۷»

امام باقر (ع) فرمود که امام سجّاد (ع) فرموده است: «دنیا در حالی که پشت کرده کوچ می کند و آخرت در حالی که روی آورده می آید و برای هر کدام فرزندان است. شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید و از افراد بی میل به دنیا و مایل به آخرت باشید. آگاه باشید افراد بی میل به دنیا زمین را بستر خود گرفتند و خاک را فرش و آب را بوی خوش خود قرار داده و خویشتن را از دنیا بریده اند.»

بهوش باشید هر که به بهشت مشتاق شود، شهوات را از یاد ببرد و هر که از دوزخ بترسد از محرّمات روی بگرداند و هر که در دنیا زهد ورزد، مصیبتها بر او آسان شود.

بهوش باشید خدا را بندگانی است که گویی اهل بهشت را جاودان در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ گرفتار عذاب دیده اند. مردم از شرّ آنها در امانند، دلشان غمگین است، عفت نفس دارند، نیازهایشان کم است، چند روزی صبر کردند و به استراحت طولانی قیامت رسیدند.

اما در شب گامهایشان برای عبادت صف کشیده، اشکشان بر چهره جاری است و به پروردگار خود پناه می برند و برای آزادی خود (از آتش دوزخ) کوشش می کنند.

اما در روز خویشتندار و بردبار باشند، دانشمند، نیکوکار و پرهیزکار، در

لاغري مانند چوبه تيري که ترس از عبادت آنها را تراشیده، هر که به آنها بنگرد گوید بیمارند، در صورتی که بیماری ندارند، یا گوید دیوانه‌اند، در صورتی که به امر بزرگی که یاد آتش دوزخ و وضع آن است گرفتارند.» «۳۸»

از محمد بن مسلم بن شهاب روایت است که گفت: از امام سجّاد (ع) سؤال شد: کدام عمل در نزد خدای متعال بهتر است؟ فرمود: پس از معرفت خدا و رسولش هیچ عملی بهتر از بغض نسبت به دنیا نیست، و برای آن انواع بسیاری است و معصیت نیز انواع مختلف دارد. نخستین چیزی که خدا با آن نافرمانی شد تکبر است که نافرمانی شیطان بود آنگاه که سرپیچی و تکبر کرد و از کافران شد، و دیگر حرص است که نافرمانی آدم و حوا بود، آنگاه که خدا به آنها فرمود: فَكَلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمْآ وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ «۳۹»، پس آدم و حوا چیزی را که بدان نیازی نداشتند برگرفتند و این خصلت تا روز قیامت در ذریه آنها رخنه کرد، از این رو بیشتر چیزهایی که آدمیزاد می‌طلبند به آن نیاز ندارد. و دیگر حسد است که معصیت پسر آدم (قابیل) بود آنگاه که به برادرش (هابیل) حسد برد و او را کشت، و از معاصی یاد شده دوستی زنان و دنیا و ریاست و استراحت و سخن گفتن و برتری جویی و ثروت منشعب شد و اینها هفت خصلت است که تمام آنها در دوستی دنیا جمع شده‌اند از این رو پیامبران و دانشمندان پس از شناختن این مطلب گفتند: دوستی دنیا سرچشمه هر خطا و گناه است و دنیا دو گونه است: «دنیایی که انسان را به بندگی و قرب خدا می‌رساند و دنیایی که مایه لعنت و دوری از رحمت خداست» «۴۰».

از جابر روایت است که گفت: «خدمت امام باقر (ع) رسیدم، حضرت فرمود: ای جابر به خدا سوگند که افسرده و دلگیرم، عرض کردم: فدایت شوم

«38» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۳۱.

«39» بقره / ۳۵: و از (نعمت های) آن گوارا هر چه می خواهید بخورید (اما) نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد. در

متن کتاب آیه به غلط، (( کلا من حیث شئتما )) نوشته شده در صورتی که صحیح آن (( و کلا منها رغدا حیث شئتما )) می باشد. م.

«40» کافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

دلگیری و غم شما چیست؟ فرمود: ای جابر براستی دین خالص خدا در دل هر که وارد شود، دلش از غیر خدا برگردد، ای جابر! دنیا چیست و امید داری چه باشد؟ مگر دنیا غیر از خوراکی است که می خوری یا جامه‌ای است که می پوشی یا زنی است که به او می‌رسی؟

ای جابر مؤمنان به ماندن در دنیا اطمینان نکردند و از رسیدن به آخرت ایمن نشدند.

ای جابر! آخرت خانه پایدار است و دنیا خانه نابودی و زوال، ولی اهل دنیا غافلند و گویی مؤمنان هستند که فقیه و اهل تفکر و عبرتند: آنچه با گوشه‌های خود بشنوند ایشان را از یاد خدا باز نمی‌دارد و هر زینتی را که به چشم ببینند از یاد خدا غافل نمی‌شوند پس به ثواب آخرت رسیدند چنان که به این دانش رسیدند. «۴۱»

ای جابر بدان که اهل تقوی کم خرج‌ترین اهل دنیا هستند و تو را از همه بیشتر یاری می‌کنند، به محض این که تذکر دهی یاریت کنند و اگر فراموش کنی به یادت آورند. از امر خدا بسیار می‌گویند و بسیار بر امر خدا پایدارند، برای دوستی پروردگارشان دل از همه چیز می‌برند و برای اطاعت مالک خود از دنیا در هراسند و از صمیم دل به خدا و محبت او روی می‌آورند و دریافته‌اند که هدف اصلی همین است چون از اهمیت بسزایی برخوردار است. بنابراین دنیا را مانند بار اندازی بدان که در آن بار انداخته و سپس کوچ خواهی کرد. یا مانند مال و ثروتی است که در خواب به آن رسیده و پس از بیدار شدن چیزی از آن نداری. من این را به عنوان مثال برایت گفتم. زیرا دنیا در نظر خردمندان و خدا شناسان مانند سایه بعد از ظهر است.

ای جابر! آنچه را خداوند از دین و حکمتش به تو سپرده حفظ کن و از آنچه برایت در نزد خداست می‌پرس، جز آنچه برای او نزد توست «۴۲» (پاداش خدا به

«41» توضیح مطلب این است: تو نیاز نداری از کسی بپرسی پاداشت در پیشگاه خدا چه اندازه است زیرا پاداشت در نزد خدا به مقدار عملی است که برای خدا انجام داده‌ای و حکم و قانون خدا را رعایت کرده‌ای پس عمل خود را مورد سؤال قرار بده و مقدار ثوابت را از عملت بشناس، یا مقصود این است که از پاداشت می‌پرس بلکه از رعایت احکام خدا بپرس زیرا به اندازه رعایت احکام الهی به پاداش می‌رسی.

«42» کافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

مقدار دینداری خودت می باشد) و اگر دنیا در نظرت غیر آنچه گفتم باشد، باید به خانه عذر خواهی روی (و از اعتقاد بد خود آمرزش خواهی) به جان خودم بسا که شخصی به چیزی حریص باشد و چون به دستش آید، موجب بدبختی او شود و بسا که شخصی از چیزی بدش بیاید و چون به آن برسد موجب سعادتش شود. این است که خدای متعال می فرماید: **وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»** «۴۲»

از امام باقر (ع) روایت است که فرمود: «داستان شخص حریص به دنیا، داستان کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر خود بتند، راه بیرون آمدنش دورتر شود تا از غصه بمیرد.» «۴۳»

از عبد الله بن قاسم از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «هر گاه خدا خیر بنده‌ای را بخواهد، او را به دنیا بی‌میل و در دین دانشمند می‌کند، و او را به عیبهای دنیا بی‌نا می‌سازد، و به هر که این خصلتها داده شود، خیر دنیا و آخرت داده شده و فرمود: هیچ کس حق را در راهی بهتر از زهد در دنیا نجسته است و زهد بر خلاف خواسته دشمنان حق است. عبد الله گوید: عرض کردم:

فدایت شوم از چه چیزی باید پرهیز کرد؟ فرمود: از دل‌بستگی به دنیا و فرمود:

این کار جز از شخص بسیار صبور و کریم ساخته نیست همانا دنیا چند روز اندک است، بر شما حرام است که مزه ایمان را بچشید مگر به دنیا بی‌میل شوید.» «۴۴»

شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: «چون مؤمن از دنیا کناره گیرد رفعت پیدا کند و شیرینی محبت خدا را دریابد، و در نزد اهل دنیا مانند دیوانه نمایان شود، در صورتی که شیرینی محبت خدا را آنهایی می‌چشند که به چیز دیگری مشغول نشوند، و شنیدم می فرمود: هر گاه دل صفا پیدا کند، زمین برایش تنگ شود تا آنجا که پرواز کند.» «۴۵»

«43» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۳۴.

«44» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۳۰.

«45» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۳۰.

از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: «تمام خوبیها در خانه‌ای نهاده شده و کلید آن را بی‌میلی به دنیا قرار داده‌اند. آنگاه گفت: رسول خدا (ص) فرمود: انسان شیرینی ایمان را در کام دلش نمی‌چشد مگر این که به خوردن در دنیا اهمیت ندهد.» «۴۶»

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «کسی که به دنیا بی‌میل باشد خدا حکمت را در دلش استوار کند و زبانش را به آن گویا سازد، و او را به عیبهای دنیا و درد و دوایش بینا کند، و او را از دنیا سالم بیرون برد و به دار السلام (بهشت) درآورد.» «۴۷»

از حضرت صادق (ع) روایت است که فرمود: «حکایت دنیا حکایت آب دریاست که تشنه هر چه از آن بنوشد بر عطش او افزوده شود تا او را بکشد.» «۴۸»

از امام هفتم (ع) روایت شده که فرمود: «ابوذر (ره) گفت: خدا به دنیا از طرف من جزای نکوهش دهد، پس از دو گرده نان جو که یکی را صبحانه و دیگری را شام خود سازم و پس از دو پارچه پشمین که یکی را لنگ و دیگری را ردا قرار دهم.» «۴۹»

از حضرت رضا (ع) روایت است که فرمود: عیسی بن مریم (ع) به حواریان گفت: ای بنی اسرائیل بر آنچه از دنیا از دستتان رفت افسوس مخورید، چنان که اهل دنیا چون به دنیای خود برسند بر دین از دست داده خود افسوس نخورند» «۵۰».

#### فصل: سخنان بزرگان درباره دنیا

ابو حامد گوید: در آثار گذشتگان آمده است: لقمان گفت: پسرکم دنیا ژرف دریایی است که مردم بسیاری در آن غرق شده‌اند پس باید کشتی‌ات در

«46» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۲۸

«47» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۲۸

«48» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۳۴.

«49» همان ماءخذ، ج ۲، ص ۱۳۴.

### 507

آن دریا تقوای الهی باشد و درون کشتی ایمان به خدا و بادبان آن توکل بر خدا باشد «۵۱» شاید که نجات پیدا کنی و گمان ندارم که نجات یابی.

یکی از حکیمان گوید: تو به هیچ بهره‌ای از دنیا نمی‌رسی مگر این که پیش از تو اهل آن بوده و بعد از تو نیز اهل آن خواهند بود و برایت از دنیا جز شام شبی یا نهاری نیست، بنابراین برای یک وعده غذا خودت را هلاک مکن در دنیا روزه بگیر و در آخرت افطار کن چرا که در رأس مال دنیا خواهشهای نفسانی است و بهره آن دوزخ است.

به یکی از زاهدان گفته شد: روزگار را چگونه می‌بینی؟ گفت: بدنها را فرسوده می‌کند، و آرزوها را تازه می‌کند و مرگ را نزدیک می‌سازد، گفت:

حال اهل دنیا چیست؟ گفت: هر کس به آن دست یافت به رنج افتاد و هر که آن را از دست داد دچار زحمت شد و در این مورد گفته شده است:

و من یحمد الدنیا لعیش یسره

فسوف لعمری عن قریب یلومها

اذا ادبرت کانت علی المرء حسرة

و ان اقبلت کانت کثیرا همومها «۵۲»»

یکی از حکیمان گوید: دنیا بود و من در آن نبودم و دنیا می‌گذرد و من در آن نخواهم بود، بنابراین به آن آرامش نمی‌یابم، زیرا زندگی آن پست و ناچیز و صاف آن تیره است و اهل دنیا از آن به سه علت می‌ترسند، زوال نعمت، مصیبتی که به آنها برسد، یا مرگ حتمی.

یکی از حکیمان گوید: یکی از عیبهای دنیا آن است که به هیچ کس آنچه استحقاق دارد نمی‌دهد بلکه یا زاید بر آن می‌دهد یا کمتر از آن.

دیگری گفته است: هر آنچه را نعمت می‌بینی گویی مورد خشم است و در

«52» هر کس دنیا را برای زندگی شادی بخش آن بستاند بجانم سوگند بزودی دنیا را نکوهش خواهد کرد. هرگاه دنیا روی برگرداند افسوس برای انسان است و اگر روی بیاورد غم هایش بسیار است.

## 508

جای خود نهاده نشده است.

یحیی بن معاذ گوید: دنیا دکان شیطان است پس از دکان او چیزی نذر که در پی آن بیاید و از تو بگیرد.

فضیل گوید: اگر دنیا از جنس طلا باشد نابود شدنی است و اگر آخرت از سفال باشد ماندنی است و بر ما لازم است که سفال ماندنی را بر طلای فانی برگزینیم، پس چگونه است حال ما که سفال فانی را بر طلای ماندنی برگزیده‌ایم.

ابو حازم گوید: از دنیا بپرهیزید، زیرا به من خبر رسیده که در روز قیامت بنده‌ای که دنیا را مهم شمرده متوقف کنند و گفته شود: این شخص آنچه را خدا کوچک شمرده بزرگ داشته است.

ابن مسعود گوید: هیچ یک از مردم داخل صبح نشود مگر این که مهمان است و مالش عاریه است بنابراین مهمان رفتنی و عاریه پس دادنی است و گفته شده است:

و ما المال و الاهلون آلا و دیعۃ

و لا بدّ یوما ان تردّ الودایعا» ۵۳»

اصحاب رابعه او را دیدار کردند. پس از دنیا سخن گفتند و به نکوهش آن پرداختند رابعه به آنها گفت: از گفتگوی دنیا خاموش شوید و اگر دنیا در دلتان جایی نمی‌داشت بسیار از آن سخن نمی‌گفتید، بهوش باشید هر کس چیزی را دوست بدارد از آن بسیار سخن بگوید: به ابراهیم بن ادهم گفته شد:

در چه حالی؟ گفت:

نرفع دنیا نا بتمزیق دیننا

فلا دیننا بیقی و لا ما نرفع

فطوبی لعبد آثر الله ربه

و جاد بدنیاہ لا یتوقع» ۵۴»



«53» مال و خاندان فقط امانتند و ناگزیر باید روزی امانت ها را (به صاحب آن) برگرداند.

«54» ما دنیای خود را با پاره کردن دینمان پینه می کنیم (از دینمان روی دنیایمان می گذاریم) در این صورت نه دینمان سالم می ماند و نه دنیایی که با دین پینه کرده ایم، پس خوشا به حال بنده ای که خدای خود را برگزیند و برای رسیدن به آخرت از دنیای خود ببخشد.

---

## 509

و گفته شده است:

اری طالب الدنیا و ان طال عمره

و نال من الدنیا سرورا و انعمه

کبان بنی بنیانه فاطمه

فلما استوی ما قد بناه تهدما «۵۵»»

و نیز گفته شده:

هب الدنیا تساق الیک عفوا

الیس مصیر ذاک الی انتقال

و ما دنیاک الا مثل فئی

اضلک ثم آذن بالزوال «۵۶»»

لقمان به پسرش گفت: پسرکم دنیای خود را به آخرت بفروش که از هر دو بهره ببری و آخرت را به دنیایت نفروش که از هر دو زیان ببری.

مطرف بن شخیر «۵۷» گفته است: به گوارایی زندگی شاهان و نرمی لباسهایشان منگر لیکن به زود کوچ کردنشان (از دنیا) و بدی عاقبتشان بنگر.

ابن عباس گوید: خدا دنیا را سه جزء قرار داده: یک بخش برای مؤمن، و یک بخش برای منافق، و یک بخش برای کافر، پس مؤمن توشه برمی گیرد و منافق می آراید و کافر بهره می برد.

یکی از بزرگان گوید: دنیا مرداری است و هر کس چیزی از آن بخواهد باید بر همنشینی سگان و نزاعشان صبر کند، و گفته شده است:

یا خاطب الدنیا الی نفسها

تنح عن خطبتها تسلیم

ان اللق تخطب غداره

قریبه العرس من الماتم «۵۸»»

## ابو دردا گوید، از پستی دنیا در نزد خدا این است که نسبت به خدا فقط در

«55» دنیا طلب را اگر چه عمر طولانی کند و به نعمت ها شادمانی های دنیا برسد مانند آن کس می بینم که ساختمانی بسازد و چون تکمیل شود ساختمان خود را ویران سازد.

«56» بر فرض که دنیا رایگان به دست تو آید آیا سرانجام از دنیا منتقل نمی شوی دنیای تو همانند سایه ای است که از آن بهره می بری آنگاه بر طرف می شود.

«57» ظاهراً مقصود مطرف بن عبدالله بن شخیر است (شخیر به کسر (ش) و (خ) مشدد است.)

«58» ای کسی که (عروس زیبایی) دنیا را برای خود خواستگاری می کنی از خواستگاری او دوری کن تا سالم بمانی، زنی که خواستگاری می کنی بسیار فریبکار است و عروسی (شادی) آن به اندوه نزدیک است (شادی آن با غم قرین است.)

---

### 510

#### دنیا معصیت می شود، و کسی به آنچه در نزد خداست نمی رسد جز با رها ساختن دنیا و گفته اند:

و ما الناس الا هالك و ابن هالك

و ذو نسب في الهالكين غریق

اذا امتحن الدنيا لبيب تكسفت

له عن عدو في ثياب صديق «۵۹»»

شاعری گفته است:

يا راقد الليل مسرورا باوله

ان الحوادث قد يطرقن اسحارا

افني القرون اللتي كانت منعمة

كر الجديدين اقبالا و ادبارا

يا من يعانق دنيا لا بقاء لها

يمسي و يصبح في دنياه سفارا

هلاً تركت من الدنيا معانقه

حتي تعانق في الفردوس ابكارا

ان كنت تبغي جنان الخلد تسكنها

فینبغی لك ان لا تامن النارا. «۶۰»»

ابو امامه باهلی گوید: چون پیامبر (ص) برانگیخته شد ابلیس پیش لشکریان خود آمد به شیطان گفتند پیامبری مبعوث شده و امّتی پدید آمده است. شیطان پرسید: آیا دنیا را دوست می دارند؟

گفتند: آری، گفت اگر دنیا را دوست دارند اهمیت نمی‌دهم که بت نپرستند و همانا صبحگاهان و شامگاهان نزد آنها می‌روم و سه چیز برایشان می‌برم: گرفتن مال بناحق، و خرج کردن آن بناحق و نبخشیدن آن بناحق و تمام بدیها از اینها نشأت می‌گیرد.

گفته‌اند: از دنیای سحر کننده بپرهیزید، زیرا دل‌های علما را سحر می‌کند.

«59» مردم یا خود هلاک شونده یا فرزند هلاک شونده اند و در حالتی قرار دارند که بر ایشان رهایی نیست و در میان هلاک شوندگان

غرق می‌شوند. هرگاه شخص خردمندی دنیا را بیازماید برایش روشن شود که دنیا دشمنی است در لباس دوست.

«60» ای کسی که در اول شب شادمان خوابیده ای بدان که گاه رویدادها در سحرگاهان در خانه‌ها را می‌کوبند.

---

## 511

وهب گوید: در بعضی از کتابها آمده است: دنیا غنیمت زیرکان و مایه غفلت نادانان است آن را نمی‌شناسند تا از آن بیرون روند پس درخواست بازگشت می‌کنند ولی بر نمی‌گردند.

لقمان به پسرش گفت: پسرکم از روزی که به دنیا آمدمی به دنیا پشت کرده و به آخرت روی آورده‌ای، پس تو به خانه‌ای که به آن نزدیک می‌شوی نزدیکتر از خانه‌ای هستی که از آن دور می‌شوی.

یکی از بزرگان گوید: شگفتا بر کسی که می‌داند مرگ حق است چگونه می‌خندد، و شگفتا بر کسی که می‌داند دوزخ حق است چگونه می‌خندد، و شگفتا بر کسی که دگرگونی دنیا را نسبت به اهل خود می‌بیند چگونه به آن اطمینان می‌کند و شگفتا بر کسی که می‌داند مقدر (الهی) حق است چگونه (در طلب رزق) رنج می‌کشد.

مردی از نجران که دویست سال عمر داشت بر معاویه وارد شد معاویه از او پرسید: دنیا را چگونه یافتی؟ گفت: سالهایی در گرفتاری و سالهایی در رفاه، روزی به روزی و شبی به شبی فرزندی زاده شود و دیگری هلاک شود و اگر نوزادی نبود مردم فانی می‌شدند و اگر کسی هلاک نمی‌شد دنیا بر اهلس تنگ می‌شد. معاویه به او گفت: آنچه خواهی درخواست کن گفت: عمر گذشته را برگردان یا اجل حاضر را دفع کن معاویه گفت: این کار در دست من نیست آن مرد گفت: پس به تو نیازی ندارم.

بشر گوید: هر که از خدا درخواست دنیا کند از او درخواست کرده که (روز قیامت) بیشتر در مقابل خدا بایستند.

ابو حازم گوید: در دنیا چیزی نیست که تو را خوشحال کند جز این که خدا چیزی همراه آن کرده است که تو را بد حال کند.

دیگری گفته است: نفس فرزند آدم از دنیا بیرون نرود جز با سه حسرت: از آنچه گرد آورده سیر نشده، و به آنچه آرزو می کرده نرسیده، و برای خانهای که وارد آن می شود نیکو توشه‌ای برنگرفته است.

---

## 512

به یکی از عابدان گفته شد: به ثروت رسیده‌ای، گفت: کسی به ثروت رسیده که از بردگی دنیا آزاد شده باشد.

ابو حازم گوید: خرج دنیا و آخرت سنگین است، اما خرج آخرت برای این که در آن یآوری نداری، و اما خرج دنیا برای این که به هر چیزی دست بزنی می‌یابی که پیش از تو گنهکاری به آن رسیده است.

به حکیمی گفته شد: دنیا از آن کیست؟ گفت: از آن کسی که آن را رها کند به او گفته شد: آخرت از آن کیست؟ گفت: از آن کسی که آن را بطلبد.

حکیمی گفت: دنیا خانهای است ویران و از آن ویران‌تر دل کسی است که آن را آباد می‌کند، و بهشت خانهای است آباد و آبادتر از آن دل کسی است که در جستجوی آن است.

ابراهیم بن ادهم به مردی گفت: آیا یک درهم در خواب نزدت محبوبتر است یا دیناری در بیداری؟ گفت: دیناری در بیداری، گفت: دروغ می‌گویی زیرا آنچه را در دنیا دوست داری گویی آن را در خواب دوست داری و آنچه را در آخرت دوست داری گویی آن را در بیداری دوست داری.

یحیی بن معاذ گوید: خردمندان سه گروهند: کسی که دنیا را رها سازد پیش از آن که دنیا او را رها سازد، و قبرش را بسازد پیش از آن که در آن وارد شود، و کسی که خالق خود را خشنود سازد پیش از آن که او را دیدار کند.

و نیز گفته است: از بدی دنیا که به تو می‌رسد این است که آرزویی در دلت می‌افکند که تو را از بندگی خدا باز می‌دارد پس چگونه است حال کسی که به دنیا گرفتار آمده است؟

و گفته‌اند: هر کس به دنیا روی بیاورد، آتش آن حرص است که او را بسوزاند تا خاکستر شود و هر کس به آخرت روی بیاورد به آتش آن خالص شود، پس قطعه‌ای طلای سودمند شود و هر کس به خدای متعال روی بیاورد آتش توحید او را بسوزاند پس گوهری شود که قیمت آن را نمی‌توان تعیین کرد.

#### فهرست اشعار

46	رأيت العقل عقليين = فمطبوع و مسموع
46	و لا ينفع مسموع = إذا لم يك مطبوع
46	كما لا تنفع الشمس = وضوء العين ممنوع «۵۷»»
95	و عين الرضا عن كل عيب كليله = و لكن عين السخط تبدي المساوي «۱۵۴»»
309	و لو لم يكن في كفه غير روحه = لجادبها فليتنق الله سائله «۱۲۶»»
310	و مبراء من كل غير رحيضه = و فساد مرضعه و داء مغيل
310	و اذا نظرت اسره وجهه = برقت كبرق العارض المتهلل «۱۲۶»»
310	و ما كان بدر و لا حابس = يفوقان مرداس في المجمع
310	و ما كنت دون امرى منهما = و من تضع اليوم لا يرفع
310	و قد كنت في الحرب ذاتدراء = و لم اعط شيئا و لم امنع «۱۲۸»»
313	تغيرت البلاد و من عليها = فوجه الارض مغبر قبيح
313	تغير كل ذي لون و طعم = و قل بشاشه الوجه المليح. تا آخر حديث «۱۳۶»»
363	و اذا اراد الله نشر فضيله = طوبت اتاح لها لسان حسود «۲۶۸»»
433	سالزم نفسي الصفح عن كل مذنب = و ان كثرت منه علي الجرائم
433	و ما الناس الا واحد من ثلاثه = شريف و مشروف و مثل مقاوم
433	فاما الذي فوقي فاعرف فضله = و اتبع فيه الحق و الحق لازم
433	و اما الذي دوني فان قال صنت عن = اجابته عرضي و ان لام لائم
433	و اما الذي مثلي فان زل اوهفا = تفضلت ان الفضل بالخير حاكم «۸۸»»
454	كل العداوه قد يرحي مودتها = الا عداوه من عاداك من حسد «۱۵۷»»
475	لا مات اعداؤك بل خلدوا = حتي يروا فيك الذي يكمد
475	لا ذلت محسودا علي نعمه = فانما الكامل من يحسد
475	و لا خلاك الدهر من حاسد = فانما الفاضل من يحسد «۱۹۱»»
498	أرى رجالا بادني الدين قد قنعوا = و لا اراهم رضوا في العيش بالدون
498	فاستغن بالدين عن دنيا الملوك كما اس = تغني الملوك بدنيا هم عن الدين «۲۹»»
507	و من يحمد الدنيا لعيش يسره = فسوف لعمرى عن قريب يلومها
507	إذا ادبرت كانت علي المرء حسره = و ان اقبلت كانت كثيرا همومها «۵۲»»
508	و ما المال و الاهلون آلا وديعه = و لا بد يوما ان ترد الودايعا «۵۳»»

508	ترقع دنيانا بتمزيق ديننا = فلا ديننا يبقي و لا ما ترقع
508	فطوبي لعبد آثر الله ربه = و جاد بدنياه لا يتوقع «٥٤»»
509	ارى طالب الدنيا و ان طال عمره = و نال من الدنيا سرورا و انعما
509	كبان بني بنيانه فاتمه = فلما استوي ما قد بناه تهدما «٥٥»»
509	هب الدنيا تساق اليك عفوا = اليس مصير ذاك الي انتقال
509	و ما دنياك الا مثل فئي = اضلك ثم آذن بالزوال «٥٦»»
509	يا خاطب الدنيا الي نفسها = تنح عن خطبتها تسلم
509	ان اللق تخطب غداره = قريبه العرس من المانم «٥٨»»
510	و ما الناس الا هالك و ابن هالك = و ذو نشب في الهالكين غريق
510	اذا امتحن الدنيا لبيب تكشفت = له عن عدو في ثياب صديق «٥٩»»
510	يا راقد الليل مسرورا باوله = ان الحوادث قد يطرقن اسحارا
510	افني القرون اللتي كانت منعمه = كر الجديدين اقبالا و ادبارا
510	يا من يعانق دنيا لا بقاء لها = يمسي و يصبح في دنياه سفارا
510	هلا تركت من الدنيا معانقه = حتي تعانق في الفردوس ابكارا
510	ان كنت تبغي جنان الخلد تسكنها = فينبغي لك ان لا تامن النارا «٦٠»»